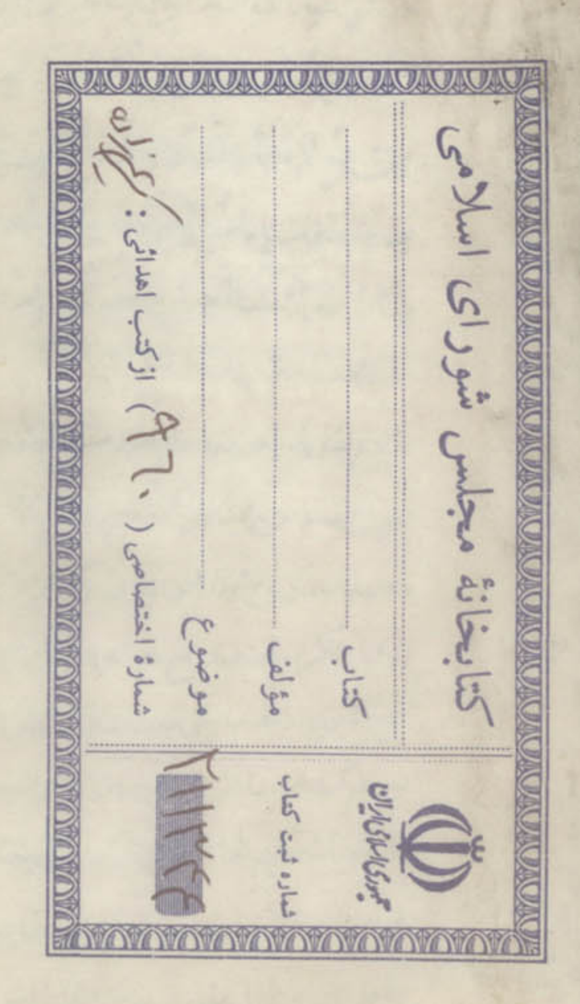
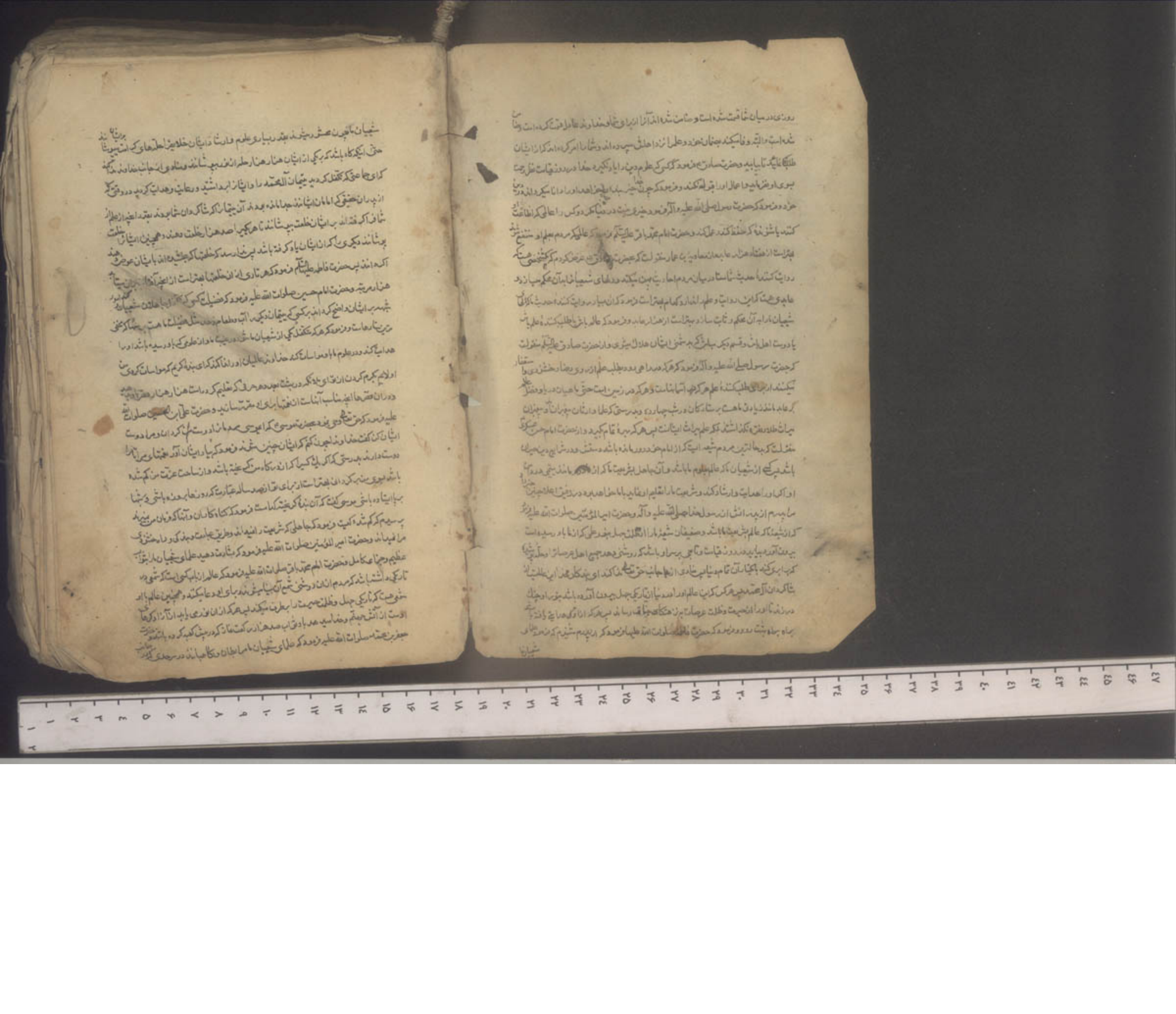
خاموش کرد علی کوید قرار بگیر ای جهنم و انچه میکویم بشنو این را بگیر که دشمن منست و این را بگذار که
دوست منست پس حضرت رسول فرمود که الله جهنم در روز اطاعت علی زیاده میکند از غلامان شما
نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد و اگر خواهد بجانب چپ میفرستد و جهنم اطاعت
و فرمان نه داری او زیاده از جمیع خلایق خواهد کرد در انچه او را فرماید یا اباذر اِنَّ شَرَّ النّاسِ
بِعِلْمِهِ وَمَنْ طَلَبَ عِلْماً لِيَصْرِفَ بِهِ وُجُوهَ النّاسِ اِلَيْهِ
...عَ بِهِ النّاسَ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ يا اباذَرٍّ اِذا سُئِلْتَ
...ئِهِ وَلا تُفْتِ النّاسَ بِما لا عِلْمَ لَكَ بِهِ تَنْجُ مِنْ عَذابِ اللهِ
...الْجَنَّةِ اِلى قَوْمٍ مِنْ اَهْلِ النّارِ فَيَقُولُونَ ما اَدْخَلَكُمْ
...تَعْليمِكُمْ فَيَقُولُونَ اِنّا كُنّا نَأْمُرُ بِالْخَيْرِ وَلا نَفْعَلُهُ
...خداوند عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از علم او
...و کسی که طلب علم کند برای آنکه بگرداند روی مردم را
...ای اباذر کسی که طلب علم کند برای آنکه مردم را فریب
...پسند از علمی که ندانی بگو که نمیدانم تا نجات یابی
...و فتوی مده مردم را بچیزی که علم به آن نداشته باشی
...در مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت
...سند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و حال
...شده ایم کویند که مردم را امر بخوبی میکردیم و خود بجا
...است قاعدهٔ اول در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن
...سعادات و افضل کمالات است و آیات و اخبار در
فضیلت ان بسیار است و مدر... ان در اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع
مخلوقات بعلم است و سرمایهٔ جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقولست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی و بدرستی که خداوند عالمیان دوست میدارد
طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است مردم را که سؤال نکنند
از چیزهائی که بآنها محتاجند فرمود که نه و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای مردم
بدانید که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن بدرستی که طلب علم بر شما لازم است از طلب مال زیرا که





خاموش کرد علی گوید قرار بگیرای جهنم و آنچه میگویم بشنو این را بگیر که دشمن منست و این را بگذار که
دوست منست پس حضرت رسول فرمود که والله جهنم در روز اطاعت علی زیاده میکند از غلامان شما
نسبت بشما اگر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد و اگر خواهد بجانب چپ میفرستد و جهنم اطاعت
و فرمان برداری او زیاده از جمیع خلایق خواهد کرد در آنچه او را فرماید یا اباذر ان شر الناس
منزلة عند الله یوم القیمة عالم لا ینتفع بعلمه و من طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه
لم یجد ریح الجنة یا اباذر من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة یا اباذر اذا سئلت
عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته و لا تفت الناس بما لا علم لک به تنج من عذاب الله
یوم القیمة یا اباذر یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل النار فیقولون ما ادخلکم
النار و قد ادخلنا الجنة بفضل تادیبکم و تعلیمکم فیقولون انا کنا نأمر بالخیر و لا نفعله
ای ابوذر بدترین مردم و پست ترین مردم نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از علم او
منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسی که طلب علم کند برای آنکه بگرداند روی مردم را
بسوی خود و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای آنکه مردم را فریب
دهد نیابد بوی بهشت را ای ابوذر اگر از تو پرسند از علمی که ندانی بگو که نمیدانم تا نجات یابی
از گناه آنکه بخلاف واقع چیزی را بیان کنی و فتوی مده مردم را بچیزی که علم به آن نداشته باشی
تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت
بسوی گروهی از اهل جهنم پس از ایشان میپرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و حال
آنکه ما ببرکت تعلیم شما و تادیب شما داخل بهشت شده ایم گویند که ما مردم را امر بخوبی میکردیم و خود عمل
نمی آوردیم توضیح این فصل مبنی بر چند قاعده است **قاعده اول** در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن
و یاد دادن و فضل علما است بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل کمالاتست و آیات و اخبار در
فضیلت آن بسیار است و قدری از آن در اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع
مخلوقات بعلم است و سرمایه جمیع کمالات دیگر است چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا صلی الله
علیه و آله منقولست که طلب علم واجبست بر هر مسلمانی و بدرستی که خداوند عالمیان دوست میدارد
طالبان علم را و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که آیا جایز است مردم را که سؤال نکنند
از چیزهائی که بآنها محتاجند فرمود که نه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که ای مردم
بدانید که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن به آن و بدرستی که طلب علم بر شما لازم است از طلب مال زیرا که





علامت اول آنکه خدای خود را بشناسد دوم آنکه بداند خدا چه چیز را دوست میدارد که بعمل آورد و سوم
آنکه بداند خدا چه چیز را کراهت دارد تا ترک نماید و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
علوم که بکار ایشان می آید منحصر در چهار چیز یافتم اول آنکه خداوند خود را بشناسد دوم آنکه بداند که چه
نعمتها با ایشان کرامت فرموده سیوم آنکه بداند که خدا از ایشان چه چیز خواسته و طلبیده چهارم آنکه بداند
که چه چیز ایشان را از دنیا بیرون میبرد و بسند معتبر از زراره و محمد بن مسلم منقولست که شخصی عند
حضرت صادق ع عرض نمود که من پسری دارم میخواهد که سؤال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی
که فایده برای او ندارد سؤال نکند فرمود که آیا مردم سؤال میکنند از چیزی که از حلال و حرام بغیر
باشد قاعده سیوم در شرایط و آداب علم و عمل نمودن و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادات است
باید که شرایط عبادت را در بدرجه اکمل رعایت نماید تا بدرجه کمالات و سعادات فایز گردد و سابقا
مذکور شد که عمده شرایط قبول عمل از اخلاص نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم
رضای حق تعالی باشد و نفس را از اغراض فاسده دنیویه خالی کرده اند پیوسته بجناب اقدس
الهی متوسل باشد و از و طلب توفیق نماید تا علم حق از جانب فیاض مطلق برو فایض و خیالات
شیطانی ممزوج نباشد چون هر چند عمل نفیس تر است شیطان در تضییع سعی بیشتر است لهذا اخلاص
در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال و در اکثر اوقات مشوب باغراض باطله میباشد
زیرا که در سایر عبادات چندان اثری در اینکس نمیماند که عیب دنیا بر کمالیت و در بعضی امور موجب
ترجیح میگردد و ثمره آن ظاهر میباشد و از جهت شیطان او ساوس بسیار در این باب میباشد چنانچه
باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که طلب حدیث از برای منفعت دنیا کند او را
در آخرت بهره و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا و آخرت کرامت
فرماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات کند و
مفاخرت نماید یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه نماید یا برای اینکه روی مردم را بجانب خود
بگرداند پس جای خود را در جهنم مهیا داند دیگر از شرایط علم آنست که نفس خود را از صفات ذمیمه
و اخلاق دنیه پاک کرده اند و ریشه حسد و کبر و ریا و بغض و محبت دنیا و امثال آنها را از دل بر کند
تا نفس او قابل فیضان حقایق گردد چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند بدانه که بر زمین پاشند بعضی
از آن بر روی سنگ می افتد و از آن هیچ حاصل بعمل نمی آید و بعضی از آن بر خاک می افتد اما اگر در زیر
سنگ هست نمو ریشه اش بسنگ میرسد و خشک میشود و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین قابلیت

حاصل نمیدهد

حاصل نمیدهد و بعضی بزمین افتد که خارها و گیاهای بی نفع در آن ریشه کرده و ریشه این دانه با ریشه
آنها ضم میشود و چنانچه بایست حاصل نمیدهد و اینست سبب که در مجلسی که هزار کس نشسته اند حرف حکمت
که مذکور میشود در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت تر است تاثیر نمیکند و در بعضی که اندکی دل ایشان
بمواعظ و نصایح و عبادات نرم شده تاثیر میکند و ریشه اش که بسنگ رسد خشک میشود و برطرف میشود و از بعضی
از آنچه شنیده اند در نفس ایشان نمیماند و در بعضی که ثمرش بیشتر میماند اما چون حقد و حسد و محبت دنیا
در نفس ایشان ریشه دارد مانع میشود از اینکه ریشه آن محکم شود و آثار خوب از آن بظهور آید و جمعی که
دل خود را از این موانع پاک و مصفا کرده اند همین که کلمه حکمت و موعظه را شنیدند در دل ایشان
ریشه میکند و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود یوما فیوما آثار خیر از ایشان بیشتر ظاهر
میشود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بدرستی که دلهای مؤمنان پیچیده
شده است با ایمان پیچیدنی پس چون خداوند عالمیان خواهد که آن دلها را روشن گرداند میگشاید آنها
بوجهای خود پس میکارد در آن دل حکمت و خود درو میکند و تشبیه دیگر کرده اند علم و حکمت را بغذاهای
مقوی بدن زیرا که چنانچه بدن بغذاهای موافق قوت می یابد و حیوة آن بان غذاهاست همچنین روح بحکمت
و معارف قوت می یابد و حیوة روح اینهاست چنانچه حق تعالی در بسیار جاهای از قرآن نادانان را
وصف کرده چنانچه فرموده که اَمْوَاتٌ غَیْرُ اَحْیَاءٍ وَمَا یَشْعُرُونَ که ترجمه اش اینست که کافران
مرده گانند نه زندگان و لیکن نمیدانند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که راحت
دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه بدرستی که آنها را اکلال و واماندگی حاصل میشود چنانچه بدنها را
سستی و کلال بهم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیوة و زندگی دلهاست و در بدن وقتی
که ماده فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض و قوت آن ماده فاسد میشود چنانچه
بیمار را تا ماده مرض باقیست از گوشت و چربیها و شیرینیها که باعث قوت صحیح است منع میکنند و اول
علاج ماده فاسد میکنند و بعد از آن غذاهای مقوی میدهند همچنین طبیبان نفوس و اطبای
اول امراض نفسانیه از نفس زایل میکرده اند و بعد از آن آنرا تقویت بعلم و حکمت میکنند چنانچه
می بینی که جمعی که باین مرض مبتلایند علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و شیطان بآن علم
مرتبه تفاوت را بکمال رسانیده و تشبیه دیگر کرده اند علم را بنور چراغ و آفتاب که در دیده اعمی
بهیچ اثر از آن ظاهر نمیشود و دیده های دیگر بنور دیده از آن منتفع میشوند پس اول
علاج چشم میباید کرد با علم چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی از اشقیا کرده که دیده های

سر ایشان کور نیست ولیکن دیدهٔ دل که در سینهای ایشانست کور است و چون سخن باینجا کشید اگر مجملی از
احوال قلب و صلاح و فساد و معنی نور و ظلمت آن و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسبت دارد
بدانکه قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی برای شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیگری بر نفس
ناطقهٔ انسانی و بدانکه حیوة بدن آدمی بروح حیوانیست و روح حیوانی بخار لطیفی است که منشأ حرکت
و نبض و قلب است و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از اعصاب بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت
میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوفست برین بدن و این بدن آلت آنست با این
بدن تعلق دارد و از آنچیزی که باعث حیوة بدنست تعلق دارد و چون حیوة بدن بکار آدمی می آید بسبب
روح حیوانی تعلق میگیرد و چون منبع او قلب است بقلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد لهذا تعبیر
از نفس در اکثر آیات و اخبار بقلب واقع شده است و مدار صلح و فساد بدن بر قلب باین معنی است و هر
صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت میکند
و چندانکه این صفت در نفس کاملتر باشد اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود و چنانچه روح ظاهری و روح
معنی هر دو اش در قلب صوری بیشتر بهم میرسد قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر میشود مانند
سرچشمه که نهرها از ان جدا کرده باشند هر چند آب در سرچشمه بهم میرسد نهرها معمورتر میباشد و چنین
نهرها از دل صوری می آید بجمیع بدن و چنین نهرها از دل روحانی میرسد که از ان نهرها حیوتهای
معنوی از ایمان و یقین و معارف بر اعضا بیک نسبت قسمت میشود و این هر دو سرچشمه از دریاهای فیض
نامتناهی حق تعالی جاری میگردد اما بتوفیق الهی بنده را در کار راسخ که حفر این نهرها بکند
و خس و خاشاک شبههای باطل و گناهان با مواد فاسدهٔ بدنی بکند تا صاف و بی کدورت جاری
گردد چنانچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقولست که در آدمی پارهٔ گوشتی هست که هرگاه که آن
سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است
و آن دل آدمیست و بسند معتبر منقولست که فرمود هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است و هرگاه
دل خبیث است تمام بدن خبیث است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بحضرت امام حسن
علیه السلام وصیت فرمود که از جملهٔ محنتها فقر و فاقه است و از ان بدتر بیماری بدنست و از ان بدتر بیماری
دل است و از جملهٔ نعمتها وسعت در مالست و از ان بهتر پرهیزکاری دلست و از حضرت امام محمد باقر
صلوات الله علیه منقولست که دلها سه قسمت یکی دل سرنگونست که هیچ چیز در ان جا نمیکند و آن
دل کافر است و یکی دل آنست که خیر و شر هر دو در و در می آید و هر چه قوی تر است بر ان غالب
میشود

میشود و یکی دلی هست که گشاده است و در ان چراغی از انوار الهی هست که پیوسته نور میدهد و تا قیامت نورش
بر طرف نمیشود و آن دل مؤمن است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که منزلهٔ قلب در بدن آدمی
منزلهٔ امامست نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلب اند و همه از جانب آن تعبیر میکنند
و مردم را خبر میدهند از احوال آن و هر چه دل اراده میکند فرمان آنرا قبول میکنند همچنین امام را در عالم
چنین اطاعت کنند تابع او باشند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که دل مؤمن در میان دو انگشت
قدرت خداست بهر طرف که میخواهد میگرداند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که بنده را چهار چشم
میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را می بیند و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را
بآنها می بیند پس بنده که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میگرداند پس امور غیب را
بآنها میداند و اگر شقی باشد او دو چشم دلش کور میماند و حضرت امام صادق علیه السلام فرمود که دلرا
دو گوش است روح ایمان در یک گوش است و خیرات و طاعات را میگوید و شیطان در گوش دیگر
بدیها و شرور تلقین می نماید پس هر یک که بر دیگری غالب شد میل بآن میکند و حضرت
صادق ع فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیگرداند مانند گناه بدرستی که دل
مرتکب گناه میشود تا وقتی که گناه بر ان غالب میشود و آنرا سرنگون میکند که چیزی در ان جا نکند
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی در هیچ حال فراموش
مکن که ترک یاد موجب قساوت قلب میشود و سنگینی دلست و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آب
دیده خشک نمیشود مگر بسبب سنگینی و قساوت قلب و قساوت قلب نمیباشد مگر بسیاری گناهان
ای عزیز چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال آن بهم رسانیدی بدانکه از آیات
و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان میباشد و بسیار از احادیث ظاهر میشود
که اعمال جزو ایمانست و هر عضوی از اعضا را حصه و بهره از ایمان هست و اعتقادات ایمان
دلست و هر عضوی از اعضا ایمانش آنست که فرمان برداری الهی بکند در آنچه متعلق است بآن
از تکالیف الهی و احادیث بسیار هست که مؤمن که مرتکب کبیره میشود روح ایمان از و مفارقت مینماید
و تصحیح این آیات و اخبار بچند وجه میتوان نمود اول آنکه قایل شویم بانکه ایمان در اصطلاح
شرع معانی مختلفه میباشد و آنچه از اکثر اخبار ظاهر میشود آنست که ایمان اطلاق میکنند بر اعتقاد
حق با ترک کبایر و فعلی از فرایض که ترک آنها کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و
امثال اینها و بمعنی دیگر از ایمان اعتقادات است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرمات چنانچه از

بعضی اخبار ظاهر میشود و یکمعنی دیگر از ایمان اعتقادات کاملهٔ یقینیه است با فعل واجبات و سنتها
و ترک محرمات و مکروهات و باین معنی ایمان مرادف اسلام است که همین محض عقاید محض و در تیر باشد یا عدم
انکار آنها یا اقرار بآنها ظاهر احادیث بهمان معنی اول ظاهر است چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلم
منقول است که فرمود اصحاب ما مؤمن‌اند و منکر بلکه محل شناعت‌اند و مسلمان‌اند و باسانید معتبره از حضرت
امام رضا علیه السلم و ائمه دیگر علیهم السلم منقول است که ایمان اقرار بزبانست و معرفت بدلست و عمل کردن
باعضا و جوارح و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان ثمره مرتب است اسلامی بمعنی و گفتن کلمتین که
اعتقاد نداشته باشد در آخرت فایده نمیدهد در دنیا فایده میدهد که خون ایشان محفوظ
میباشد و نکاح ایشان جایز است و میراث از مسلمانان میبرند و پاکند اما عذاب ایشان در آخرت
ابدیست مثل کفار و سنیان و سایر فرقهای اسلام غیر شیعه دوازده امامی داخل این فرقه‌اند
و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار آنها کردن در آخرت این فایده میکند که همیشه
در جهنم نباشد و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و عبادتش باطل نباشد
و اغلب از اخبار و روایات دلالت بر این میکند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره میباشد باین معنی است
و بعضی احادیث که واقع شده است که بارتکاب کبیره از ایمان بدر میرود محمول بر معنی دوم است
و اغلب واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمیشود محمول بر معنی
سیوم است و تحقیق او آنست که جمیع عبادات فعل و تحصیل جمیع کمالات و ترک جمیع منهیات و ازاله جمیع
صفات قبیحه و نقایص اجزای ایمان و اجزای مختلف میباشد بعضی از اجزا با سرضا آنها کل
منتهی میشود و بعضی نه چنین است مثل اعضای آدمی که سر از جملهٔ اعضا بزوال آن شخص زایل میشود
و همچنین قلب و بعضی از اعضای رئیسه و بعضی چنین است که بزوال آن عمدهٔ انتفاعات آن برطرف
میشود و بعضی هست که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت آن انتفاع بسیاری فوت میشود
و همچنین اجزای ایمان مثلا اعتقادات حق نسبت بایمان از باب آن اعضائیست که بزوال آن شخص فانی
میشود و همچنین ایمان بزوال آنها مطلقا برطرف میشود و فعل فرایض و کبایر از باب آنست که شخصی را
دستش ببرند تا زنده است انسانست اما انسان ناقص است و جانش بسبب آن دست بریدن در معرض
تلف است و زوالست اما بمحض این زایل نمیشود و همچنین اگر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند پس کسی
که جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را بجا آورد از باب شخصی است که دست و زبان و
گوش و چشم و پایش را بریده باشند و زنده باشد چنین شخصی در حکم مرده است و ایمان او از باب

حیوة آنشخص

حیوة آن شخص است همچنانچه حیوة آن چندان بکارش نمی‌آید این ایمان هم چندان ثمره ندارد و چنانچه
حیوة چنین کس زود برطرف میشود اصل ایمان این شخص هم باندک چیزی زایل میگردد زیرا که هر یک
از این اعمال حصارهاست برای دفع شیطان و بلاهائی که موجب زوال ایمانست چنانچه در حدیث وارد است
که شیطان از آدمی خایف و ترسانست مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه مینماید پس چون ترک
آنها کرد یا سبک شمرد بر او مسلط میشود و او را در بلاها و گناهان عظیم می‌اندازد زیرا که کسی که لشکرها
و اعوان را از عبادات و توفیقات الهی که لازم عبادات است از خود دور کرد شیطان زود او را
بمهالک می‌اندازد و این بعینه از باب آنست که کسی دزدی را در بر روی خود بگشاید و بخانه در آورد
الد۱
و بگوید که چیزهای جمله را ببر و چیزهای نفیس را برای ما بگذار و خود غافل بخوابد دزد
اوّلا غیر نفیس را نمیبرد اینست که ارباب معاصی زود فریب گمراه کنندگان میخورند و بتدریج
کافر میشوند و بجهنم میروند و آن مستحبات و صفات حسنه از باب زینتهای صورت آدمی و غذاهای
مقوی است که باعث قوت روح میشود و همچنانکه روح بدنی از گوشت قوت می‌یابد روح ایمانی از
عبادت مثلا قوت می‌یابد و حفظ ایمان بیشتر میتواند کرد و وجه دوم آنکه گوئیم ایمان اصل اعتقادات
و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و اعمال او کامل میگردد تا بمرتبهٔ نفیس میرسد و یقین را نیز
بسیار مراتب است و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد
مثل اینکه شخصی در خانه نشسته باشد طفلی بیاید و بگوید که ماری متوجه است و باین خانه می‌آید
لیک خوفی در نفس او حاصل میشود اما چندان اعتبار نمیکند پس اگر بعد از آن دیگری بیاید
و همین حرفها بگوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر میکند تا عددی که میگریزد و از آنجاهای
بلند خود را می‌اندازد از ترس آن مار همچنین در مراتب ثواب و عقاب هر چند ایمانش کامل‌تر
میشود شوقش بامور یکه موجب ثوابست و حذرش از اموری که موجب عقابست زیاده میگردد
پس اعمال آثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که ایمان با داشتن آرزوها درست نمیشود ایمان آنست که خالص و صاف شود در دل
و اعمال تصدیق او کنند و گواهی بر حصول او در دل بدهد پس همان تحقیق کرده در باب قلب مذکور شد
صفت کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود بعضی در قلبست و باعضا و جوارح
جاری میشود و آثارش از آنها ظاهر میگردد پس چند اگر علم او بخدا و عظمت و جلال او و بهشت و
دوزخ و [illegible] و عبادات و حسن آنها و بدی گناهان و قبح آنها و خوبی صفات حسنه دیدی

صفات ذمیمه بیشتر میشود یقینش کاملتر میشود و چندانکه در اعضا و جوارح آنها چیزی صرف میشود همیشه
زاینده‌تر و آبش صافتر و گواراتر میشود پس ایمان میگردد و کمال ایمان موجب کمال و زیادتی اعمال میشود
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد نماز صبح میگذارد
پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارث بن مالک میگفتند دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می‌آید
و رنگ رویش زرد شده و بدنش ضعیف گشته و چشمهایش بسرش فرو رفته حضرت از وی سؤال نمودند چه
حال صبح کرده و چه حال داری ای حارث بن مالک گفت صبح کردم یا رسول الله با یقین فرمود که بر هر چیزی که دعوی
میکنی حقیقتی و علامتی و گواهی هست گفت بلی گفت یقین تو چیست گفت حقیقت یقین من یا رسول الله
اینست که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزها و گرم مرا بروزه میدارد و دل
مرا از دنیا روی گردانیده و اعتنا بدنیا ست نکرده دل من گردیده و یقین بمرتبه رسیده که گویا می‌بینم
اهل بهشت که متنعم میشوند و بر کرسیها نشسته‌اند با یکدیگر آشنائی میکنند و صحبت میدارند و تکیه کرده‌اند
و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذب‌اند و استغاثه و فریاد میکنند و گویا فریاد آواز جهنم در
گوشم هست پس حضرت با اصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان منور گردانیده و آنگاه
پس فرمود که بر این حال که داری ثابت باش جوان گفت یا رسول الله دعا کن که خدا شهادت روزی من
گرداند حضرت دعا فرمود و چند روزی شد حضرت او را با جعفر فرستاد بعد از نه نفر او شهید شد
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که علم مقرونست با عمل پس هر که دانست عمل میکند و هر که عمل میکند
عالمست و علم آواز میکند عمل را اگر اجابت آن کرد و جواب او آمد علم میماند و اگر عمل نیامد علم میرود
و نمیماند و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که طلب کنید علم را به درستی که
علم را فضایل بسیار است پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم آن بیزاری از حسد است و گوش
آن فهمیدنست و زبانش راستگوئیست و حافظه‌اش تفحص کردنست و دلش نیکی نیت است و عقلش
دانستن اشیاست و دستش رحمت بر خلایقست و پایش زیارت کردنست و همتش سلامتی مردمست
از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقرش و قرارگاهش نجاتست و قایدش و کشاننده‌اش
عافیت از بدیهاست و مرکبش وفا بعهد خدا و خلقست و حربه‌اش نرمی سخن است و شمشیرش رضا
بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنانست و لشکرش صحبت داشتن با علما و مالش ادبست
و ذخیره‌اش اجتناب از گناهانست و توشه‌اش نیکیست و ماوا و منزلش آرامش مصالحه با خلقست و راه هادیش
هدایتست و رفیقش دوستی نیکانست قاعدهٔ چهارم در بیان اصناف علماست و صفات علمای

که شاید

که شایست او پیشوا نیند از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر گاه ببینید عالمی را که دنیا را دوست میدارد
آن چیز را جمع میکند و طلب مینماید که محبوب اوست گاه باشد که دین خود را بدنیا عوض کند ضایع کند به درستی که
خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت داود ع که میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریب دنیا
خورده باشد که ترا از محبت من بر میگرداند بدرستی که ایشان راه زنان بندگان منند که روی بمن
دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم آنست که شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان بر میدارم
و حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که دو صنف از امت من که اگر ایشان
صالح‌اند جمیع امت صالح‌اند و اگر ایشان فاسق‌اند جمیع امت فاسقند پرسیدند صحابه که کیستند یا رسول الله
فرمود که فقها و پادشاهان و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که میخواهید خبر دهم شما را کسی
که براستی فقیه بوده است گفتند بلی یا امیر المؤمنین فرمود که آن کسی که مردم را از رحمت الهی ناامید نکرده
و از عذاب ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را رخصت ندهد و قرآن را ترک نکند برای رغبت چیزهای
دیگر و از حضرت صادق ع منقولست که طالبان علم بر سه قسم‌اند پس بشناس ایشان را بصفات و علامات
ایشان یک صنف آنست که علم را طلب میکنند از برای بیخردی و جدل کردن و یک صنف طلب علم مینمایند
برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم و یک صنف طلب علم میکنند برای دانستن و عمل کردن پس
آن صنف اول خودی مردم است و مجادله میکند و متعرض گفت و گو میشود در مجالس و دانش و علم خود را
بسیار یاد میکند و خشوع را بخود می‌بندد و خالیست از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل
بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و آنکه برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر و فریب و حیله است
و چون با امثال خود از علما میرسد استطاله و گردنکشی و زیادتی میکند و چون با اغنیا میرسد شکستگی
و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان را میخورد و دین خود را برای دنیای ایشان ضایع میکند
پس خدا بینائی او را کور گرداند و اثر او را از میان علما براندازد و برطرف کند و آن صنف دیگر
پیوسته با اندوه و حزن‌اند و شبها بعبادت بیدارست و تحت الحنک می‌بندد و در کلاه شکی که بر سر دارد
در تاریکی شب بعبادت ایستد و عبادت بسیار میکند و پیوسته ترسانست که مبادا عبادتش مقبول نباشد
و از عقوبت الهی خایفست و پیوسته مشغول دعا و تضرع است و رو بکار خود کرده و متوجه صلاح
احوال خود است و از اهل زمانه خود را میشناسد و از معتمدترین برادران و دوستانش در خوف است
که مبادا دینش ضایع شود پس خدا ارکان او را محکم گرداند و از خوفهای قیامت او را امان
دهد قاعدهٔ پنجم در مذمت عمل بی علم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بی بصیرت عمل

عمل میکند مانند کسی است که بیراهه میرود هر چند پیشتر میرود از راه دورتر میشود و ایضاً از آنحضرت منقولست که
حق تعالی قبول نمیفرماید عملی مگر با معرفت و قبول نمیفرماید معرفتی را مگر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت
او را راه نماید و کسی که عمل نکند او را معرفت نخواهد بود یا علم از و مسلوب میشود بدرستی که ایمان اجزای بعضی
از بعضی حاصل میشود و بهمدیگر مربوطند و ایضاً از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که هر که عمل نماید بغیر علم افساد او بیش از اصلاح او خواهد بود و این معنی ظاهر است که
عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عبادتی که موجب عبادتست که موجب نجاتست و اگر نه
ارسال پیغمبران بیفایده خواهد بود و هر عبادتی شرایط بسیار هست که بی وقت ملکه ان تنها آن
عبادت باطلست پس بدون علم ظاهر است که خدا را بنحوی که فرموده است عبادت میتوان نمود و هرگاه
راههای دنیا بی [illegible] و راهنمائی نتوان طی نمود راه بندگی خدا را که خطیرترین راههاست
و در هر گامی چندین کمینگاه است و در هر کمینگاهی چندین هزار شیاطین جن و انس در کمینند
چون بدون دلیلی و راهنمائی توان رفت و دلیل و راهنمای این راه شرع و اهالی آنست
از انبیا و ائمه علیهم السلام و علمائی که از علوم ایشان بهره ور شده باشند و طرفه غافلست
و هلاک را دانند **قاعده ششم** در مذمت فتوی دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد بدانکه
چنانچه از آیات و اخبار ظاهر میشود که بدترین گناهان افترا بر خدا و رسول بستن است
یا آنکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن حکم از آیات و اخبار نداشته باشد بیان کند و بدون
آنکه نسبت دهد بکسی که او اهلیت این امر داشته باشد پس اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد
اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده باشد و از او روایت کند که از و چنین شنیدم جایز است
و بغیر از این دو صورت هر چند موافق گفته باشد خطاست و گناهکار است و حق سبحانه و تعالی
میفرماید که کیست ظالمتر از کسی که افترا بر خدا بندد دروغ و میفرماید که آنجماعتی که افترا بر خدا
می بندند رویهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت و آنجماعتی را که حکم بغیر ما انزل الله
میکنند در یکجا کافر فرموده و در یکجا ظالم فرموده و در یکجا فاسق فرموده و بسند صحیح از عبد
الرحمن الحجاج منقولست که حضرت صادق ع فرمود که ترا حذر میفرمایم از دو خصلت که بسیاری
از این دو خصلت هلاک شده اند زنهار که فتوی ندهی مردم را برای خود و زنهار که عبادت
نکنی خدا را بچیزی که ندانی رضای خدا در آن هست یا هدایتی که حقیقتاً آنرا ندانی و بسند صحیح
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که فتوی دهد مردم را بغیر علم و هدایتی که از خدا

او را لکم

او را لعن کرده باشند لعنت کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و باو ملحق شود گناه آنکسی که بفتوی
او عمل نماید و فرموده که حق الهی بر مردم آنست که آنچه را دانند بگویند و آنچه را ندانند توقف نمایند
و ساکت شوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل بقیاس نماید خود را و دیگران را هلاک
کرده است و هر که فتوی دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک شده است
و دیگران را هلاک کرده است یا اباذر انّ حقوق الله جلّ ثناؤه اعظم من ان یقوم بها العباد
و انّ نعم الله اکثر من ان تحصیها العباد و لکن امسوا تائبین و اصبحوا تائبین ای ابوذر حقوق
خدا بر بندگان و آنچه از بندگی او بر ایشان لازمست از آن عظیم‌تر است که بندگان بر آن قیام توانند
نمود و بندگی او را چنانچه سزاوار است بجا توانند آورد [illegible] که نعمتهای خدا از آن بیشتر است
که بندگان احصای آنها توانند کرد پس چون بندگی و احصای نعمت و شکر آن آدمی عاجز است پس
هر صبح و شام توبه کنند تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما بگذرد بدانکه این فقرات شریفه
مشتملست بر چند خصلت از مکارم خصال **خصلت اول** عدم اغترار بعبادت و اعتراف بعجز است
بدانکه بدترین صفات ذمیمه عجبست و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن و این
از جهل ناشی میشود زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت چنانچه اشاره مجملی در اول
بعضی از آنها شد تفکر کند و در عیوب خود بعلتها و عجز و نقص خود بدیده بصیرت نظر نماید
و عظمت معبود خود را قدری بداند میداند که هیچ عبادت نکرده اعتماد بر غیر معبود کریم اکرم
الاکرمین است نمیتوان کرد چنانچه منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام بیکی از فرزندان خود
فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد و اهتمام در عبادت و بیرون مبر هرگز نفس خود را از تقصیر در
عبادت و طاعت الهی و همیشه خود را در درگاه صاحب تقصیر بدان بدرستی که خدا را عبادت
نمیتوان کرد چنانچه سزاوار اوست و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بجابر فرمود که ای
جابر خدا هرگز ترا از نقص و تقصیر بیرون نبرد چنین کند که همیشه دانی که صاحب تقصیر
و ناقصی و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت
کرد بعد از آن قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قربانی ایشان آن بود که آتشی می آمد و آنرا میسوخت
چون دید که قربانیش مقبول نشد با نفس خطاب کرد که تقصیر همه از تست و ناقص بودن عمل از
گناه تست پس خدا وحی نمود باو فرستاد که مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه ما بهتر بود از
عبادت چهل ساله تو و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که هر عبادت که از برای خدا کنی در آن عبادت

در عیش نفس خود صاحب تقصیر باش به سبب آنکه همه عملهایی که میکنند در میان خود و خدا
مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم گردانیده باشد و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که خدا دانست
که گناه از برای مؤمن از عجب بهتر است و اگر نه این بود نمیگذاشت که هیچ مؤمن بگناه مبتلا شود و از امام
از آنحضرت منقولست که گاه هست آدمی گناه میکند و از آن نادم و پشیمان میباشد و بعد از آن عمل خیری
میکند و مسرور و خوشحال میشود و از آن ندامت و پشیمانی باز میماند پس اگر بر آن حال اول میماند برای او
بهتر است از حالی که آخر بهم میرساند و حضرت صادق علیه السلم فرمود که عالمی نزد عابدی رفت و پرسید
که نماز تو چگونه است گفت کسی از نماز من میپرسد است و حال آنکه سالهاست که عبادت میکنم پرسید که
گریه تو چون است گفت آنقدر میگریم که آب از دیده من جاری میشود آن عالم گفت اگر خنده کرده بودی
و الحال ترسان بودی بهتر بود از گریه که باعث اعتماد تو بعبادت شده است زیرا که هر که بر عبادت
خود اعتماد داشته باشد بالا نمیرود عبادت او و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که دو کس
داخل مسجد شدند یکی عابد و دیگری فاسق عابد صدیق و نیکوکار شده بود زیرا که اعتماد بر
عبادت خود کرده بود و خود را از نیکان میدانست و این عجب در خاطر او بود و فاسق در فکر گناه
خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار میکرد از گناهان خود و از حضرت صادق علیه السلم منقولست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شیطان روزی نزد حضرت موسی ع آمد و کلاهی رنگهای
مختلف بر سر داشت چون نزدیک رسید کلاه از سر برداشت و نزد او ایستاد و سلام کرد و موسی
گفت تو کیستی گفت منم ابلیس فرمود خدا خانه ترا از هر کس دور کرد او گفت آمدم تا ترا سلام کنم
برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری گفت با این
می‌ربایم دلهای بنی آدم را فرمود که بگو کدام گناه هست که چون فرزند آدم مرتکب آن میشود تو بر او
مسلط و غالب میشوی گفت وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهان
در چشم او اندک نماید پس حضرت صادق علیه السلم فرمود که خداوند عالمیان به داود خطاب نمود
که ای داود بشارت ده گناهکاران را و بترسان صدیقان را بشارت ده گناهکاران را که توبه ایشان را
قبول مینمایم و گناه ایشان را عفو مینمایم و بترسان صدیقان را که عجب نورزند بعملهای خود که
هر بنده که من او را بمقام حساب در آورم و بعدالت حساب او کنم هلاک میشود خصلت دوم
شکر نعمت و شکر از امهات صفات حمیده است و ضد آن که کفرانست از اصول صفات ذمیمه است
و شکر هر نعمتی موجب مزید آن نعمت است و کفران موجب حرمانست چنانکه حق تعالی میفرماید که اگر
شکر نعمت

شکر نعمت کنند نعمت را زیاده میکردانم و اگر کفران نعمت مینمایید عذاب من شدید و عظیمست و حضرت
صادق صلوات الله علیه فرمود که هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نکردانیدند کسی را که
راه دعا دادند او را از اجابت محروم نکردند و کسی را که راه استغفار دادند توبه او را قبول کردند
و کسی را که راه شکر دادند او را از زیادتی نعمت محروم نکردانیدند و کسی را که صبر کرامت کردند او را
از اجر و ثواب محروم نکردانیدند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر
نمیرساند دعا کردن در هنگام شداید و المها و استغفار از گناه و شکر در وقت نعمت و حضرت
رسول ص فرمود که طعام خورنده شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه داریست که از برای خدا روزه
داشته باشد و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که ببلا مبتلا شده باشد و صبر
کند و مالداری که شکر کند در ثواب مثل محرومیست که قانع باشد و بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند
چیز است اول آنکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق نباشد در ذات و صفات باو نسبت ندهد
انکار وجود او ننماید و هر چه مقابل این معنی است کفرانست چنانچه حق تعالی در بسیاری از آیات
کافران را بکفران نعمت مذمت فرموده است که انکار وجود منعم کرده اند و شریک از برای او قرار دادند
دوم آنکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدا را از جانب دیگران نداند چنانچه از حضرت
صادق ع منقولست که هر که خدا نعمتی باو کرامت فرماید و آن نعمت را بدل خود بشناسد و بداند که از
خدا باو رسیده پس شکر آن نعمت را ادا کرده است سیم آنکه اظهار آن نعمت بکند و ثنای منعم بزبان
بجا آورد چنانچه باسانید معتبره منقولست که از حضرت صادق ع که هر نعمتی که خدا انعام فرماید
خواه خورد باشد و خواه بزرگ و بنده بگوید الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است چهارم آنکه
آن نعمت در چیزی صرف کند که رضای منعم در آنست و حقی که خدا در آن نعمت واجب کردانیده ادا کند
مثل آنکه نعمت زبان شکرش آنست که چیزی را که خدا گفتن آنرا بر او واجب یا مستحب کردانیده بگوید و آنرا
از چیزهایی که خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته باز دارد و همچنین شکر چشم و گوش و دست و پا و
سایر اعضا و جوارح و قوی و شکر مال آنست که آنرا در مصرفی صرف کند که منعم او راضی باشد و
حقوقی که خدا در مال واجب کردانیده ادا کند و شکر علم آنست که بذل نماید بطالبانش و عمل بر آن کند
و وسیله باطل نکرداند و در هر یک از اینها هر چند که صرف میکند حق تعالی بر وفق وعده خود
عوض میدهد زیاده و بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می آید
خواه در اصول دین و خواه در فروع دین مثلا وجود پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله نعمت

آنحضرت اعظم نعمتهای الهیست بر بندگان که آنحضرت را وسیله سعادات ابدی و واسطه نعمتهای دنیوی
و اخروی گردانیده و همچنین پادشاه اوصیای آنحضرت و شکر این نعمت آنست که اقرار به بزرگواری ایشان
بکنند و اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکنند پس انکار ایشان کفران نعمت ایشانست و بعد از اقرار
در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است و آن گناه بعضوی از اعضا میشود پس کفران نعمت آن عضو
نیز کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و عضلات و باطن و سایر اوضاع که در عمل آن عضو
دخل دارند هر یک نعمتی از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف ایشان صرف کرده و کفران هر یک از اینها
نموده و آن غذائی که خورده باعث این قوت شده است که بسبب آن این فعل از او صادر شده بر آن
امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملائکه و چندین هزار بنی آدم که مدخلیت
در تحصیل آن غذا داشتند همه نعمتهای الهی اند و کفران کرده است و آن عملی که خدا او را منع فرموده
بجمیع این عمل آن همه کفران کرده است پس در هر معصیتی اگر تفکر کنی همه از انست و از شکر عاجزی است

خصلت سیوم توبه است باید که توبه از جمله نعمتهای عظمی است که حق تعالی باین امت کرامت فرموده است
و ببرکت پیغمبر آخرالزمان و اهلبیت او صلوات الله علیهم بر این امت آسان کرده است زیرا که در امم
سابقه توبه بسیار دشوار بوده چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند
تا توبه ایشان مقبول شود و در این امت در پوشیدن گناهان و توبه در توبه ایشان عظیم فرموده است
چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون بنده اراده
حسنه میکند اگر بجا نیاورد آن حسنه را اگر بمحض آن نیت خیر خدا یک حسنه در نامه اعمال او مینویسد
و اگر بجا آورد خدا ده حسنه در نامه عملش مینویسد و چون اراده گناهی میکند اگر بجا نیاورد
بر او چیزی نمینویسد اگر بجا آورد تا هفت ساعت او را مهلت میدهند و ملک دست راست که کاتب
حسنات است با ملک دست چپ که کاتب سیئات است میگوید که تعجیل مکن در نوشتن شاید که حسنه
بکند که این گناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید که بدرستی که حسنات سیئات را برطرف میکند یا شاید
که استغفار کند که گناهش آمرزیده شود پس اگر گفت أَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ
عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ وَأَتُوبُ
إِلَیْهِ بر او چیزی نمینویسد و اگر هفت ساعت گذشت حسنه و استغفار هیچ یک نکرد ملک دست
راست بملک دیگر میگوید بنویس بر این شقی محروم و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که چون بنده توبه
نصوح میکند که عزم داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست

بسیار در دنیا و در آخرت و بر او ستر مینماید راوی گوید گفتم چگونه ستر مینماید فرمود که فراموش میکند از
خاطر ملکین آنچه بر او نوشته اند از گناه و وحی میفرماید باعضا و جوارحش که گناه او را کتمان نمائید
و وحی مینماید به بقعهای زمین که از گناهی که بر روی شما کرده کتمان نمائید پس چون بمقام حساب می‌آید
هیچ چیزی بر او گواهی نمیدهد و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که شادی و فرح و خوشنودی خدا
از توبه بنده اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه را گم کرده باشد و بعد از آن
بیابد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا دوست میدارد بنده را که فریب خورد و گناه کند و توبه کند
و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است و لیکن خدا آن گناه کننده توبه کننده را نیز دوست میدارد
و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که خدا وحی نمود بحضرت داود که برو بنزد دانیال و بگو که مرا
معصیت کردی و ترا آمرزیدم و باز معصیت کردی و آمرزیدم و بار دیگر معصیت کردی و آمرزیدم و اگر
مرتبه چهارم معصیت کنی ترا نمی‌آمرزم چون داود آمد و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت ای پیغمبر خدا
پیغام خدا را رسانیدی پس چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردگار من
داود پیغمبر تو رسالت بسوی من آورد بعزت و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هر آینه
معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله باسانید معتبره منقولست که فرمود که هر که
توبه کند قبل از موتش بیکسال توبه او مقبولست پس فرمود که یکسال بسیار است هر که توبه کند قبل از
موتش بیکماه توبه او مقبولست پس فرمود که یکماه بسیار است هر که توبه کند پیش از موتش بیک هفته خدا
توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از موتش بیک روز توبه اش
قبول میفرماید پس فرمود که یکروز بسیار است هر که توبه کند پیش از آنکه معاینه امور آخرت بکند توبه اش
مقبولست که هر دردی را دوائیست و دوای درد گناه استغفار و توبه است و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که گاه هست که مؤمن گناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطر می‌آورد و توبه میکند آمرزیده میشود
و کافر گناهی که میکند فراموش میکند همان ساعت و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله
بگوید خدا هفتصد گناه او را می‌آمرزد و خیری نیست در بنده که هر روز هفتصد گناه کند و فرمود
که حضرت عیسی بجماعتی گذشت که میگریستند پرسید این جماعت بچه چیز میگریند گفتند بگناهان
خود گفت که ترک کنند تا خدا ایشان را بیامرزد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هیچکس نزد
خدا محبوبتر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که عجب دارم
از کسی که ناامید میشود از رحمت خدا و محو کننده گناهان با او هست پرسیدند کدام است محو کننده گناهان فرمود

که استغفار ورفع مود که خود را معطر و خوشبو کنید باستغفار تا بوی بد گناهان شما را رسوا نکند و
منقول است که روزی معاذ بن جبل گریان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آمد و سلام کرد حضرت
جواب فرمود و گفت یا معاذ سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله در بیرون مسجد جوانی پاکیزه خوش صورتی
ایستاده و بر جوانی خود گریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و میخواهد بخدمت تو بیاید
حضرت فرمود که بیاورش چون بیامد و سلام کرد حضرت جواب فرمودند و پرسید که ای جوان چرا
گریه میکنی گفت چون نگریم که گناهان کرده ام اگر خدا بر بعضی از آن مرا مؤاخذه نماید مرا بجهنم خواهد برد
و گمان من اینست که مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید حضرت فرمود که بخدا شرک آورده که
پناه میبرم بخدا از اینکه باو مشرک شده باشم فرمود که کسی را ناحق کشته گفت نه حضرت فرمود که خدا
گناهت را می آمرزد اگرچه مانند کوهها باشد در عظمت گفت گناه من از کوهها عظیمتر است فرمود که
خدا گناهت را می آمرزد اگرچه مثل زمینهای هفت گونه باشد و دریاها و درختان و آنچه در زمین است
از مخلوقات گفت از آنها بزرگتر است فرمود که خدا گناهت را می آمرزد اگرچه مثل آسمانها و ستارگان و
مثل عرش و کرسی باشد گفت از اینها نیز بزرگتر است حضرت غضبناک بسوی او نظر فرمود گفت ای جوان
گناه تو بزرگتر است یا پروردگار تو پس آن جوان بر روی در افتاد و گفت منزه است پروردگار من
هیچ چیز از پروردگار من اعظم نیست او از همه چیز بزرگوارتر است حضرت فرمود که مگر کسی می آمرزد
گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم جوان گفت که نه والله یا رسول الله و ساکت شد حضرت فرمود
که ای جوان یکی از گناهان خود را بمن نمیگوئی گفت چند سال بود که قبرها میشکافتم و کفن مردگان را می
دزدیدم پس دختری از انصار مرده بود او را دفن کردند چون شب شد رفتم و قبر او را شکافتم
و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم در این حال شیطان
مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت داد و میگفت آیا سفیدی بدنش را ندیدی و فربهی رانش را
ندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برگشتم بنزد او و وطی کردم و او را بآن حال گذاشتم ناگاه صدائی
از پس سر خود شنیدم که میگفت ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت روزی که من و تو بمخاصمه نزد او
بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و مرا از قبرم بیرون آوردی و کفنم را دزدیدی
و مرا گذاشتی با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم پس آن جوان گفت که من با
این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز حضرت فرمود که دور شو ای فاسق بدرستیکه میترسم
که بآتش تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو بجهنم و حضرت مکرر اینرا میفرمودند تا آن جوان بیرون
رفت

رفت پس بیازار مدینه آمد و توشه گرفت و بیکی از کوههای مدینه رفت و پلاس پوشید و مشغول عبادت
شد و دستهایش در گردن غل کرده و فریاد میکرد که پروردگارا اینک بنده تو بهلول در خدمت تو
ایستاده و دستش در گردن غل کرده پروردگارا تو مرا میشناسی و گناه مرا میدانی خدایا پروردگارا
پشیمان شده ام و بنزد پیغمبر تو رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد پس سؤال
میکنم از تو بحق نامهای بزرگوارت و بجلال و عظمت پادشاهی تو که مرا از امید خود ناامید مگردان ای
خداوند من دعای مرا باطل مگردان و مرا از رحمت خود مایوس مکن تا چهل شبانه روز این را میگفت و
میگریست و درندگان و حیوانات بر او میگریستند چون چهل شبانه روز تمام شد دست بدعا بآسمان
بلند کرد و گفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اگر دعای مرا مستجاب کردی و گناه مرا آمرزیده
به پیغمبرت وحی نما که من بدانم و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب
کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزاند یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص
کن خداوند عالمیان این آیه فرستاد که آن [illegible] که فاحشه میکنند یعنی ظلم بر خود میکنند بمرتکب شدن
گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کشیدن [illegible] و خدا را بیاد می آورند پس استغفار میکنند از
گناهان یعنی از خدا میترسند و بزودی توبه میکنند و کی می آمرزد گناهان را بغیر از خداوند
عالمیان پس خدا فرمود که یا محمد بنده من بنزد تو آمد تائب و پشیمان و او را دور کردی پس بکجا
رود و بسوی که آورد و از که سؤال کند غیر از من که گناهش را بیامرزم بعد از آن در آیه فرمود
که مصر نیستند بر کارهای خود و میدانند بدی اعمال خود را جزای ایشان آمرزش پروردگار
ایشانست و بهشتها که جاری میشود از زیر آنها نهرها در حالتی که خالدند در آن بهشتها و هرگز برطرف
نمیشود و بسیار نیکوست مزد عمل کنندگان از برای خدا چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند
و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را میپرسیدند معاذ گفت یا رسول الله شنیدم
که در فلان موضع است حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند و دیدند که
آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده
و مژهای چشمش از بسیاری گریه ریخته و میگوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و مرا
بصورت نیکو خلق کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری آیا مرا در آتش خواهی
سوخت یا در بهشت مرا ساکن خواهی کرد ای خداوند الهی احسان نسبت بمن بسیار کرده و حق بسیار بر من
داری در دنیا کاش میدانستم که آخر امر من چه خواهد بود آیا مرا به بهشت خواهی برد یا بدوزخ

خواهی فرستاد الهی گناه من از آسمانها و زمین و کرسی واسع و عرش عظیم بزرگتر است چه بودی
اگر میدانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا روز قیامت مرا رسوا خواهی کرد از این باب سخنان میگفت و میگریست
و خاک بر سر میریخت و حیوانات درندگان بدور او حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده
بودند و در گریه با او موافقت میکردند پس حضرت بنزدیک او رفتند و دستهای او را از گردنش گشودند
و خاک را بدست مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد ترا که تو آزاد کرده خدائی
از آتش جهنم پس بصحابه گفتند که همچنین تدارک گناهان کنید چنانچه بهلول کرد و آیه را بر او خواندند
و او را بهشت بشارت فرمودند و باید دانست که توبه را شرایط و بواعث هست اول باعث توبه که آدمی را
بتوبه میدارد آنست که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت گناهانی که
مرتکب آنها شده است و در عقوبات گناهان و نتیجههای دنیا و آخرت آنها که در آیات و اخبار وارد شده است
و بعضی از آنها بعد از این بیان خواهد شد و فکر نماید که چه منفعتها و ثوابهای عظیم بسبب گناهان از او
فوت شده است تا این تفکرات باعث این شود که او را تألم و تأسف حاصل شود از فوت آن محبوبات
و تحصیل آن عقوبات و این ندامت او را باعث این میشود بر سه چیز که توبه مرکب از آنهاست اول آنها
تعلق بحال دارد که الحال ترک آن گناهان که مرتکب آنهاست بکند دوم تعلق است بآینده که عزم جزم
بکند که بعد از این عود باین گناهان نکند تا آخر عمر و سوم تعلق است بگذشته که پشیمان باشد از گذشتها
و تدارک گذشتها داشته باشد و بدانکه گناهانی که از آن توبه واقع میشود بر چند قسم است اول آنکه
گناهی باشد که مستلزم حکمی دیگر بغیر از عقوبت آخرت نباشد مانند پوشیدن حریر مرد را که در این گناه
همین ندامت و عزم بر نکردن کافیست برای برطرف شدن عقاب اخروی دوم آنست که مستلزم حکم
دیگر هست و آن بر چند قسمست یا حق خداست یا حق خلق اگر حق خداست یا حق مالیست مثل آنکه گناهی
کرده است که میباید بنده آزاد کند پس اگر قادر بر آن باشد تا عمل بآن نکند محض ندامت دفع عقاب از او
نمیشود و واجبست که آن کفاره را ادا کند یا حق غیر مالیست مثل آنکه نماز یا روزه از او فوت شده است
میباید قضای آنها را بجا آورد و اگر کاری کرده است که حد خدای بر او قرار یافته است مثل آنکه
شراب خورده است پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه کند میان خود
و خدا و اظهار آن نکند و میخواهد نزد حاکم اظهار کند که بر او حد بزنند و اظهار نکردن بهتر است
و اگر حق الناس باشد اگر مالیست واجبست که بصاحب مال یا وارث او برساند و اگر حق غیر مالی باشد اگر
کسی را گمراه کرده است میباید او را ارشاد نماید و اگر قصاص باشد مشهور میان علما آنست که میباید

که مستحق

که مستحق قصاص اعلام نماید که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق کشتن یا قصاص شده ام
و تمکین خود بکند که اگر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اگر حدی باشد اینکه فحش گفته است
پس اگر آن شخص عالم باشد باینکه این اهانت نسبت باو واقع شده است میباید تمکین خود بکند از برای حد
و اگر نداند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد اینست که گفتن باو باعث آزار و اهانت اوست در کار نیست
و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد در باب غیبت مذکور خواهد شد و اکثر علما را اعتقاد اینست که
اینها واجبی چند بسر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها متحقق میشود و بترک اینها
عقاب خواهد داشت و ظاهر بعضی احادیث اینست که اینها شرط قبول توبه اند و توبه کامل آنست که
تدارک مافات فیما یمکن بکند و اغیار از ثمرات گناهان در بدن او حاصل شده باشد آنها را ازاله نماید
چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حدیث گذشته اشاره بآن فرمودند که اول یکسال بعد بیفرمود
که در توبه کامل شرطست که یکسال بعد از آن بریاضات و مجاهدات تدارک مافات بکند و بعد از آن
توبه از آن ناقص است یکماهست و همچنین تا یکروز اول مرتبه اجزای توبه آنست که معاینه امور آخرت
نشده باشد که بعد از آنکه معاینه امور آخرت شد دیگر توبه مقبول نیست و از حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که شخصی در حضور آنحضرت گفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی استغفار
چیست استغفار درجه علیین است و اسمیست که بر شش چیز اطلاق میکنند و شش جزو دارد اول
پشیمانی بر گذشته دوم عزم برینکه دیگر عود نکند سوم آنکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون
خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمه تو نباشد چهارم آنکه هر واجب که از تو فوت
شده باشد بجای آوری پنجم آنکه آن گوشتی که بحرام در بدن تو روئیده آنرا باندوه و حزن و مشقت
بگدازی تا پوست باستخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست بروید ششم آنکه بچشانی خود را الم طاعت
بچشانی آنقدر که لذت معصیت را به آن چشانیده یا اباذر إِنَّكَ فِي مَمَرِّ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
فِي آجَالٍ مَنْقُوصَةٍ وَأَعْمَالٍ مَحْفُوظَةٍ وَالْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً وَمَنْ يَزْرَعْ خَيْرًا يُوشِكْ أَنْ
يَحْصُدَ خَيْرًا وَمَنْ يَزْرَعْ شَرًّا يُوشِكْ أَنْ يَحْصُدَ نَدَامَةً وَلِكُلِّ زَارِعٍ مَا زَرَعَ ای ابوذر تو
در گذرگاه شب و روزی و شب و روزی بر تو میگذرند و از اجل و عمر تو کم میکنند و خدا
و ملائکه علمای ترا حفظ مینمایند و ثبت میکنند و مرگ بیخبر و ناگاه میرسد و هر که تخم خیر و نیکی
میکارد در دنیا بزودی در آخرت حاصل نیکی و سعادت درو میکند و هر که تخم بدی در دنیا
میپاشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند و هر زراعت کننده را عوض زراعت

میکندی یا بد یا باذر لا یسبق بطیء بحظه ولا یدرک حریص ما لم یقدر له ومن اعطی خیرا
فالله اعطاه ومن وقی شرا فالله وقاه ای ابوذر کسی که سعی کند در طلب روزی دیگری
آن را نمیبرد و کسی که حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق زیاده از انچه خدا مقدر کرده است
باو نمیرسد و هر که چیزی باو میرسد خدا باو عطا کرده است و باید که از جانب خدا داند و کسی که شری
و بدی از او دور میشود خدا از او دور کرده است و او را حفظ کرده باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضای
آیات و احادیث بسیار روزی که عبارت از چند چیز است که صاحب حیوة باو منتفع میشود خوردنی
و خوراکی پوشیدنی و خانه و غیر آنها مقدر است از جانب حق تعالی از برای هر کسی بقدری بر وفق مصلحت
و خلاف است که آیا روزی حرام مقدر است یا نه و حق اینست که خدا از برای هر کس از مصارف حلال
روزی مقدر ساخته که اگر متوجه حرام نشوند باینها برسد و بقدر انچه از حرام متصرف میشوند
از روزی حلال ایشان باز میگردد و بایشان نمیرسد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر
علیه السلم منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در حجة الوداع فرمود که بدرستی که روح الامین
در دل من دمید که هیچ نفسی نمیرد تا روزی مقدر خود را تمام صرف نکند پس از خدا بترسید
و تقوی و پرهیزکاری را پیشه خود کنید و اجمال کنید در طلب روزی و بسیار سعی مکنید و اگر چیزی
از روزی شما دیر بشما رسد شما را باعث نشود که از راه حرام طلب کنید و معصیت خدا را وسیله تحصیل
روزی کرده اید بدرستی که روزیها را حلال قسمت کرده است و حرام قسمت نکرده است پس کسی که تقوی
ورزد و گناهان را ترک نماید و بر تنگی روزی صبر کند روزی از حلال باو میرسد و کسی که پرده
ستر الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را اخذ کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و
در روز قیامت حساب او میطلبد و بدانکه احادیث در طلب رزق بسیار است و احادیث در دعا
کردن برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند که چون روزی مقدر است سعی و دعا بیفایده است
زیرا که بعضی از روزی چنان مقدر شده است که با دعا بدست آید پس آدمی میباید که موافق
فرموده خدا سعی بکند و مبالغه بسیار در سعی نکند و سعی مانع عبادت و بندگی خدا نکند
و با وجود سعی توکل بخدا داشته باشد و بدانکه از سعی بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمیشود
و زیادتی حرص و سعی کردن و ترک عبادات الهی نمودن چیزی بر روزی مقدر نمی افزاید و دعا
نمیکنند و بدانکه دعا [illegible] و از جمله اسباب تقدیر روزیست و ترک تجارت و سعی کردن
مذموم است و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است و انچه باید که روزی را از جانب خدا

دانند جمیع

دانند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را ازو دانند باعث این نشود که اگر کسی را خدا واسطه کند احسان او
بکند شکر احسان او نکند بلکه میباید که هر که از خلق باو نیکی و احسان کند حق نعمت او را بشناسد و شکر او را
بکند اما اعتماد بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای خشنودی او مخالفت پروردگار خود نکند
و بداند که او را واسطه کرده است که روزی باو رسیده است و اگر خدا نخواست او قادر بر ایصال
این نعمت نبود چنانچه از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی در روز قیامت
به بندهٔ از بندگان خود فرماید که آیا شکر کردی فلان شخص را گوید که نه بلکه ترا شکر کردم فرماید که
چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود که شکر کننده ترین شما برای خدا کسی است
که شکر مردم را پیشتر کند و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که از درستی یقین مرد مسلمان آنست که راضی
نگرداند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده بدرستی که روزی را حرص حریصی نمیکشاند و نفرت و
کراهت کسی دور نمیگرداند و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ میگریزد هر آینه روزی او را
دریابد چنانچه مرگ او را در می یابد و بسند معتبر از حسین بن علوان منقولست که گفت در مجلسی بودیم
که طالبان علم در انجا حاضر بودند در بعضی از سفرها و نفقه ام منتهی شده بود بعضی از اصحاب
گفت که از برای رفع این پریشانی که گمان داری و امید بکه داری من گفتم بفلان شخص گفت
پس والله که حاجتت روا نمیشود و بامید خود نمیرسی گفتم چه میدانی که چنین خواهد بود گفت که حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم فرمود که در بعضی از کتب سماوی خواندم که خداوند عالمیان میفرماید که
بعزت و جلال و مجد و بزرگواری خود قسم که قطع میکنم امل و امید هر کسی را که از غیر
من امیدی داشته باشد بیاس و ناامیدی و بر او میپوشانم جامهٔ مذلت و خواری را نزد مردم و از
ساحت قرب خود او را دور میگردانم و از فضل خود او را محروم میگردانم آیا در سختیها و شدتها
امید از غیر من میدارد و حال آنکه شداید و بلاها بدست منست و درها هم بسته است و امید از غیر من
دارد و بفکر خود در دیگری را میکوبد و حال آنکه کلید همه درها بدست منست و درها همه بسته است و درگاه
من برای دعا کنندگان باز است که امید من کرده در بلاها و دردی پیش آورد که او را محروم کردم که
از مطلب عظیمی بدرگاه من آمد که امید او را قطع کردم آرزوها و مطلبهای بندگان خود را نزد خود
حفظ کرده ام که در روز احتیاج بایشان برسانم و بحفظ من راضی نیستند و پر کرده ام آسمانها را از
جماعتی که هرگز از تسبیح من سستی بهم نمیرسانند و امر کرده ام ایشان را که درهای [illegible]
میان من و بندگان من نبندند پس اعتماد بقول من نمیکنند آیا نمیدانند کسی که بلاها بر او نازل شود

که کسی غیر از من رفع آن میتواند کرد مگر باذن من چرا این بنده از من چنین غافلست عطا کردم باوجود
ورحمت خود چیزی چند را اگر از من نطلبیده بود چون آنرا باز گرفتم از من می‌طلبد که باو رد کنم و از
دیگران سؤال میکند آیا گمانش اینست که من نطلبیده میدهم و بعد از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم
داد آیا من بخیلم که بنده مرا بخیل میداند آیا جود و کرم از من نیست آیا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم
محل امیدهای خلایق و امیدگاه بندگان پس کی امید ایشانرا از من قطع میتواند کرد آیا از من نمیترسند
آنهایی که از غیر من امید دارند و طلب مینمایند اگر اهل آسمانها و اهل زمین همه از من آرزو
بخواهند و حاجت بطلبند و بهر یک از ایشان آنچه طلبیده اند بدهم از ملک و پادشاهی من مثل
بال عضو مورچه کم نمیشود ملکی که من پادشاه آن ملک باشم پس بد احوال کسی که از رحمت من نا امید
شود و بد احوال کسی که معصیت چون من خدائی کند و از من نترسد یا اباذر المتقون سادة
والفقهاء قادة ومجالستهم زيادة إن المؤمن ليرى ذنبه كأنه تحت صخرة يخاف أن
تقع عليه وإن الكافر ليرى ذنبه كأنه ذباب مر على أنفه يا أباذر إن الله تبارك وتعالى
إذا أراد بعبد خيرا جعل الذنوب بين عينيه ممثلة والإثم عليه ثقيلا وبيلا وإذا أراد
شرا أنسيه ذنوبه يا أباذر لا تنظر إلى صغر الخطيئة ولكن انظر إلى من عصيت يا أباذر إن
نفس المؤمن أشد ارتكاضا من الخطيئة من العصفور حين يقذف به في شركه يا أباذر
من وافق قوله فعله فذلك الذي أصاب حظه ومن خالف قوله فعله فإنما يوبخ نفسه يا أباذر
إن الرجل ليحرم رزقه بالذنب يصيبه ای ابوذر متقیان و پرهیزگاران بزرگوارانند و فقها و
علما قاید و راه نمای مردمانند و همنشینی علما کردن موجب زیادتی علم و کمالات است و بدرستی که
مؤمن گناه خود را چنان عظیم می بیند و از آن در حذر است که گویا در زیر سنگیست که میترسد که بر
سرش فرود آید و بتحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل میداند که گویا مگسی بر بینی او نشسته
گذشت ای ابوذر بدرستی که هرگاه حق تعالی خیر و سعادت بنده را خواهد گناهان او را پیوسته در
میان دو چشم او ممثل میگرداند که منظور نظر او باشد و گناه را بر او گران و دشوار میگرداند و اگر
سعادت بنده را نخواهد و او شقی باشد گناه را از خاطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن
بکوچکی و خردی گناه و لیکن نظر کن بسوی بزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کرده
ای ابوذر نفس مؤمن و اضطرابش از گناه بیشتر است از اضطراب گنجشک که در دام افتاده باشد
ای ابوذر هر که گفتارش با کردارش موافق باشد پس او بهره خود را از سعادت یافته است

واگر چنین باشد که قولش نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خود را سرزنش و ملامت خواهد کرد
ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم میگردد بسبب گناهی که از او صادر میشود بدانکه تقوی
درجه رفیعی است از درجات مقربان و بعد از این مجملی از احوال متقیان ان شاء الله مذکور خواهد شد
و مجالست و همنشینی علمای ربانی که بشرایط علم عمل کرده باشند و به آثار ائمه راشدین متصف شده باشند
موجب سعادت دنیا و آخرتست چنانچه از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقولست که با عالم گفتگو کردن
و صحبت داشتن بر روی مزبله بهتر است از سخن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه
گاههای دیبا و بسند معتبر منقولست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حواریان بحضرت عیسی گفتند که
با چه جماعت همنشینی کنیم فرمود که با کسی بنشینید که خدا را بیاد شما آورد دیدن او و علم را بیفزاید سخن
گفتن او و دیدن عمل او شما را بآخرت راغب گرداند و منقولست که لقمان بفرزند خود گفت که ای پسر
ببصیرت نظر کن و از روی بینائی مجالس را برای خود اختیار کن پس اگر ببینی جماعتی را که خدا را
یاد میکنند با ایشان بنشین پس اگر عالم باشی علم تو برای تو نفع خواهد کرد درین مجلس و اگر جاهل
باشی آن جماعت ترا تعلیم خواهند کرد و گاه باشد که رحمتی بر ایشان نازل گردد و ترا با ایشان فرا گیرد
و اگر جماعتی را ببینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو
بتو نفع نمیدهد و اگر جاهل باشی جهل ترا زیاده میگردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد
و ترا فرا گیرد و بدانکه مفاسد گناهان هرچند صغیره باشد عظیم است و موجب جرات شیطان
و سلب توفیق خداوند عالمیان میگردد و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری از رحمت الهی
میشود بلکه مکروهات را سهل نمیباید شمرد که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات و گناهان
صغیره میشود و گناهان صغیره که مصر شوند و از آنها توبه نکنند خود مرتکب کبیره میشوند زیرا که
اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرات بگناهان کبیره نیز میگردند و ارتکاب کبایر آدمی را
بکفر و شرک میرساند نعوذ بالله منه پس باید که گناهان را خرد نشمارند و نظر بعظمت پروردگار
کنند که معصیت عظیم سهل نمیباشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که صغیره و کوچک
و خرد نمیباشد چیزی که در روز قیامت نفع دهد و صغیر نمیباشد چیزی که در روز قیامت
ضرر کند و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که گناهان صغیره راههایند بگناهان
کبیره و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمیترسد و اگر خدا مردم را بهشت و دوزخ نمی
ترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهائی که با ایشان

فرموده و احسانها که نسبت بایشان کرده و نعمتهائی که بدون استحقاق فرستاده و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که حقیر شمارید چیزی را از بدی هرچند خورد نماید در نظر شما و اعمال خود را بسیار
نمائید هرچند بسیار نماید در نظر شما بسبب آنکه کبیره باقی نماند با استغفار و صغیره و صغیره نیست با اصرار
و امام محمد باقر علیه السلم فرمود که از جمله گناهان که آمرزیده نمیشود آنست که کسی بگوید کاشکی مؤاخذه
نمیکردند مگر بهمین گناه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه بر او هفتاد
پرده پوشیده است تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند پس تمام آن پرده ها از او دریده میشود پس ملائکه حافظان
اعمال میگویند که خداوندا این بنده تو پرده های او همه از او کشوده شد خدا بایشان میفرماید که او را
ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمیگذارد مگر آنکه مرتکب میشود و خود را بافعال قبیحه خود
در میان مردم میستاید پس ملائکه میگویند که خداوندا این بنده هیچ گناهی را ترک نمیکند و ما از شرم می
آئیم از کارهای او پس خدا وحی میفرماید که بالهای خود را بردارید پس بعد از آن اظهار عداوت ما
اهل بیت مینماید درین هنگام خدا او را در آسمان و زمین رسوا میکند پس ملائکه میگویند که خداوندا
این بنده تو چنین پرده دریده و رسوا شد میفرماید که اگر من چیزی در او میدانستم نمیگفتم که شما بال
خود را از او بردارید و ایضاً منقولست که آنحضرت فرمود که ترک گناه کردن آسانتر است از طلب توبه کردن
و چه بسیار شهوت یکساعت که باعث اندوه دور و دراز میشود و مرگ دنیا را رسوا کرده است و از
برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است و حضرت صادق علیه السلم فرمود که اگر خدا
خیر بنده را خواهد و او گناهی کرده باشد او را ببلائی مبتلا میگرداند که استغفار را بیاد آورد و
توبه کند و کسیرا که خیری در او نمی بیند چون گناهی کرد استغفار را از خاطر او محو مینماید و او را
نعمت میدارد چنانچه میفرماید که ما استدراج و آزمایش میکنیم ایشانرا از جهتی که نمیدانند یعنی در
هنگام معاصی بایشان نعمت میدهیم و حضرت صادق علیه السلم فرمود که خدا دوست میدارد بنده را
که در گناهان عظیم رود بسبب گناه او آزرده و از او طلب آمرزش نماید و دشمن میدارد بنده را که اندک
گناهی کرده باشد و آنرا حقیر و خفیف شمارد و ایضاً فرمود که بپرهیزید از گناهان حقیر شمرده
شده که آنها آمرزیده نمیشود پرسیدند که کدام گناهانست فرمود که اینکه کسی گناهی کند و گوید
خوشا حال من اگر غیر این گناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بصحرای
خشک ساده رسیدند و بصحابه فرمودند که هیزم جمع نمائید صحابه گفتند یا رسول الله درین
زمین هیزم نیست [illegible] که هرچه بدست آید بیاورید پس آوردند تا بسیاری جمع شد حضرت رسول

فرمود

فرمود که بدین نحو جمع میشود گناهان پس فرمود که زنهار که سهل شمارید گناهانرا اگر هر گناهی را ثبت کننده
هست و جمیع گناهانرا نوشته است و در نامه اعمال ثبت کرده است و حضرت صادق علیه السلم فرمود که آدمی گناه
میکند در دل او نشان سیاهی پیدا میشود پس اگر توبه کند برطرف میشود و اگر دیگر گناه کند زیاده میشود
تا دلش را تمام میگیرد دیگر بعد از آن هرگز رستگار نمیشود و حضرت باقر علیه السلم فرمود که گاه هست که
بنده از خدا سؤال میکند و نزدیک میشود که حاجتش بر آورده شود پس گناهی میکند و خدا وحی میفرماید
بملک که حاجت او را بر میاور که او متعرض غضب من شده و مستوجب حرمان گردید و در حدیث دیگر فرمود
که هیچ سالی باران از سال دیگر کمتر نمی آید ولیکن خدا هرجا که میخواهد میفرستد بدرستیکه هرگاه جماعتی
معصیتها کنند آن قدری از بارانرا که برای آنجماعت مقدر شده است حق تعالی از ایشان باز میگیرد و در
بیابانها و دریاها و کوهها میبارد و گاه هست که جعلرا خدا عذاب میفرماید در سوراخش بسبب نیامدن
باران برای گناهان آنجماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است و خدا او را راه داده است که بمحل
دیگر جا بگیرد بعد از آن حضرت فرمود که عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق
علیه السلم فرمود که گاه هست که شخص گناهی میکند و بسبب آن از نماز شب محروم میشود و بدرستیکه عمل
در صاحبش تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسی که گناهی را اراده میکند و بعمل
نیاورد که بسیار است که گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که ترا نیامرزم
هرگز و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که گاه باشد که بنده را بر گناهی از گناهانش
سال در محشر محبوس بدارند و او نظر کند بزنانش که در بهشت متنعمند و حضرت امام محمد باقر
علیه السلم فرمود که حق تعالی قضای حتم فرموده که نعمتی که بنده را کرامت فرماید از او سلب نماید تا
گناهی از او صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
فرمود که هیچ دردی برای دلها دردناکتر از گناهان نیست و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست و از
برای تفکر احوال گذشتگان کافیست و مرگ از برای موعظه بس است و حضرت امام جعفر صادق
علیه السلم فرمود که گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر و فساد است و گناهی که مورث ندامت
میشود قتل نفس است و گناهی که موجب نزول عذاب الهی است ظلمست و گناهی که موجب رسوائی
و دریدن پرده است شراب خوردن است و گناهی که باعث منع روزی است زناست و گناهی که باعث
زود فنا شدن است قطع رحم است و گناهی که دعا را مردود میگرداند و هوا را تاریک میکند عقوق
مادر و پدر است یا اباذر دَعْ ما لَسْتَ بِه فی شَیءٍ وَلا تَنطِق فیما لا یَعنیک وَاخزُن لِسانَک

کما تقرن معک یا اباذر ان الله جل ثناؤه لیدخل قوم الجنة فیعطیهم حتی یملوا وفوقهم فی الدرجات العلی فاذا نظروا الیهم عرفوهم فیقولون ربنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا فبم فضلتهم علینا فیقال هیهات هیهات انهم کانوا یجوعون حین تشبعون ویظمؤن حین تروون ویقومون حین تنامون ویشخصون حین تخفضون ای ابوذر ترک کن کاری را که از و فایده بتو عاید نمیکردد و سخن مکو در امری که از ان منتفع نمیشوی و زبان خود را حفظ کن چنانچه زر خود را حفظ مینمایی ای ابوذر حق سبحانه تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و انقدر از نعمت بایشان کرامت خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل شود و بالاتر ازین جماعت باشند در درجات عالیه بهشت پس چون ایشان نظر بان جماعت کنند بشناسند ایشان را و چون حال ایشان را از حال خود بهتر یابند کویند که پروردکارا ایشان برادران ما بودند در دنیا با ایشان میبودیم بچه سبب ایشان را بر ما زیادتی دادهٔ ندا در جواب ایشان رسد که هیهات هیهات مرتبهٔ شما کجا ایشان کرسنه میبودند در هنکامی که شما سیر بودید و تشنه میبودند در وقتی که شما سیراب بودید و بعبادت ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید و سا[illegible] میرفتند و از خانها بیرون میرفتند از برای خدا در راههای خیر در هنکامی که شما در رفاهیت و عیش ساکن بودید بدانکه از زبان سخن کفتن سعادتها تحصیل میتوان نمود و ممکنست که بیک کلمه سعادت ابدی برای انکس حاصل شود یا بسبب دنیا مفاسد مرتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانکه اکر بنده متکلم شود کافر میشود و برا او خلود در جهنم واجب میشود و ممکن است که در مجلسی حرف شری بکوید که باعث قتل چندین هزار نفس بشود و ممکن است که کلمه خیری بکوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن بشود و چون مفاسد سخن کفتن بسیار است و غالب اوقات آدمی بی تفکر سخن میکوید و مفاسد دنیا و آخرت بسیار بر سخن کفتن مرتب میشود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد خاموشی از سخنی است که خیریت آن را ندانند پس اکر زبانش باذکار و ادعیه و تلاوت قرآن جاری باشد یقین که بهتر از خاموشی است و مورث سعادت ابدی است و اکر سخنان دیکر کوید باید که اول تفکر عاید در فواید و مفاسد آن بکند و بعد از انکه بداند که فایده اخروی یا صلاح دنیوی در ان هست بکوید والا ساکت باشد که سلامتی و نجات در ان است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت لقمان بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اکر کمان کنی که سخن کفتن از نقره است پس بدانکه ساکت بودن [illegible] رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نجات مسلمان در نکاه داشتن زبان خود است

و حضرت امام

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ابوذر میکفت که ای طلب کنندهٔ علم این زبان هم کلید خیر است و هم کلید شر است پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی میفرمود که بسیار سخن مکویید در غیر یاد خدا بدرستی که جماعتی که بسیار سخن میکویند دلهای ایشان قساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که زبان فرزند آدم هر صبح مشرف میشود بر سایر اعضا و جوارح او و میپرسد که بر چه حال صبح کرده اید میکویند که حال ما خیر است اکر تو ما را بحال خود بکذاری و ببلائی مبتلا نکردانی و او را قسم بخدا میدهند و مبالغه میکنند که ما را ببلای مبتلا مکن و میکویند که ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو معاقب میشویم و روایت کرده اند که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و کفت یا رسول الله مرا وصیتی کن فرمود که زبان خود را نکاه دار باز کفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را حفظ کن باز کفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما حضرت فرمود که زبان خود را حفظ کن و فرمود که مکر مردمان را برو در آتش می افکند بغیر از دروکردههای زبان ایشان و در حدیث دیکر فرمود که کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند کناهان او بسیار و عذابش مهیاست و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدا زبان را در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را چنان عذاب نکند پس خواهد کفت که خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شد و بمشرق و مغرب عالم رسید و خونهای حرام بسبب آن ریخته شد و مالهای عظیم بسبب آن بغارت شد بعزت و جلال خود قسم که ترا عذابی بکنم که هیچیک از جوارح را آن عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ چیز سزاوارتر نیست ببسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسی که زیادتیهای مال خود را در راه خدا انفاق نماید و زیادتی سخنش را امساک کند و نکاه دارد و از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند از سخن کفتن و خاموشی که کدام یک بهترند حضرت فرمود که هر یکی را آفتهاست پس اکر هر دو از آفت سالم باشند سخن کفتن بهتر از خاموشی است زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان را بخاموشی نفرستاد بلکه بسخن فرستاد و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد بسکوت و از آتش جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن کفتن میشود و هرکز من ماه را بآفتاب برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوانی کرد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن

و سخن گفتن پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد آن غفلت بکاری آید و هر خاموشی که در آن تفکر
نباشد آن غفلت و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای او عبرت
باشد و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار آخرت او آید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر گناهان
خود بگرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خواب راحت بدن است و سخن
گفتن راحت روح است و خاموشی راحت عقل است یا اباذر جعل الله جل ثناؤه قرة عینی فی الصلوة
وحبب الی الصلوة کما حبب الی الجائع الطعام والی الظمآن الماء وان الجائع اذا اکل شبع
وان الظمآن اذا شرب روی انا لا اشبع من الصلوة یا اباذر ان الله عز وجل بعث عیسی ابن
مریم بالرهبانیة وبعثت بالحنیفیة السمحة وحبب الی النساء والطیب وجعل فی الصلوة قرة
عینی یا اباذر ایما رجل تطوع فی کل یوم ولیلة اثنتی عشرة رکعة سوی المکتوبة کان
له حقا واجبا بیت فی الجنة یا اباذر انک ما دمت فی الصلوة فانک تقرع باب الملک الجبار ومن
یکثر قرع باب الملک یفتح له یا اباذر ما من مؤمن یقوم مصلیا الا تناثر علیه البر ما بینه
وبین العرش ووکل به ملک ینادی یا ابن آدم لو تعلم ما لک فی الصلوة ومن تناجی ما انفتلت
ای ابوذر الله تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه
گرسنه را دوستدار طعام و تشنه را خواهان آب گردانیده است و بدرستی که گرسنه چون طعام میخورد
سیر میشود و میلش از آن برطرف میشود و تشنه چون آب میخورد سیراب میشود و رغبتش زایل میگردد
و من هرگز از نماز سیر نمیشوم و همیشه خواهان آنم ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را برهبانیت مبعوث
گردانیده بود و در شریعت او بود ترک معاشرت خلق و دوری از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث
گردانیده است بدین پاکیزه و مایل از اعوجاج و اعراف بجانب استقامت و در نهایت آسانی که تکلیفهای
شاق در آن نیست و محبت زنان و بوی خوش داده اند و لیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در
نماز است ای ابوذر هر که در شبانه روزی دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بکند از
بر خدا واجب و لازم است که خانه در بهشت او را کرامت فرماید ای ابوذر تا مادام که در نمازی در
فیض و رحمت خداوند جبار را میکوبی و هر که بسیار درگاه پادشاه را میکوبد البته برای او گشایند
ای ابوذر هیچ مؤمنی بنماز نمی ایستد مگر آنکه بر او میریزد رحمت از میان او تا عرش و ملکی را
بر او موکل میگرداند که او را ندا میکند که ای فرزند آدم اگر بدانی که ترا در نماز چه ثوابها و چها
هست و با چه خداوندی مناجات میکنی هرگز از نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمایی

مضامین

مضامین قدسیه در ضمن چند لمعه بظهور می آید لمعه اول در بیان فضیلت صلوة است بدانکه چنانچه
از احادیث معتبره ظاهر میگردد بعد از عقاید ایمان از افعال بدنی هیچ فعلی بفضیلت نماز نیست و نماز از
جمیع افعال افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان متواتر است برین معنی دلالت دارد و
کسی این را استبعاد نکند که چون میشود که نماز از عملهای بسیار دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنة
بعقل شوم خود انکار این معنی کرده و نهی کرده مردم را از گفتن حی علی خیر العمل در اذان زیرا که
کمال و نقص عبادات را ما بعقول ناقصه خود نمیتوانیم دانست و حکیم علی الاطلاق میداند که کدام عمل
برای صلاح ما و قرب ما بجناب اقدس او بیشتر دخیل است و بسیاری و کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل
و مفضول بودن عمل نیست چه ظاهر است که اگر کسی بکوه بسیار صعبی بالا رود و پاهای خود را ببندد و خود را
یکروز بیاویزد از نماز دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد و اگر بقصد ثواب کند معاقب خواهد بود
مثل آنکه طبیبی گاه باشد که بدوای سهل المؤنه که بفلسی تحصیل توان نمود بیماری را معالجه نماید که ببهوا
که صد تومان در مدت ده سال بعمل آورده باشند معالجه نتوان نمود و تقویتی که از چند لقمه
گوشت و برنج حاصل میشود از هیچ معجون حاصل نمیشود هر چند مبلغهای جواهر در آن بکار
رفته باشد همچنین حکیم علی الاطلاق و طبیب نفوس و ارواح و عقول خلایق هر عملی را در
تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین تاثیری داده و از برای هر یک مرتبه از فضل بیان
فرموده که هیچیک از دیگری مستغنی نیستند و هر یک را تاثیری خاص هست که از دیگری متصور
نیست پس کسی گمان نکند که چون نماز بهترین اعمال است پس کار دیگر نباید کرد از باب آنکه کسی گوید
که چون گوشت تقویتش بیشتر است آب نباید خورد بلکه هر فعلی را البته مدخلیتی در کمال ایمان هست که
دیگری را نیست و همه در کارند اما نماز فایده اش زیاده از سایر اعمال است و بیشتر موجب قرب بنده
و معراج مؤمن است و آن حدیث مشهور که بهترین اعمال آنست که دشوارتر باشد ممکن است که مراد از آن این
باشد که در هر نوعی از عمل دشوارترش بهتر از آسانتر است مثل آنکه در نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر است
بهتر باشد از نمازی که آسانتر میسر شود و روزه که در تابستان گرم دارند چون دشوارتر است
افضل باشد از روزه زمستان که آسانتر است نه از اعمال دیگر و بسند صحیح از معاویة بن وهب
منقول است که از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که کدام عملست که بیشتر باعث قرب بنده
بخدا میشود و نزد خدا محبوبتر است فرمود که عملی بعد از معرفت اصول دین بهتر از نماز
نمیدانم نمی بینی که بنده صالح عیسی بن مریم گفت که خدا مرا وصیت کرده است بنماز و زکوة ما دام

که زنده باشم و در حدیث دیگر فرمود که محبوبترین عملها نزد حق تعالی نماز است و نماز آخر وصیتهای پیغمبرانست
پس چه نیکوست که کسی غسل کند یا وضوی کامل بجا آورد و بکناری رود که کسی او را نبیند پس خدا او را
ببیند که گاه در رکوعست و گاه در سجود است بدرستیکه بنده هرگاه که سجده میکند و سجده را طول میدهد
شیطان فریاد میکند که وای بر فرزند آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم و ایشان سجده کردند و من ابا
کردم و حضرت امام رضا علیه السلم فرمود که نماز باعث قرب هر پرهیزکاریست و حضرت صادق علیه السلم از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که مثل نماز نسبت با ایمان از بابت عمود خیمه است اگر عمود بر پاست
نفع میکند طنابها و میخها و پرده خیمه چون عمود شکست آنها هیچ نفع نمیدهد همچنین در ایمان اگر نماز هست اعمال
دیگر نفع میدهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی بخشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلم فرمود که پدرم
در هنگام وفات فرمود که ای فرزند بهم شفاعت ما نمیرسد بکسی که نماز را سبک شمارد و سبک بجا آورد و حضرت
صادق علیه السلم فرمود که بنده را در روز قیامت بیاورند و نامه اعمالش را بدست او دهند چون نظر کند بغیر
از بدی چیزی دیگر در آن نامه نبیند پس بسیار دشوار آید پس گوید که خداوندا مرا امر بجهنم کردی
پس خطاب رسد که ای شیخ من شرم میکنم که ترا عذاب کنم و حال آنکه تو در دار دنیا نماز میکردی ببرید
بنده مرا به بهشت و امام محمد باقر علیه السلم فرمود که هر که از شیعیان ما نمازهای خود را احاطه میکنند او را ملکی
بعد با جماعتی که در مذهب مخالف اویند در عقب او نماز میکنند او را برای او دعا میکنند تا از نماز فارغ
شود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که روز قیامت که بنده را بمقام حساب آورند اول چیزی که
از او سؤال میکنند نماز است پس اگر تمام بجای آورده است نجات می یابد و الا او را در آتش میبرند
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که اگر نمازکننده بداند که از جلال و عظمت الهی چه
مقدار او را احاطه نموده نمیخواهد که سر از سجود بردارد لمعه دوم در بیان اختلاف شرایع و حرمت
بدعت در دین است بدانکه حق سبحانه و تعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولو العزم که مبعوث گردانید
شریعتی برای او مقرر فرموده موافق مصلحت آن زمان و احوال اهل آن عصر و چون پیغمبر دیگر از
پیغمبران اولو العزم بعد از او مبعوث میشد بمناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود مخالف
حکم پیغمبر سابق این شریعت آن احکام را مبدل میساخت و حکمی چند مخالف آنها بر ایشان مقرر
میساخت والعیاذ بالله نه از باب جهل و نادانیست که یک چیزی را بنوعی داند و بعد از آن رایش
متغیر شود و بخلاف آن علم بهم رساند چنانچه ملاعین یهود بآن سبب منکر نسخ شده اند بلکه
باعتبار اختلاف احوال است و تبدل حکمت ایشانست چنانچه طبیب در اول بیماری مصلحت بیمار را در

دوائی

دوائی و غذائی میداند و در وسط بیماری غذای دیگر و دوای دیگر صلاح میداند و در آخر بیماری غذا
و دوای دیگر و گاه باشد که در اول بیماری تبرید کند و در آخر تسخین کند چنانچه مثلا قوم موسی چون
بسیار لجوج و عنود و سرکش و شریر بودند برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرموده مثلا اگر بول
بر جایی از بدن ایشان میرسید میبایست آن موضع را مقراض کنند تا پاک شود و در قصاص برای ایشان
مقرر فرموده بودند که اگر کسی دیگری را بکشد البته قصاص کنند و عفو جایز نبود و امت حضرت عیسی
چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند جهاد از ایشان ساقط فرمود و فرمود که ایشان را موعظه و نصیحت
راه حق هدایت کنند و ایشان را امر برهبانیت و گوشه گیری و سیاحت در زمین فرمود و در کشتن نفس
دیت و عفو برای ایشان مقرر فرموده و امت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله چون وسط بودند احکام
ایشان را وسط مقرر فرمود چنانچه قتل نفس ایشان را مخیر فرمود در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و
عفو کردن و همچنین در سایر احکام و سابقا در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلایق عاجز است
از ادراک کردن حسن و قبح خصوصیات شریعت پس در هر شرعی اعتماد بصاحب آن شرع نموده بجای باید
آورد و بعقل ناقص خود اختراع عبادتها نباید کرد که آن موجب ضلالت و گمراهی است و گول
شیطان را نباید خورد که این عبادت مرا خوشتر می آید و این روش عمل کردن مرا بیشتر بخدا
نزدیک میسازد زیرا که قرب و بعد بخدا معلوم نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب بهزار نقص
مخلوط با صد هزار شهوت داریم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا باینها نمیتوانند رسید چنانچه
کشیشان نصارا را گمان اینست که آن عبادت و ریاضتی که میکشند ایشان را قرب حاصل میشود و حال آنکه
هر چند عبادت بر آن طریقه میکنند کفر و عنادشان بیشتر میشود و از خدا دورتر میگردد و بدانکه بدعت
عبادت از آنست که یک امری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد یا امری را واجب کردانند
که خدا واجب نکرده باشد یا امری را که مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد اگرچه
باعتبار یک خصوصیتی باشد مثل آنکه خدا فرموده است که نماز در همه وقت مستحبست اگر کسی باین
عنوان نماز کند که چون همه وقت سنتست و این یک وقتی است از آن وقتها پس مندوبست
و در این وقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب بجا آورد بعنوان اینکه در
خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت میشود و حرامست چنانچه عمر علیه اللعنة
در خصوص چاشت شش رکعت نماز مقرر ساخت که در این وقت میباید کرد بعنوان سنت و باین
جهت بدعت و حرام شد ائمه ما صلوات الله علیهم از آن نهی فرمودند و همچنین اگر کسی نماز

سنتی را سر دگفت بیک سلام بکند چون این هیئت در نماز سنت از پیغمبر بما نرسیده بدعت و حرام است
یا اگر کسی در هر سه رکعت در رکوع بجای آورد حرام است و همچنین کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را هر وقت گفتن
سنت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار بار بخواند مرتبه سنت است و خصوص
این عدد را در خصوص این وقت از جانب شارع مقرر نکرده اند یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت
داند بدعت است و بدعت در دین بدترین معاصیست و امتیاز شیعه و سنی همیشه باین بوده است که شیعه پیروی فرمودهٔ
ائمهٔ حق در عمل مینموده اند و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای ضعیف خود عمل
بعبادات دین میکردند و به آن عمل مینمودند و ائمهٔ ما صلوات الله علیهم ایشان را باین مذمت میفرمودند
چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول و ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند که
هر بدعتی ضلالت و گمراهیست و هر ضلالتی راهش بسوی آتش است و کلینی بسند معتبر از یونس
روایت کرده است که از حضرت موسی علیه السلام پرسید که بچه چیز خدا را بیگانگی پرستم فرمود که ای یونس بدعت
در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود در دین نظر کند هلاک میشود و هر که اهل بیت پیغمبر را
و فرمودهٔ ایشان را ترک کند گمراه میشود و هر که کتاب خدا و گفتهٔ پیغمبر را ترک کند کافر است و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود دین خدا را عبادت کرده است
بچیزی که نمیداند و دین خدا را مقرر ساخته است برای خود بنادانی و هر که چنین کند با خدای خود
مناقضه کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است و از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود هرگز بدعتی نمیکنند الا سنتی از
سنتهای پیغمبر را ترک کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است
که فرمود هرگاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را اظهار کند و بیان کند که آن
بدعت است و اگر نه او ماخوذ است بلعنت الهی و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را تعظیم
نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود که خدا توبهٔ صاحب بدعت را قبول نمیکند گفتند یا
رسول الله چرا توبه او قبول نیست فرمود که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و [illegible]
و غیره و ابن بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که شخصی بود
در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد به دستش نیامد و از حرام طلب کرد و او را میسر نشد پس
شیطان بنزد او آمد و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا دلالت کنم که اگر آن را بکنی مال تو
بسیار شود و جمع کثیر تابع تو شوند گفت آری شیطان گفت دینی اختراع کن و مردم را بسوی آن دعوت

عنوان

بعنوان پس او چنین کرد خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی بفکر خود افتاد
که چه کار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبهٔ من قبول نخواهد شد تا آنها را که گمراه کرده ام
برنگردانم بنزد هر یک که می آمد و میگفت که دین من بدعت بود و باطل بود برگردید میگفتند که دروغ میگوئی دین تو
حق بود و حال شک بهم رسانیده در دین و هیچیک برنگشتند چون دید که ایشان بر نمیگردند رفت و زنجیری
در گردن خود بست و سر آن را بمیخی بست و با خود قرار داد که این را نگشاید تا خدا توبهٔ او را قبول کند
پس خدا وحی نمود به پیغمبری که در آن زمان بود که بگو به آن صاحب بدعت که بعزت و جلال خودم سوگند
که اگر آنقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد دعای ترا مستجاب نکنم و توبهٔ ترا قبول نکنم تا زنده نکنی
آنهائی که بر دین تو مرده باشند و از آن دین برگردانی و بسند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی به آن کافر میشود فرمود که اینست
در دین بدعتی پیدا کند و هر که با او در آن بدعت همراهی کند دوست دارد و هر که مخالفت او کند از دین او بری داند
و بسند معتبر دیگر از ابی الربیع شامی روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم که ادنی چیزی که
بنده را از ایمان بیرون میبرد کدام است فرمود که آنکه برای خود برخلاف حق قایل شود و بر آن بماند و بسند
صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده است که از آنحضرت پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که آدمی به آن
کافر میشود حضرت سنگریزه برداشتند و فرمودند که آنست که این سنگریزه را بگوید که هسته خرماست
یعنی هر امر خلاف حقی را که قرار دهد حتی این امر سهل و بر آن دین جوید از کسی که مخالفت او نماید
در این امر دشمنی با مخالفان خود در این امر باطل بکند او ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرک
شده است و کافر شده است بنادانی و بسند دیگر روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند
از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود که سنت آنچیزیست که رسول صلی الله علیه جاری فرموده
و بیان کرده است با اینان میباید بود که اهل حقند اگرچه اندکی باشند و فرقت آنست که پیغمبر نهی از متابعت
آن فرموده اهل باطل اند اگرچه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روا
کرده است که خدا هیچ امری را که امت به آن محتاج باشند نگذاشته است مگر آنکه در قرآن فرستاده
و از برای پیغمبر بیان فرموده و از برای هر چیز اندازهٔ قرار داده و بر آن دلیلی مقرر فرموده
و از برای هر کسی که از آن اندازه بیرون رود حدی قرار داده است و بسند صحیح از حضرت علی بن الحسین
علیه السلام روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حق تعالی آنست که در آن عمل سنت پیغمبر عمل کنند اگرچه اندک
باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که گفتار نکار نمی آید مگر آنکه با کردار نیک باشد و گفتن و کردن هردو بیفایده است تا با نیت درست
نباشد و گفتن و کردن و نیت هرسه بیفایده است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد و منقولست که چون
شیطان از سجده آدم اباء نمود و محل عتاب شد گفت خداوندا مرا معاف دار و من ترا عبادتی کنم که
هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی نکرده باشد حق تعالی فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از آن راهی که
من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت میباید کرد و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر شما باد بمتابعت سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت
من باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
کرده است که اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بما عرض نمائید تا برای شما شرح
نمائیم و بیان کنیم و درین باب احادیث بسیار است و درین کتاب همه را احصا نمیتوان نمود و بعضی اخبار
که درین مطلب دخیلست در باب عملی علم ذکر کرده ایم و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم
پوشیده نمیماند که هر عملی هرچند دشوار و مشکل باشد چنین نیست که باعث نجات باشد تا موافق
سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالت و کسی که رجوع باخبار اهل بیت علیهم السلام ننموده و معنی کلام
ایشان را از اهل بیت باید که نیت خود را خالص کرده و رجوع بکلام ایشان کند البته بمقتضای آیه کریمه
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا خدا او را براه حق هدایت میفرماید و حقی که ائمه متعبد اند
برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند بجماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین علیهم السلام اند
و علوم ایشان را میدانند و تابع دنیا و باطل نیستند چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحق
بن یعقوب عریضه خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام نوشت که اموری که بر ما مشتبه شود چه کنیم حضرت
فرمان همایون نوشتند که در حادثهائی که بر شما وارد شود و چیزهائی که بر شما مشتبه شود رجوع کنید براویان
کنندگان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است
که در امری که در میان شما نزاع بشود نظر کنید بسوی کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال
و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را دانسته باشد راضی شوید باو و او را حکم سازید در میان خود که
ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبک شمرده اید
و حکم ما را بما رد کرده اید و هر که بما رد کند بخدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبه
شرک بخداست و باید دانست که خدا ترا در روز قیامت در متابعت هر کس معذور نمیدارد تا اگر بیابد
که او عالم بعلوم اهل بیت و از گفته ایشان خبر میدهد و بر آن کرده و دین دارد که کلام ایشان را

بدنیا

برای دنیا ذلیل نمیکند چنانچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که حضرت علی بن الحسین
علیه السلام فرمود که هرگاه مردی را ببینید که نیکو مینماید علامات و طریقه او و هیئت او بهیئت اهل خیر میماند و در سخن
گفتن ملاحظه بسیار میکند و باحتیاط سخن میگوید و خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار مینماید پس زود
فریب او را مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی بنیه و
پستی نفس و ترسی که در دل او هست پس دین را دام و طلبه تحصیل دنیا و حرام میکرداند و مردم را
بظاهر نیک خود میفریبد پس چون مال حرامی او را میسر شد خود را در آن می افکند و اگر ببینید که از مال
حرامی که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشهای
خلق مختلف میباشد و چه بسیار است که کسی از مال حرام هرچند که بسیار باشد میگذرد و اما اگر بحرام دیگر
از شبهات نفس میرسد مرتکب میشود و اگر ببینید که از اینها نیز عفت میورزد باز هم فریب او را مخورید
تا ملاحظه عقل و عملش بکنید زیرا که بسیار است که ترک اینها همه میکند اما عقل متینی ندارد و آنچه را بنادانی
فاسد میگرداند زیاده از آن چیزهائیست که بعقل خود اصلاح مینماید و اگر عقلش را هم متین یابید باز
زود فریب او را مخورید تا اگر ملاحظه کنید که در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب میشود تابع آنها
میباشد یا تابع عقل و ببینید که چونست محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و مطاع مردم بودن
و زهد او در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیان کار دنیا
و آخرت اند و دنیا را از برای دنیا ترک میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشتر است از لذت
اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترک میکند برای ریاست و بزرگی و اعتبار و چنانکه
حضرت آیه خدا نازل شد که مضمونش اینست که باو میگویند که بترس از خدای بگیرد او را غیرت و حمیت
جاهلیت باینکه مرتکب شود گناهی که او را از آن ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد بیشتر بر آن
مشغول شود پس بس است او را جهنم برای مکافات و بد فراشیست آتش جهنم برای او پس او از
روی جهل و فساد و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاها از او صادر میشود مانند خبط شتر کور
که براهی میرود و اول باطلی که مرتکب میشود او را بنهایت مرتبه زیانکاری و خسارت میرساند پس
پروردگار بسبب بدکرداری او منع لطف خود از او مینماید و او را در طغیان میگذارد پس او حلال
میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام میکند چیزهائی را که خدا حلال کرده است
و پروا نمیکند هرچه فوت شود از دین او که هرگاه سالم باشد برای او ریاست دنیائی که بتقوی
ترس الهی را برای تحصیل آن بر مردم ظاهر میگرداند پس این گروه جماعتی اند که خدا بایشان غضب

کرده است و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار کننده مهیا کرده است و لیکن مرد و تمام مرد
و بهترین مرد آن کسی است که هواها و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا کرده اند و قوای خود را در
رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق بودن اگر خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی آخرت است و عزتی که
بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا باو میرسد برای تابع حق بودن
او را بنعیم ابدی عقبی میرساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد و بداند که خوشحالی و سرور بسیاری
که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس باو بهم میرسد و او را میکشاند بعقابی که انقطاع و انتها ندارد
و اینچنین کسی مرد است و تمام مردیست بها و متمسک شوید و بپیروی طریقه او بکنید و ببرکت او بخدا
توسل جوئید که دعای او در درگاه خدا رد نمیشود و حاجات او بر آورده است و بسند معتبر منقولست
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که پشت مرا شکستند دو کس در دنیا مرد دانای زبان
آور فاسق و مرد نادان کوردلی که عبادت بسیار میکند اول بزبانی که دارد مردم را بسبب فسق و فجور
خود از حق بدر میکرده اند و دوم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند مردم را از حق باز میدارد پس بپرهیزید
از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت و گمراهی اند بدرستی که من از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود هلاک امت من بدست منافق زبان دانست
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که با بی حمزه ثمالی فرمود که زنهار که بپرهیز از ریاست
و متبوع بودن و سر کرده بودن و زنهار که از پی مردم مرو گفتم فدای تو گردم ریاست را که میدانم
اما دو ثلث اعتبار میدانم آنست که از پی مردم رفته ام و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام فرمود
که آن مراد نیست که تو فهمیدی بلکه پیروی آنست که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی و در همه
گویه تصدیق کنی پس چنین دانستی که متابعت کنند هر کس نجات حاصل نمیشود و بر عملی آدمی مستحق
ثواب نمیگردد و بهر مشقتی قرب خدا بدست نمی آید و نیک و بد ایشان را که گفته خدا و رسول و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم میزان دانست و پیروی ایشان باعث نجاتست و در چند لمعه بعد از این بعضی از بدعتها
که خلاف شرع است و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام را بیان میکنیم و از احادیث ایشان بر تو
واضح میسازیم و حجت خدا بر تو تمام میکنیم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنیم اگر عمل کنی ثمره آن
عمل بتفضل خود بتو ثوابی کرامت فرماید که باعث این حیرت شده ام و اگر عمل نکنی گناه تو بر من نخواهد
نوشت چنانچه حق تعالی میفرماید قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَى
فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بگو ای محمد که

مردم

مردم بدرستی که حق از جانب پروردگار شما آمد و بر شما ظاهر شد پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد
و متابعت آن نماید پس نیست جز این که هدایت برای خود یافته است و نفعش باو عاید میگردد و هر که گمراه
شود و متابعت حق نکند پس گمراه شده است بر نفس خود و ضرر آن بخودش میرسد و من وکیل شما نیستم
که اعمال شما را از من سؤال نمایند یا باید که من شما را جبر براه حق بیاورم لمعه سیم در بیان آنکه رهبانیت
در این امت نمیباشد و رهبانیت اختیار نمودن در این امت بدعت است بدانکه رهبانیت امریست مرکب از
ترک زنان و عزلت اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخر
و در امت حضرت عیسی اینها ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده اند و در غارها و کوهها
جا میگرفته اند و رختهای خشن و کهنه میپوشیده اند و سنت پیغمبر ما بر خلاف اینها جاری گردیده
رهبانیت منع است و نکاح کردن زنان و کنیزان داشتن سنت موکد است چنانچه ابن بابویه در
کتاب خصال بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در امت من رهبانیت
نیست ترک دنیا کردن و سیاحت و عبادت خاموشی در امت من نیست و در حدیث دیگر فرمود که رهبانیت
امت من جهاد در راه خداست و خصی کردن امت من روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که زن عثمان بن مظعون بخدمت حضرت رسول
خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله شوهرم روزها روزه میدارد و شبها همه شب عبادت میکند
حضرت نعلین خود را برداشتند و غضبناک بخانه عثمان بن مظعون آمدند و دیدند که نماز میکند چون
فارغ شد حضرت فرمود که ای عثمان خدا مرا برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم آسان فرستاده است
من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت
من عمل نماید و از جمله سنتهای من نکاح زنانست و بسند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده است که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخانه ام سلمه در آمدند بوی خوشی شنیدند فرمودند
که مگر زن احول آمده است ام سلمه گفت بلی شکایت از شوهر خود دارد پس آن زن بیرون آمد و گفت
پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم از من دوری میکند حضرت فرمود که دیگر بوی کن و زینت
کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت کند گفت هر بوی خوشی که خود را خوشبوی کردم فایده نکرد
حضرت فرمود که اگر میدانست که نزدیکی تو چه ثواب دارد هرگز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه
ثواب هست فرمود که چون روی بتو میکند دو ملک او را فرا میگیرند و بمنزله کسی است که شمشیر کشیده
در راه خدا جهاد کند و چون جماع میشود گناهان از و میریزد چنانکه برگ از درخت میریزد و چون

غسل میکند از جمیع گناهان بیرون می آید و بسند معتبر دیگر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلم روایت کرده است
که سه زن بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و یکی از ایشان گفت که شوهر من گوشت نمیخورد
و دیگری گفت که شوهر من بوی خوش نمیکند و دیگری گفت که شوهر من با زنان نزدیکی نمیکند پس رسول خدا
صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمدند و ردای مبارک را از غضب بر زمین میکشیدند تا آنکه بمنبر رفتند
و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمیخورند و بوی
خوش نمیبویند و نزد زنان خود نمی آیند بدرستی که من گوشت میخورم و بوی خوش میبویم و نزد
زنان میروم پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند او از من نیست و حضرت صادق علیه السلم فرمود که از
اخلاق پیغمبران است محبت زنان و فرمود که گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده گردد مگر آنکه
محبت او بزنان بیشتر میشود و بسند صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقول است که سکین بن اسحاق نخعی
متعبد شد و متوجه ریاضت شد و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد و در این باب عریضه
بخدمت حضرت صادق علیه السلم نوشت که معلوم کند که این کار خوب است یا نه حضرت در جوابش
نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چه عدد زنان داشت
و با ایشان مقاربت میفرمود اما ترک طعام لذیذ پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گوشت
و عسل تناول میفرمودند و حضرت امام رضا علیه السلم فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبران است
خود را خوشبو کردن و موهای زیادرا از بدن ازاله کردن و بسیار جماع کردن و باسانید
معتبره از حضرت صادق علیه السلم منقول است که دو رکعت نماز که کدخدا بکند بهتر است با هفتاد رکعت
نماز که عزب بکند و فرمود که هر که زن میکند نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله روایت نمود که بدترین مردهای شما عزبانند و حضرت صادق علیه السلم فرمود که
شخصی به پدرم آمد پدرم از او پرسید که آیا زن داری گفت نه پدرم فرمود که دوست نمیدارم که دنیا
و مافیها از من باشد و یک شب بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهتر است از عبادت
عزبی که شبها بعبادت ایستد و روزها روزه دارد پس پدرم هفت درهم با او داد که با این زن زفاف
بخواه و فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که زن بهم رسانید که باعث زیادتی روزی شماست
و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است تفسیر این آیه کریمه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا
طَیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ ای گروه مؤمنان حرام مگردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما
حلال گردانیده است که این آیه در باب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بلال و عثمان بن مظعون

نازل شد

نازل شد که حضرت امیر المؤمنین قسم خورده بودند که شبها هرگز خواب نکنند و بلال قسم خورده بود که همیشه
روزها روزه باشد و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند پس زن عثمان بنزد عایشه آمد و نهایت
جمال و حسن بود عایشه با او گفت که چرا زینت نکردی گفت زینت از برای که کنم مدتهاست که شوهر نزدیک
من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است پس چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله داخل شدند عایشه حقیقت حال عثمان را عرض کرد حضرت چون این را شنیدند
بمسجد آمدند و فرمودند که مردم را ندا کنند که جمع شوند و بر منبر بر آمدند و بعد از ثنای الهی فرمودند
که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه حلال را بر خود حرام کرده اند بدرستی که من در شب
خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه نمیباشم پس هر که بعد از این ترک
سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست پس آنجماعت برخاستند و گفتند یا رسول الله
ما سوگند خود را چه کنیم خدا فرستاد که شما را مؤاخذه نمیکند در سوگندهای لغو که بی اختیار از شما
صادر شود و در آن کفاره نیست و لیکن مؤاخذه میکند با آنچه بعمد و قصد سوگند خورده اید که در آن
کفاره هست و بعد از آن کفاره قسم بیان فرمود و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که پسری از عثمان
بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمگین شد حتی آنکه مسجدی در خانه برای خود قرار داد که
در آنجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید او را طلبید و فرمود که
ای عثمان خدا بما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت من جهاد در راه خداست **لمعه چهارم** در بیان اعتزال
از خلق است بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامه خلق در این امت محمود
نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران
ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازه مردهای ایشان و قضای حوایج ایشان
واقع شده است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را
تحصیل مسایل ضروریه واجبست و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجبست
و هیچیک از اینها با عزلت حاصل نمیگردد چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که شخصی
بخدمت حضرت صادق علیه السلم عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته است و اعتقاد
خود را درست کرده است و در خانه خود نشسته است و بیرون نمی آید و با برادران خود آشنایی
نمیکند حضرت فرمود که آموخته چگونه مسایل دین خود را یاد میگیرد و بسند معتبر از آنحضرت روایت
کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و گواهی بر ایشان دادن

و بجنازهٔ ایشان حاضر شدن بهشتی که ناچار است شما را از معاشرت مردم و تا آدمی زنده است از مردم مستغنی
نیست و مردم همگی بیکدیگر محتاجند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام بامور
مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد
و اجابت او نکند او مسلمان نیست و از آنحضرت پرسیدند که محبوبترین مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی
که نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که مسلمان را
بر مسلمان هفت حق واجب هست که هر یك از آنها را اگر ترك کند از دوستی خدا و طاعت او بدر میرود
خدا در و نصیبی و بهره نیست بعد از آن فرمود که کمتر حقی که او را بر تو هست آنست که از برای برادر مؤمن
خواهی آنچه از برای خود میخواهی و از برای او نخواهی آنچه از برای خود نمیخواهی و حق دوم آنستکه
که از آزردگی و خشم او احتراز نمائی و پیروی خشنودی او کنی حق سیوم آنکه او را اعانت کنی بنفس
و مال و زبان و دست و پای خود و حق چهارم آنست که دیدهٔ او و راهنمای او و آینهٔ او باشی حق پنجم
آنست که تو سیر نباشی که او گرسنه باشد و تو سیراب نباشی و او تشنه باشد و تو پوشیده نباشی و او
عریان باشد و حق ششم آنکه اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته باشد خادم خود را بفرستی
که جامهٔ او را بشوید و طعام او را مهیا گرداند و رختخواب از برای او بگستراند حق هفتم آنستکه
قسمش را اجابت کنی و دعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و اگر
بدانی که حاجتی دارد پیش از آنکه سؤال کند حاجتش بر آوری پس اگر اینها همه را بکنی ولایت
دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد بود و در حدیث دیگر فرمود که هر که زیارت برادر
مؤمن خود از برای خدا بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملك را موکل کند که ندا کنند او را که
خوشا حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو و بسند معتبر از خثیمه روایت کرده است که بخدمت
حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم که آنحضرت را وداع کنم فرمود که ای خثیمه هر کس از شیعیان و
دوستان ما را که ببینی سلام من با ایشان برسان و ایشان را از جانب من وصیت کن بپرهیزکاری
خداوند عظیم و اینکه نفع رسانند اغنیای شیعیان بفقرای ایشان و اعانت نمایند اقویای ایشان
ضعفا را و حاضر شوند زندگان ایشان بجنازهٔ مردگان و در خانها یکدیگر را ملاقات کنند بدرستی
که ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیای امر تشیع میشود خدا رحم کند بنده را که مذهب
ما را زنده دارد و حضرت صادق علیه السلام فرمود باصحاب خود که با یکدیگر برادران باشید و نیکوکار
باشید با یکدیگر از برای خدا و دوستی و مهربانی کنید و با یکدیگر رحم کنید و با یکدیگر ملاقات نمائید

و در امر دین

و در امر دین مذاکره کنید و احیای مذهب حق بکنید و در حدیث دیگر فرمود که سعی کردن در
حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از آنکه هزار بنده آزاد کنم و هزار کس را بر اسپان زین
و لجام کرده سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم و بدانکه در هر یك ازین امور احادیث متواتره وارد
شده است که انشاء الله بعضی از آنها درین رساله در مواضعشان مذکور شود و ظاهر است که عزلت
موجب محرومی از فضایلست و بعضی اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد از آنها عزلت از بدان
خلقست در صورتی که معاشرت ایشان موجب هدایت ایشان نگردد و ضرر بانیکس رساند و اگرنه
معاشرت با نیکان و هدایت گمراهان شیوهٔ پیغمبرانست و از افضل جهاد است بلکه آن عزلتی که ممدوح است
در میان مردم نیز میسر است و آن معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز میباشد زیرا که مفسدهٔ
معاشرت خلق میل بدنیا و تعلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشانست
و بسیار است که کسی معتزل از خلقست و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و
اعتبار دنیا گردانیده است و هر چند از ایشان دور است اما عجب قلب با ایشان معاشرت دارد
و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کس که در میان مجلس اهل دنیا باشد و از
اطوار ایشان بیزار و متنفر باشد و آن معاشرت باعث زیادتی آگاهی و تنبه او و نفرت او از دنیا
گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او هدایت ایشانست یا غیر آن از اغراض
صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
خوشا حال بندهٔ خاموش کم نامی که مردم زمانهٔ خود را شناسد و ببدن با ایشان مصاحبت کند
و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت ننماید پس او را بظاهر شناسند و او ایشان را در باطن
شناسد پس آنچه مطلوبست از عزلت آنست که دل معتزل از اطوار ناشایستهٔ خلق و بر ایشان در امور
اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخداوند خود داشته باشد و از فواید ایشان منتفع گردد
و از مفاسد ایشان محترز باشد و اگر به پنهانی از خلق چاره کار آدمی نمیکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را
قوی تر میکند مانند عجب زیرا که آن گوشه گیر چون بمیان مردم نمی آید گمان او اینست که اکثر صفات
ذمیمه را از خود برطرف کرده است اما اگر بمیان مردم بیاید و در مجلسی اندك او را حرمت نداریند
همان ساعت جمیع اهل آن مجلس را باطل بیند و تهدید قتل میکند ایشان را و تا قیامت از ایشان
راضی نمیشود و شیطان این را برای مردم توجیه میکند که این عالم جلال دین و دیانتست و باعث
نقص ایشان نیست و آن بیچاره که در میان مردم است چون مبتلا باین قسم مهالك افتاده است نفس

خود را شناخته است و آن عجب را نداد و از تکبر این صفت که باو رسیده است نفسش ملایم شده و تکبرش
کمتر است و از این اهانت آنقدر از جانب او نمی آید و همچنین ریا در نفس آن کو شخص که محقیت و چون کسیا
می بیند که عبادت خود را باو نمیشود گمانش اینست که عبادتش خالص شده است و از خیالهای مخفی
نفس خود خبر ندارد و از آن رمزها غافل است که شیطان بگوش دلش میخواند در شبهای تار که مردم
میدانند که تو بگوشه آمده و عزلت از خلق کرده البته عبادت میکنی و خوش شهرتی در آفاق کردی
و ترا در همه عالم به نیکی یاد میکنند و عنقریب خاک پایت را به تبرک بر خواهند داشت و آن بیچاره که در میان
معرکه است چون بسیار بسیار از نفس خود اینها را دیده است پاره نفس خود را شناخته است و چون در
میان میباشد مردم بسیار عملهای او را مدح نمیکنند بلکه سرزنش میکنند و مرائی و سالوسش میگویند
و از جهت این ها فارغتر است و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت مردم این فایده دارد
که بمعاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بیحاصلی مردم بر او بیشتر ظاهر میشود و یاس از ایشان
حاصل میشود و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند که کسی که
در مقام اصلاح نفس باشد و بعد از توسل غایب بفضل الهی در ضمن معاشرت خلق نفس او
بکمالات بیشتر متصف میتواند شد مگر عیبهایی که معاشرت نیکان و دیدن اطوار ایشان و شنیدن
پندهای پسندیده ایشان چه دوا اینست برای دردهای نفس قطع نظر از آنکه بنده رابطه اینها کار
و مطیع خداوند خود میباید شد و آنچه فرموده اند میباید بعمل آورد و بتصرف خود کار [illegible]
و بعضی از تحقیق این مقام انشاءالله در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد **لمعه پنجم** در بیان
طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق کردن است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود
طلب مال از مصرف حلال کردن خوبست بلکه واجب و لازمست اما آن طلب مانع عمل بسنتهای پیغمبر
کردن یا اعتماد بر طلب کردن خوب نیست بلکه میباید عمل بفرایض و سنن الهی بکند چنانکه فرموده اند
قدری از سعی بکند و بداند که با وجود سعی معطی خداست و او طلب غایب و بسبب این سعی از یاد او غافل
نشود چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشان را که مردانی که غافل نمیگرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد
خدا و از اقامت صلوة و دادن زکوة و بعد از تحصیل باعطیه بهم رسید بحد مشقت میباید که گذاشت و
در صورت ترک لذتها کردن و جامهای درشت و کهنه پوشیدن خوبست که موجب حرام بایستی شد
و اگر خدا وسعت و فراخی دهد روزی بحد بعد از ادای حقوق واجبه الهی توسعه بر خود و عیال و
مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت میباید که اگر انفاق بفقرا
بیحد که

ندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و آنچه را نگاه دارد
هم تعلق به آن نداشته باشد و روزی خود را منحصر در آن نداند و آنچه از برای خود صرف کند برعیال
تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بمؤمنان و جامهای نفیس بپوشد و بپوشاند اما بقدری
که بحد اسراف نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد که به آن طعام لذیذی میتواند خرید و فقیری را
محتاج بیند که خود بطعامی قناعت کند و زیادتی را باو دهد ایثار کرده است و ایثار درجه مقربانست و حاصل
که اصل ترک لذتها فی نفسه کمال دانستن خوب نیست که در علی وارد شوند و بطعام لذیذی ایشان را
دعوت نماید عذر میاورند که ما ریاضت میکشیم و اینها را نمیخوریم این معنی مذمومست اما اگر برای فقر یا بجهت
یا اعانت مؤمنی بخود تنگ گیرد خوبست و همچنین در مرکب و خانه و غیر اینها از ما یحتاج انیکس چنانچه
کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و دید که آن
حضرت جامه در نهایت سفیدی و نازکی پوشیده اند مانند پرده که در زیر پوست تخم مرغ میباشد سفیان
گفت که این جامه جامه تو نیست که پوشیده و جامه بابایت نفات نمی بایست حضرت فرمودند که بشنو از من
و آنچه میگویم حفظ کن که در دنیا و آخرت از برای تو خوبست اگر بر سنت میمیری [illegible]
بدانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در زمان تنگی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود
این بود به آن نحو که شنیده سلوک میکردند اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی رو دهد
سزاوارترین مردم بتصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکارانند نه فجار و مؤمنانند نه
منافقان و مسلمانانند نه کافران پس چرا جامه مرا انکار و مذمت کردی ای ثوری والله که
این لباس و این حال که از من می بینی از روزی که خود را شناختهام هیچ صبح و شامی بر من نگذشته
که خدا را در مال من حقی مانده باشد که نداده باشم و بمصرفش صرف نکرده باشم چون سفیان رفت جمعی
دیگر از صوفیه آن زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون
شنیدند که سفیان از جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت آمدند و گفتند که سفیان جواب
ترا در خاطر نداشت که بگوید و عاجز شد حضرت فرمودند که شما حجتهای خود را بیان کنید ایشان گفتند
که حجت ما از کتاب خداست حضرت فرمودند که بگویید که کتاب خدا سزاوارتر است بعمل کردن گفتند که
خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ
خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ که ترجمه اش اینست که اختیار میکنند
و ترجیح میدهند دیگران را بر نفس خود و از خود باز میگیرند و بایشان میدهند هر چند که ایشان را

نهایت فقر و احتیاج هست به آن چیزی که ایثار میکنند و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را
منع نماید از بخل پس ایشان رستگارانند پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را و در جای دیگر میفرماید که
وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ترجمه اش اینست که میخورانند طعام را بدوستی
خدا یا با دوستی طعام و احتیاج به آن مسکین محتاج و یتیم بی پدر و کسی را که در جنگ اسیر کرده اند
و گفتند که ما در حجت بر تو همین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که آیا شما علم دارید بناسخ و منسوخ
قرآن و محکم و متشابه قرآن که هر که گمراه و هلاک شده است از این امت بسبب جهالت شده است گفتند
بعضی را میدانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که باین سبب گمراه شده اید و همچنین است احادیث
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد و شما نمیدانید پس آنچه گفتید
که خدا جمعی را بایثار مدح کرده است اول جایز و حلال بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند و کرده
خود ثواب یافتند و در آخر خدا ایثار را نهی از آن فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت ایشان
تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند و در میان عیال طفلان خورد و مردان پیر و زنان پیر هستند
که بر گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من یک گرده نان خود را ایثار کنم و دیگر چیزی نداشته باشم
ایشان تلف خواهند شد از گرسنگی و ضایع خواهند شد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پنج
خرما یا پنج قرص نان یا پنج درهم یا دینار که آدمی داشته باشد بهترین آنها آنست که صرف پدر و مادر خود نماید
و دویم را صرف خود و عیال بکند و سیوم را صرف خویشان فقیر خود بکند و چهارم را صرف همسایگان
فقیر خود بکند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم ثوابش از آنها کمتر است و یکی از انصار وقت مردن
و در مرضش پنج شش غلام که داشت آزاد کرده بود و بغیر ایشان چیزی مالک نبود حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنید که اطفال
صغیر خود را محتاج بگدائی کرده است و پدرم فرمودند که حضرت رسول میفرمود که در نفقه ابتدا
بعیال خود کنید بعد از آن هر که نزدیکتر باشد و ایضا در قرآن برخلاف آن آیات فرموده که نسخ
آنها کرده آنست که وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا که ترجمه
اینست که آن جماعتی که چون نفقه میدهند و مال را صرف میکنند که در زیادتی حد اعتدال بدر نروند
و تنگ نمیگیرند و در میان این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس می‌بینید که خدا در این آیه
خلاف آنچه شما مردم را امر میفرمائید مدح فرموده است و آنچه میگوئید اسراف شمرده است و در بسیار
جای از قرآن فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمیدارد پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر

هر دو

هر دو نهی فرموده است و میانه روی امر فرموده است پس نباید آنچه دارد بدهد و بعد از آن دعا
کند که خدا او را روزی دهد و خدا دعایش را مستجاب نکند موافق آن حدیثی که از پیغمبر رسیده است
که چند صنف از امت من هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر خود نفرین
کند و شخصی که مال بکسی بقرض دهد و بر آن گواهی نگیرد و مالش را ببرد و برو نفرین کند و شخصی که
بر زن خود نفرین کند و خدا طلاق بر دست او گذاشته و شخصی که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند
که خدا او را روزی بدهد و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند عالمیان میفرماید که ای بنده
من ترا راه داده ام بطلب روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح صحیح بتو داده ام بایست
که برای متابعت فرموده از من طلب میکردی که اگر مصلحت میدانستم در روزی تو وسعت میدادم و اگر
صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی که خدا او را مال بسیاری
روزی کند و او همه را صرف کند و دعا کند که پروردگارا مرا روزی بده حق تعالی در جواب او فرماید
که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و چرا اسراف کردی و حال آنکه ترا از اسراف نهی
کرده بودم و شخصی که نفرین بخویشان خود کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق
نماید باین سبب که روزی آنحضرت یک اوقیه طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید و پیش از شب همه را تصدق
فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد آنحضرت حاضر نبود و سائلی آمد و سؤال کرد و چون حضرت
چیزی نداشتند که باو دهند ملامت کرد حضرت را و حضرت از این حال آزرده شد و مغموم گردید که
چیزی به آن سائل نتوانستند داد چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حضرت حق تعالی آنحضرت را تعلیم
و تأدیب فرمود که وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
مَحْسُورًا که ترجمه اش اینست که دست خود را بر گردن خود مبند که هیچ صرف ننمائی و بگشائی دست خود را
تمام گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمائی پس بنشینی [illegible] و درمانده و محتاج که مردمان
از تو سؤال مینمایند و ترا معذور نمیدارند پس اگر تمام مال خود در ادای دیگر انفاق بهتر [illegible]
پس آن احادیث حضرت پیغمبر اگر شنیده ای قرآن تصدیق آنها میکند و اهل قرآن که عالم بعلوم قرآنند
تصدیق قرآن مینمایند و ابوبکر که شما باو اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که خمس مال وصیت میکنم
و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد ایشان را میدانید اما سلمان چون وظیفه
مقرر باو میرسید قوت سال خود را بر میداشت و زیاده را در راه خدا میداد به آن گفتند که تو با این
زهد چنین میکنی گاه باشد که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت که چنانچه احتمال مردن هست احتمال

تربیت هم هست ای جاهلان مگر نمیدانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس او با او معارضه
مینماید و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کردی اطمینان بهم میرساند و اما ابوذر پس او شتران
و گوسفندان داشت و شیر ایشان را میدوشید و معاش میکرد و در هنگامی که مردمش گوشت میخواستند
یا مهمانی براو وارد میشد یکی از آنها را میکشت و اگر میدید که جماعتی با او در سلک آب بودند از شتر
و گوسفندان آنقدر میکشت که آن جماعت را کافی باشد و از برای خود مثل حصه یکی از ایشان بر میداشت
و از این دو بزرگ که زاهدتر است و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در شان ایشان فرمود
فرمود و با آن زهد چنین نکردند که هر چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای گروه که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روزی فرمود که از هیچ چیز آنقدر تعجب نمیکنم که از حال مومن دارم
که اگر در دار دنیا بدنش را بمقراضها ببرند از برای او خیر است و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود
که از برای او خیر است و هر چه خدا نسبت باو میکند از برای او خیر است پس حضرت صادق علیه السلام
بعد از چند حجت دیگر فرمودند که پس بدانید که بد مذهبی اختیار کرده اید و مردم را به آن میخوانید
بسبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آنحضرت که کتاب خدا تصدیق آنها میکند و آن احادیث را
رد میکنید بجهالت و نظر در غرایب قرآن نمیتوانید کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی
قرآن را نمیدانید ای گروه چرا نظر در حال حضرت سلیمان نمیکنید که پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از او
سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود و حق میگفت و عمل بحق میکرد و خدا و هیچیک از مومنان
او را بر این امر عیب نکردند و پیش از ان داود پیغمبر آن پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف پادشاهی مصر
تا یمن داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس او را مذمت نکردند ذو القرنین بنده بود که خدا او را دوست
میداشت و اسباب را برای او میسر گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را باو داد و حق میگفت و بحق
عمل میکرد و هیچکس او را بر این پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه عمل نمائید بآداب الهی که برای مومنان
مقرر فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و آنچه بر شما مشتبه است که علم به آن ندارید بگذارید از برای
برای عالم و علم را با اهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نمائید تا ماجور گردید و نزد خدا معذور
باشید و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را و حلال و حرام الهی را یاد گیرید که شما را
این علم بخدا نزدیک میکند و از جهل دور میکند و جهالت را با اهلش باز گذارید که اهلش بسیارند
و اهل علم کمند و خدا فرموده است که بالاتر از صاحب علمی دانائی هست و در حدیث دیگر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده است که چه نیکو یاور است بر پرهیزکاری خدا توانگری و غنا

وحضرت

وحضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که چیزی نیست در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید
که روی خود را از مذلت سوال نگاه دارد و قرض خود را ادا نماید و بهم خویشان را اعانت کند
و فرمود که چه نیکو یاور است دنیا بر تحصیل آخرت و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که محمد بن المنکدر
روزی پدرم برخورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی و آنحضرت مرطوب و سنگین
بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند و در خاطر گذرانید که سبحان الله مردی پیری از پیران قریش
در چنین ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا میکند میروم که او را موعظه کنم پس گفت نزدیک آمدم و سلام
کردم جواب فرمود و عرق از آنحضرت میریخت گفتم تو پیری از پیران قریش و در چنین وقتی
با چنین حالی بطلب دنیا بیرون آمده اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که
اگر اجل در این حال برسد در حالی رسیده خواهد بود که بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم و کار
میکنم که خود را و عیال خود را از تو و از دیگران مستغنی میکنم من در وقتی باید از مرگ بترسم که
در معصیت الهی باشم گفت راست گفتی من خواستم ترا موعظه کنم تو مرا موعظه کردی و در حدیث
دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه به بیل کار میکرد و زمینها
آبادان میکرد و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله هسته خرما را بدهان میبرد و غرس میکرد و در
زمین میگذاشت همان ساعت سبز میشد و امیر المومنین هزار بنده از کد یمین آزاد فرمود و بسند معتبر
از اسباط بن سالم منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم از احوال عمر بن مسلم سوال فرمود
گفتم صالحست و خوبست اما ترک تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمود که کار شیطانست مگر نمیداند
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تجارت فرمود و قافله از شام آمده بود متاع بسیار خرید آنقدر
نفع بهم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر خویشان ایثار فرمود و خدا میفرماید مردانند که غافل نمیکرد ایشان را
تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوة و دادن زکوة و علمای اهل سنت که قصه خوانانند میگویند که
اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند دروغ میگویند تجارت میکردند اما نماز را ترک نمیکردند در وقت
فضیلت و چنین کسی افضلست از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند و بسند معتبر منقولست که عمر
بن یزید بخدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که شخصی هست میگوید که در خانه خود می‌نشینم
و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت پروردگار خود میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود
که یکی از ان سه نفر است که دعای ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلی بن خنیس مرویست که
حضرت صادق صلوات الله علیه از احوال شخصی سوال فرمود گفتند پریشان شد فرمود که در چه کار

مشغولست گفتند که در خانه مشغول عبادتست فرمود که قوتش از کجاست گفتند که برادران مؤمنش باو
میرسانند فرمود که آنها که او را قوت میدهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت
میکند و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که طلب دنیا میکند برای اینکه محتاج بسؤال نباشد در
اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایگان بکند در روز قیامت که مبعوث شود روی او مانند شب
چهارده باشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که عبادت هفتاد جزو است و بهترین جزوها
طلب حلالست و منقولست که سدیر صراف بحضرت صادق علیه السلام عرض نمود که بر آدمی در طلب روزی
چه چیز لازمست فرمود که چون در دکان را گشودی و متاع خود را پهن کردی آنچه بر تو لازمست بجا
آورده **فصل ششم** در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخر داشتن و خانهای نظیف و امثال اینهاست کلینی
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست
و جمال و زینت را دوست میدارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
هرگاه خدا نعمتی به بنده کرامت فرماید پس آن نعمت را ظاهر گرداند او را حبیب الله میگویند که دوست خدا
و بیان نعمت خدا کرده است و اگر پنهان کند و ظاهر نکند میگویند دشمن خداست و تکذیب نعمت خدا کرده است
و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه دو جامه میپوشیدند در تابستان
که پانصد درهم قیمت آنها بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت صادق علیه السلام
رفتم و جبه خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس گفتم فدای تو گردم جبه و کلاه من از
خز است چه میفرمائی فرمود که قصوری ندارد گفتم اگر تارش ابریشم باشد خوبست فرمود که قصوری
ندارد و فرمود که چون امام حسین صلوات الله علیه شهید شد جبه خزی پوشیده بودند
انگاه فرمود که عبد الله عباس را چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنزد خوارج فرستاد
که بر ایشان حجت تمام کند عبد الله بهترین جامهای خود را پوشید و بهترین بوهای خوش خود را
خوشبو کرد و بهترین اسپان سوار شد و رفت در برابر ایشان ایستاد آن خارجیان گفتند که یا ابن
عباس تو بهترین ما بودی حالا رخت جباران را پوشیده و بر اسپان ایشان سوار شده
عبد الله بر ایشان این آیه را خواند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ
مِنَ الرِّزْقِ بگو ای محمد که حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده است و خلق
فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزیها پس حضرت فرمود که بپوش و زینت کن که خدا
جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست دارد اما باید که از حلال باشد و بسند معتبر روایت
کرده است

کرده است که سفیان در مسجد الحرام میگذشت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید که جامهای نفیس
با قیمت پوشیده اند گفت والله که میروم و او را بر پوشیدن این جامها سرزنش میکنم بنزدیک حضرت
آمد و گفت والله یا ابن رسول الله که پیغمبر مثل این جامها نپوشیدی و علی بن ابی طالب و هیچیک از پدرانت
چنین لباس نپوشیدند حضرت فرمود که حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان
تنگی بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از آن وسعت بهم رسید پس سزاوارترین اهل دنیا
بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکارانند پس این آیه را خواندند که قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ
الخ پس ما سزاوارتریم از دیگران با اینها بعد از آن فرمودند که ای ثوری این جامها که می بینی
برای مردم پوشیده ام بعد از آن دست سفیان را گرفت و بنزد خود کشیدند و جامه که بر بالا پوشیده
بودند دور کردند و باو نمودند جامه را که ملاصق بدن ایشان بود جامه بسیار کنده بود فرمود
که این جامه کنده را از برای خود پوشیده ام و آن جامه نفیس را برای زینت نزد مردم پس دست
انداختند و جامه کنده که سفیان بر بالا جامها پوشیده بود دور کردند جامه ملاصق بدن او جامه
بسیار نرمی بود فرمود این جامه را برای ریای مردم پوشیده و جامه نفیس را برای لذت نفس در زیر
پوشیده و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمودند که روزی من طواف بودم ناگاه
دیدم که کسی جامه مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل
این جامهارا میپوشی در چنین مکانی با آن ربطی که بعلی ابن ابی طالب داری گفتم قرقبی است یعنی
کتانی که از مصر می آورند و بیک دینار خریده ام و حضرت امیر المؤمنین در زمانی بودند که چیزی
چند در آن زمان میتوانست کرد که در این زمان نمیتوان کرد اگر در این زمان من مثل آن جامها
بپوشم میگویند مرائیست مثل عباد و منقولست از عبد الله بن القداح که حضرت صادق علیه السلام
تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند و در اعمال عباد بن کثیر رسید و حضرت جامه نیکو
از جامهای مرو پوشیده بودند عباد گفت که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند
این جامهای با زینت چیست که پوشیده اگر از این پست‌تر جامها بپوشی بهتر است حضرت فرمود
که وای بر تو ای عباد که حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگانش خلق فرموده است
و روزیهای نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی به بنده کرامت فرماید دوست میدارد که اثر
آن نعمت را بر او ببیند و هیچ قصوری ندارد این زینت وای بر تو ای عباد من
پاره تن پیغمبرم مرا آزار و ایذا مکن و عباد دو عبای کنده پوشیده بود و منقولست

از حماد بن عثمان که گفت در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم شخصی با آنحضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی [ابن]
ابی طالب جامهای درشت میپوشیدند و پیراهن چهار درمی میپوشیدند و می‌بینیم شما جامهای [illegible] میپوشید
حضرت فرمودند که علی ابن ابی طالب در زمانی بودند که آن جامها بد نمیبود و اگر در چنین زمانی
بپوشند بر آن مشهور میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمانست اما چون حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر المؤمنین خواهد پوشید
و بسیرت آنحضرت عمل خواهد نمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است
که حضرت امام رضا علیه السلام از من پرسید که چه میگوئی در پوشیدن رختهای خشن و درشت گفتم چنین
شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام جامه نو را بر آب [illegible] میبرده اند و میپوشیده اند
فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما جبه خزی به پانصد درهم
میخریدند و در زمستان از آنها میپوشیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را
تصدق میفرمودند بعد از آن این آیه خواندند قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ تا آخر آیه و ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که سه چیز است که خدا مومن را
بر آنها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامه که میپوشد و زن صالحه که او را اعانت مینماید و فرج
او را از حرام باز میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت و اظهار زینت را دوست میدارد
و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر نعمت خود بر بنده‌ها ببیند کسی پرسید
که چگونه اظهار نعمت کند فرمود که جامه خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بخود بزند و ساحت
خانه را جاروب کند حتی آنکه چراغ را پیش از غروب آفتاب افروختن فقر را برطرف میکند
و روزی را زیاده میگرداند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده است که در بصره ربیع
بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا
پوشیده و جامهای نرم و ملایم را ترک نموده و ترک دنیا کرده و اهل و فرزندانش بسبب این [بسیار]
مغموم و محزونند حضرت او را طلبیدند چون بیامد و ترش‌روئی کردند و فرمودند که ای دشمن نفس خود
شیطان حیرانت کرده است آیا حیا از اهل خود نکردی آیا رحم بر زنان و فرزندان خود نکردی
تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را که بر تو حلال کرده است کراهت دارد که تو از آنها بهره‌دار
و منتفع شوی تو نزد خدا از آن پست‌تری که چنین نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که وَالْأَرْضَ
وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ که ترجمه‌اش اینست که زمین را خلق نمود [مقرر]
کرده‌اند

کرده‌اند از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوه‌هاست و خرماها که شکوفه‌شان در میان غلافها [حاصل]
میشود [illegible] و فرموده است مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ و فرموده است يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ
وَالْمَرْجَانُ پس اول میوه‌ها و خلق آنها بر خلایق منت نهاده و در ثانی بدریاها و مروارید و جواهر که از دریا
بیرون می آید منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار و صرف نمودن
نزد خدا محبوبتر است از بیان کردن بقول و حال آنکه امر فرموده است که وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ
حدیث نعمتهای پروردگارت و بیان کن آنها را پس عاصم گفت یا امیر المؤمنین پس تو چرا در خوردنها
اکتفا کرده بطعامهای ناگوار و در پوشش بجامهای کهنه حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا
واجب کردانیده است بر امامان حق که خود را با ضعیفان و فقیران بسنجند و بروش ایشان سلوک
نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد و چون امام خود را بمثل حال خود ببینند بحال خود راضی [شوند]
پس عاصم عبا را انداخت و جامهای نرم پوشید و کلینی بسند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس
بحضرت صادق علیه السلام گفت که اگر خلافت با شما باشد ما با شما برفاهیت تعیش خواهیم کرد حضرت فرمود
که هیهات هیهات ای معلی اگر با ما باشد مدار بر سیاست و تدبیر در شب یا عبادت در شب و سیاحت و
حرکت در روز بجهاد خواهد بود و پوشش بجامهای درشت و خورش با طعامهای غیر لذیذ خواهد
بود پس خلافت ظاهری را انما غصب کردند که شان اینست که بما ستم کرده‌اند ما را برفاهیت انداختند
ای عزیز با آنکه احادیث درین ابواب بسیار است و احادیث بسیار نیز در فضیلت ایثار [فضایل را] بر خود و
نفس نگاهداشتن غلامان در زینت ایشان واقع شده است و احادیث نیز در مدح فقر و فقرا و
جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده است و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بر الاغ سوار میشدند و جامهای زبون میپوشیدند و اگر بصیرتی داری از این اخبار
که نقل و معارضات و گفتگوها که در میان ائمه علیهم السلام و صوفیه از زمانها شده است حقرا می‌یابی
و میدانی که اصل ایثار را کمال دانستن و مقید بآنها بودن خوبست و همچنین مقید بزینتها
و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه اگر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مومنان خوبست و اگر
دقت باشد باید بقدر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر گاه بینی
که متین شد بپوشد و طعامی که حاضر باشد بخورد و همه را از جانب خدا داند و اگر خواهد
تکبر را علاج کند گاهی برای آن رختهای زبون بپوشد خوبست اما هر وقت که آن رخت
زبون باعث زیادتی تکبر شود مثلا در زمانی که اعتبار بشال پوشی باشد علاج تکبر ترک او

شال پوشیدن چه بیخبر و در صدر اسلام که غربت و عصبیت باب بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند
و بتواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آخر
این وصیت با فضیلت اشعار فرموده است که ای ابوذر آخر الزمان جماعتی بهم خواهد رسید که در زمستان
و تابستان پشم بپوشند و این سبب خود را افضل از دیگران دانند پس ایشان را لعنت میکنند ملائکه آسمانها
و ملائکه زمین و عقل نیز حکم میکند که بنده مسکین فرمانبردار باشد اگر خز و پرنیان آقا به ایشان
بفرستد بپوشد و اگر شال فرستد بپوشد و در هر دو حال از آقا راضی باشد و بیان حرمت و جواز
پشم پوشیدن در ضمن بیان آن فقره شریفه که در آخر حدیث می آید خواهد شد ان شاء الله تعالی

لمعه ششم در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردن بسند معتبر منقولست از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که شستن جامه دفع کثافت و چرک میکند و پاکیزگی در دیده چشم را دور میکرداند
و شستن جامه غم و حزن را برطرف میکند و پاکیزگی برای نماز و فرمود که خود را به آب پاکیزه کنید
از بوهای بد که مردم به آنها متأذی میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید
و بلحال خود را [illegible] که خدا دشمن میدارد از بندگان آن قاذوره کثیف بدبوی را
که در پهلوی هر کس که نشیند از او متأذی شوند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که سزاوار است
که آدمی هر روز بوی خوش کند و یک روز ترک کند و اگر قادر نباشد در هر جمعه یکبار ترک کند و اینرا
البته ترک نکند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که خدا راحت لذتی هست بهر حالی که در هر جمعه شارب
و ناخن بگیرد و بعد از بوی خوش خود را خوشبو کند و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که
بوی خوش از اخلاق پیغمبرانست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بوی خوش باعث قوت دل است
و فرمود که یک نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که هر چه در بوی
خوش صرف مینمائی اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بوی خوش زیاده
از طعام مال صرف میکردند و احادیث در فضیلت طیب و انواع آن و فضل روغنهای خوشبو بر خود
مالیدن بسیار است و در این رساله بهمین اکتفا مینمائیم

لمعه هفتم در مدح مطعومات لذیذه
و مذمت ترک گوشت و حیوانی خوردن بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافت و کلینی
و غیر آن بسندهای معتبر منقولست از حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم روایت کرده اند
که سید و بهترین طعامهای دنیا و آخرت گوشت است و بسند معتبر از عبد الاعلی منقولست که بحضرت
صادق علیه السلام عرض نمود که روایت میکنند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که خدا بغض

دشمن میدارد

دشمن میدارد خانه پر گوشت را حضرت فرمود که دروغ میگویند حضرت مذمت گوشت نفرموده
مذمت خانه کرده که در آنخانه گوشت مردم را بغیبت خورند و بدرستیکه پدرم گوشت را بسیار دوست میداشت
و روزی که فوت شد در آستین ام ولدش سی درهم بود که برای گوشت خریدن داده بود و بسند
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که گوشت خوردن در بدن گوشت میرویاند و کسی که چهل
روز گوشت را ترک کند بد خلق میشود و هر که بد خلق شود اذان در گوشش بگویید و در حدیث
دیگر فرمود که اذان در گوش راستش بگویید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که ما گروه انبیا گوشت دوست میداریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهل روز او را گوشت
میسر نشود قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا میکند و منقولست که پیغمبری از پیغمبران خدا
از ضعف شکایت کرد وحی آمد که گوشت با شیر بخور یا با ماست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه در نامه که باهل مصر نوشته اند در هنگامی که محمد بن ابی بکر را بسوی ایشان میفرستادند بعد از
ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران و استدلال بآیات بسیار بدرستیکه خدا بسبب تقوی در دنیا
با ایشان نعمتها کرامت میفرماید و در آخرت ایشان را حساب نمیکند بر آنها فرموده اند که ای بندگان
خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و آخرت را شریک اند با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل
دنیا با ایشان در آخرت شریک نیستند خدا برای متقیان حلال کرده است آنچه ایشان را کافی باشد
و غنی گرداند ایشان را چنانچه فرموده است که بگو ای محمد که کیست که حرام کرده است زینت
آرایش را که خدا بیرون آورده است برای بندگان خود و کیست که حرام کرده است روزیهای
پاکیزه را بگو این زینت و روزیهای طیب برای آنجماعتی است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا
و کفار و فجار بتبعیت شریک ایشانند و جمیع آنها خالص است برای مؤمنان در روز قیامت و مخصوص
ایشانست و دیگران شریک ایشان نیستند چنین تفصیل میکنیم و بیان مینمائیم آیات
خود را برای کسانی که عالمند و می فهمند بعد از ذکر این آیه حضرت فرمود که متقیان ساکن
شدند در دنیا بر بهترین سکنی و خوردند بهترین خوردنیها را و شریک شدند با اهل دنیا
در دنیای ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان میخوردند و آشامیدند
شربتهای پاکیزه را که ایشان می آشامیدند و پوشیدند بهترین جامهها را که ایشان میپوشیدند
و ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن میشدند و تزویج کردند بهترین زنان را

وسوار شدند بهترین مرکوبان و اسباب او و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بدهند و در قیامت ایشان
همان کسان رحمت الهی خواهند بود و اغنیا نزد خدا طلبند با ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب
ایشان را رد نخواهد نمود و لذتهای دنیا هیچ لذت ایشان را کم نخواهد کرد ای بندگان خدا
بسوی چنین امری مشتاق باشید و آنرا طلب نمایید که آن تقوی و پرهیزکاری از منهیات خداست
و موجب این سعادتهاست و بدانکه در مدح شیرینیها و انواع میوهها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات
و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است اما که خوردن بسیار مذمت و اخبار بسیار در
مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادت باز ماند و اغنیا را سیری طعام خوردن وارد
شده است و حریص در اینها بودن و پیوسته طالب اینها بودن و عمر شریف خود را همه تحصیل اینها نمودن
بد است اما مقید بترک اینها بودن هم خوب نیست و ترک طعامهای مقوی نمودن که بدن و قوی
عقل ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن آلت و مطیه نفس است در جمیع اعمال و در تحصیل هر کمال
و بدن که ضعیف شد نفس معطل میشود بلکه در عبادت هم به بدن زور می باید آورد که بسیار ضعیف شود
مثل اگر شخصی در سفری اسپی داشته باشد اگر روزی پنج فرسخ او را براه برد و در بعضی منازل
هم توقفی برای قوت آن بکند و چیزهای مقوی به آن بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در روز اول او را
ده فرسخ یا چهل فرسخ براند در همان روز از کار میماند و بمنزل نمیرسد چنانچه بسند معتبر از حضرت
باقر علیه السلم منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که این دین متین و محکم است پس سیر کنید
و قطع مسافت آن نمایید برفق و مدارا و هموار و بسیار بار عبادت را بر مردم سنگین مکنید که عبادت
خدا را مکروه طبع بندگان خدا کنید از باب کسی که مرکوب خود را آنقدر دواند که باز ماند و نه سفر را
قطع کرده باشد و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد و حضرت صادق علیه السلم فرمود که عبادت خدا را مکروه
نفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که پدرم روزی بر من گذشت و من جوان بودم و من در طواف
بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت میکشیدم و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا
بنده را اگر دوست دارد او را باندک عملی داخل بهشت میگرداند و از او راضی میشود و در این باب
احادیث بسیار است و ایضا باید عقل را ضعیف و ضعیف نکند بترک حیوانی و مثل آنها زیرا که مدار
تمیز امور به عقلست و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل میخورد چنانچه در احادیث
ترک گوشت اشعار باین بود و ظاهر آن که شیطان این عبادت ترک گوشت و چیزهایی که مخالف
شرع است از برای همین برای بعضی از مبتدعین صوفیه معزز ساخته است که چون چهل

روز در سوراخی نشستند و عقل و قوی را ضعیف کردند اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی
میشود و از سرا و وهم چیزها در خیال ایشان بهم میرسد از باب کسی که بمرض سرسام مبتلا باشد و
باعتبار ضعف عقل گمان میکنند که کمالیست و اغبیا با ایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک
هستند در نظر ایشان بتدریج بازی با دقت وهمی و ضعف حالی ایشان میشود و بیرون که آمدند
اگر میگویند که شب پنج مرتبه رفتیم تصدیقش میکنند بدون بینه و برهان و اینها همه از ضعف عقل است
و بدانکه حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که چهل صباح عمل خود را برای خدا
خالص کرده اند خدا چشمهای حکمت را از دلش بر زبانش جاری گرداند و در حدیث دیگر از حضرت
امام محمد باقر علیه السلم منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص گرداند یا چنین فرمود
که هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد گرداند در دنیا و او را بینا کند بدرد دنیا و دوای آن
بینا گرداند و حکمت را در دل او جا دهد و زبان او را بحکمت گویا گرداند بعد از آن حضرت آیه خواند
که ترجمه اش اینست که آنانکه گوساله را خدای خود اخذ کردند عنقریب بایشان خواهد رسید غضبی
از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم جماعتی که افترا بر
خدا و رسول و اهلبیت می بندند پس فرمود که هر صاحب بدعتی را می بینی البته ذلیل و خوار است
و هر که افترا بخدا و رسول و اهلبیت می بندد ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعتان [illegible]
جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده اند در باب اهل حق و [illegible] که هیچ دخل بمطلب
ایشان ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی که اخلاص عمل آنست که از شوایب ریا عمل را پاک
کرده اند و سعی کنند که آنچه از او صادر شود از اعمال و افعال او همه موافق رضای الهی باشد
و نیت او در آن مشوب بغرضهای فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش همه بنیت عبادت کند مثل اگر
به بیت الخلا رود با خود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد و
عبادت را بحضور قلب کند و باین نیت آن عمل عبادت میشود اگر در نیت صادق باشد اگر ببازار
رود برای این رود که خدا فرموده است که ببازار روم و طلب روزی کنم برای فرموده خدا
میروم و همچنین در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا وقتی میشود که کاری را که خدا فرموده با
از برای خدا بکند نه اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است بلکه
باید دانست که کدام کار را خدا میخواهد و آنگاه آن کار را از برای خدا کرد و در فصلهای
پیش اینمعنی را واضح ساختیم پس لفظ چهل روز بیکار آن صاحب بدعتی آنچه ظاهرا

که اگر کسی چهل روز زنش کشی بکند داخل این حدیث خواهد بود و حضرت در آخر حدیث دوم مذمت
بدعت فرموده اند اشعار با جمعی فرموده اند و بعد از آن معنی که از اخلاص برای حق بیان کردیم میدانی که
چهل روز با آن حال بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر است که کسی که به آن سعادت فایز گردد از
روی علم و دانائی عمل را برای خدا خالص کرده اند و بدعت در اعمال او نباشد چشمهای حکمت بر زبانش
جاری میشود و اگر بر وفق بدعت عمل کند چشمهای ضلالت بر زبانش جاری میشود از جانب شیطان
که عالم را گمراه کند و اگر نه در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده اند و ایشان را داخل صوفیه
نمیشمرده اند چون بر طریق حق مستقیم بوده اند و راه قرب و مناجات و بندگی خدا را داشته اند
سلطان العلماء والمحققین و برهان الاصفیاء والکاملین شیخ صفی الدین و سید الافاضل ابن طاوس
و زبدة المتقین ابن فهد حلی و شهید سعادتمند شیخ زین الدین رضوان الله علیهم و غیر ایشان
بوده اند از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت و بندگی بقانون شریعت مقدس نبوی داشته اند
و بعد از کمال در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم حقه را درست
و بدعتی از ایشان نقل نکرده اند لهذا ملا جامی در نفحات هیچیک از ایشان را ذکر نکرده است
و داخل صوفیه ننموده اما انکار از آفتاب مشهورتر بوده اند و از آثار و اولاد و اجداد و تصانیف ایشان
عالم منور گردیده و تا قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در ترویج دین ائمه
اثنی عشر صلوات الله علیهم سعیها کرده اند و جان خود را در راه دین بذل کرده اند و آنجماعت
دیگر از صوفیه باطل برخلاف ایشان بخرابی دین سعیها کرده اند و شیوه ی که سفیان ثوری و عباد
بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه معارضات کردند و بعد از عصر ائمه با علمای دین اثنی عشر
معارضها و مجادلات میکرده اند و اکنون هم میکنند امید که خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت
نماید بمحمد و آله الطاهرین **فصل نهم** در بیان حرمت غناست بدانکه در حرمت غنا میان علمای
شیعه خلافی نیست و شیخ طوسی و علامه و ابن ادریس رحمهم الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش
و همیشه از مذهب معلوم بوده است حرمت غنا و در میان سنیان خلاف است بعضی از ایشان بلکه
اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته اند و
احادیث در باب حرمت آن بسیار است و ظاهر بعضی احادیث آنست که از گناهان کبیره است چنانچه
کلینی بسند صحیح و سند حسن از حضرت صادق ع روایت کرده است در تفسیر آن آیه که حق تعالی
مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند نزد دروغ و در بعضی گفته اند باطل فرمود که مراد غناست و بسند

حسن از امام

حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که غنا از جمله گناهانیست که خدا بر آنها وعده آتش فرموده است و بعد از آن
این آیه را خواندند که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا
هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ که ترجمه اش اینست که از مردمان کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل
و غافل کننده از خدا را تا گمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی و استهزا میکند براه خدا
و دین حق برای آنگروه مهیا شده است از عذاب خوار کننده و در احادیث دیگر وارد شده است
که گناه کبیره آنست که خدا وعید آتش بیان کرده باشد پس معلوم میشود که غنا از گناهان کبیره است
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت فرمود که غنا داخلست در آنچه خدا فرموده است
که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و بسند معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که خانه که در آن غنا میکنند ایمن نیست از نازل شدن بلای دردناک و دعا در آن خانه مستجاب نمیشود
و ملک داخل آن خانه نمیگردد و بسند صحیح مرویست که ریان بن الصلت از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید
که هشام بن ابراهیم از شما نقل میکند که رخصت فرموده اید در شنیدن غنا حضرت فرمود که دروغ
میگوید آن زندیق او از من پرسید من با او گفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از غنا
حضرت فرمود که اگر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود آنشخص گفت در طرف باطل
فرمود که درست حکم کردی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرمود که مجلس
غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت بسوی اهل آن مجلس نمیکند و غنا داخلست در آن آیه که وَمِنَ
النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ و بسند صحیح از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت
صادق علیه السلام بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و
همسایگان دارم که ایشان کنیزکان دارند که غنا میکنند و عود مینوازند و بسا من طول میدهم
نشستن را از برای استماع آواز ایشان حضرت فرمود که چنین مکن آنشخص گفت که من بپای خود
برای آن نمیروم همین شنیدنیست که بگوش خود میشنوم حضرت فرمود که تو بالله مکن نشنیده که
خدا میفرماید که گوش و چشم و دل همه از ایشان سؤال خواهند کرد گفت والله که هرگز این آیه را از
عربی نشنیده بودم و نه از عجمی و بعد از این دیگر به آن عمل عود نخواهم کرد و الحال استغفار و توبه
میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل بکن و نماز بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود
حالت اگر بر آن میمردی و خدا را شکر کن و از خدا طلب کن که توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع
بدیها و از هر چه خدا آنها را نخواهد که خدا چیزی را که قبیح است نخواهد و نهی فرموده است

و قبیح را باهلش بگذار که هر فعلی را اهلیست که آن فعل مناسب ایشانست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
در تفسیر این آیه که فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ اجتناب نمائید از رجس
و پلیدی که بتانست و اجتناب کنید از قول زور و گفته باطل فرمود که مراد از قول زور غناست و در
حدیث دیگر فرمود که غنا آشیانه نفاقست و در حدیث دیگر وارد است که از آنحضرت پرسیدند از غنا
حضرت فرمود که داخل خانه چند مشوید که خدا از اهل آنها اعراض فرموده و روی رحمت را
از ایشان گردانیده است و در حدیث دیگر فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق چنانچه
آب گیاه را میرویاند و در حدیث دیگر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بخوانید
قرآن را بلحن عرب و صوت ایشان و احتراز نمائید از لحنهای اهل فسوق و فجور و صاحبان
گناهان کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند آواز خود را بقرآن مانند ترجیع
غنا و رهبانیت قرآن ایشان [illegible] کردن ایشان بالا نخواهد رفت دلهای ایشان برگشته و سرنگونست
و دلهای جماعتی که کار ایشان خوش شان می آید نیز سرنگونست و علی ابن ابراهیم در حدیث طولانی
روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با سلمان فرمود چیزهای بسیار که در آخر
الزمان بهم خواهد رسید و از علامات قیامت از آنجمله فرمود که تغنی بقرآن خواهند کرد
و بعضی آن را غنا خواهند خواند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از خریدن کنیزان
غناکننده فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرامست و تعلیم کردن ایشان کفر است
و گوش کردن خوانندگی ایشان نفاقست و در حدیث دیگر فرمود که زن غناکننده ملعونست و
هر که کسبش را بخورد ملعونست و در کتاب عیون الاخبار الرضا روایت کرده است که حضرت
امام رضا علیه السلام را پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمود که اهل حجاز جایز میدانند و آن
باطل و لهو است نشنیده که خدا میفرماید در مدح جماعتی که بلغو میگذرند که کریمانه و بزرگانه میگذرند
و گوش نمیدهند و از حضرت امام رضا علیه السلام بسند معتبر منقولست که هر که نفس خود را در امان
گرداند از غنا و نشنود آنرا پس بدرستی که در بهشت درختی هست که خدا بادها را امر میفرماید
که آن درخت را حرکت دهند پس از آن صدای خوشی خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد
و کسی که غنا شنیده باشد آنرا نخواهد شنید و علی ابن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید
روایت کرده است که بحضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که سؤالی میخواهم بکنم و حیا مانع میشود
آیا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید که
میوزند

میوزند و آن درخت را بجنبش چندان نغمه میسازند که خلایق بخوبی آن نغمها هرگز نشنیده باشند بعد از آن
فرمود که عوض شراب کسی است که ترک شنیدن غنا در دار دنیا از ترس خدا کرده باشد ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که غنا موروث نفاقست و باعث فقر میشود و بسند دیگر
از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بسیار گوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانی نیز
و بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از معنی قول زور که
خدا از آن نهی فرموده است فرمود که از جمله قول زور است آنکه شخصی بکسی که غنا کند گوید احسنت
خوب خواندی و احادیث دیگر در حرمت غنا وارد است و از برای ارباب انصاف و بصیرت کمتر
از آنچه مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علماء لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع آوازی که
شنونده را بطرب آورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکریر و حرکت آوازی که از گلو آید و طرب را
گفته که آن حالتی است که آدمی را از وفور خوشحالی یا اندوه حاصل میشود و بعضی از لغویین و علما
بمحض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب آوردن را در آن اخذ نکرده اند و غنا را بفارسی سرود
میگویند و در میان عرف الحال هم مشهور که کسی اگر بخواهند بگویند خوانندگی کن میگویند
تغنّ یعنی غنا کن پس ظاهر شد از آنچه گذشت که خواندنی که در و ترجیع آواز باشد و اینکس را
حزن یا فرح آورد حرام است مگر آنچه استثنا خواهد شد و اگر بطرب هم نیاورد و در مذهب جمع
کثیری حرامست و چنین فردی ظاهرا نمیباشد زیرا که مطربی که گفته اند مراد اینست که از نوع آواز
شانش این باشد که بطرب آورد و اگر نه گاه باشد که کسی هم برسد که از هیچ آوازی بطرب نیاید
چنانکه اگر عسل را تعریف کنند که چیزی شیرین است که آدمی از آن محظوظ و ملتذ میشود اگر بنده
کسی را عسل بد آید خلل در آن تعریف ندارد و بلی یک قسم آوازی هست که اصل جوهر آواز خوش
دارد اگر قرآن را آهسته بخوانند و ترجیعی در صوت بکنند که در صدا حزنی بهم رسد اما ترجیع
آواز و تغریر در و نباشد آن ظاهرا غنا نیست و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قرآن را
بحزن بخوانید بر این معنی محمولست و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه علیهم السلام بحزن
تلاوت میفرموده اند و در بعضی احادیث وارد شده است که ترجیع آواز مکن بقرآن به آن احادیث
معارض مقاومت نمیتواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علمای ما ندیده ایم که قرآن را استثنا
کرده باشد و بدانکه اکثر علمای ما حدی خواندن را برای راندن شتر استثنا کرده اند
چون در مستندش ضعفی هست بعضی از علماء آنرا نیز حرام میدانند و همچنین خلاف

در باب غنا

در صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان داخل نشوند و جمعی از
علما اینها را حرام میدانند و همچنین خلافست در صدای زنی که غنا کند ابن ادریس و علامه در تذکره
این را حرام میدانند ولیکن حلیتش حدیث معتبر دارد و همچنین نوحه زنان در ماتمها اگر باطل نگوید
تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث دارد و شیخ علی علیه الرحمه ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیه
حضرت امام حسین صلوات الله علیه را جایز دانسته اند بغیر نوحه و احتیاط در دین آنست که از همه
اینها اجتناب نماید بمقتضای عموم احادیث بسیاری که گذشت لمعه دوم در بیان ذکر است ذکر در لغت
یاد کردنست و یاد کردن خدا انواع دارد یکی یاد خداست در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب
آن شود و خدا را یاد آورد و برای خدا ترک آن نماید دوم یاد خداست در وقت طاعات که خدا را یاد
آورد و بسبب آن مشقت طاعت بر او آسان شود و بجا آورد سیم یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت
که وفور نعمت او را از یاد خدا غافل نگرداند و شکر آن نعمت را بجا آورد چهارم یاد خداست در هنگام
بلا و محنت که در آن حالت بخدا تضرع نماید و بر آن بلا صبر کند پنجم ذکر الهیست یعنی تفکر در صفات
کمالیه الهی و در آلاء و نعمای او بکند و تفکر در دین حق و معانی قرآن و احادیث رسول و اهل بیت
علیهم السلام و در تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خدا فرموده است
اینها همه ذکر الهیست ششم ذکر زبانست و آن انواع دارد مثل بحث کردن علوم حق و آیات و اخبار و ذکر
گفتن آنها و ذکر آنچه سابقا مذکور شد و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قرآن خواندن و اسمای
الهی که از شارع منقول شده است مداومت نمودن اما باید که به آدابی باشد که پسندیده شارع و بعنوان
بدعت نباشد و دل آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری میگردد و در بیان مضامین احادیث متواتره وارد
شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه منقولست که هر که اطاعت خدا میکند خدا را
فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد و بسندهای معتبر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که فرمود که دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود
که نپسندی چیزی را که برای نفس خود از مردم نپسندی و با برادران مؤمن مواسات نمودن در مال
و برادر اند در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن نه سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و بس بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد
بجای آوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده باشد ترک نمائی و در حدیث دیگر فرمود
که در توریت نوشته است که ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام غضب خود

وحضرت امام

وحضرت امام موسی علیه السلام فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل
زیارت برادران مؤمن از برای خدا و بدرستی که دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد
مینمایند و بعد از آن فضایل ما اهل بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری
المی که باو میرسد بهتر یاد می آید که ملکهای آسمانها و خازنان بهشت حال او می یابند و برو لعنت میکنند
و هیچ ملکی مقرب نمیماند مگر آنکه او را لعنت میکند پس بر زمین می افتد و امانده و رانده شده و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که صبر دو صبر است در هنگام مصیبت و آن
نیکو و جمیل است و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهائیست که خدا حرام کرده است و ذکر خدا دو
ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از آن یاد خداست در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از آن
گردد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را
یاد نکنند آن مجلس در قیامت باعث حسرت و وبال ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جمله
ذکر خداست و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطانست و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه بر کسی که
ذکر خدا کند نمیرسد گفتند ذاکر کیست فرمود که صد آیه از قرآن بخواند پس چون حقیقت ذکر
معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعتست و بهترین
عبادات میدانند و خلاصه اوقات خود را در اینها ضایع میکنند و مردم را گمراه میکردانند
اول ذکر جلی و آن مشتمل بر چند چیز است اول آنکه این نحو عبادت از شارع منقول نشده است
و در آیات و اخبار کیفیت ذکر جلی بخلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است
که ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ یعنی بخوانید پروردگار خود را از روی
زاری و پنهان بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد آنان که از حد اعتدال بیرون میروند و جای دیگر
میفرماید که وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ
وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ که ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود
از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و آخر روز و مباش از جمله غافلان و نقل کرده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید که جمعی فریاد بر آورده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع
نمود و فرمود که بدرستی که ندا میکنید کسیرا که نشنود یا دور باشد و باسانید صحیحه منقولست از
حضرت امام محمد باقر ع که حضرت موسی از خدا پرسید که ای پروردگار من
نزدیکی بمن که پنهان با تو مناجات کنم یا دوری که چون ترا خواهم بلند بخوانم خطاب رسید

که من همنشین آنکسی ام که مرا یاد کند یعنی که مرا یاد در کار دینت و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهان خدا را یاد کنند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است
که حق سبحانه و تعالی میفرماید که هر که مرا آهسته و پنهان یاد نماید او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که هر که خدا را پنهان یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستی
که منافقان خدا را آشکارا ذکر میکردند و پنهان ذکر نمیکردند خدا در وصف ایشان فرموده که ریا میکنند مردم
کار میکنند و یاد خدا نمیکنند مگر اندکی و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که ذکری که آدمی در خاطر خود
کند ثواب آنرا بغیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری آن ذکر پس از این آیات و احادیث معلوم شد که بلند
یاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در تعریف بدعت دانستی که این قسم امور از شارع
واقع نشده است خوب دانستن و بعنوان ایشان عبادت کردن بدعت است دوم آنکه غزلها در غنا میکنند
و ذکرها را بر تصنیفها میکنند و در میان آن اشعار عاشقانه و لحنهای بر آنها میخوانند و اینها باجماع
علمای ما حرام است چنانچه دانستی در باب غنا قطع نظر از اعمال شنیعه که در ضمن آن میکنند مثل دست
بر دست زدن بنحو اصول و خدا کفار را در قرآن مذمت فرموده است و رقص کردن شرعا مذموم
چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند
بگوئید باو که خدا دهنت را بشکند مسجد را برای قرآن خواندن ساخته اند و ایضا نهی کرده اند آواز
بلند کردن در مسجد و در اکثر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه واقع میسازند و شعر خواندن در شب
جمعه مطلقا مکروه است و در روز جمعه نیز مکروه است و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که هر که در روز جمعه یک بیت شعر بخواند نصیب و بهره او از ثواب آن روز همان بیت خواهد بود
چون با ایشان میگوئی که این اعمال بدعت و نه شریعت جواب میگویند که ما را از این وجد و حالی دیگر حاصل میشود
و فریادها میکنند مانند حیوانات کف میکنند و این را در نظر عوام کالانعام از کمالات خود میپندارند و
در قرب خدا معلوم شد که این چنین حالتی که با فهم خود یابیم و راه قرب منحصر است در راه متابعت
شرع و آنکه از ایشان صادر میشود و حالش نام میکنند بچند قسمت میکنیم آنست که خیالات باطله
در نفس ایشان از عشق مجاز است این صداهای خوش که شنیدند آن معنی طغیان میکند و باعث
اضطراب ایشان میشود و آن خصوصیتی با ایشان ندارد و در شراب و ساز و تنبک هم آن شور و وجد
و رقص میباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام که از آباء طاهرین خود روایت فرموده که
شیطان نزد انبیای آمد از زمان آدم تا هنگامی که حضرت عیسی مبعوث شد و با ایشان سخن میگفت

و سوالها از ایشان میکرد و بحضرت عیسی زیاد از پیغمبران دیگر انس داشت روزی حضرت عیسی باو فرمود
که ای ابو مره مرا بتو حاجتی هست گفت بفرما گفت از آن عظیمتر است که حاجت ترا رد توانم نمود آنچه خواهی
سؤال کن گفت میخواهم که دامها و تلههای خود را که بنی آدم را
به آن صید مینمائی بمن بنمائی آن ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد چون صبح روز دیگر شد حضرت
عیسی در خانه نشست و منتظر او بود ناگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد رویش مانند میمون و بدنش
مثل بدن خوک و چشمهایش در طول رویش و دهن ندارد و چهار دست دارد دو دست در سینه و دو دست
در دوش او رسته پایش در پیش و انگشتان پایش در عقب و قبائی پوشیده و کمربندی در دور او
بسته بر آن کمربند رشتهای الوان مختلف آویخته بعضی سرخ و بعضی سبز و بهر رنگ رشته در میان آن
هست و زنگ بزرگی در دست و خودی بر سر نهاده و بر آن قلابی آویخته چون حضرت او را بدین هیأت
مشاهده فرمودند پرسیدند که این کمربند چیست که در میان داری گفت این کمربند مجوسی است که من پیدا
کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود که این رشتهای الوان چیست گفت که اصناف زنانست که مردم
بالوان مختلفه و رنگ آمیزی خود میربایند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه لذت است
که همه لذتها در آنجاست از طنبور و بربط و طبل و نای و سرنا و غیر اینها و چون جمعی بشراب خوردن
مشغول میشوند و لذتی نمی یابند آن زمان من این جرس را حرکت در می آورم و مشغول خواندن گاوان
میشوند پس چون صدای آنرا شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می آیند یکی رقص میکند و دیگری
بانگشتان صدا میکند و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز موجب سرور و روشنی
چشم تو میگردد گفت زنان که ایشان تلههای من و دامهای منند چون نفرینها و لعنتهای صلحا بر من
جمع میشود بنزد زنان میروم و از ایشان دلخوش میشوم حضرت فرمود که این قلاب چیست که
بر آن آویخته است گفت باین دلهای صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که هرگز بکسی غالب
شده بمطلب یافته گفت نه در تو یک خصلت هست می بینم مرا خوش می آید فرمود که کدام است گفت
اندکی که چیزی میخوری بیشترک در وقت افطار و این موجب سنگینی تو میشود و دیرتر بعبادت
برمیخیزی حضرت عیسی فرمود که با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نخورم تا خدا را ملاقات
نمایم شیطان گفت من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس برید
رفت و دیگر نزد حضرت نیامد بگیتم دیگر آنست که آن باب مکر و فریب و ساختگی است چنانچه
دیده ایم که اگر اغلب در کنار بوی باشند در هنگام اضطراب و شور خود را طرف دیگر

می‌اندازند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یک قسم دیگر مرضی است که باعتبار ترک حیوانی و ضبط
نفس در ذکر خفی و سایر به عتنای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ و مولد خلط سوداویه است حاصل
میشود که باندک صدای خوشی یا صدای موحشی یا زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی مدهوش میشوند و
تا بانه حرکات از ایشان صادر میشود و آن باعتبار مرضی است که در بدن ایشان حاصل میشود و آنرا به تنقیه
و جلاب و ترک آن به عتنا و خوردن دواهای مقوی علاج میباید کرد و در زنان و جمعی که باعتبار بیماری
بدن ایشان ضعیف میشود این حالات میباشد اما فرقی که هست آنست که آنها کمال نمیدانند و معالجه میکنند
و اینها کمال میدانند و در زیادتیش میکوشند و یک قسم دیگر آنست که مبداش اختیاری ایشانست و آخر خالی از اختیار
میشوند بسبب آنکه گریه بر آدمی برای این معنی رکرده اند که اگر حزنی یا شوقی در آدمی زیادتی کند بر آن دفع کند
چنانچه عباد در مقام مناجات و راز گفتن با قاضی الحاجات این طریقه دارند و گاه هست که شوری و شوقی
دارند که از اول شب تا صباح زاری میکنند و هیچ این حالات ایشان را [illegible] زیرا که چون با بنده که
درست رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد و ائمه ما صلوات الله علیهم بسیار بغیر دعا نقل کرده اند تا
اطاعت میکردید که گریه کار زیره زنانست و کمال نیست و خود را از گریه منع میکنند و خود را ابتدت شوق
و خیالات میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر میشود و آخر علاج ها بگریه میکنند
و اگر خود را بگریه دهند بجا منتهی میشوند چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده اند
که بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمودند که جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرآن یاد کرده شود
یا کسی بر ایشان خواند بیهوش میشوند و چنین مینمایند که اگر کسی دست و پای ایشان ببرد خبر دار نشوند
حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا ایشان را باین امر نفرموده است و چیزی که بر آن مامور
شده اند و بکار ایشان می آید نرمی و رقت و گریه است و ترس ای عزیز شاهدی برای بدعت بودن
این اطوار از این بهتر نیست که یک کسی از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل کرده است که حضرت
رسالت پناه و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای
ملت ایشان هرگز مطربی داشته اند و برای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقه ذکری منعقد میساخته
اند یا اصحاب خود را به آن امر میکرده اند و اگر این عبادت چنین اهتمام در شأن او میبود چرا
ایشان با اصحاب خود عمل نمودند بلکه به عتنا [illegible] میباشند و عباد نهایت [illegible] که نمی [illegible] که
چنانچه فاضل عادل بگویند که [illegible] است که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرموده است که هر که در
شب جمعه نماز جعفر بگذارد گناهانش آمرزیده میشود و فضایل نامتناهی دارد از ده هزار کس

لیکن

لیکن کسی به آن رغبت نمیکنند و اگر به بعضی بگذارند که جمعی حلقه فریاد کنند که یا رب من یا رب و حلقه ایشان
داخل میشوند و به رغبت تمام تا صباح بر میجهند تو خود با نفس خود اندیشه نمیکنی که کدام روز نفس تو
چنین راغب بخیرات بود و چرا در یک امر چیزی دیگر این اهتمام نمایند از انصاف مگذر هرگاه از اهل
رسالت صلوات الله علیه قریب بهزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده است
چنانچه ابن طاووس علیه الرحمه کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و در آنها و اعمال چندین هزار
قرب و بندگی تعلیم تو کرده باشند و تو هیچ یک نظر نکنی و تمام آن شب [illegible] صنعائی که
تمام علمای عصر گویند که حرام است و خود اعتراف داشته باشی که خدا نفرموده است در روز قیامت
چه عذر خواهی گفت و بچه جهت امید ثواب خواهی داشت و در هنگامی که [illegible] تعقیب نماز [illegible]
چه اصل تعقیب سنت است چند بدعت به آن ضم میکنی که مبادا از تو سنت خالص بعمل آید و نعوذ بالله
مستحق ثواب شوی زیرا که برکت اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم قریب بصد هزار بیت از مناجات
و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقولست همه را ترک میکنی و [illegible] که چند سنی جمع کرده اند
میخوانی که عجب معنی ندارد و عجب عربیت و اعراب اکثرش غلطست آخر این چند جاهل سنی مناجات
و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند
[illegible] آمده میگردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند تو را ننگ می آید که پیروی
ایشان کنی و بجای آن اوراد را بنغمه و آهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل آید و از اجر خالی نباشد و منقولست
که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت دعائی اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع
خود را بگذار [illegible] دوم ذکر خفی است و ذکر خفی بر آن معانی که سابقا مذکور شد
خوبست و بهترین عبادات است که دل آدمی پیوسته بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت اما آن نحو
خاصی که ایشان اختراع کرده اند نیست و بخصوصیت چنین هیئتی باید معتبری از شارع
رسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعتست چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی
از احادیث شیعه آن هیئت وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل
میکنند که معروف کرخی از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است و این بچند وجه باطلست
اول آنکه معروف معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیده باشد دوم آنکه میگویند که دربان
آنحضرت بوده البته غلط میباید باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان آنحضرت را از سنی و
شیعه در کتابهای رجال ضبط کرده اند و سنیان متعصبی که بخدمت آنحضرت تردد داشته اند

دیگر روایت حدیث میکرده اند نامشان را ذکر کرده اند اگر ایشان در زمان آنحضرت حیوة البشر نقل میکردند
دوم آنکه بر طریقت او در تذکرهای او طاقی نقل کرده اند و احوال او معلومست که از متعصبین اهل
سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشته است سیوم آنکه سندی که باعتقاد ایشان باو منتهی
میشود درین باب جمعی در آن هستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال آنها ذکر کنیم مناسب نیست مانند
سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی که ذکر مهدی صاحب الزمان و کفر آنها
اهل دل همین شده است و غیر او از جماعتی که همیشه بتعصبات و بدعتها معروفند چهارم آنکه از
مشایخ ایشان شنیده ایم انواع مختلفه دارد ذکر خفی که هر طایفه بیک نوعی آنرا از پیران خود اخذ
کرده اند و اگر منقول باشد یکی از آنها منقول خواهد بود پنجم آنکه همچنین عبادتی را که اهتزاز عبادت
میدانند و میگویند پیش از نماز از آن قرب حاصل میشود ائمه علیهم السلام جراحت میکردند و بهمین معروف
که حق میگفتند و بیک کس دیگر از اصحاب میگفتند اگر میگویید که دیگران قابل بودند هر گاه در میان
صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام همین یک معروف قابل بود و بزرگان اصحاب ایشان
پس شما چرا بر لوی تعلیم سینه بسینه ششم آنکه هر گاه چنین سرّی را معروف قابل بود و سلمان و ابوذر
قابل نبودند پس ایشان بهتر خواهد بود پس بایست که از این پانصد حدیث اگر هزار حدیث که
در شان سلمان وارد شده است و حدیثی هم در شان معروف وارد میشد و یک کس او را از خواص
آنحضرت میشمرد هفتم آنکه بر تقدیری که این وارد شده باشد یک حدیث مجهول خواهد بود و شرط
دین داری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک کنند و مرتکب عملی شوند که مجهول خود نقل
کرده باشند و ما درین باب بهمین اکتفا میکنیم که تطویل موجب ملال است اگر کسی خود را از غرضهای
نفسانی و وسوسهای شیطانی و محبت جاه و اعتبار دنیای فانی مصفا کند و بدیده انصاف نظر کند همین
درین رساله بوجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافیست و اگر برای تعصب و عناد و لجاجت میل
آید زیاده از این هم فایده نمیدهد چه ظاهر است که این مطلب را واضح تر از حقیقت مذهب تشیع
نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان بسبب عناد و تعصب اذیت آن کردند و آنرا و تشیع عجبتهم میروند
بکفر و عناد و اگر شیطان ترا فریب دهد که اکثر عالم باین راه میروند و رفته اند این دلیل بطلان نیست
نه حقیقت چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میفرماید که وحشت بگیرید از راه کم اهلش
که پیوسته اهل باطل بسیار بوده اند و اهل حق اندکی بوده اند و حق تعالی در اکثر قرآن قلیل را مدح
نموده است و کثیر را مذمت فرموده است و حق تعالی شاهد است و کفی بالله شهیدا که این ذره
حقیر را

حقیر را با هیچیک از سالکان آن طریق عداوت نبوده و نیست و از راه اعتبارات فانی منازعتی
در میان ما و ایشان نیست و در نوشتن این امور و بیان این معانی بغیر از خشنودی جناب الهی
غرضی نیست و چون دیوی منظور بود ابد بود در مخالفت اکثر اهل فضل و عوام از فضل کریم لایزال
چنین امید دارم که باین مواعظ وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک جهالت را هدایت
فرماید و ما و ایشان و جمیع مؤمنین را به نجات سعادات و کمالات فایز گرداند انه علی کل شیء قدیر
یا ابا ذر طوبی لاصحاب الالویة یوم القیمة یحملونها فیسبقون الناس الی الجنة الا و هم السابقون
الی المساجد بالاسحار و غیر الاسحار یا ابا ذر الصلوة عماد الدین و الصدقة تمحو الخطیئة
و اللسان اکبر ای ابوذر خوشا حال صاحبان علمها در روز قیامت که آن علمها را برخواهند داشت
و بسوی بهشت خواهند گرفت بهمه کس که ایشان جماعتی اند که سبقت میگیرند در دنیا برفتن مسجد
در سحر و غیر سحر ای ابوذر نماز ستون دین است و زبان بزرگتر است یعنی آنچه از زبان صادر میشود از
حق و شهادتین و ذکر خدا بزرگتر است از نماز و این اشاره است باینکه حق تعالی فرموده است که ان الصلوة
تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر الله اکبر که بتفسیر بعضی از مفسرین مراد اینست که نماز نهی و منع مینماید
از گناهان و به یاد یاد خدا بزرگتر است از نماز است و تصدق کردن محو مینماید گناهان را و زبان بزرگتر است
یعنی آنچه بزبان صادر میشود از امر بخیرات و مبرات و بیان علوم و حقایق بزرگتر از تصدق است و فواید
بیشتر است بدانکه مساجد را حق تعالی بخانه خود خوانده است و چون خداوند عالمیان را مکان نمیباشد
جاهائی که محل نزول رحمت خود مقرر فرموده آنها را خانه خود فرموده است چنانکه اگر کسی از
مخلوقات منفعتی احسانی داشته باشد بخانه او میروند پس در مساجد رحمت و فیض بجائی زیاده از
جاهای دیگر میباشد و در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن آنها در
مساجد بیشتر است چنانچه در زکوة واجب علانیه دادن بهتر است زیرا که در حق واجب و دین لازم
او اعقدت ریا نمیباشد و در نمازهای سنت و تصدق سنت ظاهر اکثر احادیث آنست که مخفی دادن بهتر
باشد چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است و از این حدیث
و از بعضی احادیث دیگر ظاهر میشود که نافله شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و ممکنست
که خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چه بسیار کسی بر آن مطلع نمیشود یا آنکه نسبت بکسی که
از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن
بهتر باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و اللسان اکبر

از جبرئیل پرسیدند که کدام یک از بقعهای زمین محبوبترست نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها
و محبوبترین اهل مسجدها بسوی خدا آنکسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون
رود و منقولست که در توریه نوشته است که حق تعالی میفرماید که بدرستی که خانهای من در زمین مسجدهاست
پس خوشا حال بنده که در خانه خود طهارت بگیرد و مرا در خانه من زیارت کند بدرستی که بر زیارت
کرده شده واجب و لازمست که گرامی دارد زیارت کننده خود را بشارت ده کسانرا که در تاریکی شب بسوی
مسجدها می آیند که در روز قیامت ایشانرا نور ساطع خواهد بود بسند معتبر منقولست که حضرت صادق
علیه السلام فرمود که بر شما باد بر آمدن در مسجدها بدرستی که آنها خانهای حق تعالی است در زمین و کسی که
با طهارت بمسجد در آید خدا اورا از گناهان پاک گرداند و اورا از زیارت کنندگان خود بنویسد پس
بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه در روز قیامت
برای نماز گذارنده شهادت میدهند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هر که قرآن حفظ او
مسجد خانه او باشد خدا در بهشت برای او خانه بنا کند و فرمود که چون حق تعالی جماعتیرا می بیند که
گناهان بسیار میکنند و سه نفر از مومنان در میان ایشان هست ایشانرا ندا میکند که ای گروهی
که معصیت من بسیار میکنید اگر نه در میان شما چون این مومنان بودند که بجلال من با یکدیگر
مهربانی میکنند و زمین من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور میگردانند و در سحرها استغفار
میکنند از ترس من هر آینه عذاب خود را بسوی شما میفرستادم و پروا نمیکردم و حضرت صادق
علیه السلام فرمود که سه چیز در روز قیامت بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهل آن
مسجد در آن نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان باشد و حرمت او را ندارند و مصحفی که
غبار بر آن نشسته و آنرا تلاوت نکنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نشستن
در مسجد عبادتست مادام که غیبت مسلمانی نکنند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که همسایه مسجد نمازش قبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود و در صورتی
که شغل نداشته باشد و صحیح باشد و بسند معتبر منقولست از فضل بن یسار که حضرت صادق
فرمود که ای فضل نمی آید بمسجد از قبیله مگر نجیب آن قبیله و از اهل خانه مگر نجیب ایشان
ای فضل بر نمیگردد کسی که بمسجد میرود مگر با یکی از سه چیز یا دعائی که بکند و خدا به آن سبب او را
داخل بهشت گرداند یا دعائی بکند و بسبب آن بلائی از بلاهای دنیا از و دفع شود یا برادری از
برای خدا بگیرد و فرمود که هر که برود بسوی مسجدی از مساجد پای خود را بتر و خشکی که بگذارد

برای او تسبیح

برای او تسبیح گویند تا زمین هفتم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که نماز در بیت المقدس
با هزار نماز برابر است و نماز در مسجد جامع بزرگ شهر با صد نماز برابر است و نماز در مسجد قبیله
و محله با بیست و پنج نماز برابر است و نماز در مسجد بازار با دوازده نماز برابر است و نماز در خانه یک
نماز محسوبست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است
و نماز در مسجد پیغمبر با ده هزار نماز برابر است و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که مسجدی بنا کند خدا خانه در بهشت برای او بنا کند و حضرت
صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که هر که مسجدی را جاروب کند
حق تعالی ثواب یک بنده آزاد کردن برای او بنویسد و کسی که خاک روبه از مسجد بدر برد
بقدر آنچه در چشم کشند خدا او را بهره عظیم از رحمت باو کرامت فرماید و در حدیث دیگر
فرمود که هر که مسجدی را در روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و بقدر آنچه در چشم
خاک روبه بدر برد حق تعالی گناهانش را بیامرزد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مسجدهای خود را
اجتناب نمائید از خریدن و فروختن و از داخل شدن دیوانگان و خوردسالان و فریاد زدن
برای گم شده و احکام جاری کردن و شعر خواندن و صدا بلند کردن و فرمود که هر که آب دماغ را برای
حرمت مسجد فرو برد و در مسجد نیندازد مسجد دفع دردها کرده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند
تا روشنی از آن چراغ در مسجد باشد و بدانکه احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع آن وارد
شده است و درین کتاب باین چند حدیث اکتفا مینمائیم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که نیکی بپدر
مادر و خویشان و تصدق نمودن بفقیران فقر را برطرف میکند و عمر را زیاد میکند و هفتاد نوع
از مرگ بد را دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود که حج بکنم دوستتر میدارم از آنکه هفتاد بنده آزاد
کنم و اگر اهل خانه از مسلمانان گرسنه ایشانرا سیر گردانم و عریان ایشانرا بپوشانم و روی ایشانرا
از سوال خلق نگاه دارم دوستتر میدارم از آنکه هفتاد حج بکنم و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع نمائید بلاها را از خود بدعا و روزی را بجانب خود فرود
آرید بدعا و تصدق بدرستی که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می آید که هر یک مانع
آن میشوند و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مؤمن و او اول بدست خدا
در می آید یعنی مقبول میشود پیش از آنکه بدست سائل در آید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

فرمود که زمین قیامت همه آتش است بغیر از سایه مؤمن که تصدق او را سایه می افکند و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که مستحب است که بدست خود بسایل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بامداد تصدق نمایید که بلاها را در میکند و از حضرت صادق ع
منقولست که یهودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذشت و گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو باد حضرت
در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام نکرد و مرگ از برای تو طلبید فرمود که من نیز
همان را بر او رد کردم و امروز ماری پشت سرش را خواهد گزید و خواهد مرد و آن یهودی هیزم کش
بود پس رفت بصحرا و پشته هیزمی جمع کرد و بر پشت بست و برگشت چون بیامد حضرت فرمود این پشته
هیزم را بر زمین گذار چون بگذاشت ماری در ان میان ظاهر شد که چوبی را به دندان داشت حضرت
فرمود که ای یهودی امروز چکار کردی گفت بغیر ازین کاری نکردم که دو گرده نان داشتم
یکی را بسایلی دادم و یکی را خوردم حضرت فرمود که بهمان تصدق خدا آن بلا را از او دفع کرد
که چوب در دهان آن مار گذاشت پس فرمود که صدقه دفع مینماید مرگهای بد را از آدمی و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد که خدا از او دفع
نماید نحوست روز شرا باید که در ابتدای آن روز افتتاح نماید بتصدق و از حضرت صادق ع
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که تصدق پنهان آتش غضب خداوند عالمیان را
فرو مینشاند و در حدیث دیگر بعمار ساباطی فرمود که ای عمار تصدق پنهان به از تصدق
آشکار است و همچنین عبادت پنهان به از عبادت آشکار است و منقولست که حضرت صادق ع
چون تاریکی شب میگذاشتند و پارهٔ از شب میگذشت انبانی که از نان و گوشت و درم بود بر دوش خود
میگرفتند و بخانهای فقرای مدینه میگشتند و بر ایشان قسمت مینمودند و کسی آنحضرت را نمیشناخت
و چون حضرت از دنیا رحلت فرمود و آن خیر از ایشان منقطع شد دانستند که از آنحضرت
بوده است و بسند معتبر منقولست از معلی بن خنیس که شب تاریکی که بارش شده بود حضرت
صادق علیه السلام از خانه بیرون آمدند و متوجه ظله بنی ساعده شدند و من آهسته از عقب حضرت
روان شدم در اثنای راه چیزی از آن حضرت افتاد فرمود که بسم الله خداوندا بما برگردان
در این وقت من نزدیک آمدم و سلام کردم فرمود که تویی معلی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که به
تفحص خاک را بدست خود بیاب و بمن ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است آنچه می
یافتم بحضرت میدادم دیدم که انبان بزرگی پر از نان با آنحضرت هست گفتم من میخواهم بردارم
گفتم فدای

گفتم فدای تو گردم بده که من بر سر گیرم فرمود که من سزاوارترم به برداشتن از تو ولیکن با من بیا
پس چون بظله بنی ساعده رسیدیم دیدیم جماعتی خوابیده اند و حضرت آهسته در زیر بالین هر یک یکی
دو گرده نان میگذاشتند تا بهمه رسانیدند و برگشتیم پس عرض کردم که فدای تو گردم اینها
حق را میشناسند و شیعه اند فرمود که اگر شیعه میبودند با ایشان مواسات میکردم در مالی که مال خود را
مساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم [illegible] خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه
خزینه داری و حافظی برای آن مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود آنرا حفظ
مینماید و پدرم هرگاه تصدق میفرمود چیزی را آنرا در کف سایل میگذاشت پس پس میگرفت
و میبوسید و میبوئید و باز در دست او میگذاشت بدرستی که تصدق شب فرو مینشاند غضب
پروردگار را و محو میکند گناهان عظیم را و آسان میگرداند حساب قیامت را و تصدق روز
مال و عمر را زیاده میکند بدرستی که حضرت عیسی بکنار دریا گذشت و یک گرده نان از قوت خود را
بدریا افکند بعضی از حواریان گفتند یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود که
چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثواب این نزد خدا عظیم است و در حدیث دیگر فرمود که تصدق
باعث ادای دین و زیادتی برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمودند
که کدام تصدق بهتر است فرمود که بخویشی که دشمنی کند و حضرت رسول فرمود که تصدق را
ده برابر ثواب میدهند و قرض را هجده برابر و صله و احسان برادران مؤمن را بیست برابر و صله
رحم را و اعانت خویشان را بیست و چهار برابر و بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن
الحسین صلوات الله علیه انبان نان بر دوش میگرفتند در شب و بخانهای فقرا میرسانیدند و در
هنگام عطا فرمودن روی را میپوشیدند که آنحضرت را نشناسند و در بعضی روایات آنست که
خانها در مدینه بود که در هر خانه جماعت بسیار بودند که معاش ایشان بتصدق شبهای حضرت علی بن
الحسین میگذشت و نمیدانستند و چون حضرت بعالم بقا رحلت فرمود آنها قطع شد دانستند که آن
حضرت می آورده اند و بسیار بود که بر در خانهای ایشان میایستادند و انتظار میبردند و چون حضرت پیدا میشدند
شادیها میکردند که صاحب انبان آمد و در کتب سنی و شیعه روایت کرده اند که چون آنحضرت را غسل
میدادند بر کتف مبارک آنحضرت پینها بود مانند پینه که بر زانوی شتر میباشد از بسیاری بارهای
گران که بر دوش خود بخانهای فقرای همسایگان در شبها میکشیدند و منقولست که روزی که آنحضرت
روزه میداشتند میفرمودند که گوسفندی را میکشتند و پاره پاره میکردند و دیگ میپختند و چون شام

شیفته دنیا شوند و از بوی آن مرق قوت میسازند پس مهر مودند که کاسه‌ها را ورنه
و آن را بر فقرا و همسایگان قسمت میشود و خود بنان بجز با افطار میفرمودند یا اباذر ان العبد لیرفع له درجة
فی الجنة فوق الدرجة کما بین السماء والارض وان العبد لیرفع له بصره فیلمع له نور
یکاد یخطف بصره فیفزع لذلک فیقول ما هذا فیقول هذا نور اخیک فیقول اخی فلان
کنا نعمل جمیعا فی الدنیا وقد فضل علی هکذا فیقال له انه کان افضل منک عملا ثم یجعل فی
قلبه الرضا حتی ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمانست از زمین
بدرستی که بنده نظر بجانب بالا میکند نوری از بهای او لامع میگردد که از بسیاری روشنی نزدیک
که دیده او را برباید و کور کند پس ترسان میشود و میگوید که این چیست میگویند که این فلان برادر
مؤمن تست میگوید که ما و او در دنیا با یکدیگر عبادت میکردیم چرا در اینجا اینقدر بر من زیادتی داد
میگویند که او عملش بهتر بود پس خدا دل او را خشنودی میکند از آنکه مرتبه خود راضی باشد و الم
نداشته باشد یا اباذر ان الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر وما اصبح فیها مؤمن الا حزینا
وکیف لا یحزن المؤمن وقد اوعده الله جل ثناؤه انه وارد جهنم ولم یعده انه صادر عنها
ولیلقین امراضا ومصیبات وامورا تغیظه ولیظلمن فلا ینتصر یبتغی ثوابا من الله
تعالی فما یزال فیها حزینا حتی یفارقها فاذا فارقها افضی الی الراحة والکرامة
یا اباذر ما عبد الله علی مثل طول الحزن ای ابوذر دنیا زندان مؤمنانست و بهشت کافر
و هیچ مؤمنی صبح نمیکند در دنیا مگر اینکه محزون میباشد و چگونه محزون نباشد و حال آنکه
خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده نفرموده که از آن بیرون
خواهد آمد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات مینماید و با او میرسد مرضها و دردها
و امری چند که او را بخشم می‌آورد و ظلم بر او میکنند و کسی نصرت و یاری او نمیکند و در آن مظلوم
بودن امید ثواب از خدا دارد پس مؤمن از این جهتها همیشه حزین است در دنیا تا از دنیا مفارقت نماید
پس چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت و کرامت و نعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از
عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را
برای راحت خلق نکرده است و در حقیقت مراتب ایمان بلاها و احزان با ایشان میرسد و برای
دانستن حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و محنتهای اهل بیت رسول خدا صلی الله
علیهم کافیست و عیب نفس بر معلوم است که هیچ چیز نفس آدمی را اصلاح نمیکند و هوا را دور
...

حضرت
میکرد اند مانند بلاها و مصائب و موجب زهد و توجه بجناب اقدس الهی میگردد چنانچه از
صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بزرگی اجر با بلاهای عظیم
کرامت میفرماید و چون خدا بنده را دوست دارد او را ببلای عظیم مبتلا میگرداند پس اگر
راضی باشد او را از خدا رضا و خشنودی خواهد بود و اگر بخشم آید برای او خشم الهی
خواهد بود و عبد الله بکیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید که آیا مؤمن مبتلا میشود به
خوره
و پیسی و مثل این مرضها فرمود که مگر مقرر کرده اند بلا را از برای مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که
خدا چنان مؤمن را که فقیر است بر یک کرد که قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق نمایند و از دشمن
انتقام نتواند کشید و خشم خود را فرو نشاند نتواند مگر بفضیحت خود زیرا که در دنیا ممنوعست
از انتقام و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن از چهار خصلت خالی نمیباشد همسایه که او را آزار کند
و شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد و منافقی که پیروی او نماید و مؤمنی که حسد او را برد
و این آخر از همه دشوارتر است زیرا که افترا بر وی بندد و مردم هم قبول میکنند و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی میفرماید که اگر نه این بود که من شرم میدارم از بنده مؤمن
خود بر او کهنه نمیگذاشتم که عورت خود را بر آن ستر نماید و بنده که ایمانش کامل شده او را مبتلا
میگردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اگر بسیار دلتنگ شد باز بر میگردانم و اگر صبر نمود باو
مباهات مینمایم با ملائکه خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نوشته است که مبتلاترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیاء ایشان پس هر که
بعد از ایشان بهتر باشد مبتلاتر است و مبتلا میشود مؤمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که ایمانش
درست و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب
قرار نداده است و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نفرموده است و هر که دینش و عملش ضعیف
بلایش کمتر و بلا زودتر بمؤمن میرسد از باران بزمینهای پست و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که اگر مؤمن در قله کوه باشد که البته حق تعالی کسی را بسوی او برمی انگیزاند که او را آزار کند
تا او را ثواب بدهد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حق تعالی دو ملک را بسوی
زمین فرستاد در هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدیگری گفت چه مطلب بهر دوی گفت حق تعالی
مرا فرستاده است که بدریای ایل که پادشاهی از جباران ماهی آرزو کرده است آن ماهی را بدام
صیاد آن جبار در آورم که برای او شکار کند تا آن کافر در دنیا بمنتهای آرزوی خود برسد

بپ از ادای دیگر پرسید که ترا بچه کار فرستاده است گفت مرا بکاری عجیب فرستاده است بآن بنده مؤمنی
که بنده های خوبی میباشد و شما عبادت میکند و دعای او و صدای او در آسمانها معروف دیگری را
املا رخود یاد کرفا اشته است میروم که دیگرا سرنگون کنم تا او سبب ایمانش بنهایت مرتبه ابتلا و امتحان رسد
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی دوستان را در دنیا نشانه تیر بلای دشمن کردانیده است و از سماعه
منقولست که در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم و شخصی آمد و از پریشانی بر آنحضرت شکایت کرد
حضرت فرمود که صبر کن که عنقریب خدا فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از آنشخص پرسید که زندان
کوفه چگونه است گفت بسیار تنگ و بدبو است و اهلش ببدترین حالی گرفتارند فرمود که تو در زندان
میخواهی که در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان مؤمنست و در حدیث دیگر فرمود که خدا را
در زمین بندگان خالص هستند که هیچ تحفه از زمین نمیفرستد مگر آنکه از ایشان باز میدارد و هیچ
بلائی نمیفرستد مگر آنکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که خدا بنده را که دوست میدارد فرو میبرد
او را در بلا فرو بردنی و ما و شما شیعیان صبح و شام در بلائیم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود
که هرگاه خدا بنده را دوست دارد غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و بعد فرو میریزد
بلا را بر او ریختنی پس چون دعا میکند حق تعالی میفرماید که لبیک ای بنده من قادرم که آنچه مطلبی
زود بسوی تو بفرستم اما اگر برای تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که بر مؤمن چهل شب نمیگذرد مگر آنکه او را امری عارض شود که باعث اندوه او شود
بسبب آن متذکر و آگاه شود و در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله را بطعام دعوت نمود چون بخانه او آمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیواری
تخم کرد و تخم افتاد و در میان دیوار او بر میخی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست پس حضرت
از آن حال تعجب نمودند آنشخص گفت که از این تخم عجب میفرمائید بحق آن خدائی که ترا براستی
فرستاده است که هرگز نقصانی بمن نرسیده است حضرت چون این را شنیدند برخاستند
و از طعام تناول نفرمودند و گفتند هر که نقصی باو نرسد خدا را در او حاجتی نیست و
خیری در او نیست و بدانکه قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد همه دنیا
سجن او است زیرا که نسبت بنعمتها و سازی که حق تعالی در آخرت برای او مهیا کرده اگر تمام دنیا
باو دهند که برای او زندانست و اگر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت به آن عذابها که در
آخرت برای او مهیا شده است بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن صلوات الله
علیه

علیه با جمعی از خویشان و اصحاب با جامهای فاخر بر اسپان سوار شده براهی میرفتند در عرض
راه بر یهودی خارکشی برخوردند و گفت ابن رسول خدا پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان
مؤمنست و بهشت کافر پس چرا تو با این رفاهیت سواری و من با این محنت گرفتارم حضرت فرمود که اگر
جای مرا در آخرت مشاهده کنی بدانی که این از برای من زندانست و اگر جای خود را ببینی میدانی
که این حالی که داری بهشت تست و اما آنچه جناب نبوی صلی الله علیه و آله فرموده اند که وعید فرموده اند
که وارد جهنم خواهد شد اشاره است که حق تعالی میفرماید که وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ
حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا که ترجمه اش بقول اکثر مفسرین
اینست که نیست از شما آدمیان مگر که وارد جهنم میشود و این ورود مردمان بر جهنم بر پروردگار تو حتم
و لازمست و حکم کرده شده است بآن یعنی وعده ایست که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم
پرهیزکاران را و وامیگذاریم ستمکاران را در آتش در حالتی که بزانو در آمدگان باشند از شدت هول
آن و بعضی اگرچه خلاف کرده اند ورود را بمعنی دخول گرفته اند که هر کس از مؤمن و کافر داخل جهنم خواهند
شد و لیکن بر مؤمنان برد و سلامت خواهد گردید و بایشان ضرر نخواهد رسانید چنانچه از
مفسران از جابر بن عبدالله روایت کرده اند که ورود بمعنی دخولست و هیچ بر و فاجری نماند مگر
آنکه در دوزخ در آید ولیکن بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام بود بعد از آن
مؤمنان را بیرون آورند و کافران را در آن بگذارند و بعضی گفته اند مراد از ورود آنست که
در کنار جهنم حاضر شوند و این مضمون بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت
فرمود که نمیشنوی از عرب که میگویند که وارد آب فلان شدیم یعنی بکنار آن رسیدیم نه که
داخل آن شدیم و بعضی گفته اند که مراد از ورود گذشتن بر صراط است که بر روی جهنم است و آنچه
حضرت فرموده اند که وعده بیرون رفتن آن را نکرده است بنابر اینست که در این آیه متقیان را وعده
نجات فرموده است و هر مؤمنی جزم نمیتواند کرد که از جمله متقیانست و اکثر مفسران متقی را
تفسیر کرده اند به متقی از شرک والله یعلم یا اباذر من اوتی من العلم ما لا یبکیه لحقیق
ان یکون اوتی علم ما لا ینفعه و ان الله عز و جل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا
العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان
وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون و یزیدهم خشوعا یا اباذر من استطاع
ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباک ان القلب القاسی بعید من الله

[illegible]

ویخرون للاذقان ای ابوذر هر که را علمی بدهند که باعث خوف و گریه او نشود آن سزاوارست
بانکه علمی یافته باشد که از ان منتفع نگردد زیرا که خدای عز و جل وصف نموده است علما را بانکه
فرموده است که آنان که علم بایشان داده بودند و متصف بعلم گردیده بودند پیش از نزول قرآن یعنی
ایمان داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بآنها مانند نجاشی و اصحاب او و غیر ایشان مثل
سلمان و ابوذر چون خوانده میشود قرآن برایشان می افتند بر زنخهای خود بسجده برای تعظیم امر
الهی یا بجهت شکر بر انجاز وعده الهی که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد صلی الله علیه و آله
و اذا لاذقان و سجده بر زنخ یا سجده ایشان بوده است پیش از نزول قرآن یا مراد سجده بر روست
و باین عنوان تعبیر نموده برای اینکه ابتدای زنخ از سایر اعضای روی بزمین نزدیکتر است
و میگویند منزه است پروردگار ما از آنکه مشرکان باو نسبت میکنند یا از خلف وعده که در کتب سابقه
کرده است بدرستی که وعده پروردگار ما واقع است و تخلف نمیدارد و می افتند بر روهای خود در سجده
و میگریند در حالت سجود و زیاده میگرداند شنیدن قرآن خشوع و فروتنی و تضرع ایشان را
ای ابوذر کسی که قادر بر گریه باشد باید که از خوف الهی بگرید و کسی که قادر نباشد حزن و اندوه را
شعار دل خود گرداند و خود را بحیله بگریه بدارد بدرستی که دل سخت با قساوت دورست از
خدا ولیکن مسکین دلان نمیدانند بدانکه از جمله صفات حمیده و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع
و گریه است و آن بکثرت یاد مرگ و عذابهای الهی و اهوال قیامت و احتراز نمودن از اموری که
در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب است حاصل میشود و عمده اسباب قساوت قلب
ارتکاب گناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بد انست چنانچه احادیث در این باب گذشت
و اقرب راههای قرب بسوی خداوند عالمیان راه تضرع و استغاثه و مناجات است و گریه موجب
حصول حاجات و خلاصی از عقوبات است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام علی نقی صلوات الله
علیه منقولست که حضرت موسی در هنگام مناجات از حق تعالی سؤال کرد الهی چیست جزای کسی که
چشمان او از ترس تو گریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه
میدارم و از خوف و فزع روز قیامت او را ایمن میگردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چشمان او پر اشک شود از خوف الهی خدا بازای هر
قطره که از دیده او میریزد قصری در بهشت باو کرامت فرماید که مزین باشد بمرواریدها و جواهر
و در ان قصر از نعمتهای الهی بوده باشد آنچه هیچ چشم ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد

و در خاطر کسی

و در خاطر کسی خطور نکرده باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیار است که میان بنده و بهشت زیاده از
مابین تحت الثری تا عرش مابین دوری هست از بسیاری گناهان پس گریه میکند از ترس الهی و از روی
پشیمانی از گناهان تا آنکه نزدیک میشود به بهشت از پلک چشم بچشم و در حدیث دیگر فرمود که بسیار کسی که لهو
و لعب و خنده او در دنیا بسیارتر باشد و در روز قیامت گریه او بسیارتر باشد و چه بسیار کسی که در دنیا
بسیار بر گناهان خود گریه و ترسان باشد در روز قیامت در بهشت شادی و خنده او بسیار و در حدیث
دیگر فرمود که هیچ چیز نیست مگر آنکه او را کیلی و وزنی بوده باشد مگر قطرات اشک که قطره از آن
دریاهای آتش را فرو مینشاند و چون چشم کسی پر از آب شود بر روی او هرگز غبار مذلت و خواری
ننشیند و چون بر رو جاری گردد خدا آن رو را بر آتش جهنم حرام کرداند و اگر بنده در امتی گریه کند
خدا آن امت را ببرکت آن گریه بنده رحم نماید و حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود که هیچ قطره محبوبتر
نیست نزد خدا از قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از ان غیر خدا
نباشد و باسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر دیده گریانست در روز قیامت مگر
سه چشم دیده که پوشیده شده باشد از چیزهائی که خدا حرام کرده است و دیده که بیداری کشیده باشد
در طاعت الهی و دیده که گریسته باشد در دل شب از ترس حق تعالی و بسند معتبر از اسحاق بن عمار منقولست
که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که میخواهم بگریم و نمی آید و بسیار است که بعضی از مردگان خود را
یاد میکنم که مرا رقت حاصل شود و گریه بیاید آیا جایز است این فرمود که بلی ایشان را یاد کن و چون
بگریه در آمدی خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر ترا گریه نیاید خود را بگریه بدار اگر
اشکی بیرون آید مثل سر مگس بسیار خوبست و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خوف داشته باشی
یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوارست بکن و صلوات بر محمد
و آل محمد بفرست و حاجت خود را طلب کن و خود را بگریه بدار اگرچه بقدر سر مگسی باشد بدرستی که
پدرم میگفت که اقرب احوال بنده بخدای عز و جل وقتی است که در سجده باشد و گریان باشد
و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که هیچ قطره نزد خدا محبوبتر نیست از دو قطره
قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود
در روزی که سایه بغیر از آن نباشد امام عادلی و جوانی که در عبادت نشو و نما کند و شخصی که
بدست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند تا آب

۲۰

دیده اش از خوف الهی جاری گردد و شخصی که برادر مؤمن خود را ببیند و بگوید که ترا از برای خدا
دوست میدارم و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز بسوی مسجد برگردد و شخصی که
زن صاحب جمالی او را بنزد خود بخواند و او بگوید که من از پروردگار عالمیان میترسم یا اباذر
يقول الله تبارك وتعالى لا اجمع على عبد خوفين ولا اجمع له امنين فاذا امنني في الدنيا
اخفته يوم القيمة واذا خافني في الدنيا امنته يوم القيمة يا اباذر لو ان رجلا كان له كعمل
سبعين نبيا لاحتقره وخشي ان لا ينجو من شر يوم القيمة يا اباذر ان العبد ليعرض عليه
ذنوبه يوم القيمة فيقول اما اني كنت مشفقا فيغفر له يا اباذر ان الرجل ليعمل الحسنة
فيتكل عليها ويعمل المحقرات حتى ياتي الله وهو عليه غضبان وان الرجل يعمل السيئة
فيفرق منها فياتي الله عز وجل امنا يوم القيمة يا اباذر ان العبد ليذنب فيدخل به الجنة
فقلت وكيف ذلك بابي انت وامي يا رسول الله قال يكون ذلك الذنب نصب عينيه تائبا
منه فارا الى الله عز وجل حتى يدخل الجنة يا اباذر الكيس من دان نفسه وعمل لما
بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه وهواها وتمنى على الله عز وجل الاماني ای ابوذر
خداوند عالمیان میفرماید که من جمع نمیکنم بر بنده خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او دو ایمنی را
پس اگر در دنیا از من ایمن است و خائف نیست در روز قیامت او را میترسانم و اگر از من ترسانست در روز
قیامت او را ایمن میگردانم ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد باید آنرا حقیر شمارد و ترسان
باشد از آنکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستی که بنده را عرض میکنند بر او
گناهانش را پس او میگوید پیوسته ترسان بودم از این گناهان بسبب این خدا او را می آمرزد ای ابوذر
بدرستی که بنده حسنه میکند و اعتماد بر آن میکند و گناهان حقیر و سهل میشمارد تا اگر چون روز
قیامت نزد خدا می آید بر او خشمناکست و بدرستی که گاه بنده گناهی میکند و از آن میترسد و در
حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدا می آید و باک ندارد ای ابوذر بدرستی که گاه هست که بنده
گناهی میکند و بسبب آن داخل بهشت میشود ابوذر گفت چگونه چنین میشود پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله فرمود که آن گناه پیوسته در برابر چشمان اوست و از آن توبه میکند و از عذاب خدا
میگریزد و پناه میبرد تا بسبب آن داخل بهشت میشود ای ابوذر زیرک آن کسی است که نفس خود را بتعب
دارد و کار کند از برای احوال بعد از مرگ و عاجز آن کسی است که متابعت نفس و خواهشهای آن
کند و بر خدا آرزوها و با متابعت هوا آرزوی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات قدسیه

کلمات قدسیه

۲

که از شجره طیبه رسالت صادر گردیده چند ثمره عارفانرا حاصل میشود **ثمره اول** خوف و رجاست
بدانکه مؤمن را از اتصاف باین دو خصلت چاره نیست و میباید که در دل مؤمن خوف و رجا هر دو
بحد کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد و ناامید بودن از رحمت الهی از جمله گناهان کبیره است
و باید فرق کردن میان رجا و مغرور شدن و خوف و مایوس بودن بدانکه رجا عبارتست از امیدواری
برحمت الهی و طالب آن بودن و آثار صدق در رجا در اعمال ظاهر میشود پس کسی که دعوای رجا کند
و ترک اعمال خیر نماید او کاذبست در دعوی بلکه این غره است و از بدترین صفات ذمیمه است مثل
آنکه اگر زارعی زراعت نکند و تخم نکند و تخم نپاشد و گوید که من امید دارم که این زراعت
برآید این عین سفاهتست نه رجا و امید و اگر آنچه در زراعت ضرور است بعمل آورد و تخم بپاشد
و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید که امید دارم که حق تعالی کرامت فرماید امید
او بجاست و در دعوای خود صادقست و همچنین در زراعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه را با
شرایط بجا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست و همچنین
در خوف اگر خوف او باعث یاس از خدا شود و ترک عمل کند این ناامیدی از رحمت الهی است
و در مرتبه شرکت و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرمات کند و در عبادات اهتمام نماید
این خوف صادقست زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسانست البته از آن گریزانست و آن شخص او
مثل اینهاست آنکه شخصی زهر در شیری ریخته باشد و دست در دهان او کند و گوید من از
میترسم پس کسی که راست گوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چند میشود که موجب
عذابست و آدمی میباید طبیب نفس خود باشد و اگر رجا و امید را بر خود غالب داند و ترسد که موجب
سستی در عمل گردد بتفکر در عقوبات الهی و تذکر آیات و احادیث خوف خود را متذکر گرداند و اگر
خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب ترک عمل نماید بآیات و اخبار و تفکر در فضل و احسانهای
خدا خود را امیدوار گرداند و کسی توهم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که
خوف و رجا یک چیز نیست که بزیادتی هر یک دیگری کم گردد بلکه محل رجا جناب ایزدی است و
او محض فضل و رحمتست و از هیچ گونه خوف نمیباشد و محل خوف نفس آدمی و شهوات و خواهشها
و گناهان و بدیهای اوست پس آدمی از خود میترسد و از خدا نه خود امید میباید و چندانکه
در بدیها و عیوب خود تفکر مینماید خوفش زیاده میگردد و چندانکه در فضل الهی و عفوهای او
تفکر مینماید امیدش زیاده میگردد چنانکه سید الساجدین صلوات الله علیه در دعای ابو

جای اشاره باین معنی فرموده اند که ای مولای من هرگاه گناهان خود را میبینم ترسان میشوم و چون در عفو
تو مینگرم امیدوار میشوم و برین مضامین احادیث و آیات بسیار وارد شده است چنانچه باحادیث معتبر
از حضرت صادق علیه السلم منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که ای فرزند از خدا چنان
بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از وی چنان امیدوار باش که اگر
با گناه جن و انس بدرگاه روی ترا رحم خواهد کرد بعد از آن حضرت فرمود که پدرم میگفت که هیچ مؤمنی
نیست مگر آنکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیگری نور رجا که هرگاه یک را با دیگری بسنجند بر آن زیادتی
نکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق علیه السلم فرمود که ای اسحق چنان از
خدا بترس که گویا او را می‌بینی پس اگر تو او را نمی‌بینی او ترا می‌بیند پس اگر گمان میکنی که او ترا نمی‌بیند
کافر میشوی و اگر میدانی که در همه حال ترا می‌بیند و احوال ترا میداند و در حضور او معصیت میکنی
پس او را از جمیع نظر کنندگان سهلتر شمرده و در حدیث دیگر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه
چیزها را از و میترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز میترساند و در حدیث دیگر
فرمود که هر که خدا را شناخت از و خایف و ترسان میباشد و هر که از خدا میترسد نفس او بدنیا رغبت
نمیکند و شخصی بخدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که
گناهان میکنند و میگویند ما امید برحمت خدا داریم حضرت فرمود دروغ میگویند ایشان شیعهٔ ما
نیستند و به آرزوهای خود مایل شده اند و گمان میکنند که امید دارند هر که امید چیزی میدارد
از برای تحصیل آن کار میکند و هر که از چیزی میترسد از آن گریزان میباشد و در حدیث دیگر
فرمود که مؤمن در میان دو خوف میباشد ترس از گناهان گذشته که نمیداند خدا آنها را آمرزیده
یا نه و ترس از آینده عمر که نمیداند چه گناهان و مهالک کسب خواهد کرد و مرتکب خواهد شد پس او در هیچ روزی
صبح نمیکند مگر خایف باشد و ترسان و او را باصلاح نمی‌آورد مگر خوف حق تعالی و در حدیث
دیگر فرمود که مؤمن بایمان فایز نمیگردد تا ترسان و امیدوار نباشد تا کار نکند برای آنچه از آن
میترسد و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که حق تعالی جل شانه میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای
تحصیل رضای من میکنند بدرستی که اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود
در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق
نخواهند بود آنچه را طلب مینمایند از کرامتها و نوابهای من و نعمتهای بهشت و درجات عالیه

آن خواهد بود

آن خواهد بود و لیکن باید که اعتماد ایشان برحمت من باشد و امیدوار فضل من باشند و گمان نیکی که
بمن دارند مطمئن شوند که در آن حال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خشنودی من بایشان میرسد
و آمرزش من جامهٔ عفو در ایشان میپوشاند بدرستی که منم خداوند بسیار بخشاینده مهربان و در
حدیث دیگر فرمود که در کتاب علی علیه السلم نوشته است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر منبر فرمود
که بحق آن خداوندی که بجز او خداوندی نیست که بمؤمنی خیر دنیا و آخرت نمیرسد مگر بحسن ظن و گمان
نیکی که بخداوند خود داشته باشد و امیدی که بپروردگار دارد و حسن خلق در معاشرت و ترک غیبت مؤمنان
کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار
مگر بسبب گمان بدی که بپروردگار خود داشته و در امید بخدا تقصیر نماید و بد خلقی با مردم و
غیبت مؤمنان کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که هیچ بنده گمانش بخدا نیکو نیست
مگر آنکه خدا بوفق گمان او با او عمل مینماید زیرا که حق تعالی کریمست و بدست قدرت اوست جمیع
خیرات و نیکیها و حیا و شرم میکند و شرم میدارد از آنکه بندهٔ مؤمن با او گمان نیک داشته باشد
و بخلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند پس بخداوند خود گمان نیکو ببرید و بثوابهای
او بطاعات و عبادات رغبت نمایید و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که حسن ظن بخدا آنست که
امید از غیر خدا نداری و نترسی مگر از گناه خود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که را
گناهی یا شهوتی رو دهد و از آن اجتناب نماید از خوف الهی خدا بر او آتش جهنم را حرام کرده
و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گرداند و آنچه در قرآن وعده فرموده است باو کرامت
فرماید چنانچه فرموده که وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ کسی که از مقام حساب و ایستادن نزد
خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که حق تعالی باو کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد
صلوات الله علیه فرموده که در حکمت آل داود وارد شده است که ای فرزند آدم چگونه بکلام هدایت
متکلم میشوی و حال آنکه هشیار نشدهٔ از مستی گناهان و به بیا ای فرزند آدم صبح کرده است دل
تو با قساوت و تو عظمت پروردگار خود را فراموش کرده اگر به پروردگار خود عالم بودی
عظمت پروردگاری او میشناختی همیشه از و ترسان بودی و وعده‌های او را امیدوار بودی
چاره ای فرزند آدم چرا یاد نمیکنی لحد خود را و تنهایی خود را در آن مکان و حضرت صادق ع
فرمود که از خدا امید بدار امیدی که ترا بر معاصی جرأت ندهد و بترس از و ترسی که ترا از
رحمت او ناامید نگرداند و در حدیث دیگر فرمود که خایف کسی است که خوف الهی برای او [illegible]

کند مغفور باشد که حق گوید و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که آخر
بنده را که حق تعالی امر فرماید که به آتش جهنم برند بنده باشد که چون او را برند بجهنم نگاهی بعقب کند
پس حق تعالی فرماید که برش گردانید پس از او سؤال کنند که چرا التفات نظر میکردی گوید خداوندا این
گمان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه گمان بمن داشتی گوید پروردگارا گمان من این بود
که گناهان مرا بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی پس خداوند جبار جل شانه فرماید
که ای ملائکه من بعزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شان خود سوگند میخورم که این
بنده یکساعت از عمر خود گمان نیک بمن نداشته و اگر یکساعت بمن این گمان میداشت او را به آتش
نمیترسانیدم باین دروغی که میگوید او را به بهشت برید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که هر بنده که ظن نیکو بپروردگار خود داشته باشد خدا با او بگمان او عمل میکند چنانچه حق تعالی میفرماید
و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین که ترجمه اش اینست که این
گمان بدیست که بپروردگار خود داشتید شما را هلاک پس صبح کردید از جمله زیانکاران ششم
در بیان بعضی از قصص خائفان که تذکر احوال ایشان موجب تنبیه مؤمنانست اول کلینی
بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت کرده است که شخصی با اهلش بکشتی
سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته بند شد
و بجزیره از جزایر بحر افتاد و در آن جزیره مرد راه زن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمیگذشت
چون نظرش بر آن زن افتاد گفت تو از انسی یا جن گفت از انسم پس دیگر با آن زن سخن
نگفت و بر او چسپید و بهیأت مجامعت در آمد و چون متوجه آن عمل قبیح شد دید که آن زن
اضطراب دارد و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره به آسمان کرد که از خداوند
خود میترسم پرسید که هرگز مثل این کار کرده گفت بعزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده ام
گفت تو هرگز چنین کاری نکرده چنین از خدا میترسی و حال آنکه باختیار تو نیست و ترا
بجبر باین کار داشته ام پس من اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخائف بودن پس
برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخن نگفت و بسوی خانه خود روان شد و
در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کردهای خود و در اثنای راه با راهبی بر خورد
و با او رفیق شد چون پاره راه رفتند آفتاب بسیار گرم شد راهب به آن جوان گفت که
آفتاب بسیار گرم است دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان گفت مرا نزد خدا

حسنی

حسنی نیست و کار خیری نکرده ام که جرأت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب گفت من دعا کنم تو آمین
بگو چنین کردند بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد در سایه آن میرفتند چون بسیاری راه
رفتند راه ایشان جدا شد و جوان براهی رفت و راهب براه دیگر رفت آن راهب در آفتاب ماند و آن
ابر با جوان روان شد راهب با او گفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای
من مستجاب نشد بگو چه کار کرده که مستحق این کرامت شده جوان قصه خود را نقل کرد راهب گفت
چون از خوف خدا ترک معصیت کردی خدا گناهان گذشته تو آمرزیده است سعی نما که بعد از این
خوب باشی دوم کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده است که پادشاهی
در میان بنی اسرائیل بود و آن پادشاه قاضی داشت و آن قاضی بصدق و صلاح موسوم بود و برادری
داشت و آن برادر زن صالحه داشت که از اولاد پیغمبران بود پادشاه شخصی را میخواست بکاری بفرستد
بقاضی گفت مرد ثقه معتمدی را طلب کن که به آن کار بفرستم قاضی گفت کسی معتمدتر از برادر خود
گمان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن امر باو نمود و ابا کرد و گفت من زن خود را تنها
نمیتوانم گذاشت قاضی بسیار مبالغه نمود چون مضطر شد گفت ای برادر من بهیچ چیز تعلق ندارم
مثل زن خود و خاطر من بسیار باو متعلق است پس تو خلیفه من باش در امر او و امور و کارهای
او بساز تا من برگردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و آن زن از رفتن شوهر راضی
نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر نزد آن زن می آمد و از حوائج آن سؤال مینمود و
بکارهای او اقدام مینمود و محبت آن زن بر دل او غالب شد و او را تکلیف زنا کرد آن زن امتناع نمود
و ابا کرد قاضی سوگند خورد که اگر قبول نمیکنی من بپادشاه میگویم که این زن زنا کرده است گفت
آنچه میخواهی بکن من اینکار قبول نخواهم کرد قاضی نزد پادشاه رفت و گفت زن برادرم زنا
کرده است و نزد من ثابت شده است پادشاه گفت او را سنگسار کن پس آمد نزد زن و گفت پادشاه مرا
امر کرده است که ترا سنگسار کنم اگر قبول میکنی میگذرم و الا ترا سنگسار میکنم گفت من اجابت
تو نمیکنم آنچه میخواهی بکن قاضی مردم را جمع کرد و آن زن را بصحرا برد و گودی کند و او را سنگسار کرد
تا وقتی که گمان کرد که او مرده است بازگشت و از آن زن رمقی باقی مانده بود چون شب شد حرکت کرد
و از گودی بیرون آمد و بروی خود راه میرفت و خود را میکشید تا بدیری رسید که در آنجا دیرانی
بود در آن دیر خوابید تا صبح شد چون دیرانی در را گشود آن زن را دید و از قصه او سؤال
نمود زن قصه خود را باز گفت دیرانی بر او رحم کرد و او را به دیر خود برد و آن دیرانی پسری

خود داشت و غیر آن فرزند نداشت و مالی و جمعیتی داشت پس دیرانی آن زن را معالجه کرد تا جراحتهای
او مندمل شد و فرزند خود را باو داد که تربیت کند و آن دیرانی غلامی داشت که او را خدمت میکرد
و آن غلام عاشق آن زن شد و با او در آویخت و گفت اگر بمعاشرت من راضی نمیشوی من سعی در
کشتن تو میکنم گفت آنچه خواهی بکن این امر ممکن نیست که از من صادر شود پس آن غلام بیامد
فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی آمد و گفت این زن زناکار را آوردی و فرزند خود را باو دادی
الحال فرزندت را کشته است دیرانی بیرون آمد و گفت چرا چنین کردی میدانی که من بتو چه نیکیها کرده‌ام
زن قصه خود را باز گفت دیرانی گفت که دیگر نفس من راضی نمیشود که تو در دیر باشی بیرون رو
و بیست درهم برای خرجی باو داد و در شب او را از دیر بیرون کرد و گفت این را توشه کن و حق
کارساز است آن زن در آن شب راه رفت تا صبح بدهی رسید دید مردی را بر دار کشیده اند و هنوز
زنده است از سبب آن حال پرسید گفتند بیست درهم قرض دارد او را بر دار میکشند تا ادا نکند او را
فرود نمی آورند پس زن آن بیست درهم را داد و آن مرد را از مردن خلاص کرد آن مرد گفت که ای زن
هیچکس بر من مثل تو حق نیاورده و مرا از مردن نجات دادی هر جا که میروی در خدمت تو می‌آیم
پس همراه بیامد تا بکنار دریا رسیدند و در کنار دریا کشتیها بود و جمعی بودند که میخواستند بران
کشتیها سوار شوند مرد بآن زن گفت که تو در اینجا توقف کن تا من بروم و برای اهل این کشتیها
بردکاری کنم و طعامی بگیرم و بنزد تو آورم پس آن مرد بنزد اهل کشتیها آمد و گفت در این کشتی شما چه متاع است
گفتند انواع متاعها و جواهر و عنبر و سایر چیزها هست و این کشتی دیگر خالی است که با خود سوار
میشویم گفت قیمت این متاعهای شما چند میشود گفتند بسیار میشود و حسابش نمیدانیم گفت من
چیزی دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی شماست گفتند چه چیز است گفت کنیزی دارم که هرگز
به آن حسن و جمال ندیده اید گفتند بما بفروش گفت میفروشم بشرط آنکه یکی از شما برود و او را
ببیند و برای شما خبر آورد و شما او را بخرید که آن کنیز ندانند و زر بمن بدهید تا من بروم
آخر او را تصرف شوید ایشان قبول کردند کسی فرستادند خبر آورد که چنین کنیزی هرگز ندیده‌ام
پس آن زن را بده هزار درهم بفروخت و زر گرفت و چون آن مرد رفت و ناپیدا شد ایشان
بنزد آن زن رفتند و گفتند که برخیز و داخل کشتی شو گفت چرا گفتند ترا از آقای تو خریده‌ایم گفت
او آقای من نبود گفتند اگر نمی آئی ترا بزور میبریم ناچار برخاست و با ایشان بکنار دریا
رفت و چون نزدیک کشتیها رسیدند هیچیک از ایشان از دیگری ایمن نبودند زن را در آن کشتی

متاعرا

متاع سوار کردند و خود هم در کشتی دیگر در آمدند و کشتیها را روان کردند چون بمیان دریا رسیدند
خدا بادها فرستاد و کشتی ایشان با جماعت همه غرق شدند و کشتی زن با متاعها نجات یافت و باد او را
بجزیره برد از کشتی فرود آمد و کشتی را بست و بر گرد آن جزیره بر آمد دید مکانی خوشی است و آبها و درختان
میوه دار دارد آن زن با خود گفت که در این جزیره میباشم و از این آب و میوه ها میخورم و عبادت الهی میکنم
در رسید پس خدا وحی فرمود به پیغمبری که از پیغمبران بنی اسرائیل در آن زمان بود که برو بنزد آن پادشاه
و بگو که در فلان جزیره بنده ای از بندگان من هست باید که تو و اهل مملکت تو همه بنزد او بروید و گناهان
نزد او اقرار کنید و از او سؤال کنید که از گناهان شما در گذرد تا من گناهان شما را بیامرزم چون پیغمبر
آن پیغام را بآن پادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه بسوی آن جزیره رفتند و در آنجا آن زن را
دیدند پس پادشاه بنزد او رفت و گفت ای قاضی بنزد من آمد و گفت زن برادرم زنا کرده است و من حکم
کردم که او را سنگسار کنند و گواهی نزد من گواهی نداده بود میترسم که بسبب آن امر حرامی کرده باشم
میخواهم که برای من استغفار نمائی زن گفت خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش آمد و او را نشناخت
و گفت من زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او را نزد برادرم سپردم
او را برادرم کردم چون برگشتم و از احوال او سؤال کردم برادرم گفت که او زنا کرد و او را سنگسار
کردیم و میترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم از خدا طلب کن مرا بیامرزد زن گفت که خدا
ترا بیامرزد بنشین و او را در پهلوی پادشاه نشاندند پس قاضی پیش آمد و گفت برادرم زنی داشت
و عاشق او شدم و او را تکلیف زنا کردم قبول نکرد نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و او را
بدروغ سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن گفت خدا ترا بیامرزد پس رو بشوهرش کرد
که بشنو پس دیرانی آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت در شب آن زن را بیرون کردم و میترسم که در
او را درنده باشد و کشته شده باشد تقصیر من پس غلام آمد و قصه خود را نقل کرد زن بدیرانی گفت
بشنو پس گفت خدا ترا بیامرزد پس آن مرد دار کشیده آمد و قصه خود را نقل کرد زن گفت خدا
ترا نیامرزد چرا او بسبب نیکی بدی کرده بود پس آن زن عابده بشوهر خود رو کرد
و گفت من زن توام و آنچه شنیدی همه قصه من بود و مرا دیگر احتیاج بشوهر نیست میخواهم
که این کشتی با مال را متصرف شوی و مرا در این جزیره بگذاری که عبادت خدا کنم میبینی که از
دست مردان چه کشیده ام پس شوهر او را گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد و پادشاه و اهل
مملکت همگی برگشتند سوم ابن بابویه علیه الرحمه از حضرت علی ابن الحسین صلوات الله علیه

روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر مردم را میشکافت و کفن میبرد کار او
بود نزدیک بمرگ رسید پس هیچ از همسایگان او بیمار شد و ترسید که بمیرد و آن کفن دزد کفن او را بباید او را طلبید و گفت
با من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایه نیکو بودی برای من گفت بتو حاجتی دارم گفت بگو که
حاجت تو بر آورده است پس دو کفن را بیرون آورد و گفت این هر یک را که میخواهی بردار برای خود
و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا شکافته و کفن مرا مبر پس آن نباش
از گرفتن کفن ابا کرد و بسیار مبالغه کرد تا او کفن بهتر را برداشت و چون آن شخص مرد او را دفن کردند
نباش با خود گفت که این مرد بعد از مردن چه میداند که من کفنش را بردم یا نه پس آمد و قبرش را شکافت
ناگاه صدائی شنید که کسی با ملک بر او زد که مکن پس او ترسید و کفن را گذاشت و برگشت و بفرزندان
خود گفت که من چون پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم مطلب مرا
بر آورید گفتند بگو انچه فرمائی چنان خواهیم کرد گفت میخواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید و
چون سوخته شد استخوانهای مرا بکوبید و در هنگامی که باد تندی می آید نصف خاکستر را بجانب صحرا
بباد دهید و نصف دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون مرد انچه وصیت کرده بود
بجا آوردند در اول حق تعالی بصحرا فرمود که انچه در تست جمع کن و بدریا فرمود که انچه در تست جمع کن
پس آن شخص را زنده کرد و ایستاده داشت و فرمود که ترا باعث چه شد که چنین کردی گفت بعزت
تو که از ترس تو چنین کردم حق تعالی فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا راضی میکردانم
و خوف ترا ابا مبدل بسیار نموده و گناهان ترا می آمرزم [illegible] ابن بابویه نقل کرده است که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در پای درختی نشسته بود در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی آمد
و جامهای خود را کند و در زمین گرم میغلطید و گاهی پشت خود و گاهی شکم خود و گاهی پیشانی خود را
بر زمین گرم میمالید و میگفت که ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیم تر است و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله او را نظر میفرمود پس جامهای خود را پوشید حضرت او را طلبیدند
و فرمودند که بتحقیق که کاری که از تو دیدم از دیگری ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد
گفت ترس الهی مرا باعث شد و بنفس خود این کردم را چشانیدم که بداند که عذاب الهی از این
شدیدتر است و تاب آن ندارد حضرت فرمودند که از خدا ترسیدی انچه شرط ترسیدن است و
بدرستی که پروردگار تو مباهات کرد با ملائکه حالت ترا پس اصحاب خود فرمود که بنزدیک
این مرد روید تا برای شما دعا کند چون بنزدیک او آمدند گفت جمع کن امر همه را بر هدایت و تقوی را

بشر کاری

در نخلستان خرما پنهان کرده بود و به آواز حزین و نغمه دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش
من برداشتی و در برابر آنها نعمت فرستادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی الهی عمر من در
معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامهای اعمال عظیم شد پس من از غیر آمرزش تو امید ندارم و بغیر
خشنودی تو آرزو ندارم پس از پی آن صدا رفتم دانستم که حضرت امیر المؤمنین است پس در پشت
درختان پنهان شدم و آنحضرت رکعات بسیار نماز گذاردند و چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و
مناجات شدند و از جمله انچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم گناه بر من
آسان میشود و چون عذاب ترا یاد می آورم بلیه خطاهای من عظیم میشود آه اگر بخوانم در نامهای
عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده ام و تو آنها را احصا فرموده پس بگوئی بملائکه که بگیرید او را
پس وای بر چنین گرفته شده و اسیری که خویشانش او را نجات نتوانند بخشید و قبیله او بفریادش
نتوانند رسید و جمیع اهل عرش بر او رحم میکنند پس فرمود که آه از آتشی که جگرها را بریان میکند آه
از آتشی که جمیع احشا را میریزد آه از دریاهای آتش و غذا از آتشهای جهنم پس بسیار گریستند تا آنکه
دیگر صدا و حرکت از آنحضرت نشنیدم با خود گفتم که البته خواب بر آنحضرت غالب شده از بسیاری بیداری
نزدیک رفتم که برای نماز صبح او را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت نفرمود مانند چوب خشک
جسد مبارکش بر زمین افتاده بود گفتم انا لله و انا الیه راجعون و دویدم بجانب خانه آنحضرت و خبر
بحضرت فاطمه صلوات الله علیها رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم فرمود که والله ای
ابو درداء این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی در مییابد پس آب آوردند و بر روی
آنحضرت پاشیدند بهوش آمدند و نظر بسوی من فرمودند من میگریستم فرمود از چه میگری ای
ابو درداء گفتم از آنچه میبینم که تو با خود میکنی فرمود که اگر ببینی مرا بسوی حساب عرض کنند
در هنگامی که گناهکاران یقین عذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ و زبانیه تندخو مرا احاطه
کرده باشند و نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان مرا در اعمال واگذارند و اهل
دنیا همه رحم بر من کنند هر آینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوند ایستاده
باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست پس ابو درداء گفت والله که چنین عبادتی از هیچیک از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم شانزدهم در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و مذمت
متابعت هواهای نفسانی بدانکه نفس اماره انسان ضررش زیاده از شیطان است چنانچه حق تعالی
میفرماید که حضرت یوسف علیه السلم فرمود که بدرستی که نفس امر کننده است ببدی مگر

رحم فرماید و در جای دیگر میفرماید که هر که از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه بترسد و نهی
کند نفس را از خواهشهای او پس بهشت ماوای اوست و در جای دیگر میفرماید که در قیامت
شیطان بگمراهان خواهد گفت که مرا بر شما سلطنتی نبود بغیر آنکه شما را خواندم و اجابت من نمودید
پس مرا ملامت مکنید نفس خود را ملامت کنید و بدانکه مجاهده با نفس و شیطان افضلست از جهاد کردن با
دشمنان ظاهر و دشوارتر است از آن و بلکه ثمره از ثمرات مجاهده با نفس جهاد با کفار است و مجاهده با نفس
آنست که بعقل مستقیم با نفس و اراداتی که مخالف شرع باشد معارضه نماید و باستعانت الهی و تذکر آیات
و احادیث و مواعظ او را منقاد خود گرداند و تابع شرع سازد و مانند اسب چموشی که او را بند بر و تعلیم
رهوار کرده اند و تحمل بارهای تکالیف برو آسان کرده چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی
کاظم صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله لشکری بجهاد فرستاد و چون برگشتند
فرمود که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچک را بجا آوردند و جهاد بزرگ بر ایشان باقیست پرسیدند
که یا رسول الله آن جهاد بزرگ کدامست فرمود که جهاد نفس پس فرمود که بهترین جهادها
جهاد کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی اوست و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که فرمود که حذر نمایید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود بدرستیکه
هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مردان از متابعت هواهای خودشان و درو کردهای زبانشان
و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی میفرماید
بعزت و بزرگواری و بلندی و علو شانم و رفعت مکانم سوگند میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند
خواهش نفس خود را بر خواهش و فرموده من مگر آنکه امور او را متفرق میسازم و دنیا را بر او
مشتبه میکنم و دلش را بدنیا مشغول میگردانم و نمیرسانم باو مگر آنچه برای او مقدر کرده ام و از
دنیا بعزت و جلال و بزرگواری خود قسم میخورم که هیچ بنده اختیار نمیکند فرموده مرا بر خواهش خود
مگر آنکه ملائکه را بحفظ او موکل میگردانم و آسمانها و زمین را متکفل روزی او میکنم و تجارت
هر تاجری را از برای او میسر میکنم و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نفس را با خواهشهای خود
مگذار بدرستیکه خواهشهای نفس در هلاک آنست و نفس را با هوا گذاشتن موجب ایذای او
احسان بنفس است و نفس را از خواهشهای خود باز داشتن دوا و درمان دردهای نفس است
یا اباذر ان اول ما یرفع من هذه الامة الامانة والخشوع حتی لا یکاد یری خاشعا
یا اباذر اول چیزی که از این امت برداشته میشود امانت و خشوع است تا آنکه از هیچ یک از
ایشان

ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نتوان دیدن بدانکه امانت عبارت از عفت و پرهیزگاری در اموال و
عرضهای مردم و خیانت ضد آنست و امانت از اشرف صفات کمالست و خیانت موجب نقص و وبال
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر آنکه
مردم را امر فرمود براستی در سخن و ادا کردن امانت به نیکوکار و بدکار و باسانید معتبر از آنحضرت
منقولست که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بآن کرده اند اگر ترک
کنند وحشت بهم میرسانند ولیکن نظر کنید براستی گفتن و ادا کردن امانت مردم بدرستی که اگر کشنده
پدرم مرا امین کند بشمشیری که پدرم را بآن کشته باشد و آن شمشیر را بمن سپارد البته باو رد مینمایم
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که هر که را امین کنند بر امانتی و او بصاحبش رد نماید هزار عقده از
عقدهای آتش از گردن خود گشوده است پس مبادرت نمایید بادای امانت بدرستیکه امانتی که بکسی میسپارند
ابلیس صد شیطان را بر آن میگمارد از اعوان خود که او را اغوا کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک
نمایند مگر کسی که خدا او را نگاه دارد و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مومنی را حبس نماید خدا او را در
روز قیامت پانصد سال بر پا ایستاده بدارد تا آنکه نهرها از عرق او جاری شود و منادی از جانب خدا
ندا کند که این ظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش کنند پس او را
بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ظلم کند بر مزدوری در مزدش خدا
ثواب عملهای او را حبط و بوی بهشت را برو حرام کرده است با آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده
میشود و کسی که از همسایه اش یک شبر زمین خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا آن زمین را تا هفتم
طبقه زمین طوق کند در گردن او و او در روز قیامت به آن حالت بمقام حساب در آید و فرمود که
هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و بصاحبش ندهد تا مرگ او در یابد بر غیر ملت من مرده است
و خدا را که ملاقات نماید از او خشمناک باشد و فرمود که هر که خیانتی را بخرد و داند که این مال
خیانت است گناه او مثل گناه آنکسی است که آن خیانت کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس
کند و بصاحب ندهد خدا برکت روزی را بر او حرام کرده است و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد
و صاحبش طلبد و او تاخیر کند و ندهد هر روز گناه عشاری بر او نوشته میشود و بسند صحیح از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که هر که چیزی از مال برادر مومنش بظلم متصرف شود و باو
برنگرداند پاره آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مال مومنی را بغصب متصرف شود و پس

حق تعالی از روی رحمت خویش کرده اینهٔ اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیر خویش ثواب نبخشد تا
توبه کند و مالی که گرفته است بصاحبش رد نماید و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هر که ظلمی بر کسی کند
البته خدا او را بگیرد یا در جانش یا در مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون
توبه کند خدا او را می آمرزد و در حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسمت ظلمی که خدا می آمرزد و ظلمی که
خدا نمی آمرزد و ظلمی که خدا آن را نمیگذارد اما ظلمی که نمی آمرزد آن شرک است برای او قرار دادن
و اما ظلمی که می آمرزد ظلمیست که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمی که نمیگذارد او
آن حق الناس است که مردمان از یکدیگر میطلبند یا اباذر و الذی نفس محمد بیده لو ان الدنیا
کانت تعدل عند الله جناح بعوضة او ذباب ما سقی الکافر منها شربة من ماء یا اباذر الدنیا
ملعونة ملعون ما فیها الا ما ابتغی به وجه الله و ما من شیء ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها
ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها حتی یقوم الساعة و ما من شیء احب الی الله عز و جل من
ایمان به و ترک ما امر بترکه یا اباذر ان الله تبارک و تعالی اوحی الی اخی عیسی علیه السلام
یا عیسی لا تحب الدنیا فانی لست احبها و احب الآخرة فانما هی دار المعاد یا اباذر ان
جبرئیل اتانی بخزائن الدنیا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه خزائن الدنیا و لا
ینقصک من حظک عند ربک فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی بها اذا شبعت شکرت ربی
و اذا جعت سألته یا اباذر اذا اراد الله عز و جل بعبد خیرا فقهه فی الدنیا و بصره بعیوب
نفسه یا اباذر ما زهد عبد فی الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه
و بصره عیوب الدنیا داءها و دواءها و اخرجه منها سالما الی دار السلام یا اباذر
اذا رایت اخاک قد زهد فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقی الیک الحکمة فقلت یا رسول الله
من ازهد فی الناس قال من لم ینس المقابر و البلی و ترک فضل زینة الدنیا و آثر ما
یبقی علی ما یفنی و لم یعد غدا من ایامه و عد نفسه فی الموتی ای ابوذر بحق آن خداوندی
که جان محمد بدست قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با بال پشه یا پر مگسی کافر را
از دنیا یک شربت آب نمیداد ای ابوذر دنیا ملعونست و آنچه در دنیاست ملعونست مگر چیزی که مطلب از آن
رضای الهی باشد و هیچ چیز نزد خدا دشمن تر نمیباشد مانند دنیا حق تعالی دنیا را خلق فرمود و از آن
اعراض نمود و نظر لطف بسوی آن نفرمود و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیز نزد خدا
محبوب تر نمیباشد از ایمان بخدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است

بترک آنها

بترک آنها ای ابوذر حق تعالی وحی فرمود به برادرم عیسی علیه السلام که ای عیسی دوست مدار دنیا را بدرستی
که من آنرا دوست نمیدارم و دوست دار آخرت را که بازگشت همه با آنجاست ای ابوذر جبرئیل نزد من آمد
و خزینهای دنیا را برای من آورده و بر استر اشهبی سوار بود پس گفت ای محمد اینها خزینهای دنیاست بتو
میدهم و از بهرهٔ تو نزد خدا و نعیم آخرت تو چیزی کم نمیشود بسبب متصرف شدن در این دنیا من گفتم
ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزاین نیست هرگاه که سیر میشوم پروردگار خود را شکر
میکنم و چون گرسنه میشوم از او سؤال مینمایم ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بندهٔ خود را خواهد
او را بمسایل دین خود فقیه و عالم میگرداند و رغبت او را از دنیا بطرف میکند و زاهد میکند و او را
بعیبهای نفس خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بنده بزهد و ترک دنیا متصف نمیگردد مگر آنکه حق تعالی
علوم حکمتها را در دل او ثابت میگرداند و زبان او را بحکمت و معارف گویا میسازد و بینا و دانا میگرداند
او را بعیبها و دردها و دواهای دنیا و او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون میبرد و بخانهٔ سلامتی
که بهشت پاکیزه سرشت است داخل میگرداند ای ابوذر چون برادر مؤمن خود را ببینی که ترک دنیا کرده است
سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی بسوی تو القا میکند من گفتم یا رسول الله کیست که زهد او
در دنیا بیشتر است فرمود که کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترک کند
زیادتی زینتهای دنیا را و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود
حساب نکند و خود را از مردگان شمارد و در توضیح این فصل سه باب ایراد مینمائیم باب اول
در مذمت دنیا بدانکه هرچند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما
چون شیطان در نظر عالمیان آنرا مزین ساخته و غفلت عقل ما را از ملاحظهٔ قبایح او صرف
نموده است ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از مقربان بارگاه ذو الجلال وارد شده موجب بیداری
و هشیاری میشود از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی جمیع خیرات را در خانه جمع کرده است
و کلید آن خانه را زهد در دنیا گردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما شناختن شیرینی
و لذت ایمان تا ترک دنیا نکنید و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هیچ معین دیانت
و دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن و فرمود که علامت رغبت بثواب آخرت ترک زینتهای دنیاست
بدرستی که زهد در دنیا کم نمیکند از آنچه خدا برای کسی قسمت فرموده است و حرص حریص
زیاده نمیکند آنچه خدا برای ایشان قسمت فرموده است پس کسی عیب داده که بهرهٔ آخرت را برای دنیا ترک
نماید و حضرت صادق فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحزن و اندوه بیرون

آمدند ملکی بر آنحضرت نازل شد و کلیدهای خزاین و گنجهای زمین را از برای آنحضرت آورد و گفت ای محمد
کلید گنجهای دنیاست پروردگارت سلام میرساند که بگشا خزینهای دنیا را و آنچه میخواهی بردار و از مرتبه تو
نزد ما چیزی کم نمیشود حضرت فرمود که خانه کسی است که در آخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند
کسی که عقل نداشته باشد ملک گفت بحق خداوندی که ترا براستی بخلق فرستاده است که همین سخن را
از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم میگفت در هنگامی که کلیدها بمن دادند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بزغاله مردهٔ گوش بریده دید که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود
که این بزغاله چند می ارزد گفتند اگر زنده بود شاید یک درهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق آن
پروردگاری که جان من در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش
و حضرت صادق ع فرمود که هرگاه حق تعالی خیر بنده را خواهد او را زاهد در دنیا میگرداند و عبادت
دین خدا او را عالم میگرداند و عیبهای دنیا را باو مینماید و کسی را که خدا این کرامتها باو بخشد
خیر دنیا و آخرت باو داده است فرمود که هیچکس طلب خود را از راهی نکرده است بهتر از راه
ترک دنیا و این ضد آن چیزیست که طلب میکنند دشمنان حق رغبت در دنیا پس فرمود که کجاست
صبرکنندهٔ صاحب کرمی که در این چند روز اندک از پس دنیا بگذرد بدرستیکه اینها از اینها ...
شما لذت ایمان حرام است بر شما تا زاهد در دنیا نشوید و فرمود که هرگاه مومن خود را
از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت چاشنی محبت الهی را می یابد و از
اهل دنیا چنانست که گویا دیوانه شده است و باین سبب بغیر خدا بکسی مشغول نمیشود و فرمود که دلی
که از محبت دنیا و کدورتها صاف و خالص شد زمین بر آن دل تنگ میشود تا میل به آسمان میکند
و بجانب رفعت پرواز میکند و حضرت رسول ص فرمود که طلب دنیا ضرر بآخرت میرساند و طلب
آخرت ضرر بدنیا میرساند که سزاوار است ضرر رسانیدن بدنیا و بسند معتبر منقولست از جابر جعفی
که بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمدم حضرت فرمود که ای جابر والله که من محزونم و دلم
مشغولست جابر گفت فدای تو شوم مشغولی دل و اندوه تو چه چیز است فرمود که ای جابر کسی که
خالص و صافی دین خدا در دل او در آمد او را مشغول میکند دل او را از غیر خدا ای جابر چه
چیز است دنیا و چه میتواند بود دنیا مگر همین طعامی که بخوری یا جامه که بپوشی یا زنی که
با او مقاربت نمائی ای جابر بدرستیکه مومنان مطمئن نمیباشند بدنیا و دل نمی بندند بماندن در دنیا
و در هیچ وقت از مرگ ایمن نیستند ای جابر آخرت خانه دایم است و دنیا خانه فنا و نیستی است

و اهل ...

ولیکن اهل دنیا در غفلت اند و مومنان پیش از این زمان دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند
و ایشان را از یاد خدا کر نمیکرد چیزهایی که از امور دنیا میشنیدند و کور نمیکرد ایشان را از یاد خدا
چیزهایی که از زینتهای دنیا میدیدند پس چنانچه باین علم فایز شده بودند بثواب آخرت فایز گردیدند
ای جابر که اهل تقوی و پرهیزکاران مومنانند و خرج ایشان از اهل دنیا آسانتر است و اعانت و یاری
ایشان نسبت بتو بیشتر است اگر تو در یاد خدا باشی ترا بر آن یاری میکنند و اگر خدا را فراموش میکنی ترا
آگاه میکنند و بیادت می آورند بیان کنندهٔ امرهای ترا و عمل کننده باینها بمحبت خدا قطع محبت از غیر
او کرده اند و از دنیا وحشت گرفته اند بسبب طاعت و بندگی آقای خود و بدلهای خود نظر بخدا و دوستی او
انداخته اند و میدانند که چیزی که سزاوار است بنظر داشتن دل باو بجز خداوند عظیم
الشان نیست پس دنیا را بمنزله منزلی دان که فرود آئی و بار کنی یا مالی که در خواب بیابی و چون بیدار شوی
چیزی در دست تو نباشد این مثل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از
باب درختیست که لحظهٔ در آن قرار گیری و بطرف شوی ای جابر پس حفظ کن آنچه را خدا فرموده
از رعایت آنها از دین و حکمت او و سؤال مکن از آنچه نزد او داری از روزی و بطلب توفیق بر
نگاه داری آنچه او از تو میطلبد و منقولست که ابوذر گفت که ای طلب کنندهٔ علم تا از زنان و مال از
حال خود مشغول نسازد و بدرستیکه از ایشان مفارقت مینمائی مانند مهمانی خواهی بود که شب در خانه ما
و روز بمنزل دیگر رود و دنیا و آخرت بمنزله دو منزلست که از یکی بار کنی و بدیگری نزول نمائی و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی بحضرت موسی وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا مایل مگردان
مثل میل کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر خود اخذ کند
ای موسی اگر ترا بخود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای
آن ای موسی پیشی بگیر در خیرات و طاعات بر اهل خیر و ترک کن از دنیا آنچه را به آن احتیاج
نداری و در دنیا خود را اسیر مکن هر که فریب دنیا خورده است و او را بخود گذاشته ام و بدان
بدرستیکه هر فتنه از محبت دنیاست و آرزو مکن حال کسیرا که مال بسیار دارد که بسیاری مال
بسیاری گناه میباشد بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال دارد و آرزو مکن حال کسیرا که مردمان
از او راضی اند تا ندانی که خدا از او راضی است و آرزو مکن حال کسیرا که مردم اطاعت او
مینمایند بدرستیکه اطاعت کردن مردم او را و متابعت او نمودن بر خلاف حق باعث هلاک
او و متابعان اوست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بجعفی

از اصحاب خود نوشت که وصیت میکنم ترا بتقوی در هر کاری که کسی که معصیت را حلال دانست و امید
از غیر او میتوان داشت و بدنیا رسی حاصل نمیشود مگر بفضل او بدرستی که کسی که از مناهی خدا پرهیز کند
عزیز و با قوت و سبب و سیراب میشود و عقلش از عقول اهل دنیا برتر میشود و بدنش با اهل دنیاست
و دل و عقلش مشغول معاینه آخرت و مینشاند بنور دلش محبت آنچه را چشمهایش میبیند از
زینت دنیا پس حرام دنیا در نظر او نجس و قبیح شده است و از شبهه‌های دنیا اجتناب میکند و از حلال
خالص نیز خود را مستغنی میداند مگر بقدر ضرورت از پاره نانی که پشتش بآن قوت یابد و عبادت تواند
کرد و جامه که عورت خود را بآن بپوشاند از هر قسم که بیابد اگرچه کهنه و درشت باشد و بر آنقدر
ضرورت که او را بیش اعتماد ندارد بلکه اعتماد و امید او بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در
عبادت میکند که دنده‌های او ظاهر گردیده است و دیده‌های او در سر فرو رفته است پس خدا
بعوض آنچه از قوت خود در عبادت صرف کرده است قوتی از جانب خود بدن او کرامت فرموده
و عقل او را شدید و محکم گردانیده است و آنچه در آخرت برای او مقرر فرموده زیادت از آنست
که در دنیا باو عوض داده است پس ترک کن دنیا را که محبت دنیا آدمی را از حق کور و کر و گنگ میکند
و گردن را ذلیل میگرداند و تدارک کن در بقیه عمر خود و تاخیر مکن عمل را بفردا و پس فردا
بدرستی که هلاک شدند آنان که پیش از تو بودند بطول امل و آرزوها و تاخیر اعمال خیر تا آنکه
ناگاه مرگ بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس بر چوبها ایشانرا برداشتند و بقبرهای
تاریک و تنگ نقلشان فرمودند دفن نمودند و اهالی ایشانرا ترک نموده بجانب خود برگشتند پس
بخدا از خلق منقطع شو با دلی که ترک دنیا کرده و بپیوند کار خود پیوسته و با عزمی درست که در آن
سستی و شکستگی نباشد خدا ما را و ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما را و ترا بر چیزی
که موجب خشنودی اوست و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که عیسی بن مریم علیه السلام بحواریان
گفت که ای بنی اسرائیل آزرده نباشید بر آنچه از دنیا فوت میشود چنانچه اهل دنیا آزرده نمیباشند
از فوت دین خود اگر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که
چگویم در وصف خانه که اولش مشقت و عناست و آخرش فنا و فناست و در حلالش حسابست و در
حرامش عقابست هر که غنی میشود در آن مفتون است و هر که محتاج میشود محزون است و هر که برای آن
سعی میکند بدستش نمی‌آید و هر که ترک میکند رو باو می‌آورد و هر که نظر کند از احوال آن عبرت
بگیرد دو بینا میشود و او را بعیوب خود بینا میگرداند و کسی که برغبت بسوی او نظر نماید کور میش
میکند

میکند و در خطبه دیگر فرمود که نظر کنید بسوی دنیا بدیده زهد و از آن اعراض نمائید بخدا سوگند که
بعد از اندک زمانی ساکنانرا خود دور کند محل اقامت در آن افکنده اند بیرون میکند و آنانکه بعیشهای
آن مغرور گردیده اند بفجایع و مصیبتها مبتلا میگرداند آنچه از دنیا پشت کرد و رفت برنمیگردد و آنچه
آینده است نمیتوان دانست که چه مقدار است که انتظار توان برد شادی بسرورش آمیخته است باندوه
و حزن و حلاوت قوت شجاعانش بسستی و ضعف پیری فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را
خوش می‌آید از زینتهای آن که باندک زمانی با شما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا
تفکر نماید و عبرت گیرد بسبب آن بینا شود آنچه از دنیا در پیش است عنقریب از آن اثری نمانده است و آنچه
از آخرت در پیش است بزودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که هر چه معدود در می‌آید زود
بسر می‌آید و آنچه آینده است بزودی حاضر میشود و نزدیکست و در خطبه دیگر فرمود که شما را حذر میفرمایم
از دنیا بدرستی که آن شیرینست و سبز و خوش آینده است مردم را محب خود میگرداند باندک از لذتهای
عاجل که بایشان میرساند و باندک زینتی خود را خوش مینماید و امیدها و آرزوها را زیور خود
ساخته است و بحیله و فریب خود را زینت کرده است نعمت و زینت آن بقا ندارد و از مصیبتهای آن
ایمن نمیتوان بود فریب دهنده است ضرر رساننده است مانع از خیر است بزودی زائل میگردد
فانیست ساکنانرا میفرستد و راه روانش را میرباید هیچکس از آن بزینتی آراسته نشد مگر آنکه
بعد از آن او را عبرت دیگران گرداند و روی بکسی نیاورد براحت مگر آنکه پشت کرد بسوی او بمحنت
چه بسیار کسی که بر آن اعتماد کرد و دل او را ابتر کرد و چه بسیار کسی که به آن مطمئن شد و او را
بزمین زد بسی صاحب شوکت را بخواری انداخت و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت پادشاهیش
مذلتست و عیشش ناگوار است و شیرینش تلخست و غذایش سمست و زنده‌اش در معرض موتست و صحیحش
در عرصه بلاست پادشاهیش بزودی برطرف میشود و عزیزش مغلوب میگردد و کسی که از آن بسیار جمع
کرده منکوب میشود و کسی که بآن پناه برده مخذول میشود آیا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی
که پیش از شما بوده اند که عمرهای ایشان از عمرهای شما درازتر بوده و آثار ایشان بیشتر باقی مانده و املهای ایشان
درازتر بوده و لشکرهای ایشان فراوانتر بوده است دنیا پرستیدند چه پرستیدنی و او را اختیار کردند
پس چون بدر رفتند توشه با ایشان نداد که بمنزل رسند و مرکوبی نداد که ایشانرا بجائی رساند
هیچ شنیدید که دنیا جانی فدای ایشان کرده باشد یا ایشانرا اعانتی کرده باشد یا ایشانرا مصاحبت
و نیکی کرده باشد بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهائی که از او ستکر [illegible] بنیاد ایشانرا افکند و متزلزل

ساخت اساس ایشان ابصیتها و بنی ایشان ابدلت بخاک مالید و ایشان را پامال حوادث کردانید
یاری عف دمرگ اب ایشان بدرستی که دیدید جزای منکبر اکر داد جمیرا که معتاد او بودند و
آنرا اختیار کردند و امید اقامت در آن داشتند که چون خواستند که از منازل رفتار ابدی کنند توشه
نداد به ایشان بغیر از کرسنکی و تشنکی و نفرستاد ایشانرا مکر بتنکی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد
مکر ندامت و پشیمانی آیا چنین دنیای فانی را اختیار میکنید و یا رحذر می‌نمائید و دل بآن می‌بندید.
و بان حرص میورزید پس بد خانه ایست این خانه برای کسی که آنرا متهم ندانند و از آن در ترس و
اندیشه نباشند پس بدانید و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و از این خانه بخانه دیگر
خواهید رفت و پند کیرید درین دنیا از احوال جمعی که میگفتند که قوت از ما بیشتر است و ایشانرا بقبرها
بردند و در زیر خشت و خاک پنهان کردند و همسایهٔ اجزای ایشان پوسیده شدند بر ایشان همسایه‌ها چند
که بفریاد یکدیگر نمیرسند و دفع ضرری از یکدیگر نمیتوانند کرد و در یکجا مجتمع اند و هر یک تنها و فرد اند و
همسایه یکدیگر اند و از یکدیگر دور اند و نزدیک اند که بزیارت یکدیگر نمیروند و مجاور اند که بنزد
یکدیگر نمی‌آیند حلیمانند و بردبار اند که کینهای ایشان برطرف شده است و جاهلانند که حسدهای ایشان مرده است
از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند بزیر زمین
و از وسعتها بتنکی رفته اند و از نور بظلمت رفته اند و از سنت بر زمین برهنه
کشتند چنانکه مفارقت کرده اند پای برهنه و عریان و با اعمال خود بازخواهند کردید بسوی حیات دائمی
و خانه باقی چنانچه حق تعالی میفرماید که چنانکه ابتدا کردیم در اول خلق ایشان برخواهیم کردانید وعده است
بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از سفر مراجعت میفرمود اول بخانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها تشریف میبردند
و بعد از آن بخانهای زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرها آنحضرت فاطمه صلوات الله علیها دو دست
برنج و قلاده و دو کوشواره از نقره ساخته و پرده بر در خانه آویخته چون حضرت مراجعت نمود
بخانه فاطمه داخل شد صحابه بر در خانه توقف نمودند و آنحال را مشاهده فرمودند غضبناک بیرون
رفتند و بمسجد درآمدند و بر منبر نشستند حضرت فاطمه گمان بردند که حضرت رسول برای آن
زینتها چنین بغضب آمدند پس کشودن بند و دست برنجها و کوشواره ها را کندند و پرده را کشودند
همه را بنزد حضرت فرستادند و بآنشخص گفتند که بگو که دختر سلام میرساند و میگوید
اینها را در راه خدا بده چون بنزد آنحضرت آوردند سه مرتبه فرمود که کرد آنچه خواستم

چو در

بپرستند ندای وباد دنیا از محمد و آل محمد نیست اکر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پشه میبود خدا در دنیا
کافر را شربت آب نمیداد پس برخواستند و بغاث حضرت داخل شدند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه و آله در بعضی از باغها بیل در دست داشتند و اصلاح آن باغ میفرمودند ناگاه زنی پیدا شد در غایت
حسن و جمال و گفت ای فرزند ابو طالب اگر مرا تزویج نمائی ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم بگنجهای
زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست گفت نام من دنیاست حضرت فرمود
که برگرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا از من بهره نیست و باز مشغول بیل زدن شد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که غافلترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال پند نگیرد و قدر کسی در دنیا
عظیمتر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود که حق تعالی وحی نمود بموسی که بعقب امتاز کسیرا که ترا لخند
کند و حضرت کن کسیرا که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است و زهد
در دنیا موجب راحت دل و بدنست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاهاست
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت از برای او واجب
میشود هر که سالم باشد از داخل شدن در دنیا و متابعت خواهشها و شهوت شکم و شهوت فرج باب دوم در
تمثیل چند که بعضی از ائمه دین در مذمت دنیا برای تنبیه غفلت زدگان سالک حسرت بیان
فرموده اند اول در بیان آنکه هر چند آدمی بدنیا بیشتر مشغول میگردد خلاصی از آن دشوارتر است
از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که مثل
کرم حریص است بر جمع دنیا از بابت کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بیشتر می تند راه در رفتن بیشتر بسته میشود
و خلاصی مشکلتر است تا بعد از اندوه بمیرد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که از جمله
موعظه‌هائی که حضرت لقمان پسر خود را نمود این بود که ای فرزند مردم برای اولاد خود جمع کردند
پیش از تو نه آنها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی که برای ایشان جمع میکردند و بدرستی که بندهٔ مزدوری
که بکاری چند ترا امر کرده اند و مزدی برای آنها برای تو وعده کرده اند پس عمل خود را تمام کن
و مزد خود را بگیر و مباش در این دنیا از بابت گوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا
فربه شود و او را بکشند و هلاک کرش در فربهی او باشد و لیکن دنیا را بمنزلهٔ پلی دان که بالای نهری
بسته باشند که از آن پل بگذری و آنرا بگذاری و هرگز بسوی آن برنگردی دنیا را خراب بگذار و عمارت
آن مکن بدرستی که ترا امر به آبادانی آن نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حق تعالی ایستی از چهار چیز
از تو سؤال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز آنرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز آنرا

مانع کردی و از مالت کار ازکجا حاصل کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و تهیه جواب خود را
بکن و مغرور مباش از اینچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستی که اندک دنیا بقا ندارد و بسیارش بلاهای
بسیار دارد پس تهیه آخرت خود را بکن و سعی کن در بندگی و پرده غفلت را از رو بگشا و خود را در
معرض نکبتها و احسانهای پروردگار خود در آور و در را خود توبه را باز کن تا فارغی در عمل عبادت
سعی کن پیش از آنکه اجل رو بتو آورد و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو و لغیر اراده در
حایل گردد سیم دربیان آنکه هرچند تحصیل دنیا بیشتر مینمائی حرص بر آن زیاده میشود بسند معتبر
از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که مثل دنیا مثل آب شور دریاست که هرچند بیشتر بخورد
تشنه تر میشود تا هنگامی که او را بکشد چهارم دربیان آنکه ظاهرش خوش آینده و باطنش کشنده است
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه نوشته است که مثل دنیا مثل مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت و شکمش پر است از
زهر کشنده عاقل از زهرش حذر مینماید و طفل نادان بنرمی و خط و خالش میل میکند و با آن بازی میکند
پنجم دربیان فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا چه کار است
با دنیا مثل من و دنیا مثل سواره ایست که در روز بسیار گرمی بدرختی برسد و در سایه آن درخت
قیلوله کند و برود و آن درخت را بگذارد ششم دربیان بیوفائی دنیا از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلم متمثل شد در صورت زنی از رنگ حضرت
از وی سوال کرد که چند شوهر کرده گفت بسیار پرسید که همه ترا طلاق گفتند گفت نه همه را کشتم حضرت
عیسی فرمود که وای بر حال شوهرهای باقی مانده ات که چرا عبرت نمیگیرند از حال شوهرهای
کشته شده ات هفتم دربیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی علیه السلم منقولست که حضرت
لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا دریائیست عمیق و گروه بسیار در این دریا غرق
شده اند پس باید که کشتی تو در این دریا تقوی و پرهیزکاری باشد و آنچه در این کشتی پر کنی از توشه
و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان آن توکل باشد که بی توکل بر خدا آن کشتی براه نمیرود
و ناخدای آن کشتی عقل باشد و معلم آن علم باشد و لنگرش صبر باشد هشتم دربیان پستی دنیا
و آنکه سربلندی در این خانه نیست ضرر میرساند از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست
که دنیا بمنزله خانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اگر سربلندی میکنی و تکبر مینمائی سر بر
طاق می آید و میشکند و اگر سر بزیر میافکنی و تواضع و شکستگی میکنی بسلامت بدر میروی

هشتم

هشتم دربیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مثل دنیا مثل طعامهای
لذیذ است که آدمی تناول مینماید در هنگام خوردن لذیذ است و چون بمعده رسید متعفن و بدبو میشود
و هرچند طعام لذیذتر و چرب و شیرین تر است مدفوعش بدبوتر و کثیف تر است و آزار و مفسده
خوردنش بیشتر است و درد و الم بر آکلش بیشتر مترتب میشود همچنین است دنیا هرچند بیشتر و بهتر آن را
متصرف میشوی در هنگام مردن که وقت دفع آنست بدی و ضررش بیشتر ظاهر میشود چنانکه مانند خانه کرده زد
بیان زند هرچند متاع آن خانه بیشتر و نفیس تر است حسرت صاحبش بیشتر است همچنین دزد اجل که بر خانه
مال میزند هرچند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شدیدتر و صعب تر است نهم دربیان دنیا
و آخرت با یکدیگر جمع نمیشوند و محبت دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادات است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در میان آب راه میرود البته قدمش تر میشود همچنین هر که
داخل دنیا میشود البته آلوده میشود و دروغ میگوید کسی که دعوی مینماید که من داخل دنیا میشوم
و از آن احتراز مینمایم و منقولست که حضرت عیسی علیه السلام فرمود که بحق و راستی بشما میگویم که چنانچه بیمار
بسوی طعام نظر میکند از مرض الم بآن میل نمینماید همچنین بیمار محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت
و بندگی را بسبب عشق و راستی بشما میگویم که اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی آن برطرف نمیشود
همچنین تا دلها را نرم نکنی بیاد مرگ و مشقت عبادت قساوتش برطرف نمیشود و منقاد حق نمیگردد
دهم در ذکر مثلها که مشتملست بر توضیح چیزهای بسیار از دنیا و دین مقام مقصود و در دو
که مشتملست بر حکم شریفه انبیا علیهم السلم و مواعظ لطیفه حکما ایراد مینمائیم و چون بر فواید بی نظیر
محتوی و مشتملست بسبب طول قصه ناظران این کتاب را از برکات آن محروم نمیکند ابن بابویه
علیه الرحمة و الرضوان در کتاب اکمال الدین و اتمام النعمة بسند خود از محمد بن زکریا روایت
کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان بالشکر فراوان و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او
در نفوس رعیت قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می یافت و با این حال حرص عظیم
داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفسانی دقیقه فرو نمیگذاشت
و محبوب تر و خیرخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر آن اعمال ناشایست ستایش میکرد
و قبایح آنها را در نظر او زینت میداد و دشمن ترین و بدخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را
بترک آنها امر میفرمود و او در حداثت سن و ابتدای جوانی بمنصب پادشاهی رسیده بود عقلی کامل
بود و صاحب رای اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان عالی بود

عادل بود و چون مردم او را بدین اوصاف شناخته بودند لاجرم همگی منقاد او گردیده بودند و هر
سرکشی و رای او را خاضع و مطیع بود و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جهانبانی
و بیهوشی ثروت و خودبینی و ظفر یافتن بر اعداء و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و
زیادتی آن مصیبتها که در دنیا بود بر تکبر و تطاول میخود و مردم را احقیر میشمرد و بسبب و فور مدح و ستایش
مردم اعتمادش بر نمای عقل و رای خود زیاده میشد و او را همتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود و بر آسانی
بوقتیکه چیزی را میطلبید و میخواست از دنیا و لیکن فرزند نداشت پس میشد او را جمیع فرزندان او دختر
بودند و پیش از پادشاهی او امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان
و تخویف دین و اهل دین را در نظر او زینت داد و همت بر اضرار ایشان گماشت و از ترس زوال ملک خود
ایشان را از مملکت خود دور کردانید و بت پرستان را مقرب خود کردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره
ساخت و ایشان را تفضیل و تشریف بر دیگران داد و بتهای ایشان را سجده کرد پس چون مردم این
حال را از و مشاهده نمودند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف باهل دین پس روزی
پادشاه سؤال نمود از حال شخصی از اهل بلاد خود که آمده را مرتبه عظیم و منزلت بلند بود نزد
پادشاه بود و غرض پادشاه این بود که باو استعانت جوید بعضی از امور خود را بر او احسان
جواب گفتند که ای پادشاه او لباس خواهش دنیا را از بر کنده و از اهل دنیا خلوت گزیده اختیار
کرده و بعبادت مشغول است پس این سخن بر پادشاه بسیار گران آمد او را طلب نمود چون حاضر شد
و نظرش بر وی افتاد او را در زی عباد و زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و گفت تو از بندگان
من و از اعیان و اشراف مملکت من بودی خود را رسوا کردی و اهل و مال خود را ضایع کردی اشتر تابع
اهل بطالت و زیانکار شدی و خود را در میان مردم مضحکه و مثل ساختی و حال آنکه من ترا برای
کارهای عظیم خود مهیا کردانیده بودم و میخواستم بتو استعانت جویم بر امور که مرا پیش آید عابد گفت
که ای پادشاه اگر مرا بر تو حقی نیست و لیکن عقل ترا بر تو حقی هست پس بشنو سخن مرا بی آنکه خشم ای
بعد از ان امر کن با هر چه خواهی بعد از فهمیدن آنچه بگویم و تفکر نمودن در ان بدرستیکه ترک تامل
و تدبر دشمن عقلست و حایل میشود میان آدمی و فهمیدن [illegible] پادشاه گفت هرچه خواهی بگو عابد گفت که
بپرسم از تو ای پادشاه که عتاب تو با من برای گناهیست که بر نفس خود ضرر رسانیده ام یا در خدمت
تو تقصیری و جرمی دارم پادشاه گفت که جرم تو بر نفس خود نزد من بدترین گناهانست و من
چنین میبینم که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را عفو کنم [illegible] که هلاک
کردن

کردن خودش نزد من مثل آنست که دیگری را از رعیت من هلاک کند و چون من اهتمام در امر رعیت دارم
حکم میکنم بر تو از برای تو و مؤاخذه مینمایم ترا برای تو زیرا که ضایع کرده خود را عابد گفت ای پادشاه
از حسن ظنی که بتو دارم گمان دارم که مرا مؤاخذه ننمائی مگر بحجتی که بر من تمام سازی و حجت جاری
نمیشود مگر نزد قاضی و حاکمی و کسی از مردم بر تو قاضی نیست و لیکن نزد تو قاضیان هستند و ترا حکم
ایشان جاری و من به بعضی از ان قاضیان راضیم و از بعضی ترسانم پادشاه گفت که کدامند آن قاضیان
که میگوئی عابد گفت که اما آن قاضی که من بحکم آن راضیم عقل تست و اما قاضی که از و ترسانم هواها
و خواهشهای نفس تست پادشاه گفت که آنچه خواهی بگو و راست بگو خبر خود را بمن که در چه وقت این رای
ترا سانح شد و کسی ترا گمراه کردانید تا عابد گفت که اما خبر من بدرستیکه در ایام جوانی سخنی شنیدم و در دل من
جا کرد آن سخن مانند دانه که بکارند پیوسته نشو و نما کرد تا درختی شد چنانچه میبینی و امر قصه چنان بود
که از شخصی شنیدم که میگفت که نادان امری را که اصل ندارد و بکار نمی آید چیزی میداند و بآن اعتقاد
دارد و امری را که اصل دارد و بکاری آید ناچیز و باطل می انگارد و تا آدمی امر باطل و ناچیز را ترک
ننماید بآن امر ثابت و اصیل نمیرسد و کسی که نیکو نمی بیند و ادراک نماید حقیقت آن امر حق و ثابت را
ترک آن ناچیز و باطل بر او گوارا نمیشود و آن امر اصیل و باقی آخرتست و آن ناچیز و باطل دنیا
پس چون کلمه آخر را شنیدم در نفس من مستقر گردید زیرا که چون تامل کردم حیات دنیا را مرگ
یافتم و توانگری دنیا را فقر و درویشی دیدم و شادی دنیا را اندوه دانستم و صحت دنیا را بیماری
شناختم و قوت دنیا را ضعف دانستم و عزت دنیا را ذلت و خواری دیدم و چگونه حیات دنیا مرگ نباشد
و حال آنکه زندگی آن از برای مردنست و آدمی در ان زندگی روی بمردن دارد و بی اعتماد است بر
زندگی و پیوسته مترصد رحلتست و چگونه توانگری دنیا فقر و درویشی نباشد و حال آنکه اگر چیزی از
دنیا برای آدمی حاصل میشود برای اصلاح آن چیز دیگر محتاج میشود بلکه بچیزهای بسیار احتیاج
بهم میرساند که برای آن چیز اول ناچار است از انها مثل اگر آدمی برای سواری بچهارپایی محتاج
میشود پس چون تحصیل آن نمود محتاج بعلف آن و بمهتر و طویله و یراق ضروری آن چهارپا است
و بسبب هر یک از انها بچیزی چند دیگر محتاج میشود پس کی بنهایت میرسد حاجت کسی که باین حال
باشد و چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آنکه دنیا چنینست هر کس را بحصول مطلوب روشن
میگرداند در کمین او هست که چندین برابر آن خوشحالی اندوه و غم باو رساند چنانچه اگر کسی
بجهت فرزندی شاد میشود اندیشه میبرد و اندوه در مرگ آن فرزند و بیماری [illegible]

احوال او برابر چندین بشادیست که بر او رسید از سبب وجود او و اگر بمالی خوشحال کرده از بیم تلف آن مال
اندوه بدو راه می یابد زیاده از سروری که به آن مال بهم رسانیده است پس هر گاه حال دنیا چنین باشد
سزاوارترین مردم بترک دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را باین حال و چگونه تندرستی دنیا بیمار
نباشد و حال آنکه تندرستی در دنیا از اخلاط اربعه است و صحیح ترین اخلاط و دخیل ترین آنها در
حیوة حرارت است در هنگامی که قوی تر است و اعتماد آدمی بر آن بیشتر است سزاوارتر است آدمی بمرگ ناگهان
و ورم گلو و طاعون و مرگی و خناق و دردهای سینه و چگونه قوت دنیا ضعف نباشد و حال آنکه اسباب
هلاکی همه جمع شده و هلاک بر سر [illegible] و چگونه عزت دنیا خواری نباشد و حال آنکه هرگز کسی عزتی در دنیا
ندیده است که بعد از آن خواری و مذلتی نباشد و ایام عزت کوتاهست و ایام خواری دراز پس سزاوار
ترین مردم بمذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او کشوده باشد و مهیا کرده باشد و حاجتهای
خود را از دنیا یافته باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسانست از آنکه آفتی بمال
او برسد و آنرا ضایع کند یا ناگاه بلائی بخویشان و دوستان او برسد و ایشان را بر باید یا فتنه بر جمعیت
او بر خورد و بغارت برد یا مصیبتی برسد و بنای او را از بیخ بر کند یا مرگ او را دریابد و او را
از یاد در آورد و از مفارقت هر چیزی که بر آن بخل میورزید دردی بدل او گذارد پس مذمت میکنیم
بسوی تو ای پادشاه دنیا را که هر چه عطا کند باز میگیرد و وبال آنرا بر گردن او میگذارد و بسا کسی را
جامه پوشانیده از او میکند و عریان میگرداند و هر که را بلند کرد پست میکند و جمع دنیا جمعی میکند و عاشقان
و طالبان خود را ترک میکند و شقاوت و [illegible] آنکه اطاعت آن کنند و مغرور
شده و غدار بازی دهنده است هر کس را که ایمن باشد از آن و اعتماد بر آن داشته باشد بدرستی که دنیا
مرکبی است سرکش و بد رکاب و مصاحبیست خاین و [illegible] لغزنده و منزلیست در غایت [illegible]
دارنده ایست که گرامی نداشته است کسی را مگر آنکه عاقبت خار کرده است او را عیب باینست که هرگز صحبت بکسی
نداشته است ملازمت کرده شده اینست که لازم هیچکس نشده است با آن وفا میکنند و آن غدر و مکر میکند
با آن راست میگویند و آن دروغ میگوید و وفا میکنند بر آن در وعده و آن خلف وعده میکند تعجب باکسی
که با آن راستی بازی کننده است با کسی که مطلق خاطر است بآن در اثنای آنکه طعام و غذا میدهد
کسی را که ناگاه او را طعمه دیگری میکند و در هنگامی که او را خدمت میکند او را خادم دیگران میگرداند
و در اثنای آنکه خنده اند او را ناگاه بر او میخندد و در زمانی که او را دیگران شماتت مینمایند ناگاه
بر او شماتت میکند و در اثنای آنکه او را بر دیگران میگریاند ناگاه دیگران را بر او میگریاند گاه

دشمن را

دشمن را بعطا میگشاید و گاهی بسوال و در عین عزت ذلیل میگرداند و در هنگامی که او را مکرم دارد
باهانت و مذلت میرساند و در اثنای بزرگی حقیر میسازد و در اثنای رفعت به پستی می اندازد و بعد از
آنکه فرمانبرداری او فرمانی میکند و بعد از سرور بحزن می افکند و بعد از سیری بگرسنگی مبتلا میگرداند
و در اثنای زندگی میمیراند پس اف باد بر خانه که حال آن این باشد و کردار او برین منوال بوده باشد
تاج مروارید بر سر تخصیص میکند او را صبحگاه و روی او را بر خاک میمالد شبانگاه و صبح دستها را
بدستبرنج طلا زینت میدهد و شام دستهای او را بند میکند بامداد بر تخت پادشاهیش مینشاند و پیشین
بزندانش میکشاند شب فرش مخمل برایش میگستراند و روز بر خاک خواریش مینشاند در اول روز آلات
لهو و لعب برایش مهیا میکند و در آخر روز نوحه گران را بنوحه اش میدارد شب او را [illegible] میدارد
که اهلش بادنقرب جویند و روز او را بجیفه می افکند که اهلش از او گریزان میشوند بامداد او را
خوشبو میدارد و شبانگاه او را جیفه گندیده میگرداند پس آدمی در دنیا پیوسته در بیم سطوتها و تعرضهای
آفت و از بلاها و فتنهای آن نجات ندارد بر خوردار میکند [illegible] های تازه دنیا و دیده از امور
خوش آینده دنیا و دست از جمعیت و اسباب دنیا بر [illegible] مرگ در میرسد و دست خالی میماند و دیده
میشود و گذشتن میکند زود و باطل شده باطل میشود و هلاک میشود و دنیا همین که هلاک کرد دیگری را
بعوض ایشان میگیرد و هر کس را که بدل هر کس راضی میشود و از [illegible] و گروهی را در جای
گروه دیگر جا میدهد و [illegible] جمعی میخوراند و اراذل را بجای افاضل و عاجزان را در مکان
اندیشان عاقل مینشاند و گروهی را از تنگی عیش بفراخ نعمت میکشاند و از پیاده روی بر مرکب مینشاند
و از شدت بنعمت و از تعب باستراحت میرساند پس چون ایشانرا غرق این نعمتها و احسانها گردانید
ناگاه منقلب میگرداند احوال ایشانرا و لباس نعمت را از ایشان میکند و قوت ایشانرا بعجز مبدل میگرداند
و ایشانرا بنهایت بد حالی و فقر و احتیاج مبتلا میکرده اند و اما آنچه گفتی ای پادشاه در ضایع گردانیدن
من اهل خود را و ترک کردن ایشان خطا گفتی من ضایع نکرده ام اهل خود را و ترک ایشان نکرده ام
بلکه پیوند کرده ام با ایشان و از هر چیز بریده ام برای ایشان و لیکن من [illegible] جهل
و غفلت آمیخته بود گویا دیده مرا بعضی حجاب و بسته بود [illegible] اهل و عیب را از یکدیگر نمیشناختم
و دوست و دشمن خود را [illegible] نمیدانستم پس چون پرده [illegible] از پیش دیده من برخاست و دیده من صحیح
[illegible] کردم میان دوست و دشمن و یار و بیگانه و دانستم که آنهایی را که اهل و دوست و برادر
و آشنا میشمردم جانوران درنده بودند که همگی در مقام اضرار من بودند و همت ایشان [illegible]

متصرف بود ولیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن بسبب اختلاف قوت و ضعف بعضی
مانند شیر بودند در شدت و بعضی مانند گرگ بودند در غارت کردن و بعضی مانند سگ بودند در ربا
کردن پس بعضی مانند روباه بودند در حیله و دزدی پس همگی را مقصود در اضرار من ولیکن از
راههای مختلف ای پادشاه بدرستی که تو با این عظمت که داری از ملک و پادشاهی و بسیاری فرمان بران
از اهل لشکر و حوالی و حواشی و اطاعت کنندگان اگر نیک نظر نمایی در حال خود بدانی که تنها
و بیکسی و یک یار و دوست نداری از جمیع اهل روی زمین زیرا که بدانی که جمعی که فرمان دار تو
نیستند از جمیع طوایف دشمن تو اند و این جمعی که رعیت و فرمان بردار تو اند حسودی چند از اهل
عداوت و نفاق که دشمنی ایشان بسی زیاده است از عداوت جانوران درنده و خشم ایشان مر ترا
از طوایف دیگر که مطیع تو نیستند بیشتر است پس اگر نیک نظر نمایی در حال جمعی که یاری دهندگان و خویشان
تو اند می یابی که ایشان جمع اند که کار ترا میکنند برای مزد و همگی در مقام آنند که کار ترا کمتر کنند و مزد
بیشتر بگیرند و چون نظر نمایی خویشان بسیار نزدیک خود کرده ای را می یابی که تو جمیع مشقت و زحمت
مکاره و کسب خود را برای ایشان بخود گذاشته و نسبت با ایشان بمنزله غلامی که دنیا را جمع کسب کند
بدری به آقای خود دهد و با این حال هیچیک از ایشان از تو راضی نیستند هرچند جمیع مال خود را
بر ایشان قسمت نمایی و اگر مقدری ایشان را از ایشان باز گیری البته با تو دشمن خواهند شد پس
معلوم شد ترا که بیکس و تنهایی و بی مال و اسباب و اما من بدرستی که صاحب اهل و مال و برادران
و دوستانم که مرا نمیخورند و برای خوردن مرا نمیخواهند من دوست ایشانم و ایشان دوست منند
و دوستی میان من و ایشان بر طرف نمیشود و ایشان ناصح و خیرخواه منند و من ناصح و خیرخواه
ایشانم و نفاق در میان من و ایشان نیست ایشان بمن راست میگویند و من با ایشان راست میگویم
و دروغ در میان ما نمیباشد و یاری یکدیگر میکنیم و دشمنی در میان ما نیست و در بلاها کمک یکدیگر
میکنیم و طلب مینماییم خیر و خوبی را که اگر من با ایشان طلب نمایم خوف آن ندارند که منع
ایشان غلبه نمایم و خیر ایشان را از ایشان باز گیرم و به تنهایی متصرف شوم بلکه آن خیر بهمه میرسد
بی آنکه از دیگری کم شود و آن خیر سعادت آخرت است و باین سبب در میان ما و ایشان نزاعی
و حسدی نیست ایشان برای من کار میکنند بسبب برادری و اخوت ایمانی که هرگز بطرف نمیشود
و این یاری از میان ما زایل نمیگردد اگر من گمراه شوم هدایت میکنند اگر نابینا شوم
و بیمار شوم دوا میدهند اگر دشمنی قصد من کند حصار منند اگر تیری بسوی من آید سپر من
میشوند

میشوند و یاری دهندگان منند اگر از دشمنی ترسم من و ایشان در فکر خانه و مسکن نیستیم و خواهش
آن را از دل بدر کرده ایم و اسباب دنیا را ترک کرده ایم و برای اهل دنیا گذاشته ایم پس در کثرت مال
با کسی نزاع نمیکنیم و بر یکدیگر ظلم نمیکنیم و دشمنی و عداوت و حسد که لازم دنیاست از ما برخاسته است
پس این جماعتند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من که دوست میدارم ایشان را
و از دیگران قطع کرده ام و با ایشان پیوند کرده ام و ترک جماعتی را که بدیده حیا و رسیده با ایشان
نظر میکردم چون ایشان را شناختم و سلامتی جستم در ترک ایشان ای پادشاه اینست حقیقت دنیایی که
خبر دادم ترا که ناچیز است و اینست نسب و حسب دنیا و عاقبتش آنست که شنیدی چون دنیا را باین اوصاف
شناختم ترک آن کردم و شناختم امر اصیل باقی را که آخرتست و آن را اختیار کردم اگر خواهی ای پادشاه
که تعریف کنم برای تو آنچه دانسته ام از اوصاف آخرت که آن امر باقیست پس مهیای شنیدن شو تا بشنوی آنچه
هرگز نشنیده باشی پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و گفت دروغ میگویی و چیزی نیافته بغیر تعب
و رنج بهره نبرده بیرون رو از مملکت من که تو خود فاسدی و دیگران را نیز فاسد میکنی و او را بیرون کردند
درین ایام از پادشاه بعد از آنکه نومید شده بود فرزندی نرینه بهم رسید که ندیده بودند اهل آن روزگار
مثل و مانند او در حسن و جمال و چندان از حصول آن فرزند شاد شد که نزدیک بود از غایت سرور
هلاک شود و گمان میبرد بتانی که در آن ایام بعبادت آنها مشغول بود آن فرزند را باو بخشیده اند پس
جمیع خزاین خود را بر بتخانها قسمت کرد و امر کرد مردم را بعیش و شادی یکسال و آن پسر را یوذاسف
نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع مولود بعد از تامل و ملاحظه عرض کردند
که از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبه رسد که هیچکس بآن مرتبه نرسیده
باشد در زمین هند همگی منجمان برین سخن اتفاق کردند الا یکی از منجمان گفت که گمان من اینست که این
شرف و بزرگی که در طالع این پسر است نیست بجز بزرگی و شرف آخرت و گمان میبرم که پیشوای عباد و زهاد
بوده باشد در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع او
مشاهده میکنم بشرافتهای دنیا نمیماند پس پادشاه از این سخن چندان محزون گردید که نزدیک بود
که شادی بحصول آن فرزند باندوه مبدل گردد و منجمی که این سخن از او صادر شد نزد پادشاه
از جمیع منجمان معتمدتر و راستگوتر و داناتر بود پس امر کرد که شهری را برای آن پسر خالی کردند
و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران برای او مقرر نمود و سفارش
نمود بایشان که در میان خود سخن مرگ و آخرت و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور نسازند

تا آنکه زبان ایشان بترك این سخنان معتاد شود و این معانی از خاطر ایشان محو شود و امر کرد ایشان را
که چون بر حد تمیز رسند از این باب سخنان نزد او مذکور نسازند که مبادا در دل او تاثیر کند با
دین و عبادت راغب کردد و مبالغه تمام در اجتناب از این قسم سخنان بخدمتکاران نمود تا بجدی
که هر یکی بر دیگری جاسوس و نگهبان کرده بود و در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده
کردید از ترس آنکه مبادا پسر ترا بجانب حق راغب کردانند و آن پادشاه را وزیری بود که متکفل
امور او که مهمه بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل کردیده بود و با او خیانت میکرد و با او دروغ عرض
مینمود و بجهت خواهش او هیچ چیز را اختیار میکرد و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل مینمود
و هیچ کاری از کارهای او را ضایع و مهمل نمیکذاشت و با این حال مردی لطیف الطبع و خوش زبان بود
و بخیر و خوبی معروف بود و همکی رعیت از او خوشنود بودند و او را دوست میداشتند ولیکن امرا
و مقربان حسد او را میبردند و بر او تفوق میطلبیدند و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان
کران بود روزی از روزها پادشاه بعزم شکار بیرون رفت و آن وزیر در خدمت او بود پس وزیر
در میان دره بمردی رسید که زمین کیر شده بود و در پای درختی افتاده و پای او از حرکت افتاده
و یارای حرکت نداشت وزیر از حال او سؤال نمود کفت جانوران درنده مرا صدمه رسانیده‌اند و باین
حال افکنده‌اند پس وزیر بر او رقت کرد آن مرد کفت که ای وزیر مرا با خود دار و محافظت نمای که از من
نفع عظیم خواهی یافت وزیر کفت من ترا محافظت مینمایم هرچند امید نفعی از تو نباشد ولیکن بکوی
که چه منفعت از تو متصور است که مرا بآن وعده میکنی آیا کاری میکنی یا علمی داری آن مرد کفت که
رخنه سخن را میبندم که از راه سخن فسادی بصاحبش مرتب نشود پس وزیر بسخن او اعتبار
ننمود و امر فرمود که او را بخانه بردند و معالجه او نمودند تا آنکه بعد از زمانی امرای پادشاه
شروع در حیله کردند برای دفع وزیر و تدبیرها اندیشیدند تا آنکه رای همکی بر این قرار کرفت
که در پنهان یکی از ایشان بپادشاه بکوید که این وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود
و پیوسته احسان و نیکی میکند بمردم و تهیه این مطلب را درست میکند و اکر خواهی که صدق این
مقال بر تو ظاهر شود بوزیر بکو که مرا این اراده راسخ کردیده است که ترك پادشاهی کنم و با اهل
عبادت پیوندم پس هرکاه این خبر را بوزیر بکوئی از شادی و سرور او باین اراده راستی سخن
ما بر تو ظاهر میکردد و این تدبیر را برای این میکردند که رقت قلب او را میدانستند در هنکام
ذکر فنای دنیا و مرك و میدانستند که اهل دین و عبادت را تواضع میکند و محبت بسیار بایشان

دارد پس چنین کمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر می یابند پس پادشاه کفت که اکر من او وزیر را
بچنین حالی مشاهده کنم دیکر با او سخن نکنم و جزم کنم براستی سخن تو پس وزیر بخدمت پادشاه آمد
پادشاه کفت تو میدانی چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملك و پادشاهی و در دنیا تفکر
کردم ایام کذشته خود را هیچ نفعی از آن با خود نمییابم و میدانم که آینده نیز مثل کذشته خواهد
بود و عنقریب همه زایل خواهد کردید و در دست من هیچ چیز نخواهد بود و اکنون اراده دارم
از برای تحصیل آخرت سعی نمایم مثل آن سعیی که برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که با اهل عبادت
ملحق شوم و پادشاهی را با اهلش واکذارم رای تو در این باب چیست ای وزیر پس وزیر از استماع
این سخنان رقت عظیم کرد و کفت ای پادشاه آنچه باقیست و زوال ندارد اکرچه بدشواری بدست
آید سزاوار است بطلب کردن و هرچه فانیست و اکرچه آسان بدست آید سزاوار است بترك
کردن ای پادشاه نیکو رای پسندیده و امید دارم که حق تعالی برای تو شرف دنیا و آخرت را جمع کند
پس این سخن بسیار کران آمد بر پادشاه و کینه او را در دل کرفت اما اظهار نکرد ولیکن وزیر آثار
کرانی و اعراض مزاج از جبهه پادشاه استنباط نمود و بخانه خود غمکین و محزون بازکشت و ندانست
که سبب واقعه چه بود و که این مکر را برای او ساخته بودند و فکرش بچاره این کار نمیرسید پس تمام
شب از دلکیری و تفکر خوابش نبرد پس بیادش آمد سخن آن مرد که میکفت که من شکاف سخن را
میبندم او را طلب نمود کفت تو یکروزی میکفتی که من رخنه سخن را میبندم آن مرد کفت که مکر باین
کونه چیزی محتاج شده وزیر کفت بلی خبر میدهم ترا که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از
پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمانروائی و در این مدت از من دلکیری بهم نرسانید زیرا که میدید
که من خیرخواه و مشفق اویم و در همه امور خیر او را بر خیر خود اختیار میکنم ولیکن در این روز
او را از خود بسیار منحرف یافتم و کمان ندارم که بعد از این با من بر سر شفقت آید آن مرد کفت که از
برای این بی توجهی هیچ سببی و علتی کمان میبری کفت بلی دیشب مرا طلبید و آنچه کذشته بود
نقل کرد آن مرد کفت که اکنون رخنه سخن را دانستم و آن را بند میکنم که فسادی از آن حاصل نشود
ان شاء الله تعالی بدان ای وزیر که پادشاه کمان برده است بتو که میخواهی که پادشاه دست از سلطنت
بردارد و تو پادشاهت را بعد از او متصرف شوی چاره اش آنست که چون صبح شود جامهای
زینتهای خود را بیندازی و کهنه ترین لباس عبادت کنندکان را در پوشی و سر و ریش خود را بتراشی
و بآن حال بدر خانه پادشاه روی بدرستی که پادشاه ترا خواهد طلبید و از علت این عمل از تو

سؤال خواهد نمود پس جواب بگو که همان چیز نیست که دیروز مرا به آن خواندی و سزاوار نیست که
راهی را برای دوست و مصاحب خود پسندد و خود با او موافقت نکند در مشقت آن امر صبر نماید
و گمان من آنست که اگرچه به آن دعوت نمودی بر و محض خیر و صلاحست و بهتر است از این حالی که
داریم ای پادشاه من مهیا شده ام هر وقت که اراده سیرهای برهمن که متوجه آن کار شویم پس
وزیر بعض معده آمد و عمل نمود و بسبب آن از دل پادشاه بد رفت باغچه کمان برده پس پادشاه
امر فرمود که جمیع عباد را از ولایت او بیرون کنند و وعید کشتن داد ایشان را همگی گریختند
و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت چشمش به دو شخص افتاد از دور امر باحضار
ایشان فرمود چون بیاوردند ایشان دو عابد بودند بایشان گفت چرا از بلاد من بیرون نرفتید
ایشان گفتند رسولان تو امر ترا بما رسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت چرا
پیاده میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چارپا و توشه نداریم و باین سبب دیر از بلاد
بیرون رفته ایم پادشاه گفت هر که از مرگ میترسد چنین شتاب میکند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب
ایشان گفتند ما از مرگ نمیترسیم بلکه سرور و شوق خود را در مرگ میدانیم پادشاه گفت چگونه از مرگ نمیترسید
و حال آنکه خود میگویید که رسولان تو آمدند و وعده کشتن بما دادند ما اینک در عزم بیرون رفتنیم
همین است که گریختن از مرگ ایشان گفتند که گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگ است گمان مبر که ما از مرگ میترسیم
ولیکن از آن میگریزیم که مبادا خود بدست خود خود را بکشتن دهیم و نزد خدا معاقب گردیم پس پادشاه
در غضب شد و فرمود که آن دو عابد را بر آتش سوختند و امر کرد بگرفتن عابدان و اهل دین در مملکت
خود و فرمود که هر جا که ایشان را یابند به آتش بسوزانند پس رئیسان بت پرستان همگی همت در طلب
عباد و زهاد مصروف گردانیدند و جمعی کثیر از ایشان را به آتش سوختند و باین سبب شایع شد
در مملکت هند که مردگان خود را به آتش میسوزانند و تا امروز باقی مانده است این سنت در میان
ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد و اهل دین ماندند که نخواستند که از آن بلاد بیرون روند و مخفی
غایب شدند که شاید قلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر پادشاه و نشو
و نما کرد بنهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال ولیکن هیچ چیز از آداب با تعلیم
نموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان به آن محتاج میباشند از آداب ملوک و ذکر اخلاق ذمیمه
و زوال دنیا از او منکور ساخته بودند حق تعالی به آن پسر از دانش و دریافت و حفظ مرتبه
کرامت فرموده بود که عقلا در آن حیران بودند و مردم از آن تعجب مینمودند و پدر او عید انسته

کار اشغال

کار اشغال و مرشد آن پسر خوشحال باشد با آن بود زیرا که میترسید که این فهم و قابلیت باعث حصول
آن امری شود که آن منجم دانا در شان او خبر داده بود پس چون پسر بفراست دریافت که او را در
شهر محبوس گردانیده اند و از بیرون رفتن او مضایقه مینمایند و از گفت و شنید مردم بیگانه او را
منع مینمایند و پاسبانان حراست و حفظ او قیام نموده اند شکی در خاطر او بهم رسید و در سبب آن حیران
ماند و ساکت شد و در خاطر خود گفت که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه اش
زیاده شد و علمش افزون تر شد با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانائی نیست
و مرا در امور تقلید ایشان نمودن سزاوار نیست و اراده کرد که چون پدرش نزد او آید این امر را
از و سؤال نماید باز اندیشه کرد که این امر البته از جانب پدر منست و او مرا بر این سر مطلع نخواهد کرد
پس باید که از کسی معلوم کنم که امید استکشاف این امر از و داشته باشم و در خدمت او مردی بود که
از سایر خدمتکاران مهربانتر بود نسبت باو و پسر شاه با او انس زیاده از دیگران داشت و امید داشت که
این خبر را از او معلوم تواند نمود پس بلطف و مهربانی نسبت باو زیاده کرد و در شبی از شبها بنهایت همواری
و ملایمت با او آغاز سخن گفتن کرد و گفت تو مرا بمنزله پدری و مخصوص ترین مردمی بمن و بعد از آن
که از روی تطمیع و گاه از روی تهدید بگفت تا اگر گفت که گمان من آنست که پادشاهی بعد از پدر بمن
منتقل خواهد شد و در آن حال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا قرب و منزلت تو نزد من از همه کس
بیشتر خواهد بود یا بدحالترین مردم خواهی بود نزد من آن مرد گفت که من بچه سبب خوف این داشته باشم که
بدترین مردم باشم نزد تو گفت اگر امری از تو سؤال کنم و حقیقت آن را بمن نگوئی و از دیگران معلوم من شود
بدترین عقابها که بر آن قادر باشم از تو انتقام کشم آن دانا آثار صدق از خادی کلام پسر پادشاه
استنباط نمود دریافت که در وفا بوعده خواهد نمود پس حقیقت حال را از گفته منجمان و سبب منع کردن پدر
او را از بیرون رفتن ها و مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود پس پادشاه او را شکر فرمود و
تحسین نمود و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدر نزد او آمد گفت ای پدر اگرچه من کودکم اما
بتحقیق که میدانم و می بینم که خود را و اختلاف احوال خود را میدانم که پیوسته در یک حال نخواهم ماند
و تو نیز بدین سؤال با یار نخواهی ماند دور باشد که روزگار تو از حال خود بگرداند پس اگر مراد
امنیت که امر فنا و زوال دنیا را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اگر حبس کرده
از بیرون رفتن و مانع شده مرا از آمیزش مردم که تا مشتاق نشود نفس من بغیر اشغال کرده ام پس
بدانکه نفس من بیقرار است از شوق آنچیزی که میان من و او حایل شده چنانچه هیچ جا از کم

بغیر ندارم و دل من بهیچ چیز بغیر آن آرام نمیگیرد و خاطر من از هیچ چیز دیگر منتفع نمیشود و بهیچ امر
دیگر الفت نمیگیرد ای پدر مرا ازین زندان خلاصی ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده دانسته
تا من از آن احتراز نمایم و رضای ترا بر همه اختیار نمایم چون پادشاه از پسر این سخنان را استماع نمود
دانست که او از حقیقت احوال آگاه گشته است و حبس و منع او موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی
میگردد پادشاه گفت ای پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که آزاری بتو نرسد و چیزی که مکروه
طبع تو باشد بنظر تو در نیاید و نبینی مگر چیزی را که موافق طبع تو باشد و نشنوی مگر چیزی را که باعث
سرور و خوشحالی تو گردد و هرگاه خواهش تو در غیر اینست من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار
نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور گردانند از سر راه او هر امر
ناخوش و قبیحی را و در تمام راه برای او اسباب لعب و طرب را از دف و نی و غیر آن مهیا کنند پس
چنین کردند و او سوار شد و بعد از آن بسیار سوار میشد روزی موکلان از او غافل شدند بر راهی
عبور نمود دو کس را از گدایان دید که یکی از آنها ورم کرده بود بدنش و رنگش زرد شده بود
و منظرش بسیار قبیح و بد گردیده و دیگری نابینا گردیده بود و کسی دست او را گرفته راه میبرد چون
پسر پادشاه ایشان را دید بر حزن دلش بیفزود و از حال ایشان سؤال نمود گفتند که آن صاحب ورم دردی
اندرونی دارد که این حالت در او ظاهر گردیده است و آن دیگر آفتی بدیدهای او رسیده است و نورش
برطرف شده است پرسید که آیا این گونه دردها و علتها در میان مردم بسیار میباشد گفتند بلی گفت آیا
کسی هست که از این بلاها ایمن باشد گفتند نه پس در آن روز غمگین و محزون و گریان بخانه باز
آمد و بزرگی خود و پادشاهی پدرش در نظرش بسیار سهل شده بود چند روز در این خیال و
اندیشه بود بعد از چند روز دیگر که سوار شد در اثنای راه مرد پیری را مشاهده نمود که از
پیری منحنی شده بود و هیاتش متغیر گردیده و مویهایش سفید شده بود و رنگش سیاه شده بود
و پوستهای بدنش در هم کشیده شده و گامها را کوتاه میگذاشت از ضعف پیری از دیدن او
بسیار متعجب شد و از احوال او پرسید گفتند این حالت پیریست گفت در چند وقت آدمی باین مرتبه
میرسد گفتند در صد سال یا مثل آن پرسید که بعد از این دیگر چه میباشد گفتند مرگ گفت پس
آدمی را بغیر از عمر خواهد برای او میسر نیست گفتند نه بلکه در اندک وقتی باین حال میشود که میبینی
پس پادشاه زاده گفت که ماه سی روز است و سال دوازده ماه است و انقضای مدت عمر صد سال است پس
چه زود تمام میکند روز ماه را و چه زود تمام میسازد ماه سال را و چه بسرعت فانی میکرداند

سال عمر را پس بخانه باز گردید و این سخن را مکرر میگفت و در تمام شب خواب نکرد و او دل زنده و پاک و عقل مستقیمی
داشت که فکر امری که از او فوت شود از آن غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس باین سبب حزن و اندوه بر او غالب
شد و دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت و با آن حال با پدر خود مدارا میکرد و حال خود را از او مخفی
میداشت و لیکن هر که حرفی میگفت گوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او گردد پس روزی خلوت
کرد با آن مردی که در او خوشبینی [illegible] بعد از آن پرسید که آیا کسی میشناسی که حال او غیر حال ما باشد
و طریقه دیگر غیر طریقه ما داشته باشد آن مرد گفت بلی جماعتی بودند که ایشان را عباد میگفتند ترک دنیا
کرده بودند و طلب آخرت میکردند و ایشان را سخنان و علمها بود که دیگران آشنای آنها نبودند و لیکن با
ایشان عناد ورزیدند و دشمنی کردند و ایشان را به آتش سوختند و پادشاه همگی ایشان را از ملک خود بیرون
کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند
و انتظار فرج میکشند که تا چون عنایت الهی امر دین را رواج کند ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و بسوی
دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین بوده اند و سنت و طریقه ایشان همین بوده است پس
پادشاه دلش بسیار تنگ شد از شنیدن این خبر و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که
چیزی را گم کرده باشد که بیرون آمدن چاره نداشته باشد و در تفحص آن باشد و آوازه عقل و علم
و کمال و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای آن در اطراف عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید
از اهل دین و عباد که او را بلوهر میگفتند در زمین سراندیب و آن مرد بود عابد و حکیم و دانا
پس بدریا نشست و بجانب سولابط آمد و قصد در خانه پسر پادشاه نمود و لباس اهل عبادت را از خود
دور کرد و در زی تجار در آمد و آمد و شد میکرد بدر خانه پسر پادشاه تا آنکه شناخت جماعتی که دوستان
و یاران پسر پادشاه بودند و تقرب بنزد او داشتند و با آنها [illegible] سعی در آشنایی او نمود و در خلوت
با او گفت که من مردی ام از سوداگران سراندیب و چند روز است که باین ولایت آمده ام و متاعی دارم
بسیار گران بها و بی قیمت و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتمادی میخواهم که آنرا باو اظهار کنم
و شایسته اظهار را غیر از پسر پادشاه نمی بینم و متاع من بهتر است از گوگرد احمر که اکسیر است و کور را
بینا میکند و کر را شنوا میکند و دوای همه دردهاست و آدمی را بقوت می آورد و از دیوانگی
حفظ میکند و بر دشمن [illegible] و کسی را سزاوارتر ندیدیم باین متاع از این جوان که پسر پادشاه است اگر
مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن که اگر متاع من بکار او آید مرا نزد او ببر تا باو بنمایم
که اگر متاع مرا ببیند قدرش خواهد دانست آن مرد حکیم گفت که تو سخنی میگوئی که ما هرگز از

ازکسی این نوع سخن نشنیده ایم ونیکو و عاقل مینمائی ولیکن مثل من تا حقیقت چیزی را ندانم قبل نمیکند
تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مردم
کلیپ وعده دیده تو ضعیف مشاهده میکنم میترسم که اگر بمتاع من نظر نمائی دیده تو تاب دیدن آن
نیاورد و ضایع شود ولیکن پسر پادشاه دیده اش ضعیف نیست صحیح است وجوانست و بر دیدن آن
این خوف ندارم نظری میکند بمتاع من اگر او را خوش آید در قیمت با او مضایقه نمیکنم و اگر نخواهد
نقصانی ندارد و این متاع عظیمت دکهایش ندارد که پسر پادشاه را از ین محروم کردانی و این خبر را
باو رسانی آمد و بنزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد پس پادشاه در دلش افتاد که هر
مطلب که دارد از بلوهر حاصل میشود و گفت چون شب شود البته مرد را بنزد من آور و پنهانی او را
بیاور که این چنین امر عظیم را سهل نتوان شمرد پس آن مرد امر کرد بلوهر را که مهیا باش برای ملاقات
پسر پادشاه شو بلوهر با خود برداشت سبدی را که کتابهای خود را در آن گذاشته بود و گفت
متاعهای من در این سبد است پس او را بخدمت پسر پادشاه برد چون داخل شد سلام کرد و پسر
پادشاه بتعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و آن مرد بیرون رفت و حکیم در خلوت در خدمت پسر
پادشاه نشست و گفت ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلادت تحیت فرمودی
پسر پادشاه گفت ترا برای این تعظیم کردم که امید واری عظیم از تو دارم حکیم گفت اگر با من
اینکونه سلوک کردی پس بدرستی که پادشاهی بود در بعضی آفاق زمین که بخیر و خوبی معروف بود
روزی با لشکر خود براهی میرفت در عرض راه دو کس را دید که جامهای کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و
درویشی بر ایشان ظاهر بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود آمد و ایشان را تحیت فرمود و با
ایشان مصافحه کرد چون وزرا اینحال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و بنزد برادر پادشاه آمدند
چون بسیار جرات داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن گفتند که امروز پادشاه خود را خوار و خفیف
کرده اهل مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد دنی بیقدر سزاوار آنست
که او را ملامت نمائی بر این عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفته وزیر عمل نموده پادشاه را
ملامت نمود پادشاه در جواب سخنی گفت که او را معلوم نشد که بجمع رضا خوشنود شد یا از سخن او
رنجید برادر بخانه خود بازگشت تا چند روز بعد از آن گذشت پس پادشاه امر کرد منادی را که
او را منادی مرگ میگفتند ندای مرگ در خانه برادر دمد و طریقه آن پادشاهان چنین بود که هر که
اراده کشتن او داشتند چنین میکردند پس ندای مرگ در خانه برادر پادشاه بلند شد

و او جامه مرگ پوشیده بدر خانه پادشاه آمد و میگریست و موی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع
شد او را طلب نمود چون حاضر شد بر زمین افتاد و واویلا و وامصیبتاه بر آورد و بلند کرد دست
خود را بتضرع و زاری پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بیخرد جزع مینمائی از منادی که ندا
کرده است بر در خانه تو بامر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تست و عصیان میدانی که گناهی نزد شما
نداری که مستوجب کشتن باشی با این حال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی
پروردگار خود را دیدم و من داناترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار خود دارم برو که من
دانستم که وزرای من ترا براین گفته اند و فریب داده اند و زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر
کردد پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند و امر فرمود که دو تا را بطلا زینت دادند
و دو تا را بقیر اندود کردند پس دو تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساختند و دو تابوت طلا
را از مردار و خون و فضله و موی کردند و سرهر دو را محکم بست پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان
کرد ایشان او را بر این عمل ملامت کرده اند و تابوتها را بر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت کنند
گفتند بحسب ظاهر و دریافت ما این دو تابوت طلا قیمت ندارند از زیادتی شرافت و خوبی و آن دو تابوت
قیر بسبب پستی و زبونی قیمت ندارند پادشاه گفت این حکم شما برای آن مرتبه ایست که شما دانسته
و اشیا را [illegible] علم میدانید پس امر فرمود که تابوتهای قیر را گشودند بسبب جواهر بسیاری که در آنها
بود خانه روشن شد پس فرمود مثل این دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشان را و ظاهر
ایشان را سهل دانستید و حال آنکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکویی و سایر صفات کمال
و کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را
کشودند اهل مجلس از کثافت و بدبوی آن بتعب در آمدند و از دیدن آنها بوحشت افتادند و از کثافت تعفن
آنها متاذی شدند پس پادشاه گفت که این دو تابوت مثل قومیست که زینت یافته است ظاهر ایشان
بجامه و لباس و باطن ایشان مملو است از انواع جهل و کوری دل و دروغ و ظلم و سایر اقسام
شرارت که بسی رسواتر و شنیع تر و بدنماتر است از این مردارها پس همه وزرا گفتند که منظور را
یافتیم و خطای خود را فهمیدیم و متنبه گردیدیم ای پادشاه بعد از آن بلوهر گفت این بود مثل تو ای
پسر پادشاه در آن تحیت و اکرامی که مرا فرمودی پس پادشاه زاده که تکیه زده بود چون این سخن شنید
راست نشست و گفت زیاده کن مثل را برای من ای حکیم بلوهر گفت دهقانی بیرون می آید و تخم نیکو
برای کاشتن پس چون کفی از آن برکرفت و پاشید بعضی از آن دانه بر کنار راه می افتاد که مرغها

خاکی بر روی آن نشسته است پس سبز میشود و بحرکت می آید و چون ریشه اش بسنگ رسید خشک میشود
و باطل میگردد و بعضی از آن بر زمینی پر خار می افتد چون میروید و خوشه میکند و نزدیک میرسد ببار
دادن خارها آن را می پیچد و آن را ضایع و باطل میکنند و آنچه از آن تخم بر زمینی افتاد که پاک است هر چند
اندکی باشد سالم میماند و برومند میشود ای پسر پادشاه دهقان مثل حامل حکمت و تخم مثل انواع
سخنان حکمت و اما آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان آن را میربایند مثل آن سخنی است که بر گوش
خورد و اثر نکند و اما آنچه بر سنگ افتاد و ریشه اش خشک کرد مثل آن سخنی است که کسی آن را بشنود
و خوش آید او را و دل باو بدهد و در یابد و بفهمد آن را اما ضبط آن نماید و مالک آن نشود و اما
آنچه روئید و خار آن را باطل کرد اینست مثل سخنی است که بشنود آن را و در یابد و ضبط نماید چون
هنگام آن شود که به آن عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی آن را مانع گردند
از عمل نمودن به آن و آن حکمت را باطل کردانند اما آنچه سالم ماند و بار آید مثل سخنی است که
عقل آن را در یابد و حافظه آن را ضبط نماید و عزم نیکو آن را جاری ساخته بعمل آورد و این در وقتی
میشود که ریشه شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه را از دل بر کنده باشد و مصفا کردانیده باشد
نفس خود را از بدیها یوذاسف گفت که ای حکیم من امید دارم که آن تخم حکمتی که در دل من
کشتی از آن قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و آفت نداشته باشد پس مثلی برای دنیا
و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما بلوهر گفت که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود
و از آن میگریخت و فیل از پی او میشتافت تا آنکه نزدیک باو رسید آمد و مضطر شد و خود را
در چاهی انداخت و دو شاخ در کنار آن چاه روئیده بود در آنها چنگ زد و پاهای او بر چیزی
چند واقع شد که در میان آنجا سر بر آورده بودند و چون به آن شاخ نظر کرد دید که دو موش
بزرگ مشغول اند بکندن ریشهای آن دو شاخ یکی سفید و دیگری سیاه و چون نظر بزیر پای خود کرد
دید که چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده اند و چون نظر بقعر چاه انداخت دید که
اژدهایی دهان گشاده که چون در چاه افتد او را فرو برد و چون سر بالا کرد دید که بر سر آن دو شاخ
اندکی عسل آلوده است پس مشغول شد بلیسیدن آن عسل و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل
کردانید از آن مارها که نمیداند که چه وقت او را خواهند گزید و از فکر آن اژدها که نمیداند
حال او چون خواهد بود وقتی که در کام آن در افتد اما آن چاه دنیاست که پر است از آفتها و
بلاها و مصیبتها و آن دو شاخ عمر آدمیست و آن دو موش شب و روزند که عمر آدمی را بزودی از بیخ

میکنند

میکنند و فانی میکنند و آن چهار افعی اخلاط چهار گونه اند که بمنزله زهرهای کشنده اند از سودا و
صفرا و بلغم و خون که نمیداند آدمی که در چه وقت اینها بهیجان می آیند که صاحب خود را هلاک کنند
و آن اژدها مرگست که منتظر است و پیوسته در طلب آدمیست و آن عسل که فریفته شده بود و از همه چیز
او را غافل کردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن و آشامیدن و بوییدن
و دیدن و شنیدن و لمس کردن یوذاسف گفت که این مثل بسیار عجیب است و بسی مطابقت با احوال دنیا
دیگر مثل بفرما برای دنیا و اهل آن که فریب آن را خورده اند و سهل و حقیر میشمارند در دنیا چیزی چند را
که با ایشان نفع می بخشد بلوهر گفت نقل کرده اند که مردی را سه رفیق بود که آمد یکی از ایشان را برگزیده
بود بر جمیع مردم و برای خاطر او مرتکب خطرها و شدتهای بسیار میشد و برای او خود را بمهلکها
می افکند و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیق دوم در منزلت نزد او از اول پست تر بود اما
دوست میداشت او را و اکرام و ملاطفت میفرمود باو و خدمت و اطاعت او مینمود و هرگز از او غافل
نبود و رفیق سیوم را جفا میکرد و حقیر میشمرد و بخاطرش گران بود آن رفیق از محبت و مال او
بهره نداشت مگر اندکی ناگاه آمدند او را فرو گرفتند که محتاج باعانت آن رفیقان شد و میران غضب
پادشاه در رسیدند که او را بحضور پادشاه برند آمد نزد رفیق اول و گفت که میدانی که من
ترا چگونه بر گزیده بودم و همگی اوقات خود در اصرف تو میکردم امروز روزی است که مرا بتو
احتیاج افتاده است چه مدد از تو بمن میتواند رسید رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم و مرا
مصاحبان دیگر هستند که گرفتار ایشانم و امروز ایشان مرا اولی ترند از تو لیکن از تو نزد من
دو جامه هست که از آن منتفع میتوان شد شاید آن دو جامه را بتو بدهم پس آمد بنزد رفیق
دوم و گفت بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من نسبت بتو و پیوسته مسرت و شادی ترا طلب مینمودم
و امروز روز احتیاج منست بتو نزد تو چه نفع هست برای من آمد و گفت که اندوه تو کار خود کرد
که بتو نمی پرداختم خود فکری از برای خود بکن و بعد از آنکه آشنایی میان من و تو بریده شده
الحال طریقه من بغیر طریقه تست شاید که چند باو تو رفاقت کنم که نفعی از آن بتو عاید گردد
بعد از آن بر گردم و مشغول امری چند شوم که با آنها اهتمام بیش از تو دارم پس بنزد رفیق
سیوم رفت که با او جفا میکرد و او را حقیر میشمرد و با او التفات نداشت در ایام وسعت و راحت و باو گفت
که من بسی از تو شرمنده ام و منفعلم و لیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو آورده است آیا در نزد
تو چه نفع بمن میرسد گفت که همراهی و محافظت تو مینمایم و از تو غافل نیستم پس بشارت باد ترا

وچشمت روشن باد که من مصاحبی ام که تو از و منکر ارم و دلگیر مباش از تقصیری که در باب احسان
و ملاطفت من کرده بدرستی که اعضا از تن جدا شده است برای تو ضبط نموده ام مگر همین راضی شده
بشارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر اعضا داده از برای تو
نزد من موجود است بشارت باد ترا که امیدوارم که اعضا نزد منست آن باعث رضای پادشاه کردد از تو
دور شود و باعث خلاصی تو شود ازین بلیه عظیم که ترا پیش آمده است پس آمرد چون احوال آن
رفیقان مشاهده نمود گفت نمیدانم بر کدام یک ازین دو امر حسرت پیش خورم بر تقصیری که در
باب رفیق نیک کرده ام یا به رنج و مشقتی که در کار رفیق بد برده ام پس بلوهر گفت که رفیق اول
مالست و رفیق دوم اهل و فرزندان و رفیق سیوم عمل صالح بوذاسف گفت این سخن است حق و ظاهر
پس مثلی دیگر بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب آنرا خورده اند و دل بر و بسته اند بلوهر گفت
که یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت
پیدا میکردند و بر خود یکسال پادشاه و فرمان فرما میکردند و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع
نبود گمان میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را عریان و دست
خالی و چیز بدر میکردند و ببلاء و محنتی مبتلا مینمودند که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی
او در آمدن سبب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید پس اهل آن شهر دیگر یکسال مرد غریبی را
بر خود پادشاه کردند آمرد بفراستی که داشت دید که در میان ایشان بیگانه و غریبست
و با ایشان انس نمیگرفت و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال آن
شهر باخبر بود در باب معامله خود با اهل آن شهر با او مصلحت کرد آمرد گفت که بعد از یکسال این
جماعت ترا از این شهر بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در آنست که هر
چه میتوانی و استطاعت داری از اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی بآن مکان که
ترا بعد از یکسال باجا خواهند فرستاد که چون باجا روی اسباب عیش در فاهیت تو مهیا باشد
و همیشه در راحت و نعمت باشی پس آن پادشاه بفرموده آمرد عمل نمود چون سال گذشت و او را
از شهر بیرون کردند از اموال خود منتفع گردید و همیشه بوقت روزگار میگذرانید پس بلوهر
گفت ای پسر پادشاه من امید دارم که تو آمرد باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری و پادشاه
چند روزه فریب نخوری و من آنکس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا
راهنمائی کنم و احوال دنیا و اهل آنرا بتو بنمایانم و ترا مدد و معاونت نمایم بوذاسف گفت که

راست گفتی

راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همان پادشاه غریبم و تو آنکسی که من پیوسته در طلب او بودم
پس وصف کن برای من احوال آخرت که بجان سو کند میخورم که آنچه در باب دنیا گفتی محض صدق
و واقع است و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده کرده ام و از انصرام و زوال و فنای او در ترک
آن در خاطرم قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بیقدر گردیده است بلوهر گفت ای پسر پادشاه
دنیا کلید درهای سعادت آخرت است پس هر که طلب آخرت نماید و در شرایط ترک دنیاست بیابد بزودی
پادشاهی آن نشاه را می یابد بچگونه زهد نورزی در دنیا و حال آنکه حق تعالی بتو چنین عقلی کرامت
کرده است و می بینی که دنیا هر چند بسیار باشد جمع کردن آن برای ماندن بدنهای فانیست و بدن
ثبات دارد نه قوام و هیچ ضرری از خود دفع نمیتواند کرد و گرمی آنرا میگدازانند و برودت آنرا
منجمد میسازد و بادهای سموم آنرا از هم میپاشد و آب غرقش میکند و آفتاب میسوزاند و هوا
بعلتش میبرد و جانوران درنده او را میدرند و مرغان منقار او را سوراخ میکنند و به آهن
بریده میشود و تصدمها از هم میشکند و قطع عوارض خارجی مجموعیست مرکب از انواع بیماریها
و دردها و المها و مرضها و در این بلاهاست و منتظر آنهاست و پیوسته از آنها ترسانست و سلامتی
خود را باحتمال میداند و ابدا بصفت آفت قریب که از آنها خلاصی ندارد هیچ بدنی نیست که گرسنگی
و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ و اما آنچه از وسوال نمودی از امر آخرت پس بدرستی
که امید دارم که آنچه را اندک یابی در دنیا بسیار آخر یابی در آخرت بوذاسف گفت که آن جماعتی
که پدرم ایشان را به آتش سوزانید و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقه ترا
داشتند گفت بلی بوذاسف گفت که شنیده ام که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت و دشمنی ایشان
بلوهر گفت چنین بود بوذاسف گفت که آیا سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت اما آنچه گفتی در بدگوئی
مردم نسبت بایشان چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ نگویند و دانا باشند و جاهل
نباشند و آزار ایشان بمردم نرسد و عبادت بسیار کنند و خواب کم کنند و روزه گیرند و افطار کم کنند
بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند و دل بمال و اهل خود
نبسته باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند بوذاسف گفت که چگونه اهل دنیا در عداوت
ایشان متفق شدند و حال آنکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر گفت که مثل ایشان
درین باب مثل سگی چند است مختلف و رنگارنگ که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن آن
مردار و بر روی یکدیگر فریاد کنند و بر یکدیگر زنند و در هنگام خوردن هر کدام بزبان ایشان رسد و

دست از نزاع بر میدارند و متفق میشوند و بر آن مرد حمله می آورند و بر روی او میجهند و نزاع
میکنند با آنکه آن مرد را با ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه در آن جیفه ندارد ولیکن چون
آمده در اینجا بنظر غریب دیدند از طور خودشان و وحشت میکنند و با یکدیگر انس و الفت میگیرند و با یکدیگر
اتفاق میکنند هر چند پیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر گفت که آن مردار
مثل متاع دنیاست و آن سگها به رنگهای رنگارنگ مثل انواع اهل دنیاست که برای دنیا با یکدیگر نزاع میکنند
و خون یکدیگر را میریزند و مالهای خود را برای اعتبارات آن صرف مینمایند و آن شخصی که
سگان بر او حمله آوردند او را بجیفه ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است
و از دنیا بکنار رفته است و با ایشان در مراد دنیا منازعت ندارد و دنیا را به ایشان واگذاشته است
و با این حال اهل دنیا با او دشمنی میکنند برای بیگانگی که از ایشان دارد پس ای پادشاه اگر تعجب
میکنی تعجب کن از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروف بر جمع دنیا و بسیاری آن و مفاخرت
کردن باعتبارات آن و غلبه جستن در آن و چون کسی را می بینند که دنیا را به دست ایشان گذاشته است
و از دنیا دوری کرده است با او منازعه و خشم و غضب دارند از این جماعتی که با ایشان بر سر دنیا
منازعه میکنند پس چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعه با این جماعت یوذاسف گفت ای حکیم بر سر
مطلب من آی و از آنکه سخن بگو بلوهر گفت چون طبیب مهربان ببیند که بدن را اخلاط فاسده
ضایع کرده است و خواهد تقویت بدن کند و آنرا فربه کند اول مبادرت نمینماید به غذاهای
که موجب تقویت و صلاح گوشت و خون است زیرا که میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این
غذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن میشود و نفعی برای قوت نمی بخشد
بلکه اول او را اسهال و پرهیز میفرماید و برای دفع اخلاط فاسده دواها برای او تجویز میکند
و چون اخلاط فاسده از بدن او زایل کردانید با او تجویز طعامهای مقوی میکند و در این
هنگام مزه طعام را مییابد و فربه میشود و قوت می یابد و متحمل بارهای گران میتواند شد پس شریعت
الهی پس یوذاسف گفت ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی اکل و شرب خود بلوهر گفت که حکما نقل
کرده اند که پادشاهی بود با مملکت وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای زیادتی مال و ملک
متوجه جنگ و قتال شد با پادشاه دیگر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان
بجانب ملک آن پادشاه روان شد و بعد از انعقاد معرکه قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافت و بسیاری
از ایشان را کشتند و پادشاه با بقیه لشکر منهزم شد و با زن و فرزندان خود گریخت تا چون
شب در آمد

شب در آمد و پنهانی کرد در کنار نهری بود با عیال خود پنهان شد و اسپان خود را رها کرد که مبادا
به آواز اسپان دشمن بر مکان ایشان مطلع گردد و شب با نهایت خوف در آن نیستان بسر بردند و هر لحظه
صدای سم اسپان دشمن بگوش ایشان میرسید و موجب زیادتی خوف ایشان میگردید چون صبح شد
در آنجا محصور ماند که بیرون نمیتوانست آمد زیرا که عبور از آن نهر ممکن نبود و از ترس دشمن
بجانب صحرا بیرون نمیتوانست آمد پس او و عیالش در آن جای تنگ ماندند با نهایت آزار و مشقت
از سرما و ترس و گرسنگی و طعامی و توشه با خود نداشتند و فرزندان او از گرسنگی و سرما
میگریستند و فریاد میکردند و چند روز در این حال ماندند تا آنکه یکی از فرزندان او از شدت
هلاک شد و او را در آب انداختند و روز دیگر به اغال گذرانیدند پس آن پادشاه با زن خود
گفت که ما مشرف بهلاکت شده ایم اگر بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از آنکه همه بمیریم
مرا بخاطر میرسد که یکی از این اطفال را بکشیم و او را قوت خود و باقی اطفال خود کنیم تا خدا ما را از این بلیه
نجات بخشد و اگر این امر را تاخیر اندازیم همگی طفلان لاغر و ضعیف میشوند که از گوشت ایشان سیر نتوان
شد و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی روی دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس آن
زن رای پادشاه را پسندید و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشته گوشت او را خوردند
بلوهر گفت ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالتی با این مرد مضطر آیا بسیار خواهد خورد
از نهایت گرسنگی که بطعام فراوانی رسیده یا اندکی خواهد خورد مانند مضطری که بقدر رمق
خود را [illegible] یوذاسف گفت که بلکه گمان من اینست که اندکی از آنها با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم
گفت که خوردن و آشامیدن من در دنیا بهمین نحو است یوذاسف گفت که ای حکیم بگو که این امری که
تو ما را بسوی آن میخوانی آیا چیزیست که مردم آنرا بعقل خود یافته اند و برهمچنین اختیار میکنند
کرده اند برای خود یا حق سبحانه و تعالی مردم را به آن خوانده است و اجابت او کرده اند بلوهر
گفت که این امری که من ترا به آن دعوت مینمایم از آن بلندتر و لطیف تر است که از اهل زمین
ناشی تواند شد یا ایشان بعقل خود بتدبیر آن توانند کرد زیرا که کار اهل دنیا اینست که مردم را
باعمال دنیا و زینتها و عیش و رفاهیت و وسعت و نعمت و لهو و لعب و خواهشهای لذتهای آن
بخوانند بلکه آنچه من میگویم امریست بیگانه از اطوار اهل دنیا و دعوتیست آسمانی از جانب حق تعالی
ظاهر و هویدا و حقیقتش بر او [illegible] است که اعمال دنیا را در هم میشکند و مخالف طریقه ایشانست
و زشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر میگرداند و ایشان را از زهرا و حرص و خواهشهای خود

بعبادت پروردگار خود میکشانند وکسی که ادراک این امر نموده وخدا او را هدایت نموده است این
امر نزد او بسیار ظاهر وروشنست ولیکن از غیر اهلش مخفی میدارد وپنهان میکرداند اما اکر
حق تعالی حق را ظاهر وهویدا کرداند بعد از پنهان وخفا ودین حق را رفعت بخشد وبلند کرداند
ومذاهب باطله اهل جهل وفساد را پست کرداند وبر خاک مذلت نشاند یوذاسف کفت که راست
کفتی ای حکیم بلوهر کفت که بعضی از مردم هستند که بفطرت مستقیم وفکر درست پیش از آمدن
پیغمبران حق را می یابند وبر آن راغب میکردند وبعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران وشنیدن
دعوت ایشان اطاعت مینمایند وتو ای پسر پادشاه آن کسی که بعقل وفراست خود رو بمقصود
اصلی کرده یوذاسف کفت که آیا جمعی دیکر هستند غیر از کروه شما که مردم را بترک دنیا خوانند
بلوهر کفت درین بلاد کمان ندارم اما در غیر این بلاد جمعی هستند که بزبان اظهار حق مینمایند
واعمال ایشان باعمال اهل حق نمیماند وباین سبب راه ما و ایشان مختلف شده است یوذاسف کفت بچه
سبب حق تعالی شما را بحق سزاوارتر کردانیده است از ایشان وحال آنکه آن امر غریب آسمانی از محل
ومنبع بشما و ایشان رسیده است بلوهر کفت که جمیع راههای حق از جانب خداست وحق تعالی جمیع بندکان را
بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند وبشرایط عمل نموده اند ودیکران بآن راه حق
بغیر معرفت الهی هدایت نموده اند ظلم نمیکنند وخطا نمیکنند ودقیقه از دقایق شرع ودین را فرو
نمیکذارند وجمعی دیکر قبول کرده اند آنرا اما چنانچه باید برپا نمیدارند وبشرایط آن عمل نمینمایند
وباهلش نمیرسانند وایشان ادای امانت وعمل نمودن بشرایع ملت عزمی واهتمامی نیست پس
آداب ملت وقوانین شریعت را ضایع میکنند بطبعهای ایشان که انست وفرق در میان این دو کروه
بسیار است زیرا که کسی که دین را ضایع کند مثل کسی نیست که آنرا محافظت نماید وکسی که امور ملت را
فاسد کرده اند مثل کسی نیست که آنها را اصلاح آورد وکسی که بر شدت صبر نماید در راه حق مثل کسی
نیست که جزع کند وبسبب آنها ترک حق نماید واین جهت که ما بحق سزاوارتریم از این جماعت
باز بلوهر بر سر این سخن آمد وکفت بر زبان آنجماعت جاری میشود امری از امور دین ودر
دنیا ودعوت میکنند مردم را بسوی خدا لکن انکه فرا کرفته اند آنها را از اهل حق چنانچه ما از ایشان
اخذ کرده ایم ولیکن فرق در میان ما و ایشان آنست که ایشان بعقاید بدعت احداث کرده اند
وطالب دنیا کردیده اند ودلها باعتبارات آن بسته اند وتفصیل افعال وحقیقت افعال آنست
که پیوسته سنت الهی چنین جاری بود که پیغمبران بسوی خلق میفرستاد در هر قرنی از قرنهای
گذشته

گذشتند با نامهای مختلف که خلایق را بدین خود دعوت مینمودند وچون دین رواج میکرفت واهل
حق با ایشان میکرویدند همه براه مستقیم میبودند وراه حق واضح بود ودنیا وشریعت آن
پیغمبر در میان ایشان ظاهر بود وهیچکونه اختلاف ونزاع در میان ایشان نبود وچون آن
پیغمبر رسالتهای پروردکار خود را تمام بخلق میرسانید وحجت الهی را بر ایشان تمام میکرد ومعالم
دین واحکام شریعت را برای ایشان برپا میداشت وظاهر میکردانید اجل آن پیغمبر منتهی میشد
حق تعالی او را بعالم رحمت خویش میبرد ولهذا زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر امت او بطریقه او
میماندند ودین او را تغییر نمیدادند وبعد از ان قرن مردم تابع شهوتهای نفسانی کردیده بدعتها
در آن دین احداث میکردند اهل جهالت بر اهل علم غالب میشدند وعالم فاضل کاملی که در میان
ایشان بود از خوف وبیم اهل جهل خود را پنهان میکرد وعلم خود را ظاهر نمیکردانید و
چنان بود که نامشرا میدانستند وبمنزل ومأوایش پی نمیبردند وباین سبب روز بروز علم پنهان میشد
جهل ظاهر میکردید وهرچند قرنها میکذشت وبعد عهد از آن پیغمبر زیاده میشد جهالت
زیاده میشد تا بحدی که مردم بغیر جهل راهی نمیدانستند وجهال غالب میشدند وعلما کم ومخفی
میشدند پس معالم دین الهی واحکام شریعت آن رسول تغییر میدادند واز جاده شریعت منحرف
میکردیدند وبافعال دست از کتاب ودین بر میداشتند واثر از کتاب الهی میماند اما بتأویلهای
باطله موافق غرضهای خود قرآنرا تحریف میکردند واصل دین را دعوی میکردند وحقیقت
آنرا ترک مینمودند واحکام شریعت را ضایع میکردند وباین سبب پیوسته اختلاف در میان اهل
هر دینی بهم رسیده است پس همه صفتها وعبادتها که پیغمبران آورده اند در اصل آن ما با این جماعت
موافقت داریم ولیکن در کیفیت واحکام وسیرت آن با ایشان مخالفیم ودر هر امری که مخالفت
ما نموده اند ما را بر ایشان حجتهای واضح هست وبر بطلان طریقه ایشان کواهان داریم از
کتابهایی که خدا فرستاده است ودر دست ایشانست پس هر یک از ایشان که بحکمتی متکلم میشود
آن حجت ماست بر ایشان وانچه از آثار دین وکلمات حکمت بیان میکنند کواه ماست بر بطلان
ایشان زیرا که آن صفات همه موافق سیرت وصفت وطریقه ماست ومخالف آداب وطریقه
ایشانست پس از کتاب میدانند ذکر لفظی را وانرا بر خدا نمیدانند مکر اسمی را وحقیقت
نمیدانند که آنرا بر باطل انداخته اند یوذاسف کفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث
میشوند ودر بعضی زمانها مبعوث نمیشوند وچرا در هر شهری پیغمبری نمیباشد بلوهر کفت

کمثل این مثل پادشاهیست که زمین خرابی داشته باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد و اراده تعمیر و آبادانی
آن زمین نماید و مرد کاردان ساعی امین خیرخواهی را بدان زمین فرستد و او را امر نماید که آن
زمین را آبادان کند و اصناف درختان بکارد و انواع زراعتها بعمل آورد و درختی مخصوص چند
و تخم معینی چند با او دهد و مبالغه نماید که بعینها غیر پادشاه فرموده دیگر چیزی در آن زمین بعمل
نیاورد و نیز باید که در آن زمین نهری جاری کرده اند و حصاری برکشد که آن زمین بر آورد و از
فساد و خرابی مفسدان آن را محافظت نماید پس آن مرد بیاید و آن زمین را بحلیه آبادانی درآورد
و موافق فرموده پادشاه درختان و زراعت بکارد و نهری که پیش از آن جاری کرده اند و درختان
و زراعتها بروید و بیکدیگر متصل گردد و بعد از آنکه زمانی آن مرد را امر [illegible] رسد و کسی را
خلیفه و جانشین خود کرده باشد و وفات کند پس جمعی بعد از وی بهم رسند و اطاعت آن جانشین نکنند
و در خرابی آن زمین بکوشند و نهرها را پر کنند و بشکنند و درختان و زراعتهای آن زمین
بر هم شود پادشاه از برای اجماعت و خرابی آن زمین رسول دیگر تعیین نماید که احیای آن
زمین کند و اصلاح آن نماید و به آبادانی اول برگرداند و بدین مثالست فرستادن حق تعالی
پیغمبران و انبیا را که چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد باز دیگری را برای صلاح
ایشان میفرستد پس اگر کسی گوید که آیا جمیع انبیا و رسل از جانب حق تعالی می آیند مخصوص
جماعتست یا شامل حال جمیع خلقت بلوهر گفت که هرگاه انبیا و رسل از جانب خدا مبعوث
گردیدند جمیع مردم را دعوت مینمایند پس هر که اطاعت کرد داخل زمره ایشانست و هر که
نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست و هرگز خالی نمیباشد زمین از زمان بدایت که در جمیع امور
اطاعت او حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای ایشان و مثل این امر مثل مرغیست در ساحل
دریا که آنرا قدم مینامند و تخم میگذارد [illegible] بسیار و بی حرص در راغب بود بر جوجه بر آوردن و بیاری
آن و در بعضی از زمانها آن را میسر نشد تخم گذاشتن در آن جزیره پس چاره خود را در آن
دید که جلای وطن نموده به زمین دیگر سفر کند تا آن زمان منقضی شود از خوف آنکه مبادا نسل او
منقطع گردد تخمهای خود را متفرق گردانید بر آشیان مرغان دیگر پس آن مرغان تخم آن را
با تخمهای خود در زیر پا گرفتند و جوجهای آن مرغ با جوجهای مرغان دیگر بر آمدند و چون
مدتی بر آمد آن جوجها با جوجهای دیگر الفت گرفتند و در میان ایشان موانست بهم رسید
و چون ایام فرار آن مرغ از وطن منقضی شد باوای خود مراجعت نمود و شب به زمین خود
در آید

در آمده در آشیانهای آن مرغان عبور مینمود و آواز خود را بگوش جوجهای خود و جوجهای
میرسانید پس جوجهای او چون صدای او شنیدند از پی او رفتند و جوجهای مرغان دیگر هم که
الفت گرفته بودند با جوجهای او از پی ایشان رفتند و اعتنا از مرغان جوجه نبودند و با جوجهای او الفت
نداشتند از پی آواز نرفتند چون محبت فرزند بسیار داشت جوجهای خود و جوجهای دیگران را
که از پی جوجهایش آمده بودند رام خود گردانید و با خود الفت داد همچنین پیغمبران دعوت الهی را
بر همه مردم عرض مینمایند و اهل حکمت و عقل اجابت ایشان مینمایند زیرا که فضیلت و رتبه حکمت را
میدانند پس مثل آن مرغ که آواز نمود مرغان دیگر را مثل پیغمبرانست که همه مردم را براه حق میخوانند
و مثل آن تخمها که متفرق گردانید بر آشیانها مثل حکمتست و آن جوجها که از تخمهای آن مرغ حاصل شدند
مثل علما و دانایانند که بعد از غیبت برکت او بهم میرسند و مثل سایر جوجها که با جوجها الفت گرفتند مثل
جماعتیست که اجابت علما و حکما و دانایان مینمایند قبل از بعثت پیغمبران زیرا که حق تعالی پیغمبران را بر جمیع
خلق تفضیل داده است [illegible] برای ایشان حجتها و براهین و معجزات و کرامتی چند مقرر کرده است
که به دیگران نداده است تا ایشان در میان مردم ظاهر گردد و حجتهای ایشان بر خلقان تمام شود و لهذا
بعد از بعثت پیغمبران بعضی منکر وی میشوند که پیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل دین نکرده اند اینها را
آنست که حق تعالی دعوت پیغمبران را [illegible] و شفا و صلاح و تاثیر دیگر داده است که در دعوت
دیگران نیست یوذاسف گفت ای حکیم آیا پیغمبران می آورند کلام الهیست آیا کلام خدا و ملائکه شبیه
بکلام مردم بلوهر گفت نمی بینی که چون مردم میخواهند که بعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند
که نزدیک آیند یا دور شوند یا رو کنند یا پس کنند حیوانات و مرغان سخن ایشان را نمی فهمند صداها
چند برای فهمیدن آنها از صفیر و اصوات وضع میکنند که به آن وسیله مطلب خود را بایشان
بفهمانند و اگر بلغت خود سخن گویند آنها نخواهند فهمید و همچنین بندگان چون عاجزند از
فهمیدن کنه کلام جناب مقدس ایزدی و ملائکه و از انتهای حقیقت و کمال و لطف مرتبه آن
سخن لهذا شبیه بسخنان ایشان کلام خود را بایشان فرستاده و به آن سخنان که در میان
ایشان شایع است حکمت را بایشان فهمانیده است مانند آن آوازها که مردم برای فهمانیدن
حیوانات وضع کرده اند و با امثال این مصطلحات که در میان ایشان [illegible] دقایق حکمت را
برای ایشان واضح و لایح گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است این کلمات [illegible]
برای حکمت علوم و حقایق بمنزله مسکنی است و حقایق و حکم برای کلمات ما صورت جانست

ذره وحيث ولكن اكثر مردم بغير رد كنند كلام حكمت نمی‌رسد و عقل ايشان بر آن احاطه نميتواند نمود و باين
تفاوت و تفاضل در ميان علما باشد و هر عالمی علم را از عالم ديگر اخذ نموده است تا اگر منتهی ميشود
بعلم الهی كه از و غلط نميباشد است و بعضی از علما آنند كه علم و دانش مكرمت ميفرمايد كه او را از خجل عاب
می بخشد و تفاوت مراتب ايشان بقدر زيادتی علم ايشانست و بسبب مردم بعلوم و حقايق كه از ايشان منتفع
ميشوند در تقويت ابدان و تمشيت امور معاش خود و دين ايشان از ديدن قرص آفتاب عاجز است مثل
يكی از حكما و علوم مانند چشمه ايست كه آبش جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد كه مردم از آن آب
چشمه منتفع ميشوند و حيوة می يابند و باصل و منبع آن پی نميبرند مثل ديگر مثل ستارهاء روشن كه مردم
از شعاع آنها هدايت می يابند و نميدانند كه از كجا بر می آيد و در كجا پنهان ميشود پس راستی كه حكمت و علم
حق شرفيش و رفيع تر و بزرگوار تر است از جميع چيزها آنرا بزبان وصف كرديم و تشبيه نموديم كليد
درهای خيرات و خوبيهاست و موجب نجات و رستگاری از جميع شرور و بديهاست آب حيوتيست كه هر كه
بياشامد هرگز نميرد و شفای جميع دردهاست كه هر كه خود را بآن مداوا كند هرگز خسته نگردد راه
راستيست كه هر كه بر آن راه رود هرگز گمراه نشود ريسمان محكمی است از جانب خدا آويخته كه هر كه
كهنه نميشود و هر كه در دست دارد آنرا هرگز كور نگردد و هر كه چنگ در آن زند رستگار گردد و دهد
پايد و پيوند او با حق تعالی هرگز نگسلد بيوذاسف گفت كه چرا اين حكمت و علم كه او را باين درجه از
فضل و شرف و رفعت و منفعت و كمال و وضوح وصف كردی جميع مردم از آن منتفع نميگردند حكيم
گفت مثل حكمت مثل آفتابيست كه بر جميع مردم از سفيد و سياه و كوچك و بزرگ طالع ميگردد پس هر كه
خواهد از آن منتفع گردد نفع خود را از و منع نمينمايد و از دور و نزديك هر كه باشد او را از نور
خود محروم نميگرداند پس اگر كسی نخواهد كه از آفتاب منتفع گردد او را بر آفتاب حجتی نخواهد
بود زيرا كه آفتاب فيض خود را از كسی منع نكرده است و لكن انتفاع مردم از آن تفاوت عظيم
مردم در انتفاع بنور آفتاب بر سه قسمند بعضی بينايند و ديده روشن دارند بضوء آفتاب
وجه كمال نفع می يابند و اشيا را به آن می بينند و بعضی كورند و احساس نور نميكنند حتی كه
اگر چندين آفتاب بتابد از آنها بهره نميبرند و بعضی ضعيف البصرند نه ايشانرا كور ميتوان گفت
و نه بينا همچنين سخن حق و كلام حكمت آفتابيست كه بر دلها می تابد بعضی كه صاحب بصيرتند و ديده
دل ايشان روشنست آنرا می يابند و به آن عمل مينمايند و از اهل علم و حكمت و معرفت ميگردند و بعضی
كه ديده دل ايشان كور است بسبب انكار حق سخن حق را قبول نميكنند و به آن عمل نمينمايند مانند آن

كور چشم ظاهر كه از آفتاب بهره نميبرند و بعضی كه دلهای ايشان بانتهای نفسانيه بيمار گرديده و دل ايشان
ضعيف گرديده از فهم سخن رشيد علم بهره ضعيفی ميبرند و علم ايشان ثبت و عمل ايشان اندكست
و چندان تميز ميان نيك و بد و حق و باطل نميكنند و بيشتر اكثر مردم در بينائی سخن رشيد علوم و معارف
كور مانند و از هيچ بهره نميبرند بيوذاسف گفت آيا كسی ميباشد كه اول سخن حق را بشنود و اجابت
نمايد و بعد از مدتی اجابت نمايد و قبول كند بلوهر گفت بلی حال اكثر مردم نسبت بحكمت چنين است
بيوذاسف گفت آيا پدرم هرگز از حكيمان حكمت چيزی شنيده است بلوهر گفت گمان ندارم كه شنيده
باشد شنيدنی كه در دل او جا كرده باشد و خيرخواهی مهربانی درين باب با او سخن گفته باشد
بيوذاسف گفت چرا درين مدت مديد بر ديدن حال گذاشته اند و امثال اين سخنان حق را با او
نگفته اند بلوهر گفت زيرا كه ايشان محل سخن خود را اميد اند و بسيار باشد كه ترك كنند گفتن
سخن حكمت را با كسی كه از بدتر بهتر شود و طبعش ملايم تر باشد و خيرش قبول كند برای آنكه
او را قابل آن سخن نمانند بسيار است كه اثنای تمام عمر با كسی معاشرت كند و در ميان ايشان نهايت
انس و مودت و مهربانی باشد و در ميان ايشان در هيچ چيز جدائی نباشد الا در دين و حكمت و آن حكيم
دانا تأسف خورد بر دو بای حال او و غمگين باشد بسبب انكه او را قابل نداند اسرار حكمت را با او گفته
چنانچه نقل كرده اند پادشاهی بود در نهايت عقل و فطنت و مهربان بود بر رعيت و پيوسته در اصلاح
ايشان ميكوشيد و بامور ايشان ميرسيد و آن پادشاه وزيری داشت موصوف بصدق و راستی
و صلاح و در اصلاح امور رعيت اعانت او ميفرمود و محل اعتماد و مشورت او بود و وزير در كمال
عقل و دينداری و ورع و پرهيزكاری بود و بترك دنيا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نيكان
بسيار رسيده بود و سخنان حق را از ايشان فرا گرفته و فضل و بزرگی ايشان دانسته بود و محبت
ايشانرا بدل و جان قبول كرده بود و او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظيم بود پادشاه هيچ امری را
از و مخفی نميداشت و وزير نيز با پادشاه بر خيال سلوك ميفرمود و لكن از اسرار دين و معارف
و اسرار حكمت چيزی باو اظهار نميفرمود و بر خيال سالها با يكديگر گذرانيدند و وزير هر گاه بخدمت
پادشاه می آمد بظاهر سجده بتان ميكرد و تعظيم آنها مينمود و غير آن از امور باطله لازم
كفر را ارتكاب مينمود از برای تقيه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه ميكرد و وزير را از غايت
اشفاق و مهربانی كه بر آن پادشاه داشت پيوسته از گمراهی و ضلالت او دلگير و غمگين بود تا اگر
روزی با ياران و برادران خود كه اهل دين و حكمت بودند در باب هدايت پادشاه مشورت نمود

ایشان کفتند بر حذر باش که مبادا تاثیری کنند در وی و ضعیف شود اهل دین تو بر سازند پس اکر یابی
که قابل هدایت هست و سخن تو در وی تاثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن بکو و از کلمات حکمت
او را آکاه ساز و کر نه با او سخن مکوی که موجب ضرر او شود و اهل دین تو ضعیف کردد زیرا که بد و نیکی
پادشاهان بخود رعیتها بیند و از قهر ایشان ایمن نباید بود بعد از آن وزیر پیوسته در آن اندیشه
بود که پادشاه اظهار خیر خواهی و اخلاص میشود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت
کند و او را هدایت نماید و پادشاه با آن کفر و ضلالت در نهایت هموار و ملایمت بود و پیوسته در
مقام رعیت پروری و اصلاح امور و تفقد احوال ایشان بود بعد از مدتی که حال میان پادشاه
و وزیر بدین منوال کذشت شبی از شبها بعد از آنکه مردم همکی بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر کفت بیا
تا سوار شویم و در این شهر بکردیم و ببینیم که احوال مردم چون است و مشاهده نماییم آثار بارانها که
درین ایام با ایشان باریده است وزیر کفت بلی بسیار نیکست هر دو سوار شدند و در نواحی شهر میکشتند
در اثنای سیر بمزبله رسیدند و نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف مزبله میتافت بوزیر کفت که
ازپی این روشنایی میباید رفت که خبر این را معلوم کنیم پس از اسب فرود آمدند و روان شدند
تا رسیدند بنقبی که از آنجا روشنی میتافت چون نظر کردند مردی درویش بد قیافه دیدند که جامهای
بسیار کهنه پوشیده از جامهای که در مزبلها انداخته اند و متکایی از فضله و سرکین برای خود ساخته
بر آن تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین پر از شراب کنده است و طنبوری در دست کرفته
میفرازد و نزد وی زنی در زشتی خلقت و بدهیات و کهنکی لباس شبیه بخود در برابرش ایستاده
و هرکاه شراب میطلبد آن زن ساقی او میشود و هرکاه طنبور میفرازد آن زن برای او میرقصد
چون شراب میخورد آن زن او را تحیت میکند و ثنا میکوید بنوعی که پادشاهان را ستایش کنند
و آن زن خود را تعریف میکند و سیدة النساء میکوید و او را بر جمیع زنان تفضیل میدهد
و هر دو یکدیکر را ستایش میکنند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب عیش میکنند پادشاه
و وزیر مدتی چنین بر پا ایستادند و در حال ایشان نظر میکردند و از لذت و شادی ایشان
از اعمال کثیف تعجب میکردند بعد از آن برکشتند پادشاه بوزیر کفت کمان ندارم که ما و تو را در تمام
عمر اینقدر سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن را از این حال خود دارند درین شب
و کمان دارم که هر شب در این کار باشند پس وزیر چون سخن را از پادشاه شنید فرصت غنیمت
شمرده کفت ای پادشاه میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو را نیز چنین باشد و سروری که با این دنیا

دارم

داریم در نظر آن جماعتی که پادشاه دایم را سیده اند مثل این مزبله و این دو شخص نماید و خانهای که
در دنیا و استحکام آن میکنیم در نظر آن جماعتی که ساکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان
نماید که این غار در نظر ما مینماید و بدنهای ما نزد کسانی که پاکیزکی و نضارت و حسن و جمال معنوی را
فهمیده اند چنان نماید که این دو بد قیافه زشت در نظر ما مینمایند و تعجب آن سعادتمندان از لذت
و شادی بعیشهای دنیای ما مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص بحال ناخوشی که دارند پادشاه
کفت آیا میشناسی جمعی را که باین صفت که بیان کردی موصوف باشند وزیر کفت بلی پادشاه کفت کیستند
ایشان وزیر کفت که ایشان جمعی اند که بدین الهی کرویده اند و ملک پادشاهی آخرت و لذات آنرا دانسته اند
و پیوسته طالب سعادتهای آخرت اند پادشاه کفت که ملک آخرت کدامست وزیر کفت آن نعیم و لذتیست
که شدت و جفا بعد از آن نمیباشد و توانکریست که بعد از آن فقر و احتیاج نمیباشد و شادیست که
هرکز در عقب آن هرکز اندوهی نیست و صحتیست که بیماری از پیش نیست و خوشنودی است که هرکز
با اندوه و غم زایل نکردد و امنیت که بترس مبدل نمیشود و زندکیست که مرک بعد از آن محال است و پادشاهی
پر والت آخرت خانه هستی و بقاست و در آن زندکی و صحتی بی انتهاست تغییر احوال در آن نمیباشد
خدا آن ساکنان دار آخرت بدر داشته است در دو پیری و تعب و جفاکاری و بیماری و کرسنکی
و تشنکی و مرک را ای پادشاه اینست صفت ملک آخرت که بیان کردیم پادشاه کفت آیا برای داخل شدن
آن خانه و فایز شدن به آن سعادت فرزانه راهی و وسیله و سببی و حیله میدانی وزیر کفت
بلی آن خانه مهیاست برای کسی که آنرا از راهش طلب نماید و هر که از درکاهش بدر آید البته بآن
ظفر می یابد پادشاه کفت تو چرا پیش از این مرا خبر نمیکردی بچنین خانه و اوصاف آنرا برای
من بیان نمیکردی وزیر کفت از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر میکردم پادشاه کفت اکر
این امری که تو وصف کردی البته چنین باشد سزاوار نیست که ما آنرا ضایع کنیم و خود را از آن
محروم کردانیم و سعی در تحصیل آن ننماییم بلکه باید جهد کنیم تا خبر آنرا مشخص نماییم و به آن ظفر
یابیم وزیر کفت رخصت میفرمایی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو
زیاده کردد پادشاه کفت بلکه تو را امر میکنم که شب و روز در این کار باشی و نکذاری که من بکار
دیکر مشغول شوم و دست از این سخن بر نداری بدرستی که این امر عجیب و غریبیست که آنرا
سهل نمیتوان شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان بود بعد از این سخنان وزیر پادشاه
راه نجات پیش کرفته بسعادت ابدی فایز کردید و بدین ذات کفته من از اندیشه را که

نجات بهیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا آنرا بدست آرم و با خود چنین اندیشه کرده ام که در میان شب تار
بگریزم هر وقت که اراده رفتن نمائی بلوهر گفت که کجا ترا طاقت آن هست که با من بیائی و که صبر میتوانی
کرد بر فاقه و مصاحبت من حال آنکه مرا خانه و ماوائی نیست و چهارپائی و اسب داری ندارم و مالی
نقره و طلائی نیستم دار آن وقت بچاشت و شامی با خود بر نمیدارم و بغیر این کهنه که پوشیده ام جامه ندارم
و در شهرها قرار نمیگیرم مگر اندک زمانی و از شهری بشهری میگردم و هرگز از منزلی که در آن بوده ام نانی با خود بمنزل
دیگر نمیبرم بوذاسف گفت که امید دارم که آنکسی که بتو این توانائی و صبر بر این احوال داده است
بما کرامت فرماید بلوهر گفت اگر البته مصاحبت من اختیار میکنی و بغیر این راضی نمیشوی مانند آن
توانگری خواهی بود که با مادری آمیزد و فقر اختیار نمود بوذاسف گفت آن قصه را بیان فرمائید که
چون بوده است بلوهر گفت که نقل کرده اند که جوانی بود از فرزندان اغنیا و دختر عمی داشت صاحب
ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش اراده نمود که آن دختر را بعقد او در آورد و آن جوان از این معنی
کراهت داشت و عدم رضای خود را بپدر اظهار نمود و پنهان از شهر بیرون رفت و منتظر شد دیگر
و در عرض راه گذار آن جوان بخانه مرد فقیری افتاد و بر در آن خانه دختری دید ایستاده است و دو جامه
کهنه در بر دارد و آن دختر او را خوش آمد و از او سوال نمود که تو کیستی گفت من دختر مرد پیری ام
که در این خانه میباشد آن جوان آمد پدر را طلب نمود چون بیرون آمد دختر او را برای خود خواستگاری
نمود آن مرد گفت تو از فرزندان اغنیائی و توانگران دختر فقرا و مسکینان را نمیتوانی خواستن
جوان گفت که دختر تو مرا بسیار خوش آمده است و دختر صاحب حسب و مال و جمال را نخواستم
بمن تزویج نمایند از آن گریخته ام برای آنکه او را نخواستم دختر ترا پسندیده ام دختر خود را
بعقد من در آور انشاءالله از من خیر و نیکی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم کرد
مرد پیر گفت چگونه دختر خود بتو دهم حال آنکه راضی نیستم که دختر ما را از پیش ما بیرون بری و گمان
ندارم که اهل تو هم راضی باشند که این دختر نزد ایشان باشد جوان گفت من نزد شما میمانم و
دختر شما را بیرون نمیبرم مرد گفت پس زیب و زینت خود بیفکن و جامه [illegible] بپوش
مانند ما جوان چنین کرد و چند کهنه از جامهای ایشان گرفته و پوشید و با ایشان نشست تا آنکه
پیر از احوال او سوال نمود و با او صحبت میداشت تا عقل و دانش او را بیازماید تا آنکه بر او ظاهر
شد که عقلش کامل است و آن کار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس با او گفت که چون
تو ما را اختیار نمودی و بما راضی شدی و درویشی ما را پسندیدی برخیز و با من بیا پس او را

ببرد ابرد

کردید دل ایشان ...

ببرد ابرد چون جوان ببرد ابرد در آمد دید که در پشت خانه ایمردی خانهاست و مسکنهاست در نهایت
وسعت و غایت زیبائی که در مدت عمر خود مثل آنها ندیده بود او را بر سر خزانها برد که اغنیا از آن
محتاج میباشند در آنها مهیا بود پس کلید تمام خزاین خود را باو داد و گفت جمیع این خزاین و مساکن
و اموال و اسباب تعلق بتو دارد و اختیار همه با تست انچه خواهی بکن که نیکو جوانی هستی تو و آن جوان
بسبب ترک خواهش بتمام خواهشها رسید بوذاسف گفت من نیز امید میدارم که مثل آن جوان باشم
و طریقه او را اختیار نمایم و آنچه پیر عقل آنجوان از آن مرد تا پدر اعتقاد نمود و چنین می یابم که تو
نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که در باب عقل من چه چیز بر تو ظاهر گشته است
بلوهر گفت که اگر این امر بدست من میبود از امتحان عقل تو بهمین دیدن اکتفا میکردم و لیکن
بر گردن من لازم گردیده است که متابعت سنت و طریقه گذشتگان هدایت و امامان طریقت را
مقرر ساخته اند کرده باستعلام تحقیق هر کس بنهایت باید رسید و از راههای مکنون سینها بلطائف
حیل و عبارات استعلام باید نمود و من میترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعت کرده
باشم و من امشب از پیش تو بیرون میروم و هر شب بر خانه می آیم پس با خود فکر نما و از سخنان که از من
شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و تدبر بکن و هر چه را از او تصدیق بکن و بر فکری زود
راضی مشو تا آنکه بعد از تامل و تانی و تفکر بسیار حقیقت آن امر بر تو ظاهر گردد و بر حذر باش که
مبادا هواهای نفسانی و شبهای شیطانی ترا از حق بگرداند و بباطل میل دهد و در مسائلی که ترا
شبهه عارض شود بعد از تامل بیا و با من مطارحه کن و هر گاه عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام
بخش و در مرتبه بهمین اکتفا نموده بوذاسف را وداع کرد و بیرون رفت و شب دیگر نیز باز آمد
و بر او سلام کرده او را دعا کرد و از جمله دعاهای او این بود که سؤال میکنم از خداوندی که اول است
و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر است و بعد از همه چیز خواهد
بود و چیزی با او باقی نمیماند باقیست که هرگز فنا به او راه نمی یابد و عظیم و بزرگوار است که
عظمت او را نهایت نیست و یکتا و یگانه ایست که احدی در خداوندی با او شریک نیست و قاهریست
که او را همتا نیست و از نو پدید آورنده است که در آفرینش کسیرا شریک خود نساخته است
و قادر و توانائیست که ضدی و معارضی هرگز نداشته است صمدیست که هیچکس را با او احتیاج نیست
و مانندی و شبیهی ندارد و پادشاهیست که در پادشاهی معاون ندارد که ترا پادشاه گرداند عادل
و پیشوا و هادی اهل دین سازد و بگرداند ترا قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و رستگاری

بخشد مردم از کوری ضلالت و گمراهی و ترک زهد دنیا تا کرامت فرماید و تو را دوستدار اصحاب
عقل خود و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند تا اگر برساند ما و ترا با چیز و عده فرموده است
بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیه بهشت و منازل رفیعه رضا و خوشنودی بدرستی که انبیا از نزد تو
خود ظاهر شود بیاست و خوف و ترس از دو دل ما مکنون و مخفیست و دیدهای ما بسوی کرامت باز
و گردنهای ما در طاعت او خاضع و ذلیلست و جمیع امور ما بتوفیق و هدایت اوست پس بوذاسف
را از استماع این سخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خود و کمال بس زیاده گردید و ان
کمال همت و در اثنای آن حکیم متعجب گردید پس سید ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته
گفت دوازده سال بوذاسف از این سخن متعجب شد و گفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد و من
ترا در سن کهولت و شصت سالگی می بینم حکیم گفت ولادت من از زندگانی از شصت سال گذشته است
ولیکن تو از عمر من سوال نمودی و عمر زندگیست و زندگی نمیباشد مگر در دین حق و عمل خیر است
و ترک دنیا و از آن زمان که با خصال موصوف گردیده ام تا حال دوازده سالست پیش از این بسبب
جهالت و قلت عمل از باب مردگان بوده ام و ایام مرگ از عمر خود حساب نمیکنم پس پادشاه
گفت ای حکیم چگونه کسی که میخورد و می آشامد و حرکت میکند مرده میباشد حکیم گفت برای آن
مرده اش مینامم که با مردگان شریکست در کوری و کری و گنگی و ضعیف بودن حیات و قلت بینیازی
پس چون در صفات با مردگان شریکست در نام هم میباید موافق ایشان باشد بوذاسف گفت هرگاه
تو این حیات ظاهری را حیات نمیدانی پس قسم زندگانی چنانست و چنین میباید که بر طرف
شدن این حیات را هم مرگ ندانی و از آن کراهت نداشته باشی با وجود حیات معنوی کرداری تو
گفت اگر بر این زندگانی اعتنا میکنم و از زوال این کراهت میداشتم خود را در چنین مهلکه
نمی افکندم که نزد تو آیم با وجود آنکه میدانم بدرستی چه مقدار با اهل دین بد است و خشم دارد
و در مقام اضرار و قمع ماست پس از اینجا بدان که این حیات را مرگ میدانیم و این زندگی راحت
میشماریم و از مرگ کراهت نداریم و چگونه رغبت در حیات داشته باشد کسی که ترک لذتهای
بدنهای خود را از این زندگی کرده باشد و چگونه گریزد از مرگ کسی که نفس خود را از دنیا
خود کشته باشد ای پس پادشاه مگر نمی بینی آنکه در دین کامل اند چیزهایی را که مردم
دنیا برای آن تا میخواهند از اهل دنیا ترک کرده اند و از مشقت عبادت چنان متحمل شده اند
که چون مرگ از آن نمی اندیشند و فارغ نیکردند به کسیکه از لذتهای زندگانی متمتع نگردد زندگانی

بیچاره

بیچاره او می آید و کسی که او را راحت نباشد مگر از مرگ چگونه از آن گریزان باشد بوذاسف گفت که
راست میگویی ای حکیم آیا سرور عیشی که فرزندا مرگ تو را دریابد بلوهر گفت که اگر از شب مرگ ای پادشاه
خوشحالی میشوم از آنکه فرزند این رسد به راستی که کسی که نیک و بد را فهمیده و جزای هر یک از نزد
حق تعالی دانست البته ترک میکند عمل بد را از بیم عقاب و بعمل می آورد عمل نیک با امید ثواب و کسی که
یقین بوجود خداوند یگانه دارد و بوعدهای او تصدیق کرده البته مرگ را دوست میدارد برای
امیدواریها که بعد از مرگ از فضل پروردگار خود دارد و دنیا را نمیخواهد و از آن کراهت دارد
از ترس آنکه مبادا ابتهاج بهای دنیا فریفته گردد و مرتکب معصیت حق تعالی شود پس مرگ را بزودی
میخواهد که از شر و فتنه دنیا امین گردد و بسعادت عقبی فایز شود بوذاسف گفت چنین کسی که تو میگویی
گنجایش دارد که پیش از اجل خود را هلاک کند برای امید نجات و رسیدن بسعادات ای حکیم
برای من مثل بیان فرما برای اهل این روزگار و اهتمام ایشان برای بیهای خود بلوهر گفت
مردی باغی داشت که در آبادانی آن سعی میکرد و سعی تمام در خدمت آن باغ میکرد ناگاه روزی
گنجشکی را دید که بر روی درختی از درختان بستان آن نشسته و میوه آن را میخورد و از آن بخشم
آمده دامی نصب کرد و آن گنجشک را شکار کرد چون قصد کشتن او نمود حق تعالی بقدرت کامله خود
آن گنجشک را بسخن در آورد بصاحب باغ گفت تو همت بکشتن من گماشته و من آنقدر گوشت نیست
که ترا از گرسنگی سیر کند و اندیا از ضعف قوت بخشد با ما نات اهداف تا عظیم بامری که از برای تو
بهتر باشد از کشتن من گفت آن چه چیز است گنجشک گفت مرا رها کن تا من ترا سه کلمه تعلیم نمایم
و سه نصیحت کنم که اگر آنها را حفظ نمایی برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو مرد وعده کرد
که چنین خواهم کرد مرا خبر ده از آن سخنان گنجشک گفت اینها بتو میگویم حفظ نما و عمل کن
اندوه مخور از چیزی که از تو فوت شود و باور مکن چیزی را که محال است و از عقل دور است و طلب
مکن چیزی را که بدست تو نیاید و تحصیل آن نتوانی نمود چون این سخنان را شنید گنجشک را
رها کرد پس پرواز نمود و بر سر شاخ درختی نشست و بآن مرد گفت که اگر بدانی که از رها کردن
من چه چیز از دست تو بدر رفت هر آینه خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم که تمامی محروم
گشته مرد گفت آن چه چیز است گنجشک گفت که اگر مرا میکشتی از حوصله من دانه مرواریدی بیرون
می آوردی بقدر تخم غاز و بسبب آن در تمام عمر بی نیاز میشدی و سرمایه عظیم بهم میرسانیدی
آن مرد چون این سخن را شنید از رها کردن آن ندامت بسیار برد و غمگین گشت ولیکن اظهار نکرد

وگفت از گذشته سخن مگو که گذشت بیا تا من ترا بخانه برم و ترا گرامی دارم و بجای نیکو برای تو تعیین کنم
بلبل گفت ای جاهل من میدانم که چون بر من ظفر یابی مرا نگاه نخواهی داشت و از سخنان من که بتو
خود دیدم گفتم هیچ منتفع نشدی من نگفتم که بر گذشته تاسف مخور و امری که شدنی نیست تصدیق
مکن و اعتقاد به آن منما ای رسیدن طلب ممکن الحال نتواند داد مخور ری برای امری که گذشته است و از
دست بدر رفته طلب میکنی و باز گشتن مرا بسوی خود و میدانی که میسر نمیشود و تصدیق میکنی که
در چینه دان من مرواریدی باشد بقدر تخم غاز و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم غاز نیست بلوهر
گفت همچنین این گروه گمراه بتها بدست خود ساخته اند و میگویند که اینها ما را خلق کرده اند و
محافظت آن بتها مینمایند از ترس اینکه مبادا دزد آنها را ببرد و گمان میکنند که بتان حافظ و نگهبان
ایشانند و اموال و مکاسب خود را خرج اصنام میکنند که بتان رازق ایشانند پس طلب مینمایند
از بتان چیزی چند را که از ایشان حاصل نمیگردد و به آنها نمیرسد و بامر محالی که عقل حکم ببطلانش
میکند تصدیق مینمایند پس اعتقاد بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر ایشان نیز لازم
می آید بوذاسف گفت راست گفتی ای حکیم بدرستی که من همیشه حال این بتها را بعقل خود میسنجم
و هرگز میل بعبادت ایشان نکردم و امید خیری از ایشان نداشتم پس خبر ده بدان چیزی
که مرا بسوی آن میخوانی و برای خود داشته پسندیده ای آن چه چیز است بلوهر گفت که مدار دینی
که من ترا بدان میخوانم بر دو چیز است یکی شناخت حق جل و علا دیگری عمل کردن
بامری چند که موجب خشنودی او است بوذاسف گفت حق تعالی را چگونه باید شناخت حکیم گفت
که ترا دعوت مینمایم که بشناسی خداوند خود را باینکه یکتاست و شریک ندارد و همیشه دانا
بیگانگی خود بوده و کارساز بوده و هرچه غیر اوست همه تربیت کرده اویند و آفریدگار است
و هرچه غیر اوست همه مخلوق و آفریده اویند و آنکه او قدیم است و هرچه غیر اوست حادث شده او
صانع اشیاست و هرچه غیر اوست مصنوع و ساخته شده اوست و آنکه او مدبر امور است و جمیع
اشیا غیر او تدبیر کرده شده اویند و او باقیست و هرچه غیر اوست فانیست و او عزیز است و غیر
او خوار و ذلیلند و آنکه او خواب ندارد و غافل نمیشود و نمیخورد و همه اشیا مدد و ضعیف میشوند
و کسی بر او غالب نمیشود و عاجز نمیگردد و هیچ چیز از او پنهان نمی‌باشد و آسمان و زمین و هوا و
صحرا و دریا و جمیع اشیا در قبضه قدرت و فرمان اویند و آنکه اشیا را از کتم عدم بی ماده و مدت
خلق کرده است و همیشه بوده است و همیشه خواهد بود و فنا و زوال بدرگاه او راه ندارد

و محل حوادث

و محل حوادث نمیباشد و احوال مختلفه در او بهم نمیرسد و یکبارگی از حالها تغییر در او حادث
نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکان نیست و نسبتش بجمیع مکانها
مساویست و بمکانی نزدیکتر از مکانی دیگر نیست و امانیست که هیچ چیز با او شبیه نیست و توانائیست که هیچ
چیز از قدرت او بیرون نیست و دانائیست که مهربان و رحیم و عادلست و برای اطاعت کنندگان
خود ثوابها مهیا کرده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است باید که عملهائی بیاوری
که موجب رضا و خشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزهائی که باعث غضب و خشم او میشود
بوذاسف گفت که کدام عملست که موجب رضای خداوند یگانه آفریننده اشیا میگردد بلوهر گفت که
رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی و نافرمانی او نکنی و بمردم برسانی آنچه را توقع داری که ایشان
بتو رسانند و از مردم باز داری آنچه میخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت نمودن با خلق
موجب خشنودی اوست و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقه ایشان بدر نرفتن عین
رضای پروردگار است بوذاسف گفت که ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا سخن بگو و مرا
از احوال آن باخبر گردان بلوهر گفت که چون دیدم دنیا را که در تغییر و زوال و تقلب احوالست
و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا هدف تیرهای مصایب و نوایب و بلایند و هلاک در گرو
مرگ و فنایند و دیدم صحت دنیا را که بعد از آن بیماری هست و جوانیش به پیری و فنا و توانگریش
بفقر و درویشی مبدل میگردد و فرحش با اندوه و عزتش بمذلت در اختلاط بشدت منقلب میگردد
و استقامتش بحزن و حیوانش بموت منتهی میشود و دیدم که عمرها بسیار کوتاه است و مرگ در کمین آمده است
و مدتها اندازه تقدیر است و تیرهای قضا بسوی هرکس در کمان پیوسته اند و ببنیاد دنیا
ضعف و سستی دنیا را دیدم و از هیچ بلائی امتناع و ابائی ندارند و دفع هیچ بلیه از خود نمیتوانند کرد
از مشاهده این احوال بیقین دانستم که دنیا منقطع و زایل است و کهنه میگردد و فانی میشود و باقی
از دنیا دیدم دانستم احوال آنچه را ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و از
و مخفی و آشکار و پنهانش را شناختم و از گذشته اش حال آینده را مشخص کردم پس چون
دنیا را شناختم از آن حذر کردم و چون بعیبهای آن بینا گشتم از آن گریختم ای بوذاسف
می بینی که در دنیا در پادشاهی و عزت و شادی و راحت و عیش و رفاهیت که مردم بر حال
او رشک میبرند در شادی و جوانی و طراوت بدن و شادمانی و رشک و فنای عالمیانست
در زندگانی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت که ناگاه دنیا

از و بر میگردد در هنگامی که در عین حسد و بغض و زینت و راحت است و از همه احوال خویش وقت تا
پر تن میکند عزتش را بذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را بیحالی و توانگریش را بدرویشی و فراخی
نعمتش را بتنگی و شدت و جوانیش را به پیری و نعمتش را بهیچی و حیاتش را بمرگ پس او را می افکند در سوراخ
تنگ پر وحشت تنها و بیکس و غریب و از دوستان جدا میگردد و ایشان از و مفارقت مینمایند و برادران
و یاران او را و اسپرده اند و از ایشان حمایتی نمی یابد و فریب خورده بود از دوستی دوستان و در خیال
دفع مضرت از و مینماید و عزت و ملک و پادشاهی و اهل و مال او در انقطاع میرسد آنکسی که بعد از و
بسوی ملک او می نشیند و چنان از خاطر ها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز
نامش بر زبانها جاری نگردیده و هرگز او را جاهی و منزلتی نبوده و هرگز مالک بهره از زمین نگشته
پس ای پسر پادشاه دنیا را خانه خود مدان و مسکن خود قرار مده و مزارع و مساکن آنرا ترک کن از
بدو نقد بسوی او باد بود است گفت که از بر دنیا و بر کسی که فریب آنرا خورده باین رسانی و رقت نمود
و گفت ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای سینه منست بلوهر گفت بدرستیکه عمر بی کوتاه است
و شب و روز آنرا بزودی طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد و عمر هر چند دراز
باشد آخر مرگ میرسد هرکه در دنیا رحل اقامت انداخته البته بسفر آخرت رحلت مینماید پراکنده
جمع کرده است پراکنده میشود و بناها که محکم ساخته خراب میگردد نامش از زبانها و یادش از خاطرها
بطرف میشود و حسنش کم میشود و بدنش میپوسد و شرفش بهیچی مبدل میگردد و نعمتهای دنیا
وبال او میشود و کسبهای دنیا باعث نابکاری او میگردد و پادشاهی بمیراث بدیگران میرسد
و فرزندانش دیگران بتصرف در می آورند و عمارتها و بناهایش شکسته میشود و آثارش مندرس
میگردد و مالش را قسمت میکنند و بساطش را بر می چینند و دشمنانش شاد میشوند و ملکش خراب
میشود و تاج سلطنتش را دیگری بسر مینهد و بر سریر دولتش دیگری می نشیند و از خلعتهای
خود بیرونش میبرند برهنه و خوار و بی معاون و یار تا در گودال قبرش می افکنند در تنهائی
و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی و مذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته
که هرگز از ان وحشت بدر نمی آید و از ان غربت نمی آساید بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل
دانا را سزاوار آنست که در سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل دوراندیش باشد که
تادیب میکند عامه خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشان را بامور
که صلاح ایشان در آنهاست و نهی میفرماید ایشان را از چیزهائی که باعث فساد ایشانست و عقاب

میکند کسیرا

میکند کسیرا که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش میکند کسیرا که فرمان او برد همچنین سزاوار آنست که
عاقل نفس خود را تادیب کند در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای بد او و او را در اموری که صحیح
میبخشد هرچند از آنها کراهت داشته باشد و بر خود دشوار باشد و جبر نماید او را بر اجتناب کردن از
اموری که با وجود آن میرساند و باید برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر گرداند که چون امر خیری از او
صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری از و صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را
ملامت نماید و از جمله چیزهائی که بصاحب عقل لازمست آنست که نظر نماید و تفکر کند در اموری
که بعد دشوار میشود بعد از تفکر اعتبار احق و حساب داند به آن عمل نماید و اعتبار اخطا اند ترک
نماید و خود را از وسعت فرماید و باید که خود را و علم و رای خود را حقیر شمارد تا بر و عجب و خودبینی
مستولی نگردد بدرستیکه حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را و مذمت کرده است اهل جهل را و
بین را و بعقل هر چیزی را ادراک میتوان نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک میشوند مردم و معتمد ترین
چیزها از صاحبان عقول آن چیزیست که عقل ایشان ادراک نموده باشد و تجربهای ایشان باو
رسیده باشد و بصیرتهای ایشان آنرا دریافته باشد در هنگامی که ترک هواها و خواهشهای نفسانی
کرده باشد و عقل با هوای نفس ممزوج نباشد و صاحب عقل را سزاوار است که اعتبار را از عمل خیر
محافظت نماید عزد و بجد نماید آورد حقیر شمارد و ترک کند هر کار قدرت نداشته باشد بر زیاده
بر آن بلکه اعتبار از اعمال خیر تعمیر و مقدور گردد میباید که عظیمت شمارد و این یکی از حربهای مخفی
و سلاحهای شیطانست که نمی بیند و ادراک نمی نماید آنرا مگر کسی که نیکو در مکرهای او تدبر نماید و ازین
مکر بلا و حیله نمی رهد مگر کسی که حق تعالی او را نگاه دارد و از جمله سلاحها و حربهای کشنده شیطان
دو حربه است که کشنده تر از حربهای دیگر است یکی انکار عقلست که در دل مرد عاقل وسوسه مینماید
که تو عقل و بصیرت نداری و از عقل و دانائی نفعی بتو عاید نمیگردد و غرضش ازین وسوسه
آنست که محبت علم و طالب علم را از خاطر او بیرون کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت
دهد برای او مشغول شدن بغیر علم را از لهو و لعب دنیا پس اگر آدمی ازین راه فریب او را خورد
و متابعت او نمود بر و ظفر یافته و دیگر از دست او رها نمی یابد و اگر درین باب قبول وسوسه او
ننمود و فریب او را نخورد و عقل خود را بر شیطان غالب گردانید حربه دیگر قصد او مینماید با که
چون آدمی اراده عمل از اعمال خیر و قصد تحصیل کمالی از کمالات کرد که عقلش بر آن احاطه نموده
قادر بر تحصیلش هست بر و عرض مینماید بسیاری از اعمال و کمالات و علم را که فوق طاقت او است

اوست تا او را بسبب عدم ادراک غمگین و غمناک کرده اند و باین سبب او را وسوسه میکنند که عقل تو ضعیف است
و طاقت ادراک این امور ندارد و بر دریافت تو اعتمادی نیست پس عبث خود را در رنج میفرمائی و غرض از عقل
تو معرفت منفعت و باین وسیله او را ناامید از تحصیل کمالی چند کرده در خور حوصله و طاقت اوست
و باین حربه و سلاح بسیاری از مردان این میدان را بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات محروم
گردانیده است پس ای یوذاسف بحذر باش از شر شیطان و ترک مکن طلب علوم را که میدانی
قدر آنچه دانسته ای فریب شیطان را مخور که عمل بآنها نمائی بدرستی که تو در خانه ساکنی که شیطان
بالوان حیلهای گوناگون بر اهل آن خانه مستولی گردیده است و بانواع مکرها ایشان را گمراه کرده اند
و بعضی را پرده ها بر کشیده و عقلها و دلهای ایشان آویخته است که ادراک حق نمیکنند و بر ضلالت خود
مانده اند و بر چیزی که جاهلند طلب آن مینمایند مانند حیوانات و به پرستی که عامه خلق را منع مینمایند
مختلف هست بعضی از ایشان سعی تمام در ضلالت خود مینمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه کرده اند
و نیز سیدند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف العقلند و از دین حق ایشان را بر میگردانند
پس شیطان و لشکرهای او اهتمام تمام میورزند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشان و ایشان را
ملال و سستی درین کار نمیباشد و عدد لشکرهای ایشان را بغیر از حق تعالی کسی احصا نمیتواند نمود
و جز بتوفیق و عون الهی و خیلان در متابعت دین حق دفع مکرهای ایشان نمیتوان نمود پس ای
خداوند امیدواریم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرمائی و بر دشمنان خود ما را نصرت دهی بدرستی
که یاری بر ترک معاصی و فعل طاعات از جانب حق تعالی است و بدون توفیق او امری میسر نمیگردد یوذاسف
گفت ای حکیم حق تعالی جل شانه را برای من بخوبی وصف کن که احسان نزد من ظاهر گردد گویا
او را می بینم بلوهر گفت که خدای عز و جل وحید فی نفسه و بعید از موصوف میگردد و عقلها که وصف
او غیر نسنجد و زبانها عاجزند از ادای مدح و ستایش اوست قیام میتوان نمود و بندگان از احاطه علم
بعلمهای او محیط اند که دیگر چیزی چند را که او تعلیم ایشان نماید از زبان معجزانش از اعجاز
صفات کمالیه خود بیان کرده است و وجهها خلایق ادراک عظمت پروردگاری او نمیتوانند
من جناب مقدس او از آن رفیع تر و منیع تر و بزرگوارتر و لطیف تر و پاکیزه تر است که عقلها و وهمها
نزدیک بارگاه جلال و کبریا با معرفت و شناسائی رسانند گردید پس بقدر بسط علوم خود بر مردمان
ظاهر کرد آنچه خواسته و صلاح ایشان را در آن دانسته است و آن وصف ذات و صفات
مقدس خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقلهای خلایق طاقت ادراک آن داشته

وایشان را

که دیده دل ایشان نور ... سبب

و ایشان را بر شناخت خود و دریافت پروردگاری خود راهنمائی فرموده است با ایجاد ایشان از کتم عدم
و معدوم کرد ایشان آنچه ایجاد فرموده یوذاسف گفت چه حجت هست بر وجود پروردگار بلوهر گفت
هرگاه به بینی اسباب مصنوع ساخته شده را و نه بینی آنکس را که آنها ساخته است البته عقل تو حکم میکند که کسی
آنرا ساخته همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت میکنند بر صانعی که ایشان را ساخته و از نیستی
چه حجت از این قوی تر و ظاهر تر میباشد یوذاسف گفت ای حکیم بفرما که آیا بقضا و قدر است آنچه بمردم
میرسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات یا نه بلوهر گفت اینها همه بقضا و قدر حق تعالی است
یوذاسف گفت که بفرما که کارهای بد و گناهان همه بقضا و قدر است یا نه بلوهر گفت حق تعالی از اعمال
سیئه ایشان بری است زیرا که ثواب عظیم برای مطیعان مقرر فرموده و عقاب شدید در جزای
عاصیان وعده نموده یوذاسف گفت که بفرما که کیست عادلترین مردم و کیست ظالمترین مردم و کیست
احمق ترین مردم و کیست شقی ترین مردم و کیست سعادتمندترین مردم بلوهر گفت که عادلترین مردم
کسی است که برای مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد و جابرتر و ظالمترین مردم کسیست که ظلم و جور
خود را عدل داند و عدل اهل عدل را جور و ظلم شمارد و زیرکترین مردم کسی است که تهیه و استعداد
آخرت خود درست کند و بیخردترین مردم کسی است که همگی همت خود را صرف دنیا نماید و خطاها
و گناهان کار او باشد و سعادتمندترین مردم کسی است که عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم
کسی است که ختم اعمال او بخیر نباشد که موجب غضب و خشم پروردگار او گردد و پس حکیم گفت کسی که
با مردم چنین معامله نماید و جزا دهد ایشان را که اگر با او آن نحو معامله نمایند و جزا دهند او را باعث
هلاک و ضرر او گردد او خداوند خود را بخشم آورده و مخالف رضای او عمل کرده است و کسی که
با مردم چنان معامله نماید که اگر با او آن معامله نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند
خود است و توفیق تحصیل رضای الهی یافته و از غضب او اجتناب نموده است و گفت که زینهار
از نیک و حسن را هر چند آزار در بیان ببینی و کار قبیح و بد را نیک مدان هر چند در نیکان نما
نمائی یوذاسف گفت که بفرما که کدام یک از مردم سزاوارترند بسعادت و کدام یک از ایشان
سزاوارترند ببدبختی و شقاوت بلوهر گفت سزاوارترین مردم بسعادت کسی است که
بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب کند و سزاوارترین مردم بشقاوت کسی است که
معصیتهای الهی را بجا آورد و طاعتهای الهی را ترک نماید و شهوتهای نفس خود را بر رضای الهی
اختیار کند یوذاسف گفت کدام یک از مردم خدا را از همه بر دارترند گفت آنکس که بیشتر عبا

وسیئات بدی

فرموده الهی کند و در دین حق راسختر باشد و از گناهان و اعمال قبیحه از همه کس دورتر باشد
یوذاسف گفت بیان فرما حسنات و سیئات را بلوهر گفت حسنات تصدیق و راستی نیت است و گفتار و
کردار است یوذاسف گفت که کدام است نیکی و صدق نیت بلوهر گفت اعتدال و میانه روی در قصد
و همت است یوذاسف گفت که چیست بدی گفتار گفت دروغ گفتن یوذاسف گفت چیست بدی کردار گفت
معصیت پروردگار عزوجل یوذاسف گفت که چگونه حاصل میشود میانه روی در قصد و همت گفت
که با یکدیگر مستمر متذکر زوال و فنای دنیا باشی و همت گماری بر ترک اموری که موجب غضب الهی
و وبال اخروی میگردد یوذاسف گفت که سخاوت کدام است گفت سخاوت و جوانمردی صرف کردن
مالست در راه رضای الهی یوذاسف گفت چه چیزها است موجب گرامی بودن گفت تقوی و پرهیزکاری
از آنچه خدا از آن نهی فرموده است یوذاسف گفت کدام است بخل گفت منع کردن حقوق از اهلش
و گرفتن اموال از غیر محلش پرسید که حرص کدام است گفت میل کردن بسوی دنیا و نظر
انداختن بسوی چیزهائی که باعث فساد آنکس میشود و عقاب الهی بر آنها مرتب میشود پرسید
که راستی کدام است گفت آنست که خود را فریب ندهی و با خود دروغ نگوئی پرسید که حماقت کدام است
گفت آنست که دل بر بنای فانی دهی و آخرت را که باقی و دایم است ترک نمائی پرسید دروغ چیست
گفت آنکه آدمی با خود دروغ گوید و خود را به آن فریب دهد و پیوسته بهواها و شهوتهای نفس
خود مشعوف و خوشحال باشد و امور دین خود را بتاخیر اندازد بطول امل یوذاسف پرسید
کدام یک از مردم کاملترند در صلاح و شایستگی گفت آنکس که عقلش کاملتر است و نظر در عواقب
امور بیشتر میکند و دشمنان خود را بیشتر میشناسد و خود را از شر ایشان بیشتر محافظت مینماید
پرسید که آن عاقبت که گفتی در آن نظر میباید کرد چیست و آن دشمنان که گفتی از ایشان حذر میباید
کرد کیستند گفت عاقبت آخرتست و آن دشمنان حرص و غضب و حسد و حمیت و شهوت و ریا
و لجاجت در باطلست پرسید که کدام یک از این دشمنان که گفتی قوی ترند و احتراز از ان دشوار
تر است گفت در حرص خشنودی نمیباشد و موجب شدت غضب میگردد و در غضب جور غالبست و
شکر اندک و کم موجب عداوت و دشمنی بسیار میگردد و حسد موجب فساد نیت و بدگمانی بخداوند خود
میشود و حمیت باعث لجاجت عظیم و گناهان شنیع میگردد و کینه سبب طول عداوت و شدت
قهر و سطوت میباشد و ریا از همه مکری بدتر است و ریا مخفی میباشد و از همه دروغها بدتر است
و لجاجت روز بروز آدمیان در خصومت عاجز میکند و حجت را قطع مینماید پرسید که کدام یک از

مکرها

مکرهای شیطان در هلاک کردن مردم تمامتر و تاثیرش بیشتر است گفت آنکه بسبب شهوات نفسانی
بر مردم مشتبه گرداند نیک و بد را و ثواب و عقاب را و عواقب امور ناشایسته را پرسید که چه چیز است
قوت که بر آدمی کرامت فرموده است که به آن تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و
هلاک کننده گفت آن قوت عقل و علم است و عمل کردن به آن دو و صبر کردن نفس بر ترک خواهشهای
خود و امید داشتن ثوابهائی که در شرع وارد شده است و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی رحلت
و بسیار در حذر بودن که بسبب امور فانی دنیا امور باقی آخرت از آنکس فوت نشود و عبرت گرفتن
از عاقبتهای بدی که بر امور گذشته دنیا مرتب گردیده و خود را بر آداب و سنن اهل عقل داشتن
و نفس را از عادتهای بد باز داشتن و بعادتهای نیک و خلقهای حسن فرمودن و طول امل را
از خود دور کردن و صبر بر شدائد نمودن و بقدر کفاف از روزی قانع شدن و بقضاهای الهی راضی بودن
و تفکر در شدت عقوبات آخرت نمودن و تسلی دادن خود بچیزهائی که در دنیا از آدمی فوت میشود و ترک
ارتکاب اموری که باتمام نمیرسد و بیاشتن امیدی که بازگشت آن با آنهاست از امور آخرت و راه سعادت را
بر راه ضلالت اختیار نمودن و بیقین دانستن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب هست و دانستن
حقوق الهی و خلق و نیک خواه مردم بودن و نفس را از متابعت هوا و مرتکب شدن شهوتها نگاهداشتن
و کارها از روی تفکر و تدبیر کردن که اگر فسادی بر آن مرتب شود چون بتفکر و تدبیر نموده معذور باشد
اینهاست قوتها و ذخیرها که با اینها بر دشمنان غالب میتوان شد یوذاسف گفت کدام یک از اخلاق
پسندیده تر است ... بلوهر گفت که تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن پرسید کدام
عبادت بهتر است گفت دل بیاد خدا و محبت او داشتن پرسید که کدام خصلت افضلست گفت محبت صالحان
پرسید که کدام سخن بهتر است گفت امر بمعروف و نیکیها و نهی از منکر و بدیها پرسید که کدام دشمنست
که دفعش دشوارتر است گفت گناهان پرسید که کدام یک از فضیلتها افضلست گفت راضی شدن
با آنچه کافی باشد از روزی پرسید که کدام یک از آداب بهتر است گفت آدابی که از دین و شرع
ظاهر شود پرسید که کیست خطاکارتر گفت پادشاه ظالم و دلی که در آن رحم نباشد پرسید که
چه چیز است که بنهایت نمیرسد گفت چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمیشود پرسید که کدام
چیزی که عاقبتش از همه چیز بدتر است گفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب
رضای الهی نیست و غضب الهی است پرسید که کدام چیز است که زود از حالی بحالی میگردد و
ثبات نمیماند گفت دل پادشاهانی که کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یک از

گناهان رسوا تر است گفت چان الهی را شکستن و جهد انکار کردن پرسید که چه چیز است که زود تر منقطع میگردد گفت محبت عاشق پرسید که کدام چیز نظیف تر است گفت زبان دروغ گوی پرسید که چه چیز است که پیشتر پنهان میباشد گفت بدی بیاکننده که مردم را بظاهر خوب فریب دهد پرسید که چه چیز است که شبیه تر است باحوال دنیا گفت خوابهای پریشان پرسید که کدام یک از مردم پسندیده تر است گفت آنکسی که کمانش بپرورد کار خود نیکوتر باشد و ترک محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر کمتر باشد پرسید که چه چیز در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میگردد گفت فرزند صاحب ادب و زن سازگار موافق که یاور باشد بر تحصیل آخرت پرسید که کدام درد است که علاجش مشکلتر است در دنیا گفت فرزند بد و زن بد که خلاصی از این دو بلا حاصل نمیشود پرسید که در کدام آسایش و راحت بیشتر است گفت راضی بودن آدمی به بهره خود در رد نهادن رعیت حمایت پادشاهان صالح بودن یوذاسف گفت ای حکیم خاطر خود را پاس دار که چیزها هم از تو سوال کنم از چیزی که اهتمام من به آن از همه چیز بیشتر است بعد از آنکه حق تعالی مرا بکار بینا کرده است دانستم از امور خود چیزی چند را که غنیمت انستم و دوزی کردم مرا از امور دین چیزی چند را که از آنها نا امید بودم بلوهر گفت بپرس از آنچه خواهی یوذاسف گفت مرا خبر ده از حال کسی که در طفولیت پادشاهی به سیه باشد و در این تربیتی باشد و لذات دنیا پس بسترپرورش یافته باشد و بآنها معتاد شده باشد و در رغبت در راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد و یک لحظه خود را از لذتها دست بتابان نداشته باشد بلکه پیوسته همت او مصروف باشد بر آنکه هر لذتی را بنهایت رساند و اقصای مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر آنها نداند و چندانکه عمرش زیاده شود حرصش بآن امور زیاده گردد و بر نیاز نفیس تر گردد و آن دین باطل در نفسش راسخ گردد و اهل دین باطل خود را دوست دارد و امر آخرت را نداند و غافل باشد از آن و فراموش کرده باشد آنرا بسبب قساوت قلب و بدی و فساد اعتقاد و روز بروز عداوتش زیاده گردد نسبت بجماعتی که مخالف دین او باشند و بر دین حق تابع باشند و از ترس او مخفی دارند و حق را اظهار نمی نمایند و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند آیا چنین شخص باین اوصاف را امید هست که در آخر عمر آن مذهب باطل را ترک نماید و از آن اعمال

همچنان

که دیده دل ایشان کور است

قبیح عادات بازآید و میل کند بجانب امری که فضیلت آن ظاهر است و حجت حقیقت آن واضحست و فواید بهره های آن بسیار است یعنی اختیار نماید آنچه تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبه که گناهان گذشته او آمرزیده شود و امید ثوابهای اخروی داشته باشد بلوهر گفت دانستم که صاحب این اوصاف کیست و دانستم که این سوال برای چه کردی یوذاسف گفت که این دریافت و فراست از تو عجیب نیست با آن درجه فهم که خدا بتو کرامت فرموده است و آن رتبه علم که ترا به آن مخصوص کرده است بلوهر گفت صاحب آن اوصاف پادشاهست که پدر تست و باعث تو برین سوال عجیبی است که با و داری و اهتمامیست که در امر او بعمل می آوری بسبب شفقت پدری و رعایت حق او از ترس آنکه مبادا معذب شود در آخرت بعذابهای که حق تعالی برای اهل شرک وعده فرموده است و چنین میخواهی که مثاب شوی درین اهتمام و ادا کنی حقی را که حق تعالی برای پدر بر تو لازم کرده است از شفقت پدر و گمان دارم که در خاطر داری که بنهایت سعی و کد او را بجا آوری و عادر حق پدر خود و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و رسانیدن او بسلامت و راحت و نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است یوذاسف گفت که هیچ فرا دو نکردی و اغیر در خاطر من بود بیان فرمودی بسبب اغیر اعتقاد داری هدا بمن بیان فرما که میترسم که او را مرگ در رسد و حسرت و ندامت گرفتار شود در هنگامی که پشیمانی او را هیچ ثمره نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید پس مرا درین امر صاحب تعجب کرد و این عقیده را از خاطر من بکشا که بسیار عظیم دو دین امر حیران مانده ام بلوهر گفت که اعتقاد ما درین باب آنست که جمیع مخلوق را از رحمت پروردگار خود دور نمیدانیم و هیچکس را نا امید از لطف و احسان او نمیکردانیم و امید هدایت بهر کس داریم تا زنده است هرچند سرکش و طاغی و گمراه باشد زیرا که حق تعالی خود را برای ما وصف فرموده است برحمت و مهربانی و شفقت و ما باین صفات او را شناخته ایم و باین اوصاف ایمان باو آورده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیان را باستغفار و توبه و باین سبب امید داری عظیم در حصول مقصود داریم اگر مشیت الهی به آن تعلق گرفته باشد و بدان ای یوذاسف که نقل کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صیت علم و دانش او در آفاق منتشر گردیده بود و بسیار ملایم و عادل بود برعیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و مدتی در میان ایشان بنهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهانبانی کرد پس چون اجل او در رسید و بدار بقا رحلت نمود رعیت بر او بسیار جزع کردند و او را فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که آن فرزند پسر است ایشان کسی بر خود پادشاه

نکردند و انتظار ولادت پسر میبردند و وزرای پادشاه سابق امور مملکت را جاری میساختند
پس موافق قول منجمان پسری متولد شد و اهل آن مملکت بشادی و سروری که ایشان را از تولد
آن پسر حاصل شد تا یکسال بلهو و لعب و سازها و انواع تنعمات تعیش کردند و بفسوق و معاصی روزگار
گذرانیدند تا آنکه جمعی از علما و دانشمندان و حق شناسان که در میان ایشان بودند بآن گروه گفتند
که این فرزند عطیه‌ایست که حق تعالی بشما کرامت فرموده بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت
شما حق تعالی را شکر کنید که معطی این نعمت شماست از شکر او کفران نعمت کردید و مخالفت او نمودید
و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید و خدا را بخشم آوردید اگر اعتقاد اینست که خدا این
نعمت را بشما عطا کرده است پس شکر او بکنید آن گروه در جواب گفتند که ما این عطیه را از خدا میدانیم
و او بر ما باین نعمت منت گذاشته علما گفتند پس اگر میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده پس چرا
او را بخشم می آورید و دشمن او را راضی میکنید رعیت گفتند که ای دانایان الحال آنچه ما را باید کرد
بفرمائید تا نصیحت شما را قبول کنیم و هر چه فرموده شما عمل نمائیم علما گفتند که میباید ترک نمائید متابعت
شیطان را و خود را دور کنید از منکرات و مشغول گردید بنماز و بعوض لهو و لعب بطاعات و عبادات و خوشنودی
پروردگار خود بکوشید و چند برابر آنچه شکر شیطان و اطاعت او کرده اید شکر خداوند خود بجا
آورید تا حق تعالی گناهان شما را بیامرزد رعیت در جواب گفتند که به‌نهایت تاب تحمل جمیع آنچه
شما فرمودید نداریم و علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید کسیرا
که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت میکنید کسیرا که حق واجب لازم بر شما دارد و چون توان
کردن تاب داشتید بفعل کارهائی که بضرر و از پیش خود اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در اعمالی
که نیکو و پسندیده و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم و حکمت شهوت در نفس ما
عظیم و قوی گردیده و لذتهای دنیا بر ما غالب شده و چون این دواعی در نفس ما قوی است
کارهای بد بر ما آسان شده است و تحمل مشقتهای آنها میتوانیم شد و نیات خیر در نفس ما
ضعیف است و از این سبب مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است بر آن راضی شوید که هر چه
روز بروز از یکی از اعمال ناشایست خود بکنیم و بطاعات رو آوریم و بار را بر ما گران
نکنید علما گفتند که ای گروه چندان شما ضعیف ترند از اهل جهالت و بی ادبان اهل ضلالت
و شبیه ایشانید لهذا استقامت و بعضی بر شما آسانست و سعادت و فیروزی بر شما گران
رعیت گفتند که ای دانایان پیشوا و ای حکیمان رهنما از سرزنش شما آمرزش پروردگار خود

ببینیم

میبینیم و از شدت و عنف شما پس در عفو الهی میگریزیم پس شما سرزنش مکنید ما را بضعف و سستی
و عیب مگوئید ما را بجهالت و پستی زیرا که پروردگار کریم و مهربان و آمرزنده است پس اگر اطاعت
او نمائیم از گناه ما عفو میفرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف میگرداند پس سعی
میکنیم در عبادت و بندگی او بقدر آنچه از زمان مخالفت او کرده ایم و پیروی خواهشهای خود
نموده ایم تا آنکه حق تعالی ما را بآرزوهای دنیا و عقبی برساند برحم فرموده خلعت مغفرت بر ما
بپوشاند چنانچه بی طلب ما بر ما لباس هستی پوشانید و از ظلمت آباد عدم بساحت وجود کشانید
پس چون چنین گفتند علما اقرار بصدق ایشان نمودند و بگفتهٔ ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال
تمام روزه داشتند و نماز و عبادت کردند و مالها در راه خدا صرف کردند و چون یکسال منقضی
شد کاهنان گفتند که آنچه این گروه برای این مولود کردند دلالت برین میکند که این پادشاه
مدتی فاجر و بدکردار باشد و مدتی صالح و نیکوکردار گردد و در زمانی جبار و متکبر باشد
و بعد از آن متواضع و شکسته گردد و منجمان نیز درین قول اتفاق نمودند از ایشان پرسیدند
که این فال را از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که چون این رعیت بسبب این
مولود در اول مشغول لهو و لعب باطل شدند و در آخر بعبادت و بندگی در آمدند دانستیم که
این مولود نیز حالش چنین بود و منجمان گفتند که چون در مولد زهره و مشتری هر دو در قوت
بودند و زهره تعلق باهل طرب و بطالت دارد و مشتری تعلق باهل علم و عبادت دانستیم که
این دو حال در او خواهد بود پس آن طفل در نهایت قوت و تنومندی و قدرت نشو و نما کرد
و چون پادشاهی یافت آغاز بمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و تعدی
و تطاول نمود و محبوبترین مردم نزد او کسی بود که درین امور با او موافقت مینمود و دشمن
ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره میکرد و او را نصیحت میکرد و مغرور شده بود
بجوانی و صحت و توانائی و ظفر بمطالب و نصرت بر دشمنان و عزت و خودبینی و سرور و شادی
او بنهایت رسید و آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید تا آنکه بسن سی
و دو سالگی رسید پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بیشمار که از اولاد پادشاهان نزد او جمع
شده بودند و دیگران هم خود را از کنیزان با حسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر
و کنیزان و خدمتکاران خاص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را با انواع لباسها و زیورها
زینتها بیارایند و امر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع آفتاب از برای او بنا کنند که زمینش از

صحنهای طلا باشد و اصناف جواهر در آن بکار برند و طول آن مجلس صد و بیست ذرع و عرض آن
شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و دیوارهای آنرا از طلا زینت دهند و بالوان جواهر مرصع
کرده اند و امر فرمود که آنچه در خزاین او بود از نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون آورند
و در مجلس او ترتیب بچینند و فرمان داد که جمیع لشکری و امرا و سپه سالاران و نویسندگان
و یساولان و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل مملکت او بانهایت زیب و زینت
حاضر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران لشکرش با اسپان نفیس او سوار شوند و از
برای هر صنف از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و عامه خلق مکانی مقرر فرمود که صفها
برکشیده در جاهای خود قرار گیرند و منظور او این بود که بر منظر رفیعی بر آید و عظمت
پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت خزاین و وسعت مملکت و کثرت جنود و عساکر خود را بنظر در آورده
تا سرور و عیش و طرب او زیاده گردد پس چون چنین مجلسی را مرتب ساختند بمجلس در آمد و بر تخت
خود بالا رفت و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد و همگی او را سجده کردند و او را از مشاهده
آن اسباب بی پایان و کثرت مطیعان و فرمانبرداران سروری عظیم حاصل گردید پس به بعضی از
غلامان خاص خود گفت که ملک و رعیت خود را با حسن وجوه مشاهده نمودم و شاد گردیدم و
اکنون میخواهم که منظر خود را بنظر در آورم و از مشاهده جمال خود مسرور شوم پس آئینه طلبید
و در اثنای آنکه در آن مینگریست و مشاهده صورت خود مینمود نظرش بموی سفیدی افتاد
که در میان موهای ریش او ظاهر گردیده بود مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه
عمدا باشد از مشاهده آن حال بسیار خایف و هراسان و غمگین و ترسان گردید و اثر اندوه
بر جبینش ظاهر شد و شادیش باندوه مبدل گردید و با خود اندیشه کرد که این نشان آنست
که جوانی بآخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی بنهایت انجامیده و این موی سفید رسول
ناامیدیست که خبر زوال پادشاهی را بمن میرساند و پیش آهنگ مرگست که خبر مردن را
بگوش جانم میرساند هیچ دربان مانع او نتوانست شد و هیچ نگهبانی دفع او نتوانست نمود تا
ناگاه بمن رسید و خبر مرگ و زوال پادشاهی را بمن رسانید و بزودی سرور مرا باندوه بدل
خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل خواهد گردانید و بنای همت و توانائی مرا در هم خواهد
شکست و حصارهای محکم و لشکرهای فراوان برای رفع این آفت فایده نخواهد بخشید اینست بنا
جماعت و قوت و زایل کننده توانگری و عزت اینست پراکنده کننده جمعیت عزیزان و همه
کنند یارم

کننده میراث میان دشمنان اینست باطل کننده عیشها و مکدر سازنده لذتها و خراب کننده عمارتها
و متفرق سازنده جمعیتها و پست کننده صاحبان رفعت و خوار کننده اصحاب شوکت و عزت اینک در
رسید و بار خود را فرود آورده بر در خانه من ایستاده و دام خود را برای صید من گسترده و در کاشانه
من پس آن پادشاه که تحملها بدوش گرفته بر روی تختش رسانیده بودند مضطرب از تخت فرود آمد پای
برهنه لشکری خود را جمع نمود و معتمدان خود را نزد خود خواند و گفت ای گروه من چگونه پادشاهی
بودم شما را و با شما چگونه سلوک کردم در ایام دولت من شما بچه حال بودید ایشان گفتند که ای پادشاه
پسندیده اطوار نیکو کردار حق نعمت بر ما بسیار داری و از شکر احسانهای تو عاجزیم و از ... جانهای
خود را در راه فرمانبرداری تو گذاشته ایم و اگر میخواهی بفرما که بجان قبول میکنیم پادشاه گفت که
دشمنی که از و نهایت بیم و خوف دارم برای من در آمده و هیچیک از شما او را مانع نشدید تا بر من
مستولی گردید با آنکه شما معتمدان من بودید و بشما امیدها داشتم ایشان گفتند ای پادشاه
آن دشمن در کجاست او را میتوان دید یا نه پادشاه گفت خود دشمن دیده نمیشود اما آثار و علامتش را
میتوان دید ایشان گفتند که ما برای دفع دشمنان تو مهیا گردیده ایم و حق نعمتهای ترا فراموش نکرده ایم
در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند دشمن خود را بما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم پادشاه گفت
من فریب عظیم از شما خورده بودم و بشما اعتماد کرده بودم و شما را بجهت دلیری میداشتم برای دفع
دشمنان خود و مالهای گرانمایه بشما بخشیدم و شما را بر همه کس برگزیدم و شما را بخود اختصاص
دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمائید و برای اعانت و یاری شما شهرهای
محکم بنا کردم و قلعهای استوار گردانیدم و اسلحه برای اعادی در کار است بشما عطا کردم و در
تحصیل مال ... از شما بر داشتم که شما را اندیشه بغیر از محافظت من نباشد و گمان من این بود
که با وجود شما آسیبی بمن نخواهد رسید و با آنکه شما با من باشید رخنه در بنیان وجود من راه
نخواهد یافت و اکنون با وجود جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است اگر این از سستی
و ضعف شماست که قدرت بر دفع آن ندارید پس من در استحکام کار خود و فکر درون کار خود
خطا کرده ام که شما را یاور خود با این ضعف گردانیده ام و اگر شما قادر بر دفع آن بوده اید
و غافل شده اید پس شما خیرخواه و مشفق من نبوده اید ایشان گفتند ای پادشاه چیزی که
طاقت دفع آن داشته باشیم بصلاح و حربه و اسپان و قوت و قدرت خود بمشیت الهی خواهیم
کند اینها که حضرت آن بتو رسد تا ما حیوة داریم و اما چیزی که بدیده در نیاید و ما علم بر آن نداریم

وقت ما به دفع آن وفا نمیکند پادشاه گفت که آیا من شما را نگفته‌ام برای اینکه دفع دشمنان از من
بکنید گفتند بلی گفت پس از چه قسم دشمنان را محافظت مینمائید از دشمنی که ضرر به من رساند یا
اینکه یا دشمنی که به من ضرر نتواند رسانید گفتند از دشمنی که ضرر رساند پادشاه گفت که آیا از همه
دشمنان ضرر رساننده نگاه میدارید یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده گفتند از هر دشمنی که ضرر
رساند پادشاه گفت اینک رسول مرگ در رسیده و خبر خرابی و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی
من میدهد و میگوید که من میخواهم که آنچه آبادان کرده‌ای خراب کنم و آنچه بنا کرده‌ای ویران کنم و آنچه
جمع کرده‌ای پراکنده کنم و آنچه به اصلاح آورده‌ای فاسد کنم و آنچه افراخته‌ای پست کنم و کردهای
بر هم زنم و تدبیرهای ترا باطل کنم و این رسول خبر آورده است از جانب مرگ که عنقریب دشمنان
ترا بر تو شاد کنم و از فنای تو دردها و کینهای سینه ایشان دوا خواهم کرد و تو را به
۱۱ گرسنگی تاب کنم و انس ترا به وحشت مبدل کنم و ترا بعد از عزت حقیر گردانم و فرزندان
ترا یتیم کنم و متفرق سازم و جمعیت ترا به مصیبت تو نشانم برادران و اهل بیت ترا و خویشان ترا
و بعد از بدن ترا از هم بپاشم و دشمنان ترا در خانهای تو بنشانم آنگروه گفتند ای پادشاه
ما ترا از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت میتوانیم کرد اما مرگ و کهنگی
و زوال را ما چاره نمیتوانیم کرد و قوت دفع آنرا نداریم و از خود نیز منع نمیتوانیم نمود پادشاه
گفت آیا چاره برای دفع این دشمن هست گفتند نه پادشاه گفت دشمنان دارم از این دشمن خود بدتر
آیا دفع آنها میتوانید نمود گفتند کدامند آنها گفت دردها و بلاها و غمها و الم‌ها گفتند ای پادشاه اینها
بسته به پادشاه عظیم الشان قادری نازل میشود و اسباب آن از بدن و نفس برانگیخته میشود
و هیچکس بر دفع آنها قادر نیست و حاجب و دربان و حارس و نگهبان ممنوع نمیگردد پادشاه گفت
آیا قادر هستید بر دفع اموری که از قضا و قدر الهی بر من مقدر گشته است گفتند ای پادشاه
کیست که چیزی در پیچیده قضا و قدر الهی افکند و مغلوب آن نگردد و کیست که با قدرت حق تعالی ستیزه
نماید و مغلوب آن نشود پادشاه گفت پس ای گروه شما چاره قضا و قدر نمیتوانید کرد و جمیع
امور به قضا و قدر است پس چه نفع از شما به من میرسد ایشان گفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر
نداریم و لیکن توفیق یافته بداینها و عقایق امور پی برده و آنچه میگوئی حق است اکنون بگو
چه اراده داری پادشاه گفت که اراده دارم به عوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت
ایشان با من دائمی باشد و وفادار و عهد و پیمان ایشان باشد و برادری ایشان با من همیشه باقی
باشد

باشد و مرگ پیوند من و ایشان را قطع نکند و بعد از مُردن سبب دوری من از صحبت من و ایشان
باقی باشد و مرا بعد از مرگ تنها نگذارند و در زندگی من ترک یاری ننمایند و از من دفع نمایند چیزی
را که شما از دفع آن عاجز بودید که آن مرگست گفتند ای پادشاه کیستند این جماعت که اوصاف
ایشان را بیان کردی گفت ایشان گروهی چند اند که ایشان را برای اصلاح شما فاسد کرده‌ام گفتند
که احسان خود را از ما باز مگیر و با ما و ایشان هر دو ملاطفت کن که ما بهترین اخلاق ترا
و کامل‌ترین بزرگی ترا عظیم و شامل دیده‌ایم گفت صحبت شما سم قاتل است و اطاعت شما موجب
کری و کوری است و موافقت شما زبان لال میکند گفتند چرا چنین است ای پادشاه گفت
زیرا که مصاحبت شما در بسیاری ملک و اموال و اسباب دنیاست و موافقت شما با من در جمع
اسباب و عیش و نعمتهاست و اطاعت شما مرا در امور دنیوی که موجب غفلت از امور آخرت است و شما
از فکر آخرت دور دارد و افکنده بود دنیا را در نظر من زینت داده‌اید اگر چه خواهان من بودید مرگ را به یاد
من آورده‌اید و اگر من مشفق و مهربان میبودید زوال و فنا و کهنگی را در خاطر من جا میدادید
امر باقی را برای من تحصیل مینمودید و مرا به امر فانی مشغول نمیساختید ببر ستی که آنچه شما برای
من نفع میدانید ضرر است و آنچه گمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که شما برای
من تحصیل کرده‌اید همه را از شما گذاشتم و مرا به آنها حاجتی نیست و بکار من نمی‌آید گفتند ای پادشاه
پسندیده اطوار نیکو کردار سخن ترا فهمیدیم و عزم داریم که آنچه به ما نهی اجابت کنیم و اصلاح
ما را به تو حجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و غالب است و لیکن ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد
مملکت ما و باطل شدن دنیای ما و شماتت دشمنان ما میگردد و بر ما کار بسیار دشوار است و در چاره
کار خود حیران شده‌ایم به سبب تغییر رائی که ترا است که دیدیم و بر یقین که تا زنده و عالم شدی پادشاه
گفت که اگر چه شما را اغاظت میرسد بگوئید و ایمن باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان نمائید
و از من بیم و ترس نداریم که من تا امروز مغلوب حمیت و تعصب بودم و امروز بر هر دو غالبم
و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند و اکنون من بر ایشان مسلط گردیده‌ام و تا امروز پادشاه
شما بودم و لیکن بنده بودم امروز از بند که آزادم و شما را نیز از بند کی آزاد کردم گفتند
کیست آنکه تو در آن زمان فرمان فرمای ما بنده او بودی گفت من در آن زمان بنده خواهش
نفسانی خود بودم و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بندگی در فرمان بردار
شهوتهای خود میکردم امروز این بند کیها و اطاعتها را از خود برهم و به پشت سر خود

که ویه دل ایشان ...

انداختم و آزاد شدم گفتند بگو ای پادشاه که اکنون چه عزم داری گفت عزم دارم که بعد ازین روز
قناعت نمایم و در خلوت مشغول تحصیل آخرت خود گردم و دنیای فریبنده را ترک نمایم و این
بارهای گران از پشت خود بیندازم و مهیای مرگ شوم و تهیهٔ سفر آخرت بکنم که اینک پیک مرگ
در رسید و سیکی که در صدد آنکه از توجه انشم و باقی باشم تا مرگ خود در رسد گفتند ای
پادشاه این پیک که از جانب مرگ آمده است کدام است که ما او را نمی‌بینیم و او مقدم مرگ است گفت اما رسول
مرگ این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر گردید و بانگ زوال و فنا در میان جمیع جوارح
و اعضا در داده و همه اجابت او نموده اند و اما مقدمهٔ مرگ آن ضعف و سستی و شکستگی است
که اجزای سفید نشانهٔ آنست گفتند ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل میکنی و رعیت خود را مهمل
و سرگردان میگذاری و از وبال و گناه این نمی‌ترسی که این گروه را ضایع و معطل بگذاری مگر
نمیدانی که بهترین ثوابها باصلاح آوردن امور خلق است و سر نیکیها و بهترین عبادتها طاعت
است و جماعت و چگونه نمی‌ترسی که گناه کار باشی و حال آنکه در ضایع گردانیدن عامهٔ خلق گناه
تو زیاده از آن ثوابیست که در اصلاح خود از خدا توقع داری آیا نمیدانی که بهترین عبادتها
عملیست که دشوارتر است و دشوارترین عملها سیاست رعیت است بدرستی که تو ای پادشاه
بعدالت در میان رعیت سلوک کرده و پیوسته تدبیر ثواب خود اصلاح امور ایشان نموده
و بعد رایحه امور ایشان باصلاح پیوسته تو مستحق مزد و ثواب گردیده ای پادشاه صلاح
این گروه در دست تست و اکنون میخواهی که ایشان را بگذاری که فاسد شوند و از فساد ایشان
گناه بتو عاید میشود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود تنهائی تحصیل مینمائی مگر نمیدانی
ای پادشاه که علما و دانشمندان گفته اند که هر که شخصی را فاسد و ضایع کند موجب فساد نفس
خود گردیده و هر که شخصی را باصلاح آورد موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد ازین
شاملتر و بیشتر میباشد که تو ترک مینمائی جمیع این رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدر میروی
از میان این گروه که تو باعث انتظام امور ایشانی زینهار که از خود میفکن لباس این سلطنت را
که وسیلهٔ شرف دنیا و آخرت تست پادشاه گفت فهمیدم آنچه گفتید و ادراک کردم آنچه بیان
کردید اگر من پادشاهی را در میان شما اختیار کنم برای اینکه عدالت در میان شما جاری نمایم
و از خدا مزد طلب نمایم در اصلاح شما و داشتن شما بخیرات و خوبیهای اعوان و یاران
که باشند مهربانی کنید و اینچنین اگر بعضی از امور مرا متکفل شوند و ایشان نیز در آن

خیر یار و معاون من باشند گمان ندارم که تنهائی چنین مطلبی را در میان شما براه توانم برد و حال
آنکه همگی شما مائلید بدنیا و راغب گردیده اید بشهوتها و لذتهای آن و با افعال شما اگر من در میان شما
باشم ازین حال خود ایمن نیستم که مایل گردم بدنیائی که اکنون امید دارم که آن را ترک نمایم و باهلش واگذارم
و فریفتهٔ آن نگردم تا هنگامی که ناگاه مرگ در رسد و مرا از تخت پادشاهی بزمین رساند و بعد از جامهای
حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامهٔ خاک در من بپوشانند و بعوض جواهر گران بها سنگ و کلوخ
بر من افشانند و بعد از منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن گردانند و بپوشانند بر من بعد از خلع لباس کرامت
جامهٔ خواری و مذلت چون دیده اعضا جامهای تنها و بیکسی و هیچ یک از شما با من نباشید و مرا از آبادانی
ببرید و بمحل خرابی و ویرانی تنها بنشانید و بدن مرا بعوض زنان زمین از مور و غیر آن واگذارید
که گوشت و پوست مرا بخورند و بدن من تمام کرم و مردار گندیده شود و عزت از من بیگانه و خواری
با من یار گردد و دوستترین شما نسبت بمن در اغال کسی باشد که زودتر مرا دفن کند و مرا با
کردهای بد خود واگذارد و بعد وزر اعمال بغیر حسرت و ندامت ثمرهٔ برای دوستان و یاران
مرتب نشود و شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع مینمائید
و اکنون اعتراف مینمائید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بر دفع ضرری از من نیستید و جانهای
برای من نمیدانید پس ای گروه من امروز چاره کار خود میکنم چون شما با من مکر کردید و دام
فریب برای من گسترده بودید خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای پادشاه نیکو
کردار ما آن نیستیم که پیشتر بودیم چنانچه تو آن نیستی که پیشتر بودی آنکه ترا ازین حال بحال
نیک آورده حال ما را نیز متبدل ساخته و راغب بخیر و خوبی گردانیده پس تو بر ما اقبال
فرما و بخیرخواهی ما را ترک مفرما پادشاه گفت که تا شما بر سر قول خود هستید من در میان شما
میباشم و هرگاه که بخلاف این وعده عمل نمائید از میان شما بیرون میروم پس آن پادشاه
در ملک خود ماند و لشکری او همگی ببیعت او عمل مینمودند و بعبادت و بندگی حق تعالی مشغول
گردیدند پس حق سبحانه و تعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان
ایشان را مخذول گردانید و مملکت آن پادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیگر بدین سیرت نیکو
در میان ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست و تمام عمر او شصت و چهار سال بود که نصف
آنرا بظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح رسید ادیب ذاسف گفت شنیدن این مثل
بسی مسرور گردیدم آنچه باب مثل دیگر بیان فرما که موجب خوشحالی من گردد و شکر الهی را

زیاده بجا آورم بلوهر گفت که نقل کرده‌اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت
و تنگی و تفرقه و پراکندگی بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و آن پادشاه را
پسری بود در نهایت صلاح و رشاد و حق‌شناسی و خداترسی و او رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری
از گناهان راغب میگردانید و امر مینمود ایشان را بیاد کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن باو
در دفع دشمنان و رفع شدائد و چون پدرش از دنیا رفت و او بر سریر سلطنت مستقر گردید حق تعالی
دشمنان او را منکوب گردانید و رعیت برفاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش آبادان و معمور
گردید و امور پادشاهیش منتظم شد و وفور این نعمتهای بی‌پایان باعث طغیان و غفلت رعایا
او گردید بعدی که بنده‌گی خدا را ترک کردند و نعمتهای خدا را کفران مینمودند و هر که با او عناد میورزید
سارعت بقتلش مینمود و بخیال پادشاهی او بطول انجامید در روز برون فساد او در رعیت
زیاده میشد تا آنکه همگی فراموش کردند آن دین حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند و اغلب او
امر مینمود از باطل و ظلم همگی اطاعت او مینمودند و در ضلالت و گمراهی او مسارعت میکردند
و بر خیال ماندند تا آنکه فرزندان ایشان بسبب جهالت و بطالت نشو و نما کردند و عبادت الهی بالکلیه
از میان ایشان برطرف شد و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمیشد و در خاطر ایشان
خطور نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر آن پادشاه دارند و آن پادشاه در حیات پدرش
با خدا عهد کرده بود که اگر پادشاه شود طاعت الهی بجوی بکند که هیچیک از پادشاهان گذشته
نکرده باشند و فرمان برداری خدا چندان بکند که فوق طاقت هر کس باشد چون بپادشاهی
رسید غرور سلطنت آن نیت را از خاطرش محو نمود و مستی فرمان‌روائی چندان او را بیهوش کرد
که چشم گشود و بجانب حق اصلا نظر نیفکند و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش
نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود و دلش بسیار بدرد آمد و دلتنگ شد از آن گمراهی و ضلالت
و مستی و بطالت که در آن پادشاه میدید و میخواست که بیاد پادشاه بیاورد نعمتهائی که او با
خدا و خود کرده بود و او را پند دهد و نصیحت کند و لیکن از شدت صولت و غفلت او
حذر مینمود و جرات نمیکرد و از اهل دین و صلاح در مملکت آن پادشاه کسی نمانده بغیر او
و یک شخص دیگر که در اطراف مملکت آن پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشانش را نمیدانست پس
روزی آمد و تقرب جسته گرد و کله مرده پوسیده بر داشت و در جامه پیچید و مجلس پادشاه در آمد
و چون بجانب راست آن پادشاه نشست آن کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت و پا بر آن

میزدند تا آنکه

که میدید دل ایشان بود...

بزدند تا آنکه ریزه‌های استخوان تمام آن مجلس را کثیف کرد و پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد
و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلادان شمشیرها کشیدند و منتظر فرمان پادشاه بودند که چون
اشاره کند او را پاره پاره کنند و پادشاه بآن شدت غضب و خشمی که او را از آنجا بر آورده
بود ضبط خود مینمود و اسب بقتل او نفرمود و پادشاهان آن زمان با شیوه ایشان این بود که با وجود
تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت حلم و بردباری مینمودند و مبادرت بسیاستها و تادیبها
میکردند برای تالیف دلهای رعیت و آبادانی مملکت زیرا که اعراض قلوب ایشان موجب تزلزل
بنیان سلطنت میگردد و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاهان میشد و باین سبب
پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخاست و آمد و روز دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرد
و پادشاه با او هیچ در آن باب سخن نگفت و چون آغاز دید که پادشاه از سبب آن کار هیچ نمیپرسد
در روز چهارم همان کله را بر گرفت با ترازوئی و قدری از خاک و چون بمجلس در آمد با کله
همان کرد که هر روز میکرد تا از او را برکرفت و در یک کفه آن ترازو گذاشت و در کفه دیگر خاک
ریخت آنقدر که برابر آن درهم شد پس آن خاک را در چشم آن کله ریخت و یک کف خاک بر دهان
در دهان آن کله ریخت در آن پادشاه دیگر طاقت صبر نماند و بیتاب شد و گفت میدانم
که باعث جرات بر این اعمال در مجلس من زیادتی قرب و منزلتی است که نزد من داری و میدانی
که ترا عزیز و مکرم میدارم و از تو میکنم دانم چیزی چند را که از دیگران نمیکنم را غم و گمان
دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی داری پس آن مرد بر روی افتاد و پای پادشاه را بوسید
و گفت ای پادشاه روی بمن دار و عقل خود را همگی متوجه من گردان که با تو سخنی دارم بدرستی
که مثل سخن حکمت مثل تیر است که اگر بر زمین آید اندازند بی نشینه و جا میکند و اگر بر زمین سنگ
اندازند تاثیر نمیکند و جا نمیگیرد و همچنین این کلمه مانند باران است که اگر بر زمین نرم
پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد از آن گیاه میروید و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع میشود
بدرستی که در مردم هواها و خواهشهای مختلف میباشد و میوسنند در دل آدمی عقل نوراهی
با خواهشهای نفسانی معارضه و مجادله مینماید پس اگر خواهش بر عقل غالب گردید حضرت قبول
نمیکند و از آنجا بر نمی آید و سفاهت و تندی میکند و اگر عقل بر شهوات نفس غالب شد آدمی
خطای باید و او را لغزشی و خطائی حاصل نمیشود و بدرستیکه من از هنگام طفولیت تا حال
دوستدار دانش و علم بودم و تحصیل علوم راغب بودم و بر همه چیز آنرا اختیار میکردم

پس هیچ علمی نماند مگر آنکه از آن بهره وافی اخذ نمودم تا آنکه روزی در میان قبرستانی میگردیدم این کلّه
پوسیده را دیدم که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان و چون بپادشاهان محبت عظیم دارم
از مشاهده این کلّه برین حال و حیا (?) که دیدن آن از بدن و افتادن بخاک بمذلت و خواری بسی متأثر
شدم پس آن را برداشتم و در بر گرفتم و بخانه خود بردم و دیبا و حریر بیاوردم (?) بپوشانیدم و گلاب
بران پاشیدم و بر روی فرش نیکو گذاشتم و با خود گفتم که اگر این کلّه از سرهای پادشاهانست این
اکرام در ان تأثیر میکند و حسن و جمال خود بر میگردد و اگر از سرهای فقرا و درویشانست برهمین
حال میماند و اکرام من به آن نفعی نمیرساند پس چند روز چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام
و زینت آن اهتمام کردم هیچ تغییر در ان نشد و هیچ جمالی او را حاصل نگردید چون دیدم که
گرامی داشتن در ان تأثیری نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدرتر
بود و فرمودم که خاری پیش از پیشش به آن سر رسانید دیدم که اهانت نیز در ان هیچ تأثیری نکرد دانستم
که اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت بحال آن یکسانست پس چون این حالت را از ان مشاهده کردم
نزد حکما و دانایان رفتم و از احوال آن کلّه از ایشان سؤال نمودم ایشان نیز علمی باحوال آن نداشتند
و چون میدانستم که پادشاه منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حکمت نزد تو آمدم که سؤال
نمایم و از جان خود میترسیدم و جرأت سؤال نمینمودم تا آنکه خود سؤال فرمودی اکنون التماس دارم
که مرا خبر دهی که این کلّه سر پادشاهانست یا گدایان و به درستی که حیرت در مانده ام و متفکر در حال
این کلّه با خود اندیشه کردم که دیدم پادشاه را از هیچ چیز بر نمیکند و حرص ایشان بمرتبه ایست
که اگر تمام زیر آسمان را بتصرف در آورند قانع نمیکردند و همت بر تسخیر بالای آسمان میگمارند دیدم
این کلّه را که ملاحظه کردم از دو زنی نکیه (?) مملو از خاک پر شده و همچنین نظر کردم به دهان این کلّه که اگر
دهان پادشاهان باشد از هیچ چیز پر نمیشود چون ملاحظه کردم از لب تا خاک پر شده پس اگر
میگویی که این سر مسکینی است حجت بر تو تمام میکنم که اینرا از قبرستان پادشاهان برداشته ام و اگر
باور نمیکنی میروم و کلّه های پادشاهان و مسکینان همه را بیرون می آورم و نزد تو حاضر میکردم
و اگر فضیلتی و شرفی در کلّه های پادشاهان بمن ظاهر بسازی یکفقره (?) تو قایل میشوم و اگر میگوئی
که این کلّه سر پادشاهی است پس بیان کن که این پادشاه که این کلّه اوست از شوکت پادشاهی و زینت
و رفعت و عزت مثل (?) غیر تو داری در حال حیوة خود داشته است و اکنون باین حال رسیده و چنین
میبینم ای پادشاه روزی را که تو نیز باین حال افتاده باشی و پامال دوست و دشمن که دیده باشی

وباخاك

و با خاک یکسان شده باشی و کرم بدنت را خورده باشد و جمعیت بتنهائی و عزتت بخواری بدل
شده باشد و تراب در خانه تنها دهند که از چهار ربع و پادشاهیت را میراث ببرند و یادت از میان
مردم برود و علمای تو تمام برهم خورد و فاسد شود و هر که ترا گرامی داشته باشی خوار گردد
و هر که را خوار کرده باشی گرامی گردد و دشمنان تو شاد گردند و یارانت گریزان شوند و خاک
بر روییت بریزند و حالی که گرفتار شوی که اگر ترا آواز دهند نشنوی و اگر ترا گرامی دارند
نیابی و اگر ترا خوار کرده اند خشم نیابی و فرزندانت یتیم کردند و زنانت بیکس شوند و گاه باشد که
شوهران دیگر بگیرند پس پادشاه از استماع اینسخنان هراسان شد و اشک از چشمش جاری گردید زیاد
و او بلاده (?) بر آورد و بسیار بگریست و چون آمد دید که سخنش در پادشاه تأثیر کرد دیگر از امثال این
سخنان بسیار گفت پس پادشاه گفت که خدا ترا جزای خیر دهد و این جمعی که بر گرد من بر آمده اند از بزرگان
خدا اینها را ببلای بی گرفتار کند بجان خود سوگند میخورم که مطلب ترا فهمیدم و غیر خود بیان
کرد پس ترک شهوات و معاصی خود و بطاعات و خیرات راغب گردید و آوازه نیکی و صلاح او
در آفاق منتشر شد و اهل فضل و علم از هر طرف رو باو آوردند و عاقبت او بخیر و صلاح
انجامید و بر همان حال از این دنیا مفارقت نمود دیدی اسف گفت که دیگر از این گونه مثل بجز ابلوهر گفت
که نقل کرده اند که در ازمنه گذشته پادشاهی بود بسیار خواهش داشت که او را فرزندی حاصل شود
و بهر گونه علاجی که گمان میبرد برای این مطلب خود را معالجه مینمود و فایده نمی بخشید تا آنکه
در آخر عمر یکی از زنان او حامله گردید پسری از او متولد شد پس چون نشو و نما کرد و براه
افتاد روزی گامی برداشت و گفت بر دن (?) معاد و بازگشت خود جفا کنید پس گام دیگر برداشت
و گفت پیر خواهید شد و گام سیوم برداشت و گفت بعد از پیری خواهید مرد پس بحال خود باز گشت
و بطور اطفال مشغول بازی شد پادشاه از مشاهده این حال متعجب شد و منجمان و علما را طلبید
و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت طالع فرزند مرا ملاحظه نمائید و در بن (?) طفل او تأمل
کنید و احوال آنرا برای من بیان کنید و آن گروه در استعلام احوال او اندیشه کردند که
ماندند (?) شدند و از احوال او چیزی استنباط نتوانستند نمود پس چون پادشاه دانست که
ایشان نیز در امر او حیرانند او را باب اکان (?) داد که بشیر دادن او مشغول شدند و یکی از آن
منجمان گفت که این طفل پیشوائی از پیشوایان دین خواهد شد پس پادشاه نگهبانان بر آن
فرزند گماشت که او را محافظت نمایند تا آنکه آن پسر بسن شباب رسید روزی خود را از دست

نیز بیار خوشحال شد و بقصر دختر آمد و گفت آن جوان این نمائید چون او را ایشان دادند و از دور
مشاهده نمود از فقر خود آمد و تغییر لباس نمود و نزد پسر آمد و با او سخن گفت و از احوال او سؤال
من ذکر تو کیستی و از کجا آمده گفت تو با من چکار است و چه سؤال از من مسکینی من مردیم از فقرا و
مساکین پادشاه گفت تو غریب مینمائی و رنگ تو برنگ مردم این شهر نمی‌ماند پس گفت من غریبم چنیم
پادشاه هر چند سعی نمود که او بر استی احوال خود را بیان فرماید ابا نمود و بیان خود کرد پس پادشا
جمیع امر کل ذکر نمایند که از احوال او باخبر باشند بنحوی که او نداند و مطلع باشند که بکجا میرود و در
کجا قرار میگیرد و بحرم سرای خود باز گشت و گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست و گویا
پادشاهیست و چنان می‌یابم که او را میلی و خواهشی نباشد با غیر شما او را برای آن میخواهید پس
کس بطلب او فرستاد که او را حاضر کردانند ملازمان پادشاه نزد او آمدند و گفتند که پادشاه
تو را میطلبد پس گفت که مرا با او چکار است و برای چه مرا میطلبد که مرا با او حاجتی نیست و او مرا
نمیشناسد ملازمان سخن او گوش نکردند و با کراه او را بمجلس پادشاه حاضر ساختند و پادشاه
او را گرامی داشت و فرمود که کرسی برای او گذاشتند و او را بر کرسی نشاندند و پادشاه فرمود
که دختر و زنش به پس پرده آمدند و پس گفت که ای جوان ترا برای کار خیری طلبیده ام دختری
دارم در ترا برای شوهری خود پسندیده و میخواهم او را بعقد تو در آورم و از فقر به چیزی
بد امکن که ما ترا غنی میکردانیم و ... افتادی زکی و رفعت بقا رزانی میداریم پس گفت که
مرا با غیر میکوی احتیاجی نیست ای پادشاه اگر خواهی مثلی برای تو بیان کنم پادشاه گفت بگو
گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود و پسری داشت و آن پسر مصاحبان داشت روزی آن مصاحبان
طعامها کردند و پسر پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان در آمد بشراب خوردن مشغول
شدند تا آنکه همگی مست شدند و افتادند پس پادشاه زاده در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل
خانه خود بسرش افتاد و بیرون آمد که بخانه خود رود و هیچیک از آن مصاحبان بیدار نکرد
بنظرش آمد که آن قبرخانه او است پس بر آن قبر داخل شد و گند مرده بمشامش رسید از غایت
بیهوشی گمان کرد که بوهای خوشیست که در خانه از برای او مهیا کرده اند و استخوانهای پوسیده
که مرده ها را در آن قبر دفن کرده اند گمان کرد که فرشهای ملوکانه است که در منزل برای او گسترده اند و دید
که مرده تازه در آن قبر دفن کرده اند و متعفن گردیده چنان بخیالش در آمد که معشوق او ست

دستگیری پدر

دست تنگی بگردن او در آورد و تمام شب او را میبوسید و با او بازی میکرد و چون صبح شد و بهوش آمد
و نظر کرد دست خود را در گردن مرده گندیده دید و جامهای خود را بانواع کثافات از چرک و ریم
و خون آلوده یافت و از گند بی تاب شد و از آن حال وحشت عظیم بهم رسانید بیرون آمد و با نهایت
بد حالی متوجه شهر شد و از شرمندگی و انفعال آن حال نا خوش خود را از مردم پنهان کرد تا بخانه
خود در آمد و بسی شاد شد که کسی او را بر آن حال مشاهده نکرد پس جامهای خود را افکند و خود را
پاکیزه کردانید و جامهای خوب پوشید و بوهای خوش خود را خوشبو کرد حال ای امیر و همه ای پادشاه
گمان داری اگر کسی که چنین حالی بر او گذشته باشد دیگر باختیار خود به چنین جایی میرود و چنین حالی را
اختیار مینماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال آن پسر پادشاه است پس پادشاه بجانب زن
و دختر التفات نمود و گفت گفتم که این جوان با غیر شما نمیخواهید رغبت نمی‌نماید مادر دختر گفت که
اوصاف و کمالات دختر مرا چنانچه باید بیان برای او نکردی و باین سبب رغبت ننمود اگر رخصت
میفرمائی من بیرون آیم و با او سخن بگویم پادشاه بآن پسر گفت که زن من میخواهد که بیاید و با تو
و با تو سخن بگوید و تا امروز هیچ زنی کسی بیامده و با کسی سخن نگفته پس گفت اگر خواهد بیاید پس زن
بیرون آمد و نشست و گفت این معامله ایست که حق تعالی خیر از او ان و نعمت بی پایان بسوی تو
فرستاده و چنین نعمتی سزاوار است قبول کن که دختر خود را بعقد تو در آوریم به رستی که اگر ببینی
که بهره کامل چه بهره از حسن و جمال و زیبائی و رعنائی و کمال با او کرامت فرموده قدر این نعمت
خواهی دانست و اکر او را اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پس پسر به پادشاه کرد و
گفت میخواهی برای اینها مثلی بیان کنم پادشاه گفت بلی آن جوان گفت که جمعی از دزدان با یکدیگر اتفاق
کردند که بخزانه پادشاه روند و دزدی نمایند پس نقب زدند و از زیر دیوار بخزانه داخل شدند متاعها
دیدند که هرگز مثل آنها را ندیده بودند و در میان آنها سبوی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بر آن
زده بودند با یکدیگر گفتند که در میان متاعهای این خزانه از این سبو بهتر چیزی نیست از طلا
ساخته اند و مهر طلا بر آن زده اند و البته در این سبو بهترین از سایر امتعه این خزانه بعضی
خواهد بود پس آن سر طلا را بر گرفتند و بردند به بیابانی و همگی همراه بودند که مبادا
بعضی خیانت کنند پس چون آن سبو را گشودند چیزی که در آن سبو بود بر آن جماعت
حمله کردند و همگی را کشتند حال ای امیر و همه ای پادشاه گمان داری که کسی که احوال آن جماعت
را شنیده باشد و حال آن سبو را داند دیگر بر سر آن سبو میرود پادشاه گفت نه پس گفت که حال

همچنین حالت پس دختر بپدر گفت که مرا رخصت فرما که بیرون آیم و با او سخن گویم زیرا اگر بیند
که حق تعالی چه مرتبه از حسن و نیکویی و دلبری و زیبایی بمن عطا فرموده البته به اختیار قبول
خواستگاری من خواهد کرد پادشاه گفت با آن جوان که دختر من میخواهد که بحضور تو آید و بی
حجاب با تو سخن گوید و تا امروز در برابر کسی نیامده و با بیگانه سخن نگفته آن جوان گفت اگر خواهد
بیاید پس آن دختر با نهایت حسن و جمال و غنج و دلال از پرده بیرون خرامید و به آن پسر گفت که
آیا هرگز دیده کسی مثل من در نیکویی و خوش رویی و بهجت و نضارت و حسن و طراوت و من ترا
پسندیده ام و محبت ترا بجان خریده ام با من جفا مکن و چون منی را بفراق خود مبتلا مکن جوان رو
بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای تو مثلی که شاهد حال من باشد بیاورم پادشاه گفت بلی جوان گفت
که نقل کرده اند که پادشاهی بود دو پسر داشت پس این پادشاه را با پادشاه دیگر کارزار درداد
و در جنگ یکی از این دو پسر اسیر آن پادشاه دیگر شد پس فرمود که آن پسر را در خانه حبس کردند
و حکم فرمود که هر که بر او بگذرد سنگی بر او بزند و آن پسر با نهایت مدتی در حبس ماند پس برادر
آن پسر به پدر خود گفت که رخصت ده مرا اگر بروم بجانب برادر خود شاید بحیله او را خلاص توانم کرد
پادشاه گفت برو و آنچه خواهی از اموال و اقمشه و اسبان با خود بردار پس تهیه سفر خود را درست
کرد و اسبان و اقمشه بسیار و زنان خواننده و نوازنده بسیار با خود برداشت و متوجه ملک آنها
شد و چون نزدیک بشهر آن پادشاه رسید پادشاه از قدوم او با خبر شد و مردم شهر را امر فرمود
که او را استقبال نمایند و در بیرون شهر منزل مناسبی برای او معین فرمود و چون پسر پادشاه در آن
منزل قرار گرفت متاعهای خود را گشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش
شوند و در سود او معامله با ایشان مساهله نمایند و متاعها را بقیمت ارزان بایشان فروشند و چون
همگی مردم شهر بمعامله مشغول شدند پسر پادشاه ایشان را غافل کرد و تنهایی بشهر در آمد و بزندان
برادر خود را داشته بود بر در آن زندان آمد و سنگ ریزه بدست داشت و بر آن زندان افکند که معلوم
نماید که برادرش حیات دارد یا نه چون سنگ ریزه بر او زد فریاد برآورد و گفت کشتی مرا این زندان
بان بر او جمع شدند و پرسیدند که چرا فریاد کردی و ترا چه پیش آمد که چنین جزع نمودی گفت در این
مدت مارا عذابها و سیاستهای عظیم کردند و مردم بر تو سنگهای گران انداختند و جزع نکردی
و فریاد بر نیاوردی اکنون از سنگ ریزه این چرا فریاد آمدی گفت آنها بیگانه بودند و مرا غمشان نبود
و این آشنا مهابه پس برادرش نیز لحظه بر گشت و بمردم شهر گفت که فردا اینجا بیایید که متاع

براو شما

فروشند

برای شما بکشایم که هرگز مثل آن ندیده باشید چون روز دیگر شد تمام مردم شهر بسوی او شتافتند
برای سود ایشان فرمود که متاعهای خود را برای ایشان گشودند و سازندها و رقاصها و بازیگران
و لعبت بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هریک بنوعی مردم را مشغول خود
کردند و چون دید که مردم همگی مشغول خرید و سود او عیش و تماشا گردیدند بشتاب روز
گذشته عمل نموده مخفی بشهر در آمده بزندان با در داخل شد و زنجیرها و بندهای او را برید
و گفت غم مخور که تو را امداد میکنیم و جراحتهای ترا مرهم میگذارم و او را برگرفته از شهر بیرون
آمد و بر جراحتهای او مرهم گذاشت و چون اندکی باصلاح آمد و قدرت حرکت بهم رسانید او را بر
راه آورد و گفت برو از این راه که بدریا میرسی و کشتی مهیا کرده ام برای تو بان کشتی بنشین
و بجانب وطن خود روانه شو چون آن برادر محبوس قدری راه آمد بطالع منحوس خود راه را
گم کرد و در چاهی در افتاد در آن چاه اژدهایی عظیم بود و در اعماق آن چاه درختی بود چون نظر
آن درخت افکند دید که بر سر درخت دوازده غول ماوا دارند و بر ساق درخت دوازده
شمشیر برهنه تعبیه کرده اند و میبایست بر آن درخت بالا رود تا از آنجا و از اژدها نجات یابد پس بسیار
سعی کرد و با انواع حیلها از ساق آن درخت بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای آن درخت رسانید
و بعد از آن از آن غولان خلاصی یافته خود را براه رسانید و بدریا رسید و بر کشتی سوار شد
و بخانه خود رسید خدا عمر ترا دراز کند ای پادشاه که ما ندانی که چنین کسی دیگر باختیار خود بچنین
جایی بر گردد و خود را بعین آن مهلکه بیفکند پادشاه گفت نه جوان گفت که حال من نیز مثل حال آن
جوانست که حالش را شنیدی پس پادشاه و زن و دختر همگی از قول آن جوان مایوس شدند در آنجا
آن پسر که رفیق پسر پادشاه شده بود نزد پسر پادشاه آمد و سر در گوش او گذاشت و گفت که هرگاه
تو این دختر را قبول نمیفرمایی التماس دارم که برای من خواستگاری نمایی شاید بنکاح من در آورند
پسر پادشاه با پادشاه گفت که رفیق من میگوید که اگر پادشاه مصلحت بداند این سایه رحمت را
بر سر من افکند و دختر خود را بعقد من در آورد پس مثل این رفیق من بر آن میماند که مردی رفیق
جمع شده بعد از آن همگی بکشتی نشستند و کشتی را روانه کردند چند پاره راه رفتند کشتی
ایشان شکست نزدیک جزیره که در آنجا غولان بسیار بودند و رفیقان او همگی غرق شدند
و او را دریا بر آن جزیره افکند و آن غولان بر دریا مشرف شده بودند و نظر میکردند پس غولی
مادهٔ نزدیک آمد آمد و او را دید و عاشق او شد و خود در آغوش او در آورد و با او صحبت

داشت تا صبح و چون صبح شد آمد و را کشت و قسمت کرد اعضای او را میان یاران و مصاحبان خود
و بعد از زمانی مثل این واقعه روداد شخص دیگری که به آن جزیره افتاد و دختر پادشاه
غولان عاشق او شد و او را برد و در آن شب تا صبح او را تکلیف مباشرت مینمود و آمد و چون از
واقعهٔ آمد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمیکرد و چون صبح شد آن غول تهیهٔ قتل او
بخواست آمد که غیب خود را به لب دریا رسانید اتفاقاً کشتی در کنار آن جزیره حاضر شده
بود پس فریاد زد اهل آن کشتی را و با ایشان استغاثه نمود ایشان بر او رحم کردند و با خود بردند
او را و به اهلش رسانیدند و چون صبح شد غولان بجانب آن غول آمدند و پرسیدند که چه شد
آدمی که با او شب به روز آوردی گفت او گریخت غولان تکذیب او نمودند و گفتند البته او را
تنها خورده و با حصه نداده ما ترا در عوض آن میکشیم اگر او را حاضر نسازی زن دمایس آن غول
بناچار بر روی آب سفر کرد تا بخانهٔ آدمزاد آمد و نزد او نشست و گفت ای سعن بلای عظیمی روداد
و حق تعالی بفضل خود مرا از آن نجات بخشید و قصهٔ غولان را با او نقل کرد آن غول گفت که اکنون
شخص از ایشان خلاص شده خاطر جمع کرده گفت بلی گفت من همان غولم که شب نزد من بودی
و آمده ام که ترا ببرم آدمزاد شروع به تضرع و استغاثه نمود و آن غول را سوگند داد که از کشتن من
بگذر که من بعوض خدمت آنکسی دلالت میکنم که به از من باشد آن غول بر او رحم کرد و التماس
قبول نمود و با یکدیگر بخانهٔ پادشاه رفتند و غول گفت که ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان من
و این مرد محاکمه کن من این را نجیده ام و او را بسیار دوست میدارم و او از من کراهت دارد و از
صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق حق میان من و این حکم کن چون پادشاه آن زن را
با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید او را و فریفتهٔ او شد و آدمزاد را طلبید
گفت اگر تو این زن را نمیخواهی بمن ده آدمزاد گفت من بسیار فریفته و عاشق او شده ام گفت هرگاه
پادشاه را میل صحبت او هست من دست از وی برمیدارم و لایق صحبت پادشاه دانستم چنین
کسی مناسب پادشاهان است و امثال ما مردم فقیر قابل صحبت او نیستیم پس پادشاه او را بخانه برد و شب
با او عیش کرد و چون سحر پادشاه بخواب رفت غول او را کشت و پاره پاره کرد و گوشت او را بجزیره
برد و میان یاران خود قسمت نمود ای پادشاه آیا گمان داری که با چنین حالی یاد آید و یار نه
آن شخص بر کی دد و خود را گرفتار آن غولان کرد آنچه پادشاه گفت بعد از آن پس این سخن را
از پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمیشوم و این دختر را نمیخواهم و بکار من نمی آید پس هر دو

از پادشاه

از پادشاه مرخص شدند و بیرون آمدند و پیوسته عبادت حق تعالی میکردند و در اطراف زمین سیاحت
مینمودند و از احوال جهان عبرت میگرفتند تا آنکه حق تعالی بوسیلهٔ ایشان گروه بسیاری را به راه دین
هدایت فرمود و در حجرهٔ آن پسر بسیار رنجیده شد و آوازهٔ علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در
آفاق منتشر شد پس بفکر پدر خود افتاد که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد و رسولی نزد پدر
خود فرستاد چون رسول نزد پدر آمد گفت که فرزندت سلامت میرساند که حق تعالی ما را به دین حق هدایت
فرموده و ما بتوفیق الهی گروه بسیاری را براه حق در آورده ایم و پسندیدگی الهی راهنمائی کرده ایم سزاوار
نیست که تو در دین جهالت و ضلالت بمانی و از نعمت سعادات محروم گردی پس پدر قبول نمود و با اهل
بیت خود بخدمت او شتافت و به دین او در آمدند و طریقهٔ او را پیش گرفتند و بسعادات اخروی
فایز گردیدند چون بلوهر حکیم این سخنان را بپایان رسانید یوذاسف را وداع کرده و بمنزل خود مراجعت نموده
و چند روز دیگر بخدمت او تردد مینمود تا آنکه دانست که ابواب خیر و فلاح و عدالت و صلاح بر روی
او گشاده شد و بر راه حق و دین مبین هدایت یافته پس او را بالکلیه وداع نمود و از آن دیار بیرون
رفت یوذاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا آنکه هنگام آن شد که جانب اهل دین و عبادت رود و علامه
ظفر اهدایت نماید پس حق تعالی ملکی از ملائکه را بسوی او فرستاد و در خلوت بر او ظاهر شد و نزد او
ایستاد و گفت بر تو باد خیر و سلامتی از جانب حضرت ایزدی بدرستی که تو انسانی در میان بهایم و حیوانات
گرفتار شده که همگی فسق و ظلم و جهالت و ضلالت گرفتارند آمده ام بسوی تو با تحیت و سلام از جانب
حق جل و علا که پروردگار و خداوند جمیع خلایق است فرستاده است مرا بسوی تو که ترا بشارت دهم
بکرامتهای الهی و بتو تعلیم نمایم امری چند که اگر بر تو پنهانست از امور دنیا و آخرت پس بشارت
مرا قبول کن و مشورت مرا قبول کن و اختیار کن و از گفته من بیرون مرو و لباس دنیا را از خود
بیفکن و شهوتهای دنیا را از خود دور کن و ترک کن پادشاهی زایل و سلطنت فانی را که ثبات و
دوام ندارد و عاقبت آن بجز حسرت و پشیمانی نیست و طلب کن پادشاهی که زوال ندارد و شادیها
که هرگز منقضی نمیشود و راحتی را که هرگز متغیر نمیگردد و براستی گو باش در افعال و اقوال و عدالت
پیشهٔ خود کن بدرستی که تو امام مردم خواهی بود که ایشان را بسوی بهشت دعوت نمایی چون یوذاسف
از ملک آن بشارتها شنید بسجده در افتاد و حق تعالی را شکر کرد و گفت من هر چه را که پروردگارم
فرماید اطاعت میکنم و از فرموده او تجاوز نمینمایم پس آنچه صلاح میدانی مرا به آن امر فرما
که ترا حمد میکنم و پروردگار خود را که تو را برای اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که

رحم و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان دین نجات بخشیده و من پیوسته دعا میکنم همین امر بودم که برای
آن نازل کردید ملک گفت من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد و ترا بیرون خواهم برد
مهیا باش از برای بیرون رفتن یوذاسف عزم بیرون رفتن را با خود درست کرد و همگی همتش
بران مصروف بود و هیچکس را بر این معنی مطلع نساخت پس چون وقت بیرون رفتن شد آمد آن ملک
در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم همه در خواب بودند و گفت برخیز که دیگر تاخیر جایز
نیست یوذاسف برخاست و افشای آن راز را با احدی نفرمود بغیر از وزیر خود و چون خواست
که سوار شود جوان زیبا روئی که حاکم بعض از بلاد بود نزد او آمد و او را سجده کرد و گفت
کجا میروی ای حبیب پادشاه که ما را درین ایام شدت و تنگی رو خواهد داد و بدرستی که تو مطلع
احوال رعیتی و دانا و کامل بودی رعیت و ملک و بلاد خود را میگذاری و ما را بمحنت میاندازی
نزد ما باش که از آن روز که تو متولد شده تا حال ما به آسایش و عز او بوده و نعمت کذرانیده ایم و
بلاها و آفتی و تنگی بما نرسیده بود یوذاسف او را تسلی فرموده ساکت گردانید و گفت تو در بلاد
خود باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک کن و با ایشان مدارا کن و مرا با جائی که فرستاده اند
میباید رفت و کاری که فرموده اند عمل میباید نمود اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمائی
از عمل من بهره و نصیبی خواهی داشت این را بگفت و سوار شد و آنقدر راه که مامور شده بود
که سواره برود رفت و بعد از آن از مرکب فرود آمد و پیاده براه افتاد و زیر اسب او را میکشید
و به آواز بلند میگریست و بیتابی میکرد و میگفت بچه رو پدر و مادرت را ببینم و چه جواب با ایشان
بگویم و آیا بچه عذاب مرا سیاست کنند و بچه خواری مرا بکشند و تو چگونه طاقت سختی و درشتی
و آزار خواهی داشت که هرگز عادت به آن نکرده و چگونه بر وحشت و تنهائی صبر خواهی کرد
هرگز یک وقت تنها نبوده و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ
خوابیدن خواهد داشت پس یوذاسف او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند خود را
باو بخشید و زیر پای یوذاسف افتاد و پایش میبوسید و میگفت ای سید و آقای من مرا
با خود ببر بهر جا که میروی که مرا بعد از تو کاینه و حرمتی در میان این قوم نخواهد بود
واگر مرا نبری با خود در بیابان و صحراها بیرون خواهم رفت و هرگز بخانه نخواهم رفت
که آدمی در آنجا باشد باز دیگر یوذاسف او را تسلی نمود و گفت بدی بخاطر خود راه
مده که انشاءالله عنقریب بخیر عظمی خواهی رسید و بغیر خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی

بنزد پادشاه

بنزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو پیغام خواهم کرد که ترا گرامی دارند و با تو نیکی و احسان
نمایند پس یوذاسف جامهای پادشاهانه از بر خود کند و به وزیر داد و گفت جامهای مرا بپوش و با او داد
یاقوتی که اینها را که پیوسته بر سر میزد و به وزیر گفت که اسباب و مرکب و لباس مرا بردار و نزد پادشاه
رو و چون برسی او را از سوی من تعظیم و سجده کن و این یاقوت را باو بده و سلام مرا باو و همگی امرا
و اشراف برسان و بگو بایشان که چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی نظر کردم و در میان آنها
متردد شدم و در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم و چون اصل و حسب خود را دانستم و دوست
و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و با اصل و حسب
خود پیوستم و بعد از آنکه پدرم چون این یاقوت را ببیند خاطر جمع میگردد و خوشحال میشود و چون
جامهای مرا در بر تو ببیند یاد می آورد مرا و محبت مرا نسبت بتو و همین او را مانع میشود از آنکه آسیبی
و مکروهی بتو برساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و یوذاسف رو براه آورد تا آنکه بصحرای گشاده رسید
درخت عظیمی در آنجا دید که لب چشمه رسته چون نزدیک آمد چشمه را دید در نهایت صفا و پاکیزگی
و درختی مشاهده نمود در غایت نیکوئی و رعنائی که هرگز به آن خوبی درختی ندیده بود و انواع
شاخهای بسیار داشت و چون میوه آن درخت را چشید از جمیع میوه‌های عالم شیرینتر یافت و دید که مرغان
بسیار از اطراف بر آن درخت جمع آمده اند از مشاهده آن احوال بسیار شاد شد و در زیر آن درخت ایستاد
و با خود تعبیر افعال میکرد پس تشبیه نمود درخت را به بشارتی که باو رسیده بود و چشمه آب را بعلم
و حکمت و آن مرغان را بمردمی که نزد او جمع شوند و حکمت و دانش آموزند و باو هدایت یابند یوذاسف
در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند او از عقب
ایشان روانه شد پس او را بلند کردند بسوی آسمان و حق تعالی از علوم و معارف آنقدر باو افاضه
نمود که احوال نشاه اولی که عالم ارواح است و نشاه وسطی که عالم اجساد است و نشاه اخری که قیامت
است همگی بر او ظاهر گردید و احوال ما بعد آینده را دانست پس او را بزمین فرود آوردند و یکی از آن
چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد و مدتی در آن بلاد ماند و مردم را بحق هدایت کرد
بعد از آن برگشت بزمین سولابط که مملکت پدرش بود چون پدرش خبر قدوم او را شنید با اشراف
امرا و اعیان مملکت باستقبال او بیرون آمد و او را گرامی داشتند و توقیر و تعظیم او نمودند و خویشان
و دوستان و لشکریان و اهل آن بلاد جمیع بخدمت او آمدند و بر او سلام کردند و نزد او نشستند
پس سخنان بسیار با ایشان گفت و موعظه و مهربانی نسبت بهمگی کرد و گفت گوشهای خود را بمن دارید

و دلهای خود را از غرضهای فاسد فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت ربانی که زندگی بخش جانها است
و دقت باید بعلمی که دلیل و راهنمای شماست براه نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار
سازید و بفهمید معنی را که جدا کننده حق و باطل و ضلالت و هدایت است و بدانید که اعزمن شما را
به آن دعوت مینمایم دین حقیقت که حق تعالی بر انبیا و رسل فرستاده است در وقتهای گذشته و خدا
ما را در این زمان به آن دین استیان نداده و مخصوص گردانیده بسبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من
و سایر اهل این زمان دارد و بمتابعت این دین خلاصی از آتش جهنم حاصل میشود و بدرستی که کسی
به آسمانها نمیرسد و مستحق دخول بهشت جاوید نمیگردد مگر با ایمان و عمل صالح پس جهد کنید در این امر
تا دریابید راحت دایمی و حیوة ابدی را و هر که از شما ایمان آورد باید که ایمان او برای طمع زندگانی
دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمان شما برای
تحصیل ملکوت حیوات و پادشاهی نشاء باقی آخرت و امید خلاصی از عذاب الهی و طلب نجات
از ضلالت و گمراهی و رسیدن براحت و آسایش آخرت باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی آن
ناپایدار و فانیست و لذتهای آن بزودی منقطع میگردد پس هر که فریب دنیا و لذات آنرا خورد بزودی
هلاک میشود و رسوا میگردد در هنگامی که زجر دهنده روز جزا بیاید بدرستی که او جزا
میدهد مکر حق و ضلالت و بدانید که مرگ قرین بدنهای شماست و پیوسته در کمین شکار جانهای
شماست که از بدنها بر بایند و بدنها را سرنگون در گورها در اندازد و بدانید که جز خدا غیر مرغ قادر بر زندگانی
و نجات از شر دشمنان نیست از امروز تا فردا اگر بقوت بینایی در دو بال و دو پا همچنین آدمی قادر بر
حیوة ابدی و نجات دایمی نیست مگر با ایمان و اعمال صالحه و نیات حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمایید
ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در لغزشهای خود و بعقل درست بفهمید و از دریای عبرت کسب کنید
تا کشتی حاضر و مهیاست و سیلابی که گذشتنی و راه را قطع کنید مادام که رهنما و توشه و مرکب دارید
و در این ظلمت آباد تا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزل را طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادت برای
خود کمها بنهید و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان
نمایید و مددکار ایشان باشید و شاد کرده اید ایشان را که دارهای نیک خود تا شما را اعمال بزودی
سرای سرمدی سازند و فرایض و اجابت الهی را محافظت نمایید و به آداب و شرایط بجا آورید و
املها و آرزوهای دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از حسد و تعصب و غضب و عداوت و اعجاز
نباشد که نیت شما واقع شود نسبت بهیچکس و اقم سازید و دلهای خود را از صفات ذمیمه
و مصفی

و مصفی کرده اید و نیتهای خود را خالص و درست سازید تا چون شما را اجل در رسد باید که راه راست
باشید پس از آنجا سفر کرد و بشهر سبار رفت و مردم را هدایت فرمود تا آخر بشهر کشمیر رسید
پس زمین کشمیر آبادان کرد و تمام مردم آن ولایت را هدایت نمود و در آنجا ماند تا اجلش
در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نموده بعالم انوار پیوست و قبل از فوتش شاگردی از
شاگردان خود را طلبید که او را یابد میگفتند و پیوسته در خدمت و ملازمت آن بزرگوار بود
و در علم و عمل کامل گردیده بود و وصیت کرد باو و گفت که روح من بعالم قدس نزدیک
شده است باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمایید و از حق بباطل میل مکنید و حیله
نکنید عبادت و بندگی الهی پس یابد امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد و سر خود را
بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق و دم را از گرد و بعالم بقا رحلت فرمود ای عزیز
از این قصه شریفه که بر حکم لطیفه و امثال وافیه مشتملست و کیفیت از کجای حکمت ربانی آگاه موعظ
و حکمتهای آن نیکو تأمل و تدبر نمایی و بدیده بصیرت در آن نظر کنی برای قطع محبت دنیا و رفع علایق
آن و دانستن معایب آن کافیست و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان فرموده اند این قسم
حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات دوزخ و زهد دنیا و رغبت
بآخرت میگردیده است نه دانستن مسئله هیولی و صورت و مانند آن که موجب تضییع عمر و تحصیل
شقاوت ابدی گردد چنانچه حق تعالی لقمان را بحکمت وصف فرموده و از حکمتهای او که نقل نموده معنی
حکمت ظاهر میشود که حیث و حکیم کسیست امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را عقل برا از شهوت و دیده
بینا و گوش شنوا و زبان حقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها منتفع
گردند **باب سوم** در بیان معنی دنیاست بدانکه اکثر عالم مذمت دنیا میکنند و خود گرفتار
آن هستند و بسیار است که امر حقی را دنیا نام میکنند و آن را مذمت مینمایند و امر باطلی را
ترک دنیا نام میکنند و خود را به آن میستایند پس تحقیق معنی دنیایی که مذمت آن در شرع
وارد شده است باید نمود تا حق و باطل از یکدیگر ممتاز شود بدانکه مردم از دنیا چند
معنی فهمیده اند و آنها خطاست اول حیوة دنیا و زنده بودن در این نشاء است و چنین
گرد زندگانی در این نشاء بد باشد یا آنکه این را دشمن باید داشت بلکه آرزوی مرگ کردن
و طلب آن نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت الهی است بلکه مذموم آنست که آدمی
این زندگانی را از برای امور باطل خواهد یا اعتماد بسیار بر این زندگی داشته باشد

و آرزوهای دور و دراز کند و مرگ را فراموش کند و بسبب آن اعمال صالحه را به تاخیر اندازد و مبادرت
باعمال بد نماید به آرزوی اینکه آخر توبه خواهم کرد یا کارهای دور و دراز پیش گیرد و اموال
بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتمادی که بتسویلات
شیطانی بر عمر ناقص خود دارد و به این سبب از اموری که بکار آخرت می آید غافل شود و پیوسته
عمر خود را صرف تحصیل این امور نماید برای استمتاع دنیا و از مرگ کراهت داشته باشد بسبب تعلقی
که باولاد و اموال و اسباب خود بهم رسانیده و زندگانی را برای این خواهد که از اینها متمتع شود
یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندگی ابا نماید و ترک جهاد کند یا ترک طاعات و عبادات
کند برای اینکه مبادا اعضا و جوارح و قوتهای او ضعیف شود این چنین زندگانی را برای این امور
خواستن دنیاست و بد است و موجب شقاوت است اما اصل زندگانی این نشأه مایه تحصیل سعادت ابدیست
و جمیع معارف و عبادات و علوم و خیرات و کمالات و سعادات در این نشأه بهم میرسد و زندگانی را برای
تحصیل این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوبست چنانچه حضرت سید الساجدین
صلوات الله علیه میفرماید که خداوندا مرا عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه
که عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت او نمایم بزودی قبض روح من بکن پیش از آنکه مستحق
غضب و عقاب تو شوم و در دعاها طلب درازی عمر بسیار است و منقولست که حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه شنیدند که شخصی مذمت دنیا میکند فرمودند که مذمت کننده
دنیا که فریفته او گردیده و بازی او را خورده آیا فریب را بجوری و مذمتش میکنی دنیا میتواند که
جرم و گناه بر تو ثابت کند و تو بر او جرم اثبات میتوانی کرد کی ترا غافل کرده اید از احوال خود
و بچه چیز ترا فریب داد و چگونه ترا فریب داد و حال آنکه قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده
ایشان ابتو نمود و خوابگاه مادران تو در زیر خاک ترا عبرت فرمود چه بسیار بیمار از سر خیر
معالجه ایشان شدی و بدست خود بیمارداری ایشان کردی که برای ایشان شفا طلب مینمودی
و طبیبان بسر ایشان جمع میکردی و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفعی بایشان نبخشید و چندانکه حیله
کردی بمطلب خود نرسیدی و چندانکه سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رهانیدن نتوانستی پس
دنیا چون ترا فریب داده است و حال آنکه حال آن بیماران مثلی برای حال تو کرده است که تو از حال
ایشان بر حال خود آگاه شوی و از نفع کردن چاره و تدبیر در حال او بر خود بینی که عبرت گیری از مردن آنها
و مردن خود را بیاد آوردی بدرستی که دنیا نیکو خانه است برای کسی که پندهای او را باور کند

و خانه عافیت است برای کسی که در احوال آن تدبر نماید و بفهمد و خانه توانگریست برای کسی که
توشه آخرت خود را از آن برگیرد و محل تنبیه و آگاهیست برای کسی که از اوضاع آن پند گیرد
دنیا محل پیغمبران خداست و وحیهای الهی در اینجا نازل گردیده و ملائکه حق تعالی در این خانه عبادت
کرده اند و دوستان خدا در این نشأه خدا را پرستیده اند و بمرتبه محبت فایز گردیده اند و بندگان خالص خدا
در دنیا سوداگری کرده اند و باعمال خود رحمت الهی را خریده اند و بهشت را بسود سوداهای خود
برده اند کی مذمت دنیا میتوان کرد و حال آنکه پیوسته مردم را از جدائی خود خبر میدهد و بآواز
بلند نداء نیستی و فنای خود را در میان مردم میزند و بمیهای خود و اهلش را برای مردم بزبان حال
بیان میکند و بلاها و دردها و مشقتهای خود و بلاهای آخرت را برای مردم مثل میزند و لذتها
و شادیهای خود عیشها و راحتهای آخرت را بمردم میشناساند و ایشان را مشتاق آنها میگرداند
پس گاهی بعافیت میدارد و بامداد بمصیبت و محنت می اندازد که امیدوار میگرداند و گاه میترساند
و گاهی تخویف مینماید و گاهی حذر میفرماید پس جمعی که پندهای آنرا شنیده اند و از موعظهای آن
آگاه نگردیده اند در روز قیامت و حسرت آنرا مذمت خواهند کرد و گروهی که از آن پندها گرفته اند
و از آن توشه برداشته اند در روز قیامت آنرا مدح خواهند کرد زیرا که احوال دنیا بیاد ایشان آورد
از آن متذکر و آگاه شدند و اخبار فنا و نیستی و بیوفائی خود بایشان گفت باور کردند و تصدیق آن
نمودند و از موعظهای آن پند گرفتند و فایده ها بردند و هم دینار و درهم و اسباب و اموال
و اینها چیزی نیست که هر قسمی از آن بد باشد چنانچه سابقا مجملی از آن مذکور شد لیکن آنچه آدمی را
از خدا غافل کرده اند و بسبب تحصیل آن مرتکب محرمات گردد یا محبت بسیار به آن داشته باشد
که بآن سبب در راه خدا صرف نماید و حقوق الهی را از آن ادا نکند آن دنیاست و بد است اما اگر
کسی که آنرا وسیله آخرت گرداند از بهترین چیزهاست چنانچه حق تعالی بسیار جا جماعتی را در قرآن
ستایش فرموده که مالهای خود را در راه خدا صرف مینمایند و بهشت را از آن میخرند پس اینها
مایه ایست برای تحصیل سعادت آخرت و اصل اینها بد نیست بلکه محبت اینها داشتن و بسبب آن
ترک آخرت نمودن بد است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که نیکو
یاوریست توانگری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد
باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که فرمودند که دنیا نیکو یاوریست بر تحصیل آخرت
و بسند صحیح منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق ع آمد و عرض نمود که ما طلب دنیا مینمائیم

ودوست میداریم که دنیا رو بما آورد حضرت فرمود که برای چه میخواهی آنرا گفت که میخواهم صرف
خود و عیال خود و به آن خویشان خود را نوازش کنم و تصدق کنم در راه خدا و بوسیلهٔ آن
حج و عمره بجا آورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب آخرتست و در احادیث معتبره وارد
شده است که دنیا دو دنیاست دنیائی هست که آدمی را بآخرت میرساند و دنیائی هست که ملعونست
و درین باب اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم سیوم متمتع شدن از لذات
دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانها و اسباب نفیس داشتن و جامهای فاخر پوشیدن است و
تحقیق آنها نیز در لمعات گذشت پس هرگاه دانستی که دنیا اینها نیست که عوام بعقل ناقص خود
دنیا نام میکنند و دنیا و آخرت بیکدیگر بسیار مشتبه میباشد زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان
بحسب ظاهر دنیا مینماید و غیر دنیاست آخرتست و عبادت کافران و نماز و حج سنیان و اعمال
صاحبان بدعت و عبادت مرائیان آخرت مینماید و عین دنیاست پس باید که اول دنیا و
آخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس از دنیا دوری کرده و به آخرت رو کنی و اگر
بنادانی برا دوری گاه باشد که از آخرت رو به دنیا روی و ندانی پس بدانکه چنانچه از آیات
و اخبار معلوم میشود دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل
آخرت باز دارد و دنیا و آخرت در برابر یکدیگرند پس هر چیز که باعث قرب بخدا میشود
و موجب ثواب آخرت میگردد آن آخرتست اگرچه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چیز
که برخلاف این باشد دنیاست پس بسا باشد که تاجری تجارتی کند و غرض او تحصیل نفقهٔ
واجب یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای اخروی باشد و آن تجارت او عین آخرت
باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا گویند و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت
کند که عبادت او بدعت باشد یا غرض او از عبادت تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد
آن عبادت او عین دنیاست و گاه باشد که عابدی بظاهر ترک دنیا کرده باشد و در کنار
نشسته باشد و جامهای پشمینه پوشیده باشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا منظور
نباشد و هر تاری از تارهای خرقهٔ او دام تزویری باشد برای تسخیر دلهای مردم
و ریسمان رحمتش کمندی باشد برای جذب جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بدعتی
چند باشد که موجب وزر و وبال او گردد و بمردم نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال
او عین دنیا باشد و علمی که اشرف کمالاتست بسا باشد که عالمی آنرا وسیلهٔ دنیای خود سازد

وازجمیع

و از جمیع اشقیا بدتر باشد و بسا باشد که فقیری که مال نداشته باشد محبت مال او زیاده از کسی که داشته
باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق به آن نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و آخرت خصوصیت
بوصفی و عملی و جماعتی ندارد و قاعدهٔ کلیش همانست که بیان کردیم و سابقا معلوم شد که آن قانون را
از شریعت مقدسهٔ نبوی صلی الله علیه و آله میتوان دانست پس آنچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته
و طلبیده و موجب خشنودی او میگردد اگر با شرایط و اخلاص بجا آورند آن آخرتست خواه نماز
باشد و خواه تجارت باشد و خواه جماعت باشد و خواه معاشرت مردم باشد و دنیا آن چیزیست که
غیر اینها باشد و آن بر چند قسم است دنیای حرامی میباشد که آدمی بسبب ارتکاب آن مستحق عقوبت
الهی میگردد و آن باین میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت
و خواه در جمیع اموال در ارتکاب مناصب و غیر آن و دنیای مکروهی میباشد که مرتکب امری چند شود
که خدا از آنها نهی کراهت فرموده و حرام نکرده است و تحصیل زیادتیهای اموال و مساکن و اسباب
از ممر حلال که آدمی را از کمالات محروم گرداند و وسیلهٔ تحصیل آخرت نگردد از این بابست و دنیای
مباح مرتکب لذتهای مباح شدنست و غیر آن از چیزهائی که نه خدا به آن امر فرموده و نه نهی کرده
بلکه حلال گردانیده و اینها نیز چون غالب اوقات مانع تحصیل کمالات و سعادات اخرویست
بقسم دوم برمیگردد و گاه باشد که کسی اینها را به نیتهای صحیح خود وسیلهٔ عبادتی و سعادتی گرداند
بقصد قربت واقع سازد و عبادت شود و اکثر مباحات را بقصد قربت عبادت میتوان کرد
و گاه باشد که کسی ترک این مباحات را بلکه مستحبات را بنادانی پیش خود عبادت قرار دهد و
آنها ترک دنیا نام کند و بسبب آن معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد چنانچه در حدیث
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود زهد در دنیا آن نیست که مال خود را ضایع
کنی و نه اینکه حلالی را بر خود حرام گردانی بلکه زهد و ترک دنیا آنست که اعتماد تو بر آنچه در دست تست
زیاده نباشد از اعتماد بر خدا و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که زهد
در دنیا آنست که طول امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرمات الهی بپرهیزی
و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدند از معنی زهد فرمود که زهد آنست که محرمات را
ترک نمائی و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که مردم بر سه قسمند زاهد و صابر و راغب
اما زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفته پس بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد
نمیشود و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود تأسف نمیخورد و محزون نمیشود و اما صابر پس

آمد و دنیا در دل او هست و چون مشوش شد نفس را لجام میکند و منع مینماید از آن برای عاقبت
بدعا که از دنیا بهم رسانیده باین سبب او را دشمن میدارد اما راغب در دنیا بهم نمیرساند که از کجا دنیا را
اخذ نماید از حلال یا از حرام و سعی میکند که در تحصیل دنیا غرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود
یا مروتش بر طرف شود پس جماعت در گرداب دنیا افتاده‌اند و دست و پا میزنند و اضطراب میکنند
پس کسی که خواهد ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم کند که خدا کدام عمل را طلبیده
و کدام طریقه را پسندیده و آثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند
و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد و سنتهای ایشان را بعمل آورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید و در هر یک
از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف نموده آن را بعمل آورد و مباحات خود را به نیتهای
صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت برگرداند و چون در ارتکاب این امور شهوات نفسانی
و وساوس شیطانی جنی و انسی معارض آدمی میگردند باید که بتوسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر
در فواید شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات نفس را آرام و منقاد شرع کرده‌اند و خیالاتی که بخلاف
شرع است در هر باب بمعارضه و مجادله از نفس بیرون کند تا راه حق هدایت یابد و ترک دنیا
کرده باشد و اکثر تارکان دنیا طالبان دنیایند و بسبب جهالت و نادانی خود را موفق میدانند
و تفصیل این مطلب موقوفست بر بیان تفاصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت علیهم السلام و آن
درین کتاب میسر نمیشود انشاء الله کتابی جداگانه درین باب نوشته شود و غرض از ذکر این مجملی این
بود که اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را که بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف
می بینند بدون آنکه ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرع است و بدعت بیدا حق است متابعت مینمایند
و بسبب آن گمراه میشوند که شاید که کسی را که خدا هدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد
اما اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته باین هدایت نمی یابند و باعث رسوخ
ایشان در باطل میگردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا اباذر ان الله تبارك و
تعالى لم يوح الي ان اجمع المال ولكن اوحى الي ان سبح بحمد ربك وكن من الساجدين
واعبد ربك حتى ياتيك اليقين يا اباذر اني البس الغليظ واجلس على الارض
والعق اصابعي واركب الحمار بغير سرج واردف خلفي فمن رغب عن سنتي فليس
مني يا اباذر حب المال والشرف اذهب لدين الرجل من ذئبين ضاريين في زرب
الغنم فاغارا فيها حتى اصبحا فماذا ابقيا منها ای ابوذر حق تعالی بسوی من وحی نفرستاده

که من مال جمع نمایم ولیکن بسوی من وحی فرستاده که تسبیح کن پروردگار خود را و منزه دان و پاک یاد کن
از هر چیز که در ذات و صفات و افعال شایسته او نیست و تسبیح را با حمد پروردگار خود بجا آور که او را
بر جمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده بزبان و دل و اعضا و جوارح شکر نمائی با آنکه چون توفیق تسبیح یابی او را
از جانب خدا بدان و او را بر آن نعمت شکر کن و از جمله نماز کنندگان باش یا از جمله سجده کنندگان
باش در نماز و غیر نماز و عبادت پروردگار خود بکن بر هر حالی تا وقتی که در رسد ترا امری که متیقن است
رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات یعنی تا از نمرده‌ای بندگی مکن ای ابوذر من جامهای کنده میپوشم
و بر روی زمین می‌نشینم و انگشتان خود را میلیسم در هنگام طعام خوردن و بر الاغ برهنه بی پالان
سوار میشوم و دیگری را با خود ردیف سوار میکنم پس هر که سنت مرا ترک نماید و از آن کراهت داشته
باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی آدمیان بیشتر تلف میکند از تلف کردن دو گرگ
بسیار گرسنه درنده که در رمه گوسفندی شب در آیند و تا صبح غارت کنند این دو گرگ از آن گوسفندان
چه چیز باقی خواهند گذاشت همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مالست و یکی محبت جاه در این شب تار غفلت
و جهالت دین آدمی چیزی بغارت میبرند و همچنین پرده‌های غفلت را از دیده برمیگیرند بعد از مرگ
و صبح آگاهی طلوع میکند و بمقتضای الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا از خواب غفلت بیدار میگردد
که چه ضررها بدین رسانیده اند این کلمات شریفه مشتملست بر بیان سه خصلت اول محبت مال جمع
کردن درهم و دینار است و حرص در این بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات
و ظلم و طغیان و فساد میشود و چون دل را ملک محبوب میشناسد این محبت باعث این میشود که
محبت الهی را از دل بیرون میکند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین میباشد و همین است معنی مال
پرستیدن چنانچه در باب نیت بیان کردیم و علاج این خصلت باین میشود که بعد از توسل بجناب
مقدس الهی در فنا و پستی دنیا تفکر نماید و ملاحظه نماید که آنچه جمع میکند بکار او نمی آید
و اغیار را در راه خدا صرف میکند [illegible] الآباد بکار او خواهد آمد و در عظمت رتبه علم و عبادات
و کمالیه و آثاری که در دنیا و آخرت بر آنها مترتب میشود فکر کند تا بر او معلوم شود که این امر
سهل و باطل را که بر بعضی از آدمی جدا میشود مانع تحصیل آن قسم کمالات ابدی که همیشه با اوست
خواهد بود [illegible] و تامل نماید در عقوبتها که خدا برای کسب مال حرام مقرر فرموده
و آنکه مال حلال را هم حساب می باید داد و در ثواب صرف کردن در راه خدا که یکی را ده و هفتصد را
هفتصد هزار عوض میدهند در روزی که دست آدمی از جمیع چیزها و وسیله‌ها کوتاه شده است

و بدانند که حق تعالی ضامن رزقست و اعتماد بر او هست نه بر مال و عبرت گیرد از احوال جمعی که مالهای بسیار
جمع کردند و هیچ بکار ایشان نیامد و وبالش از برای ایشان ماند و جمعی که متوجه عبادت شدند
در روزگار ایشان باحسن وجوه گذشت چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که کسی که یقین داند که
حساب قیامت حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث دیگر فرمود که در میان بنی اسرائیل در زمانی
قحط عظیم بهم رسید جمعی که قبرهای مردها را میشکافتند و کفنهای ایشان را میدزدیدند در یکی از آن
قبرها لوحی یافتند که بر آن نوشته بود که من فلان پیغمبرم و قبر مرا فلان حبشی بشکافد خواهد کرد
بدانید که اغنیا پیش فرستاده بودیم یافتیم و آنچه صرف کرده بودیم بر وجه طاعت سود بردیم و آنچه از
عقب گذاشتیم زیان کردیم و بما نفعی نداد و از عبدالله عباس منقولست که اول درهم و دیناری
که بر روی زمین سکه زدند شیطان را بر آن نظر افتاد پس برداشت و بر دیده گذاشت و بر سینه خود
گرفت و از شادی فریادی زد و آنها را در بر گرفت و گفت شماها باعث روشنی چشم منید و میوه
دل منید بنی آدم که شما را دوست دارند دیگر پروا ندارم از آنکه بت بپرستند و مرا از ایشان
همین کافیست که شما را دوست دارند و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که جمع نمیشود
مال مگر به پنج خصلت زشت بخل بسیار و امل دور و دراز و حرص که بر آدمی غالب باشد و قطع
کردن رحم و اختیار کردن دنیا بر آخرت و منقولست بسند معتبر از حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله که بصحابه فرمودند که کدام یک از شما مال وارث را از مال خود دوستتر میدارید
گفتند یا رسول الله هیچیک از ما چنین نیستیم فرمود که بلکه همه این حال دارند بعد از آن
فرمود که فرزند آدم میگوید که مال من و مال من آیا از مال بغیر این از تو هست که طعام بخوری
و فانی کنی و جامه را بپوشی و کهنه کنی یا مالی را تصدق کنی و از برای خود ذخیره کنی و آنچه غیر
اینهاست مال وارثست و در حدیث دیگر فرمود که هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست
از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاک کرد جمعی که پیش از شما
بودند و شما را نیز هلاک کرده و فرمود که هر که محبت این دو سنگ را بر محبت خدا ترجیح دهد
با اینها محشور خواهد شد و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که
سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت مال و زنان است و آن شمشیر
شیطانست دوم شرب خمر است و آن تله شیطانست سیوم محبت دینار و درهم است
آن تیر شیطانست پس کسی که زنان را دوست دارد بباطل از زندگانی خود منتفع میشود و کسی که

زر را

شراب را دوست دارد و بهشت بر او حرامست و کسی که دینار و درهم را دوست دارد بنده دنیاست و فرمود
که حضرت عیسی فرمود که دینار درد دین است و عالم طبیب دردهای دین است پس چون ببینید که
طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم دارید و بر عالمی که محبت دینار و درهم داشته باشد اعتماد
مکنید و بدانید که هر که او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود درم محبت جاه
و اعتبارات باطل دنیاست و این ضررش نسبت بخواص زیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس
خفی میباشد و بسیار کسی باشد که گمان کند که این صفت را از نفس خود زایل کرده و بعد از مجاهده بسیار
باو ظاهر میشود که در نفس او هنوز کاملست و این نیز از امهات صفات ذمیمه است و اخلاص در آن
اعمال را باطل میکند و آدمی را مردم پرست میکند و بمهالک عظیمه می اندازد و مرتکب مناصب باطل میکند
و دین محض و خدا را از نظر سهل میکند و اعتبارات دنیا را در نفس قوی میکند و بند ریج آدمی را بکفر
میرساند و علاج این نیز بعد از توسل بجناب مقدس ایزدی آنست که در بطالت مردم تفکر نماید و تفکر
صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع او نیستند و در دنیا و آخرت کار او باید و مدار کار است و بداند که
اعتبارات دنیا فانیست و بزودی زایل میشود و عبرت گیرد از احوال جمعی که دنیا دو روز ایشان را بسیار
بزودی بخاک مذلت می اندازد و بعد از مردن آن اعتبارات وبال ایشان خواهد بود و اعتبار
واقعی که از علم و عمل بهم میرسد و هرگز زوال ندارد و پیوسته باقیست و در احادیث اهل بیت علیهم السلام
که درین باب وارد شده است تفکر نماید و از سندهای ایشان متعظ گردد چنانچه منقولست که از حضرت
امام زین العابدین صلوات الله علیه پرسیدند که کدام عمل نزد حق تعالی افضلست فرمود که هیچ عملی بعد از
معرفت خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم بهتر از دشمنی دنیا نیست و بدرستی که دنیا را شعبهای
بسیار هست و گناهان را این شعبهای بسیار هست پس اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود و در هنگام
که شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد و از جمله کافران شد دیگر حرص بود که آدم و حوا را
باعث شد که با آنکه حق تعالی بایشان فرمود که از هر چه خواهید از میوهای بهشت بخورید و نزدیک
شجره منهیه مروید که از جمله ستمکاران بخود خواهید بود و آنکه از آن تناول نمایید پس با آنکه احتیاج
بمیوه آن درخت نداشتند خوردند این معنی در میان فرزندان ایشان بهم رسید تا روز قیامت
چنانچه میبینی که اکثر آنچه فرزندان آدم مرتکب آنها میشوند حرص است که با آنها
احتیاج ندارند دیگر حسد بود که فرزند آدم قابیل بهم رسید که برادر خود را کشت از روی حسد
و رشک پس از اینها شعبها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرگی و محبت

که دیده دل ایشان کور است بسبب [illegible]

راحت و محبت سخن گفتن باطل و محبت رفعت و تفوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب این‌ها
هفت خصلت بود و همگی جمع شده‌اند در محبت دنیا پس حکیمان و علما اتفاق کردند
که محبت دنیا سر همه خطاهاست و گناهانست و دنیا دو دنیاست یک دنیایی که آدمی را کافی باشد و دنیای
دیگر ملعونست و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که طلب نماید ریاست را کرده
بدون راه هلاک میشود و در حدیث دیگر فرمود که زنهار بپرهیزید از جماعتی که ریاست می‌طلبند و
بزرگی را بخود می‌بندند والله که صدای کفش بر پشت کسی بلند نمیشود مگر اینکه خود
هلاک میشود و دیگران را هلاک میکند و بسند صحیح منقولست که حضرت امام موسی کاظم علیه السلام
شخصی را نام بردند و فرمودند که او ریاست را دوست میدارد بعد از آن فرمودند که دو گرگ
درنده که در گله گوسفندی بیفتند که شبانان حاضر نباشند ضررشان به آن گله نمیرساند آنقدر
که طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام فرمود
که هر که سرداری و ریاست مردم کند ملعونست و هر که طلب آن نماید ملعونست و هر که در خاطر خود
آنرا داشته باشد و محبت آن در دلش باشد ملعونست و بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که
حضرت صادق علیه السلام فرمود که گمان نکنید که من نیکان و بدان شما را نمی‌شناسم والله که بدترین
شما کسی است که دوست دارد که مردم از پی او راه روند و سر کرده ایشان باشد بدرستی که چنین
کسی یا دروغگوست یا بی‌عقلست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که اول
چیزی که خدا را بر آن معصیت کردند شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام
و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست
که بسفیان بن خالد فرمود که زنهار که طلب ریاست مکن که هیچکس آنرا طلب نکرد مگر آنکه هلاک
شد او گفت فدای تو گردم پس ما همه هلاک شده‌ایم زیرا که هیچیک از ما نیست مگر آنکه میخواهد
که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند حضرت فرمود که آن
مراد نیست که فهمیدی آنچه بد است آنست که شخصی را بغیر از امام حق از برای خود پیشوا قرار
دهی و آنچه از پیش خود گوید تصدیق نمایی و مردم را بمتابعت گفته او بخوانی
تواضع و فروتنی و شکستگی است در خدا و خلق و دفع تکبر از خود نمودن و این از بهترین
صفات کمالست زیرا که متکبر ناچیز و فانی و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص
خداوند عالمیانست و چند آنکه آدمی شکستگی بیشتر میکند خدا او را بلندتر میکند و قابل کمالات

بیشتر میشود

بیشتر میشود چنانچه خاک باعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صد هزار الوان معادن و نباتات
و میوه‌ها و گلها و شقایق گردیده و از آن انسان بظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف و
حقایق است و مسجود ملائکه گردیده و اشرف مخلوقات در میان ایشان بهم رسید و آتش که کار
آن سرکشی و رفعت و نخوت بود از آن شیطان بهم رسید و مردود ازل و ابد شد پس آدمی میباید که در جمیع
امور از پوشیدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن و با مردم معاشرت کردن و زندگی
بسر بردن و کار خود کردن در مقام تواضع و شکستگی باشد و در امری که رفعت طلب باشد و تفوق در آن
امر را طلبد و نظر به اصل و نسب و حسب خود بکند و ملاحظه نماید که اصلش منی گندیده بوده و در
مدتی غذایش خون حیض بوده و بعد از آن تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات از
خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط که هر یک از آنها اگر از او جدا میشود خود از آنها نفرت میکند
و آخر کارش آنست که جیفه گندیده میشود که هیچ چیز از آن متعفن‌تر نمیباشد و تمام بدنش
چرک و ریم و کرم میشود و اینها کثافتهای بدن آدمیست و کثافت روح بسبب اخلاق ذمیمه و جهل و
نادانی بصد هزار مرتبه از اینها بدتر است پس چنین کسی را کمال آنست که بنقص و عجز و شکستگی خود
همیشه اعتراف داشته باشد و چند آنکه آدمی کاملتر میشود علم او به پستی و زبونی و بیچارگی او
بیشتر میشود و تواضع و فروتنی او بیشتر میشود چنانچه از اطوار انبیا و اوصیا علیهم السلام معلوم میشود
و چنین شکستگی کار بنده است و رفعت و بلندی کار خداوند است چند آنکه بنده در کار خود بیشتر
می‌افتد خداوند کار خود را افزونتر میکند و او را بلندتر میکند و اگر خود خواهد که خود را
بلند کند چون کار او نیست چند آنکه سعی میکند پست‌تر میشود چنانچه در حدیث صحیح از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی دو ملک موکل کرده است که هر که از برای خدا تواضع
و فروتنی کند او را بلند کنند و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کنند و در حدیث دیگر فرمود
که حق تعالی بحضرت داود وحی فرمود که ای داود چنانچه نزدیکترین مردم بمن متواضعانند
همچنین دورترین مردم از من متکبرانند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی
نمود بحضرت موسی علیه السلام که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم
خود گردانیدم موسی فرمود که بچه سبب حق تعالی وحی فرمود که در میان مردمان نظر کردم نیافتم
کسی را که مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی پهلوهای روی
خود را نزد من بر خاک میگذاری و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از جمله

تواضع آن که در مجالس پست تر از مکان خود راضی شوی و هر که برخوری بر او سلام کنی و ترک جدل
کنی هر چند حق باشی و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند بپرهیزکاری خدا و بسند معتبر از حضرت
امام رضا علیه السلم منقولست که تواضع آنست که از حق مردم ادا کنی آنقدر که خواهی که از حق تو ادا کنند
و در حدیث دیگر منقولست که از آنحضرت پرسیدند که کدامست اندازهٔ تواضع که بنده هرگاه بر آن متصف
گردد او را متواضع گویند فرمود که تواضع را درجات بسیار است از جملهٔ آنها آنست که آدمی قدر خود را
بشناسد و خود را البته از مرتبهٔ خود فروتر اندهد و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که
بکسی برساند مگر چیزی را که خواهد که مردم باو برسانند و اگر بدی بمردم برساند تدارک آن بنیکی و احسان
بکند و خشم خود را از مردم فرو خورد و از بدیهای مردم عفو کند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد
و در حدیث معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلم نظر فرمود بشخصی از اهل مدینه که از برای خود
چیزی خریده بود و خود بر داشته بخانه میبرد چون آن شخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود
که برای عیال خود خریده و از برای ایشان برداشته اگر بخانه برسانی والله که اگر من از زبان اهل
مدینه نمیترسیدم دوست میداشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان ببرم و بسند معتبر از
آنحضرت منقولست که روزی حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه گذشتند بر جماعتی که مبتلا
بجذام بودند و حضرت بر الاغی سوار بودند و ایشان بچاشت خوردن بودند حضرت را تکلیف
کردند بطعام خود حضرت فرمود که اگر من روزه نبودم اجابت شما مینمودم و چون حضرت
بخانه تشریف آوردند فرمودند که طعامی نیکو برای ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند و با
ایشان طعام تناول فرمودند و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت
امام حسن را وصیت فرمود که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادات است و باسانید بسیار
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچکس تواضع و شکستگی نکرد مگر آنکه حق تعالی
او را بلند مرتبه گردانید و حضرت امام علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که حسبی نیست بهتر
از تواضع و بسند معتبر منقولست از حضرت امام موسی کاظم علیه السلم که چون حضرت نوح
بکشتی نشستند و اعتماد بر کار بود در اعتماد اوند کشتی مأمور شد که بر جا که خدا فرماید برود
پس بخانهٔ کعبه رفت و هفت شوط طواف کرد و آن طواف نسا بود و دیگر روان شد
پس حق تعالی وحی فرمود بکوهها که من کشتی بندهٔ خاص خود نوح را بر یکی از شماها قرار خواهم
داد پس همه سر بلندی و گردن فرازی کردند و هر یک امکان این بود که کشتی بر روی آن

خواهد نشست

خواهد نشست و جودی که کوهیست در نجف اشرف و نزد شماست تواضع و شکستگی کرد و گفت من با این پستی
کی قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی بامر الهی آمد و سینهٔ خود را بر جودی گذاشت پس
در آن وقت حضرت نوح بخدا استغاثه نمود بزبان سریانی که یا ماری اتقن یعنی ای پروردگار ما را
باصلاح آور و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که در هنگامی که حضرت جعفر بن ابی طالب در حبشه بود
نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون نزد او آمدند دیدند که بر روی خاک
نشسته و جامهای کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون او را باین حال مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون
دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنیم خدا را که حضرت پیغمبر را بر دشمنان
نصرت داده و دیدهٔ او را روشن گردانیده میخواهید شما را بشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه گفت در اینساعت
یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد و خبر آورد که حق تعالی پیغمبر را بر دشمنان یاری داد و
دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که کشتند و ملاقات ایشان
در وادی واقع شده بود که او را بدر مینامند و درخت اراک بسیار در آنجا هست و گویا آن موضع الحال
در نظر منست که آنجا داشتم از برای ضمره و گوسفندان او را در آن وادی میچرانیدم پس جعفر گفت که ای پادشاه
پس چرا بر خاک نشسته و این جامهای کهنه را پوشیده گفت ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی بعیسی
فرستاده آنست که از جملهٔ حقوق الهی بر بندگان آنست که چون خدا با ایشان نعمتی تازه کرامت فرماید
ایشان تواضع و شکستگی بدرگاه او بکنند پس حق تعالی چنین نعمتی بر پیغمبر کرامت فرموده من این فروتنی
و شکستگی نزد خدا اظهار مینمایم پس چون این خبر بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید باصحاب خود
فرمود که بدرستیکه صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس بسیار تصدق کنید تا خدا شما را
رحم فرماید و تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی پیشهٔ خود کنید تا خدا
در دنیا و آخرت شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزت میشود پس از جرمهای
مردم عفو نمائید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله
علیه منقولست که شناختن منزلت آنکس نزد خدا عظیم است که حق برادران مؤمن خود را
بیشتر شناسد و حرمت ایشان را بیشتر نگاهدارد و کسی که در دنیا فروتنی و تواضع کند با برادران خود
او نزد خدای تعالی از جملهٔ صدیقان است و از شیعهٔ خاص حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
است و بدرستیکه پدری و پسری از مؤمنان بخانهٔ حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد
شدند پس حضرت برخاستند و ایشان را گرامی داشتند و در صدر مجلس ایشان را جا دادند

نزد ایشان نشستند و طعامی فرمودند که برای ایشان حاضر کردند و چون ایشان تناول نمودند
قنبر طشت و ابریق چوب آورد و دستمالی که دست را خشک کند پس حضرت برخاستند و ابریق را گرفتند
که آب بر دست پدر بریزند او بر خاک افتاد و گفت یا امیر المؤمنین من چون راضی شوم که تو آب بر
دست من بریزی حضرت فرمود که بنشین و دست بشوی که میخواهم که خدا ببیند که برادر مؤمن تو
خدمت میکند تا حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان
پس آنمرد نشست حضرت فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان خاطر دست
بشوی چنانچه اگر قنبر دست ترا می شست مطمئن میبودی پس چون حضرت فارغ شدند ابریق را
بمحمد بن حنفیه دادند و فرمودند که ای فرزند اگر این پسر تنها بی پدرش همراه میبود آب بر دست او
میریختم ولیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت مساوی کرده اند چون با یکدیگر باشند
پس چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید که فرزند آب بر دست پسر بریزد پس محمد بن حنفیه آب
بدست پسر ریخت پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که هر که متابعت امیر المؤمنین کند در این
باب او شیعه او است حقا و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که جامه حضرت رسالت پناهی
صلی الله علیه و آله کهنه شده بود شخصی دوازده درهم بخدمت آنحضرت آورد بهدیه حضرت فرمودند
که یا علی این دراهم را بگیر و برای من جامه بخر که بپوشم حضرت ببازار رفتند و بر آن دوازده درهم
پیراهنی خریدند و نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند حضرت فرمودند که یا علی جامه
از این پست تر را خوشتر می آید گمان داری که صاحبش پس بگیرد حضرت امیر المؤمنین فرمود
که ببینم شاید راضی شود و ببازار رفتند و گفتند که حضرت رسول این جامه را نمی پسندند
و جامه از این کم قیمت تر میخواهند اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را بده آنمرد راضی شد و
زر را داد حضرت آنرا بخدمت حضرت رسول آوردند و جناب مقدس نبوی با آنحضرت باتفاق
متوجه بازار شدند و در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و گریه میکند حضرت رسول
از او پرسیدند که سبب گریه تو چیست گفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داد که برای او
چیزی بخرم و گم کردم و اکنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت حضرت چهار درهم را باو داد
فرمودند که بخانه برگرد و ببازار تشریف بردند و پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند و
حمد الهی فرمودند و چون از بازار بیرون آمدند مردی برهنه را دیدند که میگوید که هر که
جامه بمن بپوشاند حق تعالی از جامهای بهشت او را بپوشاند حضرت آن پیراهن را کندند
و بسائل دادند

و بسائل دادند و ببازار برگشتند و پیراهنی دیگر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی
فرمودند و بجانب منزل روان شدند در عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته است از او پرسیدند
که چرا بخانه نرفتی گفت یا رسول الله دیر کرده ام و میترسم که مرا بزنند حضرت فرمودند که پیش باش
و راه خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنم و حضرت رفتند تا در خانه ایشان ایستادند و فرمودند
که السلام علیکم ای اهل خانه ایشان جواب نگفتند بار دیگر فرمودند باز جواب نگفتند در بار سوم
گفتند علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که چرا در مرتبه اول و دوم جواب
من نگفتید گفتند چون سلام ترا شنیدیم از برای برکت خواستیم که سلام تو بر ما زیاده گردد پس
حضرت فرمود که این کنیزک دیر بخانه آمده است او را آزار مکنید ایشان گفتند یا رسول الله از برای
قدم تو او را آزاد کردیم حضرت فرمود که الحمد لله من هیچ دوازده درهمی ندیدم که برکتش از این دوازده
درهم بیشتر باشد خدا باین زر دو مؤمن را پوشانید و یک بنده را آزاد گردانید و بسند
منقولست از محمد بن مسلم که روزی بخدمت امام محمد باقر علیه السلام رفتم حضرت طعام تناول میفرمودند
ما را تکلیف نمودند و بعد از آن فرمودند که مگر گمان داری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از
روزی که مبعوث شدند تا روزی که از دنیا رفتند هرگز تکیه کرده چیزی تناول فرموده باشند
نه والله که هرگز چشم نپوشیده آنحضرت را اگر در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشند بعد از آن فرمودند
که گمان داری که آنحضرت از نان سه روز پیاپی سیر تناول فرموده باشند والله که سه روز متوالی
از نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث برسالت شدند تا وقتی که برحمت ایزدی پیوستند
من نمیگویم که حضرت را این معنی میسر نبود بلکه گاه بود که یک کس را صد شتر عطا میفرمودند اگر
میخواستند که سیر بخورند و طعام لذیذ تناول فرمایند میتوانستند و بدرستی که جبرئیل کلید
گنجهای زمین را برای آنحضرت آورد سه مرتبه و مخیر گردانید آنحضرت را در قبول دنیا و رد آن
و گفت که اگر قبول کنید خدا از درجه تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد و در مرتبه آنحضرت
تواضع و شکستگی نزد خدا را اختیار نمودند و هرگز از آنحضرت چیزی سؤال نکردند که بفرمایند
نه بلکه اگر بود عطا میفرمود و اگر نبود میفرمود که چون بیاید خواهیم داد و هرگز چیزی
از جانب حق تعالی عطا نفرمود که عطای او را امضا نکند و گاه بود که بهشت را ضامن میشدند
و عطا میفرمودند و حق تعالی برای او تسلیم مینمود محمد بن مسلم میگوید که بعد از آن حضرت دست
مرا گرفتند و فرمودند که امام شما حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روش بندگان طعام

تناول میفرمودند و بمردم نان گندم و گوشت و طعام میفرمودند و بخانه میرفتند و خود نان زیت
تناول میفرمودند و دو پیراهن کنده سنبلانی میخریدند و بهترش را بغلام خود میپوشانیدند و بدتر را
خود میپوشیدند و اگر آستینها از انگشتان میگذشت میبریدند و اگر پیراهن از کعب بلندتر بود کوتاه
میکردند و هرگز دو امر بر آنحضرت وارد نشد مگر آنکه آنچه بر بدن دشوارتر بود اختیار میفرمودند
و پنج سال پادشاهت مردم کردند و از برای خود آجری بر بالای آجری و خشتی بر روی خشتی نگذاشتند
و هرگز زمینی را باقطاع خود نگرفتند و سرخ و سفیدی از آنحضرت میراث نماند مگر هفتصد درهم
که از عطاهای آنحضرت زیاده مانده بود که میخواستند برای اهل خود کنیزکی بخرند و هیچکس طاقت
عبادت آنحضرت نیاورد و چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام مطالعه میفرمودند کتاب احوال امیر
المؤمنین علیه السلام را و بر زمین میگذاشت و میفرمود که طاقت این عمل دارد و بسند معتبر دیگر
منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی بنزد بزازی رفتند و فرمودند که دو جامه بمن
بفروش آن مرد گفت یا امیر المؤمنین آنچه میخواهید من دارم چون دیدند که آنشخص حضرت را
شناخت بدکان دیگر رفتند که پسری در آن دکان بود و حضرت را نشناخت دو جامه خریدند
یکی را به درهم که بحساب این زمان صد و هفتاد و چهار درهم میشود و یکی را به دو درهم پس
بقنبر فرمودند که آنرا به درهم خریده ایم تو بپوش قنبر گفت یا امیر المؤمنین آنکه بهتر است
تو بآن سزاوارتری که بمنبر بر در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که تو جوانی
و جوانانرا خواهش این امور میباشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود را بر تو
زیادتی دهم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که از آنچه میپوشید
بغلامان خود بپوشانید و از آنچه میخورید بایشان بخورانید چون پیراهن را پوشیدند
آستینش را کشیدند و بریدند و فرمودند که کلاهی برای فقرا از آن بدوزند پس چون
پدر آن پسر بدکان آمد یافت که حضرت بر آن دکان تشریف آورده بوده اند و جامه خریده اند
دو درهم را برداشتند و بخدمت آنحضرت آمد و عرض کرد که پسر من شما را نشناخته
بود دو درهم از شما نفع گرفته است حضرت فرمودند که بقیمتی راضی شدیم و خریدیم دیگر
چیزی را پس نمیگیریم و منقولست که روزی که عمرو بن حریث در هنگام چاشت بخدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام آمد دید که فضه انبانی آورد که مهر مبارک حضرت بر آن بود چون گشود از
آن نان خشک بسبوسی بیرون آورد عمرو گفت که ای فضه چرا این آرد را نمیبیختی و پاکیزه
نکردی که

نکرده گفت بیشتر میکردم مرا نهی فرمود و گاهی طعام لذیذی در این همیان داخل میکردم برای همین
مهر بر آن میزنند پس حضرت آن نان خشک را گرفتند و در کاسه ریزه کردند و آب بر آن ریختند و نمک
بر آن پاشیدند و تناول فرمودند بعد از آن فرمودند که ای عمرو اجل نزدیک شده است و دست بر
شکم مبارک کشیدند و فرمودند که این شکم را برای خوردن بآتش جهنم آشنا نمیکنم و این مرا
کافیست و در حدیث دیگر منقولست که سوید بن غفله در روز عیدی بخدمت حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه آمد و دید که نان خشکی و آردی با سبزی پخته نزد حضرت گذاشته است گفت یا امیر المؤمنین
در روز عید چنین چیزی را نزد خود گذاشته فرمود که این عید است برای کسی که از گناه
آمرزیده باشد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هیزم و آب بدوش خود
بخانه می آوردند و خانه جاروب میکردند و حضرت فاطمه علیها السلام آسیا میکردند و خمیر میکردند و نان
می پختند و بسند دیگر مرویست که حضرت در کوفه خرمائی خریده بودند و در کنار ردا کرده
بخانه میبردند اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از آنحضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت
فرمود که صاحب عیال سزاوارتر است بآنکه ایشان برداشتن از دیگران و بروایت دیگر فرمود که
کمال کامل چیزی کم عیبی را که نفعی بعیال خود برساند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام در پنج وقت پای برهنه میرفتند و نعلین را بدست چپ میگرفتند در عید فطر
و اضحی که بمصلی میرفتند و در روز جمعه که بنماز میرفتند و در هنگامی که بعیادت بیماری میرفتند و به تشییع
جنازه و میفرمودند که چون برای خدا میروم میخواهم که پا برهنه باشم و منقولست که پیاده و تنها در بازارها
راه میرفتند و اگر کسی راه گم کرده بود بسر راهش میرسانیدند و اگر ضعیفی بر میخوردند اعانتش
میفرمودند و این آیه را میخواندند که مضمونش اینست که ما خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرموده ایم
که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکارانست و منقولست که ابراهیم بن
العباس گفت که ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا علیه السلام باشد هرگز با کسی
خلاف آداب معاشرت ننمود و هرگز سخن کسی را قطع نمیفرمود که میان سخن او سخن گوید
و هرگز حاجت سائلی را رد نمیفرمود و هرگز در حضور کسی پا دراز نمیکرد و در مجلس تکیه
نمیفرمود و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمیداد و هرگز در خنده آنحضرت صدا
ظاهر نمیشد و غلامان و ملازمان و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر خوان خود مینشانید
و خواب بسیار کم میفرمود و اکثر شبها را بعبادت احیا میفرمود و روزه بسیار میداشت و تصدق

بسیار میفرمود و اکثر تصدقات آنحضرت در شبهای تار بود و از محمد بن عباد منقولست که حضرت امام
رضا صلوات الله علیه در تابستانها بر روی حصیر می‌نشستند و در زمستانها بر روی پلاس و جامهای
کنده میپوشیدند و چون بمجلس مردم می‌آمدند زینت میفرمودند و روایت کرده اند که روزی
حضرت امام رضا صلوات الله علیه داخل حمام شدند شخصی در حمام بود که آنحضرت را نشناخت
بحضرت خطاب کرد که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند
و بعد از زمانی مردم در آمدند و حضرت را شناخت و مشغول معذرت شد حضرت دلداری
او فرمودند و مشغول بودند تا کیسه او را تمام کشیدند و اخبار در بیان تواضع ایشان زیاده از آنست
که در این کتاب احصا توان نمود قال قلت یا رسول الله الخائفون الخاشعون المتواضعون
الذاکرون الله کثیراً هم یسبقون الناس الی الجنة فقال لا ولکن فقراء المسلمین فانهم
یتخطون رقاب الناس فیقول لهم خزنة الجنة کما انتم حتی تحاسبوا فیقولون بم
نحاسب فوالله ما ملکنا فنجور و نعدل ولا افیض علینا فنقبض و نبسط ولکنا عبدنا ربنا
حتی دعانا فاجبنا ابوذر گفت که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله عرض کردم که یا
رسول الله آیا جمعی که از خدا خایف و ترسانند و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیادند
نزد خدا و نزد خود در تواضع و شکستگی ثابت اند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند ایشان پیش از
دیگران داخل بهشت خواهند بود فرمود که ایشان در پیش پا در گردن مردم خواهند گذاشت
و صفهای ایشان را خواهند شکافت و رو به بهشت روان خواهند شد پس خازنان بهشت بایشان
خواهند گفت که باشید تا شما را حساب کنند ایشان در جواب خواهند گفت که بچه چیز ما را حساب
میکنند ما حکومت و پادشاهی و منصبی نداشتیم که از ما بپرسند که عدالت کرده ایم یا جور و
ظلم و مال زیادتی بما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده یا نگاه داشته ایم ولیکن در
دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را بسوی خود طلبید اجابت او کردیم
و از دنیا بیرون آمدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان و حرمت داشتن
ایشان و مذمت اهانت و خواری ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت فقر وارد
شده است و همچنین در باب غنا احادیث در مدح و مذمت آن وارد شده است و اکثر محققین
جمع میان این احادیث بدین نحو کرده اند که فقیری که ممدوح است فقر الی الله و فقیری
که مذموم است فقر الی الناس است و غنایی که ممدوح است غنای نفس است و غنایی که مذموم است

ولیکن فقرای مسلمانان

غناء

غنای کثرت مالست که با حرص و طمع باشد و از بعضی احادیث ظاهر میشود که فقری که مذموم است
آنست که آدمی در دین تنک مایه باشد و تحقیق این مقام آنست که هرچیز که حق سبحانه و تعالی در دنیا
خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است و چون عالم تکلیف و اختیار است
هرچیز را دو جهت هست و حق تعالی آنرا برای جهت خیر مقرر فرموده و مردم وسیله جهت شر
میکردانند مثل آنکه مال را حق تعالی در دنیا خلق فرموده که آنرا وسیله قوت بر عبادات و تحصیل
سعادات کردانند و جمعی بسبب ترک آن بانواع کمالات فایز کردند پس اگر مال نمیبود دیگر قوت بر عبادات
بهم نمیرسید و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب میشود حاصل نمیشد و اگر مال نمیبود
ثوابی که بر ترک حاصل میشود حاصل نمیشد ولیکن این ملاعین مفتن ساخته است که بهر آن تحصیل
انواع شرور و معصیتها میتوان نمود و این جهت را بجای این مقرر فرموده است که بر ترکش
مثاب شوند اما جمعی آنرا وسیله غیر آن کاری میکنند که برای آن مخلوق شده است و باعث
شقاوت ایشان میشود پس هرجا که مذمت مال و غنا واقع شده است بسبب آن جهت شر است که در آن هست
و مردم آنرا جهت شر میکنند و اگر نه اصل آن جهت را حق تعالی برای وسیله خیر مقرر فرموده است
و هرجا که مدح آن واقع شده است بسبب آن جهات خیر است که در آن هست و همچنین فقر و احتیاج
وسیله است برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و ثوابهای عظیم یابد
و کردد و رو بخدا آورد و از خدا طلب نماید و باعلی درجه زهد و ورع برسد ولیکن گاه هست
که بر آن صبر نمیکنند و بسبب آن مرتکب سوال از مخلوق میشوند و از بدترین نقایص و
عیبهاست و گاهی بسبب آن مرتکب محرمات میشوند و گاهی بسبب آن بخدا و بخود بدگمان میشوند
و نسبت جور و ظلم بخدا میدهند و بسبب آن کافر میشوند چنانچه در حدیث وارد شده است
که فقر نزدیکست که کفر باشد پس معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمت و لیکن گاه هست که آدمی
باختیار خود آنرا وسیله شقاوت میکرداند پس هرجا که مدح وارد شده است جهت خیرش را
مدح فرموده اند هرجا که مذمت وارد شده است جهت شر را مذمت فرموده اند ولیکن چون نسبت
بر اکثر نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است و غنا و توانگری مورث طغیان
و فساد لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده اند چنانچه
حضرت حق تعالی میفرماید که بدرستی که آدمی طغیان بهم میرساند چون خود را مستغنی
و بی نیاز دید یا گمان کرد که بی نیاز است و فقیر را درین آیه نکته بخاطر رسیده

که چون بحالت که آدمی بی نیاز شود بلکه هرچند غنی تر شود احتیاجش بیشتر
میشود لهذا فرموده که وقتی میشود بلکه فرموده که وقتی خود را مستغنی دانست و گمان کرد
که مستغنی شده است و همچنین عبادات را حق تعالی برای این مقرر فرموده که وسیله سعادت دارین
گردانند گاه باشد که کسی عبادت را وسیله شقاوتی گرداند و معاصی را برای
این مقرر فرموده که ترک آنرا وسیله سعادات گردانند یا اگر بغفلت از ایشان صادر
شود بتوبه و ندامت از آن بمراتب عالیه کمالات فایض گردند اگر معصیت نمیبود
کی مردم بترک مثاب میشدند و آن شکستگی و انکسار و عجز توبه کاران از کجا
بهم میرسید اگر ترک اولی حضرت آدم و حضرت داود و سایر انبیا نمیبود آن
گریهها که موجب قرب و کمالات نامتناهی گردید از کجا حاصل میشد چنانچه منقول
شده است که اگر شما گناه نمیکردید و قادر بر گناه نبودید خدا خلق دیگر میفرمود
که قادر بر گناه باشند و گناه از ایشان صادر شود و سخن در اینجا بسیار نازک
میشود و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است مجملا اگر درست تفکر نمائی
می یابی که هر چیز که حق تعالی درین عالم مقرر فرموده همه عین صلاح بندگانست
و همه لطف و رحمت و لیکن بندگان بغیر مصرفش صرف میکنند مثلا اگر بزرگی
خانه برای کسی بفرماید و دیوانخانه نفیس برای آن مقرر سازد و آب ریزی در آنجا
بفرماید که برای آن بسازند و از انواع ما یحتاج او مساکن بسازد اگر دیوانخانه را
آب ریز کنند و آب ریز را مسکن خود کنند برود در میان آب ریز بنشیند از صاحب خانه
تقصیر نخواهد بود و در این مسایل که از فروع مسایل قضا و قدر است تفکر نمودن
و مجمل دانستن که حق تعالی علیم و حکیم است و ظالم نیست و آنچه میکند عین عدالت
و حکمت است اولی است زیرا که تفکر درین باب موجب لغزش است و عقل اکثر مردم به
آن احاطه نمیتوانند کرد و ائمه علیهم السلام ما را از تفکر درین باب نهی فرموده اند و چون
جمع میان اخبار بروجه اجمال بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم بسند معتبر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فقرا مؤمنان در باغهای بهشت
خواهند گردید و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنیای ایشان بچهل سال بعد از آن
فرمود که برای تو مثلی بیان کنم مثل فقرا و اغنیا از بابت دو کشتی است که بر عشاری
میگذرد و نظر کند

بگذرد و نظر کند یکی را ببیند که خالیست و هیچ چیز ندارد میگوید اینرا روانه کنید که برود و نظر
کند بدیگری ببیند که پر از متاعست میگوید که اینرا نگاه دارید تا عشورش را حساب کنیم
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دو چیز است که فرزند آدم از آنها کراهت دارد
و راحت مؤمن از بلاها و فتنها در مرگست و از کمی مال که کراهت دارد و هر چند مال کمتر است حساب
سبکتر است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هلاک کرده مردمان را دو چیز
خوف درویشی و فقر و بزرگی و فخر و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست
که خفیف و سبک شمارید فقیران شیعیان علی ابن ابیطالب و فرزندان او را بدرستی که یکی
از ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیله عظیمند از قبایل عرب
و از حضرت صادق ع منقولست که مصیبتهای دنیا عطاهای حق تعالی است و فقر در نزد حق تعالی
برای مؤمن در خزاین خود ضبط میفرماید و در حدیث دیگر از حضرت رسول ص روایت
فرمود که فقر امانتی است که حق تعالی بخلق میسپارد کسی که آنرا پنهان دارد خدا او را مثل ثواب
کسی میدهد که روزها روزه باشد و شبها بعبادت ایستد و کسی که او را اظهار نماید بکسی که
قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند پس بدرستی که او را کشته است و نمیگویم که او را به
شمشیر و نیزه کشته است ولیکن بسبب جراحتی که بدل او رسانیده او را کشته است و از حضرت
صادق ع منقولست که هرچند ایمان آدمی زیاد میشود تنگی معیشت او بیشتر میشود که اگر
نه این بود که مؤمنان در طلب روزی بر خدا الحاح میکنند هر آینه ایشان را از حالی که دارند
بحالی تنگتر و دشوارتر نقل میفرمود که اگر حق تعالی دنیا را بکسی عطا نفرموده مگر برای عبرت
و از کسی دور نکرده مگر برای آزمایش و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی برای شیعیان ما در دنیا
دولتهای باطل مقرر نفرموده است مگر قدر قوت ضروری ایشانرا اگر خواهند بشرق روند
و اگر خواهند بغرب روند که زیاده از آن بدستشان نمی آید و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی
در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرای شیعیان مانند کسی که معذرت از جمعی خواهد
و در حدیث دیگر مانند برادری که از برادری عذر طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خود
سوگند که شما را فقیر نکردم در دنیا برای آنکه شما نزد من خوار و ذلیل بودید و امروز خواهید
دید که با شما چه لطفها خواهم فرمود هر که بشما در دار دنیا توشه داده است و نیکی بشما
کرده است دستش بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید که پروردگارا اهل دنیا

در دنیا خود عیشها کردند زنان خوب خواستگاری نمودند و جامهای ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای
لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسپان مشهور پر قیمت سوار شدند امروز باعطای
آنچه بر ایشان عطا فرموده بودی حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید که بر هر یک از [illegible] و امثال
شما از فقرا معتقد ساختم هفتاد برابر آنچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیارا
آفریده ام تا هنگام انقضای دنیا و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که روزی شخص مالداری که
جامهای پاکیزه در بر داشت بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و نشست و بعد از او مرد
بی نوایی که جامهای چرکن پوشیده بود آمد و در پهلوی آن مرد غنی نشست آن مرد جامهای خود را
جمع کرد و از زیر دامن او در کشید حضرت رسول فرمود که ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بچسبد
گفت نه فرمود که ترسیدی که از توانگری تو چیزی باو برسد گفت نه فرمود که پس ترسیدی که جامه‌ات
کثیف و چرکن شود گفت نه فرمود که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرینی بدی هست که آن
شیطان یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت میدهد و هر حسنی و نیکویی را در نظر من
قبیح و زشت مینماید و اینک بتدارک این عمل نصف مال خود را باین مرد فقیر عطا کردم حضرت
آن مرد پریشان را پرسید که قبول میکنی گفت نه آن غنی گفت که چرا قبول نمیکنی گفت میترسم که بآن
بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شده‌ای و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که
ای موسی هر گاه ببینی که فقر رو بتو آورده است بگو مرحبا بشعار صالحان و چون ببینی که توانگری
رو بتو آورده است بگو گناهی کرده ام که خدا مرا در دنیا بعقوبت آن گرفتار کرده است و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که خوشا حال مساکین که بر فقر خود صبر کنند
ایشانند جمعی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده میکنند و فرمود که ای گروه مساکین بفقر خود
راضی و خشنود باشید و چنان کنید که خدا از دل شما رضا را ببیند تا حق تعالی شما را ثواب
عظیم بدهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندان ثواب عطا نخواهید داشت و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا کند که کجااند
فقرا پس گروهی بسیار از مردم برخیزند پس حق تعالی ندا فرماید که من شما را در دنیا فقیر
ای بندگان من گویند لبیک ای پروردگار ما پس فرماید که من شما را در دنیا فقیر نکردم برای
اینکه شما نزد من پست بودید و لیکن میخواستم که درجه شما را امروز بلند کنم بروید و روهای
مردم را ملاحظه کنید و هر کس که بشما نیکی و احسانی کرده است آن احسان را من کرده ام

از جانب من

از جانب من شما بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد بن الحسین خزاز منقولست که حضرت
صادق علیه السلام بمن فرمود که آیا بیازار میروی و میوه‌ها و غیر آنها از چیزها که میفروشند که فقرا در
بر خریدن آنها اشتیاق آید و میکنی گفتم بلی فرمود که بعدد هر چیز که می بینی و قدرت بر خریدن آن
نداری حسنه در نامه عملت مینویسند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که
چون روز قیامت میشود گروهی از مردم از صحرای محشر برخیزند و می آیند تا در بهشت و در را
میکوبند پس خازنان بهشت با ایشان میگویند که شما کیستید میگویند که ما فقرائیم با ایشان گویند که
آیا پیش از حساب میخواهید که داخل بهشت شوید میگویند که چیزی بما نداده بودند که ما را از آن
حساب کنید در این حال از جانب رب العزت ندا رسد که راست میگویند ایشان را داخل بهشت کنید
و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که حق سبحانه و تعالی میفرماید که من توانگران را غنی نکرده ام
برای اینکه نزد من گرامی بوده اند و فقیران را فقیر نکرده ام برای آنکه نزد من بی قدر بوده اند
و لیکن فقیر را وسیله ابتلا و امتحان اغنیا کرده ام و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب
بهشت نمیشدند و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مالداران شیعیان ما امینان ما یند بر محتاجان
ایشان پس از برای ما فقرا را محافظت نمائید تا خدا شما را محافظت نماید و بسند صحیح منقولست
که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که فقر و بی چیزی مومنان را بیشتر زینت میدهد
از لجام نفیسی که عذار اسپ را زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که فقر مرگ بزرگست و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که فقر مرگ سرخ است راوی عرض کرد که فقر از دینار و درهم را میفرمایید
فرمود که نه و لیکن مراد فقر از دین است و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سبک
شمارد و خفیف کند فقیر مسلمانی را بدرستی که حق خدا را سبک شمرده است و خدا او را در
روز قیامت حقیر و سبک میدارد مگر اینکه از این عمل توبه کند و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد
چون خدا را در روز قیامت ملاقات کند از او راضی باشد و حضرت امام رضا صلوات الله
علیه فرمود که هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند بر خلاف سلامی که بر
اغنیا میکند چون در قیامت خدا را ملاقات نماید یعنی بمقام حساب آید از او در خشم باشد
یَا اَبَاذَرِّ اِنَّ الدُّنْیَا مَشْغَلَةٌ لِلْقُلُوبِ وَ الْاَبْدَانِ وَ اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالٰی سَائِلُنَا
عَمَّا نَعَّمَنَا فِی حَلَالِهِ فَکَیْفَ بِمَا نَعَّمَنَا فِی حَرَامِهِ یَا اَبَاذَرِّ اِنِّی قَدْ دَعَوْتُ اللّٰهَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ
اَنْ یَجْعَلَ رِزْقَ مَنْ یُحِبُّنِی الْکَفَافَ وَ اَنْ یُعْطِیَ مَنْ یُبْغِضُنِی کَثْرَةَ الْمَالِ وَ الْوَلَدِ

ای ابوذر بدرستی که دنیا مشغول کننده دلها و بدنهاست از یاد خدا و کار خدا و بدرستی که حق تعالی
از ما سؤال خواهد کرد از آنچه متنعم کرده‌ایم در حلال او پس چگونه سؤال نماید از آنچه متنعم کرده
باشیم در حرام ای ابوذر من از خدا سؤال کردم که بگرداند روزی هر کس را که مرا دوست دارد
بقدر کفاف و عطا فرماید بکسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند بدانکه آنچه دلالت میکند
بر اینکه در حلال نیز حساب میباشد و سابقا احادیث گذشت که بر صرف کردن حلال مؤمنان را حساب
نمیکنند و ممکنست که مراد از مؤمنان در آنجا مؤمنان خالص باشند و در اینجا مراد از اینکه سؤال
میکنند این باشد که از بعضی افراد مسلمانان سؤال میکنند یا آنکه مراد از حساب نکردن آن باشد
که تقاص از حسنات ایشان بازای آن میکنند و مراد از سؤال کردن این باشد که تفحص آنها
میکنند بدانکه احادیث در مدح کفاف بسیار وارد شده است چنانچه منقولست از حضرت علی بن
الحسین علیه السلام که رسول خدا ص گذشتند بشبانی که شتر چند داشت و میچرانید و از او شیر طلبیدند
در جواب گفت که آنچه در پستانهای شتر است چاشت مردم قبیله است و آنچه در ظرفهاست پیشین
میخورند حضرت فرمود که خداوندا مال و فرزندش را بسیار کن پس گذشتند بشبان دیگر که
گوسفندان خود را میچرانید و از او شیر طلبیدند آنچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید
و با آنچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد و یک گوسفند نیز بهدیه فرستاد و گفت این نزد
ما حاضر بود و اگر زیاده احتیاج هست دیگر بفرستیم حضرت فرمود که خداوندا بقدر کفاف
او را روزی بده بعضی از اصحاب عرض کردند که یا رسول الله برای آنکس که سؤال ترا رد کرد دعائی
فرمودی که ما همه آنرا خواهیم و برای آنکس که حاجت ترا برآورد دعائی فرمودی که ما همه از آن کراهت
داریم حضرت فرمود که آنچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاده باشد و آدمی را
از یاد خدا غافل کرداند خداوندا محمد و آل محمد را بقدر کفاف روزی بده و بسند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که خداوندا روزی کن
محمد و آل محمد را و هر که محمد و آل محمد را دوست دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف در روزی
و روزی کن هر کرا که دشمن محمد و آل محمد باشد بسیاری مال و فرزند و بسند دیگر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که خداوند عز و جل میفرماید که بنده مؤمن من محزون میشود از آنکه
من روزی را بر او تنگ میکنم و حال آنکه باعث زیادتی قرب او میشود بسوی من و خوشحال میشود
بنده مؤمن که دنیا را بر او فراخ کردانم و حال آنکه باعث دوری او میشود از من و در حدیث

دیگر فرمود

دیگر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستیکه خوشحال ترین مردم و مغبوط ترین
ایشان نزد من بنده مؤمنی است که بهره عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردگار خود
کند و در پنهان بندگی خدا کند و در میان مردم گمنام باشد و انگشت نما نباشد و روزی او بقدر
کفاف باشد و صبر کند بر آن و بزودی مرگ او در رسد و میراثش کم باشد و گریه کنندگانش
کم باشد یا اباذر طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الآخرة الذین اتخذوا ارض الله
بساطا و ترابها فراشا و ماءها طیبا و اتخذوا کتاب الله شعارا و دعاءه دثارا یقرضون
الدنیا قرضا یا اباذر حرث الآخرة العمل الصالح و حرث الدنیا المال و البنون ای ابوذر
خوشا حال جمعی که زهد اختیار نمودند و ترک لذات دنیا کرده اند و بسوی آخرت و اعمالی که منجر
بسعادات آخرت است رغبت نموده اند ایشان گروهی اند که زمین خدا را بساط خود ساخته اند
و خاک زمین را فرش و بستر خود قرار داده اند و از بوی خوش بآب قناعت کرده اند که
خود را به آب از بوهای بد پاک میکنند و کتاب خدا را پیراهن تن خود کرده اند یعنی همیشه
تلاوت میکنند و بآن عمل مینمایند و دعا و تضرع بدرگاه خدا را لباس خود ساخته اند که هرگز
از خود جدا نمیکنند و دنیا را از خود بریده اند یا آنکه قرض میدهند دنیا را از قرض
داده که در آخرت عوض بگیرند ای ابوذر زراعت آخرت عمل صالحست و زراعت دنیا مال
و فرزندان و حضرت در اینجا اشاره فرموده اند بتفسیر این آیه که من کان یرید حرث
الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من
نصیب و ترجمه اش اینست که هر که اراده نماید در دنیا کشت آخرت را یعنی عملی چند که موجب ثواب
آخرت باشد در این نشا تحصیل نماید و تخم ایمان در بستان دل بکارد و بآن اعمال صالحه آنرا
پرورش دهد تا عرصه قیامت حاصل آنرا زیاده کنیم برای او در کشت او یعنی بدهیم او را عوض
آن از ده تا هفتصد و زیاده بر آن یا آنکه او را توفیق زیادتی خیرات کرامت کنیم و هر که اراده
نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی در اعمال و افعال پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد میدهیم
او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضای حکمت و مصلحت و او را در آخرت بهره نخواهد
بود و حاصلش آنست که هر عملی که برای آخرت کند در عمل خود موفق میشود و میامن برکات
آن بروزگار او عاید میگردد و در آخرت حسنات او مضاعف میشود و هر که عمل او از برای دنیا
باشد روزی مقدر باو میرسد اما بر وجهی که متاعی او باشد و مانند شیطان ثواب خود

در دنیا می‌یابد و او را در آخرت هیچ بهره نخواهد بود لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت
در دنیا چند روزی عبث و شیطان با ایشان شریک است و در آخرت محروم‌اند و جمعی که نیت خود را
برای خدا خالص کرده‌اند غالب اوقات در دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب نمیشود تا مزد خود را
در آخرت کامل بیابند و در دنیا عمل ایشان مشوب باغراض فاسده دنیوی نباشد زیرا که هیچ
عمل را حق تعالی بی‌مزد نکرده است حتی کافران هم که زحمتها و ریاضت شاقه برای امور فاسده
دنیا میکشند و چنانچه میشنویم به آن مطلب فاسد میرسند مثل آنکه میخواهند که ایشان را کشف
خلیات حاصل شود و گاه هست به آن مطلب خود میرسند چون از سعادات آخرت محروم‌اند
و بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کند و حق تعالی این معنی را باو ندهد
زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده مصلحت او را در آن ندانسته‌اند که در دنیا این را باو
بدهد زیرا که غالب آنست که این معنی باعث انانیت و عجب او میگردد و از خدا بازمیماند حتی
آنکه در حدیث وارد شده است که مؤمن که کامل شد حق تعالی راه خواب دیدن را هم از او مسدود
میگرداند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که بدرستیکه مؤمن نیکی میکند مردم
شکر او نمیکنند و احسان او در میان خلق مشهور نمیشود زیرا که چون از برای خدا میکند نیکی
و معروف او بآسمان بالا میرود و در زمین پهن نمیشود و نیکی و احسان کافر را شکر میکنند زیرا که
معروف و نیکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر میشود و بآسمان بالا نمیرود و مقبول
الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله را کفران نعمت میکردند و شکر احسان او نمیکردند با آنکه حق نعمت و احسان
بر تمامی عرب و عجم داشت و کی معروف و نیکیش بر خلق زیاده از آنحضرت بود و همچنین ما
اهلبیت را کفران میکنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکان مؤمنان نیز
چنین‌اند که احسانها و نیکیهای ایشان را کسی شکر نمیکند و ایضا منقولست که مفضل بن عمر بخدمت
حضرت امام جعفر صادق ع عرض نمود که جمعی از علمای عامه کریه روایت میکنند میگویند که چون حق تعالی
بنده را دوست داشت ملکی از آسمان برای رفعت و شان او ندا میکند که خدا فلان شخص را
دوست میدارد شما او را دوست دارید پس محبت او در دلهای مردم می‌افتد و چون بنده را اگر
دشمن دارد منادی از آسمان ندا میکند که حق تعالی فلان شخص را دشمن میدارد شما او را
دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم می‌افتد چون این را گفتم حضرت راست نشسته

و سه مرتبه

و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند و گفتند چنین است که ایشان میگویند و لیکن چون حق تعالی بنده را دوست دارد
مردم را در دین او ایکنارد که بعداوت و دشمنی او مشغول میشوند و بد او را میگویند پس آنها گناهکار میشوند
و موجب ثواب و اجر او میشود و چون بنده را دشمن دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق مدح او کنند
و او و مدح کنندگان او همه گناهکار باشند بعد از آن فرمود که کی نزد خدا محبوبتر از یحیی بن زکریا بود
مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت علی ابن ابیطالب بود از مردم
آن آزارها کشید که میدانید و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت امام حسین علیه السلام بود که آزار او نمودند تا او را
شهید کردند و بدانکه در این فقرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله اشعار فرموده‌اند بفضیلت قرآن بر دعا
زیرا که فرموده‌اند که قرآن را شعار خود کرده‌اند و شعار جامه ملاصق بدن را میگویند و دثار را بر جامه
دیگر که بالای آن بپوشند اطلاق میکنند و جامه ملاصق بدن اختصاصش به آدمی بیشتر میباشد و دعا دثار است
و در این باب اختلافی دارد از بعضی افضلیت قرآن ظاهر میشود و از بعضی افضلیت دعا و بعضی جمع چنین
کرده‌اند که اگر معنی قرآن را یابد قرآن بهتر است و اگر نه دعا و بعضی بر عکس گفته‌اند و اعتقاد این خاکسار
بخاطر میرسد که نسبت باحوال مختلف میباشد و آدمی میباید که طبیب نفس خود باشد و در هر حالی آنچه
مناسب او داند او را با آن بدارد و گاه هست که آدمی را حالتی بهم میرسد که قرآن آدمی را بیشتر مرغوبست
و گاه هست که دعا آدمی را بیشتر باصلاح می‌آورد و گاه هست که از میان دعاها دعای خاصی آدمی را باعث
قرب میشود مثل آنکه گاه هست که آدمی در مقام خوف است اگر خوف سهلی دارد مناسب آنست که دعاهائی
که مشتمل بر تخویف عظیم است بخواند تا چون ماده‌اش مستعد شده است باعث کمال آن صفت گردد و اگر خوف
بسیار دارد دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار بیأس می‌انجامد و همچنین در باب رجا و سایر صفات
نفسانی و همچنین در باب قرآن خوانده‌اند و بسیار است که آدمی آیه یا دعائی را مکرر خوانده است
و چندان در دل تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان در دل او اثر
میکند که فوق آن متصور نیست و چندان از آن معارف بر او فائض میشود که احصا نتوان نمود
و در این باب سخن بسیار است و عرصه سخن تنگ است اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان خواهد شد
انشاء الله تعالی یا اباذر ان ربی اخبرنی فقال و عزتی و جلالی ما ادرک العابدون
درک البکاء عندی و انی لابنی لهم فی الرفیق الاعلی قصرا لا یشرکهم فیه احد قال
قلت یا رسول الله ای المؤمنین اکیس قال اکثرهم للموت ذکرا و احسنهم له استعدادا
یا اباذر اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع قلت فما علامة ذلک بابی انت

قلت یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود والتجافی عن دار الغرور والاستعداد للموت
قبل نزوله ای ابوذر بدرستی که پروردگار من مرا خبر داد و وعده کرد بعزت و جلال خود که
سوگند خوردم که نمی یابند عابدان از هیچ عملی اجری که می یابند نزد من از ثواب و قرب بدرستی که من
از برای ایشان بنا میکنم در اعلای مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصری که کسی
در آن قصر و مرتبه با ایشان شریک نباشد ابوذر گفت که عرض کردم که یا رسول الله کدام یک از مردمان
زیرکتر و عاقلترند فرمود که آنان که یاد مرگ بیشتر میکنند ای ابوذر چون نور در دل آدمی داخل
شد آن دل گشاده و فراخ میشود ابوذر گفت علامت این حالت چیست پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله
فرمود که علامت معمور بودن و گشادگی دل میل آدمیست بسوی آخرت که خانه جاوید است و
رجوع کردن بکاری که برای آخرت بکار آید و پهلو تهی کردن از دنیا که خانه فریب و مکر و غفلت است
و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از آنکه در رسد بدانکه احادیث در باب فضل ترک دنیا بر
دنیا سابقا ایراد نمودیم و از عقل و شرع معلومست که تضرع بدرگاه بی نیاز موجب سعادت
دنیا و آخرتست و کیمیا را مراتب بسیار است و هر کسی در خور مرتبه خود از آن بهره میبرد یکی میگرید نان
از خدا میطلبد و دیگری خلاصی جهنم میطلبد و دیگری بهشت میطلبد و دیگری قرب میطلبد تا مرتبه
عاشقان که از هر قطره صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را برابر آن نمیکنند و چنانچه در آخرت
کسی شریک قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان بهره ندارد و احادیث در باب یاد مرگ کردن
و باعمال صالحه مهیای ورود آن شدن که چون [illegible] رسد آدمی را حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را
نیز بیان کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و نیات صادقه و صفات حسنه میباشد زیرا که
چنانچه روشنیهای ظاهری دیده ظاهر را بینا میکند که تمیز کند میان اشیا و حقیقت الوان و اشخاص
بداند و راههای ظاهر را گم نکند همچنین علم و معارف موجب اینست که دیده دل بینا شود و نفس
ناطقه انسانی که از آن تعبیر بقلب میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و گم نکند و همچنین
هر یک از صفات حسنه و نیات صحیحه که او را بجلا شایسته راه غایی بنماید بمنزله چراغی و مشعلی
بلکه خورشیدی اند برای نفس و بهانه انوار در دلهای کاملان چراغانیست از علم و معرفت و
انواع کمالات روحانی و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول علوم حق و معارف الهیست زیرا که دلهای
اشقیا مانند ظرفیست سیاه که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در آن داخل
نمیشود و قبول هیچ حقی نمیکند و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلفست بسبب کمال و نقص
ایشان

ایشان در مراتب ایمان بعضی از ایشان پیاله ایست که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد و اگر زیاده از قدر
حوصله اش بر آن بریزند از سر بدر میرود و از بسیاری عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود و استعداد
قبول معارف بیشتر میشود تا آنکه بمنزله دریائی میشود که هر چند نهرهای حقایق بر او بریزند مطلقا
او را از جا بدر نمی آورد و آن انوار معنوی سبب این گشادگی میشود و این گشادگی سبب ادراک
قبول حق میگردد که قبایح دنیا و بدیهای آنها را درک نماید و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه
آخرت و کمالات معنوی را ادراک کند و طالب آنها شود و بتحصیل آنها خود را مستعد مرگ گرداند یا اباذر
اتق الله و لا تری الناس انک تخشی الله فیکرموک و قلبک فاجر یا اباذر لیکن لک فی کل
شیء نیة حتی فی النوم و الاکل یا اباذر لیعظم جلال الله فی صدرک فلا تذکره
کما یذکره الجاهل عند الکلب اللهم اخزه و عند الخنزیر اللهم اخزه ای ابوذر
از منافقی خدا پرهیز و از خدا بترس و مردم چنین نمایی که از خدا میترسی برای آنکه ترا اکرام
دارند و دلت مایل بفجور و بدیها باشد ای ابوذر باید که ترا در هر کاری که کنی نیت قربتی باشد که جمیع کارها
از برای خدا کنی حتی خواب کردن و چیزی خوردن را ای ابوذر باید که در سینه تو جلال و بزرگواری
خدا عظیم باشد و خدا را بسبک یاد نکنی چنانچه جاهلان سگ را که میبینند میگویند خداوند آنرا
خوار گرداند و چون بخوک بر میخورند میگویند که خداوند آنرا خوار کن احادیث در مذمت ریا
در اول کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که حضرت عیسی علیه السلام بحواریان
فرمود که بحق و راستی میگویم که بکار شما نمی آید که ظاهر خود را نیک کنید که خوش آینده باشد
و دلهای شما فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما پر چرک باشد مباشید
از باب غربال که آرد خوب را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه میدارد
همچنین شما کلام حکمت را از دهان خود بیرون می آورید برای مردم و کینه و بدیها را در سینه
خود نگاه میدارید ای بندهای دنیا مثل شما مثل چراغیست که مردم را روشنی میدهد و خود را
میسوزاند ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما خود را در آورید و اگر چه باید که بزانو راه روید
خود را بدان مجالس برسانید بدرستی که حق تعالی زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه
زنده میکند زمینهای مرده را بباران های درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه منقولست که حق تعالی فرموده که بنده که مردم اعتنا بشأن او نکنند و او مردم را
شناسد و مردم او را نشناسند و حق تعالی او را شناسد اینجماعت چراغهای راه هدایتند که حق

برکت ایشان دفع میکنند هر فتنه تاریک کننده که مردم را بترسانند و برای ایشان میکشایند
هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمه را خود نمیکنند و جفاکار و ریاکننده نیستند و بس اگر کسی که
عظمت الهی در نفس او مستقر گردید و پستی دنیا و اهل دنیا را و ظاهر شده قدر اوقات عمر عزیز
خود را در هر امری که رضای خدا در آن نباشد دنیا بکار آخرت او نمی آید متوجه آن کار نمیشود
و عمر خود را بباطل ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی بخورد چون منظور اصلی او تحصیل سعادت
آخرت است برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف نشود و او را قوتی بهم رسد و اگر این معنی
سبب واقع منظور او باشد و محض لذت و اندیشه خاطر نباشد طعام خوردن او به این نیت عبادت
میشود و این طعام همه نور میشود و قوتی که از آن حاصل میشود صرف بندگی خدا میشود و همچنین
جماع برای این میکند که در هنگام عبادت حضور قلب داشته باشد و عمل بفرموده الهی کرده باشد
تا بدن و عقل او ضعیف نشود و اگر به بیت الخلاء میرود برای این میرود که خود را از کثافات و نجاسات
پاکیزه کند که در وقت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد و مجملی از تحقیق
این مقام در اول کتاب گذشت و در این مقام جناب مقدس نبوی باین معنی اشاره فرموده اند که باید ترا
در هر کاری نیتی باشد حتی کار را به نیت قربت بجا آوری حتی در خواب کردن و طعام خوردن
و این حضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمایی و خدا را در مقامهای سهل ذکر نکنی مراد
این است که از روی بی اعتنائی در هر مقام خدا را یاد نکنی بلکه اگر غرض تو یاد خدا باشد قبل با و باشد اگر
گذشت که ذکر خدا در هر حال خوبست و در احادیث وارد است که در صغیر و کبیر امور باید که عبد
متوسل باشد و از او استعانت جوید و جمیع حاجات خود را از خرد و بزرگ از او سؤال نماید
و این معنی منافی تعظیم الهیست که خود را و قدرت و توانائی خود را ناچیز دانند و در جمیع امور خود را
محتاج خدا دانند و بدانند که کوچک و بزرگ در قدرت او یکسانست داد و تفصیل
این معنی انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد یا اباذر ان لله ملائکة قیاما من خیفته ما
رفعوا رؤسهم حتی ینفخ فی الصور النفخة الآخرة فیقولون سبحانک و بحمدک ما عبدناک
کما ینبغی لک ان تعبد و لو کان لرجل عمل سبعین نبیا لاستقل عمله من شدة ما یری
یومئذ و لو ان دلوا صب من غسلین فی مطلع الشمس لغلت منه جماجم من فی مغربها
و لو زفرت جهنم زفرة لم یبق ملک مقرب و لا نبی مرسل الا خر جاثیا لرکبتیه
یقول رب نفسی نفسی حتی ینسی ابراهیم اسحاق علیهما السلام یقول یا رب انا خلیلک ابراهیم

فلا تنسنی

فلا تنسنی ای ابوذر بدرستی که حق تعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی و سر
بالا نمیکنند تا روزی که در صور بدمند دمیدن آخر که همگی خلق بآن زنده میشوند پس جمیع ملکها
در اعمال میگویند که خداوندا منزه ایم از جمیع نقایص و عیبها و از آنکه عبادت ما قابل درگاه
تو باشد و ترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است که ترا عبادت کنند و اگر
شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد هر آینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در آن روز
مشاهده مینماید و اگر دلوی از غسلین جهنم که چرک و ریم اهل جهنم است که فرو میرود در دیگهای جهنم
جوشیده است در مشرق آفتاب بریزند هر آینه از حدت و حرارت آن بجوش آید مغز سر آنجماعتی که در مغرب
آفتابند و چون جهنم در صحرای محشر عربده و صدا آید نماند احدی و نه ملک مقربی و نه پیغمبر
مرسلی مگر آنکه بر زانو در افتد و هر یک استغاثه کنند که پروردگارا نفس مرا رحم کن و مراعات نفس
و همه در اندیشه خود باشند حتی ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش کند و عالم
مشغول باشد و گوید که ای پروردگار منم خلیل تو ام ابراهیم مرا در این روز از رحمت خود فراموش
مکن و لطف خود را از من باز مگیر بدانکه از جمله عقایدی که اقرار بآنها واجب و از ضروریات
مذهبست و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت و دوزخ است و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ
الحال موجودند چنانچه بسند معتبر منقول است که ابو الصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا
صلوات الله علیه سؤال نمود که بهشت و دوزخ آیا الحال موجود هستند فرمود که بلی و بدرستی
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده فرمودند در معراج ابو الصلت
عرض نمود که جمعی میگویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ را و
هنوز خلق نفرموده است حضرت فرمود که این جماعت میگویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم
و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما کرده است و هیچ
از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود و بعد از آن حضرت استدلال به آیات
و احادیث فرمود که دلالت بر خلق آنها میکند و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که والله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا
آنرا خلق فرموده است و جهنم خالی نیست از ارواح کفار و بدکرداران از روزی که خدا آنرا
خلق فرموده است و آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد داشت
که کفار مخلد اند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرگز برطرف نمیشود و غیر ایشان

از فرقهای که غیر شیعه اثنا عشری اند هر یک که در مذهب خود متعصب و راسخ‌اند و عقل ایشان
کامل است و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف
باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند مثل زنان و جمعی
که ضعیف عقلند و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی
و ممکنست که حق تعالی بفضل خود ایشانرا از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان گناهان کبیره
و شیعیان اثنا عشریه ایشان مستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکنست که حق تعالی بفضل کامل خود
ایشانرا بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر بجهنم روند مخلد نخواهند بود و آخر نجات می یابند و داخل
بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکوة
و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری دین شده است و هر که از دین آگاه است
آنرا شنیده است او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم است هرچند بحسب ظاهر اظهار اسلام
کند و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش ندارد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که بخدمت
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودم که ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم
بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود که ای ابو محمد مستعد باش برای زندگانی دور و دراز
که زندگانی آخرتست که آنرا نهایت نیست و فکر آن زندگانی بکن و تهیه آنرا درست کن و بدرستی که
جبرئیل روزی بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد روترش کرده و آثار اندوه از
چهره اش ظاهر بود و پیش از آن هرگاه که می آمد متبسم و خندان و خوشحال می آمد پس حضرت فرمود که
ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده جبرئیل گفت که امروز دمهائی که بر آتش
جهنم میدمیدند از دست گذاشتند فرمود که دمهای آتش جهنم چیست ای جبرئیل گفت ای محمد حق تعالی
امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا
سرخ شد پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاه است و تاریک و اگر قطره‌ای از
ضریع که عرق اهل جهنم و چرک و ریم و فرجهای زناکارانست که در دیگهای جهنم جوشیده بعوض
آب باهل جهنم میخورانند در آبهای اهل دنیا بریزند هر آینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند
و اگر یک حلقه از زنجیر که هفتاد ذرعست بر گردن اهل جهنم میگذارند بر دنیا بگذارند
از گرمی آن تمام دنیا بگدازد و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان
بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند چون جبرئیل اینها را بیان کرد حضرت رسول

وجبرئیل

و جبرئیل هر دو بگریه در آمدند پس حق تعالی ملکی فرستاد بسوی ایشان که پروردگار شما سلام
میرساند شما را و میفرماید که من شما را ایمن گردانیدم از اینکه گناهی کنید که مستوجب عذاب
شوید پس بعد از آن هرگاه که جبرئیل بخدمت آنحضرت می آمد متبسم و خندان بود پس حضرت
صادق علیه السلام فرمود که در آنروز اهل آتش عظمت جهنم و عذاب الهی را دیدند و اهل بهشت
عظمت بهشت و نعیم آنرا دیدند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال سعی میکنند
تا خود را ببالای جهنم برسانند پس چون بکنار جهنم رسیدند ملئکه گرزهای آهن بر کله
ایشان میکوبند تا بقعر جهنم برمیگردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند و پوست تازه بر
بدن ایشان میپوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت بابو بصیر گفت که آیا
گفتم ترا کافیست گفت بلی بسست مرا کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابت منقولست که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که اهل جهنم در آتش فریاد میکنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند
از شدت المهائی که بایشان میرسد آیا الم و عذاب الهی چه گمان داری ای عمرو بکر و همه که ایشانرا امر
نمیباشد که از عذاب رهائی یابند و عذاب ایشان هرگز سبک نمیشود و در میان آتش تشنه و گرسنه
باشند و کران و کوران باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب
کرده پروردگار خود رحم بایشان نکنند و عذاب ایشانرا تخفیف ندهند و آتش بر ایشان
افروزند و از حمیم که حمیم جهنم بعوض آب آشامند و از زقوم جهنم بعوض طعام خورند
و بقلابهای آتش بدنهای ایشانرا اوزند و گرزها بر سر ایشان کوبند و ملئکه بسیار غلیظ بسیار
شدید ایشانرا در شکنجه دارند و بایشان رحم نمیکنند و در غلها و بندها ایشانرا مقید سازند
اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمیشود و اگر حاجتی طلبند بر آورده نمیشود اینست حال جمعی که
بجهنم میروند و منقولست که در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که جبار معاند بعد از زندگانی
دنیا بجهنم میبرند و بعضی رد او میدهند از آبی که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم
از چرک و ریم و زرداب که از تن دوزخیان چکد و بتکلف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد و
بطریق فرو نمیرود از غایت تلخی و گندگی و از همه طرف مرگ باو میرسد و حال آنکه میلش
و آرزوی مرگ میکند و لیکن او را مرگ نمیباشد و نمیمیرد و بعد از هر عذابی عذابی سخت تر برای او
هست فرمود که آن صدید جهنم را چون نزدیک او می آورند روی او بریان میشود و گوشت
و پوست رویش در آن میریزد پس چون میخورد جمیع امعا و احشائش پاره پاره میشود و

وبزیرش میریزد و از هریك از ایشان مانند رودخانه از چرك وریم روان میشود و آنقدر میگریند
که از آب دیده ایشان نهرها جاری میشود و در روهای ایشان جوها بهم میرسد بعد از ان اشك منقطع
میشود و خون بجای اشك می بارند بحدی که کشتیها در آب دیده ایشان جاری میتوان کرد و از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلم منقولست که جهنم را هفت در است از یکی فرعون و هامان و قارون که کنایه
از ابوبکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یکی مشرکان و کافران داخل میشوند از آنجا که هرگز
یکذره ایمان نیاورده اند و از یکی بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشانست و کسی با ایشان در ان شریك
نیست و یکی دیگر باب لظی است و یکی دیگر باب سقر است و یکی دیگر باب هاویه است که هرکه از ان
در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میروند پس جهنم جوشی میزند و ایشانرا بطبقه بالای جهنم می افکند
پس باز هفتاد سال دیگر فرو میروند و ابد الاباد در جهنم حال ایشان اینست و یکی دیگر دریست که
از ان در دشمنان ما و هرکه با ما جنگ کرده و هرکه یاری ما نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرگترین
درهاست و گرمی و شدت تش از همه بیشتر است و منقولست از ابن عباس که دو یهودی بخدمت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در کجاست حضرت فرمود که
بهشت در آسمانست و جهنم در زمین است و بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق صلوات الله علیه
پرسیدند از معنی فلق فرمود دره ایست در جهنم که در ان هفتاد هزار خانه است و در خانه هفتاد
هزار بوریست و در هر بوری هفتاد هزار مار سیاهست و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی
زهر است و جمیع اهل جهنم را بر آن دره گذار می افتد و در حدیث دیگر فرمود که این آتش شما
که در دنیا هست یکجزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آنرا باب خاموش
کرده اند و باز افروخته شده است و اگر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی آن نداشت و بدرستی
که جهنم را در روز قیامت بصحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند پس جهنم
فریادی برآورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیا و مرسلین از بیم آن بزانوی استغاثه در آیند
و در حدیث دیگر منقولست که عاق والدین در جهنم که در ان سیصد و سی قصر است و در هر
قصری سیصد خانه است و در هر خانه چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری
سیصد و سی عقربست و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اگر یکی از ان عقربها زهر
خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاك همه کافیست و در حدیث دیگر منقولست که درکات جهنم
هفت است اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ

بجوش

بجوش می آید و در مرتبه دویم لظی است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که بسیار کشنده است دست و پا
و سر کافر ابا و پوست سر ایشان از جانب خود میکشد کسیرا که پشت کرده بر حق و رو گردانیده از معبود
مطلق و جمع کرده است مالهای دنیا را و حفظ کرده و حقوق الهیرا از ان ادا نکرده مرتبه سیوم
سقر است که حق تعالی در وصف آن میفرماید که سقر آتشیست که باقی نمیگذارد از پوست و گوشت و عروق
و اعصاب و عظام را بلکه همه را میسوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را باز میگرداند و آتش دست
بر نمیدارد و دوباره میسوزاند و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست کافران از پا ظاهر و هویداست
برای ایشان و بر ان موکلند نوزده ملك یا نوزده نوع از ملائکه و مرتبه چهارم حطمه است که
از ان شرارها جدا میشود مانند کوشك عظیم که گویا شتران زردند که بهوا میروند و هرکه را
در ان افکنند او را در هم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح از ایشان مفارقت نمی نماید و چون
مانند سرمه ریزه شدند حق تعالی ایشانرا بحالت اول بر میگرداند و طبقه پنجم هاویه است که
در انجا گروهی هستند که فریاد میکنند که یا مالك بفریاد ما برس و چون مالك بفریاد ایشان
میرسد طبقها از آتش بر میگیرد که مملو است از چرك و خون و عرق که از بدنهای ایشان جاری
شده مانند مس گداخته و با ایشان میخورانند پس چون بنزدیك روی ایشان می آورد پوست
و گوشت روی ایشان در ان میریزد از شدت حرارت آن چنانچه حق تعالی میفرماید که برای
ستمکاران آماده کرده ایم آتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای آن و اگر استغاثه نمایند
از تشنگی بفریاد ایشان رسند از آبی که مانند مس گداخته باشد که چون پیش دهان ایشان برند
بریان کند روهای ایشان را بد شرابیست مهل از برای ایشان و بد تکیه گاهیست آتش از برای
ایشان و هرکه را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود هر چند که پوستش
بسوزد حق تعالی بدل آن پوست دیگر بر بدنش برویاند و طبقه ششم سعیر است که در ان
سیصد سراپرده از آتش هست و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر قصری
سیصد خانه از آتش هست و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است و در انجا مارها
و عقربها از آتش هست و کندها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا
کرده اند چنانچه حق تعالی میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای کافران زنجیرها و غلها
و آتش افروخته و طبقه هفتم جهنم است که فلق در انجاست و آن چاهیست در جهنم که چون
در آنرا بگشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود

کوهیست از مس در میان جهنم و آتشها دور خانه ایست که از مس گداخته که بر دور آن کوه جاریست
و این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله منقولست که در جهنم
وادی هست که آنرا سقر مینامند که از روزی که خدا آنرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اگر خدا
آنرا رخصت فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هر آینه جمیع آنچه در روی زمین است
بسوزاند و اهل جهنم بخدا پناه میبرند از حرارت و گند و بدی و کثافت آن وادی و آنچه خدا
در آن از برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود و در آن وادی کوهیست که جمیع اهل آن وادی
پناه میبرند بخدا از گرمی آن کوه و از آنچه از برای اهلش مقرر فرموده و در آن کوه دره هست که اهل آن کوه بخدا
استغاثه مینمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهای آن و در آن دره چاهی هست که
اهل آن دره از گرمی و عفونت و کثافت و عذاب شدید آن چاه بخدا پناه میبرند و در آن چاه
ماری هست که جمیع اهل آن چاه از خباثت و عفونت و کثافت آن مار و آنچه از نیشهای آن از زهر
مقرر فرموده بخدا استغاثه مینمایند و در شکم آن مار هفت صندوق است که پنج کس
از امتهای گذشته است و دو کس از این امت اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را
کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت من میمیرانم و زنده میکردانم و فرعون آنکه
دعوی خدائی کرد و یهودا است که یهود را گمراه کرد و بولس است که نصاری را گمراه کرد
و از این امت دو اعرابیند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و بسند صحیح از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که شبی که بمعراج میرفتم
در عرض راه صدای مهیبی شنیدم که از آن خایف شدم جبرئیل گفت که شنیدی یا محمد گفتم بلی
گفت که این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم و اکنون بقعرش
رسیده است فرمود که بعد از آن دیگر آنحضرت را خندان ندیدیم تا از دنیا مفارقت فرمود پس
حضرت رسول فرمود که چون داخل آسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال
شد تا آنکه رسیدم بملکی از ملائکه که از آن عظیمتر ندیدم با هیأتی بسیار منکر و غضب از جبینش
ظاهر پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت و دعا نسبت بمن بجا آوردند او بجا آورد و لیکن نخندید
و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم که این کیست که من از دیدن
او بسیار ترسان شدم گفت گنجایش دارد که از او بترسی و ما از او ترسانیم این مالک
خازن جهنم است و هرگز نخندیده و از روزی که حق تعالی او را والی جهنم گردانیده است

حالم را

تا ظاهر شد غضب (خشم) بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میگردد و خدا این ملک را خواهد (فرمود)
که انتقام از ایشان بکشد اگر با کسی خندیده و ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد البته بروی تو خندیده
و از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام بمن نمود و مرا بشارت ببهشت داد
پس من بجبرئیل گفتم چون جمیع اهل سماوات او را اطاعت مینمودند که بفرما که آتش دوزخ را بمن بنماید
جبرئیل گفت که ای مالک بمحمد بنما آتش جهنم را پس پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم را گشود
ناگاه از آن زبانه بلند شد و ساطع گردید و بخروش آمد که من ترسیدم پس گفتم ای جبرئیل
بگو که پرده را بیندازد فی الحال مالک امر فرمود آن زبانه را که بجای خود برگرد پس برگشت و در
حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که بریده شده است برای کافران جامها
از آتش که این آیه برای بنی امیه نازل شده است که فرا گیرد آتش ایشان را چنانچه جامه آدمی فرا گیرد بدن
زیرین ایشان چنین بیاویزند که لب اسفل ایشان بسینه و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان برسد و بعد از آن
آنچه حق تعالی میفرماید که ریخته شود از بالای سر ایشان آب جوشان که بگدازد از غایت حرارت
در شکم ایشان از احشا و امعا و پوستهای ایشان را و برای ایشان گرزها از آهن آماده کرده اند
که هر گاه که خواهند بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم برگردانند ایشان را بر آن گرزها
و گویند بایشان که بچشید عذاب آتش سوزان را و در حدیثی وارد شده است که اگر گرزی از آن
گرزها را در زمین گذارند جمیع انس و جن جمع شوند و خواهند که آنرا بردارند نتوانند برداشت
و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان آتش
زده اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده اند و بر بدنهای
ایشان پیراهنها از مس گداخته پوشانیده اند و جبه ها از آتش برای ایشان بریده اند ایشان
در میان عذابی گرفتارند که گرمیش بنهایت رسیده و درهای جهنم را بروی ایشان بسته
پس هرگز آن درها را نمیگشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمیشود و هرگز غمی از ایشان
بطرف نمیشود و عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان پیوسته تازه است نه خانه ایشان
فانی میشود و نه عمر ایشان پس می آیند بمالک استغاثه میکنند که از پروردگار خود بطلب که
ما را بمیراند در جواب میگوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که در جهنم جائی هست که اهل جهنم از آن استغاثه مینمایند و آن جای
هر متکبر جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد

وهرکه عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذاب او سهل باشد آنست که
کسی است که در دریایی از آتش باشد و دو نعل از آتش در پای او باشد و بند نعلین او از آتش باشد و از
شدت حرارت مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذاب او
سخت تر است و حال آنکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیگر وارد شده است که فلق
چاهیست در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استغاثه مینمایند و از حق طلب میکنند که نفسی
بکشد چون نفس کشید جمیع اهل جهنم بسوزانید و در آن چاه صندوقیست از آتش که اهل آن چاه از گرمی
و حرارت آن صندوق استغاثه مینمایند و آن تابوتیست که در آن شش کس از پیشینیان و شش کس
از پسینیان جا دارند اما شش کس اول پسر آدم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در آتش
انداخت و فرعون و سامری که گوساله پرستی را دین خود کرد و آنکسی که یهود را بعد از پیغمبر شان
گمراه کرد و اما شش کس آخر ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج نهروان
و ابن ملجم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که اگر در این مسجد صد هزار
نفر باشند یا زیاده و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن به ایشان برسد هرآینه مسجد و هرکه
در آنست بسوزد و فرمود که در جهنم مارهاست که بگزند که چون یکی از ایشان که میگزد کسی را
چهل سال یا چهل قرن درد آن میماند و عقربهاست به بزرگی استر که اگر کسی را نیش زنند
سمّیت میماند و از عبدالله عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار کوه است
و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر دره هفتاد هزار وادیست و در هر وادی
هفتاد هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار مار
است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن مارها بشاخهای نخلهای طولانی میماند
دندان فرزند آدم و میگزد ... و لبهای او را و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانها
بشتاب چون میگریزد از آنها در نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن
فرو میرود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالی هیچکس را خلق نفرموده است
مگر آنکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او معین نموده پس چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند
و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند
و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشان را در جهنم بایشان مینمایند که این منازلیست که اگر معصیت
الهی میکردید داخل این منازل میشدید پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر

مرگ در

مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آنکه از چنین عذابی نجات یافته اند پس منادی ندا کند اهل
جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشان را در بهشت و نعمتهایی که در آنجا
معین شده بایشان بنمایند و بگویند بایشان که اگر اطاعت الهی میکردید این منازل را متصرف
میشدید پس ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند پس منازل اهل جهنم را در بهشت
بنیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند و اینست تفسیر این آیه که حق تعالی در شان
اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که میراث میبرند بهشت را و در آن مخلّد و پاینده خواهند بود
و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم
بجهنم در آیند منادی از جانب رب العزت ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ
بصورتی از صورتها در آید خواهید شناخت آنرا گویند نه پس بیاورند مرگ را بصورت گوسفند
سیاه و در میان بهشت و دوزخ بدارند و بایشان گویند که ببینید این مرگست پس حق تعالی امر فرماید
که آنرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست و ای اهل دوزخ
که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان ایشان را از روز حسرت در روزی که کار هر کس
منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان از آن روز غافلند حضرت فرمود که مراد آن
روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه جای خود باشید و مرگ ایشان را نباشد
که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان منقطع گردد یا باذر لو
أنّ امرأة من نساء اهل الجنة اطّلعت من سماء الدنیا فی لیلة ظلماء لأضاءت لها الأرض
افضل مما یضیء بالقمر لیلة البدر و لوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض و لو ان ثوبا
من ثیاب اهل الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه و ما حملته ابصارهم
ای ابوذر اگر زنی از زنان بهشت از آسمان اول مشرف بود و نظر کند در شب تاری هر آینه
زمین از نور جمال او روشن شود بهتر از آنکه روشن میشود از ماه شب چهارده و هر آینه
بوی خوش او برسد بمشام جمیع اهل زمین و اگر جامه از جامه های اهل بهشت امروز
در دنیا بگشایند هر آینه هر که بسوی او نظر نماید مدهوش شود و دیده او تاب دیدن او
نیاورد و بسند صحیح از ابوبصیر منقولست که بخدمت حضرت صادق عرض نمودم که یابن
رسول الله چیزی چند از اوصاف بهشت بفرما که مشتاق گردانی فرمود که ای ابومحمد بدرستی
که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و پست ترین اهل بهشت آنقدر رسید هند که اگر

جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند از طعام و شراب او عجز نشود همه را کافی باشد و از او
چیزی کم نشود و سهل است اهل بهشت چون داخل جنت شود سه باغ بنظر او می آید چون داخل باغ پست تر
میشود و در ان مشاهده مینماید از زنان و خدمتکاران و شهرها و میوه ها آنقدر که خدا خواهد
پس چون حمد و شکر الهی بجای آورد میگویند او که بجانب بالا نظر کن چون نظر کند در باغ فوقی
و کرامتی چند مشاهده مینماید که در باغ اول ندیده است پس گوید که پروردگارا این را نیز بمن کرامت
فرما خطاب رسد که اگر بتو دهم شاید که باز دیگری را بطلبی او گوید که همین مرا کافیست و از این
بهتر نمیباشد پس چون بآن حد میرسد در آید و مسرت و شادی او عظیم شود سپاس و شکر الهی
بجا آورد پس خطاب رسد که در جنت الخلد را برای او بگشایید چون در را بگشایند اضعاف آنچه
در بهشت دوم دیده بود در انجا مشاهده نماید و فرح و سرورش مضاعف گردد و بگوید پروردگارا
مرا است حمدی که احصای آن نتوان نمود که منت نهادی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا
از آتش ابو بصیر گفت که چون این بشارتها را شنیدم گریستم و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما
و شوق مرا زیاده گردان فرمود که ای ابو محمد در بهشت نهری هست که در دو طرف آن نهر کنیزان
از زمین روییده است چون مؤمن بیکی از ان کنیزان بگذرد و او را خوش آید او را از زمین
میکند و حق تعالی بجای او دیگری میرویاند ابو بصیر گفت فدای تو گردم دیگر بفرما فرمود که
مؤمن را در بهشت هشتصد دختر باکره با او میدهند فرمود که بلی هر گاه که با یکی از آنها
مقاربت مینماید باکره اند گفت فدای تو گردم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود که
از تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله نمایانست و
جگر مؤمن آئینه حور العین است و جگر حور العین آئینه مؤمن است که از غایت صفا و
لطافت چهره خود را در ان مشاهده مینماید گفت فدای تو گردم آیا حور العین را سخنی هست
که به آن تکلم نماید فرمود که بلی سخنی میگویند که هرگز خلایق به آن خوشی سخنی نشنیده اند
گفت سخن ایشان چیست گفت میگویند که ماییم خالدات که پیوسته خواهیم بود و مردن ما را نیست
و ماییم متنعم کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه و بد حالی نمیباشد و ماییم که در سرای
خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از ان بدر نرویم و ماییم که پیوسته راضی و خشنودیم و در
هیچ حالی بغضب و خشم نمی آییم خوشحال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشحال کسی
که ما از برای او خلق شده ایم ماییم آنانکه اگر یکتار زلف ما را در آسمان بیاویزند نور آن دیده ها را

خیره میکند

خیره میکند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که بهشت را هشت در است از یک در پیغمبران
و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل میشوند و از پنج در شیعیان و دوستان ما
و هر که ما را یاوری کرده و بامامت ما اعتقاد داشته است در دار دنیا و در اخل ندا از منتهای عرش
الهی در رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم و شیعیان تو پس هر یک از شیعیان و دوستان
من و آنان که یاوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند بگفتار یا بکردار شفاعت کنند هفتاد
هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را و از در هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند
از انجماعتی که اقرار بشهادتین داشته اند و در دل ایشان بقدر ذره از بغض ما اهل بیت نباشد
و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که بدرستی که حق سبحانه و تعالی در بهشت
برای بندگان مؤمن خود در روز جمعه کرامتی مقرر فرموده پس چون روز جمعه میشود حق تعالی
ملکی را نزد بنده مؤمن میفرستد با حله چون آن ملک بدر بهشت میرسد بدربانان میگوید
که از مؤمن رخصت بگیرید تا من بنزد او آیم پس دربانان بنزد مؤمن می آیند و میگویند که فرستاده
پروردگار در در ایستاده و رخصت میطلبد پس او بزنان خود میگوید که مرا چه باید کرد
ایشان میگویند ای سید ما بحق آن خداوندی که بهشت را تصرف تو داده
که اعطای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول بنزد تو فرستاده پس ملک
در آید و آن دو حله را بیاورد مؤمن یکی را بکمر بندد و یکی را بر دوش افکند و بپای حقتعالی
روان شود و بهر چیزی که بگذرد از انوار او روشن شود تا بیاید بوعده گاه رحمت و کرامت
پس در انجا مؤمنان همگی جمع گردند حقتعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان
تجلی فرماید پس ایشان بسجده در آیند خطاب رسد که بندگان من سر از سجده بردارید که امروز
روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت طاعت و تکلیف را از شما برداشته اند پس
ایشان گویند که ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر میباشد که کرامت کردی بهشت را عطا
فرمودی جواب فرماید که بشما عطا کردم هفتاد برابر آنچه الحال نزد شماست یعنی جمیع نعمتها و کرامتها پس
در هر جمعه مؤمن را میگردد با هفتاد برابر آنچه داشته است یعنی آن اجر و اینست که حقتعالی
میفرماید که نزد ما زیادتیهای رحمت و کرامت هست و روز مزید روز جمعه است و
شب جمعه شب بسیار سفید پر نور است و روزش بسیار نورانیست پس بسیار بگوئید
در این شب و روز تسبیح گفتن سبحان الله و تکبیر یاد کردن و تهلیل گفتن لا اله الا
الله اکبر و لا اله الا الله بسیار بگوئید و حمد و ثنای الهی بسیار بگوئید الحمد لله

وغیر آن از ثناهای خدا و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید پس چون بنده مؤمن از عهده
برمیگردد هر چیز که میگفته‌اند آنرا از نور خود روشن میکنند تا آنکه بنزد زنان خود می‌آید زنان
میگویند که بحق آن خداوندی که بهشت را بر ما مباح کردانیده است ای سید ما هرگز احسن از تو
ندیده‌ایم امروز جواب گوید که از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بها و حسن یافته‌ام بعد از آن
آنحضرت فرمود که زنان بهشت رشک نمیبرند و حایض نمیشوند و بدخوئی نمیکنند راوی
گفت که فدای تو گردم میخواهم از چیزی سؤال نمایم و شرم میکنم از آن آیا در بهشت غنا میباشد
حضرت فرمود که بدرستی که در بهشت درختی هست که حق تعالی امر میفرماید بادها را که بر آن درخت
میوزند و آنرا بحرکت می‌آورند و از آن نغمه چند صادر میشود که خلایق هرگز بخوبی آن نشنیده
میگوید که فدای تو گردم دیگر بفرما از اوصاف بهشت فرمود که حق تعالی بهشتی بید قدرت خود خلق
فرموده است که هیچ چشمی آنرا ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده پروردگار عالم هر صبح آنرا میگشاید
و میفرماید که شمیم و بوی خوش خود را برای اهل بهشت زیاده بفرست اینست که حق تعالی میفرماید پس
نمیداند نفسی آنچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهائی که روشنی چشم و
سرور ایشانست بجزای کارهائی که در دنیا میکردند از حضرت امیرالمؤمنین
منقولست که طوبی درختیست در بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است و هیچ مؤمنی
نیست مگر آنکه در خانه او شاخی از آن درخت هست که هر چه خواهش کند در آن شاخ
در ایشان شاخ برای او حاضر میشود اگر سواری بخواهد در سایه آن درخت صد سال
بتازد نمی‌رسد و اگر کلاغی از زیر آن درخت پرواز کند از پیری بیفتد و
پیری بیفتد و بپایان نرسد پس سعی نمایید در تحصیل چنین کرامت
بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که در بهشت درختی هست که از بالایش حلها
میروید و از پایینش اسپهای ابلق زین و لجام کرده پر و بال دارند که سرگین و بول
ندارند پس دوستان خدا بر آن اسپان سوار میشوند و پرواز میکنند بهر جائی
که ایشان خواهند پس میگویند جماعتی که در مرتبه از ایشان پست‌ترند پروردگارا
چه عمل این بندگان را باین کرامت رسانیده است خداوند جلیل میفرماید که
ایشان بعبادت بر میخواستند و خواب بسیار نمیکردند و روزه میداشتند
و در راه من جهاد میکردند و بخشش میکردند و بخل نمی ورزیدند
عیون زند و بسند صحیح از حضرت صادق علیه السلم منقولست که طوبی درختیست در بهشت در خانه
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و در خانه هر شیعه شاخی از آن درخت هست و یک برگ آن
امت را سایه می‌افکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله
علیها را بسیار میبوسیدند و این امر بر طبع عایشه گران بود روزی در این باب اعتراض کرد حضرت
فرمودند که ای عایشه شبی که مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی
برد و سیبی از آن درخت بمن داد و تناول نمودم پس حق تعالی آن سیب را نطفه کرد در صلب من چون
بزمین آمدم و با خدیجه مقاربت نمودم و از او بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را میبوسم بوی
درخت طوبی از او میشنوم و در حدیث دیگر فرمود که فاطمه حوری است انسی صورت و هرگاه
مشتاق بهشت میشوم فاطمه را میبوسم که از او بوی بهشت بشنوم و از عبد الله عباس منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حلقه در بهشت از یاقوت سرخ است بر روی و الواح طلا پس هرگاه
که حلقه را بر در میکوبند صدا میکند یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم در آنجا ملکی
چند دیدم که بناها میکردند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره و گاه دست باز میگرفتند گفتم با ایشان
که چرا گاهی مشغول میباشید و گاهی دست باز میگیرید گفتند که دست باز میگیریم و انتظار خرجی
میکشیم پرسیدم که خرجی شما چیست گفتند مؤمن در دنیا این کلمات را که سُبْحَانَ اللهِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَلَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَ اللهُ أَكْبَرُ میگوید ما از برای او بنا میکنیم و چون ترک میکند ما ترک میکنیم
و از جابر عبد الله انصاری منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر در بهشت نوشته است
که لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اللهِ یعنی علی برادر رسول خدا است و این را
بر در بهشت نوشته‌اند پیش از آنکه آسمان و زمین را بیافرینند بدو هزار سال و از حضرت
صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حق تعالی در
بهشت عمودی از یاقوت سرخ خلق فرموده و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد
هزار غرفه است آنرا برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا دوستی کنند و بزیارت
یکدیگر روند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله سؤال نمود از تفسیر این آیه کریمه
که حق تعالی میفرماید که لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ

تجری من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد کہ ترجمهٔ ظاهرش اینست کہ لیکن آنان کہ بپرهیزند
از نواهی پروردگار خود و از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها کہ از
بالای آن غرفها منزلها و غرفها از اینها رفیع تر هست حق تعالی این منازل و درجات را بمتقیان وعده
فرموده و خلاف نمیکند خدا وعدهٔ خود را و سؤال نمود کہ آیا کی این غرفها را بنا کرده اند یا بچه چیز
بنا کرده اند یا رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت فرمود کہ یا علی این غرفها را حق تعالی بنا کرده
برای دوستانش بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای آنها از طلاست و نقره منقش و مزین
ساخته اند و هر غرفه هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی دربانست و در آن غرفها فرشهای
عالی بر روی یکدیگر گسترده اند کہ بسیار بلند شده است از حریر و دیبا برنگهای مختلف و در میان
آن فرشها مشک و عنبر و کافور بسیار پر کرده اند پس چون مؤمن را در بهشت باین منازل در آورند
تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حلّه های مطرز از طلا و نقره در او پوشانند و در
زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حلّه برنگهای مختلف مطرز بطلا و نقره
و مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند پس چون مؤمن بر تخت خود بنشیند از شادی
بحرکت آید و بخود ببالد پس چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد رخصت طلبد از ملکی کہ موکل
بباغهای او کہ در آید و او را تهنیت گوید بکرامتهای الهی پس گویند بر آن ملک خدمتکاران
مؤمن از کنیزان و غلامان کہ در اینجا زمانی باش کہ دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و
زوجهٔ حور العین او مهیای ملاقات او شده صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود
پس حوری کہ در این منزل برای او مهیا کرده اند از خیمهٔ خود بیرون آید و رو بتخت بخرامد
و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حلّه پوشیده باشد بافته از یاقوت و مروارید
و زبرجد و حلّهایش را بمشک و عنبر رنگین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین
طلا مکلل بیاقوت و مروارید در پا کشیده و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته پس چون
بنزدیک دوست خدا رسد و اراده نماید کہ از شوق برای او برخیزد گوید ای دوست خدا
امروز روز تعب و مشقت نیست برمخیز کہ من از برای توام و تو از برای من و چون بنزد او
آید با یکدیگر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا کہ هیچیک را ملال حاصل نشود پس نظر
بگردن حور افکند در گردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد
کہ بر آن لوح نوشته باشد کہ تو ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام شوق من برای تو

بنهایت رسید

بنهایت رسید پس حق تعالی شانه هزار ملک بفرستد کہ او را تهنیت بگویند و حور را بتزویج او در آورند
پس چون بدر اول از درهای بهشت آن مؤمن رسند گویند بملکی کہ بر آن در موکلست کہ برو و از دوست
خدا رخصت طلب نما کہ خداوند عالمیان ما را فرستاده است کہ او را تهنیت و مبارکباد بگوئیم آن ملک
گوید کہ باشید تا من بحاجب بگویم تا بوی عرض کند کہ شما آمده اید پس آن ملک بیاید بنزد حاجب و
میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بگوید کہ بر در خانه هزار ملک ایستاده اند کہ پروردگار
عالمیان ایشان را بتهنیت دوست خود فرستاده و ایشان رخصت دخول میطلبند حاجب گوید کہ
بر من بسیار دشوار است کہ در این حال رخصت دخول کسی از دوست خدا بطلبم و با زوجهٔ حور خود
خلوت کرده است و میان حاجب و مؤمن دو باغ فاصله است پس حاجب بنزد قیّم رود و گوید
کہ بر در سرا هزار ملک ایستاده اند کہ جناب رب العزت ایشان را برای تهنیت فرستاده رخصت از
برای ایشان از دوست خدا بطلب پس قیّم آید بنزد خدمتکاران خاص و گوید کہ رسولان خدای
جبار بر در بستان ایستاده اند و ایشان هزار ملک اند کہ حق تعالی ایشان را برای تهنیت فرستاده
بولی خدا عرض نمایید چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید کہ داخل شوند پس ایشان بیایند
بنزد غرفه و آن غرفه را هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد پس چون آن
ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملکی آن دری کہ بر آن موکلست بگشاید پس قیّم هر
ملکی را از دری از درها بغرفه در آورد و هر یک از ایشان رسالت پروردگار خود را
برسانند و اشاره باین حالت اخبر حق تعالی میفرماید کہ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ
مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ کہ ترجمه اش اینست کہ ملائکه داخل
شوند بر ایشان از هر در از درهای منازل ایشان و گویند کہ سلام الهی بر شما باد بسبب
صبر بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلاها و محنتها صبر کردید در دار دنیا پس
نیکوست عاقبت این سرای شما و اشاره باینها کہ اینست اخبر حق تعالی در سورهٔ هل اتی فرموده
کہ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا و چون نظر نمائی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم
کہ در وصف نگنجد و ملکی بزرگ و وسیع یا پادشاهی عظیم حضرت فرمود کہ مراد این نعیم پادشاهی هست
کہ حق تعالی بدوست خود کرامت میفرماید کہ ملائکه از جانب حق تعالی شانه برسالت بنزد او می
آیند و برخصت بر او داخل میشوند پس حضرت فرمود کہ نهرها از زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه
حق تعالی میفرماید کہ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ و میوها با ایشان نزدیکست چنانچه کہ هر میوه را

که مؤمن طبعش به آن مایل شود بهمان نحو دار ایستاده اند که رفت چنانچه تکیه کرده است بی آنکه حرکت
کند و بدرستی که انواع میوه‌ها بسخن می‌آیند و بدوست خدا میگویند هریک از ایشان که مرا
پیش از آنکه دیگری را تناول نمائی و فرمود که هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آنکه او را باغهای
هست بعضی داربست کرده و بعضی درختانش بر زمین خوابیده و نهرها باو کرامت کرده اند
از شراب و نهرها از آب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا غذائی را میل نماید
بی آنکه بگوید آنچه خواهش کرده نزد او می‌آورند و گاهی با برادران مؤمن خود خلوت میکند
و صحبت میدارند و گاهی بدیدن یکدیگر میروند و در باغهای خود تنعم میکنند و سیر مینمایند
و هوای بهشت پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح است و طلوع آفتاب و از آن بسیار نیکوتر
و خوش آینده‌تر و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران میدهند و چهار زن از آدمیان و ساعتی
با حوریه صحبت میدارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی خلوت میکند با خود بر کرسیها تکیه زده اند
و با یکدیگر صحبت میدارند و گاه هست که مؤمنی بر تخت خود تکیه داده ناگاه شعاع نوری او را
فرو میگیرد و در اشغال غیر متکاران خود میگوید که این شعاع تابان از کجا بود ایشان میگویند
که این نور حوریه است که هنوز تو او را ملاقات نکرده از خیمه خود سر بیرون کرده و بسوی تو نظر کرده
از شوق لقای تو خواهان تو شده است و محبت تو بر او غالب گردیده و چون تو را دید که بر تخت
تکیه داده از کثرت شوق و فرح متبسم شد و آن شعاعی که مشاهده نمودی و نوری که تو را فرا
گرفت از سفیدی و صفا و پاکی و نزاکت دندانهای او بود پس دوست خدا گوید که او را رخصت
دهید که از منزل خود فرود آید چون دوست خدا این را فرماید هزار غلام و هزار
کنیز مبادرت نمایند و این بشارت بجهة او رسانند و او از منزل خود فرود آید و هفتاد
حله مطرز بطلا و نقره و مزین بمروارید و یاقوت و زبرجد و ملون بمشک و عنبر برنگهای
مختلف در بر داشته باشد و از لطافت بحدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد
حله نمایان باشد و قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض کتفهایش ده ذراع باشد و چون نزدیک
دوست خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید و زبرجد بیاورند
و نثار او کنند و دست در گردن یکدیگر در آورند و تنها و ایشان را ملالی حاصل نشود
بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که بهشتهائی که حق تعالی در قرآن
یاد فرموده جنت عدن است و جنة الفردوس و جنة النعیم و جنة المأوی و در میان این

بهشتها خدا را

بهشتها خدا را بهشتهای دیگر هست و مؤمن در جنتها و باغستانها میخواهند آنقدر که خواهد در
آنها تنعم میکند بهر روشی که خواهد و هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است
که بگوید سُبحانَکَ اللّٰهُمَّ همین که این را گفت خادمان مبادرت مینمایند و آنچه خواهد بدون طلب
نزد او حاضر میسازند چنانچه حق تعالی میفرماید که دَعْوٰیهُمْ فیها سُبْحانَکَ اللّٰهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ
فیها سَلامٌ یعنی خواندن ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهند چنانچه از این حدیث
ظاهر میشود باید و چنین باشد که سُبحانَکَ اللّٰهُمَّ یعنی بپاکی یاد میکنیم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست
و تحیت و درود ایشان در بهشت بر یکدیگر سلام است حضرت فرمود که یعنی تحیت خدمتکاران بر ایشان
سلام است وَآخِرُ دَعْوٰیهُمْ اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ و آخر دعای ایشان آنست که بگویند
الحمد لله رب العالمین حضرت فرمود که مراد آنست که آنچه طلب نمودند برای ایشان حاصل شد
و از لذت خود را یافتند و از جماع و خوردن و آشامیدن بعد از آنکه فارغ شدند حمد الهی
بجای آورند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که از آن حضرت پرسیدند
از تفسیر این آیه که فیهِنَّ خَیْراتٌ حِسانٌ فرمود که ایشان زنان عارفه شیعه اند که داخل بهشت میشوند
و ایشان را بمؤمنان تزویج مینمایند اما آنکه فرموده است که حُورٌ مَقْصُوراتٌ فِی الْخِیامِ مراد حوران
بهشتند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریک و در میان خیمه‌های در و یاقوت و مرجان
نشسته اند و هر خیمه چهار در دارد و بر هر دری هفتاد دختر باکره دربان ایستاده اند که دربان ایشانند
و هر روز از خدا کرامتی بایشان میرسد و ایشان را برای این خلق فرموده که مؤمنان را بایشان بشارت
فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمود که کمان نیک بخدا داشته
باشید بدرستی که بهشت را هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راه است و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هیچ درختی در بهشت نیست مگر آنکه ساق آن از طلا است و فرمود که اهل
بهشت را بول و غایط نمیباشد بلکه بعرق از ایشان دفع میشود از مشک خوشبوتر و فرمود که
اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده میشود چنانچه اهل دنیا را هر روز
پیری و قباحت منظر زیاده میگردد و فرمود که پست‌ترین اهل بهشت را هشتاد خادم میدهند
و ... دو مرتبه از مراتب عالیه بهشت برای او مقرر میسازند و بسند معتبر منقولست که ملحدی بخدمت
حضرت صادق علیه السلام آمد و سؤال بسیاری نمود و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جمله
سؤالهای او این بود که چگونه است درختان بهشت که اهل بهشت هر میوه که از آن تناول مینمایند

باز همان هیئت برمیگردد و فرمود که بلی از باب چراغیست که هر چند از آن چراغ برافروزند از نور او
چیزی کم نمیشود اگرچه عالم از آن پر چراغ شود پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و
می آشامند و ایشان را فضله نمیباشد فرمود که زیرا که غذای ایشان نازک و لطیفست و آنرا فضله
نمیباشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو دفع میشود پرسید که چونست که هر چند حوری را وطی
میکنند باز باکره می یابند او را فرمود که از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده است و با او آفتی و جراحتی
نمیرسد و در سوراخ او چیزی داخل نمیشود و حیض و کثافات از او دفع میشود بلب ... رحم
بیکدیگر چسبیده است و بغیر هنگام مقاربت گشوده نمیشود لهذا چنین است پرسید که چون میشود
که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که همچنانکه در میان آب صافی بینند از ذکر
اگرچه عمق آن باشد بسبب لطافت مینماید و بسند معتبر از عبدالله بن علی منقولست که بخدمت
بلال مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و از وصف بهشت از او سؤال نمود بلال گفت
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که حصار بهشت یک خشت از طلاست و یک خشت از نقره
و یک خشت از یاقوت و بجای گل در میان آن مشک خوشبو کار کرده اند و کنگره های آن حصار از
یاقوت سرخ و سبز و زرد است پرسید که درهای بهشت از چه چیز است بلال گفت که درهای بهشت
مختلفست باب الرحمه از یاقوت سرخست و باب الصبر در کوچکیست یک لنگ از یاقوت سرخ و حلقه
ندارد و باب الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگ دارد و وسعت آن در پانصد سال راهست و آن
در را صدا و ناله هست و میگوید خداوندا اهل مرا بمن برسان و باب البلا که جمعی که در دنیا
ببلاها مبتلا شده اند مانند مصیبتها و دردها و مرضها و جذام و غیر آن از آن در داخل میشوند
که از یاقوت زرد است و یک لنگ و بسیار کم کسی که از این در داخل شود زیرا که اجر بلاها را
بجزع ضایع میکنند گفت دیگر بفرما گفت اما در بزرگ پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا کرده اند
و از محارم الهی ورع داشته اند و پیوسته بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را انیس خود ساخته اند
از آن در داخل میشوند پرسید که چون داخل بهشت میشوند چه کار میکنند گفت بکشتیها می نشینند
و در دو نهر عظیم داخل میشوند سیر میکنند و کشتی ایشان از یاقوتست و پاروی کشتی را با آن میرانند
از مروارید است و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند و جامهای سبز بسیار سبز در بر دارند پرسید
که اسم آن نهر چیست گفت جنة المأوی پرسید که آیا در میان آن بهشت بهشتی دیگر هست گفت جنة
عدن در وسط آن واقعست و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگ ریزه اش از مروارید است

پرسید که

پرسید که آیا دیگر بهشتی هست گفت بلی جنة الفردوس هست پرسید که حصارش از چه چیز است گفت
دیوارش و غرفهایش از نور است که حق تعالی خلق فرموده ای عزیز وسعت رحمت الهی اینست که
و شدت غضب الهی آن که شنیدی عیشها بصد کدورت آلوده این دو روزه فانی قابل این نیست
که خود را از چنین رحمتی محروم گردانی و چنان عذابی و شدتی مبتلا گردانی و هیچکس را راه نجاتی
بغیر عمل صالح نداده اند و از شریف و وضیع و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند اگر برحمت
الهی خاطر جمع میکنی گاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اگر بشفاعت اعتماد میکنی چه میدانی که
قابل شفاعت هستی و اگر میگوئی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعیان که بیان کرده اند داری
شیعه بمعنی پیرو است و ... متابعت پیشوایان خود چنانچه باید کرده بدان ... غفلتها
عمر خود را فانی میکنی و چون مرگ در رسد پشیمانی فایده ندارد آخر فکر نمیکنی که این بدنی که
تاب گرمی آفتاب ندارد چگونه طاقت آن عذاب خواهد داشت و اگر خاری بدست تو میرود
یا زنبوری بر تو نیش میزند فریاد میکنی چگونه تاب و تحمل زهر آن مارها و عقربها خواهی
داشت امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت آگاه سازد و براه نجات و
سعادت هدایت فرماید بمحمد و آله الطاهرین یا اباذر اخفض صوتک عند الجنائز وعند
القتال وعند القرآن یا اباذر اذا اتبعت جنازة فلیکن عملک فیها التفکر والخشوع واعلم
انک لاحق به ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازها و نزد قتال با دشمنان و نزد
خواندن قرآن ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در آن وقت تفکر و خشوع
و شکستگی باشد که تفکر نمائی در فنای دنیا و از حال آن جنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب
باو ملحق خواهی شد بدانکه ممکن که مراد از پستی سخن آهسته سخن گفتن باشد و در این سه
وقت چون هنگام تنبیه و آگاهیست و فریاد زدن دلالت بر غفلت و بیباکی میکند یا کنایه
باشد از ترک سخن گفتن بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن نزد خواندن قرآن و نزد آمدن باران و نزد
ملاقات صف مسلمانان با صف کافران و نزد دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ
چیز مانع نمیشود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد چون نزد
جنازه و در وقت قتال هنگام تفکر و اعتبار است پس باید در دل تفکر کنند و بیاد خدا باشند
و نزد خواندن قرآن باید ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی

احادیث آنست که در هنگامی که دیگری قرآن خواند واجبست خاموش شدن و گوش دادن و حرامست
سخن گفتن و اکثر علما را اعتقاد آنست که وجوب مخصوص کسی است که اقتدا به پیشنماز کرده باشد و او
قرائت بلند خواند و احبست خاموش شدن هر وقت که قرآن خوانند و ثواب عظیم دارد چنانچه بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بدون آنکه بخواند
حق تعالی یک ثواب برای او بنویسد و یک گناه از نامه عملش محو نماید و یک درجه برای او در بهشت
بلند کند و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد ترک جزع و فریاد و ناله کردن باشد که منافی
صبر و رضا بقضاست چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دو صدا است که خدا دشمن
میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت و دیگری ساز نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید
و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بمشایعت جنازه میرفتند شنیدند که شخصی از اتباع
که مشایعت جنازه مینمود میخندید فرمودند که گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند و گویا حق لازم
بر غیر ما واجب شده است و گویا که این مردها را که میبینیم مسافری چند اند که در اندک زمانی
بسوی ما برمیگردند خود ایشان را در قبرها جا میدهیم و میراث ایشان را میخوریم و گمان میکنیم
که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود فراموش کرده ایم هر واعظی و پند دهنده را با آنکه
بهر بلیه و مصیبتی گرفتار شده ایم خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل نماید و کسبش حلال باشد
و باطنش شایسته باشد و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را صرف نماید و زیادتی سخنش را نگاه
دارد و شر خود را از مردم دور کرده اند و بسنت پیغمبر عمل کند و میل ببدعت نماید یا اباذر
اعلم ان فیکم خلقتین الضحک من غیر عجب والکسل من غیر سهو ای ابوذر بدان
که در میان شما دو خلق بد هست خندیدن بی عجب در غیر هنگام تعجب و کسل و سستی در
عبادت دانسته بدون سهو و فراموشی در این فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اند
اول بسیار خندیدن بی عجب و این از غفلت و عدم آگاهی میشود و اگر نه کسی که بر احوال
خود و گناهان خود مطلع باشد و از اهوالی که در پیش دارد در حزن میباشد البته خنده
اش کم و حزن او بسیار میباشد چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده است که خوشحالی
[مؤمن در] روی اوست و اندوه او در دل اوست و این صفت بسیار ممدوح است که آدمی ترش رو نبا
شد که مردم از او متنفر باشند بلکه مؤمن میباید که گشاده رو و متبسم باشد
و مزاح مقداری از آن مطلوبست اما زیاده در خنده و مزاح هر دو بد است
ومذموم است

و مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بسیاری مزاح آبرو را
میبرد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مزاح مکن که نورت را میبرد و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
داود بسلیمان گفت که ای فرزند زنهار که بسیار خنده مکن که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر میکرداند
و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که باعث غضب خدا میشود خواب کردن بدون بیداری و خندیدن
از غیر تعجب و بسیاری چیزی خوردن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که عجب دارم
کسی که یقین به آتش دارد چرا میخندد و فرمود که احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را میمیراند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیار کسی که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب و در روز
قیامت گریه او بسیار باشد و چه بسیار کسی که گریه او بر گناهش بسیار باشد از خوف عذاب الهی و
در بهشت سرور و خنده او فراوان باشد و فرمود که خنده حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسم بود که
صدا از آن ظاهر نمیشد و روزی جماعتی از انصار گذشتند ایشان سخن میگفتند و دهان را
از خنده پر میکردند و فرمود که ای گروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد و در اعمال
خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد و مرگ را
یاد کند که شکننده جمیع لذتهاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که بسیاری خنده ایمان را میگدازد
چنانکه آب نمک را میگدازد و فرمود که از جهالتست خندیدن بی عجب و مکرر میفرمود که دندانهای خود را
بخنده مگشا و حال آنکه کارهای رسوا کننده کرده و ایمن مشو از شبیخون مرگ یا عذاب الهی
کسی که گناهان کرده است و گریه کن دوستداری با او مزاح مکن و با او مجادله و منازعه مکن فرمود
که قهقهه از شیطانست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که فرمود که زنهار
که مزاح بسیار مکنید که حقد و کینه میشود و مزاح دشنام کوچکیست و حضرت امام موسی کاظم
صلوات الله علیه بعضی از فرزندان خود را وصیت فرمودند که بپرهیز از مزاح که نور ایمانت را
میبرد و مروت و انسانیت را سلب میکند و بسند صحیح از معمر بن خلاد منقولست که عرض کرد خدمت حضرت
امام رضا صلوات الله علیه عرض نمود که گاه هست که شخصی در میان جماعتی میباشد که مزاح میکنند
و خنده میکنند فرمود که باکی نیست تا بفحش نرسد بعد از آن فرمود که اعرابی بود و بخدمت
حضرت رسول می آمد و هدیه می آورد و میگفت یا رسول الله قیمت هدیه ما را به ما بده و حضرت تبسم فرما
و حضرت میخندیدند و وقتی که غمگین میبودند میفرمودند که اعرابی کجاست کاش می آمد و بار
خنده انید و از حضرت صادق منقولست که هیچ مؤمنی نیست مگر آنکه در او دعابه هست پرسیدند

که عاجب جبت فرموده که مزاح و خوش طبعی و منقولست که از یونس شیبانی که حضرت صادق ع
از من پرسید که چونست مداعبه و مطایبه شما شیعیان با یکدیگر گفتم کم است فرمود که چنین
مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است و تو بمداعبه خوشحالی و سرور در دل
برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسیار بود که با کسی خوش
طبعی میفرمودند که او را مسرور سازند و در حدیث دیگر فرمود که خنده مؤمن تبسم است
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون
فارغ شوی بگو اللَّهُمَّ لَا تَمْقُتْنِي یعنی خداوندا مرا دشمن مدار و از حضرت امام موسی علیه السلم
منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار میگریست و خنده نمیکرد و حضرت عیسی گاه میگریست
و گاه میخندید و آنچه عیسی میکرد بهتر بود از آنچه یحیی میکرد سوم کسل و سستی در عبادت
و کسل از صفات منافقانست و از ضعف ایمان و یقین ناشی میشود و موجب محرومی از سعادت
ابدی میگردد بلکه مؤمن میباید در عبادت صاحب نشاط باشد و هرگاه متوجه عبادتی شود
و کارهای خیر را بزودی بجا آورد و تاخیر ننماید که در تاخیر آفت بسیار است چنانچه
حضرت صادق علیه السلم فرمود که پدرم میفرمود که هرگاه اراده خیری نمائی مبادرت کن
پیش از آنکه بعد از آن نمیدانی چه خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه قصد کار خیری
بکنی آنرا بتاخیر مینداز بدرستی که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر بنده که او بطاعتی مشغولست
میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل ترا عذاب نکنم هرگز و اگر گناهی را
قصد کنی زنهار که آنرا ترک کن که بسیار است که حق تعالی مطلع میشود بر بنده و او را مشغول
معصیتی مییابد میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل ترا نیامرزم هرگز
و حضرت امام محمد باقر علیه السلم فرمود که کسی که قصد عمل خیری مینماید آنرا زود بجا آورد
که هر چیز که در آن تاخیر شد شیطان را در آن اندیشه هست و در حدیث دیگر فرمود که خدا
خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است چنانچه در میزان اعمال ایشان در قیامت سنگین است
و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است چنانچه در قیامت در میزان اعمال ایشان سبک است و از
حضرت صادق ع منقولست که پرهیز از دو خصلت از جزع و دلتنگی و از کسل و سستی بدرستی
که اگر جزع میکنی بر هیچ حقی صبر نمیتوانی کرد و اگر کسل میورزی هیچ حقی را ادا نمیتوانی
کرد یا أبا ذر رَکْعَتَانِ مُقْتَصِدَتَانِ فِی تَفَکُّرٍ خَیْرٌ مِنْ قِیَامِ لَیْلَةٍ وَالْقَلْبُ سَاهٍ یا أبا ذر الحق
ثقیل

که دیده دل ایشان ...

111

مُرٌّ وَالْبَاطِلُ خَفِیفٌ حُلْوٌ وَرُبَّ شَهْوَةِ سَاعَةٍ تُورِثُ حُزْناً طَوِیلاً یا أبا ذر لَا یَفْقَهُ الرَّجُلُ
کُلَّ الْفِقْهِ حَتَّى یَرَى النَّاسَ فِی جَنْبِ اللهِ تَعَالَى أَمْثَالَ الْأَبَاعِرِ ثُمَّ یَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ فَیَکُونُ هُوَ
أَحْقَرَ حَاقِرٍ لَهَا یا أبا ذر لَا تُصِیبُ حَقِیقَةَ الْإِیمَانِ حَتَّى تَرَى النَّاسَ کُلَّهُمْ حَمْقَى فِی دِینِهِمْ عُقَلَاءَ فِی
دُنْیَاهُمْ ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار بطول نینجامد و بسیار سبک بجا نیاوری که با حضور قلب
و تفکر باشد بهتر است از ایستادن یک شب بعبادت که با فراموشی دل باشد و از آنچه کنی و گوئی دل تو خبر
نداشته باشد ای ابوذر حق بر طبعها گرانست و تلخست و باطل سبکست و آسانست و شیرینست و بسیار است که
شهوت یکساعت دنیا موروث حزن طولانی آخرت میگردد ای ابوذر فقیه نمیباشد آدمی تمام فقه و چنانچه
باید دانا نمیشود تا آنکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی نزد او بمثابه شتران نباشند پس رجوع بنفس
خود کند و خود را از همه کس حقیرتر شمارد ای ابوذر بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را چنین
ندانی که احمقند در دین خود و عاقلند در دنیای خود و در اول کتاب تحقیق بعضی از شرایط
عبادت و حضور قلب گذشت و بر همه کس ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر دو بر آدمی دشوار است
چنانچه اکثر عالم کسی خیر ایشان را با ایشان میگوید هر چند که دانند که صلاح ایشان در آنست آزرده
میشوند و کردن باطل خواه در معاصی و شهوات و خواه در اعمال بدعت در طبعها گوارا و در کامها
شیرینست و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می آید چنانچه خوش آمد گفتن ارباب عزت را
خوش می آید هر چند که دانند که دروغست و کارهای بد ایشان را نیکی یاد کردن و ایشان را بخیر و
صلاح ستودن ملایم طبع ایشانست هر چند میدانند که این گفتن برای جلب ایشانست و کار ایشان نمی
میدهد و دفع عذاب از ایشان نمیکند و بدانکه احمق شمردن مردم بودن دو وجه دارد
یکی ممدوحست و دیگری مذموم آنچه ممدوحست و از آن دفع کمالاتست آنست که خدا را مالک ضرر
و نفع خود داند و مردم را دخل داند و در عبادات ایشان را منظور ندانند و در امر خیری که
مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند و در جائی که میان امر الهی و رضای خلق مردد شود
رضای خدا را اعتبار نماید و این معنی از راه شناسائی عظمت حق تعالی حاصل میشود
چند آنکه یقین بعظمت او زیاده میشود این صفت کامل میگردد و آنچه مذموم است آنست که
از راه تکبر مردم را سهل و بیقدر داند و حقیر شمارد و اینها از راه عجب و خود بینی و غافل
شدن از عیوب خود و اعتقاد بخود ناشی میشود و اینها از بدترین صفات ذمیمه است و
حضرت در این کلام معجز نظام بهر دو معنی اشاره فرموده که مردم را در جنب خدا اوبا

شتران داند که در هنگام طاعت الهی ایشان را ملحوظ ندارد و جماعتی اگر کسی در جایی نماز کند
و شتری چند در آنجا باشد البته ایشان را منظور میدارد پس باید که در جنب عظمت خدا عظمت
مردم را سهل داند و بعد از آن اشاره بمعنی دوم فرموده که چون بخود رجوع کند خود را از همه کس
حقیرتر شمارد و هیچ باعث او بر عدم اعتنای مردم عظیم دانستن خودش نباشد و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی
که خدا را از آن بخشم آورد از دین خدا بدر رود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که
دینی نیست کسی را که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت خالق و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که طلب نماید خشنودی مردم را بچیزی که موجب سخط الهی گردد حق تعالی چنین کند
که آن جمعی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرمود که بخشم میاورید
خدا را بسبب رضای احدی از خلق او و تقرب مجوئید بسوی احدی از خلق بچیزی که موجب
دوری از خداست بدرستی که میان خدا و احدی از خلق وسیله نیست که بسبب آن خیر برساند
یا شری را بگرداند مگر طاعت او و طلب خشنودی او بدرستی که طاعت الهی موجب فیروزی
بر هر چیزی که طلب نماید و موجب نجاتست از هر شری که از آن حذر کنند و بدرستی که خدا
نگاه میدارد از بدیها کسی را که مطیع او باشد و از عذاب کسی که معصیت او کند خود را
حفظ نمیتواند نمود و کسی که از خدا گریزد گریزگاهی نمی یابد زیرا که امر الهی بخواری او نازل
میشود هر چند جمیع خلایق کراهت داشته باشند و حق تعالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و خواص او را مدح فرموده که جهاد میکنند در راه خدا و نمیترسند از ملامت ملامت
کنندگان و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که از ملامت ملامت کنندگان پروا مکنید
خدا دفع شر دشمنان از شما بکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که حقیر شمارد مؤمن
مسکینی را یا غیر مسکینی را پیوسته حق تعالی او را حقیر و دشمن دارد و در خشم باشد تا از آن برگردد
و احادیث این مطلب بعضی سابقا مذکور شد و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد و آنچه حضرت
فرمودند که مردم را احمق در دین و عاقل در دنیا دانستن مراد غالب مردم است یا مراد
از ناس اهل دنیاست والله اعلم یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب فهو اهون لحسابک
غدا و زن نفسک قبل ان توزن وتجهز للعرض الاکبر یوم تعرض لا تخفی
علی الله منک خافیة ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن پیش از آنکه ترا محاسبه کنند که حساب

روز قیامت

روز قیامت بر تو آسان شود و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و کمال پیش از آنکه در روز حساب
ترا بسنجند و مهیا شو برای عرض اکبر قیامت در روزی که ترا و اعمال ترا بر خداوند عرض کنند
و پنهانی از تو بر او پوشیده نیست بدانکه اگر کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و بسعادت
ابدی فایز گردد باید که از نفس خود ایمن نباشد و فریب او را نخورد و پیوسته در مقام عیب جوئی
او باشد چنانچه دشمنی عیوب خود را تفحص نماید زیرا که عیوب در نفس مخفی میباشد و هر عیبی را
که شکافند و در مقام ازاله آن در آمد چندین عیب دیگر بر او ظاهر میشود چنانچه از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که آدمی هیچ عیبی را از خود نفی نمیکند مگر آنکه عیب دیگر
بر او ظاهر میگردد و باید که پیوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد و تفکر نماید که روزی خواهد بود
که حساب عملش بکنند پس در پی حساب خود را با خود درست کنند و جواب هر سؤالی را مهیا کند
زیرا که خود را غافل کردن برای دفع محاسبه آخرت فایده نمیدهد از باب مرغی که چون صیادان
آن را شکار کنند چشم خود را بر هم میگذارد و بداند که این عمر مایه ایست که باو داده اند که بهر دقیقه
آن سعادت ابدی تحصیل میتواند نمود پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقه را
صرف چه کار کرده اگر صرف طاعتی کرده سودمند ابد شده و اگر صرف معصیتی کرده
زیانکار ابد شده و اگر صرف هیچیک نکرده مایه او را ضایع و تلف کرده و بر ریش شیطان خندیده
پس در صورت اول او را تحسین نماید و ترغیب بر زیادتی او بکند و در صورت دوم و سیوم
او را ملامت و آزار کند و هر قدر که مقدور باشد از او تاوان بگیرد و بتوبه و انابت تدارک
اعمال فوت شده بمایه باقی مانده اگر چه تدارک گذشته نمیباشد زیرا که هر زمانی را بهره ایست
از اعمال خیر پس عملی که در آن زمان کنی حق آن زمان را ادا کرده و گذشته از کیسه ات
رفته است و اگر قبول نکند او را بجاهده و مجاهده کن و بتفکرات صحیحه و تذکر آیات و اخبار و وعد
و وعید او را رهوار گردان زیرا که نفس آدمی بمنزله اسپ کور چموش سرکشی است که در صحرائی
که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد اگر یک لحظه از آن غافل میشوی
دفعة چنان میشوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
علیه السلام منقولست که فرمودند که از ما نیست کسی که محاسبه خود نکند هر روز پس اگر عمل خیری کرده باشد
از خدا زیادتی آن را طلبد و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت صادق
منقولست که فرمود بتحقیق که بدرستی که ترا طبیب نفس خود کرده اند پس نظر کن که چگونه بکار

خود قیام مینمائی و در حدیث دیگر فرمود که دل خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان
خود دان و عمل خود را پدری دان که متابعت او نمائی و نفس خود را دشمن دان که با او مجاهده کنی
و مال خود را عاریه دان که باید بصاحبش رد نمائی و در حدیث دیگر فرمود که نفس خود را حبس کن
و منع فرما از چیزی که بآن ضرر میرساند پیش از آنکه از تو مفارقت نماید و سعی کن که نفس خود را
از گرو بدر آوری چنانچه سعی مینمائی در طلب معاش به سبب که نفس تو در گرو کردهای تست و در
حدیث دیگر فرمود که از نفس خود از برای خود اخذ نما پیش از آنکه بمیری و غنیمت شمار توشه بگیر از نفس خود
در صحت پیش از آنکه بیمار شوی و در وقت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که صغیر و حقیر مشمار چیزی که در قیامت نفع میدهد و صغیر و حقیر مشمار چیزی
که در قیامت ضرر میکند پس در آنچه شما را خدا خبر داده است بمنزله کسی باشید که بچشم خود
معاینه دیده باشد و در وصیتی که حضرت امام حسن ع را فرموده میفرماید که البته مؤمن را
سه ساعت میباشد یک ساعت با پروردگار خود مناجات میکند و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود
میکند و در ساعت سیم مشغول لذتی میشود که حلال باشد و او را بآن نجه کند و حضرت
صادق ع فرمود که نفس خود را محاسبه کنید پیش از آنکه شما را حساب کنند بدرستیکه در قیامت
پنجاه موقف است و در هر موقفی هزار سال میدارند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که کسی که نقصهای نفس خود را پیروی نکند و تفحص نماید هواها و خواهشها بر او غالب
میشود و کسی که پیوسته در نقص باشد مرگ از برای او بهتر از زندگیست و حضرت علی بن
الحسین صلوات الله علیه فرمود که ای فرزند آدم پیوسته احوال تو بخیر و نیکی خواهد بود
مادام که واعظی از نفس خود داشته باشی و واعظ خود باشی و همت تو محاسبه نفس تو
مصروف باشد و خوف الهی را شعار و پیراهن خود کرده باشی و اندوه را بالاپوش خود ساخته
باشی ای فرزند آدم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد و ترا نزد پروردگار خود بحساب باز
خواهند داشت و از اعمال تو سؤال خواهند کرد پس امروز جوابی از برای آن روز مهیا کن
يَا أَبَا ذَرٍّ اسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ فَإِنِّي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأَظَلُّ حِينَ أَذْهَبُ إِلَى الْغَائِطِ
مُتَقَنِّعاً بِثَوْبِي أَسْتَحْيِي مِنَ الْمَلَكَيْنِ الَّذَيْنِ مَعِي يَا أَبَا ذَرٍّ أَتُحِبُّ أَنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ قُلْتُ نَعَمْ
فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي قَالَ فَاقْصُرِ الْأَمَلَ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ نُصْبَ عَيْنَيْكَ وَاسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ
حَقَّ الْحَيَاءِ قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كُلُّنَا نَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ قَالَ لَيْسَ كَذَلِكَ الْحَيَاءُ
ولکن الحیاء

وَلَكِنَّ الْحَيَاءَ أَنْ لَا تَنْسَى الْمَقَابِرَ وَالْبِلَى وَالْجَوْفَ وَمَا وَعَى وَالرَّأْسَ وَمَا حَوَى وَمَنْ أَرَادَ
كَرَامَةَ الْآخِرَةِ فَلْيَدَعْ زِينَةَ الدُّنْيَا فَإِذَا كُنْتَ كَذَلِكَ أَصَبْتَ وِلَايَةَ اللَّهِ ای ابوذر
از خدا حیا بکن و شرم بدار بدرستی که من بحق خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست چون
به بیت الخلا میروم جامه خود را بر سر میکشم از شرم دو ملکی که با منند ای ابوذر میخواهی که داخل
بهشت شوی گفتم بلی پدر و مادرم فدای تو باد فرمود که پس امل و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن
و مرگ را در برابر چشم خود بدار که پیوسته در یاد مرگ باشی و از خدا حیا بدار چنانکه
سزاوار حیا داشتن است گفتم یا رسول الله ما همه از خدا حیا و شرم داریم فرمود که حیا
داشتن چنین نیست ولیکن حیا از خدا آنست که فراموش نکنی قبرها و پوسیدن و کهنه شدن
در قبرها او فراموش نکنی سر و جوف را و آنچه در جوف است یعنی شکم و فرج را از حرام و
شبهه نگاه داری و فراموش نکنی سر را و آنچه در سر است یعنی چشم و گوش و زبان را اندیشه
و خیال خود را از معصیت باز داری و بطاعت مصروف گردانی و کسی که کرامت و بزرگی آخرت را
خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرگاه چنین باشی ای ابوذر به رتبه ولایت الهی
میرسی و دوست خدا میگردی در مقام سید الانام بعد این خلق از اخلاق کریمه اشاره
فرموده (اول) حیاست و حیا عبارت از انحصار نفس است از امری که قباحت آن امر بر او ظاهر شود
و این باعث انزجار او میگردد از آن عمل و این بر دو قسمت یکی از افضل صفات کمالست و مورث
فوز بسعادات است و دیگری نقص است و موجب حرمان از کمالات است اما آنچه کمالست بعد از آنکه
بعلم تمیز میان نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق شرم کند در ترک کردن عبادات
و محاسن آداب شریعت و از مرتکب شدن معاصی و قبایح آداب که از شرع قباحت اینها معلوم
شده باشد و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب مذکور شد و ظاهر است که کسی که متصف بصفت حیا
باشد البته هر قبیحی را که اراده نماید اگر تفکر نماید که حق تعالی حاضر است بر فعل او
مطلع است و حضرت رسول و ائمه معصومین بر فعل او مطلع میشوند و هر روز اعمالت را
بر ایشان عرض مینمایند و دو ملک که پیوسته ملازم اویند البته بر عمل او مطلع میشوند و اگر
حق تعالی پرده از روی برگیرد ملائکه سموات بر فعل او مطلع میشوند و در قیامت در حضور جمعیت
و چهار هزار پیغمبر و گروه بیحد و احصا از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد شد و اینها
معنی از روی یقین و ایمان حالی او گردد البته مرتکب آن عمل نخواهد شد و همچنین در فعل

طاعات و اینها از حیای مذموم است آنست که امر حقی را بعقل ناقص خود قبیح شمارد و ترک آن کند
و این از جهل ناشی میشود مثل آنکه مسئله بر او مشکل شده است و میترسد و حیا میکند و در جماعت
نمیماند یا عبادتی را ترک میکند بآنکه در نظر جمعی از اشقیا بدنماست و این حیا موجب محرومی از
سعادتست و حق تعالی میفرماید که إِنَّ اللهَ لَا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِّ بدرستی که حق تعالی حیا نمیکند از
بیان حق و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حیا دو حیاست حیای
عقلست و حیای حماقت و حیای عقل از علم ناشی میشود و باعث علم میشود و حیای حماقت از
جهل و نادانی ناشی میشود و باعث جهالت میگردد و حضرت صادق ع فرمود که حیا از ایمانست
و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود که حیا و ایمان هردو بیک ریسمان بسته است هریک
که از آدمی جدا شد دیگری با او میرود و در حدیث دیگر فرمود که ایمان ندارد کسی که حیا
ندارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چهار خصلتست که در هر که باشد آنها اگر از سر تا پای
او گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه مبدل میکند راستگویی و حیا و حسن خلق و شکر و حضرت
صادق علیه السلام فرمود که هر که روی تنگست علم او کم است پس حیای در طلب علم خوب نیست و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که از مثلهای حکما و دانایان پیش غلامانه است مگر
این مثل که اگر حیا نداری آنچه خواهی بکن یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح میشود و در حدیث
دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی رای است و دیگری قوت و اسلام
و ایمانست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت عیسی میفرمود که کسی که در خانه [illegible]
نشیند باید پرده خانه را بیاویزد بدرستی که حق تعالی حیا را در میان [illegible]
این حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است که کسی که به بیت الخلا برود [illegible]
بهیچه که سر و رو را [illegible] چون حالت ناخوشیست مناسب حیا اینست که روی خود را بپوشد
یا آنکه چون در آن حالت بعیوب ظاهر خود از فضلات و کثافات ظاهری مطلع میشود باید که
عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از آنها شرم کند که این کثافتهای
ظاهر بدتر است و در دعاهای آداب خلوت اشاره باین معنی هست و اکثر علما در آداب خلوت
نقل کرده اند که سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد و بعضی هردو معنی را از
سنتها شمرده اند و این متضمن آن نیز هست زیرا که در تقنیع که در این حدیث وارد شده است
سر پوشیدن هم بعمل می آید و فایده دیگری هم دارد که بوهای بد بدماغ سرایت میکند دوم

عفت شکم

عفت شکم از محرمات و مکروهات و شبهات و عفت واجب آنست که از خوردن حرام اجتناب
نماید و عفت سنت از چیزهایی که نهی کراهت از آن فرموده اند و از شبهه هایی که بظاهر شرع
حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان آن مال غالب باشد مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب
ایشان حرام است مانند ارباب مناصب مستحبست و این تکلیف از اعظم تکالیف الهی است و سعی کردن
در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست چنانچه وارد شده است که حلال قوت برگزیدگانست
و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای همین مهر بر انبان غذای خود
میزدند که شبهه داخل آن نشود و بدانکه غذاها را در اعمال و آثار و قرب و بعد بخدا مدخلیت
عظیم هست زیرا که قوتهای بدنی آدمی از روح حیوانیست و روح حیوانی بخاریست که از خون بهم میرسد
و خون از غذا بهم میرسد پس چون غذای حلال قوت آن باعضا و جوارح در آمد هریک را
بکاری که پسندیده است میدارد و همه قوت صرف عبادات میشود و لقمه حرام که در بدن در آمد
و قوت آن باعضا و جوارح سرایت کرد آن قوتها از حرام بهم رسیده حرامزاده اند و از حرامزاده
کار خوب نمی آید چون بسر اندرون چشم نظر بد میکنند چشم را بمعاصی میدارند و [illegible] را عناد میکنند
و اگر بسر از درون گوش بد میکنند او را بشنیدن انواع باطلها میدارند و همچنین در جمیع اعضا
و جوارح اگر نطفه میشود فرزندی که از آن حاصل میشود بیک معنی حرامزاده است و مایل به بدیها میباشد و آن
حدیث که واقع شده است که کسی که غیبت بعیب مسلمانان کند حرامزاده است ممکن است که باین معنی محمول باشد
و لقمه حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دل را منور میکند و این معنی
بتجربه نیز معلوم شده است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که خواهد دعایش مستجاب شود
باید که کسب را حلال کند و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بهترین عبادتها نزد خدا
عفیف داشتن شکم و فرج است و منقولست که شخصی بآنحضرت عرض کرد که عملم بسیار ضعیف است
روزه کم میدارم اما گمان من اینست که نمیخورم مگر از حلال حضرت فرمودند که کدام عبادت بهتر است از
عفت شکم و فرج و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل
جهنم میشوند دو چیز است شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت از برای او واجب میشود از داخل شدن در دنیا [illegible]
هوای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق علیه السلام بهیثم فرمود که ای هیثم
تمام شیعیان در بهشت با ما خواهند بود اما چه بسیار قبیح است که یکی از شما وقتی که داخل بهشت شود

در هیچ باشد و عیش فاسد شده باشد پنجم گفت زنای تو سوم شیعه شما چنین خواهد شد فرمود که بلی
اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بیشتر چیزی که بر امت خود
میترسم بعد از خود از این کسبهای حرام است و شهوتهای مخفی و ربا و سود در بیع و قرض و حضرت صادق ع
فرمود که کسی که مالی را از غیر حلال کسب کند و به آن مال حج رود و تلبیه گوید ندا میرسد باو که لا لبیک
و لا سعدیک یعنی لبیک گفتن تو و اجابت کردن و خدمت کردن تو مقبول درگاه ما نیست و اگر مال از حلال
کسب کند و حج رود و تلبیه بگوید در جواب او لبیک و سعدیک میگویند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
منقول است که دنیا بجلال بر جمعی مشرف شد و حلال بر ایشان جلوه داد و عرض کرد آن حلال محض را
قبول کردند تا از دنیا رفتند پس بر جماعتی حلال و شبهه را باهم عرض کرد گفتند ما را بشبهه احتیاج
نیست و در شبهه بفراخی عیش کردند و خود را بحرام صرف بر جماعتی جلوه داد و از پیش رفتند
و با غیر مقبول استند [illegible] دنیا [illegible] بقدر حاجت مثل کسی که بخورد از میته مضطر
شده باشد و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که حرام نمو نمیکند و اگر نمو کند برکت ندارد و هرچه را
در راه خدا انفاق میکند ثواب نمی یابد و هرچه از عقب خود میگذارد توشه او است بسوی آتش
جهنم و بسند معتبر منقول است که از جماعه که بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم که شخصی از مناصب و اعمال
بنی امیه مال بهم رسانیده است و از آن مال تصدق میکند و صله و احسان بخویشان میکند و حج میکند
که از کارهایش خدا بیامرزد و میگوید که خدا فرموده است که حسنات گناهان را برطرف میکند
حضرت فرمود که اعتبار بال مردم تصدق مینماید گناه هست و گناه گناه را برطرف نمیکند و لیکن
ثواب گناه را برطرف میکند و منقول است در تفسیر این آیه که حق تعالی میفرماید که وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا
مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا که ترجمه ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی اعمالی که کرده بودند
از اعمالی که بصورت عمل خیر بود پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذره های پراکنده در هوا یا
غبار متفرق یا خاکستر بباد داده حضرت صادق ع فرمود که والله که اعمال ایشان از جامهای مصری سفید
مصری سفید تر و نورانی تر خواهد بود پس حق تعالی میفرماید که هبا پراکنده و باطل
برای آنکه چون حرامی میرسید آن را ترک میکردند سیوم عفت فرج است از محرمات و مکروهات
و شبهات و این نیز از تکالیف شاقه الهیه و تفتیشها است که گذشت که احتراز از زنا
صرف واجب و زنا از گناهان کبیره است و مکروهات در شرع معلوم شده است عفت از آنها
مستحب و شبهها بر دو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است و احتراز از آنها نیز بنا
بر مشهور

بر مشهور و مستحب و بعضی این احتیاط را واجب میدانند مگر آنکه طرف بسیار ضعیف باشد و قسم دوم
بشبهه مالی بهم میرسد و مثل آنکه بزر شبهه کنیزی خریده باشد یا بزر شبهه مهر کرده باشد یا بعض
زنا غصب کند و در دادن با قدرت مضایقه کند و زنا با اعضا و جوارح منقسم میشود زنای
فرج معلوم است و زنای چشم نگاه کردن بپسران بشهوت و زنان غیر محرم است و زنای گوش
شنیدن آواز نیست که باعث شهوت میشود و زنای دست بازی با نامحرم کردن است و همچنین
در سایر اعضا و اینها زنای حرامی و شهلیست چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام
جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است که فرمودند که هیچکس نیست مگر آنکه بهره از زنا یابد
و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان بوسیدن است و زنای دستها لمس کردن است خواه
فرج تصدیق این اعضا بکند و خواه تکذیب کند یعنی زنای فرج متحقق شود و خواه نشود
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که بدترین مردم در عذاب در روز قیامت
مردیست که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد و از حضرت امام موسی
کاظم علیه السلام منقول است که بپرهیز از زنا که روزی را برطرف میکند و دین را باطل میکند و
حضرت صادق ع فرمود که از برای زناکار شش خصلت میباشد سه عقوبت در دنیا و سه
عقوبت در آخرت اما آنچه در دنیاست نور رو را میبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را نزدیک
میکند و آنچه در آخرت است غضب پروردگار است و دشواری حساب و خلود در جهنم و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون زنا بعد از من در میان امت بسیار شود مرگ فجاءه
بسیار میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حضرت یعقوب بفرزندش میگفت که ای فرزند زنا
مکن که اگر مرغ زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیگر فرمود که حواریان در خدمت
حضرت عیسی جمع شدند و گفتند ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی فرمود که حضرت
موسی کلیم خدا شما را امر کرد که قسم دروغ بخدا نخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم راست
بخورید و نه قسم دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر کرد که زنا مکنید و من شما را امر میکنم
که در خاطر خود هم زنا مکنید را نیز چه جای آنکه بجا آورید بدرستی که کسی که در خاطر خود
خیال زنا میکند مانند کسیست که در خانه مزین طلا کاری آتش برافروزند و دود آن
نقشها در خانه را باطل کند هرچند خانه نسوزد و از حضرت صادق ع منقول است که مفضل
بن عمر فرمود که ای مفضل میدانی که چرا گفته اند که هر که زنا میکند بحرمت کسی میکند دوزی

زنا بحرمت او نیز خواهند کرد گفته‌اند فرمود که زنی زناکاری در میان بنی اسرائیل بود و مردی
هم در میان ایشان بود که بسیار بقصد زنا بنزد آن زن میرفت در روز آخری بنزد آن زن آمد
خدا بر زبان آن زن جاری کرد که بخانهٔ خود که میروی مردی با زن خود خواهی دید آخر با
خاطر مشوش از خانهٔ زناکار بیرون آمد و در غیر وقتی که همیشه بخانه میرفت داخل خانه شد بی‌خبر ناگاه
مردی را در فراش زن خود دید هر دو را بخدمت حضرت موسی آورد و در اینحال جبرئیل نازل شد
و گفت هر که زنا میکند روزی بحرمت او نیز زنا میکنند پس حضرت موسی نظر با ایشان کرد و گفت
که عفت ورزید از زنان مردم تا زنان شما با عفت باشند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قطع
کنندهٔ رحم و مرد پیر زناکار نمیشنود و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که دروغ
میگوید کسی که گمان میکند که حلال زاده است و زنا را دوست میدارد و حضرت صادق علیه السلام
فرمود که نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان
مردم تا عفت ورزند زنان شما و فرمود که ولد الزنا سه علامت دارد مردم را در حضور
ایشان آزار میکند و مشتاقست بزنا و بغض ما اهل بیت دارد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چهار چیز است که داخل خانه نمیشود مگر آنکه خراب میشود و هرگز برکت آبادان نمیشود
خیانت در امانت کردن و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن و در حدیث دیگر فرمود که در شب
معراج گذشتم بر جمعی که ایشان از پستانها آویخته بودند پرسیدم از جبرئیل که ایشان کیستند
گفت که اینها زنی چند اند که زنا کرده اند و فرزندان بهم رسانیده اند و بشوهرهای خود ملحق
ساخته اند و مال شوهرها بمیراث بایشان رسیده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
هر که بحرام در دبر زنی جماع کند یا با مردی یا با پسری اعلام کند خدا او را در روز قیامت محشور
گرداند از مردار گندیده‌تر که مردم از بوی او متاذی شوند تا بجهنم داخل شود و خدا از او
قبول نکند هیچ عملی را و اعمالش را حبط نماید و او را در تابوتی داخل کند و بمیخهای که او را
بمیخهای آهن بر آن تابوت بدوزند و در عذابی باشد که اگر رگی از رگهای او بر چهارصد هزار
کس بکشند همه بمیرند و از همه کس عذابش بیشتر باشد و کسی که زنا کند با زن یهودی یا نصرانی
یا مجوسی یا مسلمان خواه آزاد و خواه بنده خدا بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بگشاید که از آن
درها مارها و عقربها و شهابها از آتش در قبر او داخل شوند و بسوزند تا روز قیامت و چون
محشور

محشور شود اهل قیامت از گند فرج او متاذی باشند تا داخل جهنم شود و کسی که بخانهٔ همسایه
نظر کند و نظرش بر عورت مردی یا گیسوی زنی یا بدن او افتد خدا او را داخل جهنم کند با منافقانی
که تتبع امور مخفی مسلمانان میکردند و از دنیا بیرون نروند تا رسوا شوند و در آخرت عیوبش فاش شود
و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی که او حرام باشد بهم رساند و از خوف الهی آنرا ترک نماید حق تعالی آتش جهنم را
بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت ایمن گرداند و او را داخل بهشت گرداند و کسی
که بحرام دست بدست زنی رساند چون بصحرای محشر درآید دستش در گردنش بسته باشد و کسی
که با زنی نامحرم خوش طبعی کند حق تعالی بهر کلمه هزار سال او را در محشر حبس کند و اگر زنی
راضی شود که مردی او را بحرام در بر کشد یا ببوسد یا بحرام با او ملاقات نماید یا با او خوش
طبعی کند بر آن زن نیز گناه آمده باشد و کسی که چشمهای خود را پر کند از دیدن زنی بحرام خدا
در قیامت بفرماید که بر چشمانش میخها بدوزند و چشمش را پر از آتش کنند تا از حساب خلایق فارغ
شود پس بفرماید که او را بجهنم برند و هر که با زن شوهرداری زنا کند از فرج آن مرد و زن دو وادی
از چرک و ریم روان شود بپانصد ساله راه و جمیع اهل جهنم از گند ایشان متاذی باشند و غضب
الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود بکند و اگر چنین کند خدا
ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بغیر از شوهر خود در آورد بر خدا لازمست
که او را بآتش بسوزاند بعد از آنکه در قبر او را عذاب کرده باشد بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که فرمود که حرمت اغلام زیاده از زناست زیرا که حق تعالی بسبب اغلام امتی را هلاک کرد
و کسی را بزنا در دنیا هلاک نکرده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که با پسری جماع
کند در روز قیامت جنب محشور شود و آبهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او غضب کند و او را
لعنت کند و برای او جهنم را مهیا کرده اند و بد محل بازگشتی است جهنم برای او و حضرت صادق
فرمود که مردی بر پشت مرد میرود عرش الهی بلرزه می آید و مردی که بگذارد که با او چنین عمل
قبیحی بکنند خدا او را بر روی جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ شود پس بفرماید
که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقه عذاب کنند تا بطبقهٔ زیرین رسد و از انجا بر نیاید
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که لواط آنست که در پایین تر از دبر باشد و مباشرت کند و سایر
در دبر کفر است عینا و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که خدای تعالی
میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت نمی‌نشیند کسی که

مردم در دبر او وطی کنند و حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که چون روز قیامت قایم شود بیاورند
زنانیرا که با مثل خود مساحقه کرده اند جامهای آتش در بر و مقنعها از آتش بر سر و زیر جامها
از آتش بپوشانند و عمودی از آتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشانرا بجهنم اندازند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حق تعالی در روز قیامت لجامی از آتش
بر سر او کند چهارم نگاه داشتن چشمست از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیم در نفس
آدمی راه می یابد بلکه در بیشتر اکثر معاصی چشمست و از اغلب خیال بسیاری از نفس حاصل میشود
و نظر کردن بزنان نامحرم و بغیر عورت زن و شوهر و کنیزی که مالک باشد بر تحلیل و وطیش حلال باشد
و اطفال بیامیز خود حرام است و همچنین نظر کردن بپسران ساده و بزلف با لذت و شهوت حرام است
و موجب عشق مجازی که کفر است میگردد زیرا که پرستش میشود و در جمیع احوال آن معشوق در نظر
میباشد و از خدا دور میشود و هر فسقی یا کفری که معشوقش او را بآن مامور سازد اطاعت میکند
چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از عشق مجازی فرمود که دلهای که
از یاد الهی خالیست حق تعالی محبت غیر خود را بآن دلها میچشاند و بسند معتبر منقولست از حضرت
رسول صلی الله که زنهار حذر نمایید و بپرهیزید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان
ساده اغنیا و پادشاهان که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده ها باشند و از
حضرت صادق ع منقولست که نظر کردن تیریست از تیرهای زهر آلوده شیطان و هر که
ترک کند نظر حرامیرا از برای خدا نه از برای غیر او حق تعالی ایمانی با کرامت روزی او کند که طعم
و لذت آن ایمانرا بیابد و در حدیث دیگر فرمود که یک نظر کردن شهوت را در دل
آدمی میکارد و از برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافیست و در حدیث
دیگر فرمود که ایمن مباشید از آنجماعت که نظر بپشت سر زنان مردم می افکنند از اینکه مردم
نیز نظر بعقب زنان ایشان کنند و از جمله نظر که بد است و موجب مفاسد میشود از روی
خواهش نظر کردن بزینتهای دنیا و اهل دنیاست که باعث میل بدنیا و مرتکب شدن محرمات
میگردد و چنانچه حق تعالی میفرماید که وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ
زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ خلاصه مضمونش اینست
که باز مکن چشمان خود را و نظر مکن بسوی چیزهائی که متمتع و بهره مند ساخته ایم
بر اغنیا صنفی چند از اصناف مردم را از زینت و بهجت زندگانی دنیا که تا بیازمائیم
ایشانرا

ایشانرا در آن چیزها و روزی پروردگار تو که روز بروز بتو میرساند یا روزی غیر متناهی
که در آخرت برای تو مهیا ساخته یا روزیهای معنوی از معارف و کمالات برای تو بهتر است
از مالهای فانی بی اعتبار دنیا که بدان متمتع اند و باقی تر و پاینده تر است و تکالیف زبان و گوش
و سایر اعضا بسیار است بعضی گذشت و بعضی انشاء الله در محل مناسب بیان خواهد شد
يَا أَبَا ذَرٍّ يَكْفِي مِنَ الدُّعَاءِ مَعَ الْبِرِّ مَا يَكْفِي الطَّعَامَ مِنَ الْمِلْحِ يَا أَبَا ذَرٍّ مَثَلُ الَّذِي يَدْعُو
بِغَيْرِ عَمَلٍ كَمَثَلِ الَّذِي يَرْمِي بِغَيْرِ وَتَرٍ ای ابوذر کافیست از دعا با نیکی و اعمال خیر آنقدر
که طعام را کافیست از نمک ای ابوذر مثل آنکسی که دعا میکند بی آنکه عمل صالحی داشته باشد مانند
کسی است که تیری اندازد از کمان بی زه توضیح و تنویر این مطالب عالیه بوسیله سه فصل
میشود فصل اول در بیان فضیلت دعا و فوایدست بدانکه افضل عبادات و نزدیکترین راههای
قرب بجناب قاضی الحاجات طریقه دعا و تضرع و مناجاتست و بکثرت دعا و مناجات یقین
بذات و صفات کمالیه الهی زیاده میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود
و موجب قطع طمع و علایق از خلق میشود و همچنین طریقه شرایط صحت دعا که قبل از دعا
و بعد از دعا در اثنای آن بجا باید آورد و آن چهارده است اول با طهارت بودن دوم رو بقبله
نشستن سیم با خلاص خواندن چهارم حسن ظن در اجابت پروردگار داشتن پنجم اظهار
خشوع و خضوع ششم در اول بسم الله گفتن هفتم در اول الحمد لله گفتن هشتم در ابتدا
و انتها صلوات بر محمد و آل او فرستادن نهم دل را بجای دیگر مشغول نکردن دهم بگناه خود
معترف شدن یازدهم آب از چشم باریدن دوازدهم برادران مؤمن را یاد آوردن سیزدهم
ازحضرت جناب [illegible] چهاردهم صدقه بفقرا دادن و عدم اجابت بواسطه اخلال بعضی
شرطهاست یا سبب حال داعی که قاضی الحاجات عالمست بآنکه اگر در این وقت مراد حاصل شود
انواع فساد و حرمان رتبت بسبب خود ظاهر سازد پس دعای او اجابت میشود در آخرت
از جمیع ائمه ما صلوات الله علیهم منقولست که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته مشغول تضرع
و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین صلی الله علیه و آله چنانچه حق تعالی
میفرماید که وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي
سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا
دعای شما را استجابت کنم بدرستی که آن جماعتی که تکبر مینمایند و سرکشی میکنند از عبادت من

روز باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری و در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام
منقولست که مراد از عبادت در این آیه دعاست پس حق تعالی اول امر بدعا فرموده و دیگری وعده اجابت
نموده و بعد از آن دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترک وعده دخول جهنم
فرموده و در موضع دیگر میفرماید که وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَاِنِّي قَرِيبٌ اُجِيبُ دَعْوَةَ
الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ که ترجمه اش اینست که
سؤال نمایند از تو بندگان من از صفت من پس از نزدیکی و دوری من یا کیفیت دعا کردن من
که آهسته دعا کنند یا بلند پس بگو با ایشان که من نزدیکم به ایشان بعلم و احاطه و لطف و رحمت
و مستجاب میکنم دعای دعا کننده را در هنگامی که مرا بخواند پس باید که بندگان اجابت
کنند مرا در دعا کردن که آنرا از ایشان طلبیده ام یا اگر چنین من اجابت میکنم دعا باید که
ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف من و باید که ایمان آورند بوعده من در اجابت دعا
یا در ایمان خود ثابت باشند شاید که راه راست یابند و برشد و صلاح خود برسند و بسند
معتبر منقولست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند که کدام عبادت بهتر و افضل است
فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حق تعالی از آنکه از او سؤال نمایند و از رحمتهای غیر متناهی
کرم او درخواست طلب نمایند و هیچکس نزد خدا دشمن تر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت
الهی که دعاست و از عطاها و رحمتهای الهی سؤال ننماید و از میسر بن عبد العزیز منقولست
که حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای میسر دعا کن و مگو که هر چه مقدر شده است خواهد
شد بدرستی که نزد خدا منزلتی هست که به آن نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان
خود به بندد و دعا نکند و سؤال ننماید از خدا چیزی باو نمیدهند پس طلب [illegible] عطا کنند
ای میسر هر که دری را بسیار میکوبد البته برویش میگشایند و در حدیث دیگر فرمود
که هر که از فضل خدا سؤال ننماید فقیر میشود و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستی که
شما را تقرب خدا حاصل نمیشود بعبادتی مثل دعا و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را
برای خردی آن حاجت بدرستی که حاجت بزرگ و کوچک همه بدست خداست و در حدیث
دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود که محبوبترین اعمال نزد حق تعالی
در زمین دعاست و فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دعا بسیار میکردند و بسند معتبر
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که دعا حربه مؤمن است برای دفع دشمنان

دعوه

دعوه و دین است که به آن دین مؤمن برپاست و نور آسمان و زمین است و در حدیث دیگر
از آنحضرت منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحی که شما را
نجات دهد از شر دشمنان شما و روزی شما را زیاده گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید
بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستی که حربه مؤمن دعاست و حضرت امام رضا
علیه السلام فرمود که بر شما باد بحربه پیغمبران که آن دعاست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که
دعا از نیزه تیز کارگرتر است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چند که از آسمان نازل شده
باشد و محکم کرده باشد و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب برآمدن
همه حاجتهاست و بجای اعلای [illegible] الهی نمیتوان رسید مگر بدعا و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد
بدعا که شفای جمیع دردهاست و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که هر بلائی که
به بنده مؤمن نازل شود و حق تعالی دعا [illegible] و ترک کند آن بلا البته بطول می انجامد پس
بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خداوند عالمیان و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مالهای
خود را بدادن زکوة بدرستی که مرغی بدامی نمی افتد مگر آنکه موجبات بلاها را از خود
بدعا [illegible] شکافته و انواع گیاه از آن بیرون آورده و خلاصه
خلق فرموده که بلا بسوی مؤمن تندتر می آید از سیلی که از بالای کوه بپایین آید و از
دویدن اسپان تندرو و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمیشود مگر بگناهان
ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بدعا و تضرع و انابت و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد
و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند با نیتهای
درست و سستی نکنند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را
برای ایشان باصلاح می آورد و هر نعمتی که از ایشان زایل شده برایشان برمیگرداند
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که سه چیز است که به آنها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام
بلا و شدتها و استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر
فرمود که حق تعالی روزی مؤمنان را از جائی [illegible] فرموده که گمان نداشته باشند زیرا که
بنده هرگاه [illegible] که روزیش از کجا میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیگر فرمود که هر
چه [illegible] عطا نماید از چه [illegible] محروم میگرداند هرگاه دعا [illegible] از اجابت

محروم نمانند و هر که را استغفار کرامت کردند توبه اش را قبول میفرمایند و هر که را شکر عطا کرده‌اند
نعمتش را زیاده میکنند و هر که را صبر دادند از اجر و ثواب محروم نمیکردانند علم دوم در توضیح
مجملی از شرایط و آداب دعاست بدانکه چون دعا علی کالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردنست بحضرت
قاضی الحاجات باید که آدمی معنی دعا را بداند و بفهمیدن و باحضور قلب دعا کند و لااقل آدابی
که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی مثل اویند رعایت مینماید همان قدر را در
حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رازق و مالک جمیع امور اوست رعایت کند
و ظاهر است که اگر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند اول آنکه بعد از آنکه چیزی
میگوید که اگر از او چیزی میگوید دلش حاضر نداشته باشد اگر سیاستش نکند به بخشش اعتبار نخواهند کرد
پس در هنگام مناجات با خداوند خود باید که دلش حاضر داشته باشد از اعضاء بر زبانش جاری شود
و از روی جد و جهد و اهتمام طلب نماید و بحاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام منقولست که حق تعالی قبول نمیفرماید دعای را که از دل غافل صادر شود و فرمود که
چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا کنید که دل شما از آن غافل باشد و حاضر نداشته باشد
و لیکن باید که جهد و سعی کنید از برای او در دعا و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مستجاب نمیکند
خداوند دعائی را که با دل سخت و صاحب قساوت دعا کنند و در حدیث دیگر فرمود که خدا مستجاب نمیکند
دعائی را که با دل فراموشکار غافل کنند پس هرگاه دعا کنید دل خود را بخدا دارید پس یقین کنید
که دعای شما مستجاب است سوم آنکه اگر کسی را کار بشخصی پی دفع شدایدی به او پناه میبرد البته بتوسط
ملازمت او میکند و در غیر حال شدت به او پناه میبرد تا در هنگام شدت و بلا بی کس و درمانده نبوده
آن داشته باشد که باو پناه برد همچنین در درگاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کند و خدا را
بسبب وفور نعمت فراموش نکند تا در حال شدتها و بلیتها که پناه به او برد حاجتش بر آورده شود
با آنکه هیچ آنی نیست که بنده صد هزار گونه احتیاج نداشته باشد در امور دنیا و آخرت بجناب مقدس الهی
نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که کسی که پیش از نزول بلا
پیوسته دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجاب است و ملائکه میگویند که این صدای آشنائیست
دعای او را از آسمان منع نمیکنند و کسی که پیش از نزول بلا دعا نکند بعد از بلا دعایش مستجاب
نیست و ملائکه میگویند که ما این صدا را نمیشناسیم و بحدیث دیگر فرمود که کسی که از نزول بلائی
ترسد پیش از نزول بلا دعا کند برای دفع آن خدا آن بلا را هرگز باو ننماید و در حدیث دیگر

فرمود

فرمود که کسی که خواهد که دعای او در شدتها مستجاب شود باید که در هنگام رخا دعا
بسیار کند و در این مضمون احادیث بسیار است سیوم آنکه کسی که بمخلوقی حاجتی دارد خدمات شایسته
برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهائی که او کراهت دارد اجتناب نماید تا حاجتی
از او بخواهد بر آورده شود همچنین در درگاه خدا هر که عبادت و بندگی و اطاعت الهی بیشتر کرده است
دعایش باجابت نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی در این حدیث فرموده اند که دعا
بی عمل صالح از باب تیر انداختن از کمان بی زه است و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که
بهترین دعاها آنست که صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات ذمیمه و دل پرهیزکار و در مناجات
سبب نجات و با خلاص در اعمال خلاصی از عقاب حاصل میشود پس هرگاه که فزع و خوف شما
بسیار شود پناه بخدا و بخود برید و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض نمود که حق تعالی میفرماید که دعا کنید تا دعای شما را مستجاب کردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب
نمیشود حضرت فرمود که دعای شما برای این مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید بعهد خدا که حق تعالی
از شما گرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک مناهی و حق تعالی میفرماید که وفا کنید بعهد من
تا وفا کنم بعهد و پیمان شما و الله که اگر وفا کنید از برای خدا خدا نیز وفا میکند از برای شما
و از نوف بکالی منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حق تعالی وحی نمود بحضرت عیسی
که بگو بگروه بنی اسرائیل که داخل خانه از خانهای من نشوند مگر با دلهای طاهر و پاک و دیدهای
خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و بگو بایشان که بدانید که از هیچیک از شما دعائی
مستجاب نمیکنم هرگاه مظلمه کسی نزد او باشد و مالا کسی بظلم در ذمه او باشد و در ابواب سابقه
گذشت حدیثی که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و این امر بسی
ظاهر است که هرچند آدمی را قرب زیاده میشود دعایش بقبول نزدیکتر است چنانچه نزد پادشاهان ظاهر
هر که قربش بیشتر است حاجتش رواتر است و ایضا چنانچه سابقا تحقیق کردیم هرچند مناسبت
میان فاعل و قابل بیشتر میشود قابلیت استفاضه زیاده میشود و مانعی که از فیض هست از طرف
قابلیت هرچند قابل کاملتر میشود مانع کمتر میشود و قابلیت رحمت زیاده میشود و فیض بیشتر فایض
میشود چهارم از شرایط استجابت دعا کمال معرفت آن خداوند است که از وی حاجت میطلبد و سابقا
مجملی اشاره کردیم که هر کس خدا را بقدری از معرفت شناخته و در خور آن معرفت از آن
فیض میبرد و از خداوند شناختن خود سؤال میکند پس همت کند که در مراتب معرفت در جهت

وکرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمام تر و کامل تر میشناسد تاثیرات آن صفات باو زیاده
عاید میگردد و باین معنی اشاره دارد آن حدیث که باسانید بسیار منقولست که من نزد گمان نیکوی بنده مؤمن خودم
که بمن دارد هرچند گمان او بمن نیکوتر است من با و نیکوتر معامله مینمایم و بسند معتبر از حضرت
امام موسی کاظم علیه السلام منقولست که جماعتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودند که چه
علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود حضرت فرمود که زیرا که شما کسی را دعا میکنید که
او را نمیشناسید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون دعا کنی گمان کن که حاجت تو در در خانه
است و در حدیث دیگر فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا حاجتی که سؤال نماید باو عطا
کند باید که از همگی مردم مایوس و ناامید باشد و امید از غیر خدا نداشته باشد پس چون خدا
این حالت از دل او یابد هرچه سؤال کند باو عطا میفرماید و این معنی در باب سؤال از مخلوقین
هم ظاهر است که هر که عظمت پادشاهی را بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر میداند
توقع عطا از و زیاده دارد و پادشاه هر چند رحم بمتوقع او و شناسائی او باو عطا میکند و در این
باب سخن بسیار است و این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد **پنجم** از شرایط استجابت مبالغه و
الحاح در دعاست و الحاح نزد مخلوقین باعتبار تنگی حوصله و قلت کرم ایشان بد نماست اما
حق تعالی دوست میدارد بسبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سؤال مبالغه و الحاح نمایند
چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که والله که الحاح نمی نماید بنده مؤمن بر خدا در
حاجت خود مگر آنکه حق تعالی حاجت او را بر می آورد و حضرت صادق علیه السلام فرمود که حق تعالی
مکروه و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سؤال و از برای خود این را پسندیده
و دوست میدارد که از او سؤال نمایند و از آنچه نزد اوست طلب نمایند و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که حق تعالی رحم کند بنده ای که طلب نماید از حق تعالی حاجتی را پس الحاح نماید در دعا
خواه مستجاب بشود دعای او و خواه نشود و حضرت جعفر بن محمد صادق علیه السلام فرمود که بنده
چون دعا میکند حق تعالی پیوسته در مقام برآوردن حاجت اوست مادام که استعجال نکند و در حدیث
دیگر فرمود که حق تعالی بندگان خود را میداند در هنگامی که او را دعا میکنند و لیکن دوست
میدارد که حاجتهای خود را بیان کنند و ذکر کنند نزد او **ششم** از آداب دعا مخفی کردن
دعاست زیرا که از کریمان مخفی حاجت را طلبیدن دوست تر میدارند و دعای پنهان باخلاص
نزدیکتر و از ریا دورتر است چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقولست که یک دعا

که مخفی

شد
که مخفی بجا آوری بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمائی و علانیه بجا آوری و اگر حاجت عظیمی داشته باشد
و استعانت بدعای مؤمنان بجوید و در مجامع ایشان دعا کند نیز خوبست و اگر منظور نباشد چنانچه داند
خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد در مجامع دعا کردن بهتر است و برکات انفاس
مؤمنان و اجتماعات ایشان بسیار است و خود را در میان رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود
داخل کردانیدن هم عظیمست چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چهل نفر که جمع شوند
و دعا کنند البته دعای ایشان مستجابست و اگر چهل نفر بهم نرسند چهار نفر که جمع شوند و دعا
کنند ده مرتبه خدا را در حاجتی بطلبند البته حق تعالی دعای ایشان را مستجاب میکند و اگر چهار نفر
نباشند و یک نفر خدا را چهل مرتبه در حاجتی بخواند البته خداوند عزیز جبار دعا را مستجاب
میکرداند و در حدیث دیگر فرمود که چهار نفر که جمع نمیشوند برای دعا مگر آنکه وقتی که متفرق میشوند
دعای ایشان مستجاب شده است و فرمود که پدرم را که حاجتی رو میداد زنان و اطفال جمع میفرمود
و دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و در حدیث دیگر فرمود که دعا کننده و آمین گوینده در
ثواب شریکند **هفتم** رعایت نمودن اوقاتیست که مظنه استجابت دعاست زیرا که حق تعالی بعضی از
زمانها و مکانها را در استجابت دخیل کردانیده است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که
طلب نمائید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایه ها یعنی اول پیشین و نزد
آمدن باران و نزد ریختن اول قطره خون مؤمنی که شهید شود بر زمین بدرستی که درهای آسمانها
در این اوقات میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که دعا در چهار محل مستجابست در نماز وتر و بعد از
نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که غنیمت شمارید دعا را
در چهار وقت نزد خواندن قرآن و نزد اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات کردن دو صف
برای شهادت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بهترین وقتها که خدا را بخوانید
سحرهاست و منقولست که چون حضرت صادق ع اراده طلب حاجتی داشتند نزد زوال
شمس طلب مینمودند و چون این اراده مینمودند اول چیزی تصدق میکردند و خود را ببوی
خوشی خوشبو میکردند و بمسجد میرفتند و حاجات خود را میطلبیدند و حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که حق تعالی از بندگان خود دوست دارد بنده را که بسیار دعا کند پس شما باد که دعا کردن
در سحر تا طلوع آفتاب بدرستی که ساعتی است که درهای آسمان گشوده میشود و روزیها قسمت میشود
و حاجتهای عظیم برآورده میشود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که در شب ساعتی هست که هر

توفیق یابد که در آن ساعت نماز کند و خدا را بخواند البته دعایش مستجاب میشود در هر شبی که بنده
وآن بعد از نصف شب است تا بقدر سدس شب بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقت که حاجت
بنده از خدا محجوب نمیشود بعد از نماز واجب و نزد باران و نزد ظاهر شدن معجزه از حجتهای خدا در زمین
وحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که کسی را که بسوی پروردگار خود حاجتی باشد
در سه ساعت طلب نماید در ساعتی از روز جمعه و ساعتی که زوال الشمس میشود که در آنوقت بادهای
رحمت میوزد و درهای آسمان گشوده میشود و رحمت الهی نازل میگردد و خروس بآواز می آید
و یک ساعت در آخر شب نزدیک طلوع صبح بدرستیکه دو ملک ندا میکنند
که آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا گناهانش بیامرزیم آیا کسی هست که حاجتی داشته باشد
عرض کند تا حاجتش را برآوریم پس اجابت نمایید در آنوقت داعی خود را و طلب نمایید روزی
در مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب که آن دخیلتر است از روزی در سفرها کردن برای تجارت
و آن ساعتیست که خدا قسمت روزی میان بندگان خود میفرماید و فرمود که درهای آسمان برای پنج چیز گشاده میشود
نزد آمدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله و نزد اذان و نزد خواندن قرآن و نزد زوال
آفتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق علیه السلام فرمود که ساعتی که در آن ساعت دعا مستجاب میشود
در روز جمعه وقتی است که امام از خطبه فارغ میشود تا وقتی که مردم بنماز برخیزند و ساعت دیگر آخر
روز جمعه است تا فرو رفتن آفتاب و در حدیث دیگر فرمود که ساعت استجابت اول زوال است و از
حضرت امام زین العابدین علیه السلام منقولست که حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت
از خدا چیزی طلب نماید البته باو عطا میفرماید گفتم یا رسول الله کدام ساعت فرمود که وقتی
که نصف قرص آفتاب فرو رود پس حضرت امام زین العابدین ع فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها
غلام خود میفرمود که بر در بلندی و چون ببینی که نصف قرص آفتاب فرو رفته مرا اعلام کن
که من دعا کنم و بسندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود بر تو باد بدعا کردن
در وقتی که در سجده باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا نزدیکتر است هشتم از شرایط
و آداب دعا تضرع و زیادتی مذلت و شکستگی است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که
هرگاه شما را رقتی بهم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل نمیشود مگر وقتی که از برای خدا خالص
گردد و متوجه خدا شود و آن علامت استجابت است و در حدیث دیگر فرمود که چون بدن تو

بهتر

بقشعریره آید و دل بلرزد و چشمانت گریان شود در دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو گردیده
و هنگام اجابتست و در حدیث دیگر فرمود که اگر از امری خایف باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی
پس اول خدا را ببزرگی یاد کن و براو ثنا کن چنانچه سزاوار اوست و صلوات بر محمد و آل محمد
بفرست و حاجت خود را طلب و خود را بگریه بدار و سعی کن که گریه کنی و اگرچه بقدر سر مگسی باشد
بدرستیکه پدرم میفرمود که نزدیکترین حالات بنده بخدا در هنگامی است که در سجده باشد و گریان
باشد و تضرعاتی که بدست میباشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره آنست که اگر هنگام رغبت
و رجا باشد کف دسترا بسوی آسمان کنی چنانچه دست پیش کسی میداری که چیزی بدستت
دهد و اگر حالت خوف و بیم باشد پشت دستها را بآسمان میداری یعنی من از اعمال خود
ناامید شده ام و از کثرت بدی اعمال روی طلب از تو ندارم و در حالت تضرع انگشت سبابه
دستراست بجانب راست و چپ حرکت میدهی که نمیدانم از اصحاب یمینم یا از اصحاب شمال و از
نیکوکارانم نزد تو یا از بدکاران و در هنگام تبتل و انقطاع انگشت سبابه دست چپ را بلند
میکنی مانند کسی که باو ام چیزی از کسی طلبد یا اشاره به آنست که نمیدانم که مرا بلند خواهی کرد
یا پست خواهی کرد و در هنگامی که گریه بسیار شود و اسباب و علامات اجابت ظاهر گردد
دستها را از جانب سر خود بلند میکنی یا از پیش روی خود پیش میبری که گویا حاجتم را داده اند
و دست دراز میکنم که بگیرم ای عزیز ببین که حق تعالی با آن مرتبه جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی
با که ایمان خوان احسانش چه نحو سلوک کرده است و ایشان را رخصت چه گستاخیها داده
و با آن رفعت و شان خود را چه نزدیک گردانیده و بآئین وسایل بندگان را با آشنای خود
خوانده و بندگان با نهایت احتیاج و بیچارگی مستغنیانه با پروردگار خود سلوک مینمایند
و از چنین خداوند کریمی که پیش ستر خوان احسانش برای نیکوکار و بدکردار کشیده
رو میگردانند و در بعاجزان و لئیمان ممکنات میبرند و از رحمتهای خدا خود را محروم
میگردانند نهم آنکه کسی که حاجتی بدرگاه بزرگی باشد اول بیاولان و دربانان آن
درگاه را از خود خوشنود میگرداند که دخل [illegible] بپادشاه او را آسان حاصل شود
و حاجتش زودتر برآورده شود و دربانان مالک الملوک فقرا و مساکین اند باید که پیش از
طلب حاجت تصدق بکند تا حاجتش زودتر برآورده شود چنانچه از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که فرمود که هرگاه احدی از شما بیمار میشود طبیب را میطلبد و باو چیزی میدهد

واگر حاجتی بپادشاهی داری رشوه بدربان میدهند پس اگر حاجت بخدا داشته باشد باید تصدق بکند بخدا که بخواه بیار دهم انکه کسی حاجتی دارد دکا هست که در درگاه کریم بیان حاجت دیگران را وسیله حاجت خود میکند یا انکه اول حاجت دیگران را مقدم میدارد که آن کریم را خوش آید که او اهتمام بشان دیگران زیاده از خود دارد و این معنی موجب زیادتی روای حاجت او است یا انکه حاجتی که خود دارد برای دیگران میطلبد تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود اغاثت برای دیگران میطلبد پس اغاثت او برای او بوجه اکمل داکند یا انکه در هنگام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک میکند و این معنی نیز خوش آیند کریمانست که آدمی همیشه در فکر خود نباشد و دیگران را در وقتی که احسانی باو میرسد فراموش نکند چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه چنین تعلیم بندگان فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت دیگران را با خود شریک کنند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که چون یکی از شما دعا کند دعا را عام کند و مخصوص خود نکردانند که دعا باستجابت نزدیک میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که چهل مؤمن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس از برای خود دعا کند دعایش مستجاب میشود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هیچ دعائی زودتر مستجاب نمیشود از دعای از برای غایب و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که زود تر دعاها باجابت دعای مؤمن است که از برای برادر مؤمن خود بکند غایبانه پس ملکی موکلست بدعای او که میگوید آمین و از برای تو خدا داد دو برابر انچه از برای برادر خود دعا کردی عطا میفرماید و حضرت صادق ع فرمود که دعا از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله منقولست که هر مؤمن که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند خدا بعدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد از اول تا آخر دنیا مثل انچه برای ایشان دعا کرده است باو بر گرداند و بدرستی که بنده را امر کنند در قیامت که بجهنم برند پس ملکان او را بکشند که بجهنم برند و را اطفال مؤمنین و مؤمنات کویند پروردگارا این بنده در دنیا برای ما دعا میکرد ما را شفاعت ده در حق او پس خدا ایشان را شفیع او کند و او را بشفاعت ایشان نجات دهد و از ابراهیم بن هاشم منقولست که گفت عبد الله بن جندب را دیدم در عرفات که هیچکس در موقف را از او بهتر بجا نیاورد پیوسته دست بآسمان بلند ... دو آب دیده اش بر دو طرف روی او جاری بود حتی که بر زمین میریخت و چون مردم

اندوقو

از وقوف فارغ شدند و برگشتند باو گفتم که هرگز وقوفی بخوبی وقوف تو ندیده ام گفت والله که دعا نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود زیرا که از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که میفرمود که هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غیبت او از عرش ندا کنند که از برای تو باشد صد هزار برابر انچه از برای او دعا کردی و نخواستم که صد هزار دعای مضمون را ترک کنم برای یکی که نمیدانم مستجاب میشود یا نه و از حضرت علی ابن الحسین صلوات الله علیه منقولست که چون ملکه میشنوند که مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا میکند یا غایبه او را بنیکی یاد میکند گویند که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعای خیر از برای او میکنی و او از تو غایبست و او را بنیکی یاد میکنی حق تعالی بتو عطا فرموده دو برابر انچه از برای او دعا کردی و بر تو ثنا گفته دو برابر انچه برادر خود را ثنا گفتی و تر است فضلیت بر او و اگر بشنوند که برادر خود را ببدی یاد میکند باو میگویند که بد برادری هستی برای برادر خود باز ایست از بدگوئی و نفرین او ای انکه خدا گناهان و عیبهای تو را پوشیده است ستر احوال خود بکن و بعیوب خود نظر کن و خدا را شکر کن که عیبهای تو را پوشیده است و بدانکه خدا بنده خود را بهتر از تو میشناسد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع شود و او نفرین کند بر کسی که برا و ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی میفرماید که شخص دیگر هست که گمان میکند تو بر او ظلم کرده و تو را نفرین میکند و اگر میخواهی نفرین ترا و او را هر دو مستجاب کنم و اگر میخواهی هر دو را تاخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فرا گیرد

از جمله آداب دعا آنست که خدا را پیش از طلبیدن حاجت ببزرگواری و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بر ان نعمتها شکر کند چنانچه اگر کسی بنزد بزرگی میرود که مطلبی عرض کند از آداب نیست که ابتدا شروع بمطلب کند بلکه آداب آنست که پیش از مطلب او را ستایش در خور بزرگواری او بکند و حق تعالی در سوره کریمه حمد این آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنای خود و خود را برحمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده و بعد از آن عبادت این سلیه امام الحاجه عرض کرده زیرا که حاجت طلبیدن از معانی در خور تو انائی خود کند را شیدن مناسبت و بعد از آن طلب استعانت و هدایت تعلیم فرموده و ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود عوض در موافق وعده الهی موجب مزید نعمت است و حسن ظنیت کرد

خداوندی که پیوسته احسان کرده اگر اکنون نیز احسان نماید بعید نیست و نعمتهای خدا را
بر دیگران یاد کردن نیز حسن طلبیدن است که چون همه احسان کرده نیز او را است که باز احسان
کند چنانچه شخصی نزد بزرگی میرود و قصیده یا نثری بر او میخواند و کرمهای او را یاد میکند
که بر او نیز کرم کند و لهذا وارد شده است که بهترین دعاها الحمد لله است و ایضا چون گناهان
آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است پیش از دعا استغفار از گناهان باید کرد تا
رفع موانع شود و حمد و ثنا او را قرب بجناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش بزودی
برآورده شود و در این مضامین احادیث بسیار است چنانچه منقول است که مفضل عرض کرد بخدمت حضرت
صادق علیه السلام عرض نمود که دعای جامعی تعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد
الهی کردی هر که نماز میکند برای تو دعا میکند میگوید که سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب
کرد دعای حمد کننده کان را و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود
حاجتی سؤال نماید از حاجتهای دنیا و آخرت باید که ابتدا کند بثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات
بر محمد و آل محمد و بعد از آن حاجت خود را بطلبد و در حدیث دیگر فرمود که اول خدا را بصفات
کمال مدح کن پس ثنا بگو او را بر نعمتها و شکر کن پس اقرار بگناه خود بکن بعد از آن سؤال کن
والله که هیچ بنده از گناه بدر نمی آید مگر باقرار بگناه خود و در حدیث دیگر فرمود که هرگاه حاجتی
داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود بگوئید بدرستی که کسی که حاجتی از پادشاه طلب
مینماید از برای او مهیا میکند از ستایش بهترین سخنانی که بر آن قدرت دارد که او را
بآن سخن بستاید و فرمود که بدرستی که شخصی داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه
و آله شد و دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سؤال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل کرد
بر خداوند خود و دیگری آمد و دو رکعت نماز کرد و بعد از آن حمد و ثنای خدا گفت و صلوات
بر پیغمبر فرستاد و از خدا حاجتی سؤال کرد حضرت فرمود که خدا عطا میفرماید
از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است زیرا که اگر کسی حاجتی بدرگاه
پادشاهی دارد مناسب اینست که تحفه برای مقربان پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع
او باشند و اگر ایشان هم شفاعت او نکنند چون پادشاه مطلع میشود که بایشان تحفه داده
و مقربان او را نوازش فرموده او را خوش می آید و حاجتش روا میکند و ایضا کسی که
محبوب بزرگوار است نزد او بزرگوار مدح او کردن و از برای او مطلب طلبیدن هر چند
محتاج آن

محتاج آن مطلب نباشد آن محبوب آن بزرگوار را خوش می آید که محبوب او را ستایش میکند
و باین اسباب صلوات موجب قبول دعا میگردد و نکته لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت کبری
گذشت و تفصیل این سخن را در شرح صحیفه کامله بیان کرده ایم و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقول است که دعا محجوب است از آسمان و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد
و در حدیث دیگر فرمود که هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده بالا
نمیرود و چون صلوات فرستاد بالا میرود و در حدیث دیگر فرمود که هر که را بخدا حاجتی باشد
اول صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت خود را بطلبد پس دعای خود را ختم
کند بصلوات بر محمد و آل محمد بفرستد بدرستی که خدا کریم تر است از اینکه دو طرف دعا را
قبول فرماید و میان را رد کند زیرا که صلوات بر محمد و آل محمد البته مقبولست و رد نمیشود و
فرمود که چون نام پیغمبر مذکور شود بسیار بر او صلوات فرستید که هر که یک صلوات
بر آنحضرت بفرستد حق تعالی بر او هزار صلوات بفرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ
خلقی نماند مگر آنکه بر او صلوات فرستند بسبب صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسی که بچنین
رحمتی رغبت ننماید او جاهل و غافل است و خدا و رسول و اهل بیت از او بیزارند و حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را برطرف میکند و در روایت
دیگر فرمود که صداهای خود را بلند کنید بصلوات بر من که نفاق را زایل میکند و بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقول است که هر که صد مرتبه بگوید یا رب صل علی محمد و آل محمد
صد حاجت او برآورده شود که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد و در روایت دیگر فرمود که
هیچ عملی در میزان اعمال سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بدرستی که شخصی را
در قیامت اعمالش را بمیزان میکنند از بس سبک می آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله صلوات
بر خود را در میزان او میگذارد سنگین میشود و بر اعمال بدش زیادتی میکند و بسند معتبر
منقولست که حضرت صادق علیه السلام بصباح بن سیابه فرمود که میخواهی تا چیزی تعلیم نمایم که
خدا بسبب آن روی ترا از آتش جهنم نگاهدارد گفت بلی فرمود که بعد از نماز صبح صد مرتبه
بگو اللهم صل علی محمد و آل محمد تا خدا روی ترا از گرمی آتش نگاه دارد و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که در روز جمعه صد مرتبه صلوات
بر من بفرستد حق تعالی شصت حاجت او را برآورد سی حاجت دنیا و سی حاجت آخرت و بسند

معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون شب جمعه میشود ملائکه نازل میشوند از آسمان
بعدد ذرات هوا و بعدد مورچگان و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمی‌نویسند
علی را تا روز شنبه بغیر صلوات بر محمد و آل محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات
بفرستید و فرمود که سنت مؤکد است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه
صلوات بفرستند و در روزهای دیگر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که هیچ عملی
در روز جمعه بهتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست و بسند دیگر منقولست که هر که بعد از عصر روز
جمعه بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد الاوصیاء المرضیّین بافضل صلواتک و
بارک علیهم بافضل برکاتک والسّلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته حق تعالی
صد هزار حسنه در نامهٔ عملش ثبت نماید و صد هزار گناه را محو نماید و صد هزار حاجتش را
بر آورد و صد هزار درجه برای او بلند کند و در روایت دیگر آنست که اگر هفت مرتبه بخواند خدا
بعدد هر بنده حسنه با و عطا فرماید و عملش در آن روز مقبول گردد و چون در قیامت مبعوث شود
در میان دو چشمش نوری ساطع باشد و در بعضی احادیث این زیادتی هست که والسّلام علیه
و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته و هر که را که بخواند حق تعالی ... و حضرت
امام رضا صلوات الله علیه فرمود که هر که قادر نباشد بچیزی که کفارهٔ گناهان خود را بدهد
صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهانش را در هم میشکند و حضرت امام علی نقی صلوات الله
علیه فرمود که حق تعالی ابراهیم را خلیل خود کرد از برای آنکه صلوات بر محمد و آل محمد بسیار میفرستاد
و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که بر این نحو بر محمد و آل محمد صلوات فرستد
که صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمّد و آل محمّد
والسّلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته از گناهان پاک شود مانند روزی که از مادر
متولد شده بوده است و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون عطسه کنید
بگوئید الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و اهل بیته و بسند دیگر منقولست که
کسی که صدای عطسهٔ کسی را بشنود و حمد الهی کند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد هرگز
بدرد دندان و درد چشم مبتلا نشود و بسندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که فرمود که هر که صلوات فرستد بر من و بر آل من نفرستد بوی بهشت را نشنود با آنکه بوی
بهشت از پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت امیر المؤمنین

فرمود

فرمود که بشارت میدهم ترا که جبرئیل مرا خبر داد که کسی که از امت من صلوات بر من بفرستد
و بعد از آن صلوات بر آل من بفرستد درهای آسمان برای او گشوده میشود و ملائکه هفتاد صلوات
بر او میفرستند اگر گناهکار باشد گناهانش میریزد چنانچه برگ از درختان میریزد و حق تعالی
میفرماید که لبیک ای بندهٔ من و سعدیک ترا اجابت کردم و ... تو میشنوم و بملائکه میفرماید ای ملائکهٔ
من شما هفتاد صلوات بر او فرستادید من هفتصد صلوات بر او میفرستم و اگر بر من صلوات بفرستد
و بر اهل من صلوات نفرستد میان صلوات او و آسمان هفتاد حجاب بهم رسد و حق تعالی میفرماید که لا
لبیک و لا سعدیک یعنی اجابت تو نمیکنم و ترا امداد و اعانت نمینمایم ای ملائکه من دعای او را بالا میاورید
مگر آنکه به پیغمبر من عترت او را ملحق کند پس دعای او پیوسته در حجابست تا ملحق کند
بنا اهل بیت مرا و ظاهر احادیث معتبره آنست که وقتی که نام آنحضرت مذکور شود صلوات بر او و بر آل
اطهار او فرستادن واجبست و در احادیث معتبره وارد است که فرمود که کسی که اسم من مذکور شود
نزد او و صلوات بر من نفرستد که گناهانش آمرزیده شود پس او دور است از رحمت الهی و در حدیث
دیگر فرمود که بخیل و بدترین بخیلان کسی است که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد
و در حدیث دیگر فرمود که هر که صلوات مرا فراموش کند راه بهشت را گم کرده است و بسند معتبر از
مالک جهنی منقولست که من گلی بدست حضرت امام جعفر صادق ع دادم حضرت گرفتند و بو کردند
و بر دیدهای خود گذاشتند و بعد از آن فرمودند که هر که گلی را بگیرد و بو کند و بر چشمان گذارد
و بگوید اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته باشد خدا گناهان
او را بیامرزد **فصل سیم** در بیان سبب مستجاب نشدن بعضی از دعاها بدانکه چون حق سبحانه
و تعالی وعده فرموده است که دعای بندگان خود را مستجاب گرداند البته خلف در وعده
الهی نمیباشد پس اگر بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمیشود بچند وجه جواب میتوان
گفت **وجه اول** آنکه چون حق تعالی حکیم علیم است کارهای او البته منوط بحکمت و مصلحت
میباشد پس وعده که فرموده مشروط بحکمت است یعنی اگر مصلحت شما باشد مستجاب میکنم
چنانچه اگر کریمی گوید که هر که از من چیزی بطلبد عطا میکنم و شخصی بیاید و گوید افعی
کشنده بدست من ده یا زهر قاتلی بما بده که بخورم و آن سائل ضرر آنها را نداند و دادن او
موجب هلاک او گردد البته عطا کردن در چنین حالی بکرم انسب است بلکه عطا کردن جور است
و ظاهر است که اکثر آرزوهای مردم موجب ضرر دنیا و آخرت ایشان است و بنده از روی جهالت سؤال

میکنند و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه در دعای طلب حاجات صحیفهٔ کامله باین معنی
اشاره فرموده که اعطا و منع که مستبد لغیبا ز حکمت او را وسیلها اگر کسی کوید که هر گاه چنین
باشد دعا چه فایده دارد در فهرا که هر چه صلاح بندگان در آنست البته حق تعالی بعمل می آورد جواب
میگوییم که ممکنست که بلکه امری بدون دعا مصلحت در عطای او هست و بعضی هست که با دعا اینمصلحت
در دادن آن نیست آنرا مطلقا منع میفرماید و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطای آن هست و بی دعا
مصلحت نیست و چنین امری عطایش موقوف بر دعاست و چون آدمی تمیز میان این امور بعقل خود
نمیکند باید که در جمیع امور محتمله که بعقل خود خوب داند دعا بکند و اگر حاصل نشود باید
نشود و بداند که البته صلاح او در آن نبوده که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده با آنکه
اصل دعا کردن عبادتیست بهترین عبادتها و موجب قرب میشود چنانچه حضرت صادق ع
فرموده که دعا کن و مکو که آنچه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه دعا عبادتیست
تفصیل این کلام بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد وجه دوم آنست که هر چیزی را
شرطی چند میباشد و مانعی چند میباشد تا آن شرایط بعمل نیاید و آن موانع برطرف نشود
ثمره بران مرتب نمیشود مثل آنکه حق تعالی فرموده که نماز کنید تا شما را بیامرزم نماز را شرایط
هست که اگر بدون آن شرایط بعمل آورد مقبول نیست اگر کسی نماز بی وضو کند نماز نکرده است
و مستحق آمرزش نیست و همچنین مانعی چند از تاثیر میباشد چنانچه فرموده الله که نماز موجب
قربت اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح را بجا آورد تاثیر آن قبایح که موجب بعد و حرمانست
مانع است از تاثیر نماز در قرب و همچنین اگر طبیبی کوید دوید مسهلست یعنی اگر با شرایطی
که مقرر است بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد بجا نیاورند اسهال میکند پس اگر کسی
دوید را بدون سهو که یکی از شرایط عمل آنست یا کمیقال تنباک که منافی عمل آنست بخورد
و عمل نکند کفته طبیب خطا نشده خواهد بود همچنین دعا را شرایط هست چنانچه سابقا
دانستی از تضرع و زاری و اهتمام و خداشناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن
حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانع که کذشت پس بر یک
از آنها که اخلال کند دعایش مستجاب نشود منافات بوعدهٔ الهی ندارد و چون این معنی
در ضمن احادیث که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا نمودیم
وجه سوم آنست که کاه هست که حق تعالی دعا را مستجاب میفرماید و مصلحت در تاخیر

الضیانی

آن میدانند برای اینکه دیر مناجات او را میرسانند یا میخواهد که آن دعا کند و درجات او
مراتب قرب زیاده کردد و اگر زود حاجت او را بر آورد ترک دعا میکند و بآن درجات عالیه
فایز نکردد و باشد که حاجت مؤمنرا مستجاب کرداند و بعد از چندین سال باو بدهد
چنانچه منقولست که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که آیا میشود که دعای کسی مستجاب شود
و در رسانیدن باو تاخیر شود فرمود که بلی تا بیست سال و در حدیث دیگر فرموده که از
وقتی که موسی و هارون بر فرعون و قومش نفرین کردند و حق تعالی فرمود که مستجاب شد
تا وقتی که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال کذشت و بسند صحیح منقولست که ابن ابی نصیر
بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمود که چندین سالست که از خدا حاجتی طلب نموده ام
و دعا میکنم و روا نمیشود و از دیر شدن اجابت در دلم چیزی بهم رسید حضرت فرمود که
ای احمد زنهار که شیطان را بخود راه مده که ترا از رحمت خدا ناامید میکرداند بدرستیکه
حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که بدرستیکه مؤمن از خدای تعالی حاجتی سؤال مینماید
و خدا تاخیر مینماید حاجت او را (استجابت را) برای اینکه دوست میدارد شنیدن آواز دعا و ناله و زاری
او را پس حضرت امام رضا ع فرمود که والله آنچه خدا تاخیر میکند و از مؤمنان منع میفرماید
در دنیا و در آخرت با ایشان میدهد بهتر است از برای ایشان از آنچه در دنیا با ایشان میدهد
بدرستیکه حضرت امام محمد باقر علیه السلام میفرمود که سزاوار اینست که دعای مؤمن در هنگام
رخا و نعمت مثل دعای او باشد در وقت شدت و بلا و چنین نباشد که هر گاه عطا کنند
سستی در دعا کم کند پس باید که مؤمن هرگز از دعا ملال حاصل نشود بدرستیکه
که دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست بر تو باد به صبر کردن در بلاها و تنگیها و طلب
حلال نمودن و صله رحم کردن و زنهار که بپرهیز از عداوت نمودن و معارضه کردن
با مردم بدرستیکه ما اهل بیت صله میکنیم با کسی که از ما قطع کند و احسان میکنیم با کسی
که با ما بدی میکند پس والله که درین امر عاقبت نیکو مشاهده مینماییم و بدانکه صاحب نعمت
در دنیا اگر سؤالی کند و باو عطا کنند دیگر چیزی غیر آن سؤال خواهد نمود و رحمت
الهی در نظر او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی بر مؤمن بسیار شد او را خطر عظیم هست
بجهت حقوقی که از خدا بر او واجب میشود بیم آن هست که فریفته شود و حقوق الهی را
ادا نماید و موجب طغیان او کردد بمن بکو که اگر من بتو چیزی بکویم اعتماد بر کفته من خواهی کرد

گفتم خدای تو کردم اگر بفرموده تو اعتماد نکنم بگفته که اعتماد خواهم کرد و حال آنکه تو حجت خدایی
بر خلق پس فرمود که اعتماد بفرموده خدا بیشتر داشته باش بدرستی که خدا بتو وعده کرده است
آیا خدا نفرموده است که چون بندگان از تو سؤال نمایند از حال من بگو که من با ایشان نزدیکم مستجاب میکنم
دعای دعاکننده که مرا بخوانند و میفرماید که نا امید مشوید از رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده
میکند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بسیار پس باید که اعتماد شما بر خدا زیاده باشد
از اعتماد بر دیگران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از گمان نیک بخدا و بخود تا گناهان شما
آمرزیده شود و از حضرت صادق علیه السلم منقولست که بسیار است که خدای تعالی دعای شخصی را
مستجاب میفرماید و تاخیر مینماید تا مدتی تا زیاده دعا کند و در حدیث دیگر فرموده که گاه هست
که بنده دعا میکند پس حق تعالی میفرماید به دو ملک که موکلند باو که من حاجت او را مستجاب کردم
ولیکن الحال باو مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که آواز او را بشنوم و گاه هست که
بنده دعا میکند پس حق تعالی میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن میدارم
و در حدیث دیگر فرمود که همیشه مؤمن با خیر و حالت نیکوست و امیدوار رحمت الهی است
مادام که استعجال نکند که نا امید شود و ترک دعا کند راوی گفت که چگونه استعجال کند فرمود
که استعجال آنست که گوید اینقدر مدت دعا کردم و اجابت را نمی بینم و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که روزی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلم در کوه بیت المقدس
میگشت که چراگاهی برای گوسفندان خود پیدا کند ناگاه صدای شخصی بگوشش رسید
از پی صدا رفت دید که شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است چون فارغ شد
حضرت خلیل از وی پرسید که ای بنده خدا برای که نماز میکنی گفت از برای خدای آسمان
حضرت ابراهیم پرسید که آیا بغیر از تو کسی از قوم تو باقی مانده است گفت نه پرسید که خوراک
تو از کجا بدست می آید گفت در تابستان میوه این درختان را جمع میکنم و در زمستان بر آن
معاش میکنم فرمود که منزلت در کجاست اشاره کرد بکوهی که در برابر بود حضرت ابراهیم فرمود
که مرا با خود ببری که امشب با تو بسر بریم گفت در میان راه آبی عظیم هست که نمیتوان گذشت
حضرت فرمود که تو چگونه عبور مینمایی گفت بر روی آب راه میروم حضرت فرمود مرا
با خود ببر شاید که خدا بر من این کرامت بفرماید که بر روی آب راه روم چنانکه بتو کرامت فرموده
پس عابد دست حضرت را گرفت و با هم رفتند چون به آن آب رسیدند هر دو بر روی آب

روان شدند

روان شدند و گذشتند و چون بخانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم ع فرمود که کدام روز
عظیمتر است عابد گفت که روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر میگیرند حضرت فرمود که بیا دست
بردار تا من و تو دعا کنیم که ما را از شر آن روز ایمن گرداند عابد گفت که دعای مرا چه میکنی که
والله سه سالست که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده است حضرت ابراهیم علیه السلم فرمود که
میخواهی که خبر دهم که برای چه دعای تو احتباس کرده اند گفت بلی فرمود که حق تعالی
چون بنده را دوست میدارد دعای او را حبس میفرماید و زود بر نمی آورد تا او را بسیار مناجات
کند و از جناب مقدس او سؤال نماید و تضرع کند و چون بنده را دشمن میدارد دعایش را
زود مستجاب میکند یا ناامیدی در دل او می افکند که دیگر دعا نکند بعد از آن فرمود که حاجت
تو چه چیز است گفت روزی گله گوسفندی بر من گذشت و پسری نیکو روی با آن گله بود
آن پسر گیسوی مشکبوی داشت پرسیدم که این گوسفندان از کیست گفت از ابراهیم خلیل الرحمن
پس دعا کردم که خداوندا اگر ترا در زمین خلیلی و دوستی هست بمن بنما ابراهیم فرمود خدا دعای
ترا مستجاب گردانیده منم ابراهیم دوست خداوند و آن پسر حضرت با او معانقه فرمودند
چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد مصافحه مقرر شد وجه چهارم آنست که حق
سبحانه و تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نباشد اضعاف مضاعف
آن حاجت را در دنیا و آخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را رد نفرموده دعای
ایشان را بوجه اکمل روا کرده است چنانچه اگر کسی از پادشاهی فلسی طلب نماید و آن پادشاه
در عوض جواهری باو عطا کند که صد هزار برابر قیمت آن باشد هیچ عاقل نمیگوید که
حاجت او را رد کرده بلکه او را مدح میکنند که اضعاف اضعاف مسائل طلبیده باو عطا فرموده
پس در درگاه پادشاه پادشاهان این گدایان جاهل و سائلان نادان مطالب خسیسه را
منظور نظر خود میگردانند و از حق تعالی سؤال مینمایند و آن کریم علی الاطلاق بنعمتهای
بی انتها و رحمتهای بی عدد و احصا در برابر عطا میفرماید و قدر آنها را نمیدانند و از عدم حصول
آن مطلب خسیس شکایت مینمایند اما عوض در آخرت بایشان عطا میفرماید درجات رفیعه و
مراتب عالیه بهشت است که تا مرهم محرومان حاجات دنیا و ناکامان عرصه تنگ فنا گردانیده چنانچه
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که بدرستی که گاه هست که بنده در حاجتی خدا را
میخواند و حق تعالی میفرماید که اجابت دعای او را تاخیر کنید که من مشتاق آواز و دعای او

پس چون روز قیامت بشود حق تعالی میفرماید که ای بندهٔ من مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم
و فلان ثواب را برای تو مقرر ساخته ام و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت ترا تاخیر کردم
و فلان ثواب عظیم را بعوض تو داده ام پس آن مؤمن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده
نماید آرزو کند که کاشکی هیچ دعای حاجت من در دنیا مستجاب نمیشد و اما اغنیا در دنیا عطا میفرماید
مراتب قرب و کمالات نامتناهیست که لازم دعاست ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی بندگان
نادان را از روی غایت لطف و مهربانی با طبع جهول ایشان مدارا مینماید و بدام و دانهٔ خواهشهای
طبع سرکش ایشان را از روی حکمت ایشان از اباحت کبریای خود میکشاند چنانچه بلا تشبیه
بازی را پادشاهی خواهد شکاری کند اگر اول باو گوید بیا که من ترا بر سر دست خود میگیرم
و شهباز اوج عزت میگردانم هیچ فایده در تسخیر او نمیکند بلکه اول او را بطعمه و دانه
آشنای دام خود میگرداند و چون قابل شد بر روی دست خویشتن جا میدهد و بهر جانب که
میخواهد بر وی پرواز میگرداند و اگر پدر مهربان طفلی را خواهد که بکسب علوم و حقایق وادارد
اگر صد هزار دلیل و برهان برای او بگوید فایده نمیکند بلکه اول او را بجوز و مویز و
وعدهٔ قبای رنگین و عبای زرین بمکتب آشنا میکند چون لذت فهم حقایق و حکمتها را
یافت بسیاستهای عظیم او را از آن طفل بازنمیتوان داشت همچنین این حیوانان عدیم الشعور
و طفلان طبیعت مغرور چون لذتی و بهرهٔ بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم
جلیل بچشم و بنای لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت رتبهٔ عظمت
و استغنا و جلال ایشان را بر درگاه خود خوانده که هر چه خواهید از من بطلبید نمک آش
خود را از من بخواهید و سبزی طعام را از من بطلبید تا آنکه از این راه رو بدرگاه او آورند
و از بسیاری دعا و توسل و مناجات با نهایت بیگانگی بمرتبهٔ آشنایی و قرب فایز گردند و لذت
مناجات او بیابند و از خلق رو برتافته در جمیع امور رو باو داشته باشند زهی کرم بی نهایت
که بدام و دانهٔ نمک و سبزی بساحت قرب خود میرسانند و بوسیلهٔ خواهشهای نفسانی
مقرب حضرت … میگردانند و آن جاهل نادان شبهه میکند یا دلگیر است که حاجتم بر آورده
نشده است إِنَّ الْإِنسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ مگر نمیدانی که اصل دعا کردن عبادتیست در
ضمن بندگی خدا کرده و با مالک الملوک مناجات کرده و ثوابهای آخرت تحصیل نموده و با
بر بساط قرب خدا … و همراه خود کرده … بیقین

وایمان بیکسها

وایمان بیکسها از عرش رفعت شنیده و اگر معنی و لذت آن را بفهمی و رازهای پنهانی را بگوش دل
بشنوی و دلها ایلغا و شبه نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام تضرع و دعا ادراک نمائی
حاجتها و آرزوهای خود بلکه خود را هم گم خواهی کرد اگر رخصت دخول مجلس پادشاهان
عاجز دنیا یابی و گوشهٔ چشم التفاتی از ایشان ببینی تمام حاجتهای خود را فراموش میکنی
هیهات هیهات جسم خاکی را همین بس نیست که او را بجناب رب الارباب بمشافهه رخصت مکالمه
و عرض حاجات داده اند و کلیدهای خزاین رحمت را بزبانش سپرده اند و متکفل امور و
مصالح او گردیده اند و حضرت رب العزت میفرماید که تو دعا بکن و خیر خود را بمن واگذار
و او سرکشی میکند و از روی علم ناقص و جهل کامل خود بر آغنیا بگستاخی میکند و تحکم
مینماید اگر غفلت عقلها را بر … نکرده بود بایست که کسی که این احادیث متواتره را بشنود
که حضرت عزت میفرماید که حاجت او را برمیاورید که آواز او را دوست میدارم و مشتاق
نالهٔ اویم در ناکامی حاجت بر نیامدن از شوق بکام دل بمیرد و دیگر دست جانش دامان خواهش
نگیرد چون سخن نازک شد و عبادت نارساست و مطلب وسیع است سخن مختصر کرده ختم
میکنیم این مبحث را بذکر جماعتی که دعای ایشان مستجابست و جمعی که دعای ایشان مستجاب
نیست بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که سه کس که دعای ایشان مستجابست کسی
که بحج بیت الله الحرام رود دعایش مستجابست پس نیک باحوال بازماندگانشان برسید تا در حق
ایشان دعا کنند و کسی که بجهاد فی سبیل الله رود پس نیکو خلافت کنید در اهل ایشان و کسی که
بیمار باشد دعایش مستجابست پس او را بخشم میاورید و دلتنگ مگردانید و از حضرت امام
محمد باقر علیه السلم منقولست که پنج دعاست که از پروردگار عالم محجوب نمیگردد دعای امام عادل
و دعای مظلوم که حق تعالی باو میفرماید که البته از برای تو انتقام میکشم اگر چه بعد از مدتی شود
و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح از برای فرزندش و دعای
مؤمن از برای برادر مؤمنش غایبانه و حق تعالی میفرماید که ترا دو برابر او کرامت کردم و از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از ابرها
میگذرانند تا آنکه حق تعالی بسوی آن نظر میفرماید و میگوید که بلند کنید دعای او را که مستجاب
میکنم و بپرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تندتر است و دیگر فرمود که چهار کس که دعای
ایشان رد نمیشود تا آنکه درهای آسمان برای او گشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد

دعای پدر برای فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسی که بعمره رفته باشد تا برگردد و دعای روزه‌دار
تا افطار نماید و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که سه دعاست که از حق تعالی محجوب نمیگردد دعای
پدر برای فرزند اگر با او نیکی کند و نفرین پدر بر فرزند اگر عاق او کرده و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای
مظلوم برای کسی که او را یاری کند و حق او را از ظالم بگیرد و مؤمنی که در حق برادر مؤمنی دعا کند که با او
مواسات و احسان کرده باشد برای خشنودی اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و نفرینی که مؤمن
بر کسی کند که محتاج او شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسات و احسان به او داشته
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که پنج کس اند که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که حق تعالی
طلاق زنش بدست او گذاشته و آن زن او را آزار میکند و دارد مالی که مهر او را بدهد و او را
رها کند نمیکند و او را نفرین میکند و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد و او را نفروشد و بر او
نفرین کند یا بار دیگر که بگریزد دعا کند که خدا او را برگرداند و کسی که در زیر دیوار رخم شده شکسته
گذرد و درست نکند و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصی که مالی بکسی قرض بدهد و گواه نگیرد
و دعا کند که خدا مالش را باو برساند و کسی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد و طلب نکند و
گوید که خدایا مرا روزی ده یا اباذر إنّ الله تعالى يصلح بصلاح العبد ولده وولد
ولده ويحفظه في دويرته والدور حوله ما دام فيهم ای ابوذر بدرستی که حق تعالی
اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی بنده فرزندانش و فرزندان فرزندانش را و حرمت او را
رعایت میفرماید در اهل خانهای او و در خانهای همسایگان او مادام که در میان ایشانست که
بلاها را از ایشان دفع می نماید و عذاب خود را بر ایشان نازل نمیگرداند مفاد این کلمات شریفه
ترغیب در صلاح و عبادت و بندگیست که کسی که بنده شایسته خداست خدا برکت او فرزندان
فرزندانش را هم بصلاح و نیکی میدارد که نام خیرش در دنیا و آخرت باقی ماند و ثمره نیکی ایشان
باو عاید گردد و برکت او دفع بلا از خویشان و دوستان و همسایگان او میفرماید بلکه برکت
نیکان دفع بلا از دیار ایشان میفرماید چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که چون حق تعالی می بیند اهل شهری را که از حد تجاوز میکنند در نافرمانی
و معصیت و در آن شهر سه کس از مؤمنان صالح هستند حق تعالی ایشان را ندا میفرماید که ای اهل
معصیت من اگر در میان شما نمیبودند این مؤمنان که با یکدیگر بجلال من دوستی مینمایند
و بصلاح و نیکی خود زمین و مسجدهای مرا معمور میسازند و در سحرها از ترس من استغفار
مینمایند

جل

مینمایند هر آینه عذاب خود را بر شما نازل میگردانیدم و پروا نمیکردم یا اباذر إنّ ربّك عزّ وجلّ
يباهي الملائكة بثلاثة نفر رجل في ارض قفر فيؤذن ثم يقيم ثم يصلي فيقول ربك للملائكة
انظروا الى عبدي يصلي ولا يراه احد غيري فينزل سبعون الف ملك يصلون وراءه
ويستغفرون له الى الغد من ذلك اليوم ورجل قام من الليل فصلى وحده فسجد ونام
وهو ساجد فيقول تعالى انظروا الى عبدي روحه عندي وجسده ساجد ورجل
في زحف يفرّ اصحابه وثبت يقاتل حتى يقتل ای ابوذر بدرستی که پروردگار عزیز بزرگوار تو
مباهات مینماید به سه نفر اول شخصی که در بیابانی تنها اذان و اقامت بگوید و نماز گذارد پس
پروردگار بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که نماز میگذارد و هیچکس غیر از من او را
نمی بیند و در نماز او اطلاع ندارد پس حق تعالی هفتاد هزار ملك را فرو فرستد که در عقب او
نماز گذارند و استغفار نمایند تا فردای آن روز دوم شخصی که در شب برخیزد و نماز شب بگذارد
تنها پس بسجده رود و در سجده خوابش ببرد حق تعالی بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من
که روحش نزد منست و بدنش در سجده است سیوم شخصی باشد که در جنگی باشد که دشمن را خدا
جهاد کند و رفیقانش بگریزند و او ثابت قدم و قتال کند تا شهید شود بدانکه احادیث در مدح
اخفا و پنهان کردن عبادت وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هرچند عبادت مخفی تر است اجرش بیشتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که عمل
صالح را چون بنده پنهان میکند و مخفی میدارد خدا او را البته برای مردم ظاهر میگرداند که او را
در دنیا زینت بخشد با آنچه ذخیره و نعمت است از برای او از ثواب آخرت و از حضرت صادق
منقولست که محبوبترین اعمال نزد حق تعالی نماز است و آن آخر وصیت پیغمبرانست پس چه بسیار
نیکوست که شخصی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بسازد پس بکناری رود و هیچ انیسی او را
نبیند بغیر حق تعالی و مطلع گردد که گاهی در رکوعست و گاهی در سجود بدرستی که بنده
هرگاه سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد برآورد که وای بر من زیرا که اینها آدم
اطاعت خدا نمودند و من عصیان او کردم و ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم
و احادیث بسیار دلالت میکند بر آنکه عبادت واجبه را مانند نماز واجب و زکوة واجب
و غیر آن علانیه کردن بهتر است که آدمی متهم بترك واجبات نشود و موجب رغبت
دیگران گردد و اخفا زیادتی بسیاری نمایند چون حق لازم و واجب خود را ادا

حق قبلا نمه چنان فخری و ریائی نمیباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که
هر چه خدا فرض و واجب کرده است علانیه کردنش بهتر است از پنهان کردن و هر چه سنت است
پنهان کردنش بهتر است از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مال را بدوش کشد و علانیه قسمت کند
آینه نیکو و جمیل خواهد بود و باین مضمون احادیث بسیار وارد شده است مخصوصا نماز و حج
که جماعت و اقامت ساختن و در مساجد و مجامع بجا آوردن فضیلت نامتناهی دارد و پس احادیث
که در باب اخفاء عبادت وارد شده است مراد از آنها عبادتهای سنت است یا مراد آنست که از باب عجب
خود مردم نشنوند و افتخار بآنها نکنند و آنچه در حدیث وارد شده است چون مشتمل بر اذان
و اقامه است بر نماز سنت حمل میتوان کرد زیرا که در نماز سنت اذان و اقامت بدعت است
پس حمل میکنیم بر اینکه در صورتی که در چنین صحرائی مانده باشد و با وجود تنهائی خدا را
فراموش نکند و با آداب و شرایط متوجه نماز شود حق تعالی بسبب اینکه اذان و اقامت گفته
تا ملائکه او میفرماید و ملائکه را برای او میفرستد تا با او اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم
نباشد نه اینکه آدمی خود دانسته ترک جماعت کند و بصحرائی رود که کسی نباشد و خود را از
فضیلت جماعت محروم کرداند و نماز شب سنت است و طریقه پیغمبرانست و دوستان خدا
مشتمل بر فضایل بی انتهاست و هنگام راز گفتن با قاضی الحاجاتست چون آدمی را روز بسبب
متوجه شدن بمشاغل دنیوی تشویش بسیار در خاطر بهم میرسد و در اعمال روز حضور
قلب کمتر میباشد و چون مردم نیز بر افعال او اکثر مطلع میگردند اخلاص در آن دشوار است
چون آدمی در اول شب خوابید چون بر میخیزد در آخر شب نفس از خیالات و وساوس
و حضور قلب آسانتر است و چون کسی چندان مطلع نیست عمل باخلاص نزدیکتر است چنانچه
حق تعالی میفرماید که إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا که ترجمه اش اینست
بر وجهی که نفسی که در شب بعبادت الهی قیام مینماید یا عبادتی که در شب حادث میشود
یا ساعتها که در شب ناشی میشود ثبات قدم و رسیدن در آن دشوارتر است چون ترک
خواب کردن و بعبادت برخاستن دشوار است یا آنکه موافقت دل با زبان در آن بیشتر
و دل خبردار از آنچه بر زبان جاری میشود و سخنش درست تر است یعنی دعوی اخلاص
در بندگی خدا که مینماید صادق تر است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست در تفسیر
این آیه وارد شده مراد آنست که آدمی برخیزد از رخت خواب خود و غرضش رضای خدا

لذت

باشد و غیر او منظورش نباشد حقتعالی را در آن تاریکی شب نورها و رحمتها و فیضها هست که
آنها را استعداد آن می یابند و با سایند بسیار از نبی و ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقولست که
شرف مؤمن بر خواستن اوست بنماز شب و عزت مؤمن باز داشتن شر خود است از مردم
و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که بر شما باد بنماز شب بدرستی که آن سنت پیغمبر شماست و آداب
صالحان پیش از شماست و دفع کننده دردهاست از بدنهای شما و فرمود که نماز شب روی را سفید
میکند و خوشبو و خوشخو میکرداند و سبب مزید روزی میگردد و در حدیث دیگر میفرماید که مال
و فرزند زینت زندگانی دنیاست و هشت رکعت نماز شب که بنده در آخر شب میکند زینت آخرت
و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و شکایت از احتیاج و بی چیزی
کرد و افراط کرد در شکایت تا آنکه نزدیک بود که از گرسنگی شکایت کند حضرت فرمودند که
آیا نماز شب میکنی آری گفت بلی حضرت باصحاب التفات نموده فرمودند دروغ میگوید کسی که دعوی
میکند که نماز شب میکنم و در روز گرسنه است حق تعالی نماز شب را ضامن قوت روز کرده است
و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که نماز شب موجب صحت بدنست و سبب خشنودی
پروردگار میشود و تمسک باخلاق پیغمبرانست و متعرض شدن رحمت الهیست و از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که گاه هست که بنده برمیخیزد در شب و خواب بر او غالب میشود او را
بجانب راست و چپ میل میدهد و ذقنش بر سینه اش میچسبد پس حق تعالی میفرماید که درهای
آسمان را میگشایند و بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بنده من که چه زحمت بخود میرساند
در تقرب جستن بمن در چیزی که بر او واجب نکرده ام و از من امید یکی از سه چیز
دارد گناهش را بیامرزم یا توبه اش را تازه کنم یا روزیش را زیاده کنم یا ملائکه شما را
گواه میگیرم که هر سه را با او کرامت کردم و در حدیث دیگر فرمود که نماز شب روی را نیکو میکند
خلق را نیکو میکند و آدمی را خوشبو میکند و روزی را زیاده میکند و باعث ادای قرض میشود
و غمها را زایل میکرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث دیگر فرمود که خانهائی که در آن
خانها نماز شب میکنند و تلاوت قرآن در آن نماز شب میکنند اهل آسمان را روشنی میدهند
چنانکه ستارهای آسمان اهل زمین را روشنی میدهند و بروایت دیگر فرمود در تفسیر
آن آیه که حسنات بدیها را برطرف میکند که مراد اینست که نماز شب که مؤمن میکند گناهان
روزش را برطرف میکند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که را خدا نماز

شب روزی نماید از مردان یا زنان و برخیزد و خالص از برای خدا وضوی کامل بسازد
و از برای خدا نماز کند با نیت صادق و دل سالم از بیم او و بدن با خشوع و چشم گریان حق تعالی
در عقب او نه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد هر صفی از ملائکه باشد بغیر از خدا کسی
احصا نتواند نمود و یک طرف هر صفی در مشرق باشد و طرف دیگری در مغرب پس چون فارغ شود
بعدد آن ملائکه از برای او درجات بنویسند و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که چون بنده در
شب تاریک با خداوند خود خلوت کند و با او مناجات کند و راز بگوید حق تعالی نوری در دل
او ثابت گرداند و هرگاه گوید یا رب یا رب خداوند جلیل بر او ندا کند که لبیک
ای بنده من از من سؤال کن تا عطا نمایم و بر من توکل کن تا امورت را کفایت کنم پس ملائکه
میفرماید که ای ملائکه نظر کنید بسوی بنده من که بخلوت و تنها بدرگاه من آمده در میان شب
تاریک در هنگامی که بطالان از من غافلند و غافلان در خوابند گواه باشید که گناهان او را
آمرزیدم و در حدیث دیگر فرمود که جبرئیل بسیار مرا بنماز شب وصیت فرمود تا آنکه
گمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت شود
فرمود یا علی سه چیز است که موجب فرح و شادی مؤمنانست در دنیا ملاقات کردن
برادران مؤمن و افطار نمودن از روزه و تهجد کردن در آخر شب و فرمود که حق تعالی
ابراهیم را خلیل خود خواند برای آنکه طعام بمردم بسیاری میخورانید و در شب نماز میکرد در
هنگامی که مردم در خواب بودند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که
هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب او بسر نیاید مگر بنماز وتر و نیز منقولست که
شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عرض نمود که یا امیر المؤمنین من محروم
شده ام از نماز شب فرمود که تو مردی که گناهان ترا در بند کرده است و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوبتر است از دنیا و آنچه
در دنیاست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که مادر سلیمان به او گفت زنهار
در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب در شب آدمی را در آخرت فقیر میگرداند و منقولست
که شخصی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن
خواندن در آن سؤال نمود حضرت فرمود بشارت باد ترا که هر که ده یک شب را از برای خدا
نماز کند از روی اخلاص و غرضش محض رضای الهی باشد حق تعالی ملائکه فرماید که برای

این بنده

این بنده بنویسید بعدد اغیر از آب که در نیل میرود از دانه و برگ و بعدد هر درخت و بیخ و شاخ
و مرغی که بر روی زمین میرود و کسی که نه یک شب را نماز کند حق تعالی ده دعای او را مستجاب
گرداند و در قیامت نامه اش را بدست راستش دهد و کسی که هشت یک شب را نماز کند خداوند تعالی
ثواب شهیدی که در جنگ ثابت مانده باشد و به نیت راست و درست جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد
باو کرامت فرماید و او را در اهل بیت و یارانش در قیامت شفاعت کرامت فرماید و هر که هفت یک
شب را نماز کند چون از قبرش مبعوث شود رویش مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط
بگذرد با ایمان و هر که شش یک شب را نماز کند او را از توبه کاران بنویسند و گناهان
گذشته او را بیامرزند و هر که پنج یک شب را نماز کند حق تعالی او را در قبه ابراهیم خلیل الرحمن
در بهشت ساکن گرداند و هر که چهار یک شب را نماز کند در قیامت داخل اول فایزان و رستگاران
باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند داخل بهشت شود بیحساب و هر که سه یک شب را نماز کند هیچ
ملکی نماند که آرزوی منزلت او نزد خدا ننماید و در قیامت باو گویند که از هر دری از درهای
بهشت که خواهی داخل شو و هر که در نصف یک شب نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا
کنند و به او دهند بثواب او برابری نکند و این عمل نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن
هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل علیه السلام و هر که دو ثلث یک شب را نماز کند حق تعالی باو کرامت
فرماید از ثواب و حسنه بعدد ریگ بیابان عالج که حسنه کمترش از کوه ده مرتبه سنگین تر باشد
و هر که یک شب تمام را نماز کند که گاهی تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود
باشد و گاهی در ذکر خدا آنقدر ثواب باو عطا فرماید که کمترش آن باشد که از گناهان
بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و بعدد خلق خدا حسنات در نامه
اعمالش بنویسند و مثل آن درجات از برای او بلند گردانند و قبر او را خدای تعالی منور
گرداند و حسد را از دل او بر دارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برائتی از
از آتش جهنم برای او بنویسند و در قیامت با ایمان از اهوال قیامت محشور شود
چون حق تعالی بملائکه فرماید که ای ملائکه من نظر فرمائید به بنده من که یک شب مرا بعبادت
احیا کرده برای طلب خشنودی من او را در جنة الفردوس ساکن گردانیدم و در آن
بهشت باو بدهید صد هزار شهر و در هر شهری آنچه نفس خواهش او داشته باشد
و دیده ها از آن لذت یابند و بخاطر کسی خطور نکرده باشد برای او مقرر کنید

سوای اینها من از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف و قرب جناب مقدس و دیدن آن
اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای آن در کتابهای دعا و حدیث مذکور است باید که با آنها
رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمة و الرضوان رسالهای کبیر و صغیر درین باب تالیف نموده باید
که با آنها رجوع نمود اگر درین کتاب متعرض کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار مطول میکشد یا اباذر
ما من رجل یجعل جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیمة و ما من
منزل ینزله قوم الا و اصبح ذلک المنزل یصلی علیهم او یلعنهم یا اباذر ما من صباح و لا
رواح الا و بقاع الارض ینادی بعضها بعضا یا جارة هل مر بک ذاکر لله و عبد وضع
جبهته علیک ساجدا لله فمن قائلة لا و من قائلة نعم فاذا قالت نعم اهتزت و ابتهجت و ترى
ان لها الفضل على جارتها ای ابوذر هیچکس پیشانی خود را بر بقعه از بقعهای زمین سجده
نمیگذارد مگر اینکه شهادت میدهد آن بقعه زمین بر سجده در روز قیامت و هیچ منزلی نیست
که جمعی در آنجا فرود آیند مگر اینکه چون صبح میشود آن منزل بر ایشان صلوات میفرستد اگر
عبادت در آن کرده باشند یا بر ایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی آن کرده باشند
ای ابوذر هیچ صبحی و پیشینی نیست مگر آنکه بقعها و قطعهای زمین بعضی از آنها دیگری را ندا
میکنند ای همسایه من آیا کسی بر تو گذشت که یاد کند حق تعالی را یا بنده پیشانی خود را بر روی
تو گذاشت که از برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند نه و بعضی میگویند بلی پس آن قطعه
زمینی که میگوید بلی بخود میبالد و شادی میکند و افتخار مینماید و خود را بر همسایهای خود
تفضیل میدهد بسبب آن عبادتی که بر روی آن شده بدانکه غفلت آدمیان بجوی مغرور کرده اند
که جمادات از و هشیارتر اند و قدر عبادت و بندگی خدا را از او بیشتر میدانند و درین حدیث و امثال
اخبار چند وجه میتوان داد اول آنکه محمول بر حقیقتش باشد و جمادات را ابیلی عز شعور ضعیفی
بوده باشد چنانچه حق تعالی میفرماید که هیچ چیز نیست مگر آنکه حق تعالی را تنزیه و تسبیح میکنند
متلبس بحمد اوست و لیکن شما تسبیح آنها را نمیفهمید دویم این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی
اگر شعور میداشتند چنین میگفتند سویم آنکه مراد از قطعهای زمین اهل آن قطعها باشد
که از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکنند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقول است
که از حضرت امام جعفر صادق ع سؤال کردند که آدمی نمازهای نافله را در یک موضع بجا آورد
بهتر است یا تفریق کند در مکانهای مختلف واقع سازد حضرت فرمود بلکه بهتر آنست که در
مکانهای

مکانهای مختلف بجا آورد زیرا که این مکانهای مختلف برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باسانید
معتبره منقول است که هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند و خدا را در آن مجلس یاد نکنند و صلوات بر پیغمبر و آل او
نفرستند آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد بود یا اباذر ان الله جل ثناؤه
لما خلق الارض و خلق ما فیها من الشجر لم تکن فی الارض شجرة یاتیها بنو آدم الا اصابوا منها
منفعة فلم تزل الارض و الشجر کذلک حتى تکلم فجرة بنی آدم بالکلمة العظیمة قولهم
اتخذ الله ولدا فلما قالوا اقشعرت الارض و ذهبت منفعة الاشجار ای ابوذر چون حق تعالی
زمین را خلق فرمود و خلق نمود آنچه در زمین است از درختان هیچ درختی در زمین نبود که
بنی آدم نزد آن درخت آیند مگر آنکه از آن منفعتی می یافتند پیوسته زمین و درختان چنین بر منفعت
بودند تا هنگامی که بنی آدم تکلم نمودند به آن کلمه عظیم و ناسزای بزرگ که گفتند خدا فرزند دارد
پس چون این گفتند زمین بر خود بلرزید و نفع درختان برطرف شد که تکاد السموات یتفطرن
منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا که ترجمه اش هانست که
نزدیک است که آسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شناعت این سخن زمین شکافته شود و در هم افتند
کوهها و ریزه ریزه شوند بجهت آنکه خوانده اند برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار نیست
خدا را که فرزند بگیرد بلکه هرچه در آسمان و زمین است همه مملوک و بنده اویند و این کلمه
شنیعه را کفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدایند و یهود گفتند عزیر پسر خداست
و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست تعالى الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و بسند
معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حق تعالى هیچ درختی را خلق نفرمود مگر آنکه میوه داشت
پس مردم گفتند که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف درختان میوه اش برطرف شد و چون
شریک قرار دادند درختان خار بر آوردند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
چون حق تعالی پیغمبری از پیغمبران را بسوی قومش فرستاد و چهل سال در میان ایشان ماند
و ایشان را دعوت نمود و هیچیک از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند که
در آن عید در کنیسه خود جمع میشدند پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان بکنیسه ایشان آمد
و با ایشان گفت ایمان بخدا بیاورید ایشان گفتند اگر تو پیغمبر خدائی دعا کن که خدا میوهٔ بیاید
برنگ جامهای ما در آن وقت جامهای زرد پوشیده بودند آن پیغمبر چوب خشکی حاضر کرد و
دعا کرد آن چوب سبز شد و درخت میوه زردآلو بار آورد و ایشان همگی خوردند و هر که

خود دو نیت آن داشت که مسلمان شود بر دست آن پیغمبر هستهٔ زرد آلو از دهانش شیرین بیرون
می افتاد و هر که نیت داشت که مسلمان نشود هستهٔ آن تلخ از دهانش بیرون می آمد حاصل این سخن
اینست که آدمی به بدیهای گفتار و کردار خود از رحمتهای صوری و معنوی محروم میگردد چنانچه
به بدیهای بنی آدم نفع درختان ظاهری برطرف شده و به خار و خاشاک گردیده همچنین درختهای
معنوی از علم و کمالات از مزارع دلها و بساتین سینها میوه بی ثمره و کم فایده گردیده چنانچه
از آن در که شیطان تصوف باطل را در میان مردم در آورد و جناب مقدس این دین را
با هر خس و خاشاک متحد دانستند زمین دلهای دانایان بر خود ملبرزید و از ثمرات شجرهٔ
علم و دانائی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان مردم کمال شد چنانچه حق تعالی مثل زده است
سخن نیکو را به درخت میفرماید که أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا
ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ که ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که آیا نمی بینی که چگونه پروردگار تو مثلی زده است
کلمهٔ پاکیزه را که ایمان و معارف باشد به درخت طیب و نیکوئی که بیخش محکم باشد و شاخش در
آسمان باشد یا جانب آسمان کشیده باشد که میدهد میوهٔ خود را در هر هنگامی باذن و مشیت
و ارادهٔ پروردگارش و میزند خدا مثلها برای مردمان شاید که متذکر شوند و بیابند حق را
و بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاک و خبیث که کلمهٔ کفر و عقاید فاسده است مانند درخت
ناپاک خبیث که از روی زمین بلند شده یا کنده شده و آن را ریشه و شاخی و بنایی نیست و وجه
انطباق این تمثیل به عقلا ظاهر است که ایمان و عقاید حق ریشه اش محکم میباشد و به
تشکیکات و تسویلات بزودی برطرف نمیشود چنانچه ظاهر است که این مذهب حق شیعه با
آن دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که آن را زایل گردانند و آن مذهبهای
باطل شعلهای خس و خاشاک بود که غایتی کرد و در اندک روزی مضمحل شد و درخت
حق ریشه اش ثابت و محکم است و سر بر آسمان رفعت کشیده و بتوفیق پروردگارش میوه های
رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد
و اشقیا از آن محروم‌اند و منه یا اباذر إِنَّ الْأَرْضَ لَتَبْكِي عَلَى الْمُؤْمِنِ إِذَا مَاتَ أَرْبَعِينَ
صَبَاحًا ای ابوذر بدرستی که زمین میگرید بر مؤمن بعد از فوت چهل روز و بعضی
احتمالات فقرهٔ سابقه در اینجا جاریست یا آنکه در اینجا مجاز شایعست که مصیبت او که عظمت
یاد میکنند

نشدن
یاد میکنند میگویند که آسمان و زمین بر او میگریند و این قسم اخبار بسیار متواتر است و بایشان
و بر ظاهر گذاشتن باحتیاط اقرب است و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که چون
مؤمنی میمیرد گریه میکنند بر او ملائکه و بقعهای زمین که در آن عبادت پروردگار میکرده
و درهای آسمان که اعمالش از آن درها بالا میبرده اند و از فوت او رخنه در اسلام میشود
که هیچ چیز آن رخنه را نمی بندد زیرا که مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلام اند که اسلام را
از ضرر منافقان و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ میکند
بدانکه فضیلت مؤمن زیاده از آنست که حق و احصا نتوان نمود و بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر علیه السلام منقولست که خداوند عالمیان را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود و حال
آنکه در قرآن میفرماید که وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را آنچنانکه
سزاوار عظمت اوست پس خدا را وصف نمیکنند بقدری مگر آنکه او اعظم از اعظم ایشان
وصف کرده اند و بدرستی که پیغمبر را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود بنده را
که حق تعالی از هفت حجاب او را گذرانیده باشد و با او راز گفته و طاعت او در زمین مانند طاعت
خود گردانیده و فرموده آنچه رسول بفرماید برای شما بیاورد اخذ کنید و عمل نمایید و آنچه شما را
از آن نهی نماید ترک کنید و فرموده که هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و امور دین
با او مفوض گردانیده و ما اهل بیت را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود جمعی که
حق تعالی هر شک و شبهه و گناهی را از ایشان برداشته و ایشان را از جمیع عیبها و بدیها مطهر
گردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود بدرستی که چون مؤمنی برادر خود را ملاقات
مینماید و با او مصافحه میکند پیوسته حق تعالی بسوی ایشان نظر رحمت میفرماید و گناه از دو
ایشان میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که چون
دو مؤمن دست در گردن یکدیگر میکنند رحمت الهی بر ایشان فرو میگیرد از برای عوض از رضای
خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشند با ایشان میگویند که گناهان شما آمرزیده شد
عمل را از سر گیرید و چون با یکدیگر شروع در سؤال میکنند ملائکه کاتبان اعمال بیکدیگر میگویند
که دور شوید از ایشان شاید سری داشته باشند و خدا ستر ایشان را پوشیده است راوی
گفت که عرض کردم که پس سخن ایشان را نمینویسند و حال آنکه حق تعالی میفرماید که هیچ سخنی
نمیگویند مگر آنکه نزد او نگهبانی و حافظی مهیاست حضرت آهی کشید و گریستند بسیار

و فرموده‌اند که خدای تعالی امر فرموده ملائکه را که از ایشان دور شوند چون با یکدیگر
ملاقات نمایند برای اجلال و حرمت ایشان و اگرچه ایشان نمی‌یابند و نمی‌شنوند اما
عالم السر و الخفیات میداند و اعمال ایشان را حفظ مینماید و حضرت امام علیه السلام منقولست
که حق تعالی مؤمن را سه خصلت کرامت فرموده است عزت در دنیا و غلبه و رستگاری در آخرت
و مهابت در سینه‌های ظالمان و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که مؤمن در پنج نور
میگردد داخل شدنش نور است و مجالسش نور است و سخنش نور است و نظرش در قیامت
بسوی نور است و بسند معتبر منقولست که جمعی از خواص حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در شب
ماهتاب در خدمت آنحضرت نشسته بودند و گفتند که چه بسیار نیکوست این آسمان و چه بسیار
روشن و نورانی اند این ستارگان حضرت فرمود که شما اینها میگوئید و چهار ملک عظیم الشان
که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بزمین نظر میکنند و شما را و برادران
مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده میکنند نور شما را در آسمان زیاده از نور کواکب
می‌یابند و ایشان نیز میگویند که بسیار نورانی اند این مؤمنان و حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که مؤمن در آسمان معروفست و اهل آسمان او را میشناسند چنانچه آدمی
اهل و فرزندان خود را میشناسد و مؤمن گرامی‌تر است نزد خدا از ملک مقرب و بروایت
دیگر فرمود که مؤمن بنور الهی نظر در چیزها میکند و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که مؤمن را برای این مؤمن مینامند که امان میدهد از عذاب الهی و خدا امان او را اجازت
میفرماید و بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود اعمال در ایمان داخلست و بارتکاب
کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود چنانچه سابقا بوجه اجمال باین معنی اشاره کردیم
و بنده خالص را گاهی تعبیر از آن بمؤمن میکنند و گاهی شیعه میخوانند و گاهی ولی خدا
میگویند و گاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که اعتقاداتش درست باشد
پس مغرور نمیتوان شد به احادیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع
شده و کسی اگر رجوع نماید به احادیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده است
میداند که مؤمن چه بسیار کم است چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقولست که مؤمن را
سزاوار آنست که هشت خصلت در او باشد صاحب وقار باشد نزد فتنه‌ها که حادث
میشود و زود گمراه نشود و نزد بلاها صابر باشد و در هنگام نعمتها شاکر باشد و بدانچه
خدا براو

خدا به او روزی کرده قانع باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند و برای دوستان متحمل
گناه نشود و بدن خود را پیوسته در تعب دارد در عبادت و مردم از او در راحت
باشند بدرستی که علم خلیل و دوست مؤمنست و حلم و بردباری وزیر اوست و صبر سپه سالار
لشکر اوست و رفق و همواری برادر اوست و نرمی و خلق و مدارا پدر اوست و از حضرت
علی ابن الحسین علیه السلام منقولست که مؤمن خاموشی او برای آنست که از گناه سالم باشد و سخن
گفتن او برای آنست که بغنیمتهای ثواب الهی فایز گردد سخنی که باو امانت سپارند بدوستان خود
نمیگوید و شهادت خود را از برای دشمنان مخفی نمیدارد و هیچ کاری از کارهای خیر را برای
ریا نمیکند و هیچ طاعتی را برای حیا ترک نمیکند و اگر نیکی او را گویند از گفته ایشان میترسد
و استغفار میکند از گناهانی که مدح کنندگان او نمیدانند و او را فریب نمیدهد گفته کسی
که باحوال او مطلع نیست اگر او را مدح نمایند و میترسد از احصای آنکسی که اعمال او را ضبط
و احصا نموده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که مؤمن در امر دین خود قوت
و بعاقبت امور خود مینماید و با خلق مدارا میکند و در ایمان بمرتبه یقین رسیده و در علم
و یادگرفتن حقایق صاحب حرص است و در امری که موجب هدایت اوست صاحب نشاط است
و اعمال خیر را باستقامت و راستی بجا می‌آورد و با وفور علم صاحب حلم و بردبار است و با بندگان
صاحب رفق و همواریست و در امور حق صاحب سخاوت و جوانمردیست و با توانگری میانه
رواست اگر فقیر است فقر را زینت خود میداند و بمذلت طلب خود را ضایع نمیگرداند و با
قدرت بر انتقام عفو میفرماید و طاعت خدا میکند و خیرخواه مسلمانانست و مردانه از
شهوتها میگذرد و با وجود رغبت بمعاصی ورع و پرهیزکاری مینماید و در جهاد کردن
حریص است و چون بنماز می‌ایستد دلش مشغول خداست و در مصیبتها صبر مینماید و از
منهیات دور است و از جانب رحمی آید و در مکروهات شکیبائی دارد و در نعمتها شکر میکند و
غیبت نمیکند و تکبر نمینماید و با خویشان بدی نمیکند و در شکیبائی سستی نمیورزد و دخ
خلق درشت خو نیست چشمش بر او پیشی نمیگیرد تا رضای خدا را در نظر کردن نداند
و نظر نمیکند و شکمش او را بفضیحت نمی‌اندازد که از برای شکم مرتکب حرام شود و در دنیا
و آخرت رسوا شود و فرجش بر او غالب نمیشود که او را بحرام اندازد و حسد بر مردم
نمیبرد و او را تعییر و سرزنش نمیکنند و او کسی را به بلائی یا گناهی سرزنش نمیکند و

و اسراف نمیکند و مظلومان را یاری مینماید و بر مسکینان رحم مینماید خود را بتعب و مردم را
براحت میدارد بعض تمنای دنیا رغبت نمینماید و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند و مردم همه
در کاری چند و او پیوسته در غم خود و کار خود است و در علمش نقصی مشاهده نمیشود در
رایش سستی نمیباشد و دینش را ضایع نمیکند هر کرا مشورة کند او را بخیر راهنمائی میکند
و مساعدت و همراهی میکند هر که از و یاری طلبد و از فحش و بیهودگی کناره میکند و بسند
معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمودند از
صفت مؤمن حضرت فرمودند که بیست خصلت در مؤمن است اگر این خصلتها در او نباشد ایمانش
کامل نیست اول از اخلاق مؤمنان اینست که بنمازها حاضر شوند و بدادن زکوة مسارعت نمایند
و مساکین را اطعام دهند و بر سر یتیمان بشفقت دست بمالند و جامهای کهنهٔ خود را پاکیزه دارند
و در عبادت دامن برمیان زنند یعنی مردانه عبادت کنند مؤمنان جمعی اند که چون سخن کنند
دروغ نمیگویند چون وعده کنند خلف نمیکنند و چون ایشان را امین کنند بر چیزی خیانت
نمیکنند و در سخن راست گویند و در شبها راهب و متعبد اند و در روزها مانند شیر مردان
میکوشند و جهاد میکنند و در روزها روزه اند و شبها بعبادت برپا ایستاده آزار ایشان
بهمسایگان نمیرسد و کسی که با ایشان همنشینی کند از ایشان متاذی نمیشود بر روی زمین
بهمواری راه میروند و گام بر داشتن ایشان بخانهٔ بیوه زنانست و در پی جنازهاست
خدا ما و شما را از جملهٔ پرهیزکاران کند و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که شیعهٔ
علی جمعی بودند که شکمهای ایشان از گرسنگی بر پشت چسپیده بود و لبهای ایشان از
از تشنگی روزه خشک شده بود صاحب مهربانی و دانائی و بردباری بودند و بترک
دنیا و عبادت معروف بودند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که مسلمان
آنکس است که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مؤمن آنست که مردم از او ایمن باشند
از مال و جان خود و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمنان ملایم طبعان و نرم
خویان و هموار اند مانند شتر رامی که اگر مهارش را بکشند منقاد باشد و اگر بر روی
سنگی بخوابانند بخوابد و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز از علامات مؤمن است
علم بخدا و بآنکه خدا دوست میدارد و دشمن میدارد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در عراق نماز صبح نمودند

و بعد از نماز

و بعد از نماز مردم را موعظه فرمودند و خود گریستند و ایشان را گریانیدند از خوف الهی
بعد از آن فرمودند که والله جمعی را مشاهده نمودم در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا
صلی الله علیه و آله که صبح و شام میکردند ژولیده مو و گرد آلود و در نهایت لاغری و شکمهای
ایشان به پشت چسپیده و در پیشانی ایشان جای سجود پینه کرده مانند زانوی بز و شبها را برای
خدا بروز می آوردند بسجده و نماز و گاه برپا ایستاده بودند و گاه در سجده بودند و تضرع
مینمودند در خلاصی از جهنم و گویا صدای آتش در گوش ایشان بود و چون نام خدا نزد
ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن بادها و با اینحال
پیوسته خایف و ترسان بودند و این گروه که می بینم همگی در غفلتند پس بخانه رفتند و دیگر آنحضرت را
کسی خندان ندید تا بشهادت فایز گردیدند و در حدیث دیگر فرمودند که شیعه جماعتی اند که
مالهای خود را در ولایت ما بدوستان ما بذل نمایند و بسبب محبت ما با یکدیگر محبت کنند و برای احیای
امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند و چون بغضب آیند ظلم نکنند و چون کسیرا دوست دارند در
دوستی از حد بدر نروند و با برکت باشند بر همسایگان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر
ایشان سالم باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که خدا را شناخت و
عظمت او را دانست منع میکند دهانش را از سخن لغو و شکمش را از زیادتی طعام و نفس خود را
بمشقت می اندازد بروزه و عبادت صحابه گفتند پدر و مادر ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان
اولیاء الله و دوستان خدا اند حضرت فرمود که بدرستی که اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت
ایشان یاد خدا بود و نظر کردند پس نظر ایشان عبرت گرفتن بود و پس سخن گفتند سخن ایشان
حکمت بود و چون در میان مردم راه میروند رفتار ایشان برکت است از برای مردم اگر اجلهای
ایشان که بر ایشان نوشته شده است و مقدر گردیده است نمیبود روحهای ایشان در بدنهای
ایشان قرار نمیگرفت از ترس عذاب الهی و از شوق ثواب نامتناهی و از حضرت باقر صلوات الله
علیه منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمودند که چه جماعتند نیکان
بندگان خدا گفت آن جماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند و چون بدی کنند استغفار
نمایند و چون بایشان خدا چیزی عطا نماید شکر کنند و چون مبتلا شوند صبر
کنند و چون از کسی بخشم آیند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بجابر جعفی
فرمود که ای جابر آیا همین بس است که کسی دعوای تشیع را بر خود می بندد دعوی محبت

ما اهل بیت کند والله که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا نماید و تقوی و پرهیزی داشته باشد
ای جابر پیشتر شیعیان ما شناخته نمیشدند مگر بتواضع و شکستگی و بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز
و روزه و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستی در سخن
و تلاوت قرآن و زبان بستن از غیر نیکی مردم و امینان خویشان بودن در جمیع امور جابر گفت
یا ابن رسول الله من کسی را در این زمان باین صفات نمیشناسم حضرت فرمود که ای جابر باید
خیالها از راه مرو همین بس است مگر آدمی را که گوید من علی را دوست میدارم و ولایت او را دارم
و اگر گوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال آنکه آنحضرت بهتر از امیر المؤمنین است
و باعمال آنحضرت عمل ننماید و پیروی سنت او ننماید آن محبت بهیچ کار او نمی آید پس از خدا
بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید بدرستی که میان خدا و احدی از خلق
خویشی نیست و محبوب ترین بندگان و گرامی ترین ایشان نزد خدا کسی است که پرهیزکاری
از محارم الهی زیاده کند و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید والله که تقرب بخدا نمیتوان جست مگر
بطاعت و ما برات از آتش جهنم برای شما نداریم و هیچکس را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خداست
ولی و دوست ماست و هر که معصیت الهی میکند او دشمن ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر
بپرهیزکاری و عمل صالح و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که نیستند شیعه علی صلوات الله
علیه مگر عفیفان و شکستگان و لاغر جسمان و خشکیده لبان و تهی شکمان که رنگهای ایشان متغیر و
رویهای ایشان زرد گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرا گیرد زمین را فرش خود میگردانند و
زمین را به پیشانیهای خود استقبال مینمایند سجده ایشان بسیار است و آب دیده ایشان بسیار است
و دعا و گریه ایشان فراوانست در هنگامی که مردم شادند ایشان محزونند و اندوهناک
و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود که نیست شیعه جعفر مگر کسی که شکم و فرج خود را
از حرام نگاه دارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای آفریننده خود کار کند
و امید ثواب و ترس عقاب او داشته باشد و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود یا علی خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و وای بر کسی که ترا دشمن
دارد و تکذیب تو نماید دوستان تو معروفند در هفتم آسمان و زمین هفتم و در ما بین این
هر دو دوستان تو اهل دین و ورع و حیا و نیکویند و تواضع و شکستگی و فروتنی برای
خدا میکنند دیدههای ایشان خاشع است و دلهای ایشان ترسانست برای یاد خدا و حق

ولایت ترا

ولایت ترا میشناسند و زبان ایشان پیوسته بفضل تو گویاست و آب از دیدههای ایشان ریزانست
بسبب محبت و مهربانی که نسبت بتو و امامان فرزندان تو دارند و خدا را عبادت مینمایند بنحوی که در
قرآن ایشان را خدا بر آن امر فرموده است و بر نهجی که از طریقه پیغمبر با ایشان ظاهر گردیده و عمل
مینمایند بآنچه اولو الامر و امامان ایشان میفرمایند و یکدیگر را صله و احسان مینمایند و از یکدیگر
دوری نمیکنند و باهم دوستی میکنند و دشمنی نمیکنند بدرستی که ملائکه بر ایشان صلوات میفرستند
و دعای ایشان را آمین میگویند و برای گناهکاران ایشان استغفار مینمایند و در مجامع ایشان حاضر
میشوند و بمرگ ایشان گریه میکنند تا در روز قیامت و در روایت آمده که شبی حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه از مسجد بیرون آمدند و بجانب صحرای نجف روان شدند و شب ماهی بود در اثنای
راه دیدند که جمعی می روند ایشان رسیدند و پرسیدند که کیستید شما ایشان گفتند که شیعه توایم یا امیر المؤمنین
حضرت در رویهای ایشان نظر فرمود و گفت چرا بر شما سیمای شیعیان نیست گفتند سیمای شیعیان
چیست یا امیر المؤمنین فرمود که رویهای ایشان زرد است از بیداری شب و چشمهای ایشان
کور است از بسیاری گریه و پشتهای ایشان در خم است از بسیاری نماز و شکمهای ایشان
بر پشت چسبیده است از بسیاری روزه و لبهای ایشان خشکست از بسیاری دعا و پیوسته آثار
خاشعان از ایشان هویداست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که مؤمن بر ایمان متصف
نمیشود تا عقلش کامل نباشد و عقلش کامل نیست تا در او ده خصلت نباشد مردم امید خیر
از او داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار را از خود اندک شمارد و اندک
چیزی از دیگران را بسیار شمارد و اندکی از عمل شر خود را بسیار داند و شر بسیار دیگران را اندک
داند و از حاجتهای بسیار که از و طلب نمایند دلتنگ نشود و ملال بهم نرساند در طلب علم
کوشد در تمام عمرش و مذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او محبوبتر باشد از توانگری
و از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و دهم از همه دشوارتر است که هر کرا ببیند گوید که از من بهتر
و پرهیزکارتر است و بدرستی که مردم بر دو قسمند شخصی هست که از او بهتر و پرهیزکارتر است
و شخصی هست که از و بدتر و پست تر است پس چون می بیند آن شخص را که از و بهتر است نزد
او تواضع و فروتنی میکند و سعی میکند که در خوبی باو ملحق گردد و چون می بیند آن شخص را
که از و پست تر است میگوید شاید که بدی این ظاهر باشد و نیکیش پنهان پس چون چنین کند
بلند مرتبه میشود و بزرگ اهل زمانش میشود و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حضرت

رسول صلی الله علیه و آله روزی ملاقات نمود حارثة بن نعمان انصاری را و فرمودند که به چه حال
صبح کرده ای حارثه گفت حارثه صبح کرده ام با ایمان محقق و ثابت حضرت فرمودند هر چیزی را
حقیقتی و دلیلیست حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا فسرده شده است و بسیار رغبت ندارد
و ایمان باعث بیداری شبهای من بعبادت و تشنگی روزهای من بروزه کردن شده است و گویا عرش
پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و گویا اهل بهشت را می بینم که بزیارت
یکدیگر میروند و گویا اهل جهنم را می بینم که معذب اند حضرت فرمودند که تو مؤمنی که خدا
دلت را با ایمان منور ساخته است باین حال ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد حارثه گفت از نفس خود
اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که از چشم خود حضرت برای او دعا فرمودند
بینائی چشمش بر طرف شد و از حضرت رسول خدا در بعضی سفرها با ... میرفتند در عرض راه
جمعی از سواران بملازمت آنحضرت رسیدند و سلام کردند حضرت پرسیدند که کیستید شما
گفتند که ما مؤمنانیم فرمود که حقیقت و دلیل ایمان شما چیست گفتند بقضای الهی راضی
شده ایم و اوامر الهی را منقاد گردیده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده ایم و بخدا توکل
کرده ایم حضرت فرمودند که دانایانند حکیمانند نزدیکست که از حکمت و دانائی به مرتبه
پیغمبران برسند پس اگر راست میگوئید بنا مکنید خانه چند را اگر میبایست در آنها ساکن
نخواهید گردید و جمع مکنید مالی را اگر نخواهید خورد و بپرهیزید از مخالفت خداوندی که بازگشت
شما بسوی اوست و اخبار درین باب بسیار است و بهترین اخبار این باب حدیثیست که
کرده والد فقیر علیه الرحمة شرح وافی بران نوشته امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را توفیق اکتساب
باین کلمات و فوز ابد سعادت روزی کرداناد یَا اَبَا ذَرٍّ اِذَا کَانَ الْعَبْدُ فِی اَرْضٍ قِیٍّ
فَتَوَضَّأَ اَوْ تَیَمَّمَ ثُمَّ اَذَّنَ وَ اَقَامَ وَ صَلّٰی اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمَلَائِکَةَ فَصَفُّوا خَلْفَهُ صَفّاً
لَا یُرٰی طَرَفَاهُ یَرْکَعُونَ بِرُکُوعِهِ وَ یَسْجُدُونَ بِسُجُودِهِ وَ یُؤَمِّنُونَ عَلٰی دُعَائِهِ
یَا اَبَا ذَرٍّ مَنْ اَقَامَ وَ لَمْ یُؤَذِّنْ لَمْ یُصَلِّ مَعَهُ اِلَّا مَلَکَاهُ اللَّذَانِ مَعَهُ ای ابوذر هر که
در بیابان خالی تنها بوده باشد و وضو بسازد یا تیمم کند اگر آب نباشد پس اذان و اقامت
بگوید و نماز کند امر حق تعالی ملائکه را فرماید که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف آنرا
نتوان دید رکوع کنند آن ملائکه با رکوع او و سجود کنند با سجود او و آمین گویند بر دعای
او ای ابوذر هر که اقامت گوید و اذان نگوید نماز نکنند از ملائکه مگر دو ملکی که با او میباشند.

عجایب وقوع منقولست که حضرت

بدانکه اذان

نماز

بدانکه اذان از سنتهای مؤکد است و احادیث در فضیلت هر دو بسیار وارد است بعضی علما در نماز
جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذان را در نماز صبح
و شام واجب میدانند و احتیاط آنست که اقامه را مطلق ترک ننمایند و اذان را در نماز صبح و شام
تا ممکن باشد ترک ننمایند و احتیاط آنست که شرایطی که در نماز رعایت میباید کرد از ایستادن
و رو بقبله کردن و با طهارت بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن هر دو را در اقامه رعایت بکنند
و اذان و اقامه مخصوص نمازهای پنجگانه است و در غیر آنها در نمازهای واجب و سنت بدعت
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که خالص از برای خدا اذان بگوید حق تعالی
ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق کرامت فرماید و بشفاعت او چهل هزار گناهکار داخل
بهشت شوند و بدرستی که چون مؤذن میگوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ نود هزار ملک براو
صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند و در سایه عرش الهی خواهد بود تا حق تعالی
از حساب خلایق فارغ شود و ثواب گفتن اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ را چهل هزار ملک بنویسند
و هر که بنماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید در صف اول تکبیر اول امام را دریابد و آزار مسلمانان
نکند خدا ثواب مؤذنان را در دنیا و آخرت باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که ده سال از برای خدا اذان بگوید حق تعالی بیامرزد گناهان او را بقدر آنچه دیده او
می بیند و صدایش بجانب آسمان بلند میشود و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند تصدیق
او نمایند او را اجر از ثواب هر که در آن مسجد با او بجماعت نماز میکنند بهره بدهند و بعدد هر که
بصدای اذان او نماز میکند حسنه باو بدهند و در حدیث دیگر بلال از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که مؤذنان امینان مسلمانانند بنماز و روزه ایشان و بر گوشت و خون ایشان
از حق تعالی چیزی سؤال نمینمایند مگر آنکه بایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت
نمیکنند مگر آنکه شفاعت ایشان را قبول مینماید و فرمود که هر که چهل سال برای خدا
اذان بگوید خدا او را در روز قیامت با عمل چهل صدیق محشور گرداند و هر که بیست سال
اذان بگوید در قیامت بقدر آسمان اول او را نور کرامت فرماید و هر که ده سال اذان بگوید
خدا او را در قبه ابراهیم خلیل ساکن گرداند و هر که یکسال اذان بگوید حق تعالی در قیامت
گناهانش را بیامرزد اگرچه بسنگینی کوه احد باشد و هر که خالص از برای رضای خدا برای یک نماز
اذان بگوید حق تعالی گناهان گذشته اش را بیامرزد و در بقیه عمر او را از گناه حفظ نماید و

بهشت او را درجه شهیدان جا دهد و بروایت دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود مؤذن را در میان
اذان و اقامت حق تعالی ثواب شهیدی کرامت فرماید که در خون خود دست و پا زند و در حدیث
دیگر فرمود که هر که یکسال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را واجب شود
و بسند معتبر منقولست که هشام بن ابراهیم بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام شکایت کرد از بیماری
و از اینکه او را فرزند نمیشد حضرت فرمود که صدای خود را در خانه باذان بلند کن راوی
گفت چنین کردم خدا بیماریم بصحت مبدل گردانید و فرزندانم بسیار شدند و از حضرت صادق ع
منقولست که چون غول متعرض شما شود اذان بگوئید و در احادیث صحیحه از حضرت صادق ع
منقولست که هر که باذان و اقامت نماز کند در عقب او دو صف از ملائکه نماز کنند و اگر باقامت
تنها نماز کند یکصف از ملائکه در عقب او نماز کنند و در بعضی از احادیث آنست که طول او از
مابین مشرق و مغرب باشد و پهنش مابین زمین و آسمان و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
منقولست که هر که اذان و اقامت بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامه بگوید و اذان
نگوید یک ملک از جانب راست و یک ملک از جانب چپ او نماز کنند و در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که هر که باقامه تنها نماز کند یک ملک در عقب او نماز کند و جمع در میان اخبار باین نحو ممکنست
که دو صف در اذان کامل باشد و یکصف در غیر کامل و اختلاف اقامه محمول باشد بر اختلاف عذرها
که اگر ترک اذان بجهت عذر قوی باشد یکصف با او نماز کنند والله تعالی یعلم یا اباذر ما من شاب
یدع لله الدنیا و لهوها و اهرم شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر اثنین و سبعین
صدیقا یا اباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین ای ابوذر هر جوانی که ترک
کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا را و جوانی خود را به پیری رساند در طاعت الهی حق تعالی
به او عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابوذر کسی که خدا را یاد کند در میان
غافلان مثل کسی باشد که جهاد کند در میان گریختگان صدیق کسی را میگویند که تصدیق
پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و افعال بیشتر و بیشتر از دیگران بکند و امثال این احادیث
که در باب ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود اول آنکه مراد صدیق ادنی
امتهای دیگر باشد دویم آنکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میگردد و حق تعالی
بفضل خود اضعاف آنرا کرامت میفرماید پس مراد اینست که آنچه حق تعالی به آن جوان تفضل
میفرماید برابر است با ثواب استحقاقی هفتاد و دو صدیق و وجوه دیگر نیز میتوان گفت چون

این دو وجه

این دو وجه ظاهرتر بود بهمین اکتفا مینمائیم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که سه کس اند که حق تعالی ایشانرا بی حساب داخل بهشت میکند امام عادل و تاجر راستگوی و پیری
که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هفت
کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که بغیر آن سایه نیست امام عادل و جوانی که
در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد وقتی که بیرون آید از مسجد
تا بازگردد و دو شخص که در طاعت الهی با یکدیگر باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت خدا را
یاد کند و آب از چشمانش جاری گردد از خوف الهی و شخصی که زن صاحب حسنی او را بحرام بسوی
خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب آن نشود و شخصی که تصدق بدهد بنحوی که دست چپش نداند
که از دست راست چه چیز داده است و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که قرآن بخواند و جوان و با
ایمان باشد قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد و حق تعالی او را با رسولان نیکوکار از ملائکه محشور
گرداند و قرآن در قیامت از جانب او حجت تمام کند گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را
یافت مزد عمل کننده خود را میخواهم پس حق تعالی دو حله از حلههای بهشت در او پوشانند
و تاج کرامت بر سر او گذارند پس بقرآن خطاب فرماید که آیا راضی شدی قرآن گوید زیاده
ازین از برای او امید داشتم پس حق تعالی برات ایمنی را بدست راستش دهد و برات مخلد بودن
در بهشت را بدست چپش دهد و او را داخل بهشت کنند پس با او گویند که بخوان و یک درجه
بالا رو پس بقرآن فرماید که راضی شدی گوید بلی و کسی که بر او حفظ قرآن دشوار باشد مکرر
خواند تا حفظ کند حق تعالی این ثواب را مضاعف کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که کسی که در میان غافلان بیاد خدا باشد مانند کسی است که بعوض گریختگان
جهاد کند و کسی که بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت از برای او واجب است و احادیث برین
مضامین بسیار است یا اباذر الجلیس الصالح خیر من الوحدة و الوحدة خیر من
السوء و السکوت خیر من املاء الشر یا اباذر لا تصاحب الا مؤمنا و لا یاکل
طعامک الا تقی و لا تاکل طعام الفاسقین یا اباذر اطعم طعامک من تحبه فی الله
و کل طعام من یحبک فی الله عز و جل ای ابوذر نشستن با مصاحب صالح نیکوتر است
از تنهائی و تنهائی بهتر است از همنشین بد و خاموشی بهتر است از سخن بد گفتن بدانکه بهتر
از سخنان لغو و باطل میگوئی بکاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان بنویسند چنانچه حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود شخصی را که سخنان لغو میگفت که ای مرد بر کاتبان خود نامه املا میکنی
ای ابوذر مصاحبت مکن مگر با مؤمن و منما بر طعام خود را بجز از متقی پرهیزکار و مخور طعام
فاسقان را ای ابوذر بخوران طعام خود را کسی که از برای خدا او را دوست داری و بخور طعام
کسی را که از برای خدا ترا دوست دارد بدانکه بحسب تجربه معلوم است که مصاحب را در اخلاق و اعمال
دخل عظیم هست پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار حمیده ایشان در او
تاثیر نماید و به اخلاق پسندیده ایشان متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا
بدیهای ایشان در او تاثیر کند و مصاحبان بد که شیاطین انس اند ضرر بیشتر میرسانند
از شیاطین جن زیرا که آدمی از مشاکل و مجانس بیشتر قبول میکند بلکه اکثر اغواء شیاطین جن
به اغواء شیاطین انس میشود چنانچه از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقولست که حضرت
عیسی گفت مصاحب بد همنشین خود را به رنج مبتلا میگرداند و قرین بد آدمی را هلاک میکند
پس ببینید که با که همنشینی میکنید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که پدرم علی بن
الحسین ع فرمود که ای فرزند از پنج کس مصاحبت و همراهی مکن گفتم ای پدر ایشان را
من بشناسان فرمود که زنهار که با دروغگو مصاحبت مکن که مانند سراب ترا فریب میدهد
و نزدیک را بر تو دور میکند و دور را بر تو نزدیک میکند و با فاسق مصاحبت
مکن که ترا بیک لقمه کمتر میفروشد و دیگری را اختیار میکند و زنهار که با بخیل مصاحبت مکن
که ترا در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامی که نهایت احتیاج داری و زنهار
که با احمق مصاحب مباش که اگر خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و زنهار که با قطع
کننده رحم مصاحبت مکن که حق تعالی او را در سه جای قرآن لعنت کرده و بسند صحیح از حضرت
صادق ع منقولست که مصاحبت مکنید با صاحبان بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم
مثل یکی از آنها خواهید بود و از حضرت رسول ص منقولست که مکرر در خطبها میفرمودند
که مسلمانان را سزاوار است که اجتناب نمایند از برای سه طایفه فاجران بی باک و احمقان و
دروغگویان اما بدکار بی پروا پس زینت میدهد برای تو کارهای بد خود را و میخواهد که
تو مثل او باشی و ترا اعانت نمیکند بر امر دینی و دنیوی که در قیامت بکار تو آید و نزدیکی او
جفا و خلاف ادبست و صحبت او سبب قساوت دل میشود و آمد شد او نزد تو موجب عار و بدنامی
تست و اما احمق پس او هرگز ترا بخیری دلالت نمیکند و امید دفع شری از و نمیتوان

...ی یار و همنشین خود است از حضرت امیر المؤمنین علیه منقولست

داشت

داشت و هر چند سعی کند هم از او نمی آید و گاه باشد که خواهد بتو نفع رساند ضرر رساند پس مرگ
او بهتر است از زندگی او و خاموشی او بهتر است از حرف زدن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او
و اما دروغگو پس در مصاحبت او هیچ عیشی برای تو گوارا نیست سخنهای دروغ ترا بمردم نقل میکند
و از مردم بدروغ بتو نقل میکند و هر دروغی که تمام میکند از پی او دروغ دیگر ابتدا میکند تا
حدی که اگر راست گوید باور نمیتوان کرد در میان بنقل کذب دشمنی می افکند و کینها در سینها
می رویاند پس از خدا بترسید و ملاحظه نمایید که با که مصاحبت میکنید و حضرت امام محمد باقر ع
فرمود که مصاحبت کن با کسی که ترا میگریاند و خیرخواه تست و مصاحبت مکن با کسی که ترا
میخنداند و ترا فریب میدهد و عنقریب بازگشت همه بسوی خداست و حضرت صادق ع
فرمود که بهترین برادران من کسیست که عیبهای مرا بسوی من بگوید و حضرت صادق ع فرمود که
صداقت و دوستی حدی چند دارد که در هر که آنها نیست او بهره از صداقت ندارد اول آنکه آشکار
و پنهان او با تو موافق باشد دوم آنکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود داند سیوم
آنکه اگر حکومتی یا مالی بهم رساند با تو تغیر سلوک نکند چهارم آنکه از تو منع ننماید هر چه را بر آن
قدرت داشته باشد پنجم خصلتیست که جمیع خصلتها که گذشت در آن جمع است آنست که ترا از حوادث
روزگار که رو دهد وا نگذارد و از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منقولست که سعادتمند
ترین مردم کسی است که با نیکان مردم خلطه نماید و منقولست که حواریان از حضرت عیسی علیه السلام
پرسیدند که با که همنشینی کنیم فرمود که با کسی که یاد خدا آورد شما را دیدن او و در علم شما
بیفزاید سخن گفتن او و شما را راغب بآخرت گرداند کردار او و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که هر که خود را بجای تهمت میدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و هر که سر خود را
پنهان دارد اختیارش بدست خود است و هر سری که از دو کس یا از دو لب در گذشت فاش شود
و کارهای برادر مؤمن خود را حمل بر محمل نیک کن تا محملی یابی و سخنی که از و صادر شود
بر معنی بدی حمل مکن تا محمل خیر از برای او یابی و بر تو باد که برادران نیک بسیار از ایشان
تحصیل کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپر اند در هنگام بلا و در امری که خواهی
مشورت کنی با جمعی مشورت کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان
دوست دار و از زنان بد بپرهیزید و از نیکان ایشان بر حذر باشید اگر شما را بنیکی امر
نمایند مخالفت ایشان نمایید که بطمع نیفتند در بدیها و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند

که بدترین مصاحبان کیست فرمود که کسی که معصیت خدا را از تو زینت دهد و در حدیث دیگر
فرمود که همنشینی با بدان موجب بدگمانی بنیکانست و حضرت صادق علیه السلام فرمود که نظر کن هر کرا
بینی که نفعی در دین بتو نمیرساند اعتداد باشنائی او مکن و صحبت او در جنت مباش رغبتی که بغیر
خداست همه باطلست و کاری که از برای خدا نیست عاقبتش نیکو نیست و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که سه کس اند که مجالست ایشان دلرا میمیراند مجالست مردم پست دنی و سخن گفتن
با زنان و همنشینی اغنیا و مالداران و حضرت صادق ع فرمود که چهار چیز است که ضایع میشود
بطالت دوستی که صرف بیوفائی و نیکی و احسان که بکسی کنی که شکر تو نکند و علمی که بکسی گوئی
که گوش ندهد و سری که بکسی گوئی که حفظ نکند و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که با اغنیا
همنشینی مکن که هر که با ایشان همنشینی میکند اول که با ایشان می‌نشیند چنان میداند که خدا را
بر او نعمتهاست و چون باز گشت گمان میکند که خدا هیچ نعمت باو نداده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که چهار چیز است که دلرا میمیراند گناه بعد از گناه و با زنان بسیار سخن گفتن و با احمق مجادله
کردن که تو گوئی و او گوید و بخیر برنگردد و مجالست با مردگان پرسیدند که کیستند مردگان
فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد بدانکه اطعام مؤمنان دادن فضیلت بسیار
دارد و اطعام بسیار میباید کرد که شاید در ان میان مؤمنی باشد و فضیلت بسیار دارد که اطعام
مؤمنی با دیانت چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول ص منقولست که هر که مؤمن گرسنه را اطعام
نماید حق تعالی او را از میوهای بهشت اطعام نماید و هر که مؤمن عریانی را بپوشاند حق تعالی او را از استبرق
و حریر بهشت بر او بپوشاند و ملائکه بر او صلوات فرستند مادام که از آن جامه رشته باقی باشد و هر که
مؤمن تشنه را شربت آبی بخوراند خدا از شراب سر بمهر بهشت او را بخوراند و کسی که اعانت مؤمنی
کند یا غمی از او زایل کند حق تعالی او را در سایه عرش خود جا دهد در روزی که بغیر سایه عرش او
سایه نباشد و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقولست که حضرت موسی بن عمران ع از خدا
خود سؤال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که مسکینی را طعام دهد خالص از برای رضای تو
خطاب رسید که یا موسی در روز قیامت امر میکنم منادی را که ندا در دهد در میان خلایق که او
آزاد کردهای خداست از آتش جهنم و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سه چیز است
که موجب رفع درجات مؤمن میگردد بهر کس سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن و در
هنگامی که مردم همه در خواب اند نماز کردن و از حضرت صادق ع منقولست که هر که مؤمنیرا
سیر کند

سیر کند بهشت برای او واجب میشود فرمود که من شخصی را از مؤمنان اطعام کنم نزد من بهتر است
از آنکه صد هزار کس یا زیاده از غیر ایشان اطعام کنم و بسند صحیح از حضرت رسول خدا ص
منقولست که هر که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند حق تعالی او را از سه بهشت اطعام نماید در ملکوت
آسمان از جنت الفردوس و جنت عدن و طوبی که درختیست که در بهشت که حق تعالی در جنت عدن
بدست قدرت خود غرس نموده و از حضرت صادق ع منقولست که هر که مؤمنیرا اطعام نماید
تا او را سیر کند احدی از خلق خدا احصای ثواب آن نتوانند کرد نه ملک مقرب و نه پیغمبر
مرسل مگر خداوند عالمیان و بعد از آن فرمود که از جمله چیزهائی که مغفرت را واجب میگرداند
اطعام مسلمان گرسنه است و بسند معتبر منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که هر که
مؤمنی را شربتی از آب بدهد از جائی که قدرت بر آب داشته باشد حق تعالی بهر شربتی هفتاد هزار
حسنه باو بدهد اگر در جائی باشد که آب کم یاب باشد چنان باشد که ده بنده از فرزندان اسمعیل را
آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که
آیا برادران مؤمن خود را دوست میداری گفتم بلی فرمود بفقیران ایشان نفع میرسانی فرمود که بر تو
لازمست که دوستداری کسیرا که خدا او را دوست میدارد و الله که تا ایشانرا دوست نداری
نفع بایشان نمیتوانی رسانید آیا ایشانرا بمنزل خود دعوت مینمائی گفتم بلی هر وقت که چیزی
میخورم البته دو کس یا سه کس از ایشان یا کمتر یا بیشتر با من میباشند فرمود که فضل ایشان زیاده است
از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو گردم طعام خود را بایشان میخورانم و بر بساط خود
ایشانرا مینشانم فضل ایشان بر من عظیم است فرمود که بلی چون ایشان داخل خانه تو میشوند
داخل میشوند با آمرزش گناهان تو و عیال تو و چون بیرون میروند میبرند گناهان تو و عیال ترا
و در حدیث دیگر فرمود که داخل میشوند با روزی فراوان و بیرون میروند با مغفرت گناهان و
در حدیث دیگر فرمود که هر که مؤمن مالداری را طعام بخوراند برابر است با آنکه یکی از
فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کند و هر که مؤمن محتاجی را اطعام کند چنانست
که صد کس از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کند و در حدیث دیگر فرمود که اطعام
یک مؤمن نزد من بهتر است از آزاد کردن ده بنده و ده حج و حضرت رسول صلی الله علیه و آله
نهی فرمود از اجابت نمودن فاسقان بطعام ایشان یا اباذر ان الله عز و جل عند
لسان کل قائل فلیتق الله امرؤ و لیعلم ما یقول یا اباذر اترک فضول الکلام و حسبک

مِنَ الْکَلامِ ما تَبْلُغُ بِهِ حاجَتَکَ یا اَبا ذَرٍّ کَفی بِالْمَرْءِ کَذِباً اَنْ یُحَدِّثَ بِکُلِّ ما یَسْمَعُ یا اَبا ذَرٍّ
ما مِنْ شَیْءٍ اَحَقُّ بِطُولِ السِّجْنِ مِنَ اللِّسانِ ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده است یعنی
گفتار هر کس مطلع است پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که چه میگوید که مبادا چیزی گوید
که موجب غضب الهی گردد ای ابوذر ترک کن سخنهای زیادتی و لغو را و کافیست ترا در سخن آنقدر که
بسبب آن حاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ گفتن همین بس است که آنکس هر چه بشنود
نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیاری محبوس داشتن و زندان کردن از زبان
و سخن در فضل سکوت و ترک سخن باطل سابقاً مذکور شد و اغلب حضرت فرموده‌اند که هر شنیده را
نقل کردن دروغ است ممکنست که مراد آن باشد که اگر بجزم نقل کند دروغ است بلکه اگر نقل کنند
باید که بقایلش نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست که چون
حدیثی یا سخنی نقل کنید آنرا نسبت دهید بآن کسی که بشما حدیث کرده است که اگر حق باشد ثوابش
از شما باشد و اگر باطل و دروغ باشد گناهش از او باشد و محتملست که مراد آن باشد که نزد مردم
دروغگو میشود و بکذب مشهور میشود هر چند وقتی که بقایلش نسبت دهید دروغ نیست
اما کسی که بسیار سخن نقل کرد و دروغ برآمد اعتماد بر قولش نمیماند و ممکنست که مراد آن باشد
که میباید سخنی که نقل کنید ماخذش معلوم کنید و از مردمی که بر قول ایشان اعتمادی نیست سخن
نقل مکنید که حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزله دروغ است در قباحت و شناعت
والله تعالی علیم یا اَبا ذَرٍّ اِنَّ مِنْ اِجْلالِ اللهِ تَعالی اِکْرامَ ذِی الشَّیْبَةِ الْمُسْلِمِ وَ اِکْرامَ
حَمَلَةِ الْقُرْآنِ الْعامِلینَ بِهِ وَ اِکْرامَ السُّلْطانِ الْمُقْسِطِ ای ابوذر از جمله اجلال و تعظیم
حق تعالی است گرامی داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد و گرامی داشتن حاملان قرآن
که باحکام قرآن عمل نمایند و گرامی داشتن پادشاه عادل مضامین این کلمات شریفه در
ضمن سه ینبوع روشن میشود **ینبوع اول** در بیان اکرام پیران مسلمانانست بدانکه گرامی
داشتن مسلمانان همگی لازمست خصوصاً پیران ایشان چون موی سفید اثر رحمت الهی است
و حق تعالی آنرا حرمت میدارد پس حرمت داشتن تعظیم امر الهی خواهد بود چنانچه در خطبه
احادیث بسیار وارد شده است که رحم کنید خردان خود را و توقیر نمائید پیران خود را
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که تجلیل و تعظیم نمائید مشایخ (و پیران) خود را که از تعظیم خدا
تعظیم ایشان و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که فضل و حرمت مرد پیر بداند او را
توقیر

توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر روز قیامت ایمن کرداند و از حضرت صادق علیه السلم
بسند معتبر منقولست که سه چیز اند که بحق و حرمت ایشان جاهل نمیباشد مگر منافقی که نفاقش معروف
باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد و حامل قرآن و امام عادل و در حدیث دیگر فرمود که
هر که مؤمن پیرا گرامی دارد اول خدا را گرامی داشته و بعد از آن مؤمن را و هر که استخفاف کند بمؤمن
ریش سفیدی حق تعالی کسی را برانگیزاند که پیش از مردن بر او استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلم منقولست که حق تعالی گرامی میدارد مرد هفتاد ساله را و شرم میکند از پیر هشتاد ساله که او را
عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل سال عمر کرد از دیوانگی و خوره
و پیسی خدا او را ایمن میکرداند و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا حسابش را در قیامت سهل و آسان میکند
و چون بشصت سال رسید خدا او را توبه روزی میکند و چون بهفتاد سال رسید اهل آسمان
او را دوست میدارند چون بهشتاد سال رسید حق تعالی امر میفرماید که حسناتش را بنویسند و گناهانش را
ننویسند و چون بنود سال رسید گناهان گذشته و آینده اش را می‌آمرزند و مینویسند که او اسیر خدا است
در زمین و او را شفیع میکردانند در اهل بیتش و بسند معتبر از حضرت صادق ع مرویست که
اول کسی که موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم ع بود چون دید گفت خدایا این چیست
وحی آمد که این نورست و موجب توقیر است گفت خدایا زیاد کردان و در حدیث دیگر فرمود که هر که
یکموی سفید در ریشش بهم رسد در اسلام آن موی سفید نوری خواهد بود از برای او در قیامت
ینبوع دوم در بیان فضیلت قرآن و حامل آن و بعضی از (فضایل) آیات و سورهاست و این مشتملست بر چند
ساقیه **ساقیه اول** در فضیلت قرآنست از حضرت رسول ص منقولست که هرگاه ملتبس و مشتبه شود
بر شما فتنها مانند پارهای شب تار پس بر شما باد بقرآن بدرستی که قرآن شفاعت کننده است
که شفاعتش را قبول میکنند و با هر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیقش مینمایند در
هر که آنرا پیشوای خود کرداند او را ببهشت میرساند و هر که آنرا به پشت سر اندازد و بآن
عمل نماید او را بسوی جهنم میراند راه نمایست که به بهترین راهها دلالت میکند و کتابیست
که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام هست آنرا ظاهریست و باطنیست و ظاهرش احکام الهی است
و باطنش علوم نامتناهیست ظاهرش خوش آینده است و باطنش عمیق است آنرا نجوم و کواکب
هستند که بر احکام ما ملیند و بر آن نجوم نجوم دیگر هستند که مردم را به آن احکام میرسانند
یعنی ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که علم قرآن نزد ایشانست عجایب قرآن را احصا نمیتوان (نمود)

و غرایب آن هرگز کهنه نمیشود در آن چراغهای هدایت افروخته است و انوار حکمت از آن
ظاهر است راهنماست بسوی آمرزش گناهان کبیره از او بیابد اوصاف آمرزش را پس باید که هر کس
دیده خود را در قرآن بجولان در آورد و دیده دل خود را بمطالعه نور آن بگشاید تا از هلاک
نجات یابد و از ورطهای ضلالت خلاص شود بدرستی که تفکر نمودن موجب زندگانی دلهای
بیناست و در تاریکیهای جهالت نور تفکر راهنماست پس نیکو خود را خلاص کنید و در فتنها
خود را کمتر اندازید و در حدیث دیگر فرمود که قرآن هادیست در ضلالت و بیان کننده است در کوری
جهالت و دستگیرنده در لغزشها و نور است در ظلمتها و ظاهر کننده بدعتهاست و نگاهدارنده
از هلاکت و در کمال راه راهنماست و بیان کننده فتنهاست و رساننده است از دنیا بآخرت و کمال
دین شما در قرآنست و هیچکس از آن عدول نموده مگر بسوی آتش و حضرت صادق علیه السلام فرمود
که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است و راستگوئیست که بوعدهای
خود وفا مینماید و مشتملست بر احوال و اخبار شما و اخبار گذشتها و اخبار آیندها و اخبار
آسمان و زمین اگر آنکسی که علمش را میداند شما را خبر دهد با عجب در قرآنست از اخبار غیب
و علوم بی انتها تعجب خواهید کرد و باسانید متواتره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که فرمود که از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا که ریسمانیست آویخته
از آسمان بزمین و دیگری عترت و اهل بیت من پس به بینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید
کرد و حرمت ایشان را چون خواهید داشت ساقبه دوم در فضیلت حامل قرآنست بسند معتبر
از حضرت رسول صلعم منقولست که دیوانها که در قیامت حساب میکنند سه دیوانست دیوان
نعمتها و دیوان حسنات و دیوان گناهان پس دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها
تمام حسنات را فرا گیرد و دیوان گناهان باقی ماند پس فرزند آدم را طلبند که گناهانش را
حساب کنند در حال قرآن به بهترین صورتها بیاید در پیش آمده روان شود و گوید
خداوندا منم قرآن و این بنده مؤمن تست که خود را بتعب می انداخت بتلاوت من و دراز
درازی شبها بترتیل میخواند و چشمها در تهجد میخواند آب اندیده اش جاری میشد
خداوندا او را راضی کن چنانکه مرا راضی کرده پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای
بنده من دست راستت را بگشا پس پر کند حق تعالی آنرا از رضا و خشنودی خود و دست
چپش را پر کند از رحمت و گوید این بهشت از برای تو مباحست قرآن بخوان و بالا رو

پس هر

پس هر یک آیه که بخواند یک درجه بالا رود و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بقرآن خطاب فرماید که
بعزت و جلال خودم سوگند که امروز گرامی دارم هر که ترا گرامی داشته و خوار کنم هر که ترا خوار
کرده و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود قرآن را یاد گیرید بدرستی
که در قیامت می آید نزد حامل خود بصورت جوان بسیار خوش روئی و میگوید که منم قرآنی
که بسبب من شبها بیدار بودی و در روزها بسبب روزه خود را تشنه میداشتی و بسبب کثرت
تلاوت من آب دهانت خشک میشد امروز با تو ام هر جا که میروی و هر که تجارتی کرده
امروز از پی تجارت خود میرود و من بعوض تجارت جمیع تاجران برای تو بشارت باد ترا که
بزودی کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی می آورند و بر سرش میگذارند و نامه امان از عذاب
بدست راستش میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت را بدست چپش میدهند و دو حله باو
میپوشانند و باو میگویند که قرآن بخوان و بالا رو و بعدد هر آیه یک درجه بالا میرود
پدر و مادرش را دو حله میپوشانند اگر مؤمن باشند و میگویند بایشان که این از برای آنست که
پسر خود را تعلیم قرآن نمودید و حضرت علی ابن الحسین علیه السلام فرمود که بر شما باد بقرآن بدرستی
که حق تعالی بهشت را آفرید از طلا و نقره و خشت از نقره خلق فرمود و بجای گل مشک خوشبو و بعوض خاک
زعفران و بجای سنگ ریزه مروارید در آن مقرر کرده است و درجاتش را بعدد آیات قرآن کرده
پس کسی که قرآن خوانده باشد باو میگویند که بخوان و بالا رو و هیچکس در بهشت در درجاتش از او
بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که اشراف
بزرگان امت من حاملان قرآنند و جمعی که در شب عبادت میکنند و در حدیث دیگر فرمود که
حاملان قرآن بزرگان اهل بهشتند و فرمود که عذاب نمیفرماید دلی را که قرآن را حفظ نماید
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که اهل قرآن اهل بهشت اند بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید
اهل قرآن را و حق ایشان را سهل مدانید و ایشان نزد حق تعالی منزلت رفیع هست ساقبه سوم

قرآن در اعلای

در بیان صفات قرآن و اصناف ایشانست بدانکه حاملان قرآن را بچند معنی اطلاق
میکنند و چند باشند اول آنست که لفظ قرآن را درست یاد گیرند و این اول مراتب
حاملان قرآنست و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات قرآن
میباشد و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و آیات قرآنی دوم دانستن معانی
قرآنست و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلم معانی آن نیز

ستوده اند و ایضا تدبر دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در تدبر بزیادتی و نقصان
فهم معانی قرآن از ظهور و بطون میباشد سیوم عمل نمودن باحکام و متخلق شدن باخلاق قرآنیه که
قرآن بر مدح آنها دلالت دارد پس حامل حقیقی قرآن کسی است که حامل لفظ و معانی قرآن گردیده باشد
و بصفات حسنه آن خود را آراسته باشد بدانکه قرآن خوان احسان معنوی خداوند رحمن است
چنانچه از حضرت رسول صلعم منقول است که القرآن مأدبة الله یعنی قرآن نعمت خدا است و خوان کریمان
جامع میباشد و در خود هر کس نعمت و سبزی و میوه میباید و الوان حلوا و نفایس میدارد لهذا
هیچکس نیست که از قرآن بهره نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهرهای دنیوی
و اخروی میبرند حتی آنکسی که مرکبش را بعمل می آورد و آنکسی که کاغذش را میسازد و آن
کاتبی که مینویسد و کار فرمائی که مزد میدهد و غیر ایشان جماعتی که در کتابت قرآن دخیل
میشوند اگر از برای خدا کنند بهره از دنیا و آخرت میبرند و اگر از برای دنیا کنند بهره
دنیوی میبرند و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی بهره از قرآن هست چنانچه صرفی از
وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباط مینماید و نحوی از اعراب و ترکیبش استشهاد مینماید و معانی و
بیان از نکات غریبه اش فایده مند میشوند و اصحاب بلا از برکات آیات کریمه اش بتلاوت
کردن و نوشتن نفع می یابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بر آیات و سورش پناه میبرند
و مطلب خود را می یابند و یکراه اعجاز قرآن تاثیرات غریبه آیات و سور آنست و ارباب تکسیر و
اصحاب عدد و غیر ایشان همه بقرآن پناه میبرند و از راه معانی غریبه اش جمیع صاحبان
علوم مختلفه منتفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق
و طبیبان و اصحاب اکسیر و منشیان و شعرا و ادبا و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر آن
بهره دارند و هر بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل آن هستند اصحاب عرفان و ارباب ایقان
فواید و حکم و معارف نامتناهی می یابند پس حامل قرآن مجید جمعی اند که جمیع بهرهای
قرآن را بوجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام صلوات الله
علیهم اجمعین اند زیرا که معلوم است باحادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشانست
و قرآن تمام کامل نزد ایشانست و علوم قرآنی که در میانست همه باتفاق بحضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه منسوب است و ایضا احادیث متواتره وارد است که معنی قرآن را
کسی بغیر ایشان نمیداند و علم ما کان و ما یکون تا روز قیامت و جمیع شرایع و احکام در قرآنست
وعلمش

آن میباشد

...م و تعلم لفظش
...های دنیوی و اخروی...

ایشانست

وعلمش نزد ایشان مخزونست و قرآن را هفت بطن یا هفتاد بطن است و علم جمیع آن بطون نزد
و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشانست چون از جمیع خطاها معصوم اند
و بجمیع کمالات بشری موصوف اند و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست
چنانچه وارد شده است که ثلث قرآن در شان ماست و ثلث آن در مذمت دشمنان ماست و ثلث دیگر
فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که در قرآن واقع است مدح
صاحب آن صفت بر میگردد و صاحب آن صفت بوجه کمال ایشانند و مذمت هر صفت نقصی که وارد
شده است بصاحب آن صفت بر میگردد که دشمنان ایشانند و چون قرآن شخصی نیست قایم بذات بلکه
عرضیست که در محال مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پیوسته در علم واجب الوجود بوده و از
ایجاد در لوح ظاهر گردیده و از انجا بروح حضرت جبرئیل منتقل گردیده و از جانب بلا واسطه و
بواسطه جبرئیل در نفس مقدس نبوی صلعم ظاهر گردیده و از انجا بقلوب اوصیا و مؤمنان درآمده
و در صورت کتابتی ظهور نموده پس اصل قرآن از لحرمتست و بسبب آن در هر جا که ظهور کرده آن محل
حرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آنجا بیشتر گردیده پس هرگاه آن
نقشهای مرکب در لوح کاغذی که بر ان نقش بسته و جلدی که مجاور آنها گردیده با اینکه بسبب
تبین ظهورات اوست آنقدر حرمت به آن بخشیده باشد که اگر کسی خلاف ادبی نسبت بآنها
بعمل آورد کافر میشود پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش زیاده از نقش و کاغذ
قرآن خواهد بود چنانچه وارد شده که مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است و از مضامین و اخلاق
حسنه قرآن هرچند در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده و هرچند بخلاف
آن اوصاف از نقایص و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهور قرآن و نقص
حرمت گردیده پس ایضا اسباب ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده میگردد تا جایی که بیشتر
جناب بارفعت نبوی و اهل بیت کرام او میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وارد شده است که کان خلقه القرآن یعنی خلق آنحضرت قرآن بود بلکه اگر
بحقیقت نظر کنی قرآن حقیقی ایشانند که محل لفظ قرآن و معنی قرآن و اخلاق قرآنند
چنانچه دانستی که قرآن چیزی را میگویند که نقش قرآن در ان باشد و نقش کامل قرآن
بحسب معنی و لفظ در قلوب مطهره ایشان حاصلست چنانچه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله
علیه بیان میفرمودند که منم کلام الله ناطق و اینست معنی آن حدیث که حضرت صادق علیه السلام

فرموده در حدیث طولانی که قرآن بصورت نیکوئی بصحرای محشر خواهد آمد و شفاعت حاملان
خود خواهد کرد راوی پرسید که آیا قرآن سخن میتواند گفت حضرت تبسم نمود و فرمود که خدا رحم
کند ضعیفان شیعیان ما را که اعتراف ما میشنوند تسلیم میکنند و اذعان مینمایند بعد از آن فرمود
که نماز شخصی است و خلقی دارد و امر و نهی میکند راوی میگوید که صورت من متغیر شد و گفتم این
سخن را در میان مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت فرمود که هر که ما را با این اخبار نشناخت حق ما را نشناخته است
و انکار حق ما کرده بعد از آن فرمود میخواهی سخن قرآن را بتو بشنوانم گفت بلی فرمود که در قرآنست
که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند
پس سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چند اند و مائیم ذکر خدا و ما بزرگتریم چون این مطلب
در محل اخبار اهل بیت ع بسیار و جلیل است اگر زیاده از این توضیح نمائیم اصوب بود آنکه هر
چیزی را صورتی و معنی و جسدی و روحی هست خواه اخلاق و خواه عبادات و خواه
غیر آنها و جمعی که حشویه اند بظاهر دست زده اند و پا از آن بر نمیگذارند و خود را
از بسیاری از حقایق محروم کردانیده اند و جمعی بباطن و معانی چسبیده اند و از ظواهر
دست برداشته اند و بسبب این ملحد شده اند و صاحب دین آنست که هر دو را بسمع یقین بشنود
و هر دو را اذعان نماید مثلا آنکه بهشت را صورتیست که عبارت از در و دیوار و درخت و
انهار و حور و قصور است و معنی بهشت کمالات و معارف و قرب و لذات معنویست که در بهشت
صوری میباشد حشوی میگوید که در بهشت بغیر لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن
معنی ندارد ملحد میگوید که بهشت در و دیوار و درختی نمیدارد همان لذتهای معنوی باین
عبارت تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین کردیده و کافر شده اند اما صاحب
یقین میداند که هر دو حق است و در ضمن آن لذتهای صوری لذتهای معنوی حاصل میشود
چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده است که
صراط دین حقست و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیمند و وارد شده است که صراط
محبت علی ابن ابی طالبست و واقع شده است که صراط جسریست بر روی جهنم و همه حقست زیرا که
صراط آخرت عوض صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت
مستقیم میباید بود و از چپ و راست شبهای بسیار از مذاهب مختلفه و کناهان کبیره هست
که هر که متوجه آنها میشود از این صراط بدر میرود و این صراط راهیست در نهایت باریکی و دقت

و نار کی و کین

و تارکی و کمین کاهها دارد که شیاطین بر آن رخنها در کمین نشسته اند و عقبها از عبادات شاقه
و ترک معاصی دارد که بسیاری از آن عقبها راه کم کرده اند و عوض این صراط بعینه صراط آخرتست
که در نهایت باریکی و دقت و دشواریست و بر روی جهنم میکذارند پس کسی که پیوسته در این صراط
مستقیم بوده در آن صراط راست ببهشت میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی که یا کبیره هلاک کننده
از این صراط بدر رفته بهمان عقبه و کمینگاه که میرسد پایش از آن صراط میلغزد و بجهنم می افتد و همچنین
مارها و عقربهای دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است و درختها و حور و قصور صورت و ثمره افعال
حسنه است و همچنین نماز را در دنیا روحی و بدنی هست بدن نماز آن افعال مخصوصه است و روح نماز
ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلم و اولاد او ست و کار روح آنست که جسد را باقی میدارد و منشا
حرکات و آثار بدن میکردد پس نماز بی ولایت چون موجب کمالی نمیکردد و باعث قرب نمیشود
و از عذاب نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس ولایت روح آنست و چون نماز کامل از
ایشان صادر میشود و اگر از دیگری صادر شود به برکت ایشان میشود پس بقای نماز باینهاست
باین سبب خود روح نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل کردیده و خلق ایشان شده کویا
با نماز متحد شدند پس همچنانکه لفظ انسان را بر بدن آدمی و بر روح با بدن هر سه اطلاق مینمایند
همچنین نماز را بر این افعال و بر آن ذوات مقدسه و بر آن ذوات با اتصاف باین صفت اطلاق
پس نماز که در آن قرآن واقع میشود ظاهرش که این افعالست مراد است و باطنش که ولایت
مراد است و منافات با یکدیگر ندارند و جمعی از ملاحده اسمعیلیه بسبب آنکه این احادیث را
نفهمیده اند انکار عبادات کرده اند و کافر شده اند و میگویند نماز کنایه است از شخصی و روزه
کنایه است از شخصی و این اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده انکار این
احادیث کرده اند و همچنین ایمان چون در حضرت امیر المؤمنین ع کامل کردیده و آنحضرت
بر وجه کمال به آن متصف است و بقای ایمان به برکت آنحضرت و ولایتش رکن اعظم ایمانست
و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان
مشاهده میشود اگر ایمان بر آنحضرت اطلاق کنند در بطن قرآن بعید نیست و همچنین مخالفان
ایشان در باب کفر و معاصی چنین اند پس روح و معنی و محل حقیقی صلوة و ایمان و زکوة
و غیر آنها از عبادات علی ابن ابی طالب و فرزندان او اند و روح و معنی و محل حقیقی فحشا
و منکر و کفر و فسوق و عصیان ابوبکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان کفر

ومعاصی یافتند و در ایشان کامل بوده و همچنین کعبه را حرمت داده اند برای آنکه محل فیوض الهی و
معبد دوستان خداست و دلهای ائمهٔ معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خداست
از کعبه اشرفست و کعبهٔ حقیقی ایشانند اما نباید که کسی انکار حرمت این کعبهٔ ظاهر کند یا انکار حج کند
تا کافر شود بلکه میباید که اول بکعبهٔ ظاهر رود و بعد از آن بکعبهٔ باطن رود و از اول از هر دو بهره مند
شود چنانچه باسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر علیهما السلام منقولست که فرمودند
که این سنگها را برای این بنا کرده اند که مردم بیایند بطواف و بوسیلهٔ این طواف بخدمت ما برسند و معالم
دین خود را از ما یاد گیرند و ولایت خود را بما عرض نمایند زیاده ازین معنی را درین مقام بسط نتوان
داد اما اگر ادراک این معنی درست نمودهٔ بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میشود و معنی نهی
کردن نماز را میفهمی که هم نماز خود شدن درکسی که کامل شد موجب قرب میشود و از معاصی و شناعت
ارباب معاصی نهی میفرماید و منع میکند و هم ائمهٔ معصومین که مدح نماز نهی میکنند بلکه همان
معنی نمازی که در ایشان کامل کردنیا و موجب اعلای مراتب قرب ایشان کردید بزبان ایشان
تکلمست و ترا منع مینماید زیاده ازین سخن درین مقامات نازک که گفتن موهم معانی کفر آمیز میشود
رجوع میکنیم بنقل اخباری که در وصف حاملان قرآن وارد شده است بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که قاریان قرآن بر سه قسم اند یکی شخصی است که قرآن خوانده است
و آنرا سرمایهٔ دنیای خود کرده و وسیلهٔ جلب فواید و اموال از پادشاهان کردانیده است
و بقرآن بر مردم استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیگر آنست که قرآن خوانده است و حروف
آنرا ضبط نموده و حدود و احکامش را ضایع ساخته و همین در راست کردن لفظش سعی مینماید
خدا این جماعت را در میان حاملان قرآن بسیار نکند و شخص دیگر آنست که قرآن خوانده و دوای
قرآنرا بر دردهای دل خود گذاشته و شبها بقرآن بیدار داشته بسبب قرآن روزها
تشنه مانده بروزه داشتن و بقرآن بر پا ایستاده در مساجد و جاهای نماز و در شبها پهلو از
رخت خواب تهی کرده است بسبب قرآن پس ببرکت این جماعت خداوند عزیز جبار دفع
مینماید بلاها را و باین جماعت غلبه میدهد مسلمانانرا بر دشمنان و باین جماعت حق تعالی
باران از آسمان میفرستد والله که این جماعت در میان قاریان قرآن کمترند از کوگرد احمر
و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوارترین مردم بتخشع و
تضرع در آشکار و پنهان حامل قرآنست و سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار بنماز

و روزه

و روزه حامل قرآنست بعد از آن به آواز بلند فرمودند که ای حامل قرآن بسبب قرآن تواضع
و فروتنی کن تا خدا ترا بلند مرتبه گرداند و بقرآن طلب عزت از مردم مکن که خدا ترا ذلیل
میگرداند و متزین شو بقرآن از برای خدا تا خدا ترا زینت بخشد و آنرا برای مردم زینت خود
مکن که خدا ترا معیوب و بدنما گرداند بدرستی که هر که قرآنرا ختم نماید چنانست که گویا پیغمبری
درمیان دو پهلوی او جا داده اند بدون آنکه وحی باو بیاید و کسی که تمام قرآنرا خوانده باشد
سزاوار از برای او آنست که با جاهلان جهالت نکند و درمیان جمعی که بغضب می آیند او بغضب
نیاید و تند و درشت نشود بلکه باید عفو کند و بپوشاند و درگذرد و حلم کند از برای تعظیم
قرآن و کسیرا که قرآن باو عطا کرده باشند و گمان کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از آنچه
باو کرامت فرموده است از اموال و اسباب دنیا بتحقیق که عظیم شمرده است چیزهائی را که
خدا حقیر شمرده و حقیر دانسته چیزی را که خدا عظیم کردانیده است و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که قرآنرا بخواند و با خواندن قرآن حرامی بیاشامد یا محبت دنیا و زینتهای
آنرا بر قرآن اختیار کند مستوجب غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد در قیامت
قرآن با وحجت خود را تمام کند که او را عذاب نماید **مقالهٔ چهارم** در بیان آداب خواندن
قرآنست و آن مشتملست بر شرایط بسیار **اول** ترتیل در قراءتست چنانچه حق تعالی میفرماید که
وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا ترتیل کن در قرآن ترتیل کردنی و ترتیل قدری از آن واجبست
و قدری مستحبست ترتیل واجب بمذهب مشهور آنست که حروف را از مخارج ادا نماید و حفظ احکام
وقف و وصل بکند که اگر دو کلمه را بیکدیگر متصل خواند و فاصله درمیان بقطع نفس یا سکت
طویل نکند کلمهٔ اول را ساکن نخواند بلکه آخرش را باول کلمهٔ آخر وصل کند و اگر وقف کند
بکلمه وقف بحرکت نکند چنانچه منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودند از معنی
ترتیل فرمود که ترتیل حفظ وقفهاست و ادا نمودن حرفهاست از مخارج و ترتیل مستحب شمرده
خواندن و بتانی خواندن قرآنست بحیثیتی که حروف در یکدیگر داخل نشود که حسب ممتاز
نشود و بسیار هم پاشان نخوانند که حروف از هم بپاشد و اتصال کلام بر طرف شود و رعایت
صفات حروف و مدها و اقسام وقفها که از کتب قراءت تفاصیل آنها معلوم میشود و اب
معانیز بین داخل اینجا حضرت فرموده اند میتوان کرد و در حدیث دیگر از آنحضرت
منقولست که از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمود که حروف را خوب ظاهر کردن و [illegible]

بخوانی که عربان شعر را میخوانند و از هم بپاشی چون ریگ پاشیده شده اما مانند ریگی که پاشند و لیکن بفزع و
خوف آرید تا بگویید بخوانید قرآن دلهای سخت را و چنان نباشد که همت بر آخر سوره گماریده و تند
بخوانید که زود تمام شود و بتدبر و تفکر خوانند و متوجه معانی آن گردیده و برقت و خشوع
خوانند و باید که از مواعظ قرآن متذکر شود و از احوال گذشتگان عبرت گیرد و چون به آیه
رحمتی رسد از خدا طلبد و چون بآیه عذابی رسد استعاذه نماید چنانچه با سانید بسیار از حضرت
امیر المؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام منقول است که چیزی نیست در قرائتی که در آن تدبر نباشد و از حضرت
صادق ع منقول است که قرآن بحزن نازل شده است پس آن را بحزن بخوانید و از حفص منقول است که
حضرت امام موسی علیه السلام از شخصی پرسید که بقای در دنیا را میخواهی گفت بلی فرمود که
چرا گفت از برای خواندن قرآن و قل هو الله پس حضرت بعد از ساعتی فرمودند که ای حفص
هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند در قبرش او را تعلیم قرآن نمایند تا درجات
او را بلند گرداند زیرا که درجات بهشت بعدد آیات قرآن است بقاری میگویند بخوان و بالا رو
پس هر آیه که میخواند یک درجه بالا میرود حفص گفت که کسی را ندیدم که خوفش یا امیدش
زیاده از آنحضرت باشد و چون قرآن میخواندند بحزن داند و که میخواندند چنین میخواندند که گویا
بشاهد با کسی خطاب میکنند و از رجاء بن ضحاک منقول است که حضرت امام رضا علیه السلام در راه
خراسان چون بجای رخت خواب میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بآیه میرسیدند که
ذکر بهشت یا دوزخ بود میگریستند و از خدا سؤال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در
نماز سوره قل هو الله میخواندند بعد از احد آهسته میگفتند الله احد و چون سوره را تمام میکردند
سه مرتبه میگفتند کذلک الله ربنا و چون سوره قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ
کافرون آهسته میگفتند یا ایها الکافرون و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند
ربی الله و دینی الاسلام و چون از سوره والتین والزیتون فارغ میشدند میخواندند بلی و انا
علی ذلک من الشاهدین و چون لا اقسم میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند سبحانک
اللهم بلی و چون از سوره فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که الحمد لله رب العالمین و چون
سبح اسم ربک الاعلی میخواندند بعد از الاعلی میفرمودند آهسته که سبحان ربی الاعلی
و در هر جای قرآن که یا ایها الذین آمنوا میخواندند آهسته میفرمودند که لبیک اللهم لبیک و
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که هرگاه یکی از مستحبات را خواهید

بگویند

بگویند سبحان ربی الاعلی و مستحبات سوره چند که در اول آن یسبح یا سبح یا سبح است و چون
بخوانند ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات بفرستید خواه در نماز باشد و خواه
در غیر نماز و چون سوره والتین خوانید در آخرش بگویید و نحن علی ذلک من الشاهدین و چون
قولوا آمنا بالله بخوانید بگویید آمنا بالله و تمام آیه را بخوانید تا مسلمین و بسند معتبر دیگر منقول است که حضرت
امام رضا علیه السلام در هر سه روز یک ختم قرآن میفرمودند و میگفتند اگر خواهم در کمتر از سه روز ختم
میتوانم کرد و لیکن بهیچ آیه نمیگذرم مگر آنکه در معنی آن آیه تفکر مینمایم و در سبب نزولش تامل
میکنم و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که چون سوره قل یا ایها الکافرون میخوانند بعد از
لا اعبد ما تعبدون میگفتند اعبد ربی و بعد از اتمام سوره میفرمودند که دینی الاسلام علیه
احیا و علیه اموت ان شاء الله و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که آیات
قرآن خزینهای حکمت ربانی است پس در هر خزانه را که میگشائی باید که در آن نظر نمائی و تفکر
جواهر معانی و حکمتها را بیرون آوری و در روایت دیگر از آنحضرت منقول است که فرمود که اگر هر که
در مابین مشرق و مغرب است بمیرند بعد از آنکه قرآن با من باشد وحشت بهم نرسانم و چون آنحضرت
مالک یوم الدین را میخواندند مکرر میفرمودند بحدی که نزدیک بود که هلاک شوند و اما
چگونه وحشت بهم رساند کسی که انیس او خداوند عالمیان باشد و چون خواهد که سخن بگوید
با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و سر از بگوید و اگر خواهد که کسی با او سخن گوید قرآن
بخواند که گاهی خدا با او خطاب فرماید و خود را مخاطب به آن خطابها دانسته لبیک در جواب
گوید و گاهی پیغمبران با او سخن گویند و خطابهای ایشان را چنان داند که از ایشان میشنود
آن جماعت که پیغمبران با ایشان سخن میگفته اند کوری و کری چند بوده اند و کسی که آگاه است
مخاطب بخطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابهای ایشان برای جمیع عالمیان عام است و گاه
حق تعالی برای او قصه میخواند و احوال گذشتگان از انبیای او نقل میکند و از شادی این کرامت
نزدیک است که قالب تهی کند و گاهی خزان نعمتهای الوان بهشت را از برایش میکند و آنکه عارف است
چند از نعمتهای بهشت برای آنکه لذت میبرد که از دوست باو میرسد از وعدهاش بیزحمت
لذت میبرد که بهشت و حبان نشاشراب طهور بهشت را در نشا بیشتر می یابد و گاهی اوصاف
خود را بیان میفرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود سیر میدهد و گاهی در گلستان
روحانیت تکلیف سیر میکند که چه خوانهای مملو از نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای

خوی و جلی بر عاصیان و گناهکاران داده و گاهی بسیر گلستان رحمت میفرستد که چه لطفهای خاص و
شفقتهای بی اندازه نسبت بدوستان خود میفرموده و گاهی بسیر بوستانها از قیامت میبرد او را که چه برگ و گیاهی
نیست که بهره خاصی از آن خوان نعمت او نداشته باشد حتی آن برگ ضعیفی که در شبهای در مخفی هست
آنرا روزی برای او مقدر ساخته که از ریشه اگر دهکن در زمین فرو رفته و دهان گشاده آب و خاک بدهان
خود میکشد چه قدر بر آن بهره و زیاده و کم رسد و گاهی بسیر گلستان نامتناهی میبرد و گاهی در [illegible]
و معارف نامتناهی را بر روی میگشاید و از انواع جواهر حقایق اعتقادیه اش تاب آورد برا ذخیره
مینماید و همچنین در جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال و گاهی احوال دوستان خود و کمالات ایشان را
از برای او نقل میکند و از بندهای از بهای خداشناس دارا میکرداند که دوستان چندین هزار سال
گذشته را احوال ایشان را بجهه مهربانی نقل میفرماید و نعمتهائی که خود با ایشان عطا فرموده ایشان را
بر آنها میستاید و بیان شکیبایی ایشان و مشقتها که در راه او کشیده اند میفرماید و بعد از آن بیان
تدارک خود مینماید و از بیان فرمودن وسعت حلم و حسن پیکرهای خود نسبت بکند شکان
دستگاه امید را وسیع میکرداند زهی پیوند کار کریم که با غایت لطف و مدارا مانند پدر مشفق
و ادیب مهربان برای تکمیل بندگان گاهی بوعده حور و قصور و طعام و شراب تطمیع مینماید
و گاهی بوعید انواع رنج و عذاب تهدید میفرماید پس کسی که از روی تنبیه و آگاهی
و تفکر قرآن خوانده و درهای گلستانهای فیض نامتناهی بر روی عقل او مفتوح گردیده
باشد و روی دلش را افق ادراک معارف داده باشند در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر
میفرماید گلستانی از شقایق حقایق برایش مرتب ساخته اند و چراغانی از الوان انوار معارف
و هدایت برایش مهیا کرده اند و محفلی جلوا از دوستان و برگزیدگان خدا برای انس و الفت
او نشانیده و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی برای بشارت او ساخته اند
و نشئهای مرد آزما از شراب طهور لطف و محبت برایش برکشیده اند [illegible]
و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین بزمی اگر کسی از شادی پرد و جست چرا
کند سیم با طهارت بودن است در هنگام تلاوت چنانچه از محمد بن الفضیل منقول است که بخدمت
حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمودم که من قرآن میخوانم و مرا بول میگیرد بر میخیزم و بول
میکنم و استنجا میکنم و بر میگردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود که مکن تا وضو نسازی
و این شرط بر سبیل استحباب است بلکه ظاهر احادیث معتبره آنست که جنب و حائض را تلاوت

و مستحب است و بعضی زیاده از هفت آیه را مکروه دانسته اند و زیاده از هفتاد
آیه گفته اند که حرمتش بیشتر است ولیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بر آنکه هر چه قدر از قرآن که خواهند
بخوانند غیر از چهار سوره های سجده و تلاوت سوره های سجده بر ایشان حرام است
چهارم استعاذه است و خلافی نیست در آنکه هر وقت که شروع بقرآن کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت
آن میان فقها خلافی هست و مشهور میان علمای شیعه دو صورت است اول اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و این میان سنی و شیعه مشهورتر است دوم اعوذ بالله السمیع العلیم من
الشیطان الرجیم و در بعضی از روایات شیعه بعد از این و اعوذ بالله ان یحضرون وارد شده
و در بعضی از روایات استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم وارد
شده است و در بعضی بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و آن دو وجه اول اشهر و اولی است
پنجم رو بقبله بودن است چنانچه منقول است که بهترین مجالس آنست که آدمی رو بقبله باشد و بعضی
دیگر از آداب در کتب تفسیر و قرائت مذکور است و ذکر آنها در این مقام موجب تطویل میگردد
ششم در کیفیت ختم قرآن است بسند معتبر منقول است که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع
عرض نمود که من در یک شب قرآن را ختم کنم فرمود که نه گفت در دو شب فرمود که نه تا بشش شب
رسانید حضرت اشاره فرمودند که بلی بعد از آن فرمودند که جمعی پیش از شما بودند قرآن را در یک ماه و کمتر
ختم میکردند بدرستی که قرآن را تند نمیباید خواند بجوری که حروف را کم [illegible] در یکدیگر ولیکن
بترتیل میباید خواند و چون بآیه گذری که در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را سوال کن
و چون بآیه گذری که در آن ذکر آتش باشد توقف کن و استعاذه کن بخدا از آتش جهنم پس ابوبصیر
پرسید که در ماه رمضان المبارک قرآن را در یک شب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در دو شب ختم بکنم فرمود
که در سه شب ختم بکنم فرمود که بلی ماه رمضان را حق و حرمت دیگر هست که ماههای دیگر بآن شباهت ندارند
و در این ماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر منقول است که از آنحضرت سوال نمودند که در چند روز قرآن را ختم
کنیم فرمودند که پنج قسمت کنید یا هفت قسمت در مصحف آنی هست که دوازده قسمت کرده اند و علی بن
مغیره بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که پدرم از جدت سوال نمود از ختم کردن قرآن در هر
شب حضرت فرموده بودند که بلی و پدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم میکرد و من گاهی چهل ختم میکنم
و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر رغبت فراغ و مجال داشته باشم و چون روز فطر میشود یک ختم از برای
حضرت رسول ص قرار میدهم و یکی از برای حضرت امیر المؤمنین ع و یکی از برای حضرت فاطمه علیها السلام

و دیگر از برای هر یکی از ائمه و دیگر انبیای شما و تا حال چنین کرده‌ام چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب
عمل حضرت فرمود که خدا بسبب این عمل چنین خواهد کرد در قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت الله اکبر
چنین ثواب از برای من خواهد بود حضرت سه مرتبه فرمود بلی سابعها در ثواب تعلیم و تعلم قرآن
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که حافظ قرآن باشد و قرآن را بمشقت حفظ کند حق تعالی
دو اجر با او کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود که سزاوار است که مؤمن نمیرد مگر آنکه قرآن را یاد
گرفته باشد یا مشغول یاد گرفتن باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد گرفتن قرآن بر او دشوار
باشد و بمشقت یاد گیرد او را دو اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست که بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض نمودم که مرا قرضی روداده که اکثر آنچه در خاطر داشتم فراموش کرده‌ام حتی بسیاری از قرآن را
فراموش کرده‌ام چون نام قرآن را بردم حضرت را فزع و خوفی حاصل شد و فرمود که بدرستی
که هر که فراموش کرده است سوره از قرآن را آن سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات
بهشت بر او مشرف میشود و میگوید که السلام علیک او در جواب میگوید که و علیک السلام تو کیستی
میگوید که من فلان سوره‌ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از
دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم بعد از آن فرمود بر شما باد بیاد گرفتن قرآن
بدرستی که جمعی قرآن را یاد میگیرند که ایشان را قاری بگویند و جمعی قرآن را یاد میگیرند که شب و روز
در نمازها بخوانند و پروا ندارند که کسی بداند یا نداند و احادیث بسیار موافق این حدیث وارد
فراموش کردن قرآن واقع شده که ظاهر بعضی فراموش کردن لفظست و ظاهر بعضی ترک
عمل نمودن بمعانی آن و معنی دویم ظاهر است که بد است و اول اگر از روی بی اعتنائی باشد
بد است و اگر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصوری ندارد و بعضی از
احادیث که واقع شده است که قصوری ندارد بر این معنی محمولست چنانچه از حضرت رسول
منقولست که هر که قرآن را یاد گیرد و عمداً فراموش کند در آتش جهنم محشور در آید و مقرون
کردن بسته باشد و خدا بعدد هر آیه ماری با او مسلط کند که در آتش جهنم قرین او باشد
مگر آنکه خدا او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما کسانی اند که قرآن را یاد گیرند و یاد دهند
و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بدرستی که حق تعالی گاه هست که قصد میفرماید
عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان استثنا نفرماید بسبب بسیاری گناهان ایشان پس چون نظر
میفرماید به پیران که قدم برمیدارند بسوی نمازها و اطفال که قرآن یاد میگیرند بایشان رحم میفرماید

میفرماید و عذاب را از ایشان تأخیر مینماید ثامنها در ثواب قرائت قرآن است بسند معتبر از حضرت
صادق علیه السلام منقولست که قرآن عهد نامه الهی است بسوی بندگان پس سزاوار است که هر مسلمانی
در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که خانه که در آن
قرآن خوانده میشود و یاد خدا در آن میشود برکت در آن خانه بسیار میشود و ملائکه در آن خانه حاضر میشوند
و شیاطین از آن خانه دور میشوند و روشنی میدهد آن خانه اهل آسمان را چنانکه کوکب روشنی میدهد
اهل زمین را و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا نمیکنند برکت آن خانه کم است و ملائکه
از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میباشند و حضرت صادق ع فرمود که خانه که در آن
خانه مسلمانی قرآن خوانند اهل آسمان آن خانه را بیکدیگر مینمایند چنانچه اهل دنیا ستاره‌های روشن را
بیکدیگر مینمایند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که قرآن را ایستاده در نماز
بخواند حق تعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد و اگر نشسته در نماز بخواند بهر حرفی
پنجاه حسنه از برایش بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و بسند
صحیح از آنحضرت منقولست که فرمود چه چیز مانع میشود تاجران شما را که مشغول شده در بازار از
آنکه چون بخانه برگردند نخوابند تا سوره از قرآن بخوانند تا حق تعالی بجای هر آیه ده حسنه
از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید و از بشر بن غالب منقولست که حضرت امام حسین
صلوات الله علیه فرمودند که هر که آیه از کتاب خدا ایستاده در نماز بخواند حق تعالی بهر حرفی صد حسنه از برای
او بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و اگر گوش دهد قرآن را
بهر حرفی حسنه از برایش بنویسد و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند
و اگر در روز ختم کند ملائکه کاتبان اعمال تا شام بر او صلوات فرستند و البته بعد از ختم قرآن
یک دعای مستجاب از برای او هست و ختم قرآن از برای او بهتر است از ما بین آسمان و زمین که پر از
ثواب باشد راوی عرض نمود که اگر قرآن نخوانده باشد چه کند فرمود که حق تعالی بخشنده و کریمست
هر چه میداند بخواند خدا او را ثواب میدهد و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که
در مکه ختم کند قرآن را از جمعه تا جمعه یا بیشتر یا کمتر و ختمش در روز جمعه باشد حق تعالی از اجر و
ثواب از برای او بنویسد از اول جمعه که در دنیا بوده است تا آخر جمعه که خواهد بود و همچنین
اگر در روزهای دیگر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان ننویسند و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران

بنویسد و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند و اگر دویست آیه بخواند او را از خاشعان
بنویسند و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران و فائزان بنویسند و اگر پانصد آیه بخواند او را
از مجتهدان بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشد و اگر هزار آیه بخواند برای او قنطاری
بنویسند از نیکی که هر قنطاری پانزده هزار مثقال طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط
باشد و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل ما بین آسمان و زمین و از
حضرت علی ابن الحسین صلوات الله علیه منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد
بی آنکه بخواند حق تعالی برای او ده حسنه بنویسد و ده سیئه محو نماید و ده درجه برای او بلند کرداند
فرمود که نمیگویم که هر آیه با او این ثواب میدهند بلکه بهر حرفی مانند با و تا و هر که حرفی از قرآن را
نشسته در نماز بخواند خداوند عالمیان او را پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و پنجاه گناه از او محو
نماید و پنجاه درجه برای او بلند کرداند و هر که حرفی را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی
صد حسنه برای او ثبت نماید و صد سیئه از او محو نماید و صد درجه برای او بلند کرداند و کسی
که قرآن را ختم کند حق تعالی با او یک دعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت و حضرت امام
موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که اگر کسی با آیه از قرآن پناه برد از شر دشمنان اگر از
مشرق تا مغرب دشمن او باشند از شر همه ایمن گردد اگر با یقین و اعتقاد بخواند و بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که شخصی بحضرت رسول ص شکایت کرد درد سینه خود را
حضرت فرمود بخوان قرآن طلب شفا کن زیرا که حق تعالی میفرماید که قرآن شفای دردهایی
که در سینههاست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که آیه بخواند از هر جای
قرآن که باشد و بعد از آن هفت مرتبه یا الله بگوید اگر بر سنگی دعا کند خدا او را بشکافد
و بسند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلم منقولست که هر که را بلیه رسد و صد آیه بخواند
از هر جای قرآن که خواهد بعد از آن بگوید اللّهمّ اکشِفْ عنّی البلاء سه مرتبه خدا آن
بلا را دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست که هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن
ماه مبارک رمضانست فصل هشتم در بیان فضیلت تلاوة قرآن و نگاه داشتن قرآنست
از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقولست که هر که مصحفی تلاوت نماید از چشمش
برخوردار شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر باشند و بدرستی
دیگر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در آن نماز
نکنند

نکنند و عالمی که در میان جهال باشد و حرمتش نگاه ندارند و مصحفی که آویخته باشد و غبار بر آن
نشسته باشد و از آن تلاوت نمایند و از اسحق منقولست که با حضرت عرض نمودم که من قرآن را در حفظ
دارم از خاطر بخوانم بهتر است یا بنظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بخوان بهتر است
مگر نمیدانی که نظر کردن در قرآن عبادتست و در حدیث دیگر فرمود که شش چیز است که مؤمن
به آنها منتفع میشود بعد از مرگش فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از او
بماند که تلاوت نمایند و چاهی که از برای خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقه آبی
که جاری کرده باشد و سنت نیکوئی که بگذارد که بعد از او مردم به آن عمل کنند و در حدیث مناهی
نبی صلی الله علیه و آله وارد است که نهی فرمود از اینکه قرآن را با آب دهن محو نمایند یا به آب دهن بنویسند
و از حضرت رسول ص منقولست که نظر بروی علی ابن ابی طالب علیه السلم کردن عبادتست و نظر بروی پدر
و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و نظر بمصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست فصل نهم
در بیان فضایل و خواص بعضی از آیات و سور کریمهٔ قرآنی است سورة الفاتحة بسند معتبر منقولست
که حضرت امام رضا علیه السلم فرمود که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی
چشم بسفیدی چشم و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر که را علتی عارض شود
و در همان وقت هفت مرتبه سورهٔ حمد را بخواند اگر علتش برطرف شود اکتفا نماید و اگر نه هفتاد
مرتبه و من ضامنم از برای او عافیت را و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که سورهٔ حمد را بخواند حق تعالی بعدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب باو کرامت فرماید
و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که خداوند عالمیان میفرماید که من قسمت کرده ام سورهٔ فاتحة الکتاب را میان خود و بندهٔ خود
پس نصف آن سوره از منست و نصف آن از بندهٔ منست و اعطای بنده از منست در آن سؤال نماید
باو عطا میفرمایم پس چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بنده
من بنام من و بر من لازمست که کارهای او را با تمام رسانم و در جمیع احوال برای او برکت
فرستم و چون بگوید الحمد لله رب العالمین حق تعالی فرماید که بندهٔ من حمد کرد مرا و دانست
که نعمتهائی که نزد اوست همه از جانب منست و بلاها که از او دور میشود همه بتطول و احسان منست
ای ملائکه شما را گواه میگیرم که از برای او اضافه کردم بنعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را و دفع
کردم از او بلای آخرت را چنانچه بلای دنیا را از او دفع کردم پس چون الرحمن الرحیم میگوید

حق تعالی میفرماید که بندهٔ من برای من شهادت میدهد که من رحمن و رحیمم ای ملائکه شما را گواه میگیرم
که بهرهٔ او را بسیار کردم و نصیب او را از عطای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مَالِكِ یَوْمِ الدِّینِ
خداوند عالم میفرماید که ای ملائکه گواه میگیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که من مالک روز جزایم
من در روز حساب حساب او را آسان کنم و از گناهانش درگذرم چون اِیَّاكَ نَعْبُدُ گوید حق جل
و علا میفرماید که راست گفت بندهٔ من و مرا عبادت کرد پس گواه میگیرم شما را که او را بر این عبادت ثواب
کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او آرزوی منزلت او نمایند و چون وَاِیَّاكَ نَسْتَعِینُ گوید حق تعالی
فرماید که بندهٔ من به من استعانت جسته التجا بمن آورده گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت
نمایم و در جمیع شداید بفریاد او رسیم و در روز بلاها و سختیها دست او را بگیرم پس چون اِهْدِنَا
الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ گوید تا آخر سوره حق تعالی فرماید که اینها از من طلبید با او کرامت کردم و اجابت
آرزو کرد باو عطا نمودم و ایمن از آنچه ترسید او را ایمن گردانیدم و بسند دیگر منقولست که سورهٔ
حمد را بر دردی هفتاد مرتبه نخوانند مگر آنکه آن درد ساکن میشود و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که اگر سورهٔ حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو برگردد عجب
نخواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که را سورهٔ حمد عافیت ندهد
هیچ چیز او را عافیت نمیدهد و ایضاً منقولست که حضرت صادق ع به بعضی از اصحاب خود که
شکایت از تب کرده فرمود که بندهای پیراهنت بگشا و سر در گریبانت کن و اذان و اقامت بگو
و هفت مرتبه سوره حمد را بخوان آن شخص چنان کرد بزودی شفا یافت و در حدیث دیگر
منقولست که شخصی از صداع بآنحضرت شکایت کرد حضرت فرمود که دست خود را بگذار در
موضعی که درد میکند و سوره حمد و آیة الکرسی را بخوان و بگو اَللّٰهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُ اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اَجَلُّ وَاَکْبَرُ مِمَّا اَخَافُ وَاَحْذَرُ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عِرْقٍ نَعَّارٍ وَاَعُوذُ بِاللّٰهِ
مِنْ حَرِّ النَّارِ **سورة البقرة و آل عمران** بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم منقولست
که هر که سورهٔ بقره و آل عمران را بخواند این دو سوره در قیامت بر سر او سایه افکنند مانند
دو ابر یا دو عبا و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهار آیه از اول سوره بقره و آیة الکرسی تا علی العظیم
با دو آیه بعد از آن و سه آیه آخر سوره بقره بخواند بدی در خود و در مالش نه بیند و شیطان
نزدیک او نیاید و قرآن را فراموش نکند و از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که آیة الکرسی

در وقت

در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از هر نماز بخواند هیچ صاحب نیشی باو ضرر
نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که یکمرتبه آیة الکرسی بخواند حق تعالی از او
برگرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهلترین بلاهای دنیا فقر و
احتیاج باشد و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد و منقولست که ابو ذر از حضرت رسول صلی الله
علیه سؤال نمود که کدام آیه عظیمتر از آیاتیست که بر تو نازل گردیده است فرمود که آیة الکرسی
و بسند دیگر منقولست که شخصی بحضرت صادق علیه السلم از تب شکایت کرد حضرت فرمود که آیة الکرسی را
در ظرفی بنویس و به آب حل کن و بخور و از حضرت امام موسی علیه السلم منقولست که یکی از پدرانم شنید که
کسی سورهٔ فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت و بعد از آن شنید که آیه سورهٔ انا انزلنا
میخواند فرمود که تصدیق پیغمبر کرد و آمرزیده شد بعد از آن شنید که آیة الکرسی میخواند فرمود که
به به نازل شد برات بیزاری او از جهنم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم منقولست
که کسی که چشمش آزاری داشته باشد آیة الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد که برطرف
میشود بتوفیق الهی عافیت می یابد انشاء الله و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه سورهٔ قل
هو الله احد و یازده مرتبه سورهٔ انا انزلناه و یازده مرتبه آیة الکرسی بخواند خدا مالش را از
تلف حفظ نماید و چون کسی خواهد که از خانه بیرون رود چند آیه از آل عمران یعنی اِنَّ فِی خَلْقِ
السَّمٰوَاتِ تا آخر سوره با آیة الکرسی و سورهٔ انا انزلناه و سورهٔ حمد بخواند که موجب قضای
حاجتهای دنیا و آخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلم منقولست که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که صد مرتبه آیة الکرسی بخواند چنان باشد که مدت حیوة
خود عبادت کرده باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی فرمود به تورات
گنجی از گنجهای عرش خود را کرامت کرده ام فاتحة الکتاب و خاتمه سورهٔ بقره یعنی آمن الرسول
تا آخر سوره و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که گمان ندارم که کسی در اسلام
عقلش کامل شده باشد شبی بی آنکه آیة الکرسی خوانده بسر آورد بعد از آن فرمود که اگر
بدانید که چه فضیلت دارد در هیچ حالی او را ترک ننمائید بدرستی که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله مرا خبر داد که آیة الکرسی را از گنج زیر عرش بمن کرامت کرده اند و پیغمبر دیگر
چنین کرامتی نداده بودند بعد از آن حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که از آن روز که
این را از حضرت شنیده ام تا حال یکشب ترک خواندن آن نکرده ام سه مرتبه میخوانم در هر شب

بگیرند بعد از نماز خفتن پیش از نافله و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که هر که بعد از نماز واجب آیة الکرسی بخواند تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث
دیگر منقولست که فرمود یا علی بر تو باد بتلاوت آیة الکرسی بعد از نماز فریضه بدرستی که محافظت
و مداومت نمینماید بر خواندن آن مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون حق تعالی امر فرمود که سورهٔ فاتحه و آیهٔ شهد الله و آیة الکرسی
و آیهٔ قل اللهم مالک الملک را بزمین آورند ایشان در عرش الهی در آویختند و گفتند پروردگارا
ما را کجا میفرستی بنزد اهل خطاها و گناهان میفرستی حق تعالی وحی فرمود بایشان که بروید بزمین که
بعزت و جلال خودم سوگند که هر که از آل محمد و شیعیان ایشان شما ها را تلاوت فرماید
بعد از نمازهای واجب البته بسوی او نظر مینمایم بنظر مخفی خود یعنی الطاف خاصهٔ خود را
شامل حال او کنم و هر روز هفتاد نظر و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را بر آورم و او را
قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی علیه السلام منقولست
که اشجع سلمی بحضرت صادق ع عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانهای مخوف واقع
میشوم میخواهم چیزی تعلیم من فرمائی که موجب ایمنی من گردد حضرت فرمود که هر گاه خوف
بر تو غالب گردد دست خود را بر بالای سر خود بگذار و بآواز بلند این آیه را بخوان افغیر
دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون
اشجع گفت که چون ببعضی رفتم بوادی رسیدم که جن در آنجا بسیار است ناگاه شنیدم که شخصی
میگوید که بگیریدش من آیه را خواندم دیگری گفت که چگونه بگیریمش و حال آنکه پناه بآیهٔ طیبه
برد **سورة النساء** از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که سورهٔ نساء را در روز
جمعه بخواند از ضغطهٔ قبر ایمن گردد **سورة المائدة** بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که هر که سورهٔ مائده را در روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و گناه آلوده نشود و هرگز
بخدا مشرک نشود **سورة الانعام** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سورهٔ انعام
یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملک آنرا مشایعت کردند تا بخدمت حضرت رسول ص آوردند پس این
سوره را تعظیم نمائید و بدانید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست
اگر بدانید که در قرائتش چه فضیلت و ثواب هست هرگز ترک ننمایند قرائتش را و از
عبد الله عباس منقولست که کسی که سورهٔ انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جملهٔ اهل

ایمانش

ایمان باشد و بدیدهٔ خود هرگز جهنم را نبیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که
سورهٔ انعام را یکدفعه نازل ساختند و هفتاد هزار ملک مشایعت او کردند و آواز بلند کرده بودند
بتسبیح و تکبیر و تهلیل تا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند پس هر که این سوره را بخواند آن هفتاد
هزار ملک تسبیح بگویند از برای او تا روز قیامت و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که اگر کسی علتی
داشته باشد که خوف هلاک از آن داشته سورهٔ انعام را بخواند که مکروهی باو نمیرسد از آن علت **سورة
الاعراف** بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت
از جملهٔ جماعتی باشد از دوستان خدا که حق تعالی در شان ایشان فرموده که خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک
نمیشوند و اگر در هر جمعه بخواند او را در قیامت حساب نکنند و بدرستی که آیات محکمات در آن بسیار است
پس قرائت این سوره را ترک منمائید که گواهی میدهد برای کسی که آنرا خوانده باشد و بسند معتبر
از اصبغ بن نباته منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بحق آن خداوندی که محمد را
براستی فرستاده است و اهل بیتش را گرامی داشته است که آنچه مردم طلب نمایند از احراز برای سوختن
یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهارپا یا گریختن غلام البته در قرآن هست پس هر که خواهد از من
سؤال نماید پس شخصی برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چیزی از قرآن بمن تعلیم کن که مرا ایمن گرداند
از سوختن و غرق شدن فرمود که این دو آیه را بخوان ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو
یتولی الصالحین و ما قدروا الله حق قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات
مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرق
شدن ایمن شود پس شخصی خواند و آتش در خانهای همسایگانش افتاد و او سالم ماند و بخانهٔ
او آتش نرسید پس شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چهارپائی دارم و چموشی میکند
و من از دست آن میترسم حضرت فرمود که در گوش راستش این آیه را بخوان و له اسلم من فی
السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون پس آن شخص چنین کرد و چهارپایش
رام و هموار شد شخصی دیگر برخاست و گفت یا امیر المؤمنین در زمینی که من میباشم جانوران
درنده در خانهٔ من داخل میشوند و تا حیوانات را ضایع نکنند بدر نمیروند حضرت فرمود که
این دو آیه را بخوان لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رؤف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو
رب العرش العظیم آن مرد این دو آیه را خواند دیگر درندها بخانه اش نیامدند شخصی دیگر

برخواست و گفت یا امیر المؤمنین در شکم من صفرائی بهم رسیده است آیا آیه هست که موجب شفا گردد حضرت
فرمود که بلی بی آنکه درهم و دیناری خرج کنی بر شکم خود آیة الکرسی بنویس و بشو و آن آب را
بخور که این ذخیره باشد در شکم تو و باعث شفا میگردد بقدرت الهی شخص دیگر برخواست و گفت
یا امیر المؤمنین برای گم شده چیزی بفرما حضرت فرمود که دو رکعت نماز بگذار و در هر دو رکعت
سوره یس بخوان و بعد از آن بگو یا هادی الضالة رد علی ضالتی آنمرد چنین کرد حق تعالی گم شده [اشیا]
او را بر گردانید پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین بنده از من گریخته است فرمود که این
آیه را بخوان اَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ
بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ اِذَا اَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ
چون این آیه را خواند غلامش برگشت پس شخصی دیگر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین چیزی برای
دزدی بفرما که دزدان مال ما بسیار میبرند در شب حضرت فرمود که چون بمیان رختخواب میروی این
دو آیه را بخوان قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن تا آخر سوره بنی اسرائیل بعد از آن حضرت فرمود
که کسی که در شب بیابانی تنها باشد و آیه سخره را ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض تا تبارک الله
رب العالمین بخواند ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند پس شخصی
این را شنید و شبی به خرابه افتاد و شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند چون خوابید
دو شیطان آمد یکی دهانش گرفت رفیقش گفت که دست از او بدار و او را مهلت ده چون دست
برداشت آنمرد بیدار شد و آیه سخره را خواند آن رفیقش گفت خدا بینی ترا بخاک مالد الحال حراست
و نگهبانیش کن تا صبح و چون صبح شد بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع آمد و گفت که در سخن تو
شفا و راستی دیدم و حال شب خود را نقل کرد و بعد از طلوع آفتاب بآنمحل که شب خوابیده بود بر گشت
اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک کشیده بود و رفته بود سوره انفال و سوره توبه
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره انفال و سوره برائت را در هر ماه بخواند هرگز
نفاق بر او راه نیابد و از شیعه حضرت امیر المؤمنین ع باشد سوره یونس از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سوره یونس را در هر دو ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم آن نیست که از جاهلان
گردد و روز قیامت از جمله مقربان باشد سوره هود از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که
سوره هود را در هر جمعه بخواند حق تعالی او را در قیامت در زمره پیغمبران محشور گرداند و در قیامت
گناهی از او ظاهر نشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که از غرق ترسد

این آیات

این آیات را بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الحق المبین
وما قدروا الله حق قدره والارض جمیعا قبضته یوم القیمة والسموات مطویات بیمینه
سبحانه وتعالی عما یشرکون سوره یوسف از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره یوسف را
در هر روز یا در هر شب بخواند حق تعالی در قیامت مبعوث شود جمالش مانند جمال حضرت یوسف باشد و
در روز بد فزعی و خوفی نرسد و از نیکان بندگان صالح خدا باشد سوره الرعد از حضرت صادق ع
منقولست که هر که سوره رعد را بسیار بخواند هرگز صاعقه باو نرسد و اگر چه ناصبی باشد و اگر مؤمن
باشد خدا او را داخل بهشت کرداند بی حساب و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران
مؤمنش سوره ابراهیم و سوره الحجر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره ابراهیم و سوره حجر را در
دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند هرگز فقر و دیوانگی و بلیه عظیمی باو نرسد سوره النحل از حضرت صادق
منقولست که هر که سوره نحل را در هر ماه بخواند در دنیا بمرض مبتلا نشود و هفتاد نوع از بلا از او دور
گرداند که سهلترین آنها دیوانگی و خوره و پیسی باشد و مسکن او در جنة عدن باشد که در میان بهشتها
واقع است سوره بنی اسرائیل از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره بنی اسرائیل را در هر شب
جمعه بخواند نمیرد تا قایم آل محمد را دریابد و از اصحاب او باشد و منقولست که عمر بن حنظله بحضرت
صادق ع شکایت نمود از صداع حضرت فرمود که دست بر بالای سرت بگذار و این دو آیه را بخوان
قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ اِذًا لَابْتَغَوْا اِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا
اِلَى مَا اَنْزَلَ اللّهُ وَاِلَى الرَّسُولِ رَاَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا سوره الکهف
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره کهف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و خدا
او را در زمره شهدا محشور کرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و بسند معتبر از آنحضرت منقولست
که هر که سوره کهف را در شب جمعه بخواند کفاره گناهان او باشد که از جمعه تا جمعه کرده است
و در روایت دیگر وارد شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین
ثواب داشته باشد و از حضرت رسول ص منقولست که هر که آیه قل انما انا بشر مثلکم را تا آخر
سوره بخواند در وقت خواب از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان آن پر باشد از
ملائکه و استغفار از برای او کنند تا صبح و در حدیث دیگر از حضرت صادق ع وارد شده است که
هر که این آیه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود سوره مریم از حضرت صادق ع
منقولست که هر که مداومت نماید بر سوره مریم نمیرد تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند

نبیند ودر آخرت باو بدهند مثل ملکی حضرت سلیمان در دنیا داشته است سورة طه از حضرت صادق منقولست که ترک نکنید سورهٔ طه که خدا این سوره را دوست میدارد و هر که این سوره را بخواند دوست میدارد و کسی که بر قرائت مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامهٔ اش را بدست راستش دهد و او را بر گناهانی که در اسلام کرده است حساب نکند و در آخرت آنقدر مزدها و عطاها باید که او راضی شود

سورة الانبیاء از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ انبیا را بخواند از روی محبت و خواهش در باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سورة الحج از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که هر که سورهٔ حج در هر سه روز یکمرتبه بخواند در سال بتوفیق حج بیاید و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که اگر مخالف باشد چون است فرمود که عذابش تخفیف می یابد

سورة المؤمنین از حضرت صادق ع منقولست که هر که در جمعه سورهٔ مؤمنین را بخواند حق تعالی خاتمهٔ او را بخیر کند و در فردوس اعلا منزلش با پیغمبران باشد سورة النور از حضرت صادق ع منقولست که فرمود محفظ نمائید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن سورهٔ نور و باین سوره زنان خود را از حرام حفظ نمائید بدرستی که هر که این سوره را در هر شب یا در روز مداومت نماید هیچیک از اهل خانه زنا نکنند تا او بمیرد و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که همه از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بقبر کذارند و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف چشم بحضرت امام موسی ع شکایت نمود حضرت فرمود که آیهٔ نور را سه مرتبه در حال بنویس پس آنرا بشو و ضبط کن و مکرر بدیده بکش راوی گفت که صد میل کمتر کشیدم که دیده صحیح از اول شد سورة الفرقان از حضرت امام موسی علیه السلام منقولست که ترک مکن تلاوت سورهٔ فرقان را بدرستی که هر که در هر شب این سوره را بخواند حق تعالی او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلی باشد سورة الطس از حضرت صادق ع منقولست که هر که طس را در شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا هرگز بدحالی باو نرسد و در آخرت از بهشت باو آنقدر بدهند که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا نماید و حق تعالی صد زن از حور العین باو کرامت نماید

سورة العنکبوت و سورة الروم بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان بخواند والله که از اهل بهشت است و در این حکم استثنا نمیکنم و نمیترسم که خدا در این سوگند بر من گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد

حق تعا

حق تعالی منزلت عظیم هست سورهٔ لقمن از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کسیکه سورهٔ لقمن را در شب بخواند حق تعالی در آن شب ملکی چند موکل گرداند برای که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح شود و اگر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرهایش حفظ نمایند تا شب سورة السجدة از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در قیامت نامه اش را بدست راست او دهد و او را حساب نفرماید هر چند گناهکار باشد و در بهشت از رفقاء محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم بوده باشد

سورهٔ احزاب از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله باشد بعد از آن فرمود که در سورهٔ احزاب فضایح بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و در ازتر از سورهٔ بقره بوده لیکن کم کردند و تحریف دادند سورة السبا و الفاطر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ سبا را و سورهٔ فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حراست الهی باشد و اگر در روز بخواند در آن روز مکروهی باو نرسد و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آنقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و از روی بیان نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت امام موسی ع منقولست که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند که اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا وَلَئِنْ زَالَتَا اِنْ اَمْسَكَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ اِنَّهُ كَانَ حَلِيْمًا غَفُوْرًا خانه بر سرش خراب نشود و بسند دیگر منقولست که شخصی از مرو بخدمت حضرت صادق ع شکایت کرد از درد سر حضرت فرمود که نزدیک بیا پس دست بر سر او گذاشت و این آیه را خواند اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ تا آخر سورهٔ یس از حضرت صادق ع منقولست که هر چیزی را قلبیست و قلب قرآن سورهٔ یس است هر که این سوره را در روز پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسیکه در شب پیش از خواب بخواند حق تعالی هزار ملک را باو موکل گرداند که او را از شر شیطان مرجوم و هر آفتی حفظ نمایند و اگر در آن روز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند و مشایعت او نمایند تا قبرش با استغفا

وچون در لحدش گذارند ملائکه که در میان قبرش ساکن کرده‌اند عبادت الهی کنند
و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند و او را
ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته از قبر او نور ساطع باشد تا اطراف آسمان تا
وقتی که از قبر بیرون آید چون حق تعالی او را از قبر بیرون آورد پنج هزار ملک با او
باشند و مشایعت او نمایند و با او سخن گویند و بر رویش خنده کنند و به هر خیری
او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام قرب محلی
بدارند که هیچ خلقی قربش از او بیشتر نباشد مگر ملائکهٔ مقرب و پیغمبران مرسل و او
با پیغمبران بایستد نزد حق تعالی و در هنگامی که مردم اندوه داشته باشند او اندوه
نداشته باشد و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردگار عالم
با او خطاب فرماید که ای بندهٔ من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت تو را قبول
نمایم و هر سؤالی که خواهی از من بکن که سؤالت را رد نمیکنم پس او شفاعت کند و خدا
قبول نماید و او سؤال کند و خدا عطا فرماید و دیگران را حساب کنند و او را حساب نکنند
و با دیگران در مقام حسابش باز ندارند و مذلت و خواری در انجمن ابداً به او نرسد و هیچ
گناهی از گناهان او را نگیرند پس نامهٔ خود بگیرد و بجانب بهشت روان شود پس مردم
تعجب کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناهی نبوده و از رفیقان پیغمبر آخر الزمان صلی الله
علیه و آله باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در عمر خود
یک مرتبه سورهٔ یس را بخواند حق تعالی بعدد هر خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در
آخرتست و هر خلقی که در آسمانست بعدد هر یک از ایشان دو هزار هزار حسنه
از برای او بنویسد و دو هزار هزار گناه از او محو فرماید و بفقر و قرض و خرابی خانه و فرو ماندن
و تعب و مشقت و دیوانگی و خوره و وسواس و دردهای ضرر رساننده مبتلا نشود و حق تعالی
سکرات و اهوال مرگ را از او تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای
او فراخی روزی در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب با کرامت فرماید که او راضی
شود و حق تعالی خطاب فرماید بملائکهٔ آسمان و زمین که من از فلان بنده راضی شدم برای
او استغفار نمایید و بسند دیگر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام
از بواسیر شکوه نمود حضرت فرمود که یس را با عسل بنویس و حل کن و بخور و در

در حدیث

و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که از برای دفع لکهای سفید و برص
که در بدن بهم رسد سورهٔ یس را بعسل بنویسند و بیاشامند سورهٔ الصافات
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ صافات را در هر روز جمعه بخواند
پیوسته از جمیع آفتها و بلاها محفوظ باشد و در دنیا روزیش فراخ باشد و بدن و مال و
فرزندانش مکروهی نرسد نه از شیطان مردود و نه از جبار معاند و اگر در آن
روز یا در آن شب بمیرد حق تعالی او را شهید مبعوث گرداند و با شهیدان او را داخل
بهشت گرداند و در درجهٔ شهیدان او را جا دهد و بسند معتبر از سلیمان جعفری
منقولست که حضرت امام موسی علیه السلام بفرزند خود قاسم فرمود که برخیز ای فرزند و بر بالای
سر برادرت سورهٔ والصافات صفا را بخوان تا تمام کنی او شروع بخواندن کرد چون به آیهٔ أَهُمْ
أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا رسید قبض روحش شد چون جامه بر روی میت
کشیدند و بیرون آمدند یعقوب بن جعفر بخدمت حضرت عرض کرد که ما چنین [illegible]
که برای آسان جان کندن سورهٔ یس میباید خواند شما فرمودید که والصافات
بخوان حضرت فرمود که والصافات را بسر هر کس که بشدت جان کندن گرفتار باشد
بخوانند حق تعالی راحتش را نزدیک میگرداند بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که اگر کسی از گزیدن عقرب بترسد این آیه را بخواند سَلَامٌ عَلَى
نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که کسی که خواهد که او را در قیامت
بکیل وافی ثواب کامل بدهند باید که بعد از هر نماز این آیه را بخواند سُبْحَانَ
رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
و در حدیث دیگر وارد شده است که از مجلس که برخیزند این آیه را بخوانند کفارهٔ
گناهان اهل آن مجلس میگردد سورهٔ ص از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که
سورهٔ ص را در شب جمعه بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آن قدر با او عطا
فرماید که هیچ احدی از خلق عطا نفرموده باشد مگر پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی
و او را داخل بهشت گرداند و هر که را او خواهد از اهل خانه‌اش حتی خادمی
که او را خدمت میکرده است سورهٔ الزمر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که
زمر را بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت با او کرامت فرماید و او را عزیز گرداند بی مال

وخویشان خود که هر که او را ببیند از او حمایت کند و بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حوریه و از چشمها و حوران و درختان و میوها آنچه در قرآن وصف فرموده با او کرامت فرماید سورة المؤمن از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره حم مؤمن را در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و ایمان را از او سلب ننماید و آخرت او را بهتر از دنیا گرداند برای او سورة السجده از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی در قیامت او را نوری عطا فرماید ان قدر که چشم کار کند و او را سرور و شادی در ان روز کرامت فرماید و در دنیا بحالی باشد که دیگران از وی حال او رشک برند سورة الشوری از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید تلاوت سوره حم عسق را چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند آفتاب نورانی باشد و چون نزد عرش آید حق تعالی فرماید که ای بنده مؤمن من مداومت نمودی بر قرائت حمعسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد اگر منزلت ان سوره و ثوابش را میدانستی هرگز از خواندن ان ملال بهم نرسانیدی و اکنون جزای خود را خواهی دانست ای ملائکه او را داخل بهشت گردانید و از برای او قصری مقرر ساخته ام از یاقوت سرخ و درها و کنگرها و درجهایش از یاقوت سرخ و از لطافت از اندرون بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرون را میتوان دید و در ان قصر دختران باکره جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران کوشوار در گوش پاینده در حسن پیوسته با و عطا کنم سورة الزخرف از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که مداومت نماید بر قرائت سوره حم زخرف خدا او را در قبر از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن گرداند و چون او را بمقام حساب بیاورند ان سوره بیاید و بامر الهی او را داخل بهشت گرداند سورة الدخان از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمره ایمنان مبعوث گرداند و او را در سایه عرش خود جا دهد و حساب او را آسان کند و نامه او را بدست راست او دهد و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام عرض نمود که چگونه شب قدر را بشناسم فرمود که چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخواند چون شب بیست و سیم شود تصدیق خواهی نمود آنچه سؤال

او را شفاعت نماید تا او را بجنت اعیان از حورهای فیامت بدارند و در امان خدا و رسول باشد
سورة الفتح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که حفظ نمائید اموال و زنان خود را بخواندن سوره انا فتحنا بدرستی که کسی که بخواندن این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی از جانب رب العزة او را ندا کند که همه خلق بشنوند که از بندگان مخلص مائی ای ملائکه او را ملحق کنید به بندگان شایسته من و او را داخل بهشت جاودان کنید و از شراب سر بمهر بهشت که با کافور ممزوج است با و بخورانید
سورة الحجرات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله مشرف میشوند سورة ق در نمازهای واجب و سنت خدا روزی او را فراخ گرداند و نامه اعمالش را بدست راست او دهد و او را حساب آسان کند
سورة الذاریات از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره الذاریات را در روز یا در شب بخواند خدا امر معیشت او را باصلاح آورد و وسعت دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را بچراغی که روشن باشد تا روز قیامت سورة الطور از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقولست که هر که سوره طور را بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید سورة النجم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره نجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخوبی و نام نیک زندگی نماید و گناهانش آمرزیده شود و محبوب دلهای مردم گردد سورة اقتربت الساعة از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سوره اقتربت الساعة را بخواند مبعوث از قبر بیرون آید بر ناقه از ناقهای بهشت سوار شده سورة الرحمن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که ترک مکنید قرائت سوره رحمن را و خواندن او را در نمازها بدرستی که این سوره در دل منافقان قرار نمیگیرد و حق تعالی این سوره را در روز قیامت به بهترین صورتی و در نهایت خوشبوئی بجای عرش حاضر میگرداند و در محل قرب و کرامت می ایستد حق تعالی با و خطاب میفرماید که کیست آنکه در دنیا ترا در نمازها میخواندند و مداومت میفرمودند بر خواندن تو میگوید خداوندا فلان و فلان پس حق تعالی رویهای ایشان را سفید میگرداند و میفرماید که هر کرا میخواهید شفاعت نمائید پس ایشان آنقدر که خواهند شفاعت مینمایند پس بایشان میگوید که داخل جنت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که مستحبست که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ بگوید لَا بِشَيْءٍ مِنْ آلَائِكَ رَبِّ أُكَذِّبُ و در حدیث دیگر فرمود که هر که سوره الرحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا

محمد بن بکیر لا یبتغی من الآیات رب الکذب اکر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اکر
در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد سورة الواقعة از حضرت صادق ع منقولست که هر که
در هر شب جمعه سورهٔ واقعه بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست او کرداند و در دنیا
بد حالی و فقر و احتیاج نبیند و بهیچ آفتی و بلایی مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
و این سوره مخصوص آن حضرتست و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که هر که مشتاق بهشت و صفت
آن باشد سورهٔ اذا وقعت را بخواند و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سورهٔ الم سجده
بخواند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که سورهٔ واقعه را در هر شب پیش از آنکه
بخوابد بخواند در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از اسماعیل
عبد الخالق منقولست که حضرت صادق ع فرمود که پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز نشسته
میکردند و در این دو رکعت صد آیه میخواندند و میفرمودند که هر که این دو رکعت را بکند و صد آیه در
دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان ننویسند و اسمعیل گفت که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
در این دو رکعت بعد از سورهٔ اذا وقعت و قل هو الله میخواندند سورة الحدید و سورة المجادلة از حضرت
صادق ع منقولست که هر که سورهٔ حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را
عذاب نکند و در حیاتش در خود و اهلش بد حالی و احتیاج نبیند سورة الحشر از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که هر که سورهٔ حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب
و آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه
همه بر او صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد با شهادت مرده
سورة الممتحنة از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ ممتحنه را در نمازهای واجب
و سنت بخواند خدا دل او را با ایمان امتحان نماید و دیده اش را نور بخشد و هرگز او و فرزندانش به
و فقر مبتلا نشوند سورة الصف از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که مداومت نماید بر خواندن
سورهٔ صف در نمازهای واجب و سنت خدا او را در صف ملائکه و انبیا جا دهد سورة الجمعة و
المنافقین از حضرت صادق ع منقولست که واجبست بر هر که از شیعهٔ ما باشد که در
شام و خفتن شب جمعه سورهٔ جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر سورهٔ جمعه و منافقین
بخواند چون چنین کند چنان باشد که عمل حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمل نموده باشد و ثواب
او بر خدا بهشت باشد سورة التغابن از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ تغابن

در

در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد و گواه عادلی باشد که شهادت دهد
برای کسی که شهادت او را قبول فرماید و از وی جدا نشود تا او را داخل بهشت کرداند و از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که هر که سورههای مسبحات را همه پیش از خواب بخواند نمیرد تا قائم آل محمد صلی الله
علیه و آله را دریابد و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهند سورة الطلاق
سورة التحریم از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که سورهٔ طلاق و تحریم را در نماز واجبی بخواند
او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد و او را داخل بهشت کردانند
بسبب تلاوت کردن این دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اند سورة الملک
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ تبارک الذی بیده الملک را در نماز واجب پیش از خواب
بخواند پیوسته در امان الهی باشد تا صبح و در روز قیامت در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سورهٔ ملک مانعه است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در
توریة سورة الملک است و هر که در شب بخواند چنانست که بسیار عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است
آن شب او را از غافلان ننویسند و بدرستی که من در رکوع و بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم
پدرم در روز و شب هر دو میخواند و هر که این سوره را بخواند نکیر و منکر بقبر او در آیند
چون از جانب پاهایش بیایند پاهایش بایشان گویند که شما را از جانب ما راهی نیست زیرا که این
بنده هر روز و شب برپای ایستاد و سورة الملک را میخواند و چون از جانب شکمش بیایند شکمش
بایشان خطاب نماید که شما را از جانب من راهی نیست بدرستی که این بنده در من جا داده بود سورة الملک را
و چون از جانب زبانش بیایند بایشان گوید که شما را از جانب من راهی نیست زیرا که این بنده هر شب
و هر روز سورة الملک تلاوت میکرد بر من جاری میساخت سورة ن و القلم از حضرت صادق علیه السلام
منقولست که هر که سورهٔ ن و القلم را در فریضه یا نافله بخواند خدا او را امین کرداند از اینکه
هرگز بفقر مبتلا نشود و چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد سورة الحاقة از حضرت
صادق ع منقولست که بسیار بخوانید سورهٔ حاقه را بدرستی که خواندن او در فرایض و نوافل
از ایمان بخدا و رسولست زیرا که این سوره در باب امیر المؤمنین صلوات الله علیه و معویه علیه اللعنة
نازل [illegible] است و هر که این سوره را بخواند ایمان از او برطرف نشود تا هنگام مردن سورة المعارج

و محافظت نمودن بر

از حضرت صادق منقولست که بسیار بخوانید سورهٔ سأل سائل را که هر که این سوره را
بسیار بخواند در روز قیامت از هیچ گناه او سؤال نماید و او را در بهشت با
یار رسول الله [illegible] ساکن کرداند سورهٔ نوح از حضرت صادق ع

از حضرت صادق ع منقولست که هر که ایمان بخدا و حق [illegible] قرآن دارد باید که خواندن سورهٔ
نوح را ترک نکند [illegible] که هر که این سوره را از برای خدا [illegible] [illegible] بخواند خدا او را
در [illegible] مسکن نیکوکاران ساکن کرداند و در بهشت [illegible] [illegible] او را کرامت فرماید [illegible] [illegible] [illegible] چهار هزار
زن باو تزویج فرماید [illegible] سورهٔ الجن از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ جن را بسیار بخواند
از [illegible] جنیان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت رسول صلی الله
علیه و آله [illegible] [illegible] از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ مزمل را در نماز خفتن [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن سوره [illegible] [illegible] و گواه او باشد در قیامت و خدا او را [illegible]
نیکو [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که
در [illegible] سوره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت رسول [illegible] جا دهد و در روز
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از حضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت
نماید بر سورهٔ لا اقسم و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول صلی الله علیه و آله محشور گرداند در [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از صراط [illegible] او را [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] منقولست که هر که سورهٔ هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کرامت [illegible] [illegible] و با حضرت رسول صلی الله
علیه و آله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امام علی نقی صلوات الله علیه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] داده باید که در
اول [illegible] [illegible] سورهٔ هل اتی علی الانسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سوره [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت امام رضا علیه السلام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اول سورهٔ هل اتی علی الانسان [illegible] [illegible] [illegible] سورهٔ هل اتیک حدیث
الغاشیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] از حضرت صادق ع منقولست که هر که
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و هر که هر روز سورهٔ
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و هر که سورهٔ نازعات را بخواند
[illegible] [illegible] [illegible] داخل بهشت شود [illegible] [illegible] داخل بهشت شود [illegible] [illegible] سورهٔ عبس

سورهٔ عبس

سورهٔ عبس و تولی و سورهٔ اذا الشمس کورت را بخوانند در حفظ الهی باشد از خیانت و در سایهٔ
کرامت و رحمت الهی باشد تا زنده باشد سورهٔ الانفطار و المطففین و الانشقاق
از حضرت صادق ع منقولست که هر که سورهٔ اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت را
در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا
دور نگرداند در آخرت و پیوسته او نظر بکرامتهای الهی نماید و خدا نظر رحمت باو دارد
تا از حساب خلایق فارغ شود و بسند دیگر از آن حضرت منقولست که هر که در نماز واجب
سورهٔ ویل للمطففین بسیار بخواند حق تعالی در قیامت برات ایمنی از آتش جهنم باو
کرامت فرماید و او را بی‌حساب به بهشت برد سورهٔ بروج از حضرت صادق ع منقولست
که هر که سورهٔ و السماء ذات البروج را در فرایض بخواند چون سورهٔ پیغمبرانست حق تعالی
او را در قیامت با پیغمبران و مرسلان و صالحان محشور گرداند و با ایشان او را باز
دارد و سورهٔ الطارق از حضرت م منقولست که هر که سورهٔ و السماء و الطارق را در فرایض
بخواند او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم بود باشد و از رفقای پیغمبران
باشد در بهشت سورهٔ الاعلی از حضرت صادق ع منقول است که هر که سورهٔ
سبح اسم ربک الاعلی در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت باو گویند که هر در
از درهای بهشت که میخواهی داخل شو سورهٔ الغاشیه از حضرت صادق ع منقولست
که هر که مداومت نماید بر خواندن سورهٔ هل اتیک حدیث الغاشیه در نماز واجب
یا سنت خدا او را فرو گیرد رحمت دنیا و آخرت و در روز قیامت برای او ایمنی از عذاب
باو کرامت فرماید سورهٔ الفجر از حضرت صادق ع منقولست که بخوانند سورهٔ فجر
را در نمازهای فریضه و نافله که آن سورهٔ امام حسین ع است و هر که این سوره
را بخواند در بهشت در جوار آنحضرت باشد سورهٔ البلد از حضرت صادق ع منقولست
که هر که سورهٔ لا اقسم بهذا البلد را در نماز واجب بخواند در جملهٔ صالحان
معروف شود در آخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی هست و در
قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد سورهٔ الشمس و اللیل و
و الضحی و الم نشرح از حضرت صادق ع منقولست که هر که بسیار بخواند در روز

یا در شب سورهٔ والشمس و ضحیها و سورهٔ واللیل اذا یغشی و سورهٔ والضحی و الم نشرح را
هر چیز که نزد او حاضر باشد در قیامت برای او شهادت بدهند حتی موی و پوست
و گوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او و حق تعالی بفرماید
که شهادت بدهند من شهادت شما را قبول کردم از برای بندهٔ خود ای ملائکه ببرید او را به
بهشت و هر جا که او اختیار نماید باو عطا کنید که او را باد فضل و رحمت من از برای بندهٔ من
سورهٔ والتین از حضرت صادق منقولست که هر که سورهٔ والتین را در فرایض و نوافل
خود بخواند عطا فرماید از بهشت باو هر جا که ببیند و سورهٔ العلق از حضرت
صادق مرویست که هر که در روز یا در شب سورهٔ اقرأ باسم ربک را بخواند
و در آن روز و یا در آن شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد و خدا
او را با شهیدان محشور گرداند و چنان باشد که در راه خدا در میان لشکر رسول
جهاد کرده باشد سورهٔ القدر بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که
هر که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر
کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و اگر آهسته بخواند چنان باشد که در راه
خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا بزند و هر که ده بار بخواند خدا
هزار گناه از گناهان او را محو نماید و بروایت دیگر از آن حضرت منقولست
که هر که سورهٔ انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب حق تعالی او را
ندا فرماید که خدا گناهان گذشتهٔ ترا آمرزید و عمل از سر گیر و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین منقولست که هر که پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا
انزلناه را بخواند در آن روز بگناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان
و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که بدرستیکه حق تعالی را
در روز جمعه هزار نفخه و نسیم از رحمت خود هست هر بنده را آنچه خواهد
از آن عطا فرماید پس هر که سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از عصر روز
جمعه صد مرتبه بخواند حق تعالی آن نفخهٔ رحمت را و مثل آن را باو عطا فرماید و از
حضرت صادق منقولست که چون ماه مبارک رمضان درآید هر شب هزار
مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بخواند و چون شب بیست و سیم شود دل خود را محکم

بدارد

بدارد و گوشهای خود را بگشا از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید و بسند معتبر از
آن حضرت منقولست که اگر کسی در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان سورهٔ انا انزلناه
را هزار مرتبه بخواند چون صبح کند یقین او محکم و شدید شده باشد باعتراف نمودن
بچیزی چند که مخصوص ما است از غرایب فضایل و نیست مگر بسبب چیزی که در خواب مشاهده
نماید و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که جامهٔ نو ببرد و سورهٔ انا انزلناه
را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه چون برسد بتنزل الملائکة اندکی آب بردارد و در
جامه بپاشد پاشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند و در دعا
بگوید الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی و اصلی فیه لربی و حمد الهی
بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از
منقولست که چون حضرت امام رضا جامهٔ نوی میپوشیدند قدحی آب میطلبیدند
و ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه و ده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و ده مرتبه سورهٔ قل یا ایها
الکافرون بر آن ظرف میخواندند و بعد از آن آب را بر جامه میپاشیدند و میفرمودند که هر که
پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته در فراخی عیش باشد مادامیکه تاری از آن
جامه باقی باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که چون حق تعالی جامهٔ
نوی بکسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی سورهٔ
حمد و آیة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه بخواند بعد از حمد کند خدا را که عورت
او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم زینت بخشید و کلمهٔ لا حول و لا قوة الا بالله
بسیار بگوید پس کسیکه چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند و بعدد هر تاری که در آن جامه
باشد خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کنند و از برای او استغفار نمایند و برای او
دعا و ترحم کنند و در روایت دیگر وارد شده است که هر که قدحی بر گیرد و آب در آن قدح
بریزد و سی و پنج مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بر آن قدح بخواند و آب را بر جامهٔ خود بپاشد
پیوسته در وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که از برای عوذه از بلاها سبوی تازه میگیری و از آب پر میکنی و سی مرتبه

سورهٔ انا انزلناه را بر آن سبو میخوانی پس آن سبو مهیا و پر نمی از آن آب میخوری و وضو میسازی
و پیش از آنکه آبش تمام شود دیگر آب بر وی میریزی و بسند معتبر منقولست که شخصی
بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که هشت دختر مرا بهم رسیده و روی پسر تا حال
ندیده‌ام دعا فرما که خدا مرا پسری کرامت فرماید حضرت فرمود که چون می‌نشینی که مشغول جماع
شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخوان
و بعد از آن مشغول شو چون حمل ظاهر شود در هر شب هر وقت که از پهلو بپهلو گردی باز
دست بر جانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را بخوان آن شخص گفت
که چنین کردم هفت پسر از پی یکدیگر خدا مرا روزی کرد بسند معتبر از ابی عمرو منقولست که گفت
بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت حضرت امام محمد تقی ع نوشتم حال خود را
حضرت فرمود که مداومت کن بر قرائت سورهٔ انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکسال خواندم
اثری ندیدم باز دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خود را و عرض کردم که از خواندن آن سوره
نفعی بمن نرسید حضرت بمن نوشت که آن را که یکسال خوانده کافی است الحال سورهٔ انا
انزلناه بخوان من چنین کردم بعد از اندک وقتی ابن ابی داود قرض مرا ادا کرد و وظیفه برای من
و عیال من مقرر کرد و مرا وکیل کرد به بصره فرستاد و پانصد درهم برای من مقرری قرار داد
و من از بصره نامه نوشتم بخدمت حضرت امام علی نقی ع و بعلی بن مهزیار دادم که فرستاد
و در آن نامه نوشتم که بسبب [?] حال خود عرض کردم و بمن نوشتند عمل کردم و حالم خوب
شده است میخواهم بفرمائی که آیا اکتفا کنم در خواندن سورهٔ انا انزلناه در نمازهای واجب
و سنت یا در غیر نماز هم میباید خواند اندازه و قدرش را بفرمائی که چه مقدار میباید
حضرت نوشتند که هیچ سوره از قرآن را ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ را و خواندن
انا انزلناه در شبانه روزی صد مرتبه کافیست و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع
منقولست که هر که ده مرتبه بعد از نماز عصر سورهٔ انا انزلناه بخواند مثل اعمال
جمیع خلایق از ثواب باو کرامت فرماید و بسند معتبر منقولست که حضرت امام
محمد تقی ع چون ماه تازه داخل میشد در روز اول ماه دو رکعت نماز میکردند در
رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در رکعت دویم بعد از حمد
سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر میخواندند و بعد از نماز باینچه میسر بود تصدق
میفرمودند

میفرمودند و سلامتی آن ماه را باین عمل می خریدند بسند معتبر منقولست که ابو علی
بن راشد بخدمت حضرت امام علی نقی ع عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته بودید
که بهترین سورها که در نماز واجب خوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من
دشوار است که این دو سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت فرمود که بر تو گران نباشد
والله که فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت
حضرت صاحب الامر ع نوشت که از آبای شما بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از
کسیکه انا انزلناه در نمازش نمیخواند چگونه نمازش مقبولست و روایت دیگر بما
رسیده است که نمازی که در آن قل هو الله احد نخوانند مزکی و مقبول نیست و روایت
دیگر رسیده است که هر که در نمازهای واجبی سورهٔ همزه را بخواند خیر دنیا باو
میدهند پس آیا جایز است که همزه را بخوانند و آن دو سوره را ترک نماید حضرت در جواب
نوشتند که ثواب این سورها که بشما رسیده است حقست و اگر سوره را که ثوابی
در آن بشما رسیده باشد ترک کنید و قل هو الله احد و انا انزلنا نخوانید از برای فضیلت
این دو سوره ثواب این دو سوره را میبایید با ثواب آن سوره که ترک کرده‌اند
و اگر غیر این دو سوره را بخوانید هم جایز است و نماز شما تمام و کاملست ولیکن
ترک افضل کرده خواهید بود سورهٔ البینة از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که
سورهٔ لم یکن را بخواند از شرک بیزار گردد و در دین پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل [?]
شود و در قیامت داخل مؤمنان کامل مبعوث شود و خدا او را حساب نماید حساب آسان
سورهٔ الزلزال بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که ملول نشوید از خواندن
سورهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها بدرستیکه هر که در نمازهای نافله این سوره را
بخواند هرگز خدا او را بزلزله و صاعقه و بآفتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند و او را
و او را باین آفتها نمیراند و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از جانب پروردگارش نزد او
بیاید و بر بالای سرش بنشیند و بملک موت از جانب حق تعالی بگوید که برفق و مدارا کن با دوست
خدا که خدا را یاد میکرد بخواندن سورهٔ اذا زلزلت بسیار و همچنین سفارش بملک موت
کنند پس ملک موت گوید که حق تعالی مرا امر کرده است که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم
و تا امر او نکند قبض روحش ننمایم پس ملک موت نزد او باشد تا امر او را از پیش دیده آن مومن

بر کیرند و جا خود را در بهشت به بینند و بعد از دیدن او را امر نماید که قبض روح وی کن پس ملک موت در نهایت ملایمت و آسانی قبض او بکند و هفتاد هزار ملک روح او مشایعت کنند و بزودی به بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که چهار مرتبه سوره اذا زلزلت بخواند چنانست که تمام قران را خوانده است سوره العادیات از حضرت صادق ع منقولست که هر که مداومت نماید بخواندن سوره والعادیات با حضرت امیر المؤمنین ع محشور شود و در بهشت از رفقای آنحضرت باشد سوره القارعه از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هر که سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال در دنیا و از آخرت از حرارت جهنم امان بخشد سوره التکاثر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره تکاثر را در نماز واجب بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد و هر که در نافله بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجب او چهل صف از ملائکه با او نماز کنند و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که الهیکم التکاثر را در وقت خواب بخواند خدا او را در قیامت با روی نورانی و خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت گردانند سوره الهمزه از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره ویل لکل همزه را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او دور گرداند و روزی او را فراخ گرداند و او را از مرگ بد نگاه دارد سوره الفیل و القریش از حضرت صادق ع منقولست که هر که در نمازهای واجب سوره الم تر کیف را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوه و کلوخی که او از جمله نمازگزارندگان بوده است و حق تعالی ندا فرماید که گواه باشید شهادت شما را قبول کردم بهم آنکه او را بهشت داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست میدارم و ایضا از آنحضرت منقولست که هر که سوره لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر اسبی از اسبان بهشت سوار شود تا بر سر مایده نور بنشیند بدانکه مشهور میان علمای آنست که یکی از این دو سوره را بتنهائی در نماز واجب نمیتوان خواند و اگر یکی را خوانند باهم میباید خوانند و هم چنین است حکم والضحی و الم نشرح و سوره الماعون از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که

که هر که سوره ارایت الذی یکذب بالدین را در نمازهای فریضه و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز و روزه ایشان را قبول فرموده است و او را در قیامت باعمال دنیا حساب نکنند سوره الکوثر از حضرت جعفر بن محمد ع منقولست که هر که سوره انا اعطیناک الکوثر را در نمازهای فریضه و نافله بخواند خدا او را در قیامت او را از حوض کوثر آب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد سوره الکافرون از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نماز فریضه بخواند بخواند خدا او را و پدر و مادر او را بیامرزد و اگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیا محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند بدارد و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که پدرم می فرمود که قل هو الله احد ثلث قران است و قل یا ایها الکافرون ربع قرانست و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سفری نماز کردند و ما بآن حضرت اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون را خواندند و در رکعت دویم قل هو الله احد و چون فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قران و ربع قران خواندم و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که ترک مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز در نافله صبح و در رکعت اول نافله پیشین و در رکعت اول نافله شام و در رکعت اول نافله شب و نماز احرام و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن باشد و سوره طوال نتوان خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد شده است که این همه نمازها در رکعت اول قل هو الله احد میخوانند مگر نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون میخوانند و سوره العصر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سوره اذا جاء نصر الله و الفتح را در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون آید با او نامه باشد و در آن نامه امان از زبانه آتش جهنم و صدای جهنم بود باشد و بر هر چیز که بگذرد او را بشارت دهند به نیکی تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از اسباب خیر آنقدر حق تعالی بگشاید که بخاطرش خطور نکرده باشد و آرزوی آن نداشته باشد سوره الهب از حضرت صادق ع منقولست

او بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که ... [illegible] ... قل یا ایها الکافرون ...

که چون سوره تبت یدا ابی لهب را بخوانند لعن و نفرین کنند بر ابو لهب که او از جمله تکذیب کنندگان
بود و تکذیب پیغمبر و آنچه او آورده است مینمود سوره اخلاص از حضرت صادق ع منقول است
که هر که سوره قل هو الله احد را یک مرتبه بخواند حق تعالی بر او و اهل بیتش و همسایگانش
برکت دهد و هر که دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند
و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند که بیائید برویم و بقصرهای برادر خود نظر کنیم و هر که صد مرتبه
بخواند خداوند عالمیان گناهان بیست و پنج سال او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم
و کسی که چهار صد مرتبه بخواند خدا او را اجر چهار صد شهید کرامت فرماید از شهیدانی
که اسبهای ایشان را پی کرده باشند و خونشان را ریخته باشند و کسی که هزار مرتبه
بخواند در یکشبانه روز نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری برای او ببیند
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بر سعد بن
معاذ نماز کردند فرمودند که هفتاد هزار ملک بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان
بود از جبرئیل پرسیدم که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب آنکه
قل هو الله احد میخواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن و
بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صد مرتبه قل هو الله
احد را در وقت خواب بخواند خدا گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقول است که فرمود که خود را حفظ نماید از شر مردم بخواند سوره قل هو
هو الله احد در جانب راست خود کن و بخوان و بجانب چپ رو کن و بخوان و بجانب
روی خود رو کن و بخوان و رو بپشت سر کن و بخوان و بجانب بالای سر کن و بخوان
و بجانب پائین کن و بخوان و اگر خواهی که نزد حاکمی بروی چون نظرت بر او افتد سه
مرتبه بخواند و هر یک مرتبه که میخوانی یک انگشت را عقد کن از دست چپ و انگشتان
را چنین نگاه دار تا از نزد او بیرون آئی و از حضرت صادق ع منقول است که هر که یک روز
بر او بگذرد و پنج نماز بکند و در آن پنج نماز قل هو الله احد نخواند باو خطاب کنند که ای
بنده خدا تو از نمازگزارندگان نیستی و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که
بر او یک هفته بگذرد و قل هو الله احد در آن هفته نخواند و بمیرد بر دین ابو لهب مرده
باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که او را مرضی پیش آید یا شدتی رو دهد و قل هو الله
احد را نخواند از برای دفع او از اهل آتش است و در حدیث دیگر فرمود که هر که ایمان
بخدا

کسی که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد
را ترک ننماید بدرستیکه هر که بعد از نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدا باو خیر دنیا و
آخرت کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز
صبح بخواند در آن روز گناهی باو لازم نشود هر چند بینی شیطان بر خاک مالیده باشد
و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که خواندن او و خواندن همسایگانش را حفظ نماید
و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که هر که در وقت خواب قل هو الله احد
بخواند حق تعالی پنجاه هزار ملک موکل گرداند که او را حراست نمایند در آن شب و از حضرت
امیر المؤمنین ع منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در وقت
خواب سوره قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه ساله او را بیامرزد و از حضرت صادق ع منقول است
که هر که یک مرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن و ثلث توریت و ثلث انجیل و
ثلث زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق ع منقول است که حق تعالی بعوض فدک بحضرت
فاطمه ع اطاعت شب را کرامت فرمود که شب مطیع آنحضرت باشد پس هر که حضرت فاطمه
و فرزندان او را دوست دارد بهر سانند هزار مرتبه سوره قل هو الله احد را بخوانند و بحق
فاطمه ع سوال نماید زوال کرب را البته الهی زایل میگردد و حضرت امام رضا ع فرمود که هر که
مدائی یا غیر آن عارض شود دستهای خود را بگشاید و سوره فاتحة الکتاب و
قل هو الله احد را و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق را بخواند و دست
بروی خود بکشد ان شاء الله برطرف شود سوره المعوذتین بسند معتبر از صادق ع
منقول است که سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
تب بهم رسانید ~~سوره معوذتین~~ جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آنحضرت
گردانید و بسند معتبر از ضای منقول است که حضرت صادق ع امامت کردند در نماز شام
و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قرآن است و از
حضرت امام رضا ع منقول است که هر که هر که جدید او طفولیت تعهد نماید در هر
شبی خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه و قل
هو الله احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه حق تعالی از او دور گرداند هر بلائی
و مرضهائی را که عارض اطفال میشود استسقا و فساد معده و غلبه خون در ناسور

پیری تا مادامیکه تهجد و مداومت نماید بر این و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که
در سه رکعت وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند با و خطاب کنند که ای بنده خدا
بشارت باد ترا که خدا تعالی وتر قبول کرد و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست که هر که
بعد از نماز جمعه سوره حمد را یکمرتبه و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه
و آیة الکرسی و آیه سخره و آخر سوره برائة لقد جاءکم رسول من انفسکم تا آخر سوره
هر یک را یکمرتبه بخواند کفاره گناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن خلاد منقولست
که در خدمت حضرت امام رضا ع بودیم در راه خراسان و وکیل خرج آن حضرت بودیم مرا
امر فرمود که غالیه راست کن چون راست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش
آمد پس فرمود که ای معمر چشم حق است از برای رفع تاثیر چشم در کاغذی سوره حمد و
قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه غالیه بکن و از حضرت
صادق ع منقولست که فرمود که تاثیر چشم زدن حق است و ایمن نیستی که چشم تو
خودت یا در دیگری تاثیر کند پس اگر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه بگو ما شاء الله
لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر یکی از شما زینت کند و خوش آینده باشد چون از منزل
خود بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را بخواند که از چشم باو ضرر
نرسد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که کسیکه در خواب ترسد در وقت خواب
معوذتین و آیة الکرسی بخواند نوع سیم در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا
و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور ایشانست و نزد او در چند فصل ذکر میکرد
اول در بیان عدل و جور ایشانست بدانکه عدالت ملوک و امرا از اعظم مصالح ناس است
و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری بلاد است و فسق
و فجور ایشان موجب اختلال نظام امور است و غالب او میل اکثر ناس بطور ایشان
میکرد چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله بسند معتبر منقولست
که دو صنفند از امت [illegible] امت من که اگر ایشان صالح و شایسته اند امت من نیز صالحند
و اگر ایشان فاسد اند امت من نیز فاسد اند صحابه پرسیدند که ایشان کیستند
یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و بسند معتبر دیگر منقولست از آنحضرت که فرمود دو کس اند
که بشفاعت من نمیرسند صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند و کسیکه در دین غلو
کند

کنند و از دین بدر روند و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که امید نجات دارم از برای
جمعی از این امت که ما را شناسند مگر یکی از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند
و کسیکه بخواهش خود بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه گناه کند و پروا نکند و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در قیامت از آتش جهنم با سه
کس سخن خواهد گفت با امیر و قاری و صاحب مال پس با امیر خواهد گفت که ای آنکسیکه خدا
ترا سلطنت و استعلا داد و در میان رعیتان خود عدالت نکردی پس او را میرباید مانند مرغی که دانه
کنجد را برباید پس بقاری میگوید که ای آنکسیکه خود را در نظر مردم زینت نمودی بپیدا کردن وجوه
الهی معصیت او میفرمودی پس او را میرباید و بمالدار میگوید که ای آنکسیکه خدا بتو دنیای واسع و
مال بسیار داده بود و اندکی از آن از تو بقرض طلبیدند و ندادی و بخل ورزیدی پس او را میرباید
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که بر دین خود حذر نمایید از صاحب سلطنتی که گمان کند که
طاعت او طاعت خدا است و معصیت او معصیت خدا است و دروغ میگوید زیرا که نیست مگر
در معصیت خالق و طاعتی لازم نیست از برای کسیکه معصیت خدا کند و وجوب طاعت مخصوص
خدا و رسول صلی الله علیه و آله و اولو الامر است که ائمه معصومین ع اند و حق تعالی برای این امر فرموده
فرموده است با طاعت رسول صلی الله علیه و آله زیرا که او معصوم و مطهر است از گناهان و امر
معصیت نمیکند و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که فرمود که در جهنم آسیایی
هست که در گردش هست پرسیدند که چه چیز را خورد میکند یا امیر المؤمنین ع
فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران خاین و رؤسای دروغگو را
کذاب را و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی شش کس را بشش خصلت عذاب مینماید عربان را
بتعصب و دهقانان و صاحبان مزارع را بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد
و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول
که هفت کس را من لعن کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش از من بوده است بر ایشان لعنت
کرده اند کسیکه در کتاب خدا چیزی زیاد کند و کسیکه قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسیکه
مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند و کسیکه چیزی را حلال گرداند از ظلم بر عترت من
و غصب حق ایشان که خدا حرام گردانیده است و کسی که بجبر تسلط بر مردم بهم رساند از برای

انکه عزیز کنند جمعی را که خدا ایشان را ذلیل کردانیده و ذلیل کردانند جمعی را که خدا عزیز کردانیده
و کسیکه اموال مشترک مسلمانان را بتنهائی متصرف شود و این را حلال داند و کسیکه
حرام کرداند امری که خدا حلال کردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست اول کسیکه داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطیست که عدل نکند
و مالداریست که حق خدا را ندهد و فقیریست که فخر و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت
امام رضا منقولست که چون والیان دروغ میکویند و حکم ناحق میکنند باران از
آسمان محبوس میشود و چون پادشاهان جور و ظلم میکنند دولت ایشان پست میشود
چون مردم منع زکوة مینمایند چهارپایان هلاک میشوند و از حضرت رسول صلی الله علیه
و آله منقولست که امیر نمیشود کسی بر ده کس یا زیاده مکر آنکه چون او را بقیامت بیاورند
دستش در کردنش غل باشد پس اکر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را
میکشایند و اکر بدکار و ظالم باشد غل دیکر بر او می افزایند و بسند دیکر از آنحضرت منقو
لست که هر که سرکرده جماعتی شود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار
جهنم بهر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقو
لست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق آمد حضرت از او پرسیدند که ای زیاد از جانب
خلفاء جور والی شده کفت بلی یا ابن رسول الله مرا مروتی هست و مال جمع نمیکنم و آ
نچه بهم میرسانم با برادران مؤمن خود مواسات میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنم
حضرت فرمود که اکر چنین میکنی در هنکامی که نفس تو ترا بظلم بر مردم خواند و قدرت
بر ایشان داشته باشی یاد کن قدرت خدا را بر عقوبت تو در روز قیامت و آنچه بمردم کرده
از ظلم ایشان کذشته است و کناهانش برای تو باقی مانده است و بسند معتبر از
حضرت صادق منقولست که خدا برای هر کسی که سلطنتی باو داده مدتی از شبها و روزها
و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اکر در میان مردم عدالت میکنند حقتعالی امر
میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشانرا دیر
بکرداند و باین سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان
و اکر جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید زود بکرداند پس زود
روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود و بسند معتبر منقو

که حضرت

که حضرت امیر المؤمنین فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا قبول کن و هرکز نقیب و سرکرده
و صاحب حکم و عشار و طمغاچی مشو و بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا
فرمود که عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمتست و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که سه کسند که ایشان مقربترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در
روز قیامت تا خدا از حساب خلایق فارغ کردد شخصی که قدرتش در حالت غضب
باعث نشود که ظلم کند بر کسیکه زیردست او است و شخصی که در میان دو کس حکم کند
بقدر جوی بطرف هیچیک میل نکند و شخصی که حق را بکوید خواه بر خود و خواه از برای
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که عدل شیرین تر و کوارا تر است از آبی که تشنه
بیابد چه بسیار فراخست و موجب وسعت و رفاهیت میکردد عدل اکر چه اندکی
باشد و در حدیث دیکر فرمود که عدالت از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک
خوشبوتر است و از حضرت امام محمد باقر منقولست که پدرم در وقت فوت مرا او
وصیت فرمود که ای فرزند زنهار و پرهیز از ظلم کسیکه یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد
و از حضرت صادق منقولست که هر که صبح کند و قصد ظلم کسی نداشته باشد خدا
کناهان او را در آن روز بیامرزد مکر آنکه خونی را بناحق بریزد یا مال یتیمی را بحرام بخورد
و باسانید صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بپرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت
است یعنی موجب تاریکی آن روز میکردد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که
هیچ احدی ظلم نمیکند مکر آنکه خدا او را بسبب آن ظلم مبتلا میکرداند در خودش یا در
مالش یا در فرزندانش و در حدیث دیکر فرمود که حق تعالی وحی نمود به پیغمبری
از پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد این جبار و بکو که من ترا
غافل نکرده ام بر ریختن خونها و کرفتن اموال مردم بلکه ترا برای این قدرت دادم که
باز داری از من صدای ناله مظلومان را بدرستیکه من ترک نخواهم کرد فریاد رسی ایشانرا
در ظلمی که بر ایشان شده است اکر چه کافر باشند و در حدیث دیکر فرمود که مظلوم
از دین ظالم بیشتر میکیرد از آنچه ظالم از مال مظلوم میکیرد بعد از آن فرمود که کسیکه
بدی بمردم میکند نباید که بدی نسبت باو هم واقع شود بدرستیکه نمیدرود فرزند

فرزند آدم مگر حصیدی را که میکارد و هیچ کس از تلخ شیرین ندرویده است و از شیرین
تلخ ندرویده است و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که بد توشه‌ایست برای روز قیامت تعدی
نمودن و ظلم کردن بر مردم و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر ع آمد
و گفت از زمان حجاج تا حال من والی مردم شده‌ام آیا توبه من قبول هست حضرت جواب نفرمودند باز دیگر
اعاده سؤال کرد حضرت فرمودند که توبه‌ات قبول نیست تا بهر صاحب حقی حق او را ادا نمائی و از حضرت رسول ص
منقولست که هر که ظلمی بر کسی کرده باشد و فوت شده باشد باید که تدارک آن بکند از برای او استغفار نماید تا کفاره
آن ظلم شود فصل دویم در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکم است با رعایا و بیان حقی چند که رعایا
بر ایشان دارند بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که حق رعیت بر پادشاه آنست که پادشاه
بداند که ایشان برای او رعیت شده‌اند که ایشان را بخدا ضعیف گردانیده و او را قوت داده است
پس واجبست بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد و گناهان
بجهالت چیزی صادر شود ببخشد و مبادرت بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را
بر ایشان داده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت
نماید و در خانه خود را بگشاید و پرده و حجاب در میان خود و مردم رفع کند در امور مردم نظر نماید
و بکارهای ایشان برسد بر خدا لازمست خوف او را در قیامت بامن مبدل کند و او را داخل بهشت
کند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد باقر ع نزد عمر بن عبد العزیز رفتند او گفت که مرا
موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر درهای خانه خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار
مده و مظلومان را یاری کن و مظالم مردم را رد کن و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که هر والی که محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند حق تعالی در قیامت
حوایج او را بر نیاورد و اگر هدیه از مردم بگیرد خیانت کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرکست
و از حضرت صادق ع منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان بشود و ایشان
را ضایع بگذارد خدا او را ضایع بگذارد و در این باب احادیث بسیار است و چون نقل آنها
خلق فایده ندارد و در این باب بهمین اکتفا مینمائیم و کسیکه آداب امرا و حکام خواهد
رجوع نماید بنامه‌های شافیه که حضرت امیر المؤمنین ع بعمال و امرای اطراف نوشته‌اند خصوصا
نامه طویلی که

نامه طویلی که برای مالک اشتر نوشته‌اند و نامه که به سهل بن حنیف و محمد بن ابی بکر نوشته
اند و نامه و بدانکه حق تعالی هر کس را از اهل دنیا سلطنتی داده چنانچه منقولست که
کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته و در قیامت از سلوک او با رعیتش سؤال خواهد
فرمود چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا داده و امرا و وزرا را بر بعضی از
رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از برزیگران و اصحاب بیوت و خدم
و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی
کرامت فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانیده و علما را داعی طالبان علم ساخته
و ایشان را رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را
بر قوی و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را بامری دارد که موجب عبادت
عقوبت و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز رعیت
هر کس ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچ یک در دنیا نیست که
بهره از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل باشند
و در معاشرت با هر صنفی از ایشان و عدلی و جوری میباشد و هر کسی در خور
آنچه او را استیلا داده‌اند و نعمتی باو کرامت نموده‌اند در خور آن نعمت شکر از او
طلبیده‌اند و نعمتی موجب مزید و فوران نعمت میگردد و شکر هر یک از اینها بنسبت آنست
کسیکه خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حق تعالی برای ایشان مقرر
فرموده رعایت نماید و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر
کفران کند سلب مینماید چنانچه پادشاهان اگر بر قدرت و استیلائی که بخود شکر
کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده میماند
و الا بزودی زایل میگردد چنانچه گفته‌اند که ملک با کفر باقی میماند با ظلم باقی نمیماند
و همچنین در باب کسیکه صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان ظلم کند
و حق ایشان را رعایت نکند بزودی استیلای او بر ایشان بر طرف میشود و اگر عالمی با
رعیت خود بد سلوک نماید بزودی علم را از او سلب مینماید و اعلمش را ای ا

بجا نیاید و اگر اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد در روز قیامت اعضا ابدا گواهی دهند
و او از اهل شفاعت اعمال و عذاب و ثواب آخرت از برای هر یک از رعایت و
عدم رعایت این حقوق ثابت است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع
نماید بحدیث طویل که از حضرت علی بن الحسین ع در باب حقوق وارد شده است
و ترجمه کرده فقیر علیه الرحمة والغفران در شرح من لا یحضره حدیث را نموده
بر جمیع حقوق مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد.

سیم در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان
نمودن است و مذمت کسی که قادر بر رفع ایشان باشد و بایشان نفع نرساند بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که تبسم کردن برادر مؤمن در روی برادر مؤمن حسنه است و
خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوب تر نیست از داخل
گردانیدن سرور و خوشحالی بر مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت موسی
وحی فرمود که ای موسی مرا بندگان هست که بهشت را برای ایشان مباح میکنم و ایشان را
در بهشت حاکم و مختار میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتی هستند که
بهشت برای ایشان واجب هست فرمود که کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال کند
بعد از آن آنحضرت فرمود که مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری و او در مقام
ایذای آن مؤمن در آمد آن مؤمن گریخت و ببلاد مشرک رفت و بیکی از مشرکان پناه
برد آن مشرک او را بخانه در آورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن مشرک مرد
حق تعالی باو وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت جائی میبود ترا
در بهشت ساکن میگردانیدم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک مرده
باشد و لیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان و آتش مکن و در هر دو طرف روز
روزی او را خدا میفرستد سائل پرسید که از بهشت میفرستد فرمود که از هر جا
که خدا خواهد میفرستد و باو میرسانند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حق تعالی
وحی نمود بحضرت داود که بدرستی که بنده از بندگان من حسنه میکند و بسبب آن

بهشت

بهشت را برای او مباح میگردانم داود گفت خداوندا آن حسنه کدام است فرمود که بنده
مؤمن من خوشحالی و سروری داخل گرداند اگرچه بیک دانه خرما باشد داود گفت که
خداوندا سزاوار است کسی را که ترا شناسد که امید خود را از تو قطع نکند و بسند
معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را خوشحال کرده است و هر که حضرت رسول ص را خوشحال و مسرور کند خدا را
مسرور و خوشحال گردانیده است و همچنین اگر مؤمنی را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را
بخشم آورده است و در حدیث دیگر فرمود که محبوب ترین اعمال نزد حق تعالی ادخال سرور است
بر مؤمن باینکه در گرسنگی او را سیر گرداند یا کربی و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را
ادا کند و از سدیر صیرفی منقول است که در خدمت حضرت صادق ع بودم حق مؤمن نزد
آنحضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که میخواهی برای تو بیان کنم مرتبه
و منزلت مؤمن را در نزد خدا گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی قبض روح بنده مؤمن میفرماید
دو ملک که بر او موکل بوده اند باسمان میروند و میگویند پروردگارا این بنده بود نیکو طاعت
و مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز میکرد و قبض روح او نمودی ما را بعد از او
بچه چیز امر میفرمائی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بنده من باشید
و تمجید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب آن را برای بنده من بنویسید تا او را از قبر مبعوث
گردانم پس فرمود که میخواهی دیگر بگویم از فضیلت مؤمن گفتم بلی فرمود که چون حق تعالی مؤمن
را از قبرش مبعوث میگرداند با او از قبرش مثالی و صورتی بیرون میآید و پیش او روان
میشود پس مؤمن هر هولی از اهوال قیامت را که می بیند آن مثال باو میگوید که جزع مکن
و مترس و اندوهناک مشو بشارت باد ترا بسرور و کرامت از جانب حق تعالی با او میاید تا بمقام
حساب و حق تعالی او را حساب آسان میفرماید که او را به بهشت برند و آن مثال در پیش
او میرود پس مؤمن باو میگوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون
آمدی پیوسته مرا بشارت میدادی بسرور و کرامت از جانب خدا تا آنکه مرا به بهشت

رسانیدی تو کیستی ای مثال نیکو گفت منم آن سروری که بر برادر مؤمن خود داخل کردی در دنیا
خدا مرا از آن سرور خلق نموده که ترا بشارت دهم و بسند معتبر از مشمعل منقولست که
سالی بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق ع رسیدم فرمود که از کجا می آئی گفتم بحج آمده بودم
فرمود که میدانی که حج چه ثواب دارد گفتم نه مگر آنکه بفرمائی فرمود که بنده چون هفت
شوط طواف این خانه میکند و دو رکعت نماز طواف میکند و سعی میان صفا و مروه
میکند حق تعالی از برای او شش هزار حسنه مینویسد و شش هزار گناه او را محو مینماید و
شش هزار درجه از برای او بلند میکند و شش هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت
او را بر میآورد گفتم فدای تو گردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی
که ثوابش از این بیشتر است گفتم بلی فرمود که قضای حاجت مؤمن بهتر است از ده حج و در حدیث
دیگر فرمود که هر که حاجت مؤمنی را بر آورد حق تعالی او را ندا فرماید که بر منست ثواب تو و راضی
نمیشوم از برای تو بغیر بهشت و بسند معتبر از مفضل منقولست که حضرت صادق ع فرمود
که بشنو آنچه میگویم عمل نما و خبر ده برادران علیه و بلند مرتبه که آن برادران مؤمنست گفتم
فدای تو گردم کیستند ایشان فرمود که آنها که رغبت مینمایند در قضای حوائج برادران
مؤمن خود بعد از این فرمود که هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت
صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت باشد و یکی دیگر آن باشد که
خویشان و آشنایان و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث
دیگر منقولست که بمفضل فرمود که حق تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای
حوائج فقرای شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اگر میتوانی خود را از آنجماعت
کن بروایت دیگر فرمود که قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر
حج صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست
که کسی که برادر مؤمنش در حاجتی نزد او بیاید او رحمتیست از خدا که بجانب او فرستاده است
پس اگر قبول کند موجب وصل و ولایت ما میگردد و آن با ولایت خدا موصولست و اگر
واگرداند او را و رد کند و حاجتش را بر نیاورد با آنکه قدرت بر آن داشته باشد حق تعالی در قبرش بر او
ماری از آتش مسلط گرداند که ابهامش را بگزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا
او را عذاب

او را عذاب کند و خواه بیامرزد و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بدتر خواهد
بود و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بسوی او رسد و قدرت
بر روا کردن حاجت او نداشته باشد و دلش غمگین شود برای آنکه قدرت بر قضای حاجت برادر مؤمن خود
ندارد حق تعالی بسبب آن غم و اهتمام او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام موسی کاظم منقولست
که خدا را بندگان در زمین هست که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم ایشان ایمنانند
در روز قیامت و هر که برادر مؤمن خود را خوشحال و شاد گرداند خدا دل او را در قیامت
فرح و شادی کرامت فرماید از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که راه رود در حاجت برادر مؤمنش
هفتاد و پنج هزار ملک بال رحمت بر او بگسترانند و هر قدمی که بردارد حسنه حق تعالی در نامه
عملش بنویسد و گناهی از او محو کند و درجه از برای او بلند کند و چون از حاجت او فارغ
شود ثواب حج و عمره برای او کرامت فرماید و از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که
هر که اعانت کند و بفریاد رسد برادر مؤمن غمگین مضطر خود را در هنگامیکه
بسیار بمشقت و سختی افتاده باشد و غم او را زایل گرداند و اعانت او نماید در
بر آوردن حاجتش حق تعالی برای او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت را که یک رحمت
امر معیشت دنیا او را باصلاح آورد و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای او ذخیره نماید
که بآنها دفع نماید از او فزعها و اهوال روز قیامت را و در حدیث دیگر فرمود که هر
اعانت نماید مؤمنی را حق تعالی از او دفع نماید هفتاد و سه کرب و مشقت را یکی
را در دنیا و هفتاد و دو کرب دیگر از کربهای عظیم قیامت در هنگامیکه همه کس
مشغول حال خود باشند و در حدیث دیگر فرمود کسیکه غمی و مشقتی از خاطر
برادر مؤمن پریشان خود بردارد حق تعالی حاجتهای دنیا و آخرتش را برآورد و کسیکه
عیب مؤمنی را بپوشاند حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او را بپوشاند
و خدا در اعانت مؤمن است مادامیکه مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است
پس منتفع شوید بموعظهها و رغبت نمائید در خیرات و بسند معتبر دیگر فرمود
که هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند و قدرت بر آن داشته باشد البته
خدا او را در دنیا و آخرت خوار گرداند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله

منقولست که هر که از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را برو دفع نمود حق تعالی هفتاد و دو شدت و الم از شدتهای آخرت را از او دفع نماید و هفتاد و دو شدت و الم از المهای دنیا را از او دور گرداند از حضرت صادق ع منقولست که چهار کسند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسی که شخصی از او چیزی خریده باشد و پشیمان شود و پس دهد و او قبول نماید و کسیکه که مضطری را بفریاد رسد و کسیکه بنده را آزاد کند و کسیکه عزبی را کدخدا کند حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هر که رد نماید از مسلمانی تا ضرری را یا ضرر آتش را یا ضرر دشمنی را خدا گناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق ع منقولست که شخصی را ملائکه در قبرش زنده کردند و نشانیدند و گفتند که ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم گفت طاقت ندارم ایشان یکی کم کردند گفت طاقت ندارم و چنین کم میکردند تا بیک تازیانه رسید و گفتند از این یک تازیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب این تازیانه بر من میزنید گفتند برای آنکه روزی بی وضو نماز کردی و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری نکردی پس تازیانه از عذاب برو زدند که قبرش پر از آتش شد و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید در حاجتی و او قادر بر قضای آن حاجت داشته باشد و نکند حق تعالی او را در قیامت سرزنش تعیر شدید بکند و باو بگوید که برادر مؤمن تو آمد نزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت را بدست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش تو ثواب آن بعزت خود سوگند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و حدیث دیگر فرمود که حق تعالی سوگند بذات مقدس خود خورده است که خوفی را در جوار رحمت خود جا ندهد سایل پرسید که خوفی کیست فرمود که کسی که از مؤمنی ذخیره نماید در هیچ یا منع نماید از او چیزی از امور دنیا راوی گفت که پناه میبرم بخدا از غضب او حضرت فرمود که حق تعالی سوگند خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند کسیکه بر خدا رد کند و سخن او را قبول ننماید یا کسیکه سخن امام حقی را رد نماید یا کسیکه حق مؤمن را حبس نماید راوی گفت که آن زیادتی مال خود را باو بدهد فرمود که از جان خود و روح خود باو بدهد و اگر جان خود را بخل کند برادر مؤمن خود

ملاحظه عرض

ملاحظهٔ عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را برنیاورد شیطان در نطفهٔ او شریک شده است و در حدیث دیگر فرمود که هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که بآن محتاج باشد آن مؤمن و او قادر باشد که آن چیز را که از جانب خود یا از جانب غیر باو برساند حق تعالی او را در صحرای محشر بدار دارد با روی سیاه و چشمهای ازرق و دستهای در گردن بسته پس گویند که این خاینی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از آن فرماید که او را بجهنم برند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل گناه عشاران برو لازم شود پرسیدند که گناه عشاران چیست فرمود که در هر شب و روزی خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسی که خدا او را لعنت کند او را یاوری نیست حدیث چهارم در بیان مذمت تحقیر و ایذای مؤمنان و راندن ایشان از درگاه خود و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که میان او و مؤمنی حاجتی باشد که مانع از دخول او گردد خدا میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری تا حصاری هزار ساله راه باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و یک دیگر سخنی داشتند آن مؤمن دیگر بدر خانه آمد و در زد کوفت غلامی بیرون آمد پرسید که مولای تو کجاست گفت در خانه نیست آن مؤمن برگشت غلام چون بنزد مولای خود آمد از او پرسید که کی بود که در میزد گفت فلان مؤمن بود گفتم که در خانه نیست آن مولا ساکت شد و پروائی نکرد از برگشتن آن مؤمن و غلام خود را ملامتی نکرد بر آن کار و هیچ یک از آن سه نفر از رنجیدند از برگشتن آن مؤمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیگر شد بامدادان مؤمن بار بدر خانه آمد دید که ایشان از در خانه بیرون آمدند و بجانب مزرعهٔ خود میرفتند بر ایشان سلام کرد و گفت من با شما بیایم گفتند بلی و عذری از او نخواستند از برگشتن روز گذشته و آن مؤمن مرد بی پیشانی و محتاج و فقیری بود در اثنای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد گمان کردند که باران

خواهد آمد بسرعت روان شدند ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد که الامان آتش ایشان را بگیرد و من جبرئیلم
رسول پروردگار عالمیانم ناگاه آتش از میان ابر نازل شد آن سه نفر را برد و سوخت آن مرد
فقیر پشیمان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه را ندانست پس برگشت بخدمت
حضرت یوشع آمد و قضیه را نقل کرد یوشع گفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آنکه از
ایشان راضی بود بسبب آنکه کاری که نسبت بتو کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود آن مرد گفت
که من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اگر این عفو تو پیش از نزول
عذاب بود نفع میکرد اما در این ساعت نفع نمیکند شاید از این نفع بایشان برساند
از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که هر مسلمانی که بنزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی
باو داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون
نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن را ملاقات کند و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که نظر کند بسوی مؤمنی که او را بترساند خدا او را بترساند در روزی
که پناهی و سایه از غیر سایه رحمت او نباشد و از حضرت صادق ع منقول است که هر که بترساند
مؤمنی را بسلطنت استیلای خود برای اینکه مکروهی باو برساند جای او در آتش جهنم است
و اگر بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون و آل فرعون باشد و در حدیث دیگر
فرمود هر که اعانت نماید بر ضرر مؤمنی بنصف کلمه در قیامت چون در آید حق تعالی در میان
دو چشمش نوشته باشد که او نا امید است از رحمت من و باسانید معتبره منقول است
که حق تعالی میفرماید که هر که بنده مؤمن مرا ذلیل گرداند چنانست که علانیه محاربه و جنگ کرده
است و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که در جهنم کوهی هست که آنرا صعدا میگویند و در
صعدا وادی هست که آنرا سقر مینامند و در سقر چاهی هست که آنرا هبهب میگویند هر وقت
که پرده از آن چاه بر میگیرند اهل جهنم از گرمی آن بفریاد میایند و در آن چاه هست منازل جباران باشد
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند و از
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که هر که دستی بر مؤمنی زند که او را ذلیل گرداند
یا طپانچه بروی او زند یا چیزی نسبت باو واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد ملائکه
تا که بر او لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه و استغفار کند پس زنهار که تعجیل مکنید
ایذا احدی از خلق شاید که او مؤمن باشد شما ندانید و بر شما بادشاهی و زجری و شدتی کردند

از جرمها

از جرمها شیطان نشد هیچ چیز نزد خدا محبوبتر نیست از حلم و نرمی و تأنی و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بروی مسلمانی طپانچه بزند حق تعالی در قیامت استخوانهایش
او را از هم بپاشد و آتش را باو مسلط گرداند و او را غل کرده با آتش برند و هر که تازیانه در پیش
پادشاه جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش
هفتاد ذرع باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسیکه سعی نماید در ضرر مؤمنی
بسوی ظالمی که او را بگوید و باو مکروهی رسد حق تعالی اعمالش را حبط نماید و اگر مکروهی با
او از او باو رسد خدا او را در طبقه هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقول است
که حضرت امیر المؤمنین ع از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور
کند بر رعیت خود و اصلاح ایشان ننماید فرمود که چهارم شیطان و قابیل و فرعون خواهد
بود و از حضرت صادق ع منقول است که شخصی که مؤمنی را بکشد بناحق وقت مردن
باو میگویند که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوس بمیر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقول است که عاصی کارترین مردم نزد خدا کسی است که کسی را بناحق بزند یا
بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شما را فریب ندهد حال کسی که دست بخون مسلمان گشوده
بد رسد که او را کشنده هست که نمیرد که آن آتش جهنم است و از حضرت صادق ع
منقول است که آدمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود و کسی که عمدا مؤمنی
را بکشد توفیق توبه نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که شخصی را در قیامت خواهند
آورد با قدر محجمه از خون پس او گوید که من والله کسی را نکشته ام و شریک در خون کسی نگشته ام
حق تعالی باو فرماید که فلان بنده مرا یاد کردی و آن شخص شهرت کرد و باعث کشتن او شد
از حضرت صادق منقول است که سه کس اند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خونی بریزد یا شراب
بخورد یا سخن چینی بکند و از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که اول چیزی که حق تعالی در آن
حکم میفرماید در قیامت خون مسلمانانست پس اول مرتبه دو پسر آدم را حاضر میکنند در
میان ایشان حکم میکنند دیگر هر که خونی کرده باشد بعد از آن در میان مردم حکم میکنند و هر
کشته شده قاتل خود را میاورد و خونش را بر گردن او میریزد و میگوید که این مرا کشته پس او را

انکار غیبت نمائید و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی وحی فرمود بحضرت موسی که بگو ای گروه
بنی اسرائیل که زنهار که اجتناب نمایید از کشتن کسی بغیر حق که هر که یک کس را در
دنیا بکشد من در جهنم صد هزار مرتبه او را میکشم مثل انکشتن او و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که مؤمنی را عمداً بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده اش
بنویسد و کشته شده از گناهان بدر آید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقو
لست که فرمود بحق آن خداوندی که مرا بحق فرستاده است که اگر جمیع اهل آسمان و
زمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی باشند بآن خدا همه را در آتش جهنم
افکند و از حضرت صادق ع منقولست که شخصی در قیامت نزد شخصی بیاید در
هنگامیکه مردم در حساب باشند و او را بخون آلوده کند او گوید ای بنده خدا مرا با تو
چکار بود گوید که در فلان روز یک کلمه گفتی و اعانت بر کشتن من کردی جدول
پنجم در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان
و معرض سطوت ایشان نشدن بدانکه پادشاهانی که بر دین حق باشند ایشان را
بر رعیت حق بسیار هست که حفظ و حراست ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین
از ایشان میکنند و دین و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ میباشد
پس ایشان را دعا میباید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوصا در هنگامیکه بعدالت
سلوک نمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که از اجلال و تعظیم خدا است
پادشاه عادل اگر چه ظاهرش اینست که مراد امام و منصوبان آنحضرت باشند چنانچه
در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام عادل واقع
شده است اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد و اگر پادشاهان خلاف نهج شرع
و عدالت باشند دعا از برای اصلاح ایشان میباید بود که خدا ایشانرا باصلاح آورد زیرا
که دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خدا است و مطلق پادشاهان جابر و ظالم را نیز
رعایت میباید کرد و تقیه از ایشان واجبست و خود را از ضرر ایشان حفظ کنند
مورد قهر ایشان نسازند چنانچه حضرت سید الساجدین ع در حدیث حقوق
میفرماید

میفرماید که حق پادشاه بر تو آنست که بدانی که خدا ترا فتنه او ساخته است و او را امتحان نموده
که بر تو استیلا و سلطنت داده است و بدانکه بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او
در نیاوری که خود را بهلاکت اندازی و شریک گناه او باشی در آنچه نسبت بتو واقع میسازد
از آزار و عقوبت و از حضرت صادق ع منقولست که چون نمرود حضرت ابراهیم را از
آن لحظه با آتش از ملک خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته
ساخته بود حضرت ساره را در صندوق کرده بود که کسی او را نظر نیفکند در ملک آن پادشاه
بعشّار رسید چون آمد که عشور مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا تا ببینم
در صندوق چه چیز است حضرت ابراهیم فرمود که هرچه خواهی حساب کن و عشورش را
بگیر او گفت راضی نمیشوم تا در صندوق را نگشائی چون صندوق را گشود پرسید که این
کیست فرمود که زن من و دختر خاله منست عشار چون حسن و جمال او را مشاهده
نمود حقیقت حال را بپادشاه عرض نمود پادشاه گفت که همه را بحضور او برید چون
حضرت ابراهیم ع بمجلس پادشاه داخل شد پادشاه گفت که در صندوق را بگشا فرمود که
حرمت من و دختر خاله من در این صندوقست و هرچه با خود دارم فدا میکنم که در صندوق
را باز نکنم پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود چون حسن و جمال حضرت ساره را
مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم فرمود که خداوندا دست او را از حرمت من حبس
کن در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست که بساره رساند و نتوانست که
بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من چنین کرده ابراهیم گفت بلی خداوند
من صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد و او حایل شد میان تو و حرمت من گفت
که دعا کن که خدا دستم را برگرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا
کرد و دستش صحیح شد باز نظر کرد بساره و دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم دعا کرد دستش
خشکید تا سه مرتبه چنین شد در مرتبه سیم که دستش برگشت حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم
بسیار نمود و گفت بهر حال که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم ابراهیم فرمود که چه حاجت است
گفت کنیزک قبطیه خوش روی عاقلی دارم میخواهم رخصت فرمائی که او را بساره دهم که خدمت او
کند پس هاجر مادر اسماعیل را بساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد و پادشاه بمشایعت
ابراهیم ع بیرون آمد و ابراهیم پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم

در اثنای راه وحی رسید بحضرت ابراهیم که بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو و حضرت
ایستاد و بپادشاه گفت خداوند من در این ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم
و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم که خداوند تو مهربان
نیکو و بردبار و صاحب کرمست و حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیر المؤمنین ع
وصیت نمود که هشت کس‌اند که اگر خوار و ذلیل شوند ملامت نکنند مگر خود را کسیکه
بسفره حاضر شود که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند و کسیکه طلب
خیر از دشمنان خود نماید و کسیکه از لئیمان طلب فضل و کرم و احسان نماید و کسیکه خود
را در میان دو کس داخل کند در سری که در میان ایشان باشد و او را داخل در سر نکرده
باشند و کسیکه استخفاف نماید بپادشاه و صاحب سلطنت و کسیکه در جائی نشیند
که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد و کسی که با کسی سخن گوید که او گوش
ندهد و از او سخن نشنود و از حضرت صادق ع منقولست که سه کس‌اند که هر که با
ایشان مبالغه و منازعه میکند ذلیل میشود پدر و پادشاه و قرض خواه و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که منم خداوندی
که بجز من خداوندی نیست و من خلق کرده‌ام پادشاهان را و دلهای ایشان در
دست منست پس هر گروهی که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان
مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان بخشم
می‌آورم پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من
از گناهان خود تا دلهای پادشاهان را مهربان کنم و بسند معتبر از حضرت صادق
منقولست که چون حقتعالی خیر رعیت را میخواهد بر ایشان پادشاه مهربانی میگمارد و وزیر
عادلی مهیا و میسر میگرداند و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که بشیعیان خود فرمود
که ای گروه شیعیان خود را ذلیل مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا
کنید خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمائید که او را اصلاح نماید
بدرستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه شماست و بدرستیکه پادشاه عادل بمنزله پدر
مهربانست پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود میخواهید و دشمن دارید از برای او
آنچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که اطاعت

پادشاه

پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیرا که حق تعالی میفرماید که خود را بمهلکه میندازید
و از حضرت صادق ع منقولست که هر که متعرض پادشاه جابری شود و بسبب آن ببلیه‌ای
مبتلا شود خدا او را در آن بلا اجر ندهد و بر آن او را صبر عطا نفرماید جدول ششم در بیان
مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی
بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان و مدح کردن ایشان بدانکه تقرب ملوک
و ظلمه موجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا دو روز اعتبار آن و نه صد هزار مذلت
و محنت هست و بزودی بر طرف میشود در دنیا منکوب و در آخرت مغضوب میمانند و از برای
دانستن این امر مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای دولتهای ایشان کافی
نیست و اگر کسی باحوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک لحظه در
رفاهیت ندارند و حسرت بر حال فقرا و بیچارها میبرند و مفاسد قرب ایشان بسیار است اول
اعانت ایشان در ظلم است بخودن چه بسیار ظاهر است که بسیار مخالطه با ایشان بدون
اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمیشود دوم میل قلبی و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت
دوستی و محبت بهم میرسد و حقتعالی میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که آتش شما را
مس میکند و اخبار در نهی از مراوده ایشان بسیار است سیم راضی بودن بافعال قبیحه
ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و اگر کسی بظلمی راضی میشود در آن ظلم
شریکست چهارم آنکه بکثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان قبایح احوال
ایشان از نظر محو میشود بلکه مستحسن مینماید و موجب میل و رغبت اینکس بآن اعمال و افعال
میشود و گاه این کس بآنها مبتلا میشود پنجم آنکه در مجالس ایشان تا متعارف بودن خوش‌آمد گفتن
بحسب عرف و تعارف مجلس ایشان آنست که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند
ایشان را مدح و تحسین کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است ششم
آنکه اگر ظلمی در مجلس ایشان شود منع نمیتوان نمود عرفا و کسی که خواهد مصاحب هم شرب
باشد بقول ایشان نیز میباید بگوید و در این ضمن ترک نهی از منکر بعمل می‌آید که از
جمله گناهان کبیره است هفتم آنکه بقای ایشان را بر ظلم میخواهد تا خود در پناه ایشان معزز
باشد یا بسبب محبت ایشان عزت ایشان را میخواهد و این نیز جایز نیست هشتم
آنکه در خوانهای شبهه ایشان داخل میباید شد و بر بساطهای ایشان میباید رفت
و از لقمهای شبهه ایشان میباید خورد و اینها همه موجب قساوت قلبست بلکه

بکثرت خلطه و مصاحبت ظلمه بجرئت انها بهم میرسد و بی شبهه حرام میشود و باز میباید
تصرف کرد اعمار عوض و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و در
این مضامین احادیث بسیار است چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که بخیل را
غنا نمیباشد و حسود را لذت نمیباشد و پادشاهان را وفا نمیباشد و دروغ گو را مروت نمیباشد
و سفیه و بیخرد را بزرگی نمیباشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که پادشاهان از جمیع مردمان بیوفاترند و دوست پادشاهان از همه کس کمتر است و
از حضرت صادق ع منقولست که اگر دوستی داشته باشی که بولایت و حکومت برسد و او را
بیابی که انچه پیشتر با تو سلوک میکرد بیابی پس او دوست بدی نیست برای تو و از حضرت امام موسی
کاظم ع منقولست که چهار چیز است که دل را فاسد میکند و موجب قساوت قلب
میشود و نفاق را در دل میرویاند چنانچه آب درخت را میرویاند لهو و ساز و غنا شنیدن
و فحش گفتن و در خانه پادشاهان رفتن و طلب صید کردن و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که ملازم پادشاهان شود مفتون میگردد و هر قدر که بپادشاه نزدیکتر میشود از خدا دور
میگردد و از حضرت صادق ع منقولست که صاحب ورع و پرهیزکار آنست که از محارم الهی
بپرهیزد و از شبهها اجتناب نماید و اگر از شبهها اجتناب ننماید بحرام میافتد بنادانی و کسی که منکری
ببیند و انکار ان نکند با انکه قادر بران باشد پس دوست داشته است که خدا
معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا را معصیت کنند با خدا علانیه دشمنی کرده
است و کسی که بقای ظالمان را خواهد پس دوست میدارد که خدا را معصیت کنند و حال
انکه حق تعالی حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع
منقولست که ظلم کننده و کسیکه ظلم را اعانت او مینماید و کسیکه بظلم او راضیست هر سه
شریکند در ظلم و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت عیسی فرمود بگروه بنی اسرائیل که اعانت
مکنید ظالمان را بر ظلم که فضل شما باطل میشود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که
مدح کند پادشاه جابری را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا قرین ان ظالم باشد در
جهنم و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلم قرین هامان باشد در جهنم و هر که از جانب ظالمی خصومت
کند یا اعانت او نماید چون ملک الموت بنزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا و آتش
جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه
جابری بظلم و عدوان کسی را از ندیا کشد یا ظلمی بر او کند اگر یاری او نکنید بدرستیکه یاری و نصرت

مؤمن بر مؤمن

مؤمن بر مؤمن واجبست در هنگامی که حاضر باشید و اگر حاضر نباشید و مطلع نشوید بر شما
حجت تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر ع روزی
گذشتند و دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته‌ام روز دیگر بخدمت انحضرت
رفتم فرمودند که ان چه مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم ان قاضی مرا اکرام
مینماید و گاهی نزد او می نشینم حضرت فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده است از اینکه لعنتی
بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل انمجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المؤمنین ع در وقت
وفات حضرت امام حسن ع را وصیت فرمود که صالح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق
مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمائی و در دل او را دشمن دار و از حضرت صادق ع
منقولست که هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند بر او کسی را که بر
او ظلم کند و اگر دعا کند برای دفع ان ظلم دعایش مستجاب نکند و او را بران مظلومی
اجر ندهد و بسند معتبر از انحضرت منقولست که اعوان ظلمه در قیامت در سراپردهای
آتش خواهند بود تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود که از
جمله رکون بظلمه است که نزد پادشاه جابری برود و بقای حیات او را خواهد که دست
بکیسه کند و باو عطا کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون
روز قیامت میشود منادی از جانب حق تعالی ندا میکند که کجایند ظلمان و اعوان
ایشان و هر که لیقه در دوات ایشان گذاشته یا سر کیسه برای ایشان بسته
یا مدادی با ایشان داده ایشان را با ظالمان محشور گردانید و فرمود که هیچ بنده نزد پادشاه
مقرب نمیشود مگر انکه از خدا دور میشود و هیچ بنده مالش زیاد نمیشود مگر انکه حسابش
دشوار میشود و هیچ بنده اتباعش زیاد نمیشود مگر انکه شیاطین او بیشتر میشوند
در حدیث دیگر فرمود که زنهار که احتراز نمائید از درگاه پادشاهان و موالی و حواشی ایشان که هر که بدرگاه
ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا
ورع را از او دور کند و او را حیران گرداند و از حضرت صادق ع منقولست که فرمود که حفظ نمائید دین
خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت کنید دین خود را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها

ان پادشاهان و بدانند که مؤمنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسی که در دین مخالف
او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا خدا او را کم نام گرداند و او را دشمن دارد و بخود
واگذارد پس اگر چیزی از دنیا او بدست آید حقتعالی برکت را از آن چیز بردارد و هر چه را از آن مال در حج و
عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق ع که هر که اعانت نماید ظالمی را
بر مظلومی پیوسته حقتعالی از او در غضب و خشم باشد تا دست از آن اعانت بردارد و بدانکه و اما همنشینی
در میان جهتی چند است که بآن جهات بخانه حکام و امرا میتوان رفتن بدانکه گاه هست که معاشرت
با ایشان و تردد کردن بخانهای ایشان واجب میشود بسببی چند اول تقیه چنانچه سابقا مذکور شد دویم
اگر کسی از تعدی ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع آن ضرر تردد بایشان
لازم است و حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم بخانه خلفا بنی عباس علیهم اللعنة و
منسوبان ایشان بتقیه تردد مینموده اند مداهنت و مدارا با ایشان میفرموده اند سیم آنکه بقصد
این رود که دفع ضرری از مظلومی بکند یا نفعی بمؤمنی برساند و باین سبب نیز گاهی واجب
و لازم میشود چنانچه احادیث که شنیده در باب فریاد رسی مظلومان و قضای حوائج مؤمنان
بلکه اگر کسی قادر بر رفع ظلمی از مؤمنی باشد در غایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود
شریک آن ظلم خواهد بود و قطعا خواهد گردید و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث
وارد شده است که چیزی را زکوتی است و زکوة جاه و اعتبار آنست که از آن صرف قضای حوائج برا
برادران مؤمن کنند چنانچه بدادن زکوة مال زیاده میشود بصرف کردن جاه و عزت خود در راه خدا
آن نیز زیاده میشود چنانچه بترک زکوة مال تلف میشود همچنین بترک صرف کردن اعتبار اعتبار
برطرف میشود و خدا او را ذلیل میگرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را که نمیتواند حاجت خود را
بمن رساند بدرستیکه کسی که بصاحب سلطنتی رساند حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن آن
حاجت نباشد حقتعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر دیگر از حضرت
منقولست که فرمود که اگر از کوهی بزیر افتم و پاره پاره شوم دوست تر میدارم از آنکه متولی
عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای آنکه غمی از مؤمنی بردارم
یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم بدرستیکه کمتر چیزی که با اعوان
ظالمان میکنند آنست که بسر ایشان سراپرده از آتش میزنند تا حقتعالی از حساب خلایق
فارغ

فارغ شود ای زیاد اگر متولی عملی از اعمال ایشان بشوی با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث
تخفیف گناه تو باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هیچ جباری نیست مگر آنکه
با او مؤمنی میباشد که خدا بسبب آن مؤمن دفع ضرر آن جبار از شیعیان مینماید و بهره آن مؤمن
در آخرت کمتر از جمیع مؤمنان خواهد بود بسبب مصاحبت آن جبار و از حضرت امام موسی کاظم ع
منقولست که خدا را با پادشاهان دوستان میباشند که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود
کند چهارم آنکه بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت باشند نزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان
راه هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که
حضرت لقمن بخانه قضاة و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند و ایشان را موعظه میکردند
و بر ایشان ترحم میکردند بسبب بلائی که ایشان بآن مبتلا گردیده اند و بلیا و اعتبارات فانی دنیا
بسته اند و عبرت از احوال ایشان میگرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ مینمودند که بر نفس خود که
بآن غالب میشدند و بنفس و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس میکردند ای عزیز بدانکه این
وجهی که مذکور شد با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه هست که غرض
واقعی آدمی نیست اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود را از محبت جاه
و عزت و اعتبار و مال و منصب را باین صورتها در نظر آدمی در می آورد و آدمی را فریب میدهد
و گمان میکند که از برای خدا است اما چون بشکافند معلوم میشود که غرضش محض
دنیا بوده است و در این قسم امور هوا و هوسهای نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار مشتبه
میشود پس بزودی فریب نفس و شیطان را نباید خورد و خود را در معرض مهالک بدر نباید
آورد هدینا الله و جمیع المؤمنین الی مسالک الیقین یا اباذر لا یزال العبد یزداد من الله بعدا
ما ساء خلقه ای ابوذر پیوسته آدمی از خدا دور میشود مادام که خلقش بد است
بدانکه خلق صفتی را میگویند که ملکه نفس و حالت او شده باشد و اخلاق حسنه نزد حقتعالی
بهتر است از اعمال حسنه و همچنین خلقهای بد بدتر است از عملهای بد و بسیار باشد
که صاحب خلقی بد عبادت بسیار کند و صاحب خلقی نیکو آن عبادت را نکند و درجه او نزد
خدا رفیع تر باشد بر اخلاق اعتماد میباشد چون خلق بد حالی نفس شده زود از او
منفک نمیشود و بر اعمالی که بواعث آنها ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست
و زود متبدل میشود و خلق فطری میباشد که حقتعالی در اصل فطرت نفس را چنین

خلق و فرموده است و کسبی نیز میباشد و آن بکثرت ممارست در اعمال خیر حاصل میشود مثل آنکه سخاوت
در بعضی مردم فطری است که چنین خلق شده اند و بعضی هستند که در طبعشان بخل هست اگر در رفع
ازاله آن در اهد ازاله اش باین میشود که مکرر خود را بدارد بر احسان کردن و بر نفس خود زور آورد بعمل حفظه ثواب
و عقاب و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل ورزیدن و هر چند بیشتر این از او صادر میشود نفس او آسان تر میشود
تا آنکه حالت نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت و گریزان میشود از بخل و باین مرتبه که رسید خلق او
میشود و هم چنین گاه هست که جمعی طبعشان بحسب اصل خلقت بسخاوت مایل است و خود را باغواء
شیطان بر بخل میدارند تا حالت ایشان میشود و هم چنین در سایر اخلاق حسنه و آنکسی که صاحب خلق
حسنی شده است کمالش بیشتر است اما آنکسی که بمشقت بر خود می گذارد امر را چون بر او دشوار است
از این جهت ثوابش ممکن است که زیاده باشد و خلق حسن که در احادیث وارد شده است گاهی
بر مطلق صفات حسنه که ملکه نفس شده باشد اطلاق میکنند و گاهی بر خصوص خلق معاشرت
با خلق اطلاق میکنند هم چنین خلق شنیع و بدانکه بدخلقی بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته مینمود
و آنکه خلق از او در آزار اند خوش خلقی بهترین صفات حسنه است و جمیع معایب را میپوشاند و از
اعظم ارکان ایمان است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که از مؤمنان کسی ایمانش
ایمانش کامل تر است که خلقش نیکوتر است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در روز
قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از حضرت صادق ع منقولست که هیچ عملی نزد
حق تعالی محبوب تر نیست از اینکه مردم را فرا گیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث دیگر فرمود که خلق
نیکو آدمی را میرساند بمرتبه کسی که روزها روزه دارد و شبها را بعبادت خدا بایستد و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بیشتر چیزی که امت من بسبب آن داخل بهشت میشوند
پرهیزکاری از محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق ع منقولست که خلق نیکو گناه
ها را میگدازد چنانچه آفتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکی کردن و خلق نیک با مردم معاشرت نمودن
خانها را معمور و عمرها را زیاد میکند و در حدیث دیگر فرمود که بدرستیکه خلق عطیه ایست از جانب حق تعالی
که بخلق خود عطا میفرماید و بعضی از آن سجیه و طبیعت آدمی است و بعضی نیت است گاهی
نیت و عزم خود را بر این میدارد راوی پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را
چنین خلق کرده اند و غیر از این نمیتواند کرد و صاحب نیت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را
بجبر بر نیکی خلق میدارد این بهتر است و ثوابش بیشتر است و بروایت دیگر فرمود که حق تعالی بنده

را بحسن

بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت فرماید و بسند معتبر از محمد ابن کامل منقولست
که حضرت صادق ع فرمود که چون با مردم خلطه نمائی اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی
دست تو بالای دست او باشد یعنی احسان تو باو زیاده باشد از احسان او بتو بدرستیکه
گاه هست که بنده در عبادت تقصیر دارد و خلق نیکوئی دارد بسبب او را بآن خلق نیکو بمرتبه
و درجه جماعتی میرساند که روزها را روزه میدارند و شبها را عبادت میکنند و در حدیث
دیگر فرمود که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بودند ناگاه کنیزکی
یکی از انصار آمد و کنار جامه حضرت را گرفت حضرت برخواستند که شاید سخنی یا کاری داشته
باشد چون برخواستند او ساکت شد و هیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامه
دراز کرد باز حضرت برخواستند تا سه مرتبه چنین کردند در مرتبه چهارم که حضرت برخواستند آن کنیزک
از کنار جامه حضرت را جدا کرد و روانه شد صحابه آن کنیزک را ملامت کردند که چرا این قدر آزار
حضرت کردی وجه کار داشتی گفت در خانه ما بیماری داشتیم اهل خانه مرا فرستادند که پاره از جامه آن
حضرت را برای شفای آن بیمار بگیرم چون که داشتم حضرت برخواستند حیا کردم که بگیرم و نخواستم که آنحضرت
را تکلیف نمایم یا رخصت بگیرم در آخر خود جدا کردم و روانه شدم و باسانید بسیار از حضرت
صادق ع منقولست که بدی خلق فاسد میکند ایمان و اعمال خیر را چنانچه سرکه عسل را ضایع میکند
و فرمود که کسی که خلقش بد است خود را پیوسته در عذاب دارد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که توبه صاحب خلق بد مقبول نمیشود زیرا که اگر از یک گناه توبه میکند بگناهی
از آن بدتر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مؤمن هموار و نرم و ملایم و با سماحت
و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ و بدخلق و متجبر است و از حضرت صادق
منقولست که فرمود که حق تعالی دین اسلام را برای شما پسندیده است پس نیکو
مصاحبت نمائید با آن بسخاوت و حسن خلق و در حدیث دیگر از آنحضرت پرسیدند که چه چیز است حد
اندازه خلق نیکو فرمود که آنست که پهلوی خود را نرم کنی که از پهلوی تو کسی آزار نبیند
و سخنت را ملایم و نیکو کنی و چون ببرادران مؤمن خود برسی بخوش روئی و خوشحالی با
ایشان ملاقات نمائی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار
عالمیان بر من آمد و گفت یا محمد بر تو باد بحسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است
و فرمود که شبیه ترین شما بمن کسیست که خلقش نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که

نزدیکترین شما در قیامت کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک
نماید و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که فرمود که نمیتوانید که همه مردم را بمال
خود فرا گیرید پس همه را فرا گیرید بخوشروئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر منقولست
که فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حساب ترا سبک کند از حضرت صادق ع منقولست
که چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول صلی الله علیه و آله رسانیدند آنحضرت
با صحابه بجنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شد
چون جنازه اش را بر داشتند حضرت بی کفش و ردا بطریق اهل مصیبت زدگی جنازه
او روان شدند و گاهی جانب راست تابوت را میگرفتند و گاهی جانب چپ را تا
نزد قبرش گذاشتند حضرت داخل قبر شدند و بدست مبارک خود او را در لحد
گذاشتند و خشت را بر او چیدند و بگل رخنه‌های خشتها را سد کردند چون بیرون
آمدند و خاک بر قبرش میریختند فرمودند میدانم که بدن سعد کهنه خواهد شد اما حقتعالی
دوست میدارد بنده را که کاری کند محکم بکند در هنگامی که حضرت قبرش را هموار
میکردند مادر سعد گفت که ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود که مادر سعد خاموش
باش و حتم مکن بر پروردگار خود بدرستیکه بسعد در قبر فشاری رسید چون حضرت برگشتند صحابه
پرسیدند که یا رسول الله با جنازه سعد کاری چند کردی که در جنازه هیچکس ندیدیم چنین کنی
در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه اند بی ردا
و کفش اند الله من نیز تاسی بملائکه کردم گفتند که گاهی جانب راست جنازه را میگرفتی و گاهی جانب
چپ را فرمود که دستم با دست جبرئیل بود هر جا که او میگرفت من میگرفتم گفتند که خود در غسلش
حاضر شدی و بر جنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش گذاشتی و بعد از آن فرمودی که باو فشار
قبر باو رسید که با اهل و عیالش کج خلقی میکرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دو خصلت
است که در مسلمانان جمع نمیشود بخیل بودن و کج خلقی بودن یا اباذر الکلمة الطیبة صدقة وکل خطوة
تخطوها الی الصلوة صدقة یا اباذر من اجاب داعی الله واحسن عمارة مساجد الله کان ثوابه من
الله الجنة فقلت بابی انت وامی یا رسول الله کیف نعمر مساجد الله قال لا ترفع فیها الاصوات
ولا یخاض فیها بالباطل ولا یشتری فیها ولا یباع واترک اللغو ما دمت فیها فان لم تفعل فلا
تلومن یوم القیمة الا نفسک یا اباذر ان الله تعالی یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد بکل نفس
تنفس فیه درجة فی الجنة وتصلی علیک الملائکة وتکتب لک بکل نفس تنفست فیه عشر
حسنات

حسنات وتمحی عنک عشر سیئات یا اباذر اتعلم فی ای شیء انزلت هذه الآیة اصبروا وصابروا ورابطوا
واتقوا الله لعلکم تفلحون قلت لا فداک ابی وامی قال فی انتظار الصلوة یا اباذر اسباغ الوضوء فی
المکاره من الکفارات وکثرة الاختلاف الی المساجد فذلکم الرباط یا اباذر یقول الله تبارک وتعالی ان
احب العباد الی المتحابون بجلالی المتعلقة قلوبهم بالمساجد المستغفرون بالاسحار اولئک اذا اردت
باهل الارض عقوبة ذکرتهم فصرفت العقوبة عنهم یا اباذر کل جلوس فی المسجد لغو الا ثلثة قراءة مصل
او ذکر الله او سائل عن علم ای ابوذر کلمه پاکیزه و نیکو صدقه است یعنی سخنی که بگوئی و بسبب
آن نفعی بمؤمنی برسد ثواب تصدق دارد یا سخن خوب هرچه باشد از قرآن و ادعیه و اذکار و حکم
و معارف همه صدقه است زیرا که چنانچه سابقا دانستی صدقه هر نعمتی اینست که آنرا در راه رضای
حقتعالی صرف نمایند پس صدقه زبان اینست که سخنی چند از آن صادر شود که موجب خوشنودی حقتعالی
گردد و صدقه علم اینست که آنرا بطالبانش بذل کند و صدقه پا اینست که در راه قرب خدا سعی نماید
چنانچه بعد از این فرمود که هر گامی که بسوی نماز جماعت بروی در مساجد یا مطلق نماز برمیداری
صدقه است ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی خدا را یعنی مؤذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند
و نیکو آبادان کند و معمور گرداند مساجد الهی را ثوابش از جانب خدا بهشت است ابوذر گفت پدر
و مادرم فدای تو باد یا رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه آبادان کنیم مساجد الهی را فرمود که صداها
در مسجدها بلند نکنند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند و چیزی نخرند و نفروشند
و ترک نمایند سخن لغو بی فایده را مادام که در مسجدند و اگر چنین نکنید در قیامت مذمت نخواهی کرد
مگر خود را ای ابوذر بدرستیکه مادام که در مسجد نشسته حقتعالی بهر نفسی که میکشی درجه در بهشت
بتو عطا میفرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه طلب رحمت از برای تو مینمایند و بهر نفسی
که در مسجد میکشی ده حسنه در نامه عملت ثبت میکنند و ده گناه محو مینمایند ای ابوذر میدانی
که این آیه در چه چیز نازل شده است اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلکم تفلحون
ترجمه اش بقول اکثر معبرین اینست که ای گروه مؤمنان صبر کنید بر مشقت طاعات و بر آنچه
بشما میرسد از سختیهای دنیا و شکیبائی ورزید بر شدائد حرب با دشمنان دین
با نفس و شیطان قدم استوار دارید در میدان محاربه ساخته و مهیا و آماده باشید
در سرحدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید از خدا و بپرهیزید از معاصی
شاید که رستگار شوید ابوذر گفت که فدای تو شوم نمیدانم یا رسول الله
فرمود که این آیه در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است یعنی
کسیکه

از نماز ظهر مثلا که فارغ شود در مسجد باشد و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت
نماز دیگر داخل شود و آن را بجماعت کند و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا نباشد چه مرابطه
است بمشقت طاعات قدم استوار کرده است در معارضه با نفس و شیطان و خود را مربوط
ساخته و بسته است بر عبادت الهی و انتظار برده که در نماز دیگر با نفس و شیطان بار
دیگر مجادله نماید و مهیای محاربه ایشان بوده است و در کمین شیطان بوده که بر حصار اعما
لش رخنه نکند و چنین در مابین نماز عصر و شام و خفتن و سایر نمازها اگر کسی را شغل ضروری
نبوده باشد و محتمل است که مراد حضرت این باشد که هر که شامل این عمل نیز هست گویا
شامل جهاد بر دشمنان ظاهری نیز بوده باشد و محتمل است که این آیه در خصوص این امر
نازل شده باشد و آنکه وضو را کامل و تمام با شرایط و آداب و سنتها بجا آورد و در
در سختیها و هواهای سرد از کفارات است که موجب کفاره گناهان میگردد و بسیار در مسجد رفتن
و مداومت مسجد بودن رباط است که حق تعالی در این آیه فرموده است ای اباذر حقتعالی میفرماید که
بدرستیکه محبوب ترین بندگان بسوی من گروهی اند که با یکدیگر دوستی میکنند بجلال
جلالی که من با ایشان دارم و دلهای ایشان بسته است بمسجدها و از گناهان خود استغفار
مینمایند در سحرها این جماعتند که هرگاه اراده مینمایم که با اهل زمین عذابی بفرستم برکت
ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز میدارم ای ابوذر نشستن و بودن در مسجد لغو بی فایده است
مگر از برای سه چیز نمازی گذارنده که در نماز خود قرائت قرآن کند یا کسی که بیاد خدا مشغول باشد یا کسی که
علم و مسائل دین خود را از علما سؤال نماید بدانکه هر یکی از مضامین مذکوره در احادیث بسیار است
منقولست و بعضی سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیر آن و باید دانست که حق تعالی
محتاج بمکان و یک خانه و یک بارگاه و یک درگاه و یک تخت و یک کرسی نمی باشد اما خدا
وند بی نیاز چون در مکان نیست و نسبت همه مکانها با او مساوی است برای طالب عبادت
و معرفت و قرب خویش بارگاهها و منظرها و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بنوع تشبیه پادشاهان
شاهان عرشی میباشد که جلوه بزرگی و کمال خود را برای مردم بر آن عرش میکنند خداوند ذو الجلال
را عرشها هست و در هیچ یک محتاج نیست بلکه عرش او جمیع ممکنات است که مستغرق دریای
عظمت او یند و در هر ذره از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش پرتو جلوهها میکند
اثر قدرتش در آن ظاهر و اثر علم و حکمتش ظاهر و اثر لطف و رحمتش در آن هویدا است نه بآن
معنی باطل

معنی با طالبان ملحد میگویند که با همه چیز یکیست و همه چیز اوست تعالی شانه عن قولهم بلکه
آثار و صفات کمالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که نظر میکنی چندین هزار آثار
قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده مینمائی و از این عرشها یکعرش که از همه برتر است و آثار
قدرت او در آن بیشتر است آن را عظیم و اعظم فرموده و دوستان خاص خود را بمشاهده آن عرش
برده و اگرنه نسبت او بآن عرش و زمین و آسمان و دریا و صحرا یکیست و یکعرش دیگر عرش
محبت و معرفت اوست یعنی دلهای دوستان او و مقربانش که آن دلها را مرکز و مستقر بارگاه عظمت
و جلال و محبت و معرفت صفات و کمال و جلال و جمال خود گردانیده چنانچه منقولست که دل مؤمن
عرش خداوند رحمن است و دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده
و آن بارگاهها را محیط فیضهای بی نهایت و رحمتهای بی اندازه خود گردانیده بارگاه اعظمش عرش
اعلی است که خاص مقربان خود ... آن بارگاه راه ندارد و در زمین بارگاهها مقرر فرموده و بساط آن
بارگاه ناقصان و عاجزان بطلا و نقره و یاقوت و مروارید نیاراسته زیرا که حسن و زینت آرایش
نمایان این دستهای معیوب خود را بزیورها زینت میارایند و چندانکه بیشتر میارایند
عیب و قباحتشان بیشتر ظاهر میشود ولیکن قادر ذو الجلال سنگ سیاه چند را بروی یکدیگر
دیگر میگذارد و صد هزار نور معنوی در آن سیاهی سنگها از فیض نامتناهی تعبیه میفرماید و
عالمیان را از اطراف و جوانب بدرگاه خود میخواند میروند و در برابر آن سنگ و خاک میمالند
و از آن نورهای معنوی بهرههای نامتناهی میبرند و اگر خانه کعبه را از یک دانه یاقوت میساخته
مردم بسبب یاقوت میرفتند نه بفرمان حی لا یموت و بزرگواری و نقاشی حکمتش ظاهر نمیشد بعد از آن
بارگاهها با سیاه بارگاه خود بی ساخته و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال
خورشید آن را اینجا جلوه داده که پادشاهان با شوکت و نخوت چون بآن آستانها میرسند افتاده بر
خاک میافتند و جبین را فرش زمین میکنند و کسی را که اندک بصیرتی باشد میداند
که بعوض طلا و مروارید و یاقوت بر آن در و دیوارها چه نورها و فیضهای روحانی بکار
رفته که دیده عقلها را خیره میکند دیگر از بارگاههای قربش مساجد است که آنها را
محل قرب و فیض خود گردانیده و ان بیوتی فی الارض المساجد در شأن آنها فرموده و بر
روی بوریاهای کهنه آنها برای دوستان خود که دیده بصیرتشان جلا داده فرشهای
امتنان و عزت و مکرمت بی رنج و بیزیان لطف و رحمت گسترده و در شبهای تار مشعلهای

نور هدایت و محرابها عبادت برای ایشان افروخته است و دلهای ایشان چنان مایل باین مکان
عالیشان گردانیده است که بکنار دوریهای کهنه اند اعلای قصور خلدان نمیفروشند و اگر بضرورت
زمانی دور می شوند مانند ماهی که از آب جدا شود قرار نمیگیرند تا باز خود را بمحل انس خود
رسانند و از جمله فواید عظیمه مساجد اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است که با یکدیگر
ملاقات مینمایند و از فواید یکدیگر بهرهمند میشوند در سلوک راه بندگی معین یکدیگر میگردند
و در نماز برکت یکدیگر بفضیلت جماعت فایز میشوند و نمازها را با جماعت ادا نمودن از سنتهای مؤکد
حضرت سید المرسلین صلعم است و بر آن فایده بیغایت مترتب میشود و بقبول اقرب است زیرا که ظاهر است
که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش بحصول اینقدر نزدیک نیست که جمعی کثیر بروند
و آن نیز معلوم است که داب بزرگان نیست که چند کس که با یکدیگر بدرگاه ایشان روند بعضی یکی
شایسته باشد عمل او را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند و ایضاً چنانچه آدمی در نماز
یا کاری که تنهایی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هر یک کاری
میاید که از عضو دیگر نمیاید و از مجموع اینها مطلوب بعمل میاید همچنین در میان افراد انسان
کامل جمیع الوجوه نایاب است پس جمعی که در یکجا جمع میشوند یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری دارد و یکی
رقت دارد و یکی شکستگی دارد و یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر صفات چون همه با هم در عبادت
شریک شدند و عمل خود را یکی کردند معجون تام الاجزائی بهم میرسد که خاصیت آن قبول و
استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است و ایضاً بتجربه و اخبار معلوم است که شرکت
موجب کسب کمالات از یکدیگر میشود و نهاد ایکدیگر راهی بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر شده است
که اگر صاحب رقتی در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند باشد همه را برقت می‌آورد و این فایده
دیگر است که این جمعیت لشکر صف بسته آراسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او که جرات
نمیکنند که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مگذارید
که شیطان جا میکند و ایضاً مروی است که جدا از صف تنها مایستید که گرگ گوسفند از گله جدا
مانده را میخورد و فایده نماز جماعت بی نهایت است و بیش از اینها سخن بطول انجامید در این باب
باب بذکر چند حدیث در فضیلت نماز جماعت و تعقیب الکفایه نمائیم از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که صفوف امت من در زمین مانند صفهای ملائکه است در
آسمان و یک رکعت نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد حق تعالی
محبوبتر باشد از عبادت چهل سال و در روز قیامت که حق تعالی اولین و آخرین را برای حساب

جمع نماید

جمع نماید هر که قدم بسوی جماعت بردارد باشد خداوند احوال قیامت را بر او آسان کند و او را بهشت رساند
و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح را با جماعت بگذارد و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر الهی باشد
تا آفتاب طالع نماید حق تعالی در جنت الفردوس هفتاد درجه باو کرامت فرماید که در هر درجه تا درجه
دیگر هفتاد ساله راه باشد بدویدن اسب تند رو و هر که نماز ظهر را با جماعت بجا آورد حق تعالی
در جنت عدن پنجاه درجه باو کرامت و عطا فرماید که هر درجه تا درجه دیگر پنجاه ساله راه باشد بدویدن اسب
تند رو و هر که نماز عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده
باشد و کسی که نماز شام را با جماعت بکند ثواب یک حج مبرور و یک عمره مقبول برای او ثبت
شود و هر که نماز خفتن را با جماعت بکند ثواب عبادت شب قدر باو عطا فرماید و در حدیث
دیگر منقول است که بصحابه فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که کفاره گناهان شما
باشد و بسبب آن حق تعالی حسنات شما را زیاده گرداند گفتند بلی یا رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود که وضو را کامل ساختن با دشواریها و شدت و بسیار گام برداشتن بسوی
مسجدها و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و هر که از شما از خانه خود با وضو بیرون آید نماز
را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگر برد ملائکه از برای او
دعا کنند که خداوندا او را بیامرز خداوندا او را رحم کن و بر او رحمت فرست و در حدیث معتبر
دیگر فرمود که هر که پیش نماز جماعتی را بکند برخصت ایشان و راضی بامامت او باشند و هم
حاضر شدن بنماز رعایت اعتدال نماز نیکو موافق حال ایشان بجا آورد حق تعالی مثل ثواب آن
جماعت باو عطا فرماید بی آنکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هر که بپای خود بسوی مسجد برود برای
نماز جماعت هر گامی که بردارد بهفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنویسند و هفتاد هزار
درجه برایش بلند کنند و اگر بر این عمل باشد که بمیرد حق تعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید
که در قبر او را عبادت کنند و در تنهایی قبر مونس او باشند و از برای او استغفار نمایند تا از قبرش
مبعوث شود و حضرت امیر المؤمنین ع را وصیت فرمود که سه چیز است که باعث رفع درجات
میشود کامل ساختن وضو در هواهای سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب
و روز قدم برداشتن بجهت نمازهای جماعت و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله شرط نمود با همسایگان مسجد که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی
که بنماز جماعت حاضر نمیشوند یا این عمل را ترک کنند
که بنماز جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمیشوند ... امیر المؤمنین ع را امر فرستم که هر که بنماز حاضر
یا امر میکنم مؤذن را که اذان و اقامه بگوید و حضرت امیر المؤمنین

نشد بلکه خانهای ایشان را بسوزانند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که از ان جماعت را بشنود در مسجد و بی عذر شرعی از مسجد بدر رود او منافقست مگر انکه اراده برگشتن داشته باشد و از حضرت جعفر بن محمد منقولست که هر که نمازهای پنجگانه را با جماعت ادا نماید بشما گمان نیک باو برید و شهادت او را قبول نمائید و در حدیث دیگر فرمود که هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند پس در امان خدا است و هر که بر او ظلم کند چنانست که بر خدا ظلم کرده است و هر که پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است و بسندهای معتبر منقولست که یک نماز جماعت برابر بیست و پنج نماز تنها است و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که کسی که انتظار نماز کشد بعد از نماز او انجمله زائران خدا است و بر خدا لازم است که زائر خود را گرامی دارد و انچه او بطلبد عطا فرماید و فرمود که طلب روزی نمائید در مابین طلوع صبح و طلوع افتاب که ان تاثیرش در روزی زیاده از سفرها کردنست برای تجارت و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی میفرماید که ای فرزند ادم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یکساعت و بعد از نماز عصر یکساعت تا من مهمات تو را کفایت کنم و حاجات تو را روا کنم و در حدیث دیگر فرمود که هر که بعد از نماز صبح در جای خود بنشیند و بیاد خدا مشغول باشد تا افتاب برآید حق تعالی او را از اتش جهنم مستور گرداند و در حدیث دیگر فرمود که ثواب حج و بیت الله الحرام باو کرامت فرماید و گناهانش را بیامرزد و از حضرت صادق منقولست که حق تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است پس بر شما باد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که تعقیب خواندن نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتی روزیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که ادمی را بعد از هر نماز البته یک دعای مستجابی هست بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات مخصوص از حضرت رسول و اهلبیت بسیار وارد شده است باید که انها را تحصیل نماید و بر انها مداومت نماید و کسیکه اینها را نداند قران خواندن و هر ذکری که داند خواندنش ثواب دارد و بهترین تعقیبات که داند حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از

تعقیب

نمازها یا اباذر لکن بالعمل بالتقوی اشد اهتماما منک بالعمل فانه لا یقل عمل بالتقوی و کیف یقل عمل یتقبل یقول الله عز و جل انما یتقبل الله من المتقین یا اباذر لا یکون الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریک شریکه فیعلم من این مشربه و من این ملبسه امن حل ذلک ام حرام یا اباذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عز و جل من این ادخله النار

یا اباذر من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله عز و جل یا اباذر ان احبکم الی الله جل ثناؤه اکثرکم ذکرا له و اکرمکم عند الله عز و جل اتقیکم له و انجیکم من عذاب الله اشدکم له خوفا یا اباذر ان المتقین الذین یتقون الله عز و جل من الشیء الذی لا یتقی منه خوفا من الدخول فی الشبهة یا اباذر من اطاع الله عز و جل فقد ذکر الله و ان قلت صلوته و صیامه و تلاوته القران اصل الدین الورع و راس الطاعة یا اباذر کن ورعا تکن اعبد الناس و خیر دینکم الورع یا اباذر فضل العلم خیر من فضل العبادة و اعلموا انکم لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا و صمتم حتی تکونوا کالاوتاد ما ینفعکم الا بورع یا اباذر اهل الورع و الزهد فی الدنیا هم اولیاء الله حقا ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل با تقوی زیاده باشد از اهتمام تو باصل عمل و بسیاری ان بدرستیکه اندک نیست عملی که با تقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه اندک باشد عملی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل با تقوی مقبولست چنانچه حق تعالی میفرماید که خدا قبول نمیفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر مرد از متقیان نمیشود تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و بیشتر از محاسبه شریکی که در میان مال شریک خود میکند تا انکه بسبب محاسبه نفس خود کند از احوال خود اگاه شود و بداند که خوراکش از کجا است و پوششش از کجا باو میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد ای ابوذر کسیکه پروا نکند که مال خود را از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته باشد حق تعالی پروا نکند که او را از کجا داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد که گرامی ترین مردم باشد پس تقوی را پیشه خود کند و از خدا بپرهیزد ای ابوذر محبوب ترین شما نزد حق تعالی کسیست که خدا بیشتر یاد کند پس تقوی خدا پرهیزکاری را پیشه خود کند و از خدا بپرهیزد و گرامی ترین شما نزد حق تعالی کسیست که پرهیزکارتر باشد از برای خدا بیشتر کند کسیکه از شما که نجاتش از عذاب الهی بیشتر است کسی است که ترس از خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر متقیان جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزها که از انها اجتناب لازم نیست و حلال است از ترس انکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هر که اطاعت خدا کند در فعل طاعات و ترک محرمات پس بتحقیق که یاد خدا کرده خدا بسیار کرده است هر چند که نماز و روزه و تلاوت قرانش کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمانست و سر دین طاعت خدا است ای ابوذر صاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات خدا است ای ابوذر

فضیلت علم زیاده بهتر است از فضیلت عبادت بدانکه اگر آنقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید
و آنقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید بشما نفع نخواهد کرد مگر با ورع ای
ابوذر اما آنکه ورع از محرمات ورزیده اند و زهد و ترک دنیا اختیار کرده اند ایشان بحق و را
ستی اولیا و دوستان خدایند بدانکه تقوی سرمایه جمیع سعادتهاست و بهترین شرطی عظیم از شرایط
قبول طاعاتست چنانچه نص قرآن بران دلالت کرده است و تقوی در اصطلاح خود را محافظت
نمودن و نگاه داشتن است از هرچه در آخرت ضرر باو میرساند و مراتب آن بسیار است مرتبه
اول تقوی از شرک و کفر است که موجب خلود در جهنم میشود و بدون این مرتبه هیچ عملی و عبادتی
صحیح نیست مرتبه دویم تقوی ترک جمیع محرماتست و بجا آوردن جمیع واجبات است مرتبه
سیم تقوی از ترک مکروهات و بجا آوردن این مستحبات است و این مرتبه بتدریج کامل میگردد تا مرتبه
که متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است و این دو مرتبه آخر هر یک بر مراتب
بسیار مشتملند در کمال و قبول عمل دخیلند هرچند آدمی در این مراتب کاملتر میشود
عملش بقبول نزدیکتر میگردد و فواید و آثار قرب و محبت و معرفت و انصاب بالطاف
حسنه بیشتر بر اعمال مترتب میشود باین مرتبه آخر اشاره است آنچه حق تعالی فرموده است
کما اتقوا الله حق تقاته یعنی از خدا بپرهیزید آنچه سزاوار تقوی و پرهیزکاریست و ورع بحسب معنی
نزدیکست بتقوی و گاهی ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند و گاهی بر ترک محرمات و شبهات
و گاهی بر معانی تقوی نیز اطلاق میکنند و از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر این آیه که
اتقوا الله حق تقاته حضرت فرمود که تقوی و پرهیزکاری آنست که خدا را اطاعت نمایند
و معصیت او نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و او را در هیچ حالی فراموش نکنند
و شکر نعمت او نمایند و کفران نکنند و از حضرت امیرالمؤمنین ع پرسیدند که کدام عمل
بهترین اعمالست فرمود که تقوی و پرهیزکاری و از حضرت صادق ع منقولست که اندک
عملی که با تقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوی باشد راوی پرسید که چگونه
میشود عمل بسیاری که بی تقوی باشد فرمود مثل شخصی که طعام بسیار اطعام میکند
و بهمسایگانش نیکی و احسان میکند و پیوسته مهمانان بخانه او می آیند اما اگر حرامی او را
میسر شود مرتکب میشود اینست عمل صالح بدون تقوی و عمل اندک با تقوی آنست که آنقدر که او میکند
از طعام و احسان و خیرات نمیکند اما چون دری از درهای حرام برو گشوده شود داخل آن نمیشود
و بسند معتبر منقولست که عمرو بن سعید بخدمت حضرت صادق ع عرض نمود که من بعد از سالها
سالها

سالها شما را ملاقات میکنم میخواهم مرا وصیتی بفرمائید که بان عمل نمایم حضرت فرمود
که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع نمودن از منهیات خدا و سعی و اهتمام نمودن
در عبادات و بدانکه اهتمام در عبادت نفع نمیکند مگر با ورع و پرهیزکاری و در
حدیث دیگر فرمود که از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین خود را بورع و در حدیث دیگر
فرمود که بر شما باد بورع که نمیتوان رسید بانچه نزد حق تعالی است از ثوابها و درجات
رفیعه مگر با ورع و از حضرت امام محمد باقر ع که دشوارترین عبادتها ورع است و از
حضرت صادق ع منقولست که با ابی الصباح فرمود که چه بسیار کم است در میان شما کسی
که متابعت جعفر نماید از اصحاب من نیست مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد و از
برای خالق و آفریدگار خود عبادت کند و امید ثواب از او داشته باشد این جماعت اصحاب
منند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اجتناب
کن از آنچه بر تو حرام کرده ام تا پرهیزکارترین مردم باشی و از حضرت صادق ع پرسیدند
که صاحب ورع از مردمان کیست فرمود کسیکه بپرهیزد از چیزهائی که خدا حرام کرده است
و در حدیث دیگر فرمود که ادعای امامت من نمیکنند شما مگر آنکه جمیع امور ما را متابعت نمایند
و اراده و خواهش فرمود که ما را داشته باشند و از جمله متابعت و اراده امر ما ورع و پرهیز
کاریست پس ورع را زینت خود گردانید خدا شما را رحمت الهی کند و بورع دفع
کنید مکر دشمنان را از خود بکنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود
که صاحب ورع ترین مردم کسیست که نزد شبهها توقف نماید و از شبهه احتراز کند و
عابدترین مردم کسی است که فرایض و واجبات الهی را بر پا دارد و نیکو بعمل آورد و
زاهدترین مردم کسیست که حرام را ترک نماید و عابدترین مردم کسیست که گناهان را
ترک نماید و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که هر که ما را دوست دارد باید که باعمال
ما عمل نماید و استعانت جوید بورع بدرستیکه بهترین چیزی که در امر دنیا و آخرت باو
استعانت توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهی است
و از حضرت صادق ع منقولست که بر شما باد بورع و ترک محرمات و شبهات بدرستیکه
ورع دینی است که ما پیوسته ملازم آن میباشیم و خدا را بان عبادت میکنیم و آن را اراده
مینمائیم از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب میندازید در شفاعت خود بانکه
مرتکب محرمات شوید و بر ما دشوار باشد شفاعت شما یا بازنه من لم یأت یوم القیمة

ثلث فهذه خمس قلت وما الثلث فداك ابی وامی قال ورع یحجزه عما حرم الله عز وجل و حلم یرد به جهل
السفیه و خلق یداری به الناس الخ ابوذر هر که در قیامت بیاید با سه خصلت پس به تحقیق که او
خاسر و زیان کار است ابوذر گفت که آن سه خصلت کدام است پدر و مادرم فدای تو باد فرمود
که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهایی که حق تعالی بر او حرام کرده است و حلمی که بآن رد
کند دفع نماید جهالت و سفاهت بیخردان را و خلقی که با مردم مدارا نماید بدانکه حلم و بردباری
نمودن و خشم خود را فرو خوردن و از بدیها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات پیغمبران و ائمه
صلوات الله علیهم و دوستان خدا است و عقل و شعور و حسن و نیکی این صفات جمیله ظاهر
و هویدا است چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که در خطبه فرمودند که میخواهید
خبر دهم شما را ببهترین خلقهای دنیا و آخرت عفو نمایید از کسی که بر شما ظلم کند و صله و نیکی
کنید با کسیکه از شما قطع کند و احسان کنید با کسیکه با شما بدی کند و عطا کنید با کسیکه شما را
محروم گرداند و از حضرت علی بن الحسین منقولست که در روز قیامت حق تعالی اولین و آخرین را در
یک زمین جمع نماید منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه با
ایشان گویند که چه چیز بود فضل شما گویند که ما صله میکردیم با کسی که از ما قطع میکرد و عطا کردیم
بکسیکه ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم از کسیکه با ما ظلم میکرد پس بایشان گویند که راست
گفتید داخل بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که پشیمانی بر عفو خود بهتر
و آسان تر است از پشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که هیچ جرعه
نزد من محبوبتر نیست از جرعه خشمی که فرو برم و صاحبش را بآن مکافات نکنم و از حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمیشود
مانند جرعه خشمی که عاقبتش صبر است و از حضرت صادق ع منقولست که هیچ بنده خشم
خود را فرو نمیخورد مگر آنکه حق تعالی فرموده است در مقام مدح جماعتی که آن جماعت خشم خود را
فرو میخورند و عفو میکنند از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حق تعالی او را زیاده
بر او عزت در آخرت ثواب عظیم کرامت میفرماید و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که خشم
را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد حق تعالی در روز قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا
و خوشنودی و از حضرت صادق ع منقولست که صبر کن بر وجود دشمنان نعمت خدا بر خود بدرستیکه
مکافات نتوانی کرد کسی را که در حق تو معصیت خدا میکند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا
کنی و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که فرمود که خوش می آید مرا کسی که حلمش در هنگام غضب
او را دریابد

عزت او را در دنیا و آخرت زیاده ... حق تعالی

او را دریابد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حق تعالی دوست میدارد صاحب حیا صاحب حلم و
بردبار را و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی هرگز کسی را بجهالت و نادانی
عزیز نکرده است و هرگز کسی را بحلم و بردباری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق ع
منقولست که حلم بس است معین و یاور از برای تو اگر صاحب حلم نباشی خود را بحلم بدار و در حدیث
دیگر فرمود که چون در میان دو کس منازعه میشود دو ملک نازل میشوند و بآن یکی که سفاهت
و تندی میکند و هرزه گوئی کرده میگویند که گفتی و گفتی و خود سزاوار آن و بزودی آنچه را گفتی و عنقریب
جزای گفتهای خود را خواهی یافت و بآن دیگری که حلم کرده میگویند که حلم کردی و صبر کردی
بزودی خدا ترا خواهد آمرزید اگر حلم خود را بآن تمام رسانی و اگر آن دیگری هم ترک حلم کرد
و هرزه های او را جواب گفت آن دو ملک بالا میروند و ایشان را بکاتبان اعمال میگذارند
و در حدیث دیگر فرمود که ما اهل بیتیم که مروت ما آنست که عفو میکنیم از کسیکه بر ما ظلم
کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت عیسی بحضرت یحیی نصیحت
فرمود که هرگاه در حق تو بدی بگویند که در تو باشد بدانکه گناهی را بیاد تو آورده
اند از آن گناه استغفار کن و اگر بدی گویند که در تو نباشد بدانکه بی تعب تو از برای
تو ثوابی نوشته شده است و از حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که سه کسند که میباید
از سه کس انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه حلیم و بردبار
از سفیه و بیخرد و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکردار و از حضرت صادق فرمود که
سه خصلت است که در هر که باشد حق تعالی او را از حور العین تزویج نماید بهر نحوی که خواهد
فرو خوردن خشم و صبر کردن بر دم شمشیر در راه خدا شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از
برای خدا ترک آن نماید و در حدیث دیگر فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد آن خصلتها
ایمان را در خود کامل گردانیده است کسی که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از
برای خدا و عفو کند و از تقصیر مردم در گذرد حق تعالی او را داخل بهشت کند بیحساب
و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیله عظیم اند و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و غضب حق تعالی
بدن او را از آتش جهنم حرام گرداند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که سه خصلت است که هر که این سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا نیست
یعنی که امت پسندیده من و بنده خالص خدا نیست پرسیدند که آن خصلتها چیست

فرمود حلمی که بان رد کند جهالت و بیخردی جاهلان را و خلقی نیکی که بان در میان مردم
تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر
فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است پس عفو کنید تا حق تعالی شما را
عزیز گرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشمی را فرو برد حق تعالی دلش را پر از ایمان
کند و هر که از ظلمی که بر او واقع شده عفو نماید حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند
و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسیدند که کدام از خلق قوی تر و توانا
ترند فرمود که هر که حلم او زیاده بود بلا تر است و پرسیدند که بدبادترین مردم کیست فرمود آنکه هرگز عفو
ننماید و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوارترین مردم بعفو کردن کسیست که
قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و دوراندیش ترین مردم کسیست که خشم خود را بیشتر فرو خورد
بسندهای معتبر منقولست در تفسیر صفح جمیل که حق تعالی باو امر فرموده است که مراد آنست که عفو کنی
بی آنکه عتاب کنی صاحب جرم را و از حضرت امام علی النقی علیه السلام منقولست که حضرت موسی علیه السلام از حق تعالی سؤال
نمود که الهی چه چیز است جزای کسیکه صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود
که او را اعانت مینمایم در هولهای روز قیامت و از حضرت امام رضا علیه السلام منقولست که حق تعالی به پیغمبری
از پیغمبران خود وحی فرمود که چون از خانه صبح بیرون می روی اول چیزی که بنظرت می آید آن را بخور و دویم آنکه
می بینی آن را بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را از خود مأیوس مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد
از خانه بیرون آمد کوهی عظیم سیاهی را دید که در برابرش می آید ایستاد و متفکر شد که حق تعالی فرموده است
این را بخورم و حیران ماند بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته حق تعالی مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت آن
نداشته باشم پس بجانب کوه روانه شد که آن را بخورد هر چند نزدیکتر میرفت آن کوه کوچکتر میشد تا چون
بنزد آن رسید آن را بقدر لقمه یافت آن را خورد چون خورد آن لقمه لذیذتر از آن یافت که هرگز از هیچ چیز
نیافته بود دو دیگر پاره راه رفت طشت طلائی را دید چون مأمور شده بود که آن را بپوشاند گودی کند
و آن را در خاک پنهان کرد و روانه شد چون بعقب نظر کرد دید که آن طشت از خاک بیرون
افتاده و ظاهر شده گفت آنچه خدا فرموده بود کردم دیگر مرا کاری نیست چون پاره دیگر راه رفت
مرغی را دید که از عقب بازی میگریزد میاید و قصد شکار آن مرغ نمود مرغ باو پناه آورد چون
حق تعالی امر فرموده بود که آن را قبول کند آستین خود را گشود تا مرغ داخل آستین او شد پس باز از
عقب رسید و گفت شکار مرا از دست من گرفتی و من چند روز است که از پی این شکار میدوم

چون حق تعالی

چون حق تعالی امر فرموده بود که او را مأیوس نگرداند پاره از گوشت ران خود را برید و نزد آن باز افکند
چون پاره راه رفت گوشت مرداری گندیده که کرم افتاده دید چون مأمور شده بود که از آن بگریزد
گریخت و برگشت شب در خواب باو گفتند که آنچه مأمور شده بودی کردی دانستی که آنها چه بود
گفت نه گفتند کوه صورت غضب بود بدرستیکه آدمی که غضب بر او مستولی شد خود را نمی بیند و از بسیاری
غضب قدر خود را نمیشناسد چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد
عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذ است که خوردی و آن طشت پس آن عمل صالح است که چون
بنده آن را میپوشاند و مخفی میگرداند حق تعالی البته آن را ظاهر میگرداند برای آنکه در دنیا او را
زینت دهد با آنچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب آخرت و اما مرغ پس آن مثل شخصیست که ترا
نصیحت میکند باید که نصیحت او را قبول نمائی و اما باز پس مثل شخصیست که از تو حاجتی
طلب نماید او را مأیوس مکن و اما گوشت مردار گندیده آن غیبت است از آن بگریز ای عزیز
اگر خواهی فضیلت حلم و کظم غیظ را بدانی نظر کن باحوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها
کشیدند و از ذریتهای خود چه آزارها متحمل شدند و حلم فرمودند خصوصا
حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از کفار قریش و غیر ایشان چه خشونتها دیدند و چه
محنتها کشیدند و یکمرتبه بر ایشان نفرین نکردند و آن معدن آداب مفخر اولی الالباب با اجلاف اعراب چگونه
سلوک فرمودند و از آن جماعت چه بی ادبیها و گستاخیها بآن جناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه
نقل کرده اند که روزی آنحضرت براهی میرفتند اعرابی آمد از پشت سر آنحضرت ردای او را گرفت و کشید چندانکه
اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند و گفت یا محمد عطای بمن بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم
فرمودند و باو عطا جزیل نمودند مقارن این حق تعالی در نعت آنجناب فرستاد که انک لعلی خلق عظیم
بدرستیکه تو بر خلق عظیمی و بآن بدیها که کفار قریش بآن حضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر
آنحضرت شدند و همه در مسجد الحرام بی حربه و سلاح حاضر شدند حضرت بر در کعبه ایستادند
و هر یک از ایشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که با ما چه خواهی کرد فرمود که آن میکنم که
یوسف با برادرانش کرد بر شما ملامتی نیست و آزاد مسلمانان شوید خدا شما را بیامرزد و از حضرت امام
محمد باقر ع منقولست که آن زن یهودیه را که گوسفند از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بزهر
بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت حضرت آوردند حضرت فرمود که چرا چنین
کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر پیغمبر است باو ضرر نخواهد رسانید و اگر پادشاه است
مردم را از او راحت میدهم و بان عمل حضرت از او عفو فرمود و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست

که یهودی چند دینار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله میطلبید بنزد آمد و طلب نمود حضرت فرمود که ای
یهودی حاضر ندارم که بدهم گفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا از تو نگیرم حضرت فرمود که پس من نزد
تو می‌نشینم تا بگیری پس حضرت در همان موضع با او نشستند تا ظهر شد و نگذاشت که
حضرت بنماز روند نماز ظهر را همانجا ادا کردند و با او نشستند تا وقت نماز عصر و نماز عصر را نیز
در آنجا ادا فرمودند و با او در آنجا نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در آنجا ادا فرمودند و شب
در آنجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز کردند یهودی مدام در آنحضرت بود و جدا نمیشد و
صحابه او را تهدید و وعید مینمودند حضرت خطاب بصحابه فرموده گفت چه میخواهید
از او گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و آله یهودی ترا این قدر زمان حبس کرده است
حضرت فرمود که خدا مرا مبعوث نکرده است که ظلم کنم نه بر کسی که در امان باشد و نه بر کسی که
در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهادت گفت و مسلمان شد و گفت نصف مال خود را میدهم
که در راه خدا صرف نمائید والله که من این کار را برای آن کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر گردد زیرا که
نعت ترا در توریه خوانده ام که محمد بن عبدالله مولد او مکه است و محل هجرت او مدینه است
و درشت خو نیست و غلیظ نیست و صدا بروی مردم بلند نمیکند و فحش و دشنام
نمیگوید اینک من شهادت میدهم که خدا یکیست و تو پیغمبر و فرستاده اوئی و اینک
مال برای تو است هرچه خواهی در مال من بکن و یهودی مال بسیار داشت بعد از آن حضرت
امیرالمؤمنین ع فرمود که فراش حضرت رسول صلی الله علیه و آله عبائی و بالش تکیه حضرت پوستی
بود که در میانش لیف خرما پر کرده بودند شبی آن عبا را دو ته کردند برای آنحضرت که راحت بیشتر
باشد چون صبح شد فرمود که دیشب بسبب نرمی فراش دیر بنماز برخواستم یکته
بندازید و حضرت امیرالمؤمنین ع چه محنتها از صحابه رسول صلی الله علیه و آله و از
صحابه خود کشیدند و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند چنانچه در جنگ جمل همه
شمشیر بروی او کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان
یافت عفو فرمود و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن با آن ملعونه
همراه کرد و مروان بن الحکم را با آن آزارها که بآنحضرت رسانیده بود رها کرد و عبدالله بن
زبیر را با آن شدت عداوت و آزارها که بآنجناب رسانید و هرزها که گفت بعد از
اسیر شدن

اسیر شدن رها کرد و هم چنین در باب اصحاب نهروان و غیر ایشان بعد از ضربت زدن ابن ملجم او را
بکشتن امر نفرمودند و حضرت امام حسن ع را وصیت فرمود که او را یک ضرب بیش مزنید و گوش و بینی او را
مبرید و از طعام و شراب که من میخورم باو بدهید و چندین هزار خارجی در میان اصحابش بودند و آن
مخذولان اهل ایمان را بکفر علانیه نسبت میدادند و کلامها میگفتند و عفو میفرمودند و متعرض ایشان
نمیشدند و نقل میکنند که روزی آنحضرت در بازار خرما فروشان میگذشتند کنیزکی را دیدند که گریه می
کند پرسیدند که چرا گریه میکنی گفت مولای من مرا فرستاده بود که یک درهم خرما بخرم و از این مرد خریدم
چون بردم ایشان نپسندیدند الحال پس آورده ام و این مرد قبول نمیکند حضرت فرمودند که ای بنده خدا
این کنیزکی است و اختیاری ندارد درهمش را رد کن و خرما را بگیر اعرابی برخاست و حضرت را نشناخت
بر خواست و دست بر سینه آنحضرت زد مردم باو گفتند که امیرالمؤمنین ع است آن مرد بلرزه
آمد و رنگش زرد شد و خرما را گرفت و درهم را پس داد و گفت یا امیرالمؤمنین ع از من راضی شو فرمود
که چون حق مردم را برسانید پس از تو راضیم و روایت دیگر منقولست که آن حضرت
غلامی داشتند و مکرر او را طلبیدند و او جواب نگفت چون بیرون آمدند دیدند که در بیرون
در ایستاده است فرمودند که چرا جواب نگفتی گفت تنبلی مرا مانع شد از جواب گفتن و از عفو
شما ایمن بودم حضرت فرمودند حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که خلقش از عقوبت من
ایمنند و در همان ساعت غلام را آزاد کردند و روایت دیگر منقولست که چون امیر
المؤمنین ع بجنگ عمرو بن عبدود رفتند و در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند
صحابه بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که سبب توقف و تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون بار دیگر آنحضرت بر او
ظفر یافتند او را کشتند و برگشتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله از علت توقف و تاخیر سؤال
فرمودند حضرت فرمود که او در اول فحش گفت و آب دهن بروی من انداخت ترسیدم که مبادا
کشتن او از روی غضب باشد و مرا نفس نه از برای خدا پس گذاشتم تا غضب فرو نشست
و خالص از برای خدا او را کشتم و روایت دیگر منقولست که روزی حضرت امیرالمؤمنین ع زنی را
دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و میبرد مشک را از او گرفت و با او رفتند بجائی که او میخواست
برساند و در راه احوال او را سؤال نمودند گفت که علی بن ابی طالب شوهر مرا در بعضی از سرحدها
فرستاده و کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته من چیزی ندارم و مضطر شده ام که خدمت

مردم میکنم حضرت برگشتند و در آن شب اضطراب داشتند تا صبح چون صبح شد زنبیلی پر از آرد و گوشت و خرما و انواع اطعمه‌ها آوردند و رو بخانه آن زن روان شدند بعضی از اصحاب التماس کردند که ما همراه شما بیاییم فرمود که پس حامل وزر من در آخرت بخواهد بود چون بخانه آن زن رسیدند در را کوبیدند زن گفت که کیست فرمود که من آن بنده‌ام که دیروز مشک آب ترا آوردم در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده‌ام آن زن گفت که خدا از تو راضی شود و میان من و علی بن ابی طالب حکم کند چون در را گشود حضرت فرمودند که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بگذار من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفال را نگاهداری یا من اطفال را نگاه داری نمایم و تسلی کنم و تو نان بپز گفت در نان پختن صاحب قوت ترم شما اطفال را نگاهداری کنید پس آن زن آرد را خمیر کرد و حضرت گوشت را بخشید و گوشت و خرما و غیر آن لقمه میکردند و بدهان اطفال میگذاشتند و هر لقمه که بایشان میدادند فرمودند که ای فرزند علی بن ابی طالب را حلال کن و چون خمیر آماده زن گفت که ای بنده خدا بیا و تنور را برافروز حضرت متوجه برافروختن تنور شدند و در این حال زنی بخانه آن زن آمد و حضرت را شناخت بان زن گفت که این امیر المؤمنین است و پادشاه مسلمانانست که تو را خدمت میکند پس آن زن دوید بخدمت آنحضرت و فریاد برآورد که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم حضرت فرمود که من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیر کرده‌ام و بروایت دیگر منقولست که ضرار بن حمزه نزد معاویه آمد گفت که معاف بدار مرا گفت و الله که صاحب اندیشه‌های دور و دراز بود و در راه خدا قوی و تنومند بود آنچه میفرمود همه حق بود و آنچه حکم میکرد همه عدل بود و پیوسته نهرهای علم الهی از جوانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و جوانبش میچکید از دنیا و زینتهای او وحشت میشد و بشبها و تاریکیهای شب انس میگرفت و الله که پیوسته آب دیده‌اش روان بود و فکرهایش بسیار دور و دراز بود و پیوسته در تفکر بود و دست را حرکت میداد و با خود خطابها میفرمود و با پروردگار مناجات میفرمود از جامه‌ها هر چه درشت تر بود او را خوش میآمد و از خوردنیها هر چه لذتش کمتر بود با او بود و الله که در میان ما مثل یکی از ما بود و [illegible] چون بنزد او میرفتیم ما را نزدیک خود مینشانید و هر گاه که سؤال میکردیم جواب میفرمود و با آنکه با ما این روش سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او سخن نمیتوانستیم گفت و از عظمت و شوکت او نظر بر رویش نمیتوانستیم کرد و چون تبسم میفرمودند دندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر میشد اهل دین و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت و

علیه اللعنة الملعون معاویه گفت که علی را این وصف بکن گفتم مرا معاف دار
از این امر معاف نمیکنم

و مردم صاحب قوت و کثرت طمع نمیکردند از او که میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش مایوس نمیشدند قسم میخورم بخدا که در بعضی از شبها او را میدیدم در حینی که تاریکی شب در محراب ایستاده بود و نزد پروردگار خود استغاثه میکرد مانند کسی که مار یا عقرب او را گزیده باشد و گریه میکرد مانند کسی که مصیبت عظیمی باو رسیده باشد و گویا در گوش من است که مکرر میفرمود ای دنیا آمده‌ای که متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات برو دیگری را فریب بده که مرا با تو کاری نیست و ترا سه طلاق گفته‌ام و مرا بتو رجوعی نیست عمر تو کوتاه است و امر تو سهل است و از رنجهای تو بیقدر است آه آه از کمی توشه و درازی سفر و وحشت و تنهائی راه و عظمت اهوالی که بر آنها وارد میباید شد پس آب چشم معاویه علیه اللعنة در این حال بر ریش نحسش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخواست معاویه گفت که والله که ابو الحسن چنین بود که می گوئی بگو که از مفارقت او چه حال داری گفت از باب کسی‌ام که فرزند یگانه‌اش را بر روی سینه‌اش کشته باشند پس برخواست و گریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد و بسند معتبر منقولست از ابوذر که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت امیر المؤمنین بهدیه آورد که چهار هزار درهم قیمت او بود و در خانه آنحضرت خدمت میکرد روزی حضرت فاطمه داخل شدند دیدند که حضرت امیر المؤمنین سر در دامن آن کنیز است حضرت فاطمه فرمود که چیزی واقع شد حضرت فرمودند که نه والله ای دختر محمد هیچ واقع نشده است حضرت فاطمه فرمود که مرا رخصت ده بخانه پدر خود روم فرمود که اختیار داری مادر و چون متوجه خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت سلام میرساند و میفرماید که اینک فاطمه بشکایت علی بن ابی طالب آید در باب علی چیزی قبول مکن در این حال حضرت فاطمه رسید حضرت رسول فرمود که آمده‌ای شکایت علی را بکنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود که برگرد و بگو که من راضیم برضای تو هر چند بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برگشتند و سه مرتبه مقاله این سخن را فرمودند حضرت امیر المؤمنین فرمود که شکایت مرا بخلیل من و حبیب من کردی من از شرمندگی آنحضرت چون کنم خدا گواه باش ای فاطمه که این کنیز را از برای خدا آزاد کردم و چهار صد درهم که از عطای من زیاد آمده تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه پس جامه پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه خدمت حضرت رسول شدند در این حال جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگارت

سلام میرساند و میفرماید که یا علی بگو بهشت را بتو دادم بسبب آنکه کنیزک را از برای خوشنودی
فاطمه آزاد کردی و اختیار جهنم را بتو واگذاشتم برای چهار هزار درهم که تصدق کردی پس
هر را خواهی برحمت من داخل بهشت کن و هر را میخواهی بعفو من از جهنم بیرون آور
پس در آن وقت حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که منم قسمت کننده بهشت و دوزخ و
بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که روزی حضرت رسول صلی الله علیه
و آله حضرت فاطمه ع را دید که عبائی که از پشم جلهای شتر بود در بر داشت و در اثنای شیر
دادن فرزند خود بدست مبارک خود دستاس میکرد حضرت گریان شدند و فرمودند
که ای فرزند صبر کن بر تلخیها و مشقتهای دنیا برای حلاوتها و راحتهای آخرت حضرت
فاطمه ع فرمود که یا رسول الله صلی الله علیه و آله حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر
میکنم او را بر احسانهای او در این حال حق تعالی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله این آیه فرو
فرستاد که زود باشد که پروردگار تو کرامتهای خود را بتو انقدر بدهد که تو راضی
شوی و بسند معتبر منقولست که مرد شامی در مدینه حضرت امام حسن ع را دید که
سواره میرود زبان بلعن و طعن حضرت گشود چون فارغ شد حضرت امام حسن ع روی باو
گردند و براو سلام کردند و تبسم فرمودند که ای شیخ گمان دارم که تو غریبی و شاید
بر تو اشتباهی شده باشد اگر توانگری میخواهی ترا توانگر میگردانیم و هر چه سؤال مینمائی بتو عطا
میکنیم و اگر راه هدایت میخواهی ترا راه نمائی میکنیم و اگر مرکب سواری میخواهی بتو میدهیم و اگر
گرسنه سیرت میکنیم و اگر عریانی ترا جامه میپوشانیم و اگر محتاجی ترا غنی میکنیم و اگر رانده شده ترا
پناه میدهیم و هر حاجتی داری برمی آوریم و اگر بیائی بخانه ما و تا هنگامی که میروی مهمان ما باشی
از برای تو بهتر است زیرا که خانه گشاده داریم و آنچه میخواهی از مال و اسباب میسر است چون آن
شامی این نوع مکالمه از آن شنید گریست و گفت گواهی میدهم که تو خلیفه خدائی در زمین و
دانستم که خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را بکی دهد و تو و پدر تو دشمن ترین خلق
بودید نزد من الکنون تو محبوب ترین خلق خدائی نزد من و بار خود را بخانه آنحضرت برد تا در مدینه
بود مهمان آنحضرت بود و دوست و از اهل بیت ع شد و در روایتی وارد شده است که در
میان محمد بن الحنفیه و حضرت امام حسن ع منازعه بود محمد الحنفیه بحضرت نوشت که ای برادر

پدر من و تو

پدر من و تو علی بن ابی طالب است و مادر تو فاطمه دختر رسول صلی الله علیه و آله و اگر تمام
عالم پر از طلا میشد مادر من مالک آنها میبود بفضل مادر تو نمیرسید چون که نامه من بتو رسد
نزدیک من بیا تا مرا راضی کنی که تو اولائی بفضل و احسان از من والسلام حضرت چون
نامه را خواندند نزد او رفتند بدین ادب مبادرت نمود دیگر میان ایشان چیزی واقع نشد و از حضرت
علی بن الحسین ع منقولست که با حضرت امام حسین ع ... الله علی من ... بکربلا ... بیرون رفتیم در هیچ منزلی
فرود نیامدیم و بار نگشودیم مگر آنکه حضرت یحیی را یاد میکردند و روزی فرمودند سبب خواری
و بی اعتباری دنیا نزد خدا آنست که سر حضرت یحیی را بهدیه نزد زن فاحشه از فاحشهای
بنی اسرائیل بردند و از وفور حلم آن معدن جود و کرم آن بود که با آنکه فرزندان و برادران و دودمان
آن عالیجناب را در برابرش شهید کردند و حق تعالی ملائکه آسمان و زمین و جن و انس و وحوش و
طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آنحضرت کرده بود بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای
ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایتی هزار و نهصد جراحت و بروایت دیگر
صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر به بدن مبارکش رسید و بان گروه اشقیا ترحم
می فرمود و در هدایت ایشان سعی مینمود و بقوت ربانی و زور بازوی اسد اللهی
گروهی از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی از روایات آمده است
که هزار و نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر از جماعتی را که مجروح گردانید
و بسند معتبر دیگر منقولست که چون آن عالیجناب بشهادت فایز گردیدند در پشت
دوش مبارک آنحضرت پینه‌ها و اثرها بود و از حضرت امام زین العابدین ع از سبب آن
پرسیدند فرمود که این اثرها و پینه‌ها از بسیاری بار داشتن بارهای گران و انبانهای
سنگین بود که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان
میبردند و بروایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین ع در جائی تاریک
نشسته بودند از نور جبین آفتاب برج امامت میدانستند که آنحضرت در آنجا
نشسته اند و بسند معتبر منقولست که روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین
العابدین ع میریخت ابریق از دستش افتاد و سر مبارک آنحضرت را مجروح کرد سر بالا کرد
آن کنیزک گفت که حق تعالی میفرماید که الکاظمین الغیظ فرمود که خشم خود را فرو خوردم
باز گفت والعافین عن الناس فرمود که خدا از تو عفو کند که من عفو کردم باز گفت

که الله یحب المحسنین فرمود برو که ترا آزاد کردم از برای خدا و در روایت دیگر منقولست که کنیزی از
کنیزان آنحضرت کاسه را شکست که در آن کاسه طعامها می بود که از ترس رنگش زرد شد
حضرت فرمود که برو ترا آزاد کردم از برای خدا و روایت دیگر وارد شده است که شخصی آنحضرت
را دشنام داد غلامان آنحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که بگذارید که آنچه از بدیهای
ما پوشیده است زیاده از آنست که باو نسبت میدهند و بان شخص گفتند و فرمودند
که آیا حاجتی هست آن مرد خجل شد حضرت فرمود که جامه با هزار درهم باو عطا کردند آن مرد
گریان شد و برگشت و فریاد میکرد که گواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی و در روایت دیگر
منقولست که شخصی آنحضرت را دشنام داد حضرت فرمود که ای جوان عقبه بسیار دشواری در
ما حضرت در پیش داریم اگر من از آن عقبه خواهم گذشت از گفته تو پروا ندارم و اگر در آن
عقبه حیران خواهم ماند من بدترم از آنچه تو میگوئی و در روایت دیگر آمده است که شخصی زبان
جناب ناسزا میگفت و حضرت ملتفت او نمیشدند اعنی گفت که ترا میگویم حضرت
گفت که من هم از تو عفو میکنم و میگذرانم و بسند دیگر منقولست که حضرت علی بن الحسین
غلامی را کرده داشت که سرکار بعضی از مزارع آنحضرت بود در روزی بان مزرعه وارد
شدند دیدند که خرابی و فساد بسیار در آن مزرعه کرده است یک تازیانه بر او زدند
و بعد از آن نادم شدند چون بخانه برگشتند بطلب آن غلام فرستادند چون غلام حاضر شد
دید که جامه از بدن مبارک دور کرده اند و تازیانه در پیش آنحضرت گذاشته است گمان
کرد که حضرت اراده سیاست و تنبیه او دارد بسیار ترسان شد پس حضرت تازیانه را
برگرفتند و بدست او دادند که امروز لغزشی از من صادر شد که هرگز صادر نشده بود
بگیر این تازیانه را و قصاص آن بر من بزن غلام گفت ای مولای من گمان من این بود که دیگر
عقوبت خواهی کرد و مستحق هستم آنچه نسبت بمن بجا آوردی باز حضرت مبالغه فرمودند و
گفت بخدا پناه میبرم از چنین عملی و شما را حلال کردم باز مکرر فرمود چون آن غلام راضی
نشد فرمود که چون این را نمیکنی بتدارک این تازیانه مزرعه بتو بخشیدم و ایضا منقولست
که روزی جمعی در خانه آنحضرت مهمان بودند غلامی بریانی که در تنور بود بیرون آورده خواست
که بتعجیل بسفره آورد بخوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر آنحضرت خورد و آن پسر کشته شد
و غلام متحیر و مضطرب گشت امام چون اضطراب غلام را دیدند گفتند تو عمدا این عمل را

نکردی

نکردی مضطرب مباش ترا آزاد کردم و متحیر مشو و از روی بشاشت طعام را بحضار خورانیده
و بعد از آن بدفن طفل مشغول شدند و در روایت دیگر وارد شده است که آنحضرت بر جماعتی
گذشتند شنیدند که غیبت آنحضرت را میکنند ایستادند و فرمودند که اگر راست میگوئید خدا
مرا بیامرزد و اگر دروغ میگوئید خدا شما را بیامرزد و بسند معتبر منقولست که حضرت
صادق غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند دیر برگشت حضرت از عقبش بیرون آمدند
دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند و باد بزنی که در دست داشتند او را باد زدند
تا بیدار شد و فرمودند که ای فلان والله ترا نیست که شب و روز هر دو بخوابی شب از برای تو
و روز از برای ما و از سفیان منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق رفتم رنگ مبارک حضرت
را متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که من سفارش کرده بودم کنیزان و مردمان
خانه را که بر بام بالا نروند داخل خانه شدم دیدم که کنیزی که تربیت یکی از فرزندان من میکرد بر نردبان
بالا میرود و آن پسر بر دوش دارد چون مرا دید بلرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد
من از برای مردن آن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که از من بان کنیزک مستولی شده متغیرم با آنکه حضرت
در آن حال دو مرتبه باو فرموده بودند که ترا آزاد کردم از برای خدا بر تو باکی نیست و در روایت
دیگر وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان
زرش را در نیافت گمان کرد که دزدیده اند بیرون آمد حضرت صادق را دید که نماز میکند حضرت
را نشناخت بحضرت گفت که تو همیان مرا برداشته حضرت فرمود که چه زر در همیان بود گفت هزار
دینار و حضرت او را بخانه برد و هزار دینار باو داد آن مرد بخانه برگشت همیان زر خود را یافت
برگشت و بخدمت حضرت آمد عذر خواهی و زر را پس آورد حضرت فرمود چیزی که از دست ما بکسی
رفت دیگر بدست ما بر نمیگردد بعد از آن مرد پرسید که بزرگوار حمیده اطوار کیست گفتند حضرت
صادقست گفت چنین کاری کار مثل اوست و حضرت امام موسی کاظم در کظم غیظ
و حلم مشهور آفاق گردیده و اخبار مکارم اخلاقش بمسامع خاص و عام رسیده و هر یک
از ائمه صلوات الله علیهم بجمیع محاسن شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بودند و
دوست و دشمن بجمیع کمالات ایشان معترفند و آب دریاها اگر مداد شوند از عهده
نکته فضایل ایشان بیرون نمیتوانند آمد ما شاء الله الی اجل [illegible] عهد در خاطر هست
که کتابی در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند حدیث این بود

احمد لشیخ

که ملاحظه نمائی که پیشوایان تو که ذکر شان مکنونست در حلم و بردباری و شکستگی چگونه بوده اند
و با خلق چه نحو سلوک میکردند تا با ایشان تاسی نمائی و باد نخوت و غرور را از سر بدر کنی
و گول شیطان نخوری ما در تو که حرمت خود را نگاه میباید داشت و علم اخفیفی باید کرد
فلان عمل مناسب شان ما نیست و اهانت فلان مؤمن موجب نقص قدر ماست
نعوذ بالله من وساوس و شرور یا اباذر ان سرک ان تکون اقوی الناس فتوکل علی الله و
ان سرک ان تکون اکرم الناس فاتق الله وان سرک ان تکون اغنی الناس فکن بما فی ید الله عز وجل
اوثق منک بما فی یدیک یا اباذر لو ان الناس کلهم اخذوا بهذه الایة لکفتهم ومن یتق الله
یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ
امره قد جعل الله لکل شیء قدرا یا اباذر یقول الله جل ثناؤه وعزتی وجلالی لا یؤثر عبدی هوای
علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه وهمومه فی آخرته وضمنت السموات والارض رزقه وکففت
علیه ضیعته وکنت له من وراء تجارة کل تاجر ای ابوذر اگر خواهی قوی ترین مردم باشی پس توکل کن
بر خداوند عالم و اگر خواهی که گرامی ترین مردم باشی پس تقوی را پیشه خود کن و پرهیز از خدا
و اگر خواهی که غنی ترین مردم باشی و بی نیاز ترین مردم باشی پس اعتماد بر انچه نزد خداست
و در دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از انچه در دست تست ای ابوذر اگر
همه مردم این آیه اخذ کنند و عمل نمایند ایشان را کافیست و ترجمه ظاهر لفظ آیه اینست
که هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از مناهی او و صاحب درجه تقوی شود حق تعالی مقرر فرماید
برای او راه بیرون شدنی و چاره در هر کار و در هر امری از امور دنیا و آخرت او و روزی دهد او را
از جائی که گمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند و هر که توکل کند بر حق تعالی و کارهای
خود را باو واگذارد پس خدا کافیست برای او و بس است از جهت تمشیت و کفایت
مهمات او بدرستی که حق تعالی امور و ارادت خود را بر وجه کمال و بتمشیت میرساند و از برای هر چیز
اندازه مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تعالی میفرماید که
بعزت و جلال خود سوگند میخورم که اختیار نمی نماید بنده خواهش و فرموده مرا بر خواهشها و
هواهای نفسانی خود مگر آنکه غنای او را در نفس او میگذارم و نفس او را غنی و بی نیاز
میگردانم و معیشت او را از خلق و چنان میکنم که فکر و اندیشه و هم او برای امور آخرتش باشد و آسمان
واسمانها

و آسمانها و زمین را ضامن روزی او میگردانم و معیشت او را بر او کفایت او و هم و برای او مهیا میگردانم
و تجارت هر تجارت کننده را بسوی او میرسانم یا من از برای او هستم بعوض آنکه تجارت تاجران
باطل را ترک کرده و رضای مرا اختیار نموده بدانکه توکل و تفویض و رضا و تسلیم ارکان عظیمه
ایمانند و آیات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده از حد و احصا بیرون است چنانچه از
حضرت صادق ع منقولست که سر طاعت خدا صبر است و راضی بودن از خدا در آنچه بنده
خواهد یا کراهت از آن داشته باشد چون راضی شود البته آنچه خیر است برای او میسر
خواهد شد و در حدیث دیگر فرمود که خداشناس ترین مردم کسیست که بقضاهای خدا
بیشتر راضی باشد و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
وحی نمود که بنده مؤمن خود را هر چیز که از او منع مینمایم خیرش در آنست پس باید که
که راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من و شکر کند نعمتهای مرا تا او را از جمله صدیقان
بنویسم و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سزاوارترین خلق بتسلیم نمودن و را
ضی شدن بقضاهای حق تعالی کسیست که خدا را شناخته باشد و کسیکه بقضای خدا راضی
میشود قضا را بر او جاری میشود و خدا اجرش را عظیم میگرداند و کسیکه از قضای الهی بخشم
میاید قضا بر او جاری میشود و اجرش بر طرف میشود و در روایت دیگر منقولست که از حضرت
صادق ع پرسیدند که بچه چیز مؤمن را میتوان شناخت که او مؤمن است فرمود
بمنقاد بودن او امر الهی را و راضی بودن بهر چه بر او وارد شود از خوشحالی و از بدحالی
و در حدیث دیگر فرمود که هرگز حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر امری که واقع میشد
نمی فرمود که کاش بروش دیگر میشد و در حدیث دیگر فرمود که چگونه کسی مؤمن
باشد که از قسمتهای پروردگارش بخشم آید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال آنکه
من ضامنم از برای کسیکه در خاطرش بجز رضا و
از جانب خدا برای او مقدر شده است ... دعا کند دعایش مستجاب شود و از حضرت رسول
خوشنودی خدا در نیاید که چون دعا کند ... ای فرزند آدم اطاعت من کن در
صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی میفرماید که ای فرزند آدم اطاعت من کن در
آنچه ترا امر میفرمایم و بیاد من مده چیزی را که صلاح تو در آنست که من از تو بهتر
میدانم و از حضرت صادق ع منقولست که غنا و عزت میگردند در هر جا که توکل را
میابند آنجا قرار میگیرند و وطن میکنند و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی بحضرت داود

وحی نمود که هر بنده که بر من توکل و اعتماد کند و رو از خلق بگرداند و من از نیت او
بیابم که او را میگوید پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست با او در مقام
کید و مکر درآیند البته از برای او بدر رفتی و راه خلاصی مقرر سازم و هر بنده
که متوسل بیکی از خلق شود و همگی اعتماد خود را بر او کند و من از دل او این را
بیابم البته اسباب و وسیلهای آسمان را از دست او قطع نمایم و راههای
زمین را بر او ببندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در حدیث دیگر
فرمود که هر که متوجه امری چند شود که خدا دوست میدارد البته حقتعالی متوجه
امری چند شود که او دوست دارد و روزی او مهیا میگرداند و هر که طلب عصمت
و نگاه داشتن از خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسیکه حقتعالی متوجه احوال
او گردد اول نگاه دارد پروا نکند اگر از آسمان بزمین افتد یا بلیه از آسمان تا
نازل شود و عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل گروه اعوان خدا است
از همه بلاها نمی بینی که خدا میفرماید که ان المتقین فی مقام امین پس بدرستیکه
متقیان در مقام امین صاحب ایمنی اند و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤ
منین ع فرمود که امید بآنچه گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان داری بدرستیکه
حضرت موسی ع رفت که برای اهلش آتش بیاورد کلیم خدا شد و برگشت پیغمبر فائز گردید و
ملکه سبا بقصد ملک بیرون آمد بشرف اسلام مشرف شد و سحره فرعون بقصد عزت
فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
حضرت موسی ع گفت که ای پروردگار من مرا میبری و اطفال صغار مرا میگذاری حق تعالی فرمود
که ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاه دارنده ایشان باشم گفت بلی ای
پروردگار من تو نیکو وکیلی و نیکو کفایت کننده و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسیکه در طلب
روزی یقینش بخدا قاصر باشد و نیت و اعتمادش ضعیف باشد باینکه تفکر نماید که
حقتعالی او را خلق فرمود و سه حالت او را روزی داده است که در هیچیک از آن سه حالت
او را کسبی و وسیله و چاره و حیله میسر نبوده پس بدانکه البته در حالت چهارم هم او را روزی
کرامت

کرامت خواهد کرد اما در حالت اول در شکم مادر او را در محل استقرار و راحت جا داده در جائی
که نه سرما باو ضرر میرسانید و نه گرما و در آنجا او را روزی داده دیگر از آنجا بیرون آورد و روزی او را
بقدر کفایت او از شیر مادر برای او جاری گردانید که موجب تعیش و قوت و نشو
نمای او گردید و او را در این حال حیله و قوتی نبود و باز چون از آن شیرش باز گرفتند پدر
و مادر را بر او مهربان گردانید و از کسب پدر و مادر روزی برای او مقرر فرمود که با نهایت
مهربانی و رحمت و شفقت صرف او نمایند و او را بر خود اختیار کنند تا آنکه چون بزرگ
شد و عاقل شد و قدرت بر کسب روزی بهم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت
و گمانهای بد بپروردگار خود برد و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و ادا ننمود و روزی
را بر خود و بر عیالش تنگ گرفت از ترس آنکه مبادا نقص روزی بر او تنگ شود و یقینش
سست شد بعوض دادن خدا آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت پس
چنین بنده بد بنده ایست ای فرزند و از حضرت صادق ع منقولست که شیطان
گفت که پنج کسند که مرا در باب ایشان چاره و حیله نیست و سایر مردم در قبضه من
اند کسیکه بخدا متوسل شود بنیت درست و در جمیع امور خود را بر او توکل
نماید و کسیکه تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسی که از برای برادر
مومن بپسندد آنچه را که از برای خود میپسندد و کسیکه در هنگامیکه مصیبتی باو
رسد جزع نکند و کسیکه بقسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد و
از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت صادق ع احوال یکی از اصحاب خود را پرسید
و اهل مجلس گفتند که او بیمار است حضرت بعیادت او رفتند و بر بالای سرش
نشستند او را قریب بموت یافتند فرمودند که گمان خود را نیکو کن بخدا و گفت
که گمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای دختران من است غم ایشان مرا بیمار کرده
است حضرت فرمود که آنکسی را که از برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن
گناهان از او امید داری از برای اصلاح حال دختران نیز از او امید دار مگر نمیدانی که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون از اصل سدرة المنتهی گذشتم و به
شاخها و برگهای آن رسیدم دیدم که از بعضی برگهایش پستانها آویخته و شیر از
آنها میچکد و از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی آبها و از بعضی جامه

واز بعضی میوه‌ها و بجانب زمین میریزد در خاطر خود گفتم که آیا بکجا میروم و هر جا هم اینها
که از او سؤال نمایم زیرا که از درجه و مرتبه او گذشته بود پس حق تعالی در دل من ندا داد که ای
اینها را در این مکان رفیع آفریده‌ام که دختران و پسران امت ترا باینها غذا و روزی دهم
بگو بپدرهای دختران که بفقر فاقه ایشان دلتنگ نباشید که من چنانچه ایشان
را خلق کرده‌ام روزی میدهم و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که حقتعالی بحضرت داود
وحی فرمود که ای داود تو اراده میکنی و من اراده میکنم و نمیشود مگر آنچه من اراده میکنم
اگر منقاد اراده‌های من میشوی و راضی باینها میباشی آنچه مراد تست بتو عطا میفرمایم
اگر راضی نمیشوی ترا در تعب میاندازم در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و آخر نمیشود مگر
آنچه که من اراده نموده‌ام و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که حقتعالی فرموده است که
کسی که راضی بقضای من نیست و بتقدیرات ایمان ندارد پس خدائی بغیر از من طلب نماید
و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که کسیکه راضی شود بقسمت خدا بدنش براحت
میافتد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دنیا را ابتدا و باندازه قسمت کرده‌اند
پس آنچه از برای تو مقرر کرده‌اند هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و آنچه از بدیها بر تو مقرر
شده است بقوت خود دفع نمیتوانی کرد هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت
شده بدنش براحت می افتد و هر که بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن
میباشد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سزاوار است در میان بلا و قضا و نعمت الهی
پس در بلای خدا صبر بر او واجب است و در قضای خدا تسلیم و رضا واجب است و در نعمت
خدا شکر واجبست بدانکه احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص و ترغیب بر
اینها بسیار است و مجملی از تحقیق معانی اینها لازمست بدانکه توکل عبارت از آنست
که آدمی امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید خیر و دفع شر داشته باشد
و بداند که هر چه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که نفعی بکسی رسد هیچ کسی
منع آن نفع را از او نمیتواند کرد و خداوند قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر چیزی و نفعی را
از کسی منع نماید و نخواهد که باو رسد جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمیتوانند رسانند و تفویض
نیز باین معنی است باید که باین سبب از مخلوقین مایوس شود و رضا بشادی برضای
خدا انشاءالله

خدا باشد
خدا الاختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد
و این اعلای مراتب یگانه پرستیست که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند
و قدرتهای مخلوقین را همه مقهور قدرت حقتعالی بداند چنانچه از حضرت صادق ع منقولست
که شرک خفی تر است در آدمی از جای پای مورچه از جمله شرکست انگشتر را از انگشت
بانگشت دیگر گردانیدن از برای اینکه امری بیادش بماند و مثل این از چیزهای دیگر و این معنی
بنابر این شرکست که اعتماد بر خداوند خود نکرده و بر او توکل نکرده است و بر انگشتر کردن
اعتماد کرده است و حاصل آنست که هر رو گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد کردن بر
غیر او یک مرتبه شرکست و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از جبرئیل
سؤال نمود از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل آنست که بدانند که مخلوقین ضرر و نفع
نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس شوند پس بنده چنین شد
از برای غیر خدا کار نمیکند و امید ندارد از غیر او و نمیترسد از غیر او و طمع از غیر او نمیکند نیست
معنی توکل و از حضرت امام رضا ع سؤال نمودند از معنی توکل گفت آنست که چون دانستی که
خدا با تست از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا آنست که بعد از آنکه توکل بر خدا کرده باشد و
در باب آنچه موافق فرموده خدا استعمال کرده باشد دیگر آنچه واقع شود از عافیت و بلا و شدت و
رخا بداند که البته خیر او در آنچیز است که واقع شد زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع شده و حقتعالی
قادر بر دفع این امر بوده و حقتعالی ظالم نیست که خواهد که بر او ظلم کند و بخیل نیست که نخواهد که
خیری باو رسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند و باید که او بیاد خدا دهد و عاجز نیست که آنچه
خیر است باو نتواند رسانید پس کمان باین صفات کمالیه الهیه مقتضی آنست که هر چه از
جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و
صلاح او است چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت امام موسی کاظم ع سؤال نمودند از
تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه حضرت فرمود که توکل بر خدا چندین درجه دارد و از آنجمله
توکل آنست که در جمیع امور خود را بر خدا توکل نمائی پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانکه او در
خیر تو تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانکه این امر بحکم و فرمان او واقع شده است
پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود را باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و تسلیم
عبارت از آنست که آنچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام او و امر و نواهی و غیر اینها

بر طبعش گران نباشد و همه حسن و نیك داند و در عمل کردن بانها منقاد و ذلیل باشد
سرکشی نکند و ان احکام الهی را راضی نباشد چنانچه حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
خطاب فرموده در ایه که مضمونش اینست که بحق پروردگار تو ایمان نمیآورند و مؤمن
نیستند بلکه تو او رده تا انکه ترا حکم کردانند در هر منازعه که در میان ایشان واقع شود
چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی و دشواری از انکه تو کردی نیابند بانچه
حکم کرده تسلیم کنند و منقاد شوند و تسلیم کردن نیکو بدانکه باین سبب این صفات
از اصول ارکان ایمانند که اکثر اعمال و اخلاق بانها بسته است زیرا که توکل در کسیکه
کامل شد از خلق مایوس میشود آن اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوقین بهم میرسد
ترك مینماید و از برای خوشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمینماید و مداهنه
در دین نمیکند و در جاری کردن فرموده های الهی جرات مینماید و از خوف برطرف شدن
نفع مخلوق ترك امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و از برای خوشامد ایشان احکام خدا
را تغیر نمیدهد و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمیشود
در سئوال خود را نزد خلق ذلیل نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود
و مخلوق سهل میشود چون خدا را معطی خود میداند پیوسته بسبب هر نعمتیکه
باو میرسد محبت خدا در دلش زیاد میشود و فواید این خصلت بی نهایت است و
چون بقضای الهی راضی شد و دانست که این امور از جانب خدا است و محض
خیر او ست او را راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع نمیکند و صابر
بلکه شاکر میباشد و الم ها او را حیران نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم
دشمن نمیشود که چرا بمن عطا نکردند و محبت مردم مفتون نمیشود و بسبب عطا
سهل که باو بکنند که خدا را فراموش کنند و حسد مردم نمیبرد که چرا زیاده از او دارند
و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمیکند و با همه مصافات و محبت خدا
بهم میرساند و عبادتش از برای خالص میشود و از تغیر احوال روزگار دلگیر نمیباشد
چنانچه منقولست که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد
کسیکه اسمانها برضای او کردند و زمین برضای او ساکن باشند و هر چه در اسمانها و
زمین ها واقع شود همه بمجوز و رضای او شود گفتند خوش دعوی بلند میکنی گفت
که ما در روز اول دانستیم که انچه خداوند قادر حکیم میکند همه خیر و نیك و صلاح و حسنست
دیدی سیر

وباین سبب رضای خود را برضای او موافق کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و اراده
خود را باراده او پیوستیم دیگر انچه میشود برضا و خواهش ما میشود و فواید این خصلت زیاده از
انست که احصا توان کرد چون احکام الهی را منقاد شدی شك و شبهه از خاطرت بیرون میرود و انچه از خدا
و حجتهای او بتو میرسد از ایات و اخبار بتسلیم و انقیاد قبول میکنی و چون دو جزء که عمده رخنهای
شیطانست از ایمان دور میکنی و این رکن عمده است از ارکان ایمان و اکثر خلق بسبب ترك
این خصلت گمراه شده اند و سابقا مجملی مذکور شد و باید دانست که توکل نه این معنی دارد
که خوانه بروی خود ببندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب برداری و بگوئی که
توکل کرده ام زیرا که این تحکم است نه توکل و همانست که خود را بچاه اندازی یا در مهلکها
افکنی و بگوئی که توکل کرده ام بلکه توکل انست که سابقا بآن اشاره کردیم که سعی خود را
چنانچه خدا فرموده است براهی که او فرموده است و بقدری که او فرموده است بجا آوری
و طلب حرام نکنی و ترك واجبات و مستحبات نکنی زیاده از قدر ضرور بحرص جمع نکنی و با
وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا نخواهد چشم و گوش و زبان و
دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضا ترا میتواند گرفت پس سعی تو باسباب و آلات او است
و بدانی که اگر خدا ترا براه نفع تو هدایت نفرماید عاجزی و آن مشتری که بدر دکان تو می آید
بدانی که رزاق حقیقی از روز اول چنین مقدر کرده است پیش از خلق تو بچندین هزار
سال که امروز این مشتری بدر دکان تو بیاید و ده یك دینار امروز ترا از نفع سودا او
بتو برسد و اگر بدر نمیرفتی بتو نمیرسید و با وجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست آن
چند کس بدر دکان تو نمی آمدند اگر خدا بدل ایشان رحم نمی انداخت دست بکیسه نمیکردند
که آن زر را بتو دهند چنانچه فرموده اند که در دکان خود را بگشا و بساط خود را بچین
و بخدا توکل کن و اگر ترك طلب خیر کنی انچه بکار کارت آید و اگر خود را بدست خود
بمهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده و مستحق عقاب میشوی زیرا که خدا فرموده است
که تقیه بکن و حفظ نفس بکن چون بسفر روی با رفیق برو و چون بیمار شوی بطبیب رو اما با
وجود اینها بدانکه اگر خدا حفظ نمیکرد آن حفظ تو بی فایده بود چه ظاهر است که جمعی
زیاده بر آن محافظت میکنند ناگاه کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سر شاه
و بسیار است که با صد هزار نفر بسیف میروند و ما الشاء الله بقا به میرود و کشته میشوند

می‌آیند و همه خطا میکنند و میمیرند با اینکه این اسباب حفظ و مرتبه و سلاح و رفیق و خلق
طبیب و مهربان کردن و مشفق گردانیدن نفر و ملازم و اجابت آنکس کنند هم از خدا
وند عالمیانست و هم چنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نباید آنها را
بمیان صحرا انداخت و توکل کرد بلکه با شرایط حفظ توکل میباید کرد چنانچه از حضرت صادق
منقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال بدرستیکه معین است بر دین تو و پای
چهار پایت را ببند و توکل بر خدا کن هم چنین در باب عبادت و بندگی خدا سعی خود را
بکن و بعد از این آنکه کردی بعد از آنکه اعضا و جوارح و مشاعر و قوی و روزی و مسکن
و لباس و قوت و قدرت و سایر چیزها که این عمل بر آنها موقوف بود از خدا بتو رسیده و
هدایت الهی را نیز در کار خود بدان اما قدرت
خود را بالکلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را
مستحق عقاب بدان و از مسئله قضا و قدر همین قدر بدان که پیشوایان دین برای تو بیان
کرده اند و زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهیست و ائمه ما از این نهی
کرده اند و کم کسیست در این مسئله فکر کرده است از فحول علما و غیر ایشان گمراه نشده باشد
و یکی از فروع خصلت تسلیم اینست که در مسائل مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر باشد
و در مقام تسلیم و انقیاد باشند و بآنچه مجمل فرموده اند بنحوی که فرموده اند ایمان بیاورند
و مانند شیطان بچون و چرا ملعون ازل و ابد نشوند در این باب سخن بسیار است و این
رساله که بر وجه استعجال با تشویش احوال نوشته میشود گنجایش زیاده از این سخن ندارد و اگر
در این نوشتها اختلالی رود امید عفو از برادران مومن دارم و از خداوند اکرم پروردگار کریم خود دارم
و بشفاعت رسول و ائمه که بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام امیدوارم والحمد لله
علی انعامه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله یا اباذر لو ان ابن ادم فر من رزقه کما یفر من الموت
لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا اباذر الا اعلمک کلمات ینفعک الله عز و جل بهن قلت
بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشدة واذا
سالت فسئل الله عز و جل واذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن

الی یوم القیمة

الی یوم القیمة فلو ان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک ما قدروا علیه ولو جهدوا
ان یضروک بشیء لم یکتبه الله علیک ما قدروا علیه فان استطعت ان تعمل لله عز و جل بالرضا
والیقین فافعل وان لم تستطع فان فی الصبر علی ما یکره خیرا کثیرا وان النصر مع الصبر والفرج مع الکرب
وان مع العسر یسرا ای ابوذر اگر فرزند آدم بگریزد از روزیش چنانچه میگریزد از مرگ هر آینه
روزی او را در میابد چنانچه مرگ او را در می‌یابد ای ابوذر آیا تعلیم کنم کلمه
چند که حق تعالی ترا بآنها منتفع گرداند ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود که ای ابوذر حفظ
الهی را در اوامر و نواهی او نگاه دار تا خدا را پیش روی خود یابی یعنی هر امری که صلاح تو
در آن باشد پیش از آنکه متوجه آن امر شوی خدا برای تو میسر گردانیده و خود را بشناسا بخدا و راه
آشنائی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت باینکه در آنحال خدا را عبادت کنی و بسبب
وفور نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد
یعنی در سختیها چون پناه باو بری دعایت را مستجاب گرداند و هرگاه خواهی چیزی را از کسی
سؤال کنی از خداوند عز و جل سؤال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جوئی بخداوند خود
استعانت بجو بدرستیکه قلم تقدیر الهی جاری شده است بآنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت
پس اگر جمیع خلق جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند بتو چیزی که از برای تو نوشته نشده
باشد بر آن قادر نیستند و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو بچیزی که خدا بر تو نوشته نشده باشد
و مقدر نشده باشد قدرت بر آن ندارند پس هر عبادت را که توانی که از برای خدا بجا آوری با رضا و
خوشنودی از قضاهای خدا و یقین بقضا و قدر با احوال آخرت بکن و از خلق پروا مکن و هر چه را
نتوانی کرد پس صبر کن بدرستیکه در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار هست
و بدرستیکه نصرت و یاری حق تعالی با صبر میباشد و فرج و راحت بعد از کرب و الم میباشد
بدرستیکه با هر دشواری و تنگی آسانی و راحتی در دنیا یا در آخرت میباشد و حق تعالی همین
فقره را در سوره الم نشرح برای تسلی پیغمبر نازل گردانیده است چون حضرت رسول صلی الله
علیه و آله بعلم ربانی میدانست که ابوذر بچه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد بسبب
جور منافقان امتش تعلیم او فرمودند که تواند اظهار حق بکند و در هنگامیکه عاجز شود
صبر کند و او را تسلی فرمودند که صبر بر آن مشقتها آسان شود بر او و بلا را که بعد از آن

عز و جل

شد ثمرهای آنها اعظم هشتی و آنچه فرمودند ابوذر رحمه الله غور چنانچه در اول کتاب مذکور شد
بدانکه صبر از جمله فروع و رضا بقضا است فرج و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی انتهاست
و بهترین صبرها صبر بر مشقت ترک گناهانست که بر نفس بسیار دشوارتر از آنست
و بعد از آن صبر بر مشقت کردن طاعتست و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبتهاست
و از حضرت صادق ع منقولست که صبر از ایمان بمنزله سر است از بدن چنانچه
بعد از آنکه سر بدن برطرف میشود بیجان میگردد در رفتن صبر ایمان برطرف ضایع
میشود و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و از حضرت امام محمد
باقر ع منقولست که بهشت محفوفست بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکاره
در دنیا داخل بهشت میشود و جهنم محفوفست بلذتها و شهوتها و خواهشها پس
هرگاه بنفس بدهد لذتها و خواهشها او را داخل جهنم میشود و از حضرت صادق ع منقولست
که چون مومن را داخل میکنند قبر نماز از جانب راستش می ایستد و زکوة از جانب چپش
و نیکی و احسان به پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف میشوند بر کنار سر و صبر در کناری
می ایستد چون منکر و نکیر که داخل قبرش میشوند که از او سوال کنند صبر به نماز و زکوة
و نیکی میگوید شما متوجه صاحب خود کنید و اگر شما عاجز باشید و من او را در مییابم و
اعانت او مینمایم و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که زمانی خواهد آمد
که در آن زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر بکشتن و تجبر و تکبر و توانگری
میسر نشود مگر بغصب کردن مال مردم و بخل و دزدیدن و محبت و دوستی مردم حاصل
نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان پس کسیکه
آن زمان را دریابد و صبر کند بر فقر با آنکه قادر باشد بر غنی شدن بغصب و بخل
ببسبب
صبر کند بر دشمنی مردم نسبت باو و تابع بودن بحق بودن و حال آنکه قادر باشد بر کسب
محبت ایشان بمتابعت نمودن هواهای ایشان و صبر کند بر مذلت با آنکه قادر باشد
بر عزت بمتابعت اهل باطل حق تعالی ثواب پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند باو کرامت
فرماید و حضرت امام محمد باقر ع فرمود که پدرم در هنگام وفاتش مرا در بر گرفت و گفت
ای فرزند صبر کن بر حق هر چند تلخ باشد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا
تا آنکه

تا آنکه بشکیبائی الم آن مصیبت را از خود رد کند حق تعالی برای او سیصد درجه بنویسد که از
هر درجه تا درجه مانند ما بین زمین و آسمان باشد و کسیکه صبر کند بر مشقت طاعات
تا ابتدای عرش
الهی حق تعالی از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه مانند منتهای زمین باشد تا
و کسی که صبر کند بر ترک معصیت حق تعالی برای او نهصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجه
مانند ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و از حضرت صادق ع منقولست که هر که
از مومنان که به بلائی مبتلا شود و صبر کند حق تعالی باو مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید
و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که چون حق تعالی در قیامت جمیع خلایق را
در یک زمین جمع کند منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل
صبر پس گروهی از مردم برخیزند استقبال کنند ایشان را گروهی از ملائکه که با ایشان گویند که چه
چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی
فرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که
بندگان من راست میگویند بگذارید ایشان را که بی حساب به بهشت روند و بدانکه یقین
اعلای درجات ایمانست و یقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر
است بحدی که بر آن آثار ایمان مترتب شود و موجب انقطاع بخدا و توکل و تفویض
و رضا و تسلیم گردد چنانچه از حضرت صادق ع منقولست که هر چیزی را اندازه و حدی
هست راوی گفت فدای تو شوم کدامست حد توکل فرمود که اندازه و حد توکل یقین
است و حد یقین آنست که از غیر حق تعالی نترسی و در حدیث دیگر فرمود که از صحت
یقین آدمی آنست که راضی نکند مردم را بچیزی که موجب خشم حق تعالی گردد و ملامت
نکند مردم را بر چیزی که خدا باو نداده است بدرستیکه رزق را نمیکشاند حرص حریصی
و رد نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ
میگریزد هر آینه روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را در مییابد بعد از آن فرمود که بدرستیکه
حق تعالی بعدالت خود روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن
را در شک و از دلی از قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل اندکی که بر آن
ملازمت نمایند و با یقین باشد بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد و
حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که هیچیک از شما مزه ایمان را نمی یابد مگر آنکه بداند که آنچه باو

ازاو
میرسد از نعمت و بلا و غیر آن چون مقدر شده است البته از او در نمیگذرد و آنچه
میگذرد باو نمیرسد چون مقدر نشده است ممکن نیست که بسعی او یا بسعی دیگری باو رسد
ضرر رساننده و نفع رساننده خدا است و از حضرت صادق ع منقول است که حضرت
امیرالمؤمنین ع در زیر دیوار شکسته خم شده نشسته بودند و در میان مردم حکم می
فرمودند شخصی بآنحضرت گفت که این دیوار شکسته است در زیر آن منشینید
حضرت فرمودند که هر کس را اجلش حفظ میکند چون حضرت برخواستند و از زیر آن
دیوار بیرون آمدند دیوار فرود آمد بعد از این حضرت صادق ع فرمودند که حضرت
امیرالمؤمنین ع از این باب کارها بسیار میکردند و این است مرتبه یقین و از سعید
قیس منقول است که در جنگ گاه نظر کردم که شخصی همین دو جامه پوشیده و در میان
معرکه است پس اسب تاخته پیش راندم دیدم که حضرت امیرالمؤمنین ع است گفتم یا امیرالمؤ
منین بچنین معرکه با این قدر دشمن تنها بیرون آمده فرمود که بلی ای سعید هر که هست
البته حق تعالی چندین ملک براو موکل فرموده که اعمالش را مینویسند و دو ملک هست
که او را محافظت مینمایند از آنکه از کوهی بیفتد یا بچاهی در افتد و از سایر بلاهای
کشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را بهر بلائی و امیگذارند و از حضرت
صادق ع منقول است که قنبر غلام حضرت امیرالمؤمنین ع آنحضرت را بسیار دوست میداشت
و هر گاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند شمشیری برمیداشت از پی آنحضرت میرفت که
که مبادا ضرری از دشمنان بآنحضرت برسد در شبی متوجه آنحضرت پیرو رفتند نظر
بعقب کردند قنبر را دیدند پرسیدند که چه کار داری گفت آمده ام که از پشت سر
شما بیایم که مبادا آسیبی بشما برسد حضرت فرمود که مرا از اهل آسمان حراست میکنی
یا اهل زمین گفت که بلکه از اهل زمین میخواهم که ترا حراست نمایم فرمود که اهل زمین هم
نمیتوانند رسانید تا مقدر آسمانی نباشد برگرد پس قنبر برگشت و چون یقین بثواب
و عقاب آخرت است بحدی که اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر گردید چنانچه از
بعضی روایات حارثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود گفت گویا می بینم که عرش الهی
برپا کرده اند برای حساب و گویا اهل بهشت را متنعم می بینم و گویا اهل جهنم را در جهنم می
بینم چنانچه سابقا گذشت پس یقین در جمیع امور است که با تمام ایمان نمی یابد او را در
قلبش در هر چیز

و ایمان در چیزی که بحد کمال رسید اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوائب خالص شد
آن را یقین میگویند چنانچه از حضرت امام رضا ع منقول است که ایمان افضل است
از اسلام بیک درجه و تقوی افضل است از ایمان بیک درجه و یقین افضل است
از تقوی بیک درجه و هیچ چیز در میان بنی آدم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند
معتبر منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تفسیر یقین را از جبرئیل پرسیدند جبرئیل
فرمود که یقین آنست که مؤمن از برای خدا عبادت چنان کند که گویا او را می بیند پس اگر او
خدا را نمی بیند خدا او را می بیند و آنست که بیقین بداند که آنچه باو میرسد البته از او
در نمیگذرد و آنچه از او میگذرد البته باو نمیرسد و از حضرت امام رضا ع سؤال نمودند
از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خدا است و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خدا است
و راضی شدن بقضای خدا است و تفویض کردن امور است بسوی خدا و یکی از اصحاب حضرت
امیرالمؤمنین ع منقول است که گفت روزی در جنگ صفین حضرت امیرالمؤمنین ع تکیه
میفرمودند بر اسب مرتجز حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوار بودند و ذوالفقار
را بر خود آویخته بودند و نیزه حضرت رسول ص در دست داشتند و معاویه ملعون
در برابر آنحضرت بر اسبی سوار بود و اسبش علف میخورد و آهسته آهسته پیش آمد پس
شخصی از اصحاب آنحضرت عرض نمود که با خبر باشید و خود را محافظت نمائید که مبادا
این ملعون ناگاه ضربی بشما رساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفر این ملعون بعید
نیست زیرا که شقی ترین قاسطان و ملعون ترین جماعتی است که بر امامان اهل بیت خروج
کرده اند و لیکن اجل کافیست برای حراست و هیچ احدی از خلق نیست مگر آنکه با او
ملکی چند هستند که او را محافظت مینمایند از آنکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش
آید یا بلائی باو برسد چون وقت اجلش در رسید او را وا گذارند بآنچه برای او
مقدر شده است از بلاها و همچنین من وقتی که هنگام اجلم در رسید بر انگیخته میشود
شقی ترین این امت و ریشم را از خون سرم خضاب خواهد کرد و عهدیست که از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بمن رسیده است که دروغ نمیباشد و باین معنی اخبار چون
شامل ترین معانی نیست یقین را بر این معنی حمل کردن ظاهر تر است و احادیثی که بر

معنی اول و دوم دلالت میکنند بر این حمل میتوان کرد که مراد بیان یکفرد است از افراد تقوی

و چون در بیان معنی ایمان بجملی از این معانی بوضوح پیوسته در این مقام بهمین اکتفا

می نمائیم یا باذر استغن بغنی الله یغنک الله قلت ماهو یا رسول الله قال غداء یوم و عشاء

لیلة فمن قنع بما رزقه الله یا باذر فهو اغنی الناس ابوذر مستغنی شو بغنا و توانگری

که خدا بتو کرامت فرماید و بانچه بدهد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا ترا

غنی و بی نیاز کرداند ابوذر گفت که غنای الهی کدامست یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود

که چاشت یکروز و شام یکشب یعنی همین که خدا این را بتو بدهد خود را غنی بدان

و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سؤال مکن تا این را داری پس هر که قانع

شود بانچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است بدانکه غنا و بی

نیازی بدون قناعت حاصل نمی شود و غنای بی نیازی نفس است نه بسیاری

مال است که کسی تعنای نفس و قناعت با عدم مال او غنی است و هر که توکل ندارد

و طبعش مایل بمال و جمع کردن مال است دائم مردم مایوس است و بسیار است که

مالک خزاین است و باعتبار حرص عجز و تذلل او مردم بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند

و در خور خواهش و میل نفسش از هر کس محتاج تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه گفته اند

که دنیا از بابت آب شور دریاست که هر چند بیشتر میخوری تشنه تر میشوی همچنین طالب دنیا

هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود و بسند معتبر منقول است که حضرت امیر المؤمنین

فرمود که هر که راضی شود از دنیا بانچه او را کافی است پس اندک چیزی از دنیا او را کافی است و کسی

که راضی نمیشود از دنیا بانچه او را کافی است تمام دنیا او را کافی نیست و از حضرت رسول صلی الله

علیه و آله منقول است که هر که از خدا بمعیشت کمی از معاش راضی میشود خدا از او باندکی عمل راضی

میشود و در حدیث دیگر فرمود که هر که قانع شود بانچه خدا باو روزی کرده است او از غنی ترین

مردم است و احادیث در این باب بسیار است و ما همین قناعت مینمائیم و کسیکه همین قدر

او را کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود یا باذر ان الله عز و جل یقول انی لست

کلام الحکیم اتقبل و لکن همه و هواه فان کان همه و هواه فیما احب و ارضی جعلت صمته حمدا لی

و وقارا و ان لم یتکلم یا باذر ان الله تبارک و تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم و لکن ینظر

الی قلوبکم

الی قلوبکم و اعمالکم یا باذر التقوی هیهنا التقوی هیهنا و اشار الی صدره ای ابوذر بدرستیکه خدای تعالی

میگوید که من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت گوید و دلش از آنها خبر نداشته باشد

و با آنها عمل ننماید و لیکن قصد او و خواهش او در چیزی است که من دوست میدارم و می پسندم من

خواموشی او را حمد خود میگردانم و بحمد خود قبول میکنم و وقار او را امید آنهم چند سخن

نگوید ای ابوذر بدرستی که حق تعالی نظر نمیکند بصورتهای شما و نه مالهای شما و لیکن نظر میکند

بدلهای شما و عملهای شما ای ابوذر تقوی در اینجاست و تقوی در اینجاست و اشاره به سینه خود

فرمودند بدانکه مفاد این کلمات شریفه همانست که سابقا مکرر مذکور شد در تحقیق

نیت و غیر آنکه اصلی در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه امر است که

دل ادعی قرار میگیرد و محض زبان حکمتی بیان کردن که ادعی خود بان متصف نباشد

و دل از آن خبر نداشته باشد و یاد خود غافل است و نفعی بحال او و دیگران هیچ نمیکند

و اگر ادعی بان کلمات حکمتی که تکلم بانها مینماید متصف باشد و حالی او شده باشد

سخنش حکمت است و مردم منتفع میشوند و خواموشیش حکمت است و افعال و

اطوارش همه مواعظ مردم اند و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال بحکمت گویا اند و از

دلش چشمهای حکمت میجوشد و زبان و سایر اعضا و جوارحش جاری میشود و فیض

از چشمهای بعالمیان میرسد و از دیدنش عالمی هدایت مییابند چنانچه در احادیث

معتبره وارد شده است که شما داعیان مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمال

نیکوی خود که از برای خدا کنید مردم را راغب بخیرات گردانید و همچنین تقوی حقیقی

امنست که از دل ناشی شود و کمال ایمان و تصدیق بزرگواری خدا و امور آخرت

و بنهایت درجه خوف و رجا موجب پرهیزکاری او شده باشد از برای خدا در

اشکار و پنهان و اگر خوف تشنیع خلق یا اعراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی

یا فعل طاعات گردد آن محض شرک و ریاست نه پرهیزکاری و تقوی را بدل

نسبت داده است و فرموده است که تعظیم شعائر الهی از تقوی دلهاست

چون مثل این سخنان مکرر بتفصیل مذکور شده است و بسط این سخن بطول می

انجامد در این باب سخن را مجمل میگذاریم یا باذر اربع لا یصیبهن الا مؤمن الصمت

و هو اول العبادة و التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء

یعنی قلت لمال یا اباذر هم بالحسنة وان لم تعملها لکیلا تکتب من الغافلین یا اباذر من
ملک ما بین فخذیه وما بین لحییه دخل الجنة قلت یا رسول الله صلعم انا لنؤاخذ بما تنطق به
السنتنا قال یا اباذر وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم انک لا
تزال سالما ما سکت فان تکلمت کتب لک او علیک یا اباذر ان الرجل لیتکلم بالکلمة فی المجلس
لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء والارض یا اباذر ویل للذی یحدث ویکذب لیضحک
به القوم ویل له ویل له یا اباذر من صمت نجا فعلیک بالصدق ولا تخرجن من فیک کذبة ابدا
قلت یا رسول الله صلعم فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار والصلوات الخمس
تغسل ذلک ای ابوذر چهار خصلت است که عنایت بدان چهار خصلت را و متصف بآنها
نمیگردد مگر مؤمن کامل خاموشی و آن اول عبادتهای خدا است و تواضع و شکستگی نزد حق تعالی
یا از برای خدا از خدا و خلق و ذکر و یاد خدا کردن بر هر حالی و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی
ای ابوذر قصد کن حسنه را و کار خیر را هر چند که آن را بعمل نیاوری تو نوشته نشوی از جمله غافلان
ای ابوذر کسیکه مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دو ران اوست یعنی فرجش را از حرام و آنچه
در میان دو لحیه اوست یعنی زبانش را از لغو باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که رسول
الله صلی الله علیه و آله آیا ما را مؤاخذه مینمایند بانچه گویا میشود بآن زبانهای ما حضرت فرمود که ای ابوذر
مگر مردم را می اندازند بروی در آتش جهنم چیزی بغیر از درو کردهای ایشان بد زبانها یعنی که تو پیوسته بسلامتی
از شر زبانها مادام که ساکتی چون سخن گفتی اگر سخن خیر میگویی از برای تو ثواب نوشته میشود و اگر
سخن بد میگویی بر تو گناه نوشته میشود ای ابوذر بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم مینماید بکلمه که
اهل مجلس بخندانند پس بسبب آن فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین آسمان و زمین ای ابوذر
وای بر کسیکه سخن گوید و دروغ گوید برای آنکه جماعتی را بخنداند ای ابوذر وای بر او وای بر او
و جهنم از برای او ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت و اگر سخن گویی بر تو باد براستی گویی و از
دهان خود بیرون مکن دروغ را هرگز ابوذر گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه چیز است
توبه کسیکه عمدا دروغ گوید فرمود که استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه ثواب این گناه را میشوید
بدانکه صدق و راست گویی از جمله صفات جامعه است که بر اکثر صفات و افعال حسنه اشتمال دارد
زیرا که صدق در گفتار میباشد و در کردار میباشد راستی گفتار آنست که با خدا و خلق در هیچ
سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد پس از لوازم صدق آنست که هر که تکلیف

هیچ کلاهی

هیچ کلاهی نشود تا هیچ طاعتی نکند زیرا که مؤمن دعوی میکند که من بنده خدا و امیدوارم و یقین بهشت
و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی آنست که هرگز معصیت نکند زیرا که هر معصیتی منافات با یقین
با یقین بنزدیک وارای خدای تعالی و یقین ببهشت و دوزخ دارد و یکی دیگر از لوازم صدق آنست که سعی
ترک نکند شکر وهمی را بفعل نیاورد زیرا کسی نیست که دعوی این نکند که ما تابع رضای الهی هستیم
و از بدیها گریزانیم و ایضا تصدیق ببهشت و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی
آنست که هم چنانچه در حضرت عظمای مخلوقین از برای رعایت عظمت ایشان و توقع
نفع قلیلی از ایشان مرتکب آداب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور پادشاه پادشاه
هان و اعظم عظما باید مرتکب هیچ ترک اولی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید
و منافع پادشاهی بیشتر عاید گردد پس هر ترک اولائی بلکه متوجه غیر جناب او شدن
منافات باین تصدیق دارد و ایضا آدمی در هر نمازی اقلا ده مرتبه میگوید که خدایا ترا عبادت
میکنم و بس و استعانت از تو میجویم پس اگر یک معصیت بکند که عبادت شیطان است یا در هر
یک امر متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید در این دعوی کاذب خواهد بود و همچنین اظهار
ورع نمودن برای عبادت زیاد در حضور مردم بشرط آنکه بجا آوردن در خلوت روش دیگر بودن
سایر افعالی که اخلاص خالص در آنها نباشد دروغ فعلیست زیرا که آدمی باین فعل اظهار حالی
از برای خود میکند که متصف بآن نیست و اگر کسی از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق
و افعال حسنه بصدق و راستی برمیگردد و حق تعالی مدح صادقان را بسیار نموده است فرموده
است که خدا با راست گویان است و همچنین کذب و دروغ اصل اکثر صفات ذمیمه است و
ظاهر بسیاری از اخبار و بعضی از آیات آنست که از گناهان کبیره است و از بسیاری اخبار ظاهر
میشود که دروغ را بجد و بجوش طبعی و هزل گفتن هر دو حرام است اما بعضی از افراد صدق هست
که بد است و بعضی از افراد هست که خوب بلکه واجب میشود گاهی مانند راستی که باعث ضرر
شود بمؤمنی و موجب کشتن نفس محترمه شود این چنین راستی را حرام است گفتن و دروغی که باعث
نجات مؤمنی شود از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجب است گفتن و همچنین اگر مالی را مؤمنی
بامانت سپرده است و ظالمی از ما میطلبد ما را واجب است که انکار کنیم بلکه قسم هم میتوانیم
خورد که مالی از آن مرد نزد ما نیست در چنین جاها اگر توریه توان کرد لازم است باینکه

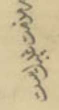
خلاف

قصد کند که مالی که را بتو باید داد دروغ نیست و مانند این و همچنین نزد عشایر یا ظالمی یا حاکمی
که اقرار مع اخذه کند و مالی از او فوت شود جایز است دروغ گفتن و در اصلاح میان دو مومن دروغ
گفتن جایز است مثل آنکه بهر یک نقل کند که دیگری خیر شما را میگفت و تعریف شما میکرد هر چند او
مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد و همچنین تجویز دروغ کرده اند در خلف وعده کردن با زنان
که توقعات زیاده از امکان کنند هر چند اطلاق دروغ این معنی مجاز است و در ضمن احادیث
بعضی از این تفاصیل ظاهر خواهد شد از حضرت صادق ع منقولست که هر که زبانش راست
گوست عملش پاکیزه و مقبولست و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمومنین ع صاحب آن
مرتبه شد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله براستی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث دیگر
فرمود که اول کسی که راستگو را تصدیق مینماید خداست و بعد از آن خود میداند که او راست میگوید
و از حضرت امیرالمومنین ع منقولست که زینت سخن راستگوییست و در حدیث دیگر فرمود
که راست بگوئید که خدا با راستگویانست و از دروغ اجتناب نمائید که دروغ از ایمان دور است
بدرستیکه راستگو بر کنار وادی نجات و کرامتست و دروغگو بر کنار خواری و هلاکتست
و از حضرت علی بن الحسین ع منقولست که فرزندان خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ از بزرگ
و کوچک خواه بجد و خواه بهزل و خوشی طبع بدرستیکه کسیکه دروغ کوچک میگوید بر دروغ
بزرگ جرات بهم میرساند یا خداوند بزرگوار جرات کرده است که مخالفت او نموده است
مگر نمیدانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که پیوسته بنده راست میگوید تا خدا او را
صدیق مینویسد و بنده که پیوسته دروغ میگوید تا خدا او را کذاب مینویسد و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که حقتعالی برای بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن کرده است
و دروغ بدتر از شرابست و در حدیث دیگر فرمود که دروغ باعث خرابی ایمانست و از حضرت
صادق ع منقولست که دروغ بر خدا و رسول از جمله گناهان کبیره است و از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که اول کسی که دروغگو را تکذیب مینماید خداست دیگر دو ملکی که با او موکلند با او
میباشند دیگر خود میداند که دروغ میگوید و از حضرت امیرالمومنین ع منقولست که هیچ بنده
مزه ایمان را نمییابد تا ترک ننماید دروغ را جدش و هزلش را و از حضرت صادق ع منقولست
که حضرت عیسی فرمود که هر که دروغ بسیار میگوید بها و حسنش بر طرف میشود و در حدیث دیگر فرمود
که حقتعالی دروغگویان را بفراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا میشوند و از حضرت صادق ع
منقولست که سخن بر سه قسم است راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است

اصلاح

اصلاح میان مردم فرمود که آنست که شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته است و از او
آزرده شده است تو میگوئی که من از او شنیده ام که او ترا بنیکی یاد میکرد خلاف آنچه از او شنیده
تو میگوئی که من از او شنیده ام که او ترا بنیکی یاد میکرد خلاف آنچه از او شنیده و در حدیث دیگر فرمود
که خدا دوست میدارد دروغ را در اصلاح دیگر فرمود هر دروغ را از صاحبش سؤال خواهند کرد
در روز قیامت مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسیکه در جنگ کار خواهد که بآن دشمن
مکری کند که بر ایشان غالب شود چون از برای مصلحت دینست بر او گناهی نیست یا کسی
در میان دو کس خواهد اصلاح کند بهر یک چیزی میگوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود
و کسی که وعده با اهل خود میکند و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که با او وفا کند و در حدیث دیگر
فرمود که هر که اصلاح کند هر چه گوید دروغ نیست و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که سه محل است که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکو است مکری که در جنگ کنی یا وعده که با زنی
کنی یا اصلاحی که در میان مردم کنی و سه محلست که راست گفتن در آنها قبیح است سخن
چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهلش بچیزی خبر دادن که باعث آزردگی
شود و تکذیب کردن شخصی را که چیزی نقل کند و دروغ باشد و احادیث در باب صحت بسیار
مذکور شد و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکنست که محمول باشد بر صورتی
که دروغ گوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جمله چیزهائی که مذموم است
بلکه در غالب حرمت در آن میشود نقل دروغست مانند قصه حمزه و سایر قصهها که دروغ
چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بدترین روایتها روایت دروغست
بلکه قصههای راست که لغو و باطل باشد مانند شاه نامه و غیر آن از قصههای مجوس و کفار بعضی از
علما گفته اند که حرام است چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور است و مرویست از
حضرت امام محمد باقر ع که آنحضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر ص که آنحضرت فرمود که ذکر علی بن ابی طالب
عبادتست ثم من علامات المنافق ان ینفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة و اساطیر
المجوس علی استماع فضائله ثم قرأ ع و اذا ذکر الله وحده اشمأزت قلوب الذین لا یؤمنون بالآ
خرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها فقال
اما تذکرون ان رسول ص کان یقول ذکر علی بن ابی طالب ع منی السلم فان ذکره ذکری ذکر الله
فالذین اشمأزت قلوبهم عن ذکره و استبشروا عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون
بالآخرة و لهم عذاب مهین یعنی یاد کردن علی بن ابی طالب را عبادتست و از علامات
منافقست که میرمد و تنفر مینماید از یاد کردن او و اختیار میکند شنیدن قصههای

دروغ و افسون تنها بعوض را بر شنیدن فضایل آنحضرت بعد از آن امام رضا خواندند
ولی الهدی ایمن را که از ذکر الله وحده تا آخر پس پرسیدند از آنحضرت از تفسیر این آیه فرمود که
ایشان ایند که پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب را در مجلسهای
خود پس بدرستی که یاد کردن علی بن ابی طالب یاد کردن منست و یاد کردن یاد کردن خداست
پس آنکسانی که مرتد و کافر میشود دلهای ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب و شاد
میشوند از یاد کردن غیر او ایشان باشند از آنانیکه ایمان ندارند بآخرت و مر ایشان راست
عذاب الیم خوار کننده و ابن بابویه در کتاب اعتقادات وارد شده است که سئل عن القصاص
ایحل استماع لهو فقال لا وقال من اصغی الی ناطق فقد عبد فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله
وان کان ناطق عن ابلیس یعنی پرسیدند از حضرت صادق ع از قصه خوانان که آیا گوش دادن
بایشان حلالست آنحضرت فرمود که نه حلال نیست و فرمود هر کس که گوش بدارد بناطقی پس بتحقیق
که او را پرستیده پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید آنکوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس
سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده و کلینی همین
مضمون را از امام محمد باقر ع روایت کرده است یا اباذر ایاک والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت
یا رسول الله صلی الله علیه و آله و لم ذالک بابی انت وامی قال لان الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب
الله علیه والغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا اباذر سباب المسلم فسوق و قتاله کفر و اکل
لحمه من معاصی الله وحرمة ماله کحرمة دمه قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وما الغیبة قال ذکرک اخاک بما یکره قلت یا
رسول الله صلی الله علیه و آله فان کان فیه ذالک الذی یذکر به قال اعلم اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبته واذا ذکرته
بما لیس فیه فقد بهته یا اباذر من ذب عن اخیه المسلم الغیبة کان حقا علی الله عز و جل ان یعتقه من النار یا
یا اباذر من اغتیب عنده اخوه المسلم وهو یستطیع نصره فنصره نصره الله عز و جل فی الدنیا والاخرة وان خذله
وهو یستطیع نصره خذله الله فی الدنیا والاخرة و تفصیل این مطلب در ضمن چند فصل بعمل می آید فصل اول در بیان
مذمت غیبت و حرمت است بدانکه در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلافی نیست و ایراد
احادیث متواتره بر حرمتش دلالت دارد و ظاهر بعضی از احادیث آنست که از جمله گناهان کبیره است
و جمعی از علما کبیره میدانند و ظاهر این حدیث شریف که حضرت فرمود که از زنا بدتر است دلالت میکند بر
بر آنکه از اکبر کبایر است و از جمیع گناهان شیوعش بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت
میباشد از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بر وجه کمال میباشند و خصوصیتی به پیر و جوان و عالم
و جاهل و شریف و وضیع ندارد چه ظاهر است که هر کس را دشمنی و هم چشمی و همکاری میباشد و
مانعی که در گناهان دیگر میباشد در این جا نیست زیرا که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب
کناهان



کناهان یا قباحت عرفیست یا عدم قدرت و در این گناه قباحت بالکلیه برطرف شده است بلکه
یک جزو از اجزاء استعداد در این زمان تنها اینست کسی خوش نقل و زبان دو چرب و نرم باشد غیبت
را بر وجه کمال تواند کرد شیطان لباسهای بخوبی این عمل پیدا کرده است که اهل علم و
صلاح در آن لباسها نخبه و ناصحانه و مشفقانه غیبت میکنند از روی نهایت محبت و دین
داری و خدا ترسی و عدم قدرت در این گناه نیست زیرا که احتیاج بزری و پولی و معینی و آلاتی ندارد
و سخن گفتند در نهایت آسانی است و باین سببها شیوعش از گناهان بیشتر است با آنکه
تهدید و تحذیر در این گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است چنانچه حق تعالی فرموده است که
یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا یغتب بعضکم
بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه واتقوا الله ان الله تواب رحیم ای گروه
مؤمنان اجتناب نمایید و ترک کنید بسیاری از گمانها را بدرستیکه بعضی از گمانها گناه هست و
تجسس و تفحص عیبهای مردم میکنید و غیبت نکنید و بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیگر را غیبت
مکنید و بد یاد مکنید آیا دوست میدارد یکی از شما که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد
پس بتحقیق از خوردن گوشت مرده را دشمن خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت
داشته باشید که در این مرتبه است و بترسید و بپرهیزید از عقوبات الهی بدرستیکه حق
تعالی بسیار قبول کننده توبه است و بسیار مهربان است به بندگان و از حضرت صادق ع
منقولست که هر که بگوید در شان مؤمنی چیزی را که چشمش دیده باشد و گوشهایش شنیده
باشد پس آن داخل است در جماعت که حق تعالی در مذمت ایشان فرموده است که ان
الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم یعنی آنانکه دوست
میدارند که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شان جماعتی که ایمان آورده اند مر ایشان
راست عذابی دردناک و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
که غیبت دین مرد مسلمان را تندتر و زودتر فاسد میکند از خوره که در اندرون آدمی بهم
رسد و فرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز و عبادتست مادام که غیبت مسلمانی
نکنند از حضرت صادق ع منقولست هر که روایت کند بر مؤمنی روایتی که خواهد در
آن نقل عیبها و ارا ظاهر کرداند و مروتش در نظر مردم کشند و از دیدهای مردم او را بیندازد
خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را
قبول نکند یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند او را شیطان و اکرد و
در روایت دیگر منقولست که از آنحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت هم

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که عورت مؤمن بر مؤمن حرام است فرمود که مراد از آن نیست
که عورت ظاهرش را ببینی بلکه مراد آنست که سرش را فاش کنی و عیبش را نقل کنی
و نقل کنی که او را رسوا کنی و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ا
ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند در مجلسی که در آن امامی را دشنام
دهند یا مسلمانی را غیبت کنند و در حدیث دیگر فرمود که هر که مسلمانی را غیبت کند
روزه اش باطل میشود و وضویش میشکند و در قیامت که بیاید از او ظاهر میشود که بد
ترین گندی مردار که اهل محشر از گند او متاذی شوند و اگر پیش از توبه بمیرد مرده
خواهد بود در حالتی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده است و فرمود که هر که
تطول و احسان برادر مؤمنش کند در غیبتی که بشنود که در مجلسی او را میکنند
باینکه مانع شود در آن غیبت کننده حق تعالی از او هزار نوع از بدی را در دنیا و آخرت
دفع کند و اگر رد نکند و حال آنکه قادر بر رد باشد مثل گناه آن غیبت کننده را او لازم
شود هفتاد مرتبه بدانکه باطل شدن روزه و وضو را حمل بر این کرده اند که کمال
روزه و وضویش زایل میشود نه اینکه باید قضا یا اعاده کرد و بسند صحیح دیگر از
آنحضرت منقولست که سزاوارترین مردم بگناهکار بودن سفیه و بیخرد است که
غیبت مسلمانان کند و ذلیل ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند و بسند معتبر
منقولست که شخصی بحضرت علی بن الحسین علیه السلام گفت که فلان شخص شما را نسبت میدهد
بآنکه گمراهید و صاحب بدعتید حضرت فرمود که حق همنشینی آن شخص را رعایت نکردی
که سخن او را بما نقل کردی و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم
بدرستیکه مرگ همه ما را خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده
گاه همه قیامت است و خدا در میان همه حکم خواهد کرد روز بنمای احتراز کن از غیبت که آن
نان خورش سگهای جهنم است و بدانکه کسی که ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار گفتن گواهی
میدهد که در او عیب بسیار هست و بسند معتبر منقولست از علقمه که عرض کردم بخدمت
حضرت صادق علیه السلام که یابن رسول الله صلی الله علیه و آله بفرما که کیست که گواهیش را قبول میتوان
و کیست که گواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمودند که ای علقمه هر که بر فطرت اسلام باشد
گواهیش جایز و مقبولست گفتم که قبول میتوان کرد شهادت کسی را که گناهان کند فرمودند
ای علقمه اگر شهادت اهل گناه را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد مگر شهادت پیغمبران و او
صیای ایشان را زیرا که ایشان معصومند و بس از سایر خلق پس هر که را بچشم خود نبینی که گناه

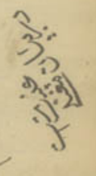
گناهی

هرش

گناهی میکند و دو گواه بر او شهادت ندهد که گناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر است و گواهیش
مقبولست هر چند در واقع گناهکار باشد و هر که او را غیبت کند بر گناهی که از او ظاهر نیست از ولایت خدا
بیرون است و در ولایت شیطان داخل شده است و بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که غیبت مؤمنی کند بخصلتی که در او باشد خدا ابدا
میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند و هر که غیبت کند مؤمنی را بخصلتی که در او نباشد
عصمت ایمانی از میان ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد همیشه
و بد جایگاهیست جایگاه او و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنوف بکالی فرمود
که اجتناب کن از غیبت که نان خورش سگان جهنم است بعد از آن فرمود که ای نوف دروغ
میگوید کسی که گمان میکند که او از حلال متولد شده است و گوشت مردم را بغیبت میخورد
و بسند معتبر صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست فرمود که غیبت مکن چون غیبت مردم میکنی
ترا غیبت میکنند و از برای برادر خود گور مکن که خود در آن گور می افتی و هر کاری که میکنی
با مردم جزای آن خود را میابی و در حدیث دیگر منقولست که از صفات منافقان آنست که
ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که روزه دار
در عبادت خدا است مادامیکه غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که
کسیکه برادر مؤمنش را روبرو مدح گوید و در پشت سرش غیبت او کند عصمت ایمانی از میان ایشان
بر طرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست هر که غیبت کند برادر مؤمن را بی
آنکه عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک شده بوده است و بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که زنهار که اجتناب نمائید از غیبت مسلمان بدرستیکه
مسلمان غیبت برادر خود نمیکند و حال آنکه خدا در قرآن او را نهی فرموده است و فرمود که هر که
بگوید از برای برادر مؤمنش سخنی که خواهد که مروت و قدرت او را در هم شکند خدا او را حبس کند
در طینت خبال بعد در جائی که چرک و ریم فرجهای زناکاران در آنجا جمع میشود تا از عهده آن
سخن بیرون آید و از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی در مجلس میل بخوردن گوشت را و گوشت
فربه را بعضی از اصحاب عرض کردند که یابن رسول الله صلی الله علیه و آله ما دوست میداریم گوشت را
و طعامها از گوشت خالی نیست حضرت فرمود که این مراد نیست که فهمیده مراد از خانه پر گوشت
خانه ایست که در آنجا گوشتهای مردم را بغیبت میخورند و گوشت فربه صاحب بخیر متکبر است
که در راه رفتن خیلا و تکبر کند و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بپرهیزید
از گمان بد بمردم بدرستیکه گمان بد بدترین دروغهاست و برادران باشید که
را امثال احیا چنانچه خدا شما را بآن امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید و تجسس

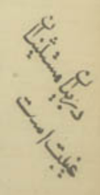
وتنقیص عیبهای مردم میکنید و فحش بیکدیگر میگوئید و غیبت یکدیگر میکنید و منازعه و کشتی
میکنید و حسد بیکدیگر میبرید بدرستیکه حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم
خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که یاد کنید برادر مؤمن
خود را در هنگامیکه از شما غایب باشد باحسن وجهی که میخواهید که او شما را بآن وجه یاد
کند در وقتی که شما از او غایب باشید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ روغنی نافع تر نیست
از اجتناب کردن از محارم الهی و خود را باز داشتن از آزار مسلمانان و غیبت ایشان
و در حدیث دیگر منقولست که حقتعالی وحی فرمود بحضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله
که صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی
خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست
که چهار کسند که آزار میرسانند باهل جهنم با آزاری که خود دارند و از حمیم جهنم بخورد ایشان
بدهند و واویلاه و واثبوراه فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی ببعضی میگویند که چرا این
چهار طایفه ما را آزار میکنند با آزاری که خود داریم یکی از ایشان شخصیست که در
تابوتی از آتش آویخته است و یکی شخصیست که امعایش را از اندرونش میکشند و یکی
شخصیست که چرک و خون از دهانش جاریست و یکی شخصیست که گوشت خود را میخورد
پس از حال صاحب تابوت میپرسند که این بدبخت چرا این قدر آزارش عاید ما میشود میگویند
که این مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود و چیزی هم از او عاید نبود که حق مردم را ادا کند
بعد از آن میپرسند از حال کسی که امعایش را میکشند میگویند که پروا نمیکرد از بول بهر جا
بدنش که میرسید پس میپرسند از حال کسیکه از دهانش چرک و خون جاریست میگویند
که او نظر میکرد و سخن بدی که از مردم میشنید نقل میکرد و بایشان نسبت میداد و بعد از
آن میپرسند از حال کسیکه گوشت خود را میخورد که این بدبخت چرا ما را آزار میکند با
آزاری که ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی می
کرد و احادیث در این باب بسیار است ما بنقل احادیثی که سندش معتبر است
اکتفا نمودیم **فصل دویم** در بیان معنی غیبت و بعضی نزدیک بهمین عبارت
تعریف کرده اند که در این حدیث واقع شده است که یاد کردن مؤمن است در حال غیبت او
بچیزی که اگر بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اکثر تعریف غیبت چنین کرده اند که تنبیه
کردنست در حال غیبت ایشان معین یا آنکه معین در حکم معین باشد بر امری که او کرا

که او کراهت



که او کراهت داشته باشد که آن امر را باو نسبت دهند و آن امر در او باشد و آن امر را بحسب عرف
نقص و عیب شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه باشاره کردن باشد و خواه بحکایت باشد و خواه
بصریح و خواه بنوشتن و قید کردیم باشخاص معین از برای آنکه اگر معین نباشد غیبت نیست مثل آنکه
گوید که یکی از اهل این شهر چنین عیبی را دارد این حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید که بقرینه
سامع بیابد که آن غیبت است هر چند نام نبرد و در حکم معین آنست که گوید که زید
و عمرو یکی از ایشان فلان عیب را دارد و بعضی این قسم سخن را غیبت از هر دو شخص میدانند
زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آورند و نقص شأن اوست و اگر بشنود آ
آزرده میشود و اینکه گفتیم که آن امر در او باشد برای آنست که بهتان بدر رود زیرا
که مشهور آنست که غیبت و بهتان غیر یکدیگرند هر چند بهتان بدتر است غیبت آنست
که بیان عیبی کنند که در او باشد و بهتان آنست که عیبی از برای او اثبات کنند که در او نباشد
چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که از جمله غیبت آنست که در شأن برادر خود
بگوئی چیزی که خدا بر او پوشیده است و از جمله بهتان آنست که در حق برادر مؤمن خود
چیزی بگوئی که در او نباشد و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل
بهتان نیز هست چنانچه بسند معتبر از داود بن سرحان منقولست که از حضرت صادق ع
پرسیدم از غیبت فرمود که آنست که برادر مؤمن بدی نسبت دهی که او نکرده باشد یا آنکه
بدی از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و بگواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که
حد بر او لازم شود و قید کردیم که آن امر بحسب عرف عیب باشد برای آنکه اگر کمالی از برای
کسی اثبات کنیم و او بدش آید غیبت نیست مثل آنکه میگوییم که فلان شخص نماز شب
میکند و او بدش میآید اما اگر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث آزردگی او
باشد غیبت است خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه
در نسبتش مثل آنکه گویند بد اصل زاده است یا حلال زاده است مگر عیوب ظاهره که بعد از
این بیان خواهد شد و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست بلکه
بکنایه گوید هم غیبت است مثل آنکه حرف کسی مذکور شود بگوید که الحمد لله که بمحبت
و ریاست مبتلا نیستیم و غرضش کنایه بآن شخص باشد که او مبتلا است یا آنکه بگوید
که خدا ما و او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را برای رفع
مظنه شریک کند و امثال این سخنان از تلبیسات که در باب غیبت شایع گردیده است
که در ضمن حمد الهی و ثنای او و اظهار شکستگی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن عیوب مردم را

غیبت



فاش میکنند و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مذمت شخصی را بد بگوید
بنویسد داخل است در غیبت و همچنین اگر عیب کسی را باشارهٔ چشم یا ابرو یا دست اظهار
کند یا بحرف یا در راه رفتن یا غیر آن از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی را کند و تقلید او
نماید غیبت است فصل سیم در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند و آن
نه قسم است اول تظلم مظلوم است که هرکسی ظالمی ظلمی کرده باشد و او نزد شخصی اید و اظهار
ظلم آن ظالم را کند که این شخص دفع آن ظلم از او بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کرده
مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است اما در صورتی که آن شخص قادر بر دفع آن ظلم باشد
و غرض قایل نیز همین باشد و نزد همان شخص که توقع این نفع از او دارد بگوید نزد دیگران نگوید
دویم نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی میداند و میخواهد که باعث گفتن و نقل کردن شاید او ترک
نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر که بداند که فعل آن شخص بد است و منکر است و تجویز
تاثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد و بهتر از این راهی که او بر طرف نمیکند پس اگر نداند که آن کاری
که او میکند بد است باینکه مثلا مسئله خلافی باشد و احتمال دهد که او برای مجتهدی عمل کند یا دفعه
حلال داند مذمت او برای فعل غیبت نمی توان کرد و همچنین اگر داند که این گفتن فایده نمیکند و باعث این
نمیشود که آن مرد آن فعل را ترک کند نمی باید گفت و همچنین اگر خوف ضرر نسبت باو یا مال او یا عرض
او یا احدی از مؤمنین و مؤمنات داشته باشد جایز نیست گفتن و همچنین اگر ممکن باشد که در خلوت
او را نصیحت کند و داند که بآن نصیحت او بر طرف میکند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند
و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوتها و
کینهها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر را وسیلهٔ تدارک کینهٔ خود کرده باشد و عرض باطل
خود را در نظر مردم چنین صورت دهد سیم استفتا که بعنوان فتوی خواهد که از عالمی مسئله بپرسد
و در آن ضمن مذمت کسی مذکور شود مثل آنکه میپرسد که پدرم مال مرا برداشته آیا میتوانم با
دعوا کنم و در این فرض هم تا ممکن باشد بنحوی سؤال کند که نفهمند که پدر خود مراد است باینکه
بگوید اگر پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چه سنت میباید چنین کند و اگر باین نحو
بیان نتواند کرد میباید سعی کند که بغیر آن عالم دیگری نشنود چهارم نصیحت مستشیر است
مثل آنکه شخصی با کسی مشورت میکند که مال خود را بفلان شخص بدهم بامانت یا دختر خود را میخواهم
باو تزویج نمایم در این صورت واجبست که آنچه خبر او دارد بگوید و اگر داند که مجمل که بگوید
که مکن او ترک مینماید بهمین اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مگر بتفصیل همان عیبی که د

که در

که در همان معامله دخیل است بگوید و زیاده از این نگوید و اگر از او سؤال ننماید بلکه غیبتا
اخوت و خیرخواهی او را منع کند از آن معامله با آن شخص از برای خدا خوبست در صورتی که
که ضرر عظیم باو میرسد از معامله آن شخص پنجم بیان بدعت ارباب بدعتهاست که ضرر دین
مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند بیان بدعت ایشان کردن واجبست
و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است خصوصا بر علما چنانچه از حضرت امام
جعفر صادق ع منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه که ببینید اهل
ریب و بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را دشنام
بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگوئید بلکه اگر ضرور شود
بهتان هم نسبت بایشان بگوئید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از
ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای شما بسبب
این رفع بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت و در حدیث
صحیح دیگر از حضرت صادق ع منقولست که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان
همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که آدمی بر دین دوست خود است و احادیث در این باب بسیار است
و بعضی در باب بدعت گذشت و ضرر هیچ طایفه نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر
ارباب بدعت نیست زیرا که کفار بجهت آنکه کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان
احتراز مینمایند اما ارباب بدعت چون در لباس مسلمانانند و خود را از اهل
خیر مینمایند مردم فریب ایشان را میخورند پس بر علما و غیر ایشان واجبست که اظهار
بطلان ایشان بکنند و در رضای الهی بیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت
ایشان گمراه نشوند ششم بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی رایی اختیار
کرده باشد و مجتهد دیگر رای او را خطا داند جایز است که بیان خطای او را بکند و د
لایل بر بطلان رای او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم اجمعین بیان
خطای معاصرین و علمای گذشته را میکرده اند و این باعث نقص هیچ یک از ایشان
نیست و هر یک بسعی جمیل خود که در احیای دین کرده اند مثاب و ماجورند اما می باید
که بقدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت
نکنند و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطله دیگر باعث
نباشد و در اینجا شیطان را راهها و حیلهای بسیار است هفتم در بیان جرح راویان

اخبار و احادیث است چنانچه علما در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان
نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون
غرض دینی متعلق است باین امر بهذا جایز دانسته اند هشتم اگر شخصی بوصفی مشهور باشد
که آن وصف در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بآن وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج
یا اعمی یا امثال یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند ذکر این عیب ظاهر را و بعضی گفته اند که در
موردی جایز است که تمیز آن شخص منحصر در ذکر آن وصف باشد و احتیاط در اینست که تا ممکن باشد
بعبارتی نگویند که اگر او بشنود آزرده شود و موجب نقص او باشد عرفا مثل اینکه بگویند فلان
کوره نیز که بجای این عبارت دیگر میتوان گفت که مستلزم بخفت او نباشد و بر استثناء این فرد هم
بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که غیبت آن
است که در حق برادر خود چیزی بگوئی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند
حدت و غضب و مبادرت در امور پس آن غیبت نیست و بهتان آنست که چیزی بگوئی که در او نیست
نهم غیبت جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب باشند و تظاهر باینها نمایند مانند ارباب مناصب جور
که مناسب ایشان فسق است و علانیه مرتکب اینها هستند پس اگر همان گناه را که علانیه میکنند هم
کسی میداند و ایشان پروا هم از گفتن ایشان ندارند بگویند البته غیبت نیست مثل آنکه بگویند که
فلان شخص حاکم فلان شهر است اگر آن شخص بشنود او را خوش آید و در غیبت ماخوذ است که او کراهت
داشته باشد و اگر گناهی را علانیه کند و از ذکر آن آزرده شود مثل آنکه کسی در میان مجامع گناهی را
میکند و اخفا نمیکند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده میشود این نیز مشهور است که غیبت نیست اما
اگر او مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند با آنکه متجاهر بعضی از کبایر باشد خلافست
و در … نیست که مذمت بر آن گناهانی که علانیه میکند توان کرد هرچند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد
اما گناهان مخفیش را ذکر نکردن اولی و احوطست و بر استثناء این فرد هم احادیث بسیار وارد است
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که هر که در غایبانه کسی امری یاد کند
که در او باشد و مردم ندانند او را غیبت کرده است و اگر چیزی یاد کند که مردم دانند غیبت نکرده است
و اگر او چیزی یاد کند که در او نباشد بهتان زده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هرگاه
فاسق متجاهر بفسق باشد و علانیه گناه کند او را حرمت نیست و غیبت او حرام نیست و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که سه کسند که ایشان را حرمتی نیست صاحب بدعتی که بخواهش
خود بدعت در دین پیدا کرده باشد و امام جابر و فاسقی که علانیه فسق کند و بسند معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که حرمت فاسق از هم گسیخته است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله

و آله

و آله منقولست که هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن گوید و دروغ
نگوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او مروتش کامل گردیده و عدالتش ظاهر شده
و برادریش واجب گردیده و غیبتش حرام گردیده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع مثل این
مضمون منقولست و یک فرد دیگر نزدیک باین فرد علما استثنا کرده اند که هرگاه دو کس مطلع
بر عیب شخصی شده باشند و آن را با یکدیگر تکرار کنند بدون آنکه ثالثی مطلع شود اکثر گفته
اند که غیبت نیست و بعضی این را جایز ندانسته اند و احتیاط در ترکست دهم آنکه جمعی مطلع شوند
بر گناهی که موجب حد و تعزیر شرعی باشد و عدد ایشان آنقدر باشد که بگواهی ایشان نزد حاکم شرع
ثابت شود جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نزد سایر ناس و حکام جور نقل …
چهارم حکم شنیدن غیبت است و مشهور میان علما اینست که اگر تصدیق کند یا گوش دهد
از روی رضا و خواهش او نیز در گناه مثل غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست
که شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما اینست
که ممکن باشد میباید در آن غیبت بکنند و منع نماید و برادر مؤمن خود را یاری کند و اگر نتواند بر
خیزد و قدرت بر خواستن هم نداشته باشند بدل کراهت داشته باشد و راضی بآن نباشد
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند
و او را نصرت و یاری کند خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از
او نکند و حال آنکه قدرت و نصرت و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و آخرت و از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که رد کند غیبت را از عرض برادر مؤمن خود آن عمل از برای
او حجابی گردد از آتش جهنم و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول فرمود که هر که رد
کند از عرض برادر مؤمن خود بهشت از برای او البته واجب شود و بعضی از علما گفته اند که هرگاه
شخصی غیبت شخصی کند و ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز نیست که گوینده را
نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است و گاه باشد که غرض صحیحی در این
غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای مسلم است و تا معلوم نشود که آنچه که او میگوید قسمی
است ایذای او جایز نیست و دور نیست که در این باب تفصیلی قایل توان شد که اگر
قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش توان کرد و اگر
قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین و محامل صحیح باشد او را
بسیار باشد اگر ممکن باشد بر وجه حسنی او را باز دارد که او آزرده نشود بآنکه توجیهی
بر فعل آن شخص غایب پیدا کنند یا بنحو دیگر بگیرند و الا ساکت شوند و حکم بفسق قایل
نکنند و در این باب رعایت احتیاط هر جا ممکن از طرفین لازم است والله یعلم

فصل پنجم در کفارهٔ غیبت و توبه از آنست و شرایط آن در توبه‌های دیگر معتبر است
گذشت و در اینجا نیز معتبر است و چون حق الناس است باید که نزد هر کس که هتک
عرض او کرده است تا ممکن باشد او را حلال کند و آن مغایب را از خود ... نماید
کند و در باب ابراء ذمت ازاد طلبیدن احادیث اختلاف دارد چنانچه از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که غیبت بدتر است از زنا پرسیدند که چرا یا
رسول الله فرمود که زیرا که زناکار توبه میکند و خدا توبه اش را قبول میکند و غیبت
کننده توبه اش مقبول نیست تا آنکه صاحب حق او را حلال کند و بسند معتبر از حضرت
صادق منقولست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که کفارهٔ غیبت
چیست فرمود آنست که استغفار کنی از خدا برای او هرگاه که او را یاد کنی و بسند
دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که کفارهٔ غیبت اگر ممکن باشد از او
ابراء ذمه خواستن میباید طلبید و اگر نشنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید یا آنکه
مرده باشد یا غایب باشد از برای او استغفار باید کرد و احتیاط آنست که اگر شنیده
باشد هم از او حلیت بطلبند مگر آنکه باعث آزردگی او شود و ایذای او باشد و
اگر در این صورت هم از او ابراء ذمه توان طلبید که او آزرده نشود و ندانند احوط آنست
که ترک نکند و الله تعالی اعلم فصل ششم در مذمت بهتان و متهم ساختن مؤمنان
و گمان بد بردن بایشان است بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که هر که مؤمن یا
مؤمنه را بهتان زند بچیزی که در او نباشد حق تعالی او را در طینت خبال بدارد تا از عهده
بیرون آید پرسیدند که طینت خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زناکاران
بیرون می‌آید و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که بهتان
بندد بر مؤمن یا مؤمنه‌ای یا بگوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد در روز
قیامت بر تلی از آتش تا از عهدهٔ سخن بدر آید و در حدیث دیگر فرمود که زنهار که
بپرهیزید از گمان بد بردن که گمان بد بردن بدترین دروغهاست و
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که از آنحضرت پرسیدند که میان حق
و باطل چه قدر فاصله است آنحضرت فرمود که چهار انگشت بعد از آن چهار
انگشت را گذاشتند در میان چشم و گوش بعد از آن فرمود که هر چه بچشم خود
ببینی حق است و آنچه را بگوش خود میشنوی اکثرش باطل است و بسند معتبر دیگر
از آنحضرت منقولست که هر که متهم سازد برادر مؤمن خود را ایمان در دلش

میگدازد

میگدازد چنانچه نمک در آب میگدازد و در حدیث دیگر فرمود که هر که متهم سازد برادر دینی خود را
حرمت ایمانی از میان ایشان زایل میگردد و بسندهای معتبر از حضرت امیر المؤمنین منقولست که کار
برادر خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محملی نیابی و گمان مبر بکلمه‌ای که از برادر مؤمنت
صادر شود تا محمل خیری از برای آن یابی و در حدیث دیگر فرمود که از برای کارهای برادر خود عذرها طلب
کن پس اگر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که ...
میکنند در حکم ... بیرون شیعیان ما که ... قدم ایشان ... ایشان ثابت ... ماند
و از حضرت امیر المؤمنین منقولست که خوشحال کسی که مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای
مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق منقولست که نزدیکترین احوال
آدمی بکفر آنست که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند که روزی
او را بآنها سرزنش کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود که ای
گروهی که بزبان مسلمان شده اید و ایمان بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانان را و تتبع عیبهای
ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و او را رسوا کند اگر چه
در میان خانهٔ خود باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که گناه مؤمنی را
فاش کند چنانچه خود آن گناه را کرده باشد و هر که مؤمنی را بگناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب
آن شود و در حدیث دیگر منقولست که حضرت صادق فرمود که هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش
کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که همین بس است عیب از برای آدمی که نظر کند بعیبی چند از مردم که در خودش هست و از
آنها غافل است و ملامت کند مردم را از برای امری چند که خود ترک آنها نمیتواند کرد و آزار کند کسی را که با او
هم نشینی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقولست که اگر شخصی بر دست راست تو باشد
و بر طرف چپ تو باشد و بر دست چپ تو بیاید در حق او بغیر سخن خیر مگو و از او بیزاری مجو تا همه سخن را
بگوید و دیگر از او نشنوی بدرستیکه دلها در میان دو انگشت از انگشتان قدرت پروردگار است بعد یکی میگرداند
یک ساعت چنان و یک ساعت چنین و بسیار است که بنده توفیق خیر می‌یابد و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقولست که هر که نفس خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را از ترس عظیم روز قیامت
ایمن گرداند بدانکه گاه بگمان بد مردم پرده بر داشتن است و خود را در مواضع تهمت داشتن و در معرض
گمانهای بد مردم در آوردن بد است چنانچه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق فرمود که
پدرم فرمود که ای فرزند هر که با مصاحب بد مصاحبت میکند سالم نمیماند و هر که در جای بد داخل
میشود متهم میگردد و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی میکشد و حضرت امیر المؤمنین در هنگام

وفات وصیت فرمود که ای فرزند بپرهیز از محلهای تهمت و از مجالسی که گمان بد باهلش
میبرند بدرستیکه همنشین بد فریب میدهد کسی را که با او می نشیند و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که سزاوارترین مردم بتهمت کسیست که با
اهل تهمت همنشینی میکند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که خود را در
محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد باو میبرد و در این مضمون احادیث
بسیار است فصل هفتم در بیان مذمت حسد است که منشأ اصلی غیبت در اکثر
ناس همین است بدانکه حسد بدترین صفات ذمیمه نفسانیست و اول معصیتی که حق تعالی را در زمین
کردند معصیت شیطان بود که علتش حسد بود مشهور اینست که اظهارش از گناهان کبیره است
و منافی عدالتست و اصلش از گناهان قلب و امراض نفس است و آتشی در سینه صاحب
این خصلت مشتعل است و اکثر ملکات بد چنین است که قطع نظر از عقوبات آخرت
در دنیا نیز معذب است و حسد آنست که زوال نعمت را از محسود خواهد و اگر از برای خود مثل
انچه دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد این غبطه است و اگر در
صفات حسنه باشد ممدوح است و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود میخواهد
هر کس را که در نعمتی می بیند آزرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد و این ممکن نیست که
نعمت خدا از همه کس برطرف شود لهذا او همیشه از خلق بدخو و در شکنجه و محنت است و هم
صاحب حرص میخواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرگز او را میسر نیست لهذا
پیوسته در الم است و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است و این معنی باعث میشود که
او همیشه غالب باشد لهذا پیوسته در تعب است و جمیع اخلاق سیئه چنین اند و صاحب
حسد باید تفکر نماید که صاحبان نعمتها از مقدر او چیزی کم نکرده اند و خداوندی که نعمتها را
باینها داده است قادر است که اضعاف نعمتها را باو دهد بی آنکه از اینها چیزی کم کند و بدانکه
خیر او در اینها نبوده که باو نداده است و اگر باو میداد از برای او وبال بود و فکر کند که این حسد
بودن و غم خوردن بمحسود او هیچ ضرر نمیرساند و ضرر در دنیا و آخرت بخودش میرساند و
باین تفکرات عظیم بخدا متوسل شود و با نفس معارضه و مجادله کند تا حق تعالی او را از این
صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانچه
بسندهای معتبر از ائمه صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد چنانچه
آتش هیزم را میخورد و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که
حق تعالی بحضرت موسی وحی فرمود که ای پسر عمران حسد مبر مردم را بر انچه عطا کرده ام ایشان را از
فضل خود و نظر خود را مینداز بسوی اینها و نفس خود را از پی اینها مفرست بدرستیکه حسد کننده

مردم میبرد

مردم میبرد دشمن نعمتهای من است و منع کننده قسمتهای من است که قسمت کرده ام
میان بندگان خود و کسی که چنین باشد از من نیست و من از او نیستم و بسند معتبر
از حضرت صادق ع منقولست که مؤمن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد و
غبطه نمیکند و بسند دیگر فرمود که حضرت لقمان پسر خود را وصیت فرمود که حاسد را سه علامت
هست چون غایب شد غیبت میکند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بهم میرسد
شماتت میکند و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نمیباشد یا اباذر لا یدخل
الجنة قتات قلت وما القتات قال النمام یا اباذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله
عز وجل فی الآخرة ای ابوذر داخل بهشت نمیشود قتات ابوذر پرسید که کیست قتات
فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای مردم را نزد یکدیگر نقل میکند که در میان ایشان عداوت
پیدا کند ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چینی راحت نمییابد از عذاب در آخرت بسند صحیح از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که بصحابه فرمود که میخواهید خبر دهم شما را به بدترین
شما گفتند که بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن
چینی و جدائی میافکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبهای جماعتی که بری اند از عیب
و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که بهشت حرامست بر سخن چینانی که در میان
نمامی میکنند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چهار کسند که داخل بهشت
نمیشوند کاهن که خبر از جن میدهد و منافق و کسیکه مداومت کند در خوردن
شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود که حضرت موسی ع در حالتی که با خدای
خود مناجات میفرمود نظر کرد شخصی را دید که در زیر عرش الهی ایستاده گفت ای پروردگار
این کیست که عرش تو براو سایه انداخته خطاب رسید که این نیکوکاری بود به پدر و مادر
نمامی نمیکرد و بسند دیگر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهی فرمود از سخن
چینی و گوش دادن بان فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود و فرمود که حق تعالی میفرماید که بهشت را
حرام کرده ام بر کسی که منت بر مردم بسیار گذارد و بر بخیل و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست
که سه کسند که داخل بهشت نمیشوند کسیکه خون مسلمانان را بریزد و شراب خورد و سخن چین و
بسند صحیح از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش
مانند سر خوک بود و بدنش مانند خر و بهزار انواع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که
عمل آن زن چه بوده که مستحق این عذاب شده بود فرمود که سخن چین و دروغ گو بود یا اباذر من کان
ذا وجهین ولسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین فی النار ای ابوذر صاحب دو رو و دو زبان

باشد در دنیا پس آن صاحب دو رو و دو زبان خواهد بود در آتش جهنم زیرا که از جمله صفات منافقان
است که با مردم بزبان نیک و روی خوش ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان
در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان کنند و این خبیث‌ترین صفات ذمیمه است و بسند
معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که بد بنده‌ایست که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور
مبالغه نماید در مدح و در غیبت گوشت او را خورد و اگر عطائی باو کنند حسد برد و اگر ببلائی
مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که ملاقات
کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان چون در صحرای محشر حاضر شود دو زبان از آتش داشته باشد و بسند
معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که آدم دو رو در قیامت یک زبان از پشت
سر و یک زبان از پیش رو او بخشد که از هر دو زبانش آتش شعله کشد که در بدنش افتد بعد از آن
ندا کند که این همان است که در دنیا دو رو و دو زبان داشت تا در روز قیامت باین صفت معروف
شود و در حدیث دیگر منقولست که حق تعالی بحضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که یا عیسی باید که زبان
تو در آشکار و نهان یکی باشد و چنین دلت باید که یکی باشد ترا میترسانم از بدیهای نفس
خودت و من عالم بدیهای نفس سزاوار نیست دو زبان در یک دهان و دو شمشیر در
یک غلاف و دو دل در یک سینه و دو خیال در یک نفس یا اباذر المجالس بالامانة و افشاء سر
اخیک خیانة فاجتنب ذلک و اجتنب مجلس العشیرة ای ابوذر مجالس میباید بامانت باشد و
حرفی که در آنجا مذکور شود که احتمال ضرری نسبت باهل آن مجلس داشته باشد نقل کردن
آن حرف در جائی نقل نکنند و افشا کردن سری که برادر مؤمن در پنهانی بتو گفته باشد و اصلا نقل
آن نباشد چنانست پس اجتناب کن در فاش کردن راز برادر خود را و اجتناب کن در مجلسی که خو
یشان با یکدیگر مینشینند و بد مردم را میگویند با افتخار بدیها میکنند با نفاق با یکدیگر
مینشینند و چون جدا شوند راز یکدیگر را فاش میکنند بدانکه آداب مجالس و مصاحبتها ر
بسیار است و عمده آداب مجالس آنست که رازهای مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیمه بر آن
مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار میکنند که اعتماد بر کتمان نموده
اشتهار نداده از یکدیگر مخفی میدارند که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف اموال
و احداث عداوتهای عظیم میشود و این بر قسمت است از سخن چینی و همچنین سری که برادر
مؤمن بلکه بسیار امانت است از او را نقل کرده‌اند که بدترین خیانتها است زیرا که
چنانچه تو سر برادر خود را نگاه نداشتی دیگری هم سر ترا نگاه نخواهد داشت و آن دوست
را هم دوستی است و دوست دوست گاه باشد که دشمن اینکس باشد و در آن دل و زبانی
سخن فاش میشود بلی اگر غرض دینی متعلق باشد بذکر کردن آنچه در آن مجلس گذشته است

جایز است

جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که آنچه در مجالس
میگذرد امانت است مگر سه مجلس مجلسی که در آن خونی بحرام ریخته شود و مجلسی که در آن
فرجی را بحرام حلال کنند و مجلسی که در آن مالی را بناحق و بحرام حلال بربندو از حضرت امام موسی علیه السلام
منقولست که سه کسند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایه عرش سایه نیست
شخصی که برادر مؤمن خود را کدخدا کند یا او را خادمی بدهد یا سری از اسرار او را بپوشاند
و بدانکه چنانچه کتمان اسرار مؤمنان لازم است کتمان اسرار خود نیز لازم است و مردم را
بر امور مخفی خود که از افشای آنها خوف ضرری باشد زود بزود مطلع نباید کرد و بهر دوستی
اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که سر خود را پنهان
داشت اختیار بدست اوست و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی
از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن دوست خود را بر سر خود مگر بر چیزی که اگر دشمنت بداند
بتو ضرر نرسد زیرا که دوست یک روزی دشمن تو باشد و با دو دشمن خود و از حضرت امیر المؤ
منین علیه السلام منقولست که دوست خود بهموار دوستی کن شاید که روزی دشمن تو باشد و
با دشمن خود بهموار دشمنی کن شاید که روزی دوست تو باشد یا اباذر تعرض من اعمال اهل
الدنیا من الجمعة الی الجمعة فی یومین الاثنین والخمیس فیغفر لکل عبد مؤمن الا عبدا کانت بینه
و بین اخیه شحناء فیقال اترکوا عمل هذین حتی یصطلحا یا اباذر ایاک و هجران اخیک فان العمل
لا یتقبل مع الهجران یا اباذر انهاک عن الهجران و ان کنت لا بد فاعلا فلا تهجره ثلثة ایام کملا فمن
مات فیها مهاجرا لاخیه کانت النار اولی به ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل دنیا را بر خدا
آنچه کرده‌اند از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس میامرزند گناه هر بنده را
مگر بنده که میان او و برادران مؤمنش کینه و عداوتی بوده باشد پس میگویند که الحال بگذارید عمل این دو مؤمن را
تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر
مؤمن خود با زودی بدرستیکه با هجران و دوری از برادر مؤمن عملی مقبول نمیشود ای ابوذر
ترا نهی میکنم از هجران او برادر مؤمن و اگر ناچار دوری کنی تا سه روز تمام مکن و کسیکه سه
روز از برادر خود بخشم و غضب کناره کند و در آن سه روز با آن حال بمیرد آتش جهنم اولی است
باو و بسند معتبر منقولست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود میخواهید که خبر دهم
شما را بدترین مردم گفتند بلی یا رسول الله فرمود که بدترین مردم کسیست که مردم او را دشمن
دارند و او مردم را دشمن دارد و بسند دیگر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بفرزندان
خود فرمود که ای فرزندان زینهار که بپرهیزید از دشمنی کردن با مردم زیرا که ایشان

از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلیست که مکر میکند بشما و شما را عاجز و مغلوب میگرداند
یا جاهلیست که زبون در برابر معارضه و سفاهت میکند و در حدیث دیگر وارد است
که چهار چیز است که اندک آنها بسیار است آتش اندکی از آن بسیار است و خواب اندکی از آن بسیار است
و بیماری اندکی از آن بسیار است و عداوت اندکی از آن بسیار است و بسند معتبر از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته
بیمار است و هر که خلقش بد است خود را پیوسته در عذاب میدارد و هر که با مردم منازعه
بسیار میکند مروت و انسانیتش برطرف میشود و کرامت و عزتش زایل میگردد بعد از آن
فرمود که پیوسته جبرئیل مرا نهی میکرد از منازعه کردن با مردم چنانچه مرا نهی میکرد از شراب
خوردن و بت پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که عداوت در
دل مردم میکارد آنچه میکارد میدرود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که جبرئیل مرا وصیتی کرد که زینهار با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را
ظاهر میکند و عزت را برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول
است که هجرت و دوری زیاده از سه روز نمیباشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول
است که دو کس جدا نمیشوند از یکدیگر مگر آنکه یکی مستوجب بیزاری از جهت خدا و
لعنت الهی میگردد و گاه باشد که هر دو مستحق گردند شخصی عرض کرد که فدای تو گردم
مظلوم چرا مستحق لعنت گردد فرمود که زیرا برادر مؤمن خود را نمیخواند بصله و آشتی
و از سخن زشت آن تغافل نمیکند و از پدرم شنیدم که فرمود که چون دو کس با یکدیگر منازعه
کنند و یکی بر دیگری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برگردد بسوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است
و بگوید که ای برادر مؤمن من بر تو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادر مؤمنش قطع شود
بدرستیکه حق تعالی حکم کننده عادلست و حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفتن و در حدیث
دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری
کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند و از اسلام بدر میروند و از میان ایشان ولایت
برطرف میشود و هر یک از ایشان که سبقت کند بسوی سخن گفتن با برادرش در روز قیامت
زودتر داخل بهشت میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که پیوسته
شیطان خوشحالست مادامیکه دو مسلمان از یکدیگر دوری میکنند چون با یکدیگر
ملاقات کردند زانوهایش بلرزه میآید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند
وای بر من این چه مصیبت بود که بر من آمد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست

که صدقه

که صدقه‌ای که حق تعالی او را دوست میدارد اصلاح میان مردم است در هنگامی که فساد و نزاع در میان
ایشان باشد و نزدیک گردانیدن ایشانست بیکدیگر در هنگامی که از هم دوری کنند و در حدیث
دیگر فرمود که در میان دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از آنکه دو دینار تصدق نمایم یا اباذر
من احب ان تمثل له الرجال قياما فليتبوء مقعده من النار يا اباذر من مات وفي قلبه مثقال ذرة من كبر
لم يجد رائحة الجنة الا ان يتوب قبل ذلك فقال رجل يا رسول الله صلى الله عليه وآله اني ليعجبني الجمال
حتى وددت ان علاقة سوطي وقبال نعلي حسن فهل يرهب علي ذلك قال كيف تجد قلبك قال
اجده عارفا للحق مطمئنا اليه قال ليس ذلك بالكبر ولكن الكبر ان تترك الحق وتتجاوزه الى غيره و
تنظر الى الناس ولا ترى ان احدا عرضه كعرضك ولا دمه كدمك يا اباذر اكثر من يدخل النار المستكبرون
فقال رجل وهل ينجو من الكبر احد يا رسول الله قال نعم من لبس الصوف وركب الحمار وحلب العنز و
جالس المساكين يا اباذر من حمل بضاعته فقد برئ من الكبر يعني ما يشتري من السوق يا اباذر من جر ثوبه
خيلاء لم ينظر الله عز وجل اليه يوم القيامة يا اباذر من رفع ذيله وخصف نعله وعفر وجهه فقد برئ
من الكبر يا اباذر من كان له قميصان فليلبس احدهما وليلبس الآخر اخاه يا اباذر سيكون ناس من امتي
يولدون في النعيم ويغذون به همتهم الوان الطعام والشراب ويمدحون بالقول اولئك شرار
امتي يا اباذر من ترك لبس الجمال وهو يقدر عليه تواضعا لله عز وجل فقد كساه حلة الكرامة يا اباذر
طوبى لمن تواضع لله تعالى في غير منقصة واذل نفسه في غير مسكنة وانفق مالا جمعه في غير معصية
ورحم اهل الذل والمسكنة وخالط اهل الفقه والحكمة طوبى لمن صلحت سريرته وحسنت علانيته
وعزل عن الناس شره طوبى لمن عمل بعلمه وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل من قوله يا اباذر
البس الخشن من اللباس والصفيق من الثياب لئلا يجد الفخر فيك مسلكا يا اباذر هر که دوست
دارد که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند و بداند که از اهل جهنم است
ای اباذر هر که بمیرد و در دلش بقدر سنگینی ذره از کبر باشد نشنود بوی بهشت را مگر آنکه پیش
از مردن توبه کند پس شخصی گفت یا رسول الله مرا خوش می آید جمال و دوست میدارم زینت
را حتی آنکه میخواهم که علاقه تازیانه‌ام و بند نعلم نیکو باشد آیا بسبب این حال بر من خوف این
هست که متکبر گشته باشم حضرت فرمود که دل خود را چگونه می یابی گفت دل خود را عارف و
دانا مییابم بحق و اطمینان تمام دارد بسوی حق و از قبول حق ابا ندارد و شک و تزلزل
در او نیست فرمود که پس اینحال کبر نیست لیکن کبر آنست که حق را ترک کنی و از حق در
گذری بسوی غیر حق و نظر کنی بسوی مردم و چنین دانی که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست و خونش
مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری ای اباذر اکثر

جمعی که داخل جهنم میشوند متکبرانند پس شخصی عرض کرد که ایا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله
فرمود بلی کسی که پشم بپوشد و بر الاغ سوار شود و بز را بدست خود بدوشد و با مسکینان
و فقیران هم نشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را یعنی چیزیکه از بازار از برای عیال خود
بردارد بری میشود از تکبر ای ابوذر هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبر حق تعالی
نظر رحمت بسوی او نکند در قیامت ای ابوذر هر که دامن جامه اش را برچیند باینکه جامه
کوتاه بدوزد یا اگر بلند باشد برزند و بر زمین نکشد چنانچه متکبران عرب میکردند و
نعلش را پینه بزند و روپش را تن دهد از برای خدا بخلاف جاهلان بتحقیق که بری میشود از کبر ای ابوذر
هر که دو پیراهن داشته باشد باید که یکی را خود بپوشد و یکی را برادر مؤمن خود
بپوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت من بهم رسند که در نعمت و
لذت متولد شوند بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و پیوسته همت ایشان
مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها و مردم ایشان را
بسخنان و اشعار مدح نمایند ایشان بدان امت منند ای ابوذر هر که ترک نماید
جمال و زینت را و حال آنکه قدرت بر آن داشته باشد از روی تواضع و فروتنی از برای
خداوند عز و جل خدا او را حله کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشا حال کسی که تواضع
و شکستگی کند از برای مردم بی آنکه او را منقصه باشد و نفس خود را باعث آن
شکسته کرده باشد یا بدون آنکه در آن تواضع نقصی در دین او بهم رسد یا بدون آنکه
منقصه در آن شکستگی از برای او باشد یا بدون آنکه خیانتی کرده باشد و بیان سبب
تذلل عابد و ذلیل گرداند نفس خود را نه مذلتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد و
انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر معصیت خدا و رحم کند بر اهل
مذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت کند با اهل فقه و دانش و حکمت خوشا
حال کسیکه بصلاح و نیکی باشد پنهان او و نیکو باشد علانیه او و دور گرداند از مردم
شر و بدی و ضرر خود را خوشا حال کسیکه عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی
مال خود را در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت
بپوش و جامهای کهنه در بر کن تا فخر و تکبر بتو راه نیابد چون اکثر مطالب فقرات شریفه
سابقا بوضوح پیوسته و بقیه مطالب را بنوعی چند مصباح ایضاح مینماید مصباح
اول در مذمت تکبر است قدری از این مطالب در معنی تواضع مذکور شد بدانکه

خدا ترد

تکبر بدترین

تکبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و آخرت میگردد و اکثر عناد هر قومی از
روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد
از سجده حضرت آدم و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع در خطبه قاصعه میفرماید
که حمد و سپاس خداوندیرا که لباس خود گردانیده عزت و کبریا را و این دو صفت را از برای
اختیار خود و قدرت خود گردانیده و بر غیر خود حرام کرده این دو صفت را از برای خود برگزیده
لعنت خود را مقرر ساخته برای کسی که از بندگان با او در این دو صفت منازعه نماید پس ابتلی
موسی در این باب ملائکه را امتحان فرمود تا اینکه عالم شود با آنچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود
که من بشری خلق میکنم از گل پس هرگاه خلقت او را درست کنم و از روح خود بدو بدمم
همه از برای او سجده کنید از روی تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از ابلیس که حمیت
او را دریافت و افتخار کرد بر آدم بخلق خود و تعصب کرد بر آدم بسبب اصل خود که اصل من
از آتش است و اصل آدم از خاک است و من از او بهترم پس خدا او را پیشوای متعصبان
باشد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تعصب را او گذاشت و با خدا نزاع
کرد در ردای جبروت که مخصوص خداست و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل
و انقیاد را آیا نمی بینید که خدا چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانیده و بسبب ترفع او را
پست گردانیده در دنیا او را ملعون گردانید و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا کرده و اگر خدا
میخواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیدها را خیره کند و ضیاء او عقلها را حیران گرداند
و بوی خوش او نفسها را تنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر آینه گردنها برای او خاضع
میگردید و اطاعت بر ملائکه آسان میشد و لیکن حق تعالی ابتلا میفرماید خلقش را ببعضی از چیزها
که اصلش و علتش بر ایشان مخفیست تا آنکه بآزمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر را از
ایشان زایل گرداند و ضلال از ایشان دور شود پس عبرت بگیرید با آنچه حق تعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در
هنگامیکه نافرمانی کرد اعمال طویل و سعی بسیار او را حبط کرد با آنکه شش هزار سال عبادت خدا
کرده بود پس کی سالم میماند بعد از شیطان با عبادت اگر مثل تکبر او را عمل آورد پس حذر نمائید
نمائید از این دشمن خدا که شما را ببلای خود مبتلا گرداند و پرهیز از مکرها و حیلهای او
و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید و تعزز و تجبر را در زیر پای خود بگذارید و تکبر را از گردن
خود بیفکنید و تواضع را سلاح و حربه خود کنید در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او که
او را از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان و سواران هست و مباشید از قبیل قابیل که
تکبر کرد بر برادر خود بدون فضیلتی که خدا از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود

بست و نصیب برادر خود برد و حسد در دلش آتش غضب را برافروخت و شیطان باد کبر در
دماغش دمید و برادر خود را کشت و بندامت ابدی گرفتار شد و گناه کشندگان را
تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید در دشمنی با نعمتهای خدا مکنید حسد
مبرید فضل صاحبان فضل و عبرت بگیرید با خود سید عبرت از امتهای پیش از شما
از غضبها و عذابهای الهی و پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان بخاک
گذاشته اند و پناه بگیرید بخدا از چیزهائی که موجب کبر است چنانچه از بلاهای دهر
پناه میگیرند بدرستیکه اگر خدا رخصت تکبر برای احدی از خلقش میداد هر اینه از
برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود لیکن حق تعالی تکبر را از برای ایشان
نپسندیده و تواضع و فروتنی از برای ایشان پسندیده پهلوهای روی خود را بر زمین
میگذاشتند و روی خود را بر خاک میمالیدند و بال مرحمت و مسکنت از برای
مومنان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشان را ضعیف میشمردند و
خدا ایشان را ممتحن ساخته بود بگرسنگی و مبتلا ساخته بود بمشقتها و محنت
میداشت ایشان را بترس و بیم از دشمنان او و در بوته مکروهات ایشان را
مصفی و خالص میگردانید پس خوشنودی و غضب خدا را از مر بسیاری مال و فرزند
مدانید زیرا که غنا و توانگری فتنه الهیست و فقر و درویشی امتحان خداست بدرستی
که حقتعالی امتحان میفرماید بندگان متکبرش را بدوستان خود که در نظر ضعیف و
حقیر مینمایند و بتحقیق که موسی بن عمران و برادرش هرون داخل شدند بر فرعون و بر
ایشان پیراهنهای پشم پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند از
برای او که اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دائمی باشد فرعون گفت که تعجب نمیکنید
از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک میکنند و خود باین
حالند از فقر و مذلت چرا دستبندهای طلا در دست ندارند چون طلا و جمع کردن آن در
نظرش عظیم بود و جامه پشم پوشیده اند در نظرش حقیر مینمود اگر حقتعالی میخواست
در هنگامیکه پیغمبرانش را مبعوث میگردانید که از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا
بگشاید و باغها و بوستانها با ایشان عطا میفرماید که مرغان هوا و وحشیان
زمین را با ایشان جمع آورد هر اینه میکرد و اگر چنین میگردانید ابتلا و امتحان بر طرف
میشد و استحقاق جزا ضایع اند و بلاها که قبول رسالتهای ایشان میکردند اجر امتحان
کرده شدگان را غنیا شدند و مومنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران بهم نرسانیدند

ولیکن

غمانید
ولیکن حقتعالی پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد و بحالی ایشان داشت که بظاهر در نظرها ضعیف
با قناعتی که دیدها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان و با فقر که گوشها و چشمها مملو بود از محنتهای
ایشان و اگر پیغمبران صاحب قوتی میبودند که هیچ کس قصد ضرر ایشان نتواند کرد با عزت
و غلبه میبودند که مغلوب هیچکس نتوانند شد و ملک و پادشاهی میداشتند که مردم گردنهای
بسوی ایشان دراز کنند و بطمع مال و عزت از اطراف عالم بسوی آن پادشاهی بار بندگی بندند هر اینه اطاعت
ایشان بر خلق بسیار آسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود و هر اینه ایمان می آوردند یا
از ترسی که ایشان را قهر میشود یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل میکردانید پس نیتهای ایشان خالص
نمیشد و حسنات میان رضای خدا و خواهشهای نفس مشترک میبود ولیکن حقتعالی میخواست
که متابعت پیغمبران او و تصدیق بکتابهای او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستگی در عبادت او
او منقاد شدن نزد طاعت او امری باشد مخصوص او و خالص از برای او که شایبه دیگر با آنها مخلوط
نشود هر چند امتحان و اختبار بیشتر است و ثواب عظیمتر است نمی بینی که حق سبحانه تعالی اولین
و آخرین را از آدم تا خاتم امتحان کرده است بسنگی چند که ضرر و نفعی بظاهر نمیرسانند نمی شنوند
و آنها را خانه خود نام کرده محترم گردانیده و بقای آنها را موجب صلاح خلق گردانیده
و آن خانه را در سنگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموارتر در دره بسیار تنگ در میان
کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از آنها بسیار مشکل است و چشمهای چاههای کم آب و شهرهای
دور از یکدیگر که در آن وادی هیچ حیوانی نشو و نما نمیتواند کرد پس امر کرد حقتعالی آدم
و ذریتش را که متوجه آن خانه شوند در هر حال باشند و طی کنند بیابانهای خالی و دره‌های
عمیق را بر پای خود ژولیده موی و گردآلوده که از برای آن خانه بدوند در هر حالکه باشند و طواف
کنند در حالتیکه جامه‌های معتاد خود را کنده باشند و بترک ازالهٔ موها خلقت خود را قبیح
کرده باشند و این ابتلائی است عظیم و امتحانی است دشوار که حقتعالی آن را سبب رحمت و
سبیل جنت خود گردانیده است و اگر میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها
و نهرها قرار دهد که اشجارش بسیار و میوه‌هایش نزدیک و شهرها و بناها
و زمینهای نرم و هموار آبادان و معمور باشد متبوع السنت گردد ولیکن
پیش نزدیک متصل بیکدیگر باشد و راهها همه آبادان و معمور باشد
چون امتحان کمتر بود ثواب کمتر میبود و اگر اساس خانه کعبه و سنگهای بنا پس از زمرد
سبز یا از یاقوت سرخ با نور و روشنی و ضیاء هر اینه راه شک از دلها بسته میشد
و مجاهده شیطان از دلها بر میخاست و خلجان شک از خاطرها بر طرف میشد ولیکن
حق تعالی امتحان میفرماید بندگانش را بانواع شدائد و از ایشان بندگی میطلبد بالوان

مجاهده و مبتلا میسازد ایشان را باقسام مکاره برای اینکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند
و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد و این عبادتهای صعب درهای
گشوده گرداننده است بسوی فضلش و سببها مهیا گرداننده ساخته است برای
عفوش و از این باب است آنچه حراست فرموده است حق تعالی بندگان مؤمن خود را
بنمازها و زکوتها و مشقت روزها در روزهای که واجب گردانیده است برای اینکه
اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند و ذلیل سازد دیدهای ایشان را خاشع
گرداند و نفوس ایشان را ذلیل گرداند و دلهای ایشان را پست گرداند و نخوت و
تکبر از ایشان ببرد بسبب اینکه روهای خود را بر خاک مالند از روی
تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین گذارند از روی تصاغر و
شکستگی و شکمها بر پشتها بچسپد از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی با آنچه در
زکوة هست از صرف کردن میوههای زمین و غیر آن بر فقرا و مساکین نظر کنید بآنچه
در این اعمال حق تعالی مقرر فرموده است از کندن و برانداختن مادهای فخر و تکبر چون
خطبه قاصعه بسیار طولانی است حاصل مضمون چند فقره را در این مقام درج کردیم
برای کثرت فواید این مضامین عالیه و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع
گردد باید که سراسر آن خطبه شریفه را مطالعه نماید بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
است که پرسیدند از ادنی مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنی مراتب الحاد است و در
حدیث دیگر فرمود که کبر در بدان خلق میباشد از هر جنسی که باشد و کبر ردای خدا است
یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در ردای او خدا او را زیاده کند پستی او را و از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقولست که عزت ردای خدا است و کبر ازار خدا است هر که چیزی از این دو صفت
را بر خود بندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند و در حدیث دیگر فرمود که کسی داخل
بهشت نمیشود که در دل او بقدر سنگینی ذره از کبر باشد و از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که در جهنم وادی هست برای متکبران که آنرا سقر میگویند شکایت کرد بحق تعالی از بسیاری
گرمی خود و سؤال کرد رخصت نفس کشیدن را چون نفس کشید جهنم از نفس او
سوخت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی متکبران را در قیامت بصورت مورچهها
محشور خواهد کرد که پامال خلایق باشند تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود و روایت
دیگر فرمود که هیچ بنده نیست مگر آنکه بر سرش لجامی هست و ملکی آنرا در دست
دارد پس اگر تکبر میکند آن ملک بر سرش میزند که پست شو خدا ترا پست کند پس

پیوسته

پس پیوسته در نفس خود از همه کس عظیمتر است و در دیده مردم از همه کس حقیرتر است و اگر
تواضع و فروتنی میکند آن ملک باو میگوید که بلند شو که خدا ترا بلند گرداند پس او پیوسته
حقیرترین مردم است در نفس خود و رفیعترین خلقست در دیده مردم **مصباح دویم**
در بیان انواع تکبر است بدانکه تکبر خود را بزرگ دانستن و اظهار کبریا و عظمت کردن
و بزرگی را بر خود بستن است و این انواع دارد یکنوعش که از همه بدتر است و موجب
کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را باین تفسیر کرده اند آنست که هر که تکبر کند از بندگی خدا و از
تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از انقیاد متابعت حق و از قبول کردن
فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشان را تفضیل داده است مانند تکبری که کفره میکردند
از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیای ایشان باعتبار اینکه نخوت
ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص خود بدها گمان ایشان
حقیرتر است و اقرار بفضیلت او بکنند چنانچه در خطبه قاصعه گذشت نوع دیگرش حقیر
شمردن است و خود را از دیگران بهتر دانستن نوع دیگرش که از نوع سابق حاصل میشود در
خانههای رفیع ساختن است برای اظهار زیادتی و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان
نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران
و فقرا و مساکین نوع دیگر آنست که از مردم توقع و تواضع و شکستگی نمایند و خود نسبت
بایشان ترفع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش عزت و
رفعت داشته باشند در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکات و سکنات
و تمکین و وقار بر خود ببندند و گردن کشی کنند و در مجلسها بالانشینی طلبند و از اعمالی
که منافی وقار ایشانست ابا نمایند و این انواع همه بیکدیگر نزدیکست و بیکدیگر بسته اند
و انواع دیگر هست که باینها بر میگردد و اخبار در این مضامین بسیار است چنانچه بسند معتبر
از حضرت صادق علیه السلام منقولست که اعظم افراد کبر آنست که سفاهت شمارد حق را و
حقیر شمارد مردم را پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است فرمود که آنست که جاهل
باشد بحق و طعن کند اهل حق را و در حدیث دیگر منقولست که شخصی بآن حضرت عرض
نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام
از پی خود میبرم آیا در اینها چیزی از تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون آنست که مردم را
حقیر داند و حق را جهالت شمارد راوی گفت که حق را جهالت نمیشمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم
فرمود که کسی که مردم را سهل شمارد و بجبروت بر ایشان زیادتی کند اوست جبار و در حدیث دیگر

در دلش

فرمود که داخل بهشت نمیشود کسیکه بقدر سنگینی یک حبهٔ خردل از کبر باشد راوی گفت که
انا لله و انا الیه راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای اینکه میفرمائی و حال آنکه
کسی نیست که تکبری نداشته باشد فرمود که درست نفهمیدی تکبر که من گفتم من انکار
حق است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی بر جماعتی
گذشتند که در یکجا جمع شده بودند حضرت پرسیدند که برای چه در اینجا جمع شده اید گفتند
دیوانهٔ در اینجا هست و از روی صرع و جنون حرکات میکند فرمود که این مجنون نیست
بلکه مبتلا شده است ببلائی و مجنونی که سزاوار هست که او را مجنون گویند آنست
که در راه رفتن خود تبختر کند و بسبب عجب راست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد و دو
پهلوها خود را متکبرانه حرکت دهد و تمنای بهشت از خدا نماید با آنکه مشغول
معصیت خدا باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند
اینست دیوانه و آنکه شما میگوئید مبتلا است و از حدیث دیگر از آن حضرت منقولست
که در وقتی که امت من بتبختر راه روند و دستها از راه رفتن در گردن کشند و غلامان فارسی
و رومی خدمت ایشان کنند جنگ و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید و بدفع
یکدیگر مشغول خواهند شد و بسند معتبر دیگر منقولست که آنحضرت فرمود که جبرئیل
مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار ساله راه شنیده میشود و نمی شنود آنرا عاق
پدر و مادر و قطع کنندهٔ رحم و پیر زناکار و کسیکه جامهٔ خود را بخیلاء و تکبر بر زمین
کشد و کسیکه مردم را فتنه کند و گمراه کند و کسیکه منت بسیار بر مردم گذارد صاحب
حوضی که از دنیا سیر نشود و بسند دیگر از آنحضرت منقولست که هر که بنا کند بنائی را
از برای ریا و سمعه حقتعالی در روز قیامت آن خانه را تا هفتم طبقهٔ زمین طوقی کند از
آتش در گردن او افکند و بعد از آن او در جهنم اندازد صحابه گفتند یا رسول الله صلعم
چگونه است بنا کردن بریا و سمعه فرمود آنست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات
و مباهات بر دیگران و نهی فرمود از آنکه کسی از روی خیلاء و تکبر راه رود و فرمود هر که
جامهٔ بپوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد
در جهنم زیرا که اول کسیست که خیلاء و تکبر کرد و بسبب آن خدا او را و خانه اش را بزمین
فرو برد و هر که اختیال کند بخدا منازعه کرده است در جبروت خدا و فرمود هر که بغی و تطاول
کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حقتعالی او را حشر نماید در روز قیامت بقدر مورچهٔ
ریزه بصورت آدم تا داخل جهنم شود مصباح سیم در علاج تکبر است بدانکه علاج
تکبر بچند چیز میشود اول تفکر در حالات اصل خود و عاقبت خود و خست احوال و

وقت نزول

وقت نزول بدنیا بیکسی و عدم اعتقاد حیات و در معرض فنا و نیستی بودن و تحمل دردها و صفات ذمیمه
و ناتوانی و جهل و نادانی خود پیش شود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که
عجب دارم از متکبران فخر کننده و حال آنکه از نطفهٔ خلق شده است و در آخر جیفه و مردار گندیده
میشود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او می آید و از حضرت امیرالمؤمنین ع
منقولست که عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده و در میان این دو
حال ظرف بول و غایط است و با این حال تکبر میکند دویم بعمل آوردن امری چند که موجب ملکهٔ
تواضع است مثل پس نشستن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و متکبر
کارهائی شدن که منافی تکبر است چنانچه منقولست که کسیکه از تکبر ترسید با خادم خود چیز
بخورد و گوسفند را بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که گریبان
خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزیکه از بازار خرد بخانه خود بردارد از کبر ایمن میشود
سیم تفکر در اینست که تکبر نتیجهٔ خلاف مقصود را میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب
میباشد و بخبر مخبر صادق ع معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیلترین خلقند و متو
اضعان عزیزترین خلقند و ایضا تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی می
نموده اند و متذکر شود احادیثی را که در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از این سخن در باب
تواضع مذکور شد مصباح چهارم در اصلاح سریره است یعنی باطن خود را نیک کردن
و اکتفا بنیکی نمودن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله باین معنی اشاره فرموده‌اند در نهان
بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را بنیکی آراستن شعبهٔ ایست از نفاق چنانچه از
حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که بنوف بکالی فرمود که ای نوف زنهار که چنین مباش که خود را
برای مردم زینت دهی بنیکیها و چون تنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها اگر چنین کنی
خدا تو را رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که هر که پنهان
خود را اصلاح کند حقتعالی آشکار او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حق
تعالی در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از امام محمد باقر ع منقولست که هر که
ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از آن خوشنود میشود خدا
برای او ظاهر میگرداند چیزی را که موجب سرور و خوشحالی اوست و هر که پنهان دارد امری را
که موجب غضب الهیست حق تعالی ظاهر گرداند چیزی که باعث خواری اوست و در حدیث
دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزها که خدا دوست میدارد و اینها را در پنهان

از خدا پروا نکند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد اینها را در قیامت چون خدا را ملاقات نماید
از او در خشم باشد و از احادیث باین مضمون بسیار است و بدانکه آنچه ما مور است باینکه
ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند
نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند یا خود را در معرض تهمتها در آورد که
خلق خدا از او بدگمان شوند چنانچه جماعتی از صوفیه نسبت میدهند که گناه را
آشکارا بدتر از گناه پنهان است و گناه پنهان زود ترا مرزیده میشود از گناه آشکار و احادیث
در این باب بسیار است و بعضی گذشت و عقل نیز حکم میکند بانکه معصیت اگر در
خلوت کند اقلا از او نقل در خشم نیست مثل اینکه رسوا و علانیه و بی پروا در حضور مردم
کند و خود را عامی اقلا کسی شناسانند و اینها اظهار تهم ساختن خود و داخل شدن
در مواضع تهمت بسیار است در این فضیلت نیز احادیث در این باب گذشت مصباح
پنجم در بیان مثال پوشیدن بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد
و در احادیث سنیان مدح پشم پوشی بسیار است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر
مذمت میکنند و بعضی دلالت بر مدح میکنند محمول بر تقیه است و این حدیث شریف بعضی
از اخبار دیگر دلالت بر وجه جمعی میکند که اگر از برای تواضع و شکستگی گاهی در هنگام
عبادت یا غیر آن بپوشند یا از برای نفع سرما یا از برای اینکه از آن نمی یابند قصوری ندارد
اما مداومت بر این نمودن و این را لباس مخصوص خود کردانیدن و باین سبب خود را
دیگران ترجیح دادن و اینها را جهت امتیاز خود ساختن و مذموم است چنانچه از فقره
بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین منقولست که پوشیدن جامه
پشمینه بدرستیکه آن لباس رسول خدا و لباس ما اهل بیت است و حضرت رسول
جامه مو و پشم نمیپوشیدند مگر بسبب عذری و علتی و در حدیث دیگر از حضرت صادق
منقولست که جامه پشم و مو را نمیباید پوشید مگر بسبب علتی و در حدیث دیگر از
حضرت صادق منقولست که پنج چیز است که تا مردن ترک نمیکنم بر روی زمین با بنده
کان چیزی خوردن و پالان سوار شدن و بز را بدست خود دوشیدن و پشم پوشیدن
و بر اطفال سلام کردن تا سنتی گردد بعد از من و از محمد بن حسین بن کثیر منقولست
که دیدم که حضرت صادق جبه صوفی در زیر اهن کینه پوشیده اند از سبب الحال
پرسیدم فرمود که پدرم میپوشید و ما چون میخواهیم که نماز کنیم کنده ترین جامهها
خود را میپوشیدیم و از اکثر احادیث معتبره که در باب زی و لباس حضرت رسول و
ائمه صلوات الله علیهم بنظر رسیده و بعضی در طلعات ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس

معهود

معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اگر بعضی اخبار دلالت
کند که گاهی بر سبیل ندرت میپوشیده اند بر یکی از چند وجه محمول است و در این باب
لمعا بیان کردیم یا ابا ذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم
یرون ان لهم الفضل بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السموات و الارض یا ابا ذر الا اخبرک
باهل الجنة قلت بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یوبه به لو اقسم علی الله لابره کشتی
ای ابوذر در آخر الزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان و گمان کنند که
ایشان را بسبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران هست این گروه را لعنت میکنند
ملائکه آسمان و زمین ای ابوذر آیا خبر دهم ترا باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله صلی الله
فرمود هر ژولیده موی و گرد آلوده که دو جامه کهنه پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و
اعتنا بشان او نکنند و اگر بر خدا قسم دهد را مری خدا قسم او را البته قبول میفرماید حاجتش
را رد نمی نماید بدانکه چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوحی الهی جمیع علوم آینده و رموز غیبیه
مطلع اند و بیان مدح تواضع و شکستگی و شال پوشی نمودند میدانستند که جمعی از اصحاب بدعت
و ضلالت بعد از آن حضرت بهم خواهند رسید که علامت ایشان اینست که بهمین لباسی
ممتاز خواهند بود و آن گروه ملعون تا مردم فریب ایشان نخورند و غیر فرقه ضاله مبتدعه
صوفیه دیگر کسی این علامت را ندارد و این یکی از معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهیست که
از وجود ایشان خبر داده اند و سخنی را در مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته اند که کسی بایشان
در حقیقت این کلام معجز بیان تامل کرد و با وجود این تا به بینه انکار نماید بلعنت خدا و رسول
گرفتار گردد و آنچه حضرت فرموده اند از پشم پوشی منشا لعن ایشان همین نیست بلکه آن
جناب بوحی الهی میدانستند که ایشان شرع آنحضرت را باطل خواهند کرد و اساس دین آن
حضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید بکفر و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال از عبادات الهی
گذر بجز عادت بدعتها خود عمل نمودند بهم را از عبادات باز خواهند داشت لعن ایشان فرمود
و این هیات و لباس را علامه بتی برای ایشان بیان فرموده که بان علامت ایشان را بشناسند
اعتبر یا اولی الابصار عبرت از دیده بگشای و بعین انصاف نظر نما که همین فقره از حدیث
شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافیست قطع نظر
از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان وارد شده و مذمت مشایخ و اکابر ایشان
وارد شده است و اکثر قدما و متاخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده
اند و بعضی کتابها در رد ایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که نامها بحضرت صاحب الامر
[illegible]
مینوشتند و جواب اومیرسید و فرزند سعادت مندش محمد بن بابویه که در مجلس محمد بن [illegible] مشیخه است

مفید

وبدعای حضرت صاحب الامر ع متولد شده و ان دعا مشتمل بر مدح او نیز هست و مثل شیخ مفید
که عماد مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلا نام ما دار از شاگردان او بوده و توقیع
حضرت صاحب الامر ع برای او بیرون امده بر مدح او و او کتابی مبسوط بر رد ایشان نوشته
و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو
منسوبست و مثل علامه حلی ره که در علم و فضل مشهور افاق است و مثل شیخ علی
در کتاب مطاعن مجرمیه و فرزندان او شیخ حسن در کتاب عمدة المقال و شیخ علی
ابن جعفر بن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد و ابن حمزه در چند کتاب و سید مرتضی
رازی در چند کتاب و زبدة العلماء والمتورعین مولانا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم
و شکر الله مساعیهم و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم و ذکر
سخنان این فضلای عظیم الشان و اخبار یکه در این مطلب وارد شده اند موجب
تطویل مقالست انشاء الله کتابی علاحده در این مطلب نوشته میشود پس اگر اعتقاد
بروز جزا داری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا حق تعالی از تو حجت طلبد
جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی عنقریب بعد از ورود احادیث
صحیحه از اهل بیت رسالت ع و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان
الله علیهم بر بطلان این طایفه و طریقه ایشان در متابعت ایشان نزد حق تعالی
چه عذر خواهی اورد ایا خواهی گفت متابعت حسن بصری کردم که چند حدیث در لعن
او وارد شده است ایا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق ع دشمنی
میکرده و پیوسته معارض انحضرت میشده است و بعضی از احوال او را در اول این کتاب
بیان کردیم یا متابعت غزالی را عذر خود خواهی گفت که بیقین ناصبی بوده و میگوید در
کتابهای خود که بهتان محض است بر تفضیل علی امام است من هم انا هم و میگوید که
هر کس که بر یزید لعنت میکند گناه کار است کتابها در لعن شیعه نوشته
مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر ان یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی
را حجت خواهی کرد که میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله است یا مداحی روم
را شفیع خواهی کرد که میگوید ابن ملجم را حضرت امیر المؤمنین ع شفاعت خواهد کرد
و به بهشت خواهد برد و حضرت امیر باو گفت که تو گناهی نداری چنین مقدر شده
بود و تو در این عمل مجبور بودی و میگوید چون که بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی
در جنگ شد و در هیچ صفحهای مثنوی نیست که اشعار بجبر یا وحدت یا سقوط عبادات
فاسده نکرده باشد و چنانچه مشهور است

و پیروانش

و پیروانش قبول دارند و ساز و رقص و نی شنیدن را عبادت میدانسته است
یا پناه بمحی الدین خواهی برد که در اول و اخر کتاب شیبک و میگوید جمعی از اولیاء الله
هستند که رافضیان بصورت خوک می بینند و میگوید در معراج که رفتم مرتبه اعلای از مرتبه
ابوبکر و عثمان و عمر نیست زیرا دیدم ابوبکر را در عرش دیدم چون برگشتم بعلی گفتم چون بودی
که در دنیا دعوی میکردی که من از اینها بهترم الحال که دیدم مرتبه ترا که از همه پست تری
و او و غیر او از این ترهات بسیار دارند که متوجه انها شدن موجب طول سخن میشود
و اگر از دعواهای بلند ایشان فریب میخوری اخر ذکر میکنی که بکمال از حب دنیا اینها را بر خود بسته اند
اگر خواهی او را امتحان کنی که دعوی این میکند که من جمیع اسرار غیب را میدانم و همه چیز بر من منکشف
میشود و پوشیده باد بعرش مردم یکمسئله از مسائل نماز و یک مسئله مشکله از میراث و غیر ان
یا یک مسئله حدیث مشکل از بپرس اگر اینها را راست میگوید این را هم برای تو بیان میکند چنانچه
چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که علامت کذاب و دروغ گو
انست که ترا خبر میدهد بچیزهای اسمان و زمین و مشرق و مغرب چون از حلال و حرام
مسئله از او میپرسی نمیداند از این مردی که دعوی میکند که مسئله های علم و حدیث را
فهمیده ام عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن ان قاصرست چه یکمعنی سهل را اگر بخاطر شریف خاطر نشین او
کند نمی فهمد و انها نیز که دقایق معانی را میفهمند انچه او فهمیده است چرا نفهمند و انها که
خود متعرف باشند که کشف باکثر جمیع میشود و کفر دهند صاحب کشف اند پس بر تقدیری که کشف
ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند که دلالت بر خوبی ایشان میکند چون درین باب
سخن بسیار وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب
و در طعنات و در چند موضع دیگر بیان کردیم و در این موضع اختصار نموده ختم میکنیم این
فصل را بایراد حدیثی چند که فی الجمله مناسب این مطلب است شیخ طبرسی در کتاب
احتجاجات روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین ع بر حسن بصری گذشتند و او
وضو میساخت فرمود که وضو را کامل بجا اور ای حسن گفت یا امیر المؤمنین ع دیروز جماعتی
کشتی که شهادت بمن میگفتند و وضو را کامل میساختند حضرت فرمود که پس چرا یاری دشمنان
ایشان نمودی گفت والله که روز اول غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و سلاح پوشیدم و هیچ شک
نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفر است در عرض راه کسی ندا کرد که کجا میروی برگرد که
هر که میکشد و هر که کشته میشود بجهنم میرود من ترسان برگشتم و در خانه نشستم و در روز دوم
باز بمدد عایشه مهیا و روانه شدم و در راه همان ندا شنیدم برگشتم حضرت فرمود که راست
میگوئی میدانی که ان منادی که بود گفت نه فرمود که ان برادرت شیطان بود و بتو راست گفت

که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت
امیرالمؤمنین ع بحسن بصری خطاب فرمود که هر امتی را سامری میباشد و سامری این امت
توئی که میگوئی جنگ نمی باید کرد و چند قصیدهٔ طولانی در مباحثه حضرت امام زین العا
بدین و امام محمد باقر ع با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و بسند صحیح
از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که اگر حسن خواهد بجانب راست برود و اگر خواهد
بجانب چپ که علم یافت نمیشود مگر نزد ما اهل بیت بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر
احادیث از او ست و خود را منسوب میسازند بحسن بصری است که جملی از احوا
لش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری است و در باب لعان و غزوات بعضی
از بی ادبیها و معارضات آن ملعون را ذکر کردیم که حضرت علی بن الحسین ع در باب
جهاد و غیر آن معارضه نموده و بر آنحضرت طعن زده و در کتاب کافی از فضیل منقول است
که روزی عباد بصری بخدمت حضرت صادق ع آمد و حضرت طعام تناول میفرمودند و بر دست
تکیه نموده بودند عباد گفت که مگر نمیدانی که پیغمبر از این نحو طعام خوردن نهی کرده است
بعد از چند مرتبه که این هرزه را گفت حضرت فرمود که والله که هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده
و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت صادق ع بعباد بن کثیر بصری صوفی خطاب
فرمود که ای عباد باین مغرور شدهٔ که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته بدرستیکه
حقتعالی در کتاب خود میفرماید که ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگوئید
یعنی با اعتقاد درست قایل شوید تا خدا اعمال شما را باصلاح آورد ای عباد بدانکه خدا
عمل ترا قبول نمیکند تا بحق قایل نشوی و ایمان نیاوری و در کتاب احتجاجات از
ثابت بنانی روایت کرده است که گفت که من با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و
صالح مزنی و عتبه و حبیب فارسی و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و
رابعه و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم آب بسیار در اهل مکه تنگ
شده بود از تشنگی بفریاد آمده بودند بما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم ما به
نزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم و چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوانی
محزون و گریان پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از آن رو بما کرد و یک یک ما را نام
برد گفتیم لبیک ای جوان گفت آیا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم
ای جوان بر ما است دعا و از خدا است اجابت گفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان
شما میبود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش را مستجاب میکرد چون وا[illegible]
شد نزد کعبه بسجده در آمد و گفت ای سید و آقای من بمحبتی که با من داری ترا سوگند
میدهم که اهل مکه را آب دهی هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که ابر پدید آمد و ماتند

دهنهاشان مشک آب از آب روان پر از اهل مکه پرسیدم که این جوان کی بود گفتند علی بن الحسین ع
است بدانکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را نمی شناختند
و مناظرات و منازعات طاوس یمانی با حضرت امام محمد باقر ع در کتب حدیث بسیار است
و ابن شهر آشوب روایت کرده است که چون حضرت صادق ع بکوفه تشریف آوردند زمانیکه
منصور دوانقی علیه اللعنه او را مرخص نمود (?) بمدینه مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت
آنحضرت بیرون آمدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان آن جماعت بودند و آن جماعت پیش
میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت باشید تا جعفر بیاید ببینیم
که با این شیر چه میکند چون حضرت تشریف آوردند نزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفته
از راه دور کردند و رو بآن جماعت کردند و فرمودند که اگر مردم اطاعت حقتعالی کنند چنانچه اطاعت او میبایست
هر اینه بار خود را بر این شیر بار میتوان کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است
که جماعتی از متصوفه در خوراسان بنزد حضرت امام رضا ع آمدند و گفتند امیرالمؤمنین یعنی مأمون
ملعون فکر کرد در امر خلافت که در دست او بود و شما اهل بیت را سزاوارتر دانست به
پیشوای مردم بودن و ترا بهترین اهل بیت یافت و این امر خلافت را بتو رد کرده است امام
کسی را میخواهد و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامهای کنده بپوشد و بر الاغ
سوار شود و بعیادت بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود و قباهای دیبای
مطرز بطلا میپوشید و بر تکیه گاه آل فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم مینمود آنچه
که از امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید راست گوید و چون حکم کند بعدالت حکم کند
و وعده کند وفا کند بدرستیکه خدا این پوششهای نفیس و خورشهای لذیذ را حرام نکرده است
پس این آیه را تلاوت فرمود که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق
که ترجمه اش اینست که بگو یا محمد که کیست که حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگانش
ظاهر فرموده و بیرون آورده و روزیهای پاکیزه را و از این باب حدیث در مطاعن بسیار ذکر
کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمة و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوی
نیابت میکردند اول از امام دروغ می بستند و دعوی نیابت میکردند تا مردم ضعیف
العقل ایشان بگروند و دیگر ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلولیه قایل میشوند
چنانچه از ابی جعفر شلمغانی و امثال او مشهور شد بعد از آن ذکر کرده است که از جمله
کذابان حسین بن منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة الله بن محمد کاتب روایت
کرده است که حقتعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند او پیغام فرستاد
بابی سهل بن اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود بگمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر است

[illegible]

فریب او را خواهد خورد و او پیغام و در راه مراسله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر کرد
چنانچه دانش بود که ان مردم را باین مخبر فریب میداد بعد از ان دعویهای بلند میکرد
و اظهار الوهیت مینمود ابو سهل فریب او را نخورد جواب او را گفت که من فریب از تو امری
سؤال مینمایم که در جنب آنچه تو دعوی مینمائی بسیار سهل است و این امر آنست که من
کنیزان را بسیار دوست میدارم و بسیار با ایشان مایلم و بسیاری از ایشان نزد خود
جمع کرده ام و باین سبب هر جمعه میباید خضاب کنم که سفیدی موهای من از ایشان
مخفی باشد و اگر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود
و بخضاب محتاج نباشم اگر چنین کنی من مطیع تو میشوم بجانب تو میآیم مردم را بمذهب
تو دعوت مینمایم چون حلاج ان جواب را شنید دانست که در ان مراسله خطا کرده است
دیگر جواب نگفت و ساکت شد ابن [illegible] ابو سهل در مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند
موجب رسوائی او شد بعد از این حدیث زدن و بیرون کردن علی بن بابویه او را
از قم نقل فرموده است که برای او لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت اخراج نمود و بعد
این در ضمن قصه شلمغانی که یک کتاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر شلمغانی
روزی بر روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر (ع)
بود افتاد و میبوسید پرسیدم که چرا چنین میکنید گفت چرا چنین نکنم که تو فاطمه زهرائی
زیرا که روح پیغمبر بسوی پدر تو منتقل شده بود و روح علی بسوی ابی القاسم حسین بن
روح منتقل شده است و روح فاطمه سیده بام کلثوم این سخن را نقل کرد بنزد حسین بن
روح که از سفرای عظام ایشان حضرت صاحب الامر (ع) بود امد و این سخن را نقل کرد ابن
روح گفت که زنهار دیگر نزد ان زن مرو و آشنائی را با او برطرف کن که آنچه ان زن
گفته است کفر و الحاد است که ان ملعون شلمغانی در دل این جماعت داده است
که آسان شود برای او دعوی اینکه خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح (ع)
میگویند و حلاج [illegible] بگفته حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الر
حمه نقل شده و شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب
الامر (ع) ظاهر شد بر دست حسین بن روح بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن
منصور حلاج بود غرض از ذکر این چند حدیث که از بسیار باندکی اکتفا نمودیم این بود
که اگر بدیده انصاف نظر کنند و بفکر صحیح تامل نمائی [illegible] از آنچه ذکر کرده ایم بر تو ظاهر میشود
و این گروه پیوسته مخالف ائمه صلوات الله علیهم بوده اند و علمای کبار و راویان
اخبار شیعه که در عصر ایشان و قریب بعصر ایشان بوده اند [illegible] بوده اند و احوال
ایشان

ایشان تذکره [illegible] اطلاع داشته اند و دانش و علم و فهم ایشان [illegible] از اهل
عصر بوده است از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند الی المستقر
طریق اهل بیت را ترک نموده و راه ضلالت این گروه را اختیار میکنی گناه ترا بدیگری نخواهند
نوشت هدانا الله و ایاکم الی الصراط المستقیم خاتمه بدانکه چون اذکار و ادعیه بسیار از ائمه
اطهار صلوات علیهم منقولست و اکثر اهل بدعت مردم را باذکار و اورادی که از مشایخ
سنی خود دارند ترغیب و ترتیب مینمایند و همه کس را دست بکتابهای مبسوط نمیرسد که علمای
ما در این باب تالیف نموده اند خواستیم که کتاب را بذکر بعضی از فضائل اذکار منقوله ختم نمائیم
که موجب مزید انتفاع طالبان حق از این کتاب گردد و این مشتمل است بر دو باب باب اول
در بیان فضیلت اذکاریست که مخصوص وقتی نیست و در ان چند فصل است فصل اول
در فضیلت تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن (ع) منقولست که جمعی از یهود بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و اعلم ایشان از مسئله چند سؤال نمود چون جواب شنیدند
از جمله ان مسئلها این بود که پرسید یا محمد مرا خبر ده از کلماتی که حقتعالی انها را برای ابراهیم اختیار نمود در
هنگامی که خانه کعبه را بنا کرد حضرت فرمود که یکی این کلمات بود سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر یهودی پرسید که چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید حضرت فرمود که چون بنده
سبحان الله میگوید با او تسبیح میگویند آنچه در زیر عرش اند پس بگوینده تسبیح برابر ثواب تسبیح آنها
عطا میکنند و چون الحمد لله میگوید حقتعالی نعیم دنیا را باو کرامت میفرماید و وصل میکند او را بنعیم
آخرت و این کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این کلمه را میگویند و سخنانی که در
دنیا میگفتند همه منقطع میشود بغیر این سخن و اما لا اله الا الله پس بهشت جزای آنست
چنانچه حقتعالی میفرماید که هل جزاء الاحسان الا الاحسان یعنی نیست جزای لا اله الا الله مگر
بهشت یهودی گفت راست میگوئی ای محمد و بسند معتبر دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقولست که هر که سبحان الله میگوید حقتعالی برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسی
که الحمد لله میگوید درختی برای او میکارد و کسیکه لا اله الا الله میگوید درختی برای او در
بهشت میکارد و کسیکه الله اکبر میگوید درختی برای او غرس مینمایند شخصی از اهل قریش
بحضرت عرض کرد پس ما در بهشت درخت بسیار داریم حضرت فرمود بلی ولیکن بپرهیزید
از اینکه آتشی بفرستید که ان درختان را بسوزاند زیرا که حقتعالی میفرماید که ای گروه مومنان اطاعت
نمائید خدا و رسول صلی الله علیه و آله و باطل مکنید عملهای خود را و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین (ع)
منقولست که فقرا بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند یا رسول الله اغنیا را مالی
هست که بان بنده آزاد میکنند و ما نداریم و ایشان را مالی هست که بان حج میکنند و ما را نیست

وایشان مال دارند که بآن تصدق کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیلهٔ آن در راه
خدا جهاد کنند و ما نداریم حضرت فرمود که هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از
صد بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد اشتر با خود برای
حج که بکشتن ایشان را از برای خدا و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب که
زین و لجام کرده مردم را سوار کند و بجهاد فرستند و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید
بهتر است از همه مگر آنکه در آن عملش بهتر باشد مگر کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید
چون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا آوردند فقرا بخدمت آنحضرت آمدند
و گفتند اغنیا این کارها را نیز کردند حضرت فرمود که این فضل خداست بهر کس میخواهد
عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقول است که حق تعالی بر خود واجب کرده
است که هر مومنی صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه
لا اله الا الله بگوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید اللهم زوجنی من
الحور العین البته حق تعالی حوریه در بهشت باو کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر
حوریه باشد پس از این جهت حق تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وحی فرمود که مهر زنان
مومنه را پانصد درهم سنت گردانید و بسند معتبر منقول است که بسیار بگوئید لا اله الا الله
والله اکبر که هیچ چیز نزد خدا محبوبتر از این دو کلمه نیست و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین
منقول است که سبحان الله نصف میزان اعمالست و الحمد لله پر میکند میزان اعمال را و الله اکبر
ما بین آسمان و زمین را پر میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول
است که بسیار بگوئید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستیکه این
کلمات میایند در روز قیامت با اجرات و ثوابهای عظیم که از پیش و از عقب خود دارند
و اینها اند باقیات و صالحات یعنی امور شایسته که اجرای آنها باقی میماند نفع اینها
و حق تعالی فرموده است که باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاعهای زندگانی
دنیا و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی
باصحاب خود فرمود که برای خود سپرها اخذ کنید صحابه عرض
کردند که مگر دشمنی رو بما آورده است که سپری برای دفع ضرر ایشان مهیا میباید
کرد فرمود که نه ولیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگوئید سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است که هر که بگوید
سبحان الله ... حق تعالی از آن تسبیح مرغی خلق میفرماید که آن مرغ را زبانی بوده
باشد در میان ملائکه مسبح بتسبیح الهی کند تا روز قیامت همچنین است الحمد لله
و لا اله الا الله

و لا اله الا الله و الله اکبر **فصل دهم** در ثواب تهلیل است و ثواب انواع از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقول است که حق تعالی بحضرت موسی خطاب فرمود که اگر آسمانها و ساکنان
آنها و زمینها هفت گانه در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در یک کفه دیگر باشد
این کلمه را آنها زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد منقول است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که تلقین کنید مردههای خود را در وقت جان کندن لا اله الا الله
که گناهان را خراب میکند و در هم میشکند صحابه گفتند که یا رسول الله کسی که در صحت
بگوید چون است حضرت فرمود که این بیشتر باعث در هم شکستن و برطرف شدن گناهان میشود
بدرستیکه لا اله الا الله مونس مومن است در حال حیات و نزد مردن و در هنگام مبعوث
شدن و بدرستیکه جبرئیل عرض کرد که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها روسفید
مبعوث میشوند و بآواز بلند میگویند لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی روسیاه مبعوث میشوند
و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثبوراه و بسند دیگر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است
که قیمت بهشت لا اله الا الله است و بسند دیگر از آنحضرت منقول است که هر که لا اله الا
الله بگوید برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش از مشک
سفید باشد و میوه اش از عسل و شیرین تر از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر و در آن
درخت میوه باشد بطریق پستان دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان
آن بیرون آید و از حضرت امیر المومنین منقول است که هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید
آن کلمه البته بالا رود و هر سقفی را بشکافد و هر گناهی از گناهان که برسد محو نماید تا بنزد
حسنات او برسد قرار گیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است که هیچ عملی
ثوابش عظیم تر از شهادت لا اله الا الله نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله منقول
است که بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است و بسند صحیح از حضرت صادق منقول
است که هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد
مگر کسی که بیشتر از او این کلمه را گفته باشد و بسند معتبر از حضرت صادق منقول است
که فرمود که هر عبادتی را اندازه هست که بآن منتهی میشود مگر ذکر حق تعالی که آن را حدی
نیست که بآن منتهی شود چنانچه حق تعالی نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است کسیکه
آنها را ادا نماید بحدش رسانیده است و همچنین کسیکه روزه ماه رمضان را بگیرد
فرضش را ادا کرده است و کسیکه حج کند اندازه اش بعمل آمده است بغیر از ذکر
و یاد خدا که حق تعالی از آن باندک راضی نشده است و اندازه و نهایتی برای او مقرر
نساخته است بعد از آن این آیه را خواند که یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و
سبحوه بکرة و اصیلا که ترجمهٔ ظاهر لفظش این است که ای گروه مومنان یاد کنید خدا را

منتهی شود

یاد کردن بسیار و تسبیح و تنزیه کند او را در بامداد و پسین پس نهایتی از برای ذکر مقرر
نساخت بعد از آن فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد با او که راه میرفتم مشغول ذکر بود
و چون با او طعام میخوردیم او را مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم سخن میگفت سخن
گفتن او را از یاد خدا باز نمیداشت و پیوسته میدیدیم که زبانش بکامش چسپیده بود
و مشغول ذکر لا اله الا الله بود و در صبح ما را جمع میکرد و امر میکرد که مشغول ذکر و یاد خدا باشیم
تا طلوع آفتاب و میفرمود که هر که از ما میتوانست بخواند و هر که قرآن نمیتوانست بخواند ذکر خدا
بکند و خانه که در آن قرآن میخوانند و یاد خدا میکنند برکت آن خانه بسیار میشود و شیاطین
از آن خانه دوری میکنند و آن خانه روشنی میدهد اهل آسمان را چنانچه ستارهای روشن اهل
زمین را روشنی میدهند و خانه که در آن قرآن خوانده نمیشود و یاد خدا در آن نمیکنند برکت آن خانه
کم است و ملائکه از آن خانه دوری میکنند و شیاطین در آن خانه حاضر میشوند و حضرت رسول صلعم
فرمود که آیا خبر دهم شما را به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما گردد و نزد
خداوند شما مقبول‌تر باشد از برای شما از دینار و درهم بهتر باشد از برای شما از اینکه با دشمنان ملاقات
کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید پس فرمود که شخصی بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و پرسید که بهترین اهل این مسجد کیست فرمود که هر که
ذکر خدا بیشتر کند و فرمود که خدا ذکر کننده را عطا فرماید پس بدرستیکه خیر دنیا و آخرت
باو کرامت فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که خدا را بسیار یاد
میکند حق تعالی او را دوست دارد و دو برات از برای او بنویسند یکی برات از آتش جهنم و یکی برات از نفاق و
بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که لا اله الا الله از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود و اخلاصش آنست
که این کلمه طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیزی که خدا حرام کرده است و بسند دیگر معتبر از
آنحضرت منقولست هر که لا اله الا الله بگوید بر غرفه نعمت خدا از آن کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز
قیامت بر بالای سر گوینده این کلمه بال زند و ذکر خدا کند و ثواب آن از او باشد و بسند معتبر از
حضرت رسول صلی الله علیه منقولست که تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله بدرستیکه هر که
آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقول
است که چون حضرت نوح داخل کشتی شد حق تعالی باو وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن
داشته باشی هزار مرتبه لا اله الا الله بگو و بسند از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که جبرئیل نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد صلعم خوشحال کسی از امت تو
که بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و بسند معتبر از امام جعفر صادق ع منقولست که هر که صد
مرتبه بگوید لا اله الا الله الحق المبین خدای عزیز جبار او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر او را بانس
مبدل کرداند

مبدل کرداند و سبب توانگری او گردد و چنانچه باشد که در بهشت را کوبد و بسند معتبر دیگر
از آنحضرت منقولست که هر که روزی سی مرتبه این تهلیل را بخواند رو کند بتوانگری
و پشت کند به درویشی و فقر و در بهشت را بکوبد و بسند معتبر از آنحضرت منقول است
که هر که روزی پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و
تصدیقا لا اله الا الله عبودیة و رقا رحمت خود را بسوی او بدارد و از او روی لطف برنتابد
تا او را داخل بهشت گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که بگوید
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا و اشهد ان محمدا عبده و رسوله حق تعالی از برای
او هزار هزار حسنه بنویسد و در روایت دیگر بود هزار هزار حسنه از برای او ثبت نماید و
بسند معتبر از حضرت امام جعفر منقولست که هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له الها واحدا احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا
ولدا بنویسد حق تعالی شانه از برای او چهل و پنج هزار حسنه و محو کند از نامه گناهان
او چهل و پنج هزار از گناهان او و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه و در روایت
دیگر وارد شده است که این دعا حرزی باشد از برای او در آن روز از شر شیطان و مردم
و مردم سلطان و در آن روز گناه کبیره او را فرا نگیرد و در روایت دیگر وارد شده است
که هر که در روزی این دعا بخواند حق تعالی از برای او چهل و پنج هزار گناه محو فرماید و چهل و
پنج هزار درجه بلند گرداند و چنان باشد که در آن روز دوازده مرتبه ختم قرآن کرده باشد
و حق تعالی در بهشت خانه از برای او مهیا فرماید **فصل سیم در فضیلت تسبیح** است بسند
معتبر از یونس بن یعقوب منقولست که از حضرت صادق ع سؤال نمود که کسی که صد مرتبه
سبحان الله بگوید او ذکر بسیار کرده و عمل نموده بفرموده خدا در اینکه امر بذکر کثیر کرده است
فرمود بلی و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله
العظیم و بحمده حق تعالی سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سه هزار گناه از او محو نماید
و سه هزار درجه از برای او مرتفع گرداند و نخلی در بهشت از برای او خلق گرداند
که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش از او باشد و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که
فرمود که چون بنده سبحان الله و بحمده میگوید جمیع ملائکه او را صلوات میفرستند و بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که سی مرتبه بگوید سبحان الله و بحمده سبحان الله
العظیم رو کند بتوانگری و پشت کند از فقر و بکوبد در بهشت را و از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله منقول است که هر که سبحان الله و بحمده بگوید حق تعالی از برای او هزار هزار حسنه بنویسد

هزار هزار درجه برای او بلند کنند و هزار هزار گناه او محو نماید و هر که زیاده بگوید خدا ثوابش را زیاده
گرداند و استغفار نماید خدا گناهانش بیامرزد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که
هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را که سهل
تر آنها فقر باشد و بسند دیگر همین مضمون از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است که حق تعالی
چون نور مقدس نبوی را خلق نمود او را در حجاب القدرة دوازده هزار سال نگاه داشت
و در آنجا آن حضرت این تسبیح میگفتند سبحان ربی الاعلی و در حجاب العظمة یازده
هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان العالم عالم السر و در حجاب المنة ده
هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان من هو قائم لا یلهو و در حجاب
الرحمة نه هزار سال بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان الرفیع الاعلی و در حجاب
السعادة هشت هزار سال بودند و این تسبیح را میگفتند سبحان من هو دائم لا یسهو
و در حجاب الکرامة هفت هزار سال بودند این تسبیح را میگفتند سبحان من هو غنی لا یفتقر
و در حجاب المنزلة شش هزار سال این تسبیح میگفتند سبحان العلی الکریم و در حجاب
الهدایة پنج هزار سال ماندند و این تسبیح میفرمودند سبحان ذی العرش العظیم و در
حجاب النبوة چهار هزار سال سکنی داشتند با این تسبیح سبحان ربک رب العزة عما یصفون و در حجاب
الرفعة سه هزار سال ماندند و این تسبیح میگفتند سبحان ذی الملک والملکوت و در حجاب الهیبة
دو هزار سال بودند و این تسبیح میفرمودند سبحان الله وبحمده و در حجاب الشفاعة
هزار سال با این تسبیح اشتغال داشتند سبحان ربی العظیم وبحمده **فصل چهارم** در
فضیلت تحمید است و انواع محامد بسند معتبر منقول است که از حضرت صادق ع پرسیدند
که کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین ع منقول
است که هر که بگوید الحمد لله شکر جمیع نعمتهای خدا را کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع
منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خدا نعمتی با او کرامت فرماید
حمد الهی بکند و هر که روزی او دیر رسد استغفار کند و هر که را اندوهی رو دهد یا کار
دشواری پیش آید لا حول و لا قوة الا بالله بگوید و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع
منقول است که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را امری رو میداد که موجب سرور بود
میفرمود که الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و چون امری رو میداد که موجب حزن بود
میفرمود که الحمد لله علی کل حال و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله هر روز حمد الهی را میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد رگهای
بدن باین حمد که الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقول است
که چون کسی

که چون کسی ببینی که مبتلا به بلائی گردیده است سه مرتبه این تحمید را آهسته که او نشنود
الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و لو شاء فعل بعد از این فرمود که هر که در این حال این دعا را
بخواند هرگز بآن نوع مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که بگوید الحمد لله
کما هو اهله کاتبان اعمال از نوشتن باز میمانند و میگویند خداوندا ما غیب را نمیدانیم
حمدی را که تو سزاوار آنی ثوابرا نمیدانیم حق تعالی در جواب ایشان میفرماید که آنچه بنده من گفته
شما بنویسید و ثوابش بر من است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که هر که هر روز هفت
مرتبه بگوید الحمد لله علی کل نعمة کانت او هی کائنة شکر نعمتهای گذشته و آینده را کرده
است **فصل پنجم** در فضیلت استغفار است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقول است
خود را خوشبو و معطر گردانید با استغفار تا رسوا نکند شما را بوهای بد گناهان و در
حدیث دیگر فرمود که استغفار روزی را زیاد میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
منقول است که بهترین دعاها استغفار است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول
است که چون بنده استغفار بسیار کند صحیفه عملش که بالا میرود میدرخشد و نور میدهد و از
حضرت علی بن الحسین ع منقول است که هر که بگوید استغفر الله ربی و اتوب الیه از متکبر و جبار
نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که استغفار کردن و گفتن
لا اله الا الله بهترین عبادت است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله در مجلسی که مینشست بر نمیخاست تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمیکرد
و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که حضرت رسول ص هفتاد مرتبه میفرمودند استغفر الله
و هفتاد مرتبه میفرمودند اتوب الی الله و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که گناه
میکند هفت ساعت او را مهلت میدهند پس اگر این استغفار را سه مرتبه بخواند او را
نمی نویسند استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و بسند معتبر از آنحضرت
منقول است که هر که در روزی صد مرتبه بگوید استغفر الله حق تعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و
خیری نیست در بنده که در روزی هفتصد گناه بکند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقول
است که هر مومنی که در شبانه روزی چهل گناه کبیره بکند و با ندامت و پشیمانی بگوید استغفر الله
الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام و اسئله ان یصلی علی
محمد و آل محمد و ان یتوب علی البته حق تعالی گناهان او را بیامرزد و خیری نیست در بنده که در شبانه روزی
زیاده از چهل گناه کبیره بکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار میکردند با آنکه گناهی از آنحضرت هرگز صادر نمی
شد **فصل ششم** در فضیلت اذکار متفرقه است بسند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق ع منقول
است که عجب دارم از کسی که او را خوفی از دشمنی یا غیر آن باشد چرا پناه باین کلمه نمیبرد حسبنا الله

ونعم الوکیل زیرا که حقتعالی میفرماید که ایشان که این کلمه را گفتند برگشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا
و فضل بسیار و بایشان نرسید بدی و عجب دارم از کسی که غمی او را عارض میشود چرا پناه نمیبرد باین کلمه
که حضرت یونس در شکم ماهی میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین زیرا که حقتعالی
بعد از آن میفرماید که پس دعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم و چنانچه او را نجات
دادیم و همچنین نجات میدهیم مؤمنان را و عجب دارم از کسیکه دشمنان در مقام مکر باشند با او
چرا پناه نمیبرد باین آیه که افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد زیرا که حقتعالی میفرماید که چون مؤمن آل
فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاه داشت از بدیهای آنچه مکر نسبت باو کردند و عجب دارم
از کسیکه اراده مال و متاع داشته باشد چرا پناه نمیبرد باین کلمه که ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله
زیرا که حقتعالی میفرماید که برادر مؤمن برادر کافر گفت که چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه نگفتی
اگر مرا چنین می بینی که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت
تو بمن عطا فرماید و شاید حقتعالی در مقام جزم اطلاق میکند و بسند صحیح معتبر از آنحضرت
منقولست که شخصی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد شکایت نمود از وسوسه
سینه و از بسیاری قرض و احتیاج حضرت فرمود که مکرر این کلمات را بخوان توکلت علی الحی الذی
لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولا ولدا ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی
من الذل وکبره تکبیرا بعد از اندک وقتی آن مرد بخدمت حضرت آمد و گفت ببرکت آن
دعا حق تعالی وسوسه سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا مؤدی ساخت و روزی مرا فراخ
کرد و بسند صحیح دیگر از آنحضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت آدم
بحقتعالی شکایت کرد وسوسه خاطر و اندوه را جبرئیل نازل شد و گفت یا آدم بگو لا حول ولا قوة
الا بالله چون آدم این کلمه را گفت وسوسه و اندوه از او برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله منقولست که هر که نعمتهای الهی بر او بسیار شود بگوید الحمد لله رب العالمین و کسیکه
فقر و احتیاج بر او زیادتی کند بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستیکه این کلمه
گنجیست از گنجهای بهشت و در آن شفا از هفتاد و دو درد هست که کمترش غم و اندوه هست
و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که در شب معراج حقتعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
وحی نمود که بتو عطا میکنیم دو کلمه از گنجهای عرش خود لا حول ولا قوة الا بالله و لا ملجأ و منک الا
الیک و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که گفتن لا حول ولا قوة الا بالله
موجب شفا از نود و نه درد است که سهلترش غم و اندوه است و از حضرت صادق منقولست
که هر که را اندوهی عارض شود بگوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در حدیث دیگر
منقولست

منقولست که ابوذر گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا وصیت نمود که این کلمه را بسیار بگویم و بسند
صحیح از حضرت صادق منقولست که هر که هر روز صد مرتبه لا حول ولا قوة الا بالله بگوید حقتعالی
از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهلترین آنها هم و غم و اندوه باشد و بسند معتبر از حضرت
منقولست که هر که دعا کند و ختم کند دعا را بگفتن ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله البته دعای او
مستجاب شود و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که هر که هفتاد مرتبه بگوید ما شاء الله لا حول ولا
قوة الا بالله حقتعالی بگرداند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها این باشد که دیوانه شود و بسبب
دیوانگی هلاک شود و در حدیث دیگر از آنحضرت منقولست که خدا را ملکی هست موکل باسمان
اول اسمعیل نام دارد چون بنده هفت نوبت میگوید یا ارحم الراحمین آن ملک میگوید همانا ارحم الراحمین
صدای ترا شنید هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که ده مرتبه
بگوید یا الله حق تعالی باو خطاب فرماید که لبیک چه داری و همچنین اگر ده مرتبه یا رب بگوید همین
خطاب کند او را و ایضا بسند صحیح از آنحضرت منقولست که هر که بگوید یا رب یا الله آنقدر
که یک نفس او وفا کند باو خطاب فرماید حقتعالی که لبیک حاجت خود را بگو و در حدیث دیگر فرمود
که بعضی از فرزندان پدرم بیمار شد پدرم باو گذشت و فرمود که ده مرتبه بگو یا الله که هیچ یک
از مؤمنان ده مرتبه این کلمه را نمیگوید مگر آنکه پروردگار عالم میفرماید که لبیک ای بنده
من حاجت خود را سؤال کن و بسند معتبر از حضرت امام رضا منقولست که فرمود که پدرم
را در خواب دیدم فرمود که هر گاه بشدتی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو یا رؤف یا
رحیم و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که بعضی از اصحاب خود فرمود که می
خواهی بتو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان سوره قل هو الله احد و آیة الکرسی و سوره
انا انزلناه فی لیلة القدر را پس رو بقبله کن و حاجتی که داری از خدا بطلب و بسند معتبر از
حضرت امام رضا منقولست که اسم اعظم الهی خدا است یا حی یا قیوم و بروایت دیگر از
حضرت علی بن الحسین منقولست که این دعا مشتمل است بر اسم اعظم الهی یا الله یا الله
وحدک وحدک لا شریک لک انت المنان بدیع السموات والارض ذو الجلال والاکرام
وذو الاسماء العظام وذو العز الذی لا یرام والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم وصلی الله
علی محمد و آله اجمعین بعد از خواندن این دعا هر حاجتی که داری بطلب و بسند معتبر از سکین بن عمار
مرویست که گفت شبی در مکه خوابیده بودم شخصی بخواب من آمد و گفت برخیز که شخصی
خدا را در زیر میزاب باسم اعظم رب الارباب میخواند بیدار شدم و بخواب رفتم باز دیگر
مرا صدا زد و همان سخن را گفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در مرتبه سیم مرا صدا زد که برخیز
که موسی بن جعفر خدا را باسم اعظم میخواند در تحت میزاب سکین میگوید که برخاستم و غسل

الحضرت

کردم و چون بنزدیک او آمدم شخصی را دیدم که جامهٔ خود را بر سر پیچیده و در سجده است در پشت سر
نشستم این دعا را میخواند یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لا یموت سه مرتبه
یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک بان لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک
اسئلک بلا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه
سکینه گفت که آن حضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام منقولست که هر مومنی که این کلمات را بخواند من ضامن او در دنیا و آخرت اما
در دنیا پس ملائکه او را بشارت دهند در هنگام مردن و اما در آخرت پس حق تعالی بعدد
هر کلمه خانه در بهشت باو کرامت فرماید و دعا اینست یا اسمع السامعین و یا ابصر
الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین باب دویم در بیان اذکار
که مخصوص وقتی چند اند و این باب مشتمل است بر چند فصل فصل اول در تعقیب نماز
صبح و شام است و از کارهای که در صبح و شام میباید خواند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
منقولست که چون از نماز فارغ شوی از جای خود برمخیز و با کسی سخن مگو تا صد مرتبه
بگوئی بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و هم بگو صد مرتبه بعد از
نماز صبح بدرستیکه هر که در این دو وقت این را بخواند از او دفع کند صد نوع از انواع بلا
کمترین آنها خوره و پیسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا منقولست
که هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح و نماز شام باسم اعظم الهی نزدیکتر است از
سیاهی چشم بسفیدی چشم و بدرستیکه اسم اعظم در این کلمات داخل است و بچند سند معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و شام هفت مرتبه بخواند حق
تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع کند که کمترش قولنج و پیسی و دیوانگی و خوره باشد و اگر نامش در
نامه اشقیا باشد محو کند و در نامه سعدا ثبت نماید و در روایت دیگر سه مرتبه واقع شده است
با همین ثواب و بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید ما شاء الله
کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در آن روز نبیند امری که مکروه او باشد بسندهای معتبر از
حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر
و هو علی کل شیء قدیر کفاره گناهان او باشد در آن روز و بروایت دیگر خدا را ملاقات نکند بنده بهتر
از عمل او مگر کسیکه مثل عمل او کرده باشد و در چند روایت دیگر وارد شده است که سنت واجب است که این
تهلیل را ده مرتبه بخواند و ده مرتبه بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله
ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم حضرت فرمود که اگر این را در این دو وقت فراموش کنی قضا کن چنانکه

نماز را قضا میکنی

نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست
که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه این تهلیل را بگوید که گذشت و ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد
و سی و پنج مرتبه سبحان الله و سی و پنج مرتبه لا اله الا الله و سی و پنج مرتبه الحمد لله بگوید او را در آن صباح
از غافلان ننویسند و اگر همین اذکار را در شام بگوید او را در آن شب از غافلان ننویسند و
بسند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر بگوید چنان
باشد که صد بنده آزاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که صد مرتبه
الله اکبر بگوید پیش از بیرون آمدن آفتاب و پیش از فرو رفتن آفتاب حق تعالی ثواب صد بنده
آزاد کردن باو عطا کند در نامه عملش بنویسند و دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که در فرزند آدم سیصد و شصت رگ هست که صد و هشتاد از آنها متحرکست و صد و
هشتاد رگ دیگر ساکن که اگر یکی از رگهای متحرک ساکن شود یا یکی از رگهای ساکن متحرک گردد
او را خواب نمیبرد لهذا حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه میگفتند الحمد لله رب
العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر دیگر از آن حضرت منقولست که هر که در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله
رب العالمین بتحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است و هم چنین اگر در شام چهار مرتبه بگوید شکر آن
شب را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بشخصی گذشتند که باغ خود را درخت میکشت حضرت ایستادند و فرمودند که میخواهی ترا دلالت
کنم بر درخت کشتنی که اصلش ثابت تر و میوه‌اش زودرس تر و نیکوتر و باقی تر باشد گفت
بلی فرمود که در هر صبح و شام بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا اینکه حق تعالی بعدد
هر تسبیحی ده درخت در بهشت بتو کرامت از انواع میوه‌ها و بسند معتبر از آن حضرت منقول
است که در صبح این دعا را بخواند اصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد و سنته و دین علی و سنته و دین الاوصیاء
و سنتهم آمنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم و اعوذ بالله مما استعاذ منه
رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و الاوصیاء صلوات الله علیهم و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که هر که در صبح و شام
سه نوبت بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیا و بالقرآن بلاغا و
بعلی اماما و بالاوصیاء من ولده ائمة البته بر حق تعالی لازم است که در روز قیامت او را راضی
گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر بنده که قبل از طلوع آفتاب این دعا
بخواند الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له
و صلی الله علی محمد و آله ملکی مبادرت نماید و این دعا را در میان بال خود بگیرد و با آسمان بر بجوید با

و باسمان اول در اید ملائکه با او کویند که چه چیز با خود اوردۀ در جواب کوید که شخصی از مؤمنان این کلمات
تکلم کرد و کلمات را بر ایشان بخواند ملائکه کویند که خدا رحم کند انکسیکه این کلمات را بخواند و
و کناهان او را بیامرزد پس بهر اسمانی که بکذرد و ملائکه از او سؤال کنند چون جواب کوید
همین دعا کویند همچنین حمله عرش نیز از برای او دعا کنند و ان ملک ان کلمات را ببرد و در
دیوان کنوز که اعمال خالص مؤمنان در انجا ثبت است ثبت نماید و بسند عالی از ابو حمزه ثمالی
منقولست که انحضرت امام محمد باقر ع سؤال نمودند از تفسیر انچه حق تعالی در شان حضرت ابراهیم
فرموده که و ابراهیم الذی وفّی و تمام ادا نمود حضرت فرمود که چون صبح میکرد سه مرتبه
میکفت اصبحت و ربی محمود اصبحت لا اشرک بالله شیئا و لا ادعو مع الله الها و لا اتخذ
من دونه ولیا و همچنین در شام سه مرتبه میفرمود دعا که در شام خوانند بجای اصبحت
امسیت میباید کفت و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حضرت نوح ع هر
صبح و شام ده مرتبه این دعا را میخواند اللهم انی اشهدک انه ما اصبح بی من نعمة
او عافیة فی دین او دنیا فمنک وحدک لا شریک لک لک الحمد و لک الشکر بها علیّ حتی
ترضی و بعد الرضا و باین سبب حق تعالی او را عبد شکور فرمود یعنی بندۀ بسیار شکر کننده
و اکر در شام خواند چنین بکوید انه ما امسی بی من نعمة و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع
منقولست که هر که در صبح انکشتر عقیق در دست راست خود داشته باشد و پیش از
انکه با احدی نظر کند نکین عقیق را بکف دست خود بکرداند و بان نکین نظر کند و سورۀ
انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند پس این دعا را بخواند که امنت بالله وحده لا شریک له
و کفرت بالجبت و الطاغوت و امنت بسر ال محمد ع و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و اولهم
و اخرهم و ظاهرهم و باطنهم حق تعالی او را در ان روز از شر جمیع بلاهای که از اسمان در زمین اید حفظ
نماید و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هر که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار
بکوید خدا او را بیامرزد اکر چه هفتاد هزار کناه کبیره کرده باشد و بسند معتبر از حضرت
امیر المؤمنین ع منقولست که هر که در وقت شام سه مرتبه بکوید سبحان الله حین
تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حین تظهرون هیچ چیز
در ان شب از او فوت نشود و جمیع شرور و بدیهای ان شب از او دفع شود و همچنین
اکر در صبح سه مرتبه بخواند هیچ چیز در ان روز از او فوت نشود و جمیع شرور ان روز
از او دفع شود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که بعد از نماز شام سه مرتبه بکوید
الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره حق تعالی او را خیر بسیار کرامت فرماید و بسند
صحیح منقولست از حضرت صادق ع که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که چون

بمعراج رفتم

بمعراج رفتم ملائکه مرا دعائی تعلیم نمودند که هر صبح و شام بخوانم اللهم ان ظلمی اصبح
مستجیرا بعفوک و ذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتک و ذلی اصبح مستجیرا بعزتک و فقری اصبح
مستجیرا بغناک و وجهی البالی اصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی لا یفنی و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر ع منقولست که شیبۀ هذلی بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله امد و کفت یا
رسول الله من پیر شدم و قوتم ضعیف شده است از عملی که عادت کرده بودم با نماز و
روزه و حج و جهاد پس کلامی بمن تعلیم فرما که حق تعالی مرا بان نفع دهد و سبک باشد بر من پس رسول الله ص
حضرت فرمود که اعاده کن این سخن را تا انکه سه مرتبه این کلام را اعاده نمود حضرت فرمود که در دور تو
هیچ درختی و کلوخی نماند مکر انکه کریست بسبب ترحم بر تو چون نماز صبح میکنی ده مرتبه بکو سبحان
الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستیکه خدا ترا عافیت بدهد بسبب
این ذکر از کوری و دیوانکی و خوره و فقر و ضعف و پیری کفت یا رسول الله این برای دنیا است از برای
اخرت چه چیز باید خواند فرمود که بعد از هر نماز بکو اللهم اهدنی من عندک و افض علیّ من فضلک
و انشر علیّ من رحمتک و انزل علیّ من برکاتک بعد از ان فرمود که اکر این دعا را ترک نکند تا از
دنیا برود در قیامت هشت در بهشت را برای او بکشایند که از هر دری که خواهد داخل شود و
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که در روزی بیست و پنج نوبت بکوید اللهم اغفر للمؤمنین
و المؤمنات و المسلمین و المسلمات حق تعالی بعدد هر مؤمنی که کذشته است و خواهد امد تا روز قیامت
حسنه در نامه عملش بنویسد و کناه از او محو کند و درجه از برای او بلند کرداند و بسند معتبر از هلقام ع
منقولست که بخدمت حضرت جعفر ع عرض نمود که دعائی تعلیم من نما که جامع مطالب دنیا و اخرت باشد
حضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع افتاب بکو سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و اسئله من
هلقام کفت که من بد حالتر و پریشانتر از جمیع اهل بیت خود بودم ببرکت این دعا امروز حالم از همه
بهتر است شیخ طوسی علیه الرحمة و الرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که صد مرتبه بکوید استغفر الله
و اتوب الیه و صد نوبت بکوید اسئل الله العافیة و صد نوبت بکوید استجیر بالله من النار و اسئله الجنة
و صد نوبت بکوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت سورۀ قل هو الله احد بخواند و صد نوبت بکوید
صلی الله علی محمد و آل محمد و صد نوبت بکوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت ایة الکرسی و ده نوبت سورۀ انا انزلنا بخواند و ده نوبت
این دعا را بخواند اللهم اقذف فی قلوب عبادک محبتی و ضع فی السموات و الارض رزقی و الق الرعب
فی قلوب اعدائک منی و انشر رحمتک لی و تمم نعمتک علیّ و اجعلها موصولة بکرامتک ایای و اوزعنی
شکرک و اوجب لی المزید من لدنک و لا تنسنی ذکرک و لا تجعلنی من الغافلین فصل دویم در ادعیه

در آنکه روا دعیه که عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین تعقیبات تسبیح حضرت فاطمه زهرا ع
سی چهار مرتبه الله اکبر و سی سه مرتبه الحمد لله و سی سه مرتبه سبحان الله چنانچه بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر ع منقولست که عبادت کرده نشده خدا بتحمید بچیزی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه ع
و اگر از آن چیزی بهتر میبود حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را بفاطمه ع میفرمود بسند معتبر از
حضرت صادق ع منقولست که هر که تسبیح فاطمه ع را در هر روز عقب هر نماز بخواند محبوب تر است
نزد من از آنکه هزار رکعت نماز در هر روز بکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که تسبیح فاطمه ع بخواند
و بعد از آن لا اله الا الله بگوید گناهان او آمرزیده شود بسند صحیح از آنحضرت منقولست
که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله باصحاب خود فرمود که اگر [illegible] از جامها و ظرفها اگر
جمع کنید و روی هم گذارید باسمان میرسد گفتند نه یا رسول الله ص فرمود که [illegible]
میخواهید که شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش در زمین است و شاخش در آسمان گفتند بلی یا
رسول الله ص فرمود که هر یکی از شما که از نماز واجب خود فارغ شود سی نوبت بگوید سبحان الله و الحمد لله
و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستیکه اصل این کلمات در زمین است و شاخش در آسمان است دفع
میکند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن و مردن به بدترین مرگها و از نماز خود باقیات
صالحاتست بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که چهل مرتبه این تسبیحات اربعه را بعد از هر نماز بخواند
پیش از آنکه پای خود را از قبله بگرداند هر حاجتی که از خدا سوال کند باو عطا میفرماید بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر ع مرویست که هر که بعد از نماز فریضه پیش از آنکه پای خود را از حالت تشهد تغییر دهد
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اتوب الیه حق تعالی گناهان او را بیامرزد
اگرچه مثل کف دریاها باشد بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع مرویست که فرمود که کمتر چیزی که مجزیست از
دعا بعد از هر نماز فریضه اینست اللهم انی اسئلک من کل خیر احاط به علمک و اعوذ بک من
کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الاخرة بسند
معتبر از حضرت منقولست که محمد بن ابراهیم بخدمت امام موسی ع نوشت که میخواهم دعائی
تعلیم من فرمائی که بعد از نماز بخوانم حق تعالی بسبب خواندن آن خیر دنیا و آخرت را برای من
جمع نماید حضرت نوشتند که بگوید اعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا
یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الاخرة و من شر الاوجاع کلها و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول
است که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله بگوید بر بدنش گناهی نماند مگر آنکه بریزد و
بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست کسیکه خواهد که چون از دنیا بیرون رود از گناهان پاک شده باشد
مانند طلائی بیغش و مظلمه احدی نزد او نباشد که از او طلب نماید باید که بعد از نمازهای پنجگانه
دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دست خود را بجانب آسمان بگشاید و بگوید اللهم انی
اسئلک باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک و اسئلک باسمک العظیم و سلطانک

القدیم

عطا

بیرون

القدیم یا واهب العطایا یا مطلق الاساری و یا فکاک الرقاب من النار ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعتق
رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا آمنا و ان تدخلنی الجنة سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و
اوسطه نجاحا و آخره صلاحا انک انت علام الغیوب بعد از آن فرمود که این دعا از مخفیاتست
که حضرت رسالت پناهی ص تعلیم من نموده و امر نموده که تعلیم حضرت امام حسن ع و حضرت امام
حسین ع نمود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که چون حضرت رسالت پناه ص فتح مکه نمودند
نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند
و سه مرتبه الله اکبر گفتند پس این دعا خواندند لا اله الا الله وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز
جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر پس رو باصحاب
خود کردند و فرمودند که ترک مکنید این سه تکبیر را و این دعا را بعد از هر نماز واجب بدرستیکه
هر که بعد از سلام نماز بخواند بتحقیق که ادا کرده است آنچه بر او واجبست از شکر حق تعالی بر تقویت
اسلام و اهل اسلام بسند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر نقلست که بخدمت حضرت امام رضا ع عرض
کردم که چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباید فرستاد
حضرت فرمود که بگو السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیک یا محمد بن عبد الله
السلام علیک یا خیرة الله السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا صفوة الله السلام علیک
یا امین الله اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد نصحت لامتک
و جاهدت فی سبیل ربک و عبدته حتی اتیک الیقین فجزاک الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن
امته اللهم صل علی محمد و آل محمد افضل ما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و موافق
احادیث معتبره میباید بعد از هر نماز بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد و اعذنی من النار
و ارزقنی الجنة و زوجنی من الحور العین و بسند معتبر منقولست که حضرت امام جعفر صادق ع
از جای نماز خود بر نمیخواستند تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت نمیکردند پس باید که بعد از
هر نماز بگوید اللهم العن ابا بکر و عمر و عثمان و معویة و عایشة و حفصة و هند و ام الحکم و
بعضی از تعقیبات در باب فضایل و سوره و آیات قرآنی گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور
شد و در این کتاب چون بتقریب مذکور میشود بهمین اکتفا مینمائیم فصل سیم در تعقیب مخصوص
نماز ظهر است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که حضرت رسول ص بعد از نماز
ظهر این دعا میخواندند لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم و الحمد لله
رب العالمین اللهم انی اسئلک موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک و الغنیمة من کل بر
و السلامة من کل اثم اللهم لا تدع لی ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا سقما الا شفیته
و لا عیبا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا خوفا الا امنته و لا سوءا الا صرفته و لا حاجة هی

الرحیم

تعقیبات

لك رضا و لطی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین آمین یا رب العالمین فصل چهارم در تعقیبات نماز عصر است بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند حقتعالی هفتصد گناه او را بیامرزد و اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامرزد و اگر پدرش هم اینقدر گناه نداشته باشد از مادرش و اگر نه از گناهان برادرش و اگر نه از گناهان خواهرش و همچنین باقی خویشانرا که باو نزدیکتر باشد و در حدیث دیگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم دارد و ده مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر بعد از نماز خواندن نیز وارد شده است و بسند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که هر که هر روز بعد از نماز عصر یک مرتبه بگوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملك لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا حقتعالی امر فرماید که صحیفه گناهان او را بدرند هر چند که گناه بسیار داشته باشد فصل پنجم در بیان تعقیب نماز خفتن بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بخواند در ضمان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی ره نقل کرده است که مستحبست بعد از نماز خفتن خواندن سوره حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس هر یک ده مرتبه و تسبیحات اربعه ده مرتبه و اللهم صل علی محمد و آل محمد ده مرتبه فصل ششم در بیان سجده شکر است بدانکه از جمله سنتهای مؤکد بعد از هر نماز سجده شکر است و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی آنکه بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سجده شکر واجبست بر هر مسلمانی نماز خود را تمام میکنی و خدا را از خود خوشنود میگردانی و ملائکه را تعجب میآوری بدرستیکه بنده که نماز میکند و بعد از آن سجده شکر بجا میآورد حقتعالی حجاب از میان بنده و ملائکه بر میدارد و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید به بنده من که فریضه مرا ادا کرده است و عهد مرا تمام کرده بعد از آن شکر نعمت مرا بجا آورده ای ملائکه چه ثواب او را نزد من هست ملائکه میگویند پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان باز میفرماید که دیگر چه چیز باو عطا کنم میگویند پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید که دیگر چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند که امور او را کفایت کن و همچنین حقتعالی سؤال میفرماید و ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ چیز نمیمانند که علم ملائکه باو احاطه کند مگر آنکه میگویند چون حقتعالی سؤال میفرماید ایشان میگویند که پروردگارا علم ما زیاده از این احاطه نکرده است پس حقتعالی میفرماید که من شکر او میکنم چنانچه او شکر من کرده است و رو بسوی او میآورم بفضل و احسان خود و رحمت خود را باو مینمایم و در روایت دیگر فرمود که نعمت خود را بر او کامل میگردانم بسندهای معتبر از حضرت

امام محمد باقر

امام محمد باقر ع و امام جعفر صادق ع منقولست که حق سبحانه و تعالی بحضرت موسی ع خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان بندگان خود برگزیدم بکلیمی خود گفت نه ای پروردگار من خطاب رسید که من چون نظر کردم نفس ترا در بندگی خود از همه کس ذلیلتر یافتم هرگاه از نماز فارغ میشوی دو طرف روی خود را بر خاک میگذاری پس حضرت موسی ع بسجده در آمد پهلوهای روی خود را از روی تذلل بر خاک مالید پس حقتعالی وحی نمود که سر بردار ای موسی دست خود را بر موضع سجده بمال و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلائی و دردی و آفتی و بدانکه اقل سجده شکر آنست که سر بسجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکرا لله چنانچه از حضرت امام رضا ع منقولست و ایضا از آنحضرت منقولست که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا و اگر در سجده اول صد مرتبه عفوا یا العفو العفو بگوید و بعد از آن جانب راست رو را بر زمین گذارد و همین دعا و ذکری که دارند بخواند مثل یا الله یا رباه یا سیداه همچنین پهلوی چپ رو را بر زمین گذارد و همچنین دعائی که دارد بخواند پس بار دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد مرتبه شکرا شکرا بگوید خوبست و در این سجده برخلاف سجدههای نماز سنت است که دستها را بر زمین بخوابانند و سینه و شکم را بر زمین برسانند و اینهم مستحبست که حاجات خود و برادران مؤمن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت قرب او بخدا زیاده نیست از حالتیکه در سجود گریان باشد و ائمه ما صلوات الله علیهم سجدهها بسیار طولانی بجا آورده اند خصوصا حضرت امام موسی کاظم ع بعد از نماز صبح بسجده میرفتند و روز که بلند میشده است سر از سجده بر میداشته اند و اکثر حالی بوده اند که مشغول هدایت خلق نبوده اند در اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند و همچنین اصحاب کبار ایشان این طریقه را داشته اند حتی آنکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان آنقدر طول میدادند سجده را که مرغ در پشت ایشان آشیانه میکرده است و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم بسیار منقولست و این کتاب گنجایش ذکر آنها ندارد و بهترین آنها آنست که کلینی بسند معتبر حسن روایت کرده است که عبدالله بن جندب از حضرت امام موسی کاظم ع سؤال نمود از دعائی که در سجده شکر بخوانند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو اللهم انی اشهدك و اشهد ملائکتك و انبیائك و رسلك و جمیع خلقك انك الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و علیا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی

الله

و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة بن الحسن ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرأ پس بگو
اللهم انی انشدک دم المظلوم اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاعدائک لتهلکنهم
بایدینا و ایدی المؤمنین اللهم انی انشدک بایوائک علی نفسک لاولیائک لتظفرهم بعدوک
و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد سه مرتبه و بگو اللهم انی اسئلک الیسر
بعد العسر سه مرتبه و بعد از آن پهلوی راست رو را بر زمین میگذاری و میگوئی یا کهفی حین تعیینی
المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا بارئ خلقی رحمة بی و کنت عن خلقی غنیا صل علی محمد و علی
المستحفظین من آل محمد سه مرتبه پس جانب چپ رو را بر زمین میگذاری و میگوئی یا مذل کل
جبار یا معز کل ذلیل قد و عزتک بلغ بی مجهودی سه مرتبه پس باز دیگر سر به سجده میگذاری
و صد مرتبه میگوئی شکرا شکرا و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی
در سجده اول هزار مرتبه العفو العفو میگفتند و در حدیث دیگر وارد شده است که آنحضرت
در سجده این دعا را میخواندند اعوذ بک من نار حرها لا یطفی و اعوذ بک من نار جدیدها
لا یبلی و اعوذ بک من نار عطشانها لا یروی و اعوذ بک من نار مسلوبها لا یکسی و در
حدیث دیگر منقول است که حضرت امیر المؤمنین ع در سجده میخواندند ارحم ذلی بین یدیک
و تضرعی الیک و وحشتی من الناس و انسی بک یا کریم

فصل هفتم

در بیان اذکاری است
که در هنگام خواب باید خواند بدانکه مستحب است که در هنگام خوابیدن با وضو باشد و بجانب
راست بخوابد رو بقبله و سورها و آیاتی که در باب فضائل قرآن مذکور شد بخواند و بهترین
اذکار در آن وقت تسبیح حضرت فاطمه زهرا است چنانچه بسند معتبر از آنحضرت منقول
است که چون شب در جای خواب خود میخوابد ملکی نزد او می آید و شیطان متمردی بسوی
او مبادرت مینمایند پس ملک باو میگوید که روز خود را ختم کن بخیر و شب خود را افتتاح کن
بخیر و شیطان باو میگوید که روز خود را ختم کن بگناه و شب خود را افتتاح کن بگناه پس اگر اطاعت
ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه ع در وقت خواب خواند ملک آن شیطان را میزند و از او دور میکند
و او را محافظت و نگاهبانی میکند تا بیدار شود پس باز شیطان می آید و او را امر میکند که
ختم شب و افتتاح روز بگناه بکند و ملک او را بخیر امر میکند پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح
حضرت فاطمه ع را خواند آن ملک شیطان را از او دور میکند و حق تعالی در قیامت عبادت تمام
آن شب را در نامه عملش مینویسند و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقول است که فرمود
که اهل بیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت میباشد با طهارت میباشیم و بر دست راست
میخوابیم و دست راست خود را در زیر روی خود میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمه ع میخوانیم
رو بقبله میخوابیم و سوره حمد و آیة الکرسی و آیه شهد الله را میخوانیم پس هر که چنین کند بهره
خود را از ثواب در آن شب برده است و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که

در وقت خواب

در وقت خواب پانزده مرتبه سوره انا انزلناه را بخواند حق تعالی پانزده ملک بر او موکل گرداند که
او را حفظ نمایند تا صبح از شر شیطان رجیم و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقول است که
هر که در وقتی که در رخت خواب میرود پانزده مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند گناهان
او آمرزیده شود و او را شفیع کنند در همسایگان خود و اگر صد مرتبه بخواند گناهان
آینده او تا پنجاه سال آمرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود که کسیکه در وقت
خواب سوره قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیة الکرسی را بخواند و بسند
معتبر از آنحضرت منقول است که هر که در وقت خواب سه مرتبه بگوید الحمد لله الذی علا
فقهر و الحمد لله الذی بطن فخبر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت
الاحیاء و هو علی کل شیء قدیر از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد
شده بود و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هنگام
خواب آیة الکرسی میخواندند و بعد از آن میفرمودند که بسم الله آمنت بالله و
کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی و بسند معتبر از حضرت امام موسی
کاظم ع منقول است که کسیکه خواهد که در میان شب بیدار شود در وقت خواب این دعا
بخواند اللهم لا تنسنی ذکرک و لا تؤمنی مکرک و لا تجعلنی من الغافلین و انبهنی لاحب الساعات
الیک ادعوک فیها فتستجیب لی و اسئلک فتعطینی و استغفرک فتغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا
انت یا ارحم الراحمین فرمود که چون این دعا را بخواند حق تعالی ملکی بسوی او بفرستد که او را بیدار
کند پس اگر بیدار شود فبها و اگر بیدار نشود حق تعالی امر فرماید که از برای او استغفار
نمایند و اگر در آن شب بمیرد شهید مرده باشد و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعالی طلبد
باو عطا فرماید از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که چون آدمی در شب از پهلو به پهلو گردد
سنت است که بگوید الحمد لله و الله اکبر و شیخ علیه الرحمة بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت
کرده است که کسیکه خواهد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب ببیند بعد از نماز خفتن
غسل کند و چهار رکعت نماز بکند بدو سلام و در هر رکعتی سوره حمد یکمرتبه و صد مرتبه آیة الکرسی
بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بر جامه پاکی بخوابد که حلال
حرام بر آن جماع نکرده باشد و دست راست خود را در زیر خد بگذارد و صد مرتبه
بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و صد مرتبه بگوید
ما شاء الله و بخواب رود که آنحضرت را در خواب میبیند و سید نقل کرده است که اگر خواهد
حضرت امیر المؤمنین را در خواب ببیند در وقت خواب این دعا بخواند اللهم انی اسئلک یا من له
لطف خفی و ایادیه باسطة لا ینقضی اسئلک بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لاحد الا کفی ان
ترینی مولای امیر المؤمنین ع فی منامی و بسند دیگر روایت کرده است کسیکه خواهد که میت خود را

خود را در خواب ببیند با طهارت بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه بخواند و آیه الکرسی و این دعا را بخواند
الحی
اللهم انت الذی لا یوصف و الایمان یعرف منه منک بدت الاشیاء و الیک تعود فما اقبل
منها کنت ملجاه و منجاه و ما ادبر منها لم یکن له ملجا و لا منجا منک الا الیک و الایمان فا
فاسئلک بلا اله الا انت و اسئلک ببسم الله الرحمن الرحیم و بحق حبیبک محمد صلی الله علیه
و آله سید النبیین و بحق علی سید الوصیین و بحق فاطمه سیدة نساء العالمین و بحق الحسن
و الحسین الذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة علیهم اجمعین السلام ان تصلی علی محمد و آل
محمد و ان ترینی میتی فی حال التی هو علیها چنین گوید مولف این کتاب که برکت اهل بیت رسالت ع
انکار و ادای عبرت او را از اعمال و عبادات انقدر هست که از عهده مدهر آن بیرون توان
آمد پس چه حاجت است بر تکب شده اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت بجاهلان شیعه
بمیراث رسیده و این کتاب بر سبیل اجمال از هر یک و از بسیار اندکی آورده‌ام اگر کسی باینها
عمل نماید تمام وقت از آن فرا میگیرد و مجملا طریقه اهل بیت رسالت ع مضبوط و معلوم است و کسی که
راه متابعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است و اقل چیزی که از اعمال ایشان مبالغه بسیار در آن
نموده‌اند و بر همه اعمال ترجیح داده‌اند نماز پنجاه و یک رکعت است که هفده رکعت از نماز پنجگانه است و
باقی هشت رکعت نافله پیشین است که پیش از نماز ظهر میباید کرد و هشت رکعت نافله پسین است
که پیش از فریضه عصر میباید کرد و چهار رکعت نافله شام است که بعد از نماز شام میباید کرد و دو
دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن نشسته میکنند و یک رکعت حساب میشود و هشت
رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر که بعد از نصف شب میباید کرد و دو رکعت
نافله صبح است که پیش از نماز صبح میباید کرد و این نافلها دو رکعت را بیک سلام میباید کرد
ایشان در فضیلت و تاکید تا این مرتبه و الحاح نموده‌اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله همیشه بر اینها مداومت
میفرمودند و اگر ترک شود مانند واجبات قضا میباید کرد دیگر از جمله سنن آنحضرت روزه هر ماه
سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه اول از دهه میان ماه و پنجشنبه آخر و تمام ماه مبارک
شعبان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در این ماه روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند و این سه
روز نیز ترک شود قضا میباید کرد دیگر از اعمال مؤکده که فضایل نامتناهی در آن وارد شده است
نماز جعفر طیار است و آن چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعت اول سوره
حمد و اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم سوره حمد و سوره عادیات و در رکعت سیم سوره حمد
و اذا جاء نصر الله و در رکعت چهارم سوره حمد و قل هو الله احد و در هر رکعتی سوره قل هو الله
احد بخواند خوبست بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و الله اکبر و در هر رکعتی در رکوع و در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سر برداشتن از سجود ده
مرتبه بگوید و سنت است که در سجده آخر بعد از تسبیحات این دعا بخواند سبحان من لبس العز و الوقار

سبحان

سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له ~~سبحان~~
سبحان من احصی کل شیء علمه سبحان ذی المن و النعم سبحان ذی القدرة و الکرم سبحان
ذی العزة و الفضل سبحان ذی القوة و الطول اللهم انی اسئلک بمعاقد العز من عرشک
و منتهی الرحمة من کتابک و باسمائک الاعظم و کلماتک التامة التی تمت صدقا و عدلا
ان تصلی علی محمد و آل محمد و اهل بیته بعد از آن حاجت خود را از حق تعالی بطلبد چون
از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه را بخواند در احادیث معتبره وارد شده است که
هر که این نماز را بکند گناهان او آمرزیده شود اگر چه بقدر کف دریا و ریگ بیابان گناه
داشته باشد و دوازده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بزرگتر از کوه احد باشد
و این نماز را در همه وقت میتوان کرد بجای نافله شب و روز میتوان کرد و در حدیث
است که هر شب و روز بکن و اگر نتوانی ماهی یکمرتبه بکن و اگر نتوانی سالی یکمرتبه بکن
و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر
وارد شده است که اگر کسی را حاجتی ضروری باشد اصل نماز را بکند بی تسبیحات و تسبیحات
را در راه بخواند و اگر کسی این دعا را نداند و نخواند ثواب آن را دارد و اگر کسی با دعا و
آداب دیگر که در کتب دعا ثبت است واقع سازد بهتر است دیگر نماز امیر المؤمنین ع
و آن چهار رکعت است بدو سلام و در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد
میباید بخواند و احادیث معتبره وارد شده است که هر که این نماز را بکند چون فارغ شود
میان او و خدا گناهی نمانده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که دو
رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله احد بخواند چون فارغ
شود گناهانش آمرزیده شده باشد و دیگر نمازها و دعاها بسیار است و از کتب
مبسوطه علما طلب باید نمود باین جا ختم میکنیم کتاب عین الحیات را و از الطاف عمیمه
واهب العطایا امید آنست که این کتاب را بحر فیض ربانی و این سرچشمه آب زندگانی موجب
حیات جاودانی را در آن ایمانی و فیض بخش افاضی و الی کرد تا دور جو افیض طالبان
ربانی و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی از این چشمه سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نگردد
اصحاب
شاید که این وسیله غریق بحر خطایا و گناهان و پامال نفس و هوا و شیطان از لوث معاصی
پاک گردید چون پیوسته خاک راه اهل ایمان و خادم علم و عرفان بوده شاید که در روز حساب با
بایشان ملحق شود ملتمس از برادران ایمانی آنست که چون از این خوان نعمتهای روحانی بهره
از این شراب طهور حقایق و معانی جرعه برگیرند در حشاف و نجات این خاکسار حقیر را
در زمره بی مقدار از دعای خیر طلب مغفرت سیئات محروم نگردانند تمت الکتاب عین الحیات
فی ید اقل کتاب محمد ولی خان ... مغفور گردد علی نقی ... که خواند دعا طلب ... من بدو کرد
کاتبه فی ... شهر ذی الحجة ...



